

سید حسن علی

توزک جهانگیری

38

TOOZUK-I-JEHANGHEEREE



یعنی

تاریخ عهد سلطنت نوالدین جهانگیر بادشاه که تا سال ۱۰۰۰ قمری بم جلوس
خود ان بادشاه نصفت پناه تحریر نموده و زان بعد معتمد خان
حمید السیاحم ان بادشاه بانجام رسانیده

SHAFI AHMED LIBRARY
H.M.S.

Sec. 9 38 EDITED
BY 874150 8781



SYUD AHMUD KHAN

GHAZEERPORE

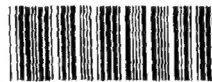
PRINTED AT HIS PRIVATE PRESS, 1863. A. D. 1280. H.

دییاجه



توزك جهانگیری نوشته میرزا محمد هادی

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7564

بسم الله الرحمن الرحيم



حمد و ثناء بپدر و جد و ستایش لایحی و تعدد مریدان و بادشاهی را
سزااست که ذات لازم البرکات بادشاهان جهانگیر را باعث اطمینان خالق و عالم و سبب
دوام انتظام سلسله بنی آدم گردانیده تا بتحریر یک تیغ آبدار و سنان شعله بارتعریک
متمردان نا برخوردار و اهلک اقویا و اعیای کفار و فجار فرمایند که از میامن سعی و
اجتهاد بلیغ و افشاندن خون فاسد مفسدان به دلارک بیدریغ کار سلطنت نظام و حال شریعت
قوام گیرد و عالم و عالمیان در عهد راحت مهد او بر بستر امن و آمان استراحت نمایند
و نعمت درود و صلوات نا محدود بر حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین که وجود
عظیم المثلش جهت رواج دین متین منبعوت بود و سیف سیاست و عدالتش منزله
و میرا از شوایب میل و حیف و سلام عالی القوثر و الدوام برخلافه باشدین و جمیع
آیمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین باد *

امابعد چون خاطر شکسته ای بے بضاعت خاکسار بپندار دلیل طریق راه رادی محمد هادی
از آوان اهتزاز صبا و اوایل نشو و نما الی یومنا هذا که شصت مرحله از سنین عمر طی نموده
بعلم تاریخ و فن سیر رغبت دارد و بر اکثر کتب اخبار و انار انبیاء و مرسلین و سلاطین حشمت
آئین به دیده عبرت بین عبور و مرور نموده است از انجمله حضرت جنت مکانی جهانگیر
بادشاه که از اعظام سلاطین نام دار تیموریه به هند و ستان بوده و بشوکت و شهامت معروف
و به سیاست و عدالت موصوف آمده و هزده ساله † احوال فرمانروائی خود را بشرح
و بسط تمام خود بحیر تحریر آورده و بنظر این قاصر رسیده چون ساده و بی تکلفانه نوشته
است دلپسند و مرغوب گردید و بخط خویش در رشته تحریر کشید در انوقت بخاطر
ناقص رسید که چون لب تشنگان بادیه اخبار بایند مقام رسد از ته جوعه زلال حکایات
باقیه متمتع نگردند! تشنه استماع آن باشند بفاء علیه از اوایل سنه نوزدهم جلوس تا آخر
ایام حیات آن خسرو جمجاه از چند نسخه معتبر جمع و تالیف نموده باتمام رسانید

† واضح باد که شهشاه جهانگیر احوال فرمانروائی خود تا اوسط سال هفتدهم خود تحریر نموده و بعد
از آن معتد خان را که از امراء معتد جهانگیری بود حکم فرمود که خان مذکور از آینده مسودات
تحریر نموده باصلاح جهانگیر در آورده شامل کتاب می نموده باشد چنانچه معتد خان تا اوایل سال نوزدهم
جلوس مسودات را نوشته باصلاح در آورد و بعد از آن میرزا محمد هادی مولف دیباچه تا آخر ایام حیات
جهانگیر تکمیل نموده *

چون خود از ابتدای تاریخ جلوس تحریر احوال فرموده اند و اقم سطور از بدو ولادت تا روز جلوس برآورنگ خلافت نیز نگاشته الحاق و مستزاد نسخه اصل جهت تکمیل کتاب گردانید و من الله الاعانت والتوفیق القاب واسامی گرامی ابناء عظام و اجداد کرام حضرت شاه جذت مکان باین ترتیب است ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر بن جلال الدین محمد اکبر بن نصیرالدین محمد همایون بن ظهیرالدین محمد بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میران شاه بن قطب الدین صاحبقران امیر تیمور گورکان چون حضرت عرش اشیانی بجهت بقاء کارخانه سلطنت و جهانبانی همواره از درگاه ایزد جان افرین خلفی که شایسته افسرو اورنگ و مسند ارانی دانش و فرهنگ باشد مسائل می نمودند و باطن قدسی موطن مقربان درگاه صمدیت و مقبولان بارگاه احدیت را وسیله انبخواهش ساخته منتظر طلوع کوکب جهان افروز می بودند تا آنکه بعضی از ایستادهای پایه سرور خلافت صیر معروض داشتند که شیخ سلیم نام درویشی که در صفای ظاهر و باطن از ایزد پرستن این دیار ممتاز است و نفس منبذره او باجابت دعا مشهور و از روی نسب بهفت واسطه بشیخ فرید شکر گنج می رسد در قصبه سیکری که دوازده کروهی دارالخلافه اکبر آباد واقعست می باشد اگر انحضرت این آرزوی گرامی با او در میان نهند امید که نهال مراد بآیاری دعای او برومند گردد و چهره مقصود در آئینه ظهور رو نماید لاجرم انحضرت بمنزل شیخ رفته بصدق و نیاز و خلوص عقیدت این راز را ظاهر ساختند و شیخ روشن ضمیر آگاه دل بادشاه صورت و معنی را بطلوع کوکب برج خلافت نوید سعادت بخشیدند عرش اشیانی فرمودند که من نذر نمودم که انفرزند را بدامن تربیت شما اندازم باشد که بتائیدات ظاهری و باطنی شما بدولت بزرگی و بزرگی دولت رسد شیخ قبول نموده بزرگان گذرانیدند که ببارک باشد ما هم آن نونهای دولت و اقبال را هم نام خود ساختیم از آنجا که صدق نیت و رسوخ اعتقاد برون در اندک مدتی شجره امید به ثمره خواهش بارور شد و چون هنگام وضع حمل در رسید والده عاجده حضرت شاه جذت مکانی را از کمال عقیدت و فرط اخلاص بخانه شیخ فرستادند و در آن مکان میمنت نشان روز چهارشنبه هفتم ربيع الاول سال نهصد و هفتاد و هفت هجری بطالع میزان در موضع فکهور به منزل شیخ سلیم آن آفتاب جاه و جلال طلوع فرمود و این نوید روح افزا و بشارت نشاط آزاد در دارالخلافه اکبر آباد به سمع حضرت عرش اشیانی رسید جشن عالی و طوبی عظیم ترتیب یافت و باشتماع این مژده خرمن خرمن زر نثار شد و بجهت ادای شکر این موهبت حکم اطلاق جمیع زندانیان که در قلاع و مداین بودند شرف ارتفاع یافت و بموجب قرار آن ساله دوزمان خلافت و جهانگیری را سلطان سلیم نام گذشتند اگرچه شعرا و فضلا در تاریخ ولادت اقدس مضامین غریب و معانی عجیب یافته قضایه غرادر سلک نظم کشیدند از انجمله یکی در شهر لجه اکبر * و دیگری گوهردج اکبر شاهی *

یافته اما خواجه حسین مروجی از قدرت طبع و حدت نهم قصیده گفته که کازانه

سخنوران توان دانست مصرعه اول هر بیت تاریخ جلوس آنحضرت است و دوم تاریخ ولادت حضرت شاهنشاهی و بالتزام این دو کار مشکل بمعانی رنگین و الفاظ نازک آراسته و این چند بیت از آن قصیده اوست که به تحریر در می آید *

لله الحمد از پئی جاه و جلال شهریار * گوهر مجد از محیط عدل آمد در کفار
طایرے از آشیان جاه و جود آمد فرود * کوی از اوج عز و ناز گردید آشکار
گلبنی زینگونه نمودند بر دهر چمن * لاله زینگونه نکشود از میان لاله زار
شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد * باز دلها زنده شد کز مهر ایام بهار
آن هلال برج قدر و جاه و جود آمد برون * و آن نهال آرزوی جان شاه آمد بنار
شاه اقلیم و فاعل سلطان ایوان صفا * شمع جمع بیدلای کام دل امید و ار
عادل کامل محمد اکبر صاحب قرآن * بادشاه نامدار و کامجویی و کامگار
کامل ذانای قابل عادل شاهان بدهر * عادل اعلی عاقل بیعدیل روزگار
سایه لطیفه اله آن لایق تاج و تکیس * بادشاه دین پناه آن عالم عادل مدار
مجلس ویرا سوائی چارمین دان نمودنوز * مویک ویرا سماک راجع آمد نیزه دار
نیر برج وجود و گوهر دریای جود * از هوای اوج دلها شاهیناز جان شمار
بادشاه سلک لولویی قدس آورده ام * هدیه از کان گرامی باز جوئی و گوش دار
کس نیدارد هدیه زنی به اگر دارد کمی * هر که دارد گویند چیریکه داری گویند
مصرعه اول روزه سال جلوس بادشاه * از دوم مولود نور دیده عالم هزار
تا بود باقی حساب روزهای ماه و سال * دان حساب از سال و ماه و روز دور آن نامدار
شاه ما پاینده باد و باقی آن شهرزاد هم * روزهای بیحساب و سالهای بیشمار
چون غنچه مراد از گلبن امید بشکفت و شاهد مقصود از نهانخانه خواهش قدم بجایگاه
شهر نهاد بشکرانه آن عرش آشیانی بتاریخ دوازدهم شهر شعبان سال ولادت از اکبر آباد
عازم زیارت روضه خواجه معین الدین چشتی سجری قدس سره شده پیاده متوجه اجمیر
گشتند و مصافحت منزل دوازده کره مقرر کرده شد روز هفتم روضه منوره مقدسه ورود
سعادت اتفاق افتاد و جمیع اخلاص بر آن استخوان سوده مراسم زیارت و لوازم عبادت
بتقدیر رسانیدند و بخیرات مبرات پرداخته گشت زار معتكفان حواشی آن روضه قدسیه
را بر شحات سحاب مکرمت سیلاب گردانیدند * اکنون مجملی از محامد ذات و
مناقب صفات خواجه بزرگوار نگاشته کلمه بیان میگردد مولد انجذاب سیستان است
ازینجهت ایشان را سجری نویسند که معرب سگریست در پانزده سالگی خواجه
والد بزرگوار او که خواجه حسن نام داشت بعالم قدس رحلت فرمودند و از میان
نظر دورین شیخ ابراهیم مجذوب قدری درو طلب دامگیر همت خواجه شد و قطع
تعلقات ظاهری نموده بخرقند و بخارا شتافتند و چندی با تحصیل علوم رسمیه پرداختند
و از آنجا بخراسان رفته در آن سرزمین نشو و نما یافتند و در هارون که از نواح نیشابور
است بصحبت فیض موهبت شیع عثمان هارونی رسیده است ارادت بدامن

سعادت او زده بیست سال در محبت شریفش بیافات شافه کشیدند و باشارت شیخ سفرها و غزوتها پیشنها همیت ساختند بمحمدت بسیار به از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبری و دیگر مشایخ کرام و اولیای عظام رسیده بزور بازو طورت کمند طلب بکنکره مراد انداختند و خدمت خواجه بدر واسطه بشیخ مودود چشتی میرسند و بهشت واسطه بشیخ ابراهیم ادهم و قبل از آمدن سلطان معزالدين سام در عهد راسه پتهورا برخصت پدر خود در هذد آمدند و در اجمیر اقامت گزیدند و خواجه قطب الدین اوشی اندجانی در ماه رجب سال ششصد و بیست و دو در بغداد بمسجد امام ابوالکاف سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی شیخ ارشد الدین کومانی بارادش خواجه معین الدین فایز گشته اند و شیخ فرید شکر گنج که در پتن پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب الدین اند و شیخ نظام الدین اولیای پدر امیر خسرو دست ارادت بشیخ فرید شکر گنج داده اند و سلسله چشقیه تمام به خواجه منتقی می شود القصه در ساعت خیر اشاعت عذرا توجه بدارالملک دهلی انعطاف یافت که بجهت شکر این عطیه والا زیارت مرقد اولیای عظام و مشایخ کرام که دران مصر کرامت آسوده اند نیز فرمایند بعد از طی منازل و قطع مراحل در رمضان سال مذکور موعد اقبال بان سعادت گاه ورود اجل فرمود و رسوم زیارت مرقد متبرکه و طواف مزار فیاض الانوار جنت استغنی نورالله برهانه بتقدیم رسید انگاه نهضت عالی بصورت مستقر خلافت اتفاق افتاد و در ششم ذی قعدة بدارالخلافة اکبرآباد نزول اقبال رویداد چون ولادت فیض افادت حضرت جهانگیری در سیکری واقع شده بود حضرت عرش اشیا نی انموضع را بر خود مبارک دانسته دران سرزمین طرح اقامت انداختند و در اواسط ماه ربیع الاول نهضت و هفتاد و نه هجری حکم گیتے مطاع بتاسیس حصاره والا و عمارت دلکشا شرف ارتفاع یافت و جمیع امرای عظام و ملتزمان رکاب سعادت در خور مرتبه و حالت خویش منازل اساس نهادند و باندک فرصتی شهره عظیم در نهایت آراستگی بر روی کار آمد و مساجد و مدارس و دیگر بقاع خیر و دکان و اسواق در کمال نفاست و تکلف همه از سنگ سرخ تراشیده مرتب گشت و انواع بسائیں بهشت آئین باعث طراوت و نظارت آن عشرتگاه شده و بفتحپور سمت اشتهار گرفت + و بعد از نزول اجلال درین

+ بعد فتح دکن نام این معبره فتحپور نهاده شد کتب بر پهلوی دروازه کل درگاه حضرت شیخ سلیم کنده است درینجا ثبت میگردد * حضرت شاهشاه ملک بارگاه ملک جلال الدین محمد اکبر بادشاه فتح ملک دکن و رانده که سابقا مسمی بخاندیس بود نموده سنه ۲۶ الهی موافق سنه ۱۰۱۰ هجری به فتحپور رسیده عزیمت اکبرآباد فرمودند نظم تا نام زمین و احسان است * تا نقش وجود در جهان است نامش بسپهر همنشین باد * ذاتش بجهان ابدی باد * قال عیسی علیه السلام الدنيا قنطرة فاعبروها ولا تمروها * فی الاخبار من تأمل انه یعیش غدا تأمل انه یعیش ابدا * و قیل الدنيا ساحة فاجعلها طاعة بقية العمر لا تيممها * فی الاخبار من قام الى الصلوة وایس معه قلمه فانه لا یزید من الله الا بعدا * خیر المال ما انفق فی سبیل الله * بیع الدنیا بالآخره یربح * الفقو ملک فیها معاصیته وایع نامی چه شد ار تو تفضی گاهی کردی * وز قصر زر اندون پناهی کردی * خوبی جهان بصورت آینه دان * خرد گیر توهم دورنگاهی کردی * قایله و کاتبه محمد معصوم نامی بن سید صفائی الترمزی املا و تہکری مسکنا و المنتسب انرا الی سید سیر قلندر بن بابا حسن ابدال اسپهبداری مولدا و القندهاری مولدا *

قصه اقبال (۱) **تفاول** این نام میبخت فرجام فتوحات تازه قرین روزگار خجسته اثار شهریار
 معدلت کردار گردید در همین سال میبخت مال حضرت عرش اشیدانی جشن تطهیر
 شاهنشاهی آراسته ابواب خورمی بر روی روزگار کشودند و روز پنجم شنبه بست و پنجم
 جمادی الاخری آن قدسی طینت والا گهر را پذیرای عشرت فرمودند و چون عمر گرامی
 بچهار سال و چهار ماه و چهار روز پیوست بقانون دانشوران پاستانی و آئین دقیقه
 شناسان آسمانی در ساعت فیض اشاعت یعنی روز چهار شنبه بست و دوم رجب سال
 نهمصد و هشتاد و یک آن مظهر عواطف سبحانی را مکتب نشین دانش ساختند
 و جشن های دلکش ترتیب داده عالمی را نقد مراد در دامن امید ریختند و تعلیم
 آن سواد خوان رموز انفسی و افقی بقاوه دودمان فضل و کمال صدر نشین مسند
 افاضت و افضال مولانا میرکلا هرود که بسلامت نفس و تهذیب اخلاق آراستگی
 داشت تقویض یافت و قطب الدین محمدخان آنکه بخدمت اتالیقی آن برگزیده
 دین و دولت خلعت امتیاز پوشید و چون او بکراسست سرحد نامزد گشت میوزا خان
 خاندان را شایسته این منصب عالی دانسته عز افتخار بخشیدند و در سال نهمصد
 و هشتاد و پنج منصب ده هزاریدات و سواریه حضرت شاهنشاهی ارزانی داشتند
 و بر زبان گوهر امرد گذشت که نظر بر وفور رضا جوئی و نیک سیرتی و بیدار دلی و
 بردباری تمامی جنود سماوی اعتصام با توفیق دولت وابستگی دارد و چون سلیم
 عمر همایون پانزده سالگی رسید صیده قدسیه راجه بهگوانداس را که از اعظم امراي این
 دولت ابد مقرون بود و در زمرة راجهای نامدار بمزید شوکت اعتبار اختصاص داشت
 بجهت آنحضرت خواستگاری نمودند و در لتخانه خاص وعام را آئین بسته جشن بادشاهانه
 ترتیب دادند و بتاریخ پنجم اسفند ارشد ماه الهی سال نهمصد و نود و سه هجری که مختار الحکم
 شناسان وقت بود حضرت عرش اشیدانی بوزرد مقدم اقبال توام منزل راجه را پایه اسمانی
 بخشیدند و آن بانوی حجله عصمت و عفت را بگهر بکلی خلافت و سلطنت عقد ازدواج
 خجسته امتیاز بسته بدولتسرای جاوید آوردند و راجه لوازم نیاز و پیشکش بتقدیم رسایند
 طوی در خور این نسبت که سرمایه افتخار اسلاف و اخلاف اوست سرانجام داد و
 جمیع شاهزادهای عالیقدر و هریکی از حضرات عالیات ضیافتهاے لایق فرستاد و
 اخدی و شاگرد پیشه را نام نویسی کرده سرو پاها داد و باین سعادت افتخار جاوید
 اندوخت * و در نهمصد و نود و چهار هجری حضرت شاهنشاهی را بدختر فرخنده اثر
 راجه اودی سنگه که باصالت و جاه و لشکر و دستگاه از جمیع راجهای هند ممتاز بود
 نامزد ساختند *

به ساعتی که تولا کند بدو تقدیم

حضرت عرش اشیدانی با مخدرات سرادق عصمت بمنزل راجه تشریف بوده عقد ازدواج
 سعادت مباح بستند و بر روی روزگار در عشرت و کامرانی کشادند *
 محتاج بود ملک به پیرایه چنین * آخر مراد ملک روا کرد روزگار

و راجه اودیسنگه پسر راجه مالدیو است که از راجه های معتبر صاحب شوکت بود و
شمار لشکر او به هشتاد هزار سوار رسیده اگرچه رانا سانگا که با حضرت فردوس مکنانی
انارالله برهانه مصاف داده در ثنات و حشمت عدیل و نظیر را مالدیو بوده اینک به
حسب وسعت ملک و کثرت لشکر را مالدیو فروزی داشت چنانچه مکرر سوان لشکر
او را با رانا سانگا مبارزتها اتفاق افتاد و هر بار آثار غلبه و تسلط از جانب روی نمود * و
همدین سال از دختر راجه بهگوانداس صبیبه قدسیه بوجود آمد و موسوم بسلطان النساء
بیگم گشت * و در بیست و چهارم امرداد سال نهصد و نود و پنجم هجری هم از دختر
راجه پسر مذکور شد و حضرت عرش آشیانی او را سلطان خسرو نام نهادند * و در
نوزدهم آبان سال نهصد و نود و هفتم در مشکوت اقبال از بطن دختر خواجه حسن عم
زینخان فرزندی دیگر بر بساط وجود قدم نهاد او را سلطان پرویز نام نهاده آمد * و در
بیست و سیوم شهریور سال نهصد و نود و هشتم از دختر راجه کیشو داس راهور صبیبه
بوجود آمد بهار بیگم نام کردند * و سلخ شهر ربیع الاول سنه هزار هجری بعد از انقضای
پنج ساعت و دوازده دقیقه از شب پنجشنبه که در عهد دولت جهانگیری بمبارکشنبه
اشتهار یافته بطالع میزان بحساب اختر شناسان فرس و سنبله بشمار منجمان هند در
دار السلطنت لاهور اختر برج خلافت از بطن صبیبه قدسیه راجه اودیسنگه قدم برآورنگ
وجود نهاد تاریخ ولادت اشرف حامله چندین بشارت است از انجمله درین ماه مبارک
تولد حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه اتفاق افتاد و این موافقت از مساعدت
اقبال است و باستبشار سنت الهی که بر سر هر هزار سال در عالم جهانگیری بوجود
آید که به معاونت توفیق ازلی رسوم مذموم بغی و جهالت از عرصه جهان براندازد
چنانچه قبل ازین به پانصد و شصت و پنج سال رموز شناس اسرار یزدانی افضل الدین
حکیم خاقانی از طلوع این کرمک دولت و اقبال خبر داده و از محرومی دریانت و
حسرت نایانت آنوقت قطعه بر صفحه روزگار یادگار گذاشتند *

گویند که هر هزار سال عالم * آید بجهان اهل کمالی محرم
آمد زین پیش و مانزاده ز عدم * آید پس ازین و مافرو رفته بغم
روز سیوم از ولادت اقدس حضرت عرش آشیانی به دولتمسرای جهانگیری تشریف
برده دیده را به جمال جهان افروز او روشنی افزودند و دران محفل جشنی
عظیم ترتیب یافته بود که چشم روزگار از مشاهده آن سرمه حیرت میکشید و
چون قدوم میمنت لزوم سبب خورمی و نشاط جد بزرگوار گردید بالهام غیبی
بسلطان خورم موسوم فرمودند * و از وقایع این ایام آمدن خواجه عبدالله است
بدرگاه حضرت جهانگیری آباء خواجه از سادات کبار اند و جد چهارم ایشان قبله
ارباب وجد و حال امیر سید عاشق است که احوال ایشان در کتاب حبیب السیر و رشحات
مرقوم شده و والد خواجه خواهر خواجه حسن نقشبندی است که نجیب النساء بیگم همشیره
حضرت عرش آشیانی را در حباله نکاح داشت خواجه در سال هزار با د و برادر خود

خواجه يادگار و خواجه بر خوردار از ولایت حصار آمده ملازمت حضرت عرش اشيانى در يافتند ان حضرت مورخوار حال هر يك منصوب عفايت فرموده تعينات صوبه دکن فرمودند و چون بشير خواجه قربت داشتند حکم شد که در خدمت بادشاهي رفيق او باشند و اين والا نوزادان بدکن رسیده هرجا که کار و ترديد پيش آمد مراسم مودانگي و جالسمياري به تقديم رسانيدند و جوهر خود را دلنشين همگان ساختند چون از همت بلند پرواز و اندیشه قريي مراتب دور دراز بود متوجه استن جهانگيري شده در سده هزار و سه بخدمت پيوستند و رفقه رفقه بجهوهر شناسي و قدر داني آنحضرت به مدارج بلند تصاعد نمودند * چون در سده هزار و هفت هجري از عرايض دولتخواهان بوضوح پيوست که تسخير ملک دکن بے نهضت رايات جهان کشائي حضرت عرش اشيانى صورت پذير نيست بتاريخ ششم مهر که مختار انجم شناسان وقت بود بنفس نفيس بدان صوب توجه فرمودند و صوبه انجمن را تيمناً و تبرکاً به قبول حضرت جهانگيري مقرر نموده راجه مانسنگه و شاه قلبي خان محترم و بسيار از امرا در ملازمت آنحضرت تعيين فرمودند در همين ساعت مسعود به برگردن بيخ فساد رانا شرف رخصت اوزاني داشتند غرض از اختيار مفاومت آنکه چون موکب اقبال به ممالک دور دست نهضت مي فرمايد هم مسند خلافت از شاهزاده ولي عهد خالي نباشد و هم حدود متعلقه رانا بے سپر عساکر کيوان شکوه گردد اگرچه راجه مانسنگه بخدمت حضرت جهانگيري دستوري يافت اما به التماس او بنگاله بدستور سابق قبول او مقرر داشتند و راجه تمهد نمود که خود در ملازمت حضرت شاهي باشد و فرزندان و گماشتگان او سربراهي و پاسبالي بنگاله نمايند و جگت سنگه پسر گل خود را بنگالهايي ان ملک دستوري داد و در همان نوبتي جگت سنگه را سفرنا گزيير پيش آمد و راجه پسر او مها سنگه را جانشين خود ساخته پسر کردگي بنگاله فرستاد و چون خطه اجمير مخيم سرادقات گزيير افواج بحر امواج و سپاه نصرت پناه باستيصال رانا دستوري يافتند و بعد از بکچندي خود بيز سپر گنان و شکار افکنان تا اودي پور نهضت فرمودند و ان اشفته را بے راه رو از گوهستان برآمده چند جارا تاخت و چون مبارزان بشير فيروزي اثر از بے او شتافتند باز سراسيمه خود را بشعاب جبال انداخت و حدود متعلقه او لکدکوب عساکر اقبال گزيير و بسياري از کفار شقاوت اثار دران عرصه کارزار برخاک هلاک افتادند و زن و فرزند آنها باسيير رفتند در يرفوت خبر شورش بنگاله و شکست مها سنگه بعرض رسيد * و در پانزدهم تير سال مذکور مادر سلطان پرويز بعالم علوي شقاوت و پردگيان حريم خلافت را بغم انداخت چون خوشامد گريان واقعه طلب گاه و بيگاه چنان وامي نمودند که حضرت عرش اشيانى به تسخير دکن مشغول اند و يکانک انملک را نا کشوده برگشتن از عزيمت بادشاهانه دور است اگر در يرفوت خون حضرت برگردند و برگذات آن روه آب اگير آباد را که به معصوري و سيز حاصلی اشتهار دارد بزييرد از مخايل رشد و شمایل عبرت دور نخواهد بود و بيز فروزشستن

غبار شورشى كه در هنگامه بتازگى ارتفاع یافته بود بى راجه مان سنگه صورت نمى
 بست راجه بر گشتن ایشان عین مدعا دانسته سلسله خندان این اراده گشت * ناگزیر
 مهم رانا بانجام نارسانده به طرفه اله آباد برگردیدند قلعه خان كه حراست انقلعه
 اسمان سائى بدر تفویض بود از صدق اخلاص و فزونی عقیدت از قلعه برآمده دولت
 ملازمت دریافت و بعضی هنگامه طلبان شورش انگیز باغراق و مبالغه بسیار عرض
 نمودند كه اگر قلیچ خان را بدست آورند گرفتن قلعه اكبرآباد كه بدفاین و خزاین مالا مال
 است بمسؤولیت میسر میگردد چون فتنه مخالفیت هنوز سر بر بالین مدارا داشت
 حضرت شاهي سخن ظاهر بینان را به سمع قبول جانداده خان مذکور را دستوری
 فرمودند تا بقلعه در آمد و به نفس همایون از آب گذشته متوجه بجانب اله آباد گشتند
 مریم مكاني والدۀ ماجده حضرت عرش اشیانی كه در قلعه اكبرآباد بودند بر هودج
 عزت نشسته روان شدند تا آن خلف الصدق خلافت و درۀ التاج سلطنت را ازین
 عزیمت مانع آیند حضرت شاهي ازین معنی اكاهي یافته پیش ازینكه مریم مكاني
 برسند سواری كشتی اختیار فرموده بسرعت تمام بجانب مقصد شتافتند و مریم
 مكاني آزرده خاطر بقلعه برگردیدند و به تاریخ غره صفر سنه هزار و نهم نزول ریاست در
 قلعه اله آباد اتفاق افتاد و اكثر جاها كه انورس آب اكبرآباد بودند بدست آورده بملازمان
 خود جاگیر دادند از آن جمله صوبه بهار را بشیخ خدیو مخاطب بقطب الدین خان
 كوكلماش عنایت نمودند و سرکار جونپور را بلاله بیگ مرحمت كردند و سرکار كالمی را
 بدستیم بهادر كرامت فرمودند و نامیردكان را بمحال متعلقه دستوری دادند و از راس
 كه نسور دیوان سنی لكهه روپیه خوانه كه از حاصل خالصات صوبه بهار فراهم آورده بود
 گرفتند * و چون این وقایع مكرر و متوالی بعرض حضرت عرش اشیانی رسید از وسعت
 حوصله و قوت برباری و نهایت دلبستگی كه با آن جانشین خلافت داشتند اصلا از جا
 در نیامدند و شریف پسر عبدالصمد شیرین قلم را كه از خدمتگاران حضور بود و
 بخدمت شاهي نیز اخلاص بسیار داشت بافرمان عطوفت نشان مشتمل بر نصایح
 گرانمایه و طلب حضور فرستادند چون فرمان مرحمت عنوان رسید آداب استقبال و
 لوازم تعظیم و اجلال بتقدیم رسانیده خواستند كه روانه ملازمت شوند لیكن بذات
 ملاحظه این معنی را در توقف انداختند و شریف را نگاهداشته دستوری معاودت
 نه دادند و از بچاپلوسنی و خوشامد گویی در مزاج اقدس جاكرده در اندك
 مدتی وكيل السلطنت شد و حضرت عرش اشیانی فرونشاندن فتنه خانه خیز را
 اهم دانسته دل از كشایش ملك دكن كه نزدیك بكار شده بود برگرفتند و بتاریخ
 پانزدهم اردی بهشت سنه هزار و نه هجری كار سازی انملك را بهر دانی
 و كاردانی خاندان سپه سالار و سزولی و جانشیناری علامی شیخ ابوالفضل باز گذاشتند
 بصوب دار الخلافه اكبرآباد عنان مراجعت منعطف گردانیدند و بتاریخ بستم امرداد سال
 مذکور بان مصر دوات و اقبال نزول اجلال فرمودند درین ایام حضرت شاهي خواجه

عبدالله را بختاب عبدالله خانی نامور ساختند در شهر سنه هزار و ده هجری که رایت
اسمان سامی حضرت عرش اشیانی در دار الخلافه اکبر آباد بود حضرت جهانگیری با سی
هزار سوار آماده پیکار و فیلا روانه دار الخلافه گشتند اگرچه در ظاهر از ده دریافت
حضور والد ماجد باز می نمودند اما در باطن اندیشه دیگر که از لوازم سلطنت پژوهی
و ملک جوئیست مرکوز خاطر خورشید منظر بود چون خبر توجه موبک ظفر قرین
باین آئین به عرض حضرت عرش اشیانی رسید مسرت و انبساطی که از رسیدن آن
قره العین داشتند بوحشت و تفرقه بدل شد و بعضی از امرا که سخندان نفاق آمیز از آن
درة الناج سلطنت بسمع آنحضرت می رسانیدند بواهمه دراز افتادند خصوصاً جعفر بیگ
اصفخان که خدمت دیوانی داشت از بیم هززه درائی و بیصرفه گوئی نزدیک بان
رسید که قالب تهی کند و چون موبک شاهي در تصبه آثابه که در جاگیر خان مذکور
بود نزول اجال فرمود لعلی گران بها مصحوب یکی از معتمدان خود برسم پیشکش
فرستادند درین اثنا فرمان قضا جریان شرف صدور یافت که آمدن آن فرزند بالشکر انبوه
و فیلان کوه شکوه خاطر مهر ناظر مارا باندیشه دیگر رهمونی میکند و آمدن پسر بخانه
پدر باین شوکت و حشم رسمی است که از آن خاف الصدق بروی کار آمده اگر مطالب
اظهار جمعیت و عرض سپاه بود مجرای او شد مردم را بمحال جاگیر رخصت نموده
جریده بخدمت شتابد و اگر شایده توهم باقی است و هنوز مطمئن خاطر نیست عدل
معاردت به اله آباد معطوف دارد و هرگاه نقوش توهم و تفرقه از حواشی خاطر انفرزند
زدوده شود بملازمت شتابد چون این مثال واجب الامثال بحضرت شاهي رسید متحیر و
اندیشه مند گشتند و در آثابه توقف نموده عرضداشتی مرقوم قلم اخلاص گردانیده بپایه
سریر خلافت مصیر ارسال فرمودند مضمون اینکه این مرید باجهاں جهان نیاز و ارزومندی
احرام کعبه مقصود بسته میخواست که درین زودی سعادت استانبوس دریابد در آثابه
فرمان رسید که قدم جرات پیش نه نهاده باله آباد معارفت نماید عجب که
اخلاص این نیازمند در باطن آنحضرت اثر نکرده و مشتق فتنه سرشتان خدای
مجازی را در حق این بنده حقیقی بد گمان ساختند و روزی چند این مرید را از
سعادت خدمت محروم داشتند امید که صدق باطن این نیازمند در مرآت خاطر
غیب ناظر پرتو افکند انگاه روزی چند در آثابه توقف فرموده کوس معارفت به
صوب اله آباد بلند آوازه ساختند مقارن آن فرمان شد که صوبه بنگاله و اودیس را بجایگز
آن فرزند مرحمت نمودیم کسان خود را فرستاده متصرف گردان حضرت شاهي صلاح
وقت در فرستادن لشکر بدانصوب ندیده عذرهای دلپذیر معروضداشتند و چون به بلده
اله آباد نزول سعادت ارزانی فرمودند آنچه از لوازم سلطنت و مخصوص فرمانروایان
والا شکوه است بروی کار آمد و ملازمان درگاه خطاب خانی و سلطانی یافتند * از وقایع
این ایام کشته شدن شیخ ابوالفضل است اگرچه او از شیخ زادهای هندوستان بود
لیکن از خرد خورده دان و طبع دقیقه سنج نشأ یونانی در سر داشت و در تهذیب

اخلاق و آداب دانی خدمت ملوک قصب السبق از اقران رفته بود بالجمله چون
 دیناچه کار حضرت شاهي بروی بروز افتاد و همگی ملتزمان درگاه عرش آشیانی از
 پیش بینی و عاقبت اندیشی بجانب آن سرور آراست سلطنت گزیدند از آنجا که
 آنحضرت شیخ را با خود بکرنک و با حضرت شاهي بکرو فهمیده بودند فرمان قضا
 جویان شرف صدور یافت که لشکر و حشم را با پسر خود شیخ عبدالرحمن در دکن
 گذاشته بسرعت هرچه تمامتر متوجه دریافت سعادت ملازمت گردد چون خیرطاسب
 او بعرض شاهي رسید به یقین و جزم دانستند که اگر شیخ نزد آنحضرت رسید بترتیب
 اسباب فتنه خواهد پرداخت و تا قدم او در میان است رفتن ما بدربار موت نخواهد
 بست درینصورت علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد باین اندیشه صایب راجه فرستادید
 را که بجمعیت و مردانگی از اقران خود امتیاز داشت و وطن او سرسرا بود بانستصال
 شیخ برگماشتند و او دل باین کار بسته در کمین فرصت نشست چون شیخ به سرای
 پرگنه که در ده کروهی گوالپار واقع است رسید راجه با جمعیت بسیار از سوار و پیاده
 شیخ را با چندین از خدمتکاران که همراه داشت گرد گرفت و شیخ ندک گریختن را
 اگرچه ممکن نبود بر خود نه پسندیده تن بمردن داده به قتل رسید و راجه سر او را
 باله آباد فرستاد اگرچه از کشته شدن شیخ خاطر قدسی مظاهر عرش آشیانی به آزرده گی
 فراوان و تفرقه بیکران در افتاد اما ازین کارنامه دلیری و مردانگی حضرت شاهي بملاحظه
 عزیمت آستاندوس بدرگاه پدر بزرگوار نمودند و رفته رفته آن کدورتها بصفا مبدل
 شد چنانچه بجای خود رقمزده کلک وقایع نگار خواهد شد * چون آن والا گوهر
 اکلیل خلافت از واقعه شیخ ابوالفضل بغایت مصحوب شدند حضرت عرش آشیانی
 مهد مقدس سلیمه سلطان بیگم را نزد ایشان فرستادند تا بذواشهای بادشاهانه دلجوئی
 نموده و از حجاب برآورده بملازمت آورند و فتح لشکر نام فیلی و خلعت و اسب
 خامه هدایت فرموده مصحوب بیگم ارسال داشتند و چون بیگم بدو منزلی
 اله آباد رسیدند حضرت شاهي به استقبال برآمده به آداب بزرگی ملاقات
 نمودند و سجدهات مراحم بیکران حضرت عرش آشیانی بتقدیم رسانیده به تعجب تمام
 در خدمت بیگم بشهر معارفت فرمودند و مهد علیا سلیمه سلطان بیگم آن مسرت القلب
 را بلوید عواطف گوناگون امیدوار ساخته زنگ توهنات از مرآت خاطر زدودند و حضرت
 شاهي در مرافقت والده معظمه متوجه درگاه عرش اشتباه گشتند چون بخوانی
 دارالخلافه اکبر آباد رسیدند عرضداشتی مرقوم قلم اعتقاد رقم ساخته مصحوب خواجه
 دوست محمد بملازمت اشرف ارسال داشتند مضمون آنکه چون آنخداوند حقیقی
 و خدای مجازی رقم عفو بردامن تقصیرات این بنده کشیده اند امیدوار است که از
 حضرت مریم مکانی التماس فرمایند که از روست فرزند پروری این نیازمند را بملازمت
 اشرف اقدس مشرف سازند تا رفع توهنات اینقدوری گردد و حکم شود که منجمان
 حضور اختیار ساعت سجود نمایند بعد از رسیدن این عریضه حضرت عرش آشیانی

بدولتخانه والده حاجده خود شتافته التماس شاهی را بعرض آن عفت قباب رسانیدند و پس از آنکه خولعش ایشان درجه قبول یافت فرمان عاطفت عنوان مشتملبر نوید استقبال مریم مکانی بفرزند اقبال مژد نوشته این رباعی که از واردات طبع جعفر بیگ آصفخان است دران مژشور سعادت قلمی نمودند

ای جسته زما برسم عادت ساعت * ادراک وصال را چه حاجت ساعت
از وصل کند کسب سعادت ساعت * ساعت چکنی بهانه ساعت

و این نوازشنامه را بخواجه دوست محمد سپرده او را رخصت معادوت فرمودند بعد از ورود این فرمان یافت عنوان حضرت شاهی برسدست هرچه تمامتر بنواحی دارالخلافت رسیدند و حضرت مریم مکانی یکمزل پیشتر شتافته آنگوهر اکلیل سلطنت را بمنزل خود در آوردند و در دولتسرای ایشان قران السعدین اتفاق افتاد حضرت شاهی فرق نیازمندی دیپای آسمان سای قبله حقیقی گذاشته تارک دولت برافراختند حضرت عرش آشیانی دیده اشتیاق بجمال جهان آرای فرزند اقبالمژد نورانی نموده ایشان را بدولتخانه آوردند و بحکم اشرف نقاره شادمانی نواخته آرازه نشاط و انبساط را بگوش دور و نزدیک رسانیدند و حضرت شاهی دوازده هزار مهر بصیغه نذر و هفتاد و هفت زنجیر فیل فرو ماده برسم پیشکش گذرانیدند از انجمله سیصد و پنجاه و چهار زنجیر فیل درجه پذیرائی یافت و تقمه را بایشان بخشیدند و بعد از دو روز بمن نام فیلی از غنایم فتح دکن که در فیلان خاصه به سبک پائی و خوش فعلی بی همتا بود بایشان مرحمت شد و دستار مبارک از فرق مقدس برداشته بر سر اشرف شاهی گذاشتند و نوید جانشینی را بگوش امید آن خورشید آسمان سلطنت رسانیدند چون حضرت عرش آشیانی در هنگام توجه رایات عالیاب بصوب دکن حضرت شاهی را بر سر راندای مقهور رخصت فرموده بودند و بسبب امری که رقم زده کلک رقابح نویس شد آن حضرت مهم رانا را بانصرام نارسانیده باله آباد شتافتند درین صورت رای صواب التماس حضرت عرش آشیانی چنان تقاضا فرمود که مهم رانا نامزد آن فرزند بود لایق دولت آنکه به نیروی همت آن قوه لعین خلافت صورت اتمام پذیرد لاجرم در جشن دهمره آن گوهر اکلیل سلطنت بموجب حکم پدر بزرگوار رایات نصرت سمات بدانصوب برافراشتند و جمعی از امرا که اسامی آنها نوشته میشود بنوازش خسروانه سرافراز گشته در خدمت آن درة التاج سلطنت دستوری یافتند جگناته رای رایسنکجه مادهو سنگه رای درگا رای بهوج هاشم خاں قراینگخان افتخار بیگ راجه بکرماجیت سکپ سنگه دولپ پسران موته راجه خواجه حصاری راجه شال باهن لشکری پسر میرزا یوسفخان شاه قلی برادر اصف خاں شاه بیگ گولائی چون فتحپور مخیم سراوقات اجلال گشت روز پنجمه دران دارالسعادت بجهت سامان ضروریات توقف اتفاق و خزانه و لشکری که بان کار دشوار گذار و فاکند التماس نمودند و ارباب دخل در سرانجام آن استادگی های بیجا ظاهر ساختند ناگزیر حضرت شاهی عرضداشت نمودند که

این مرید حکم آنحضرت را فموله حکم الهی دانسته بشوق هرچه تمامتر دل برین خدمت نهاده لیکن کفایت اندیشان سامان این مهم را به روشی که سرانجام پذیر گردن نمی نمایند و بیهوده خود را سبک ساختن و اوقات ضایع کردن چه لایق است مگر معلوم آنحضرت شده باشد که انا از کوهستان بر نمی آید و هر روز بمحکمه پناه برده تا ممکن باشد بچنگ نمی پردازد تدبیر کار او منحصر درین است که اقواج نصرت امواج از هر سو در آمده کوهستان او را قمرغه وار در میان گیرند و هر فوجی انقدر باید که هرگاه بان مقهور دو چار شود از عهده او تواند بر آمد و اگر دلتخواهان برورش دیگر صلاح دیده اند چون مردم بنده بغایت پریشان احوال اند حکم شود که این نیازمند جبین سعادت را بسچود اخلاص روشن ساخته بمحال جاگیر خود شتابد و در خور این مهم سامان نموده با جمعیت فراوان متوجه استیصال او گردن و بعد از آنکه عرضداشت حضرت شاهي بمسامع عز و جلال رسیده بخت انسا بیگم همشیره قدسیه خود را نزد آن گوهر اکلیل خلافت فرستاده پیغام فرمودند که چون آن فرزند در ساعت مسعود رخصت شده و از باب تخریم بجهت قرانی که درین نزدیکی واقع میشود تجویز ملاقات نمینمایند باید که بختیستگی متوجه اله آباد شود و هرگاه خواهد باز در امت ملازمت در یابد حضرت شاهنشاهی بورد منشور لامع النور از فتحپور کوچ فرموده نزدیک متها از آب جون عبور نموده روانه اله آباد شدند مقارن این حضرت عرش اشیانی یک پوستین روباه سیاه و یک پوستین روباه سفید مصحوب روپ خواص بآن حضرت فرستادند و آن مسرت الصدر سلطنت عرضداشتی مشتبه بر سپاس گذاری این مرحمت نوشته این بیت را در انجا مرقوم ساختند *

گر بختی من زبان شود هر مونی * یک شکرتو از هزار نتوانم کرد

و بروپ خواص سپرده او را رخصت معاودت ارزانی داشتند و چون به اله آباد رسیده روز پنجم بشاک کامی گذرانیدند قضا را والد سلطان خسرو نقاب آرای نهانخانه عدم گشت تفصیل این اجمال آنکه درینولا بیوستی در دماغ آن عفت سرشت بهم رسید و سوندائی بر مزاج استیلا یافت و چون خسرو از بیداره روی در ملازمت حضرت عرش اشیانی همواره به شکوه شاهنشاهی می پرداخت این غم سر بار آن گشت در روز آنحضرت بشکار تشریف برده بودند پوشیده از پرستاران افیون خورده سر ببالین فنا نهاد و چون سرآمد پردگیان حرم سراے سلطنت بود و انس و الفت تمام باو داشتند خاطر قدسی مظاهر ازین سانحه به نهایت ملول و بغایت اندوهگین شده و بر دل مهر منزل این مصیبت سخت گرانی کرد و حضرت عرش اشیانی از استماع این حادثه ناگزیر و آشفتنی ضمیر فیض پذیر فرمان از روی کمال مهربانی و غمگساری فرستاده تسلی بخش خاطر عاطر شدند * و از سوانح این ایام رنقن عبدالله خان است بدرگاه حضرت عرش اشیانی چون شریف خاں وکیل السلطنت شد محبت عبدالله خان با او در گرفت و او پیوسته در خدمت

شاهنشاهی شکوه ایشان میبود. ناگزیر بواقفیت خواجه یادگار روست امید بدرگاه پادشاه
 جمعی نهاده و آنحضرت جوهر اصالت و شجاعت از سیمای خانمذکور دریافته و
 شایسته تربیت دانسته بمنصب هزار و پانصدی و خطاب صفدر خانی امتیاز بخشیدند
 و خواجه یادگار را نیز بمنصب عزت برافراختند در هنگامیکه مرکب شاهی از قجربور
 متوجه اله آباد گشت اگرچه حضرت عرش آشیانی رخصت گونه ارزانی داشته بودند
 لیکن از صمیم دل بجدائی آن قره العین خلافت راضی نبودند بلکه ازین دوری نهایت
 دل آزرگی داشتند و جمعی از فتنه جوین واقع طلب هرروز مقدمه ترتیب داده
 وحشت افزای خاطر قدسی مظاهر میگشتند * درین ایام از دوام بادیه گساری آنحضرت
 بلباس دلسوزی شکایت میکردند و از موبدات خواهش اهل غرض آن شد که یکی
 از واقعه نویسان شاهی به خانزاده که در سلک خواص منسلک بود نسبت تعشق
 بهم رسانیده و آن بے ادب شیفته خدمتگار دیگر شد و هر سه باتفاق بگریختند و خواستند
 که خود را بدکن رسانیده در حمایت شاهزاده دانیال روزگار بسر برند و چون حقیقت
 حال بمسامع جلال رسید فی الفور جمعی از سواران چالاک بجهت گرفتن آنها تعیین
 شدند اتفاقاً هر سه را بدست آورده در وثیقه آتش تهر شاهنشاهی در اشتعال بود
 بحضور عالی حاضر ساختند و بموجب حکم واقعه نویس را در حضور پوست کنده
 یک خدمتگار را خواجه سرا کردند و دیگر را چوب کاری نمودند ازین سیاست رعب و
 هراس عظیم در دلها جا کرد و راه گریختن مسدود شد و این قضیه را ارباب غرض بصد
 آب و تاب بعرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند و خاطر مهرناظر آنحضرت سخت
 بر آشفت و بر زبان الهام گذشت که ما تا امروز جهان را به شمشیر تسخیر کرده ایم
 حکم کندن پوست گوسفند در حضور خود نموده ایم فرزندان ما عجب قبیله قبی القلمب
 اند که آدمی را در پیش خود پوست میکنند همین هرزه دربان فتنه انگیز بعرض رسانیدند
 که شراب را با افیون ممزوج فرموده زیاده از آنچه طبیعت برداشت تواند کرد نوشجان
 می نمایند و در هنگام طغیان کیفیت و استیلا نشه شورش مزاج بهم رسیده
 احکام ندامت انجام سرمیزند و دران وقت هیچکس را یارای چون و چرا نیست
 اکثر خود را بگوشه کشیده مخفی می سازند و چندی که ناگزیر باشند حکم نقش
 گلیم و صورت دیوار دارند چون خاطر فیض مآثر نگران احوال ایشان بود و تعلق
 مفرطیان در التاج سلطنت داشتند رای صواب نما چنان تقاضا فرمود که باله آباد
 خود تشریف برده و جگر گوشه را همراه گرفته به دارالخلافه بیاورند * و به این
 اندیشه شب دو شنبه یازدهم شهریور سنه هزار و دوازده هجری رایات اقبال بدانصوب
 ارتفاع یافت و بر کشتی نشسته متوجه پلشخانه که در سه کوهی شهر برب آب
 چون ترتیب پذیرفته بود شدند قضا را در انداز راه کشتی بر زمین نشست و هر چند
 ملاحان دست و پا زدند دران نیم شب نتوانستند کشتی را در آب انداخت ناگزیر تا
 سفیده صبح در میان دریاتوقف واقع شد و بعد از طلوع آفتاب امرای نظام کشتی هاس

خود را پیش زانده سعادت کورنش حاصل نمودند و زن رموزخوانان افسس و افغان ظهور این کریمه غیبی اشارتی بود بر نسخ این عزیمت لیکن شکوه انحضرت زبانها را لگام بسته بود بالجمله ازان بجایه پیشخانه نزول اتفاق افتاد روز دیگر باران بشدت بارید و مقارن این خبر بیماری حضرت مریم مکانی رسید و چون ایشان باین یورش راضی نبودند عرش اشیانی حمل بر تمارض فرمودند و درین دوسه روز بسبب افزونی بارش هیچکس خیمه بیرون نتوانست کرد و غیر از دولتخانه خاص و پیشخانه چندی از بندهای نزدیک دیگر چادری بنظر در نمی آمد و شب چهارشنبه خبر رسید که حال مریم مکانی دگرگون شد و اطبا قطع امید نموده دست از معالجه باز کشیده اند آنحضرت بامید آنکه دیدار واپسین دریابند عذر معاودت معطوف داشتند و بعیادت قبله خویش رفته احوال ایشان را بس پرسشان یافتند و هرچند خواستند که اندرزی و سخنی ازان عفت سرشت و اکشند زبان یارائی گودائی نداشت ناگزیر بقضای ایزدی رضا داده خلوت گزین کلبه اندوه گشتند * و شب دوشنبه هفدهم شهریور سال هزار و دوازده بارگاه عصمت او از کدورت کده دنیا در کشیده نقاب گزین خلوتسرای فزونت گشت و ازین سانکه جهانی شوریده و روزگار بسوگواری در آمد * حضرت عرش اشیانی موع سروریش و بروت سقره لباس ماتم پوشیدند و چندین هزار کس از امراء و مصلدار و احدی و شاگرد پیشه بموافقت انحضرت رخت مصیبت اختیار نمودند و بادشاه جمجاه نعش را بردوش گرفته قدمی چند راه پیمودند و بعد ازان امران نوبت بذویت برداشتند و تابوت را روانه دهلی ساخته بادل زار دیده خونبار بدولتخانه معاودت فرمودند و روز دیگر خود از کسوت سوگواری برآمده و جمیع بندگان را ازان لباس برآورده هریکی را فراخور پایه خلعت عنایت فرمودند و جسد گرمی در عرض پانزده بهر دهلی رسید و در مزار فیض الانوار حضرت جنت اشیانی مدفون گردید * و چون خبر نهضت موکب اقبال عرش اشیانی بصوب اله آباد و قسطنطنیه آن عزیمت بجهت عارضه مریم مکانی و رحلت آن عفت قباب مقدسی سرای جاودانی بحضرت شاهي رسيد بيلتجاهی و تامل شریف خان را بحکومت بهار دستوری فرموده رایات نصرت ایات بدریافت ملازمت بدر بزرگوار افراشته متوجه دارالخلافه اکبرآباد شدند تا غبار کدورتی که بر مرآت خاطر حقیقت منظر نشسته بود زوده شود و درین مصیبت والده ماجده شریک باشند و عرش اشیانی نوید حضو و افرال سرور آن معصوم القلب را غمزدای این ماتم دانسته جهان جهان نشاط و شادکامی در سر گرفتند و حضرت شاهي در ساعت معهود سال مذکور بادراک دولت ملازمت سعادت اندوختند و بعد ازان که رسوم توره و آداب بجا آوردند عرش اشیانی فرزند اقبالمند را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده فرح بخش دل اندوهگین شدند و بندهای اخلاص آئین بعیش و شادی قرین و منافقان واقع طلب خجالت زده غمگین و اندوهگین گشتند جهان را رونق دیگر پدید آمد

روزگار که سر شوریدگی در سر داشت آرام و تسکین یافت فتنه که چشم
کشوده منتظر فرصت می بود بگران خواب غفلت افتاد نقاره شادی بلند، آوازه
شد حضرت شاهی دو صد عدد مهر صد تولگی و چهار مهر پنجاه تولگی و یک مهر بست
و پنج تولگی و یک مهر بیست تولگی و سه مهر پنج تولگی بصیغه نذر و یک قطعه
الماس که یک لک روپیه بها داشت و چهار زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانیدند
بعد از فراغ این مجلس حضرت عرش اشیانی از بارگاه خاص و عام برخاسته متوجه
حرم سرائی خلافت شدند و چون خاطر قدسی مظاهر از بعضی اطوار و اوضاع حضرت
شاهنشاهی قدر گرانی داشت باطن شکایت اگین ذخیره هاس کهن را بیرون فرستاد
و زبان معجز بیانی بگویی در آمد و بعد از آن که سخنی چند عنایت امیر گذارش یافت
فرمودند که بابا چنان ظاهر میشود که از افراط باده پیمائی دماغ شما خلیل پذیرفته
بهتر آن است که روزی چند بدولتخانه ما بسر برید تا تدبیرت بکار برده با صلاح مزاج شما
پیونازیم و ایشان را در عبادتخانه نشانده بعضی از خدمتکاران معتمد را بطریق دیدبانی
گماشتند و هر روز والده ها و همشیره هانزد ایشان آمده دلدهی و خاطر جوئی میکردند
تا آن روز در آن سعادت کده بسر بردند و چون معلوم شد که از دوام باده گساری و اشفته
دماغی ایشان آنچه بعرض رسیده بود و قوی انداشت دستوری شد که بدولتخانه تشریف
برند و چندی از ملازمان ایشان که از منصب حضرت عرش اشیانی بیم و هراس
بخاطر راه داده بگوشه ها خزیده بودند باز آمده سرگرم بخدمت گردیدند و حضرت شاهی
هر روز بکورتش والد بزرگوار خود استسعاد یافته مشمول مرحام می گشتند در این ایام
مکتوب های هادی شاه راه شیخ حسین اجامی که در سلسله علیه خواجهای بزرگوار
بگذاشت جان و تن دادرش بادفس هزار فن بی همتا بود بحضرت شاهی رسید مضمون
آنکه حضرت خواجه بهاء الحق والدین قدس الله سوره العزیز را در خواب مشاهده کردم
فرمودند که درین زودی سلطان سلیم برادرنگ فرماندهی برآمده روزگار را بداد و دهش
آباد گرداند و غمزدگان عالم را به بخشش شاه سازد * و از غریب حکایات که در آن
روز ها زوداد آنکه حضرت شاهی گران بار نام فیلی داشتند که در جنگ فیل بی همتا بود
وفیلی که در برابر صدمات او پا استوار کند در فیلخانه بادشاهی نشان نمیدادند و همچنین
خسرو آب روپ نام فیلی داشت که او نیز در جنگ فیل سرآمده بود حضرت عرش
اشیانی حکم فرمودند که آن دو کوه گران سنگ را باهم در جنگ در اندازند ورن متین
نام فیلی را از حلقه خامه کمک مقرر فرمودند که هرگاه یکی از آنها بر دیگری
غالب آید و فیلبان از نگهداشت آن باز مساند فیل مذکور از کمین برآمده
کمک کند این فیل را با مطلق فیلبان طایفه می نامند و این از تصرفات
حضرت عرش اشیانی است که در وقت جنگ بجهت جدا ساختن فیلبان سرکش
بخاطر آوردند و لود لنگر و چرخ و اوچاری نیز از اختراعات آن حضرت است بالجمله
حضرت شاهی و خسرو القماس فرمودند که بر اسبان سوار شده از نزدیک تماشا کنند

حضرت عرش آشیانی در جهیزه که بنشینده شاهزاده خرم را نزد یک خود حکم نشستن فرمودند دو کوه آهنی از جای بنجید * زمین کوئی ز سر تا پای بنجید بعد از زد و خورد بسیار فیل گرانبار آثار چیرگی ظاهر ساخت و حریف خود را عاجز و زبون ساخت درینوقت بموجب قرار داد فیل رفته رفته را یکمک آوردند و جمعی از بندهای حضرت شاهي فیلبان را از پیش آوردن مانع آمده کلوخی و سنگی چند بجانب فیلبان انداختند و او بے محابا بموجب حکم فیل را پیشتر رانده زبرو کرد اتفاقاً سنگی بر شقیقه فیلبان رسید و قطره چند بزور و سینه او چکید خسرو با جمعی از هزه درایان بخدمت آنحضرت رفته گستاخی مردم شاهي و مجروح شدن فیلبانرا به مبالغه مغرور داشتند و اندکی را بسیار و نمودند حضرت عرش آشیانی ازین گستاخی و بیبایی متغیر و متوحش گشته به شاهزاده خرم فرمودند که نزد شاه بهائی خود رفته بگویند که شاه بابا میفرماید که در حقیقت این فیل هم از شماست سبب حذف و بے اعتدالی چیست شاهزاده خرم بحکم جد بزرگوار شتافته بلطف بیان و حسن ادا گذارش این پیغام نمودند حضرت شاهي در جواب فرمودند که مارا ازین مقدمات اطلاعی نیست و اصلاً بزور فیل و فیلبان راضی ندوده ایم و نفرموده ایم آن حضرت عرض کردند که اگر چنین است حکم شود که ما خود توجه نموده بآتشبازی و دیگر تدبیرات فیلان را از هم جدا سازیم حضرت شاهي بشگفته پیشانی اجازت دادند و آن حضرت حکم بگذاشتن چرخي و بان فرمودند هر چند تدبیرات بکار بودند اثری ازان مترتب نگشت تا آنکه فیل رفته رفته هم زبون شده رو بهزیست نهاد و هر دو به آب جوی در آمدند و فیل گرانبار برو پیشچیده بود و دست باز نمیداشت ناگاه کشتی کلان در میان حایل شد و گرانبار از شدت باز ماند شاهزاده خرم بخدمت جد بزرگوار شتافته مراتب آداب را پاس داشته عرض نمود که شاه بهائی باین جرأت و گستاخی رضا نداده اند و بدانستگی ایشان واقع نشده در اصل سخن را بتفاوت عرض کرده اند * و در همان ایام واقعه هایل حضرت عرش آشیانی روداده آنحضرت را در مدت پنجاه و یکسال سلطنت هرگز نسیم ناکامی بنظره اعلام دولتش نه وزیده و هیچگونه پای یکران دولت و اقتبالش بسنگ در نیامد بهر جانب که عزیمت نمودی اقبال بسان دولت ملازم رکاب میمنت انتسابش بود و بهر طرف که قصد فرمودی بخت مانند تخت سر در پای عرش فرسایش داشتی آسمان بکام او گردش گزین بود و زمین به مرام او در تمکین تا آنکه روزگار خود پرداخت و آن بادشاه جمجاء را از تخت فرمانروائی بر تخته ناکامی کشید اجمال این حادثه آنکه روز دوشنبه بستم شهر جمادی الاول سنه ۱۰۱۴ هزار و چهارده هجری مزاج اعتدال سرشت از مرکز صحت انحراف بدیروقت و عارضه تب اشتداد یافته منجر باسپال گشت شاهزاده خرم از کمال سعادت مذهبی متکفل خدمت بیمار داری گردید و حکیم علی که سرآمد اطباء عهد بود متصدی علاج شد و چون زمان قضیه ناگزیر رسیده بود هر چند بمعالجه

بخندمت دیوانی مشغول بود و خلعت استقلال یافت تا آنکه محضرت جنت مکانی
از جهان فانی بقدرسی سرای جاودانی شتافتند *

اولاد امجد انحضرت

آن شاه جنت مکان را پنج پسر والا گهر و دو دختر قدسی اختر بودند اول سلطان
خسرو دوم سلطان پرویز سوم سلطان خرم چهارم سلطان جهاندار پنجم سلطان شهریار
دختر کلاں سلطان نثار بیگم و خورد بهار بانو بیگم خسرو و جهاندار و پرویز در حین حیات
پدر بزرگوار بعالم بقا شتافتند و تاریخ آن مسافران ملک بقا در محل خود رقمزده کلک
بیان گشته و از خسرو دو پسر و یک دختر مانده بود بعد از شهادت شدن انحضرت
بطریق که نگاشته شده راه ممات پیش گرفتند دختر تا حال در قید حیات است
و از سلطان پرویز طفلی و صبیّه بود طفل از پدر بزودی رحلت نمود صبیّه در عقد
از دواج شاهزاده دارا شکوه است و از شاه جهان چهار پسر اقبالمند و سه دختر قدسی
اختر روشنی افزای دیده پدر بزرگوارند اول سلطان دارا شکوه دوم سلطان شجاع سوم
سلطان اورنگ زب چهارم سلطان مراد بخش و دختر اول سرپر بانو بیگم دوم جهان
آرای بیگم سوم روشی آرای بیگم و از جهاندار اولاد نمائند و از شهریار دختری هست
ارزانی بیگم نام *

ذکر فضلاء معتبر انحضرت

ملا روز بهای تبریزی ملا شکرالله شیرازی بقاسمی میر ابو القاسم گیلانی ملا باقر
کشیدری ملا محمد سیستانی ملا مقصود علی قاضی نورالله ملا فاضل کابلی ملا
عبدالحکیم سیدالکوثری ملا عبداللطیف سلطان پوری ملا عبدالرحمان بهوره گجراتی ملا
فاضل کابلی ملا حسن مراغی ملا محمود جوندوزی *

ذکر حکماء انحضرت

حکیم رکن کاشی حکیم مدرّا ملقب بمسیح الزمان حکیم ابو القاسم گیلانی ملقب
بحکیم الملک حکیم مومنائی شیرازی حکیم روح الله کابلی ملقب بمید گجراتی حکیم
تقی گجراتی *

ذکر شعرا که نزد انحضرت بودند

بابا طالب اصفهانی حیای گیلانی ملا نظیری نیشابوری ملا محمد صوفی
مازندرانی ملک الشعراء ابوالاعلی سعیدائی گیلانی زرگر ناشی میر معصوم کاشی
قولشوره کاشی ملا حیدر حصانی شیدا *

ذکر حافظان که در خدمت بودند

حافظ نادعلی حافظ کتب مقامات اخرا حافظ عبدالله استاد محمد مالی
حافظ چیلہ *

ذکر نغمه سرایان هند

چتر خان پوری داد ماکهو خمزه *

ذکر خواستگاری نور جهان بیگم در سال ششم

میرزا غیاث بیگ پسر خواجه محمد شریف طهرانیمت خواجه در میبادی حال وزیر محمد خان نکلو حاکم خراسان بود بعد از فوت محمد خان بخداست شاه جمیاه شاه طهماسب صفوی پیوست شاه وزارت مرور را به خواجه محمد شریف تفویض فرمود و خواجه را دو پسر بود نخستین آقا طاهر و دوم میرزا غیاث بیگ و خواجه صبیبه میرزا علالدوله پسر آقا ملا را بجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری نمود او بعد از فوت پدر با دو پسر و یک دختر متوجه هندوستان گشت و در قندهار صبیبه دیگر حق تعالی بوسه ارزانی داشت و در فتحپور بسعادت زمین بوسه حضرت عرش آشیانی انزال الله برهانه ناصیه اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت بدوام خدمت و جوهر رشد و کاردانی بوالا پایه دیوانی بیوثات فرق عزت بر افراخت میرزا غیاث بیگ بانویسلدگی و معامله فهمی بغایت نیک ذات و کار گذار بود تتبع شعری و ما بسیار نموده از سخن سفیان روزگار بود شکسته را بنیای متین و آبدار می نوشت بعد از فراغ خدمات مرجوعه خلاصه اوقاتش صرف شعری سخن میشد سلوک و معاش او به اهل حاجت برتر بود که هیچ صاحب غرض بخانه او نرفت که از ده برگشته باشد لیکن در رشوت گرفتن سخت دلیر و بیباک بود در هنگامی که حضرت عرش آشیانی در لاهور تشریف داشتند علیقلی بیگ استیلا که از تربیت کونهای شاه اسمعیل ثانی بود از عراق آمده در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و بحسب سرنوشت دختر میرزا غیاث بیگ را که در قندهار بوجرد آمده بود بوسه نصیبت فرمودند و در آخر بخداست جهانگیر بادشاه پیوسته بخطاب شیر افکن و منصب مناسبت ترقی و تصاعد نمود و بعد از جلوس اشرف در صوبه بنگاله جاگیر عنایت نموده بدانصوب رخصت فرمودند و خاتمه کار آن بیعاقبت و کشتن قطب الدین خان بجای خود رقم پذیر گشته و چون شیر افکن بجزای عمل خویش گرفتار گشته او را بادیه عدم گردید بحکم اشرف متصدیان صوبه بنگاله صبیبه میرزا غیاث بیگ را که بعد جلوس بخطاب اعتمادالدوله سر بلندی یافت روانه درگاه والا ساختند و آنحضرت بنابر غبار آزاره که از کشتن قطب الدینخان بر حواشی خاطر اشرف نشسته بود برقیه سلطان بیگم والد سببی خویش بخشیدند مدتی در خدمت ایشان بناگامی گذرانید و چون هنگام سطوع کوکب بخت و طلوع اختر مراد در رسید اقبال باستقبال شفاقت طالع از گران خواب بیدار شد و سعادت روی آورد دولت حجله آراست زمانه بمشاطگی پرداخت هوس گل کرد امید بر خود بالید آرزو از هرسو هجوم آورده و درهای بسته را کلید آمد و دلهاست خسته را دوا شد بالجمله از نیرنگهای آسمانی روزی در جشن نوروز جهان افروز بنظر دور بین آنحضرت مقبول آمده در سلک پرستاران حرم سرای خلافت انتظام یافت و آنآقا پایه عزت و قهول او ارتفاع و اعلا پذیرفت نخست نور محل نام کردند پس از روزی چند خطاب نور جهان بیگم عنایت شد جمیع خورشان و منتعبان او بانواع مراحم و

نوازش اختصاص یافته و اعتماد الدوله به منصب وکالت کل و ابوالحسن برادر کل بیگم بخطاب اعتقاد خان و خدمت خانسامانی سرفراز گشت نصبت خویشی و کامروائی خویشان موقوف غلامان و خواجه سرايان اعتماد الدوله هر کدام خطاب خانی و منصب ترخانی گرفتند برکتی دایمی دلارام نام که بیگم را شیر داده بود بجای حاجی کرکه صدر اناک شد و مدد معاشی که بعورات مرحمت میگشت صدراصدور بهمراو معتبر میداشت *

کنند خویش و تبار تو ناز می زید * بحسن یکن اگر یک قبيله ناز کنند
بغیر از خطبه دیگر آنچه لوازم سلطنت و فرمانروائی بود همه بفعل آمد یکچندی در
چهاروکه نشست و جمیع امرا بکورش آمده گوش بقرمان داشتند سکه بنام بیگم زدند
و نقش سکه این بود *

بحکم شاه جهانگیر یافت مد زبور * بنام نور جهان بادشاه بیگم زر
و طغرائ فرامین چنان نقش بخت (حکم علیه العالیه نور جهان بیگم بادشاه) و رفته
رفته کار بجای کشید که از بادشاهی بجز نامی باقی نمانده مگر میفرمودند که من
سلطنت را بنور جهان بیگم اوزانی داشتم و بجز یک سیر شراب و نیم سیر گوشت مرا
هیچ در نمی باید از خوبی و نیکفامی بیگم چه تو بزم خیر او غالب بر شر بود بلکه
شر نبود هر جا که کار افتاده را عقد پیش می آمد و بخدمت بیگم ملتجی گشت
گره از کارش برکشوده کامیاب مراد ساخت و هر کسی بدرگاه او پناه بود از آسیب ظلم
و ستم محفوظ ماند هر جا دختری بود یتیم اینکس بقصد ثواب عروس کرده در خور
حالت او جهیز لطف فرمودند یمن که در عهد دولت خویش پانصد دختر را بقصد
ثواب عروس کرده لطف فرمودند و از صلحه علیه او نفع بسیار بخلق الله رسید *



توزک جہانگیری

TOOZUK-I-JEHANGHEEREE

یعنی

تاریخ عہد سلطنت نورالدین جہانگیر بادشاہ کہ تا سال نوزدہم جلوس
خود ان بادشاہ نصف پناہ تحریر نموده و زان بعد معتمد خان
حسب الحکم ان بادشاہ بانجام رسانیدہ

EDITED

BY

SYUD AHMUD KHAN

GHAZEEPORE

PRINTED AT HIS PRIVATE PRESS, 1868. A. D.. 1280. H.

بسم الله الرحمن الرحيم

—۴۳۴—

از عنایات بیغایات الهی یکساعت نجومی از روز پنجشنبه هشتم جمادی الثانی هزار و چهارده هجری گذشته در درالخلافة آگره در سنه سی و هشت سالگی بر تخت سلطنت جلوس نمودم پدرم را تابست و هشت سالگی فرزند نمی زیست و همیشه بجهت بقای فرزند بدرویشاں و گوشه نشینان که ایشان را قرب روحانی بدرگاه الهی حاصل است التجمعی بردند چون خواجه بزرگوار خواجه معین الدین چشتی سرچشمه اکثر اولیای هند بودند برخاطر گذرانیدند که بجهت حصول اینمطلب رجوع باستانه متبرکه ایشان نمایند باخود قرار دادند که اگر الله تعالی پسری کرامت فرماید و او را بمن ارزانی دارد از آگره تا بدرگاه روضه منوره ایشان که یک صد و چهل کوه است پیداده از روزی نیاز تمام متوجه گردم در سنه نهصد و هفتاد و هفت روز چهارشنبه هفتم ماه ربیع الاول هفت گهزی از روز مذکور گذشته بطالع بست و چهارم درجه میزان الله تعالی مرا از کتم عدم به وجود آورد و در آن ایام که والد بزرگوارم جویای فرزند بودند شیخ سلیم نام درویشی صاحب حالت که طی بسیاری از مراحل عمر نموده بود در کوه متصل بموضع سیکری از مواضع آگره استقامت داشت و مردم آن نواحی بشیخ اعتقاد تمام داشتند چون پدرم بدرویشاں نیاز مند بودند صحبت ایشان را نیز دریافته روزی در آنجا توجیه و بلخودی از ایشان پرسیدند که مرا چند فرزند خواهد شد فرمودند که بخشوده بی مذمت سه پسر بشما ارزانی خواهد داشت پدرم میفرمایند که نذر نمودم که فرزند اول را بدامن تربیت و توجیه شما انداخته شفقت و مهر بانی شمارا حامی و حافظ ار سازم شیخ اینمعنی را قبول میفرمایند و بر زبان میگذارند که مبارک باشد ما هم ایشان را همنام خود ساختیم چون والده مرا هنگام وضع حمل نزدیک میبرد بخانه شیخ می فرستند تا ولادت من در آنجا واقع گردد بعد از تولد نام مرا سلطان سلیم نهادند اما من از زبان مبارک پدر خود نه در مستقی و نه در هوشیاری شنیدم که مرا محمد سلیم یا سلطان سلیم مخاطب ساخته باشند همه وقت شیخو بابا گفته سخن میکردند والد بزرگوارم موضع سیکری را که محل ولادت من بود برخود مبارک دانسته پای تخت ساختند و در عرض چهارده پانزده سال آن کوه و جنگل پرد و دام شهری شد مشتمل بر انواع باغات و عمارات و منازل متذرة عالی و جاهله خوش و دلکش بعد از فتح گجرات این موضع بفتح پور موسوم گشت چون باد شاه شدم بخاطر رسید که نام خود را تغییر باید داد که این اسم محل اشتباه است بنام قیامره روم ملهم غیب بخاطرم انداخت که کار بادشاهان جهانگیر است خود را جهانگیر نام نهادم و لقب خود را

چون جلوس در وقت طلوع حضرت نیر اعظم و نورانی گشتن عالم واقع شده نورالدین سازم و در ایام شاهزادگی نیز از دانایان هند شنیده بودم که بعد از گذشتن عهد سلطنت و زمان جلال الدین اکبر بادشاه نورالدین نامی متصدی امور سلطنت خواهد گشت این معنی نیز در خاطر بود بنابراین مقدمات نورالدین جهانگیر بادشاه اسم و لقب خود ساختم چون این امر عظیم در شهر اگر واقع گشت ضرور است که مجمعی از خصوصیات آنجا مرقوم گردد اگر از شهرهای قدیم بزرگ هندوستان است برکنار دریای جمعه قلعه کهنه داشت پدرم پیش از تولد من آنرا انداخته قلعه از سدک سرخ تراشیده بنا نهادند که روندهای عالم مثل آن قلعه نشان نمیدهند در عرض پانزده شانزده سال باتمام رسید مشتمل بر چهار دروازه و دو دریاچه سی و پنجگانه روپیه که یکصد و پانزده هزار طومان رایج ایران و یک کرور و پنجگانه خانی بحساب توران باشد خرج این قلعه شده آبادانی این معموره بر هر دو طرف دریای مذکور واقع شده جانب غرب روپیه آن که کثرت و آبادانی بیشتر دارد دور آن هفت کرور است طول آن دو کرور و عرض یک کرور و دور آبادانی آن طرف آب که بر جانب شرقی واقع است دویزیم کرور است طول یک کرور و عرض نیم کرور اما کثرت عمارات بنوعیست که مثل شهرهای عراق و خراسان و ماورالنهر چند شهر آباد تواند شد اکثر مردم سه طبقه و چهار طبقه عمارت کرده اند و انبوهی خلق بحدیست که در کچه و بازار بدشواری تردد توان نمود از اواخر اقلیم ثانی است شرقی آن ولایت قنوج و غربی ناگور و شمالی سنبهل و جنوبی چندیری است در کتب هندو مسطور است که منبع دریای جمعه کوهیست کلند نام که مردم را از شدت سردی عبور در آنجا ممکن نیست جائی که ظاهر میشود کوهیست قریب به پورگنه خضر آباد هوا آگره گرم و خشک است سخن اطباء انست که روح را به تحلیل می برد وضعف می آرد به اکثر طبایع ناسازگار است مگر بلغمی و سودانی مزاج را که از ضرر آن ایمن اند و ازین جهت است حیواناتی که این مزاج و طبیعت دارند مثل فیل و گاؤ میش و غیر آن درین آب و هوا خوب میشوند پیش از حکومت افغانان لودی آگره معموره کلان بود و قلعه داشت چنانچه مسعود سعد سلمان در قصیده که بمدح محمود پسر سلطان ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غزنوی در فتح قلعه مذکور املا نموده مذکور ساخته است

حصار آگره پیدا شد از میانه گرد بسان کوه بروبارهای چون کهسار چون سکندر لودی اراده گرفتن گوالیار داشت از دهلی که پای تخت سلاطین هند است باگره آمد و جاع بودن خود آنجا قرارداد و از آن قاریخ آبادانی معموره آگره روی در ترقی نهاد و پای تخت سلاطین دهلی گشت چون حضرت حق سبحانه تعالی بادشاهی هند باین سلسله والا کرامت کرد حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه بعد از شکست دادن ابراهیم ولد سکندر لودی و کشته گشتن او و فتح راناسانگا که کلان ترین راجها و زمینداران ولایت هندوستان بود بر طرف شرقی این جمعه زمین خوش کرده چار

باغی احداث فرمودند که در کم جائی بان لطافت باغ بوده باشد نام آن گل افشان فرمودند و عمارت مختصری از سنگ سرخ تراشیده ساخته اند و مسجدی بر یک جانب آن باغ به اتمام رسیده در خاطر داشتند که عمارت عالی بسازند چون عمر وفا نکرد از قوه بفعل نیامد درین واقعات هرجا که صاحب قرانی نوشته شود مراد امیر تیمور کورگان است و هرجا که فردوس مکانی بقلم در آید حضرت بابر بادشاه است و چون جنت آشیانی مرقوم گردد حضرت همایون بادشاه است و چون عرش آشیانی مذکور شود حضرت والد بزرگوار جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازیست خربوزه و انبه و دیگر میوه ها در آگره و نواحی آن خوب میشود غایتاً از میوه ها مرا به انبه میل تمام است در ایام دولت حضرت عرش آشیانی اکثر میوه های ولایت که درهند نبود بهم رسید اقسام انگورها از صاحبی و حبشی و کشمش در شهرهای مقرر شایع گشت چنانچه در بازارهای لاهور در موسم انگور ان مقدار که خواهند از هر قسم و هر جنس بهم میرسد از جمله میوه ها میوه ایست که آنرا انناس می نامند و در بندر فرنگ میشود در غایت خوشبوئی و راست مزه گی است در باغ گل افشان آگره هر سال چندین هزار برمی آید از طیب رباحین گلهاست خوشبوئی هند را بر گلهاست معموره عالم ترجیح می توان داد چندین گل است که در هیچ جا به عالم نام و نشان آن نیست اول گل چنپه گلی است در نهایت خوشبوئی و لطافت بهیاءت گل زعفران لیکن رنگ چنپه زرد مایل بسفید است درخت آن در غایت موزونی است وکلان و پر برگ و شاخ و سایه دار میشود در ایام گل یک درخت باغی را معطر دارد و از آن گذشته گل کیوڑه است که بهیاءت و اندام غیر مکرر است بوی او در تنیدی و تیزی بدرجه ایست که از بوی مشک هیچ کمی ندارد دیگر راسه بیل که در بو از عالم یاسمن سفید است غایتاً برگهایش دوسه طبقه بر روی هم واقع شده دیگر گل مولسری است که درخت آن نیز بسیار خوش اندام و موزون و سایه دار است و بوی گل آن در نهایت ملائمت دیگر گل سیوتی که از عالم گل کیوڑه است غایتاً کیوڑه خار دار است و سیوتی خار ندارد رنگ آن بزرده مایل است و کیوڑه سفید رنگ است ازین گلها و از گل چنبیلی که یاسمن سفید ولایت است روغنهای خوشبو می سازند و دیگر گلهاست که ذکر آن طولی دارد از درختان سرو صنوبر و چنار و سفید آرو بیید موله که هرگز درهند وستان خیال نکرده بودند بهم رسیده و بسیار شده و درخت صندل که خاصه جزایر بود در باغات نشو و نما یافته ساکنان آگره در کسب هنر و طلب علم سعی بلیغ دارند و طوایف مختلف از هر دین و هر مذهب سکونت درین بلده اختیار کرده اند بعد از جلوس اولین حکم که از من صادر گشت بستن زنجیر عدل بود که اگر متصدیان مهمات دارالعدالت در داد خواهی و غوررسی ستم رسیدن گل و مظلومان احوال و مدافعه و رزق آن مظلومان خود را بدین زنجیر رسانیده سلسله جنبان گردند تا صدای آن باعث آگاهی گردد وضع آن برین نهج است که از طلای ناب فرمودم زنجیری سازند طولش سی گز مشتمل بر شصت رنگ و وزن آن چهار من هندوستان که سی و دوسن عراق بوده باشد یک سرش بر کنگره شاه

برج قلعه آگوه استوار ساخته سر دیگر را تا کفاره دریا برده بر میل سنگین که نصب شده بود محکم ساختند. و دوازده حکم فرمودم که در جمیع ممالک محروسه معمول داشته این احکام را دستور العمل سازند * اول منع ذکات از تمغا و میر بحری و سایر تکالیفی که جاگیرداران هر صوبه و هم سرکار بجهت نفع خود وضع نموده بودند * دوم در راه های که دزدی و راهزنی واقع شود و آن راه پاره از آبادانی دور باشد جاگیرداران نواح سرانی و مسجدی بنا نهند و چاهی احداث کنند تا باعث آبادانی گشته جمعی در آن سرا آباد شوند و اگر بمحال خالصه نزدیک باشد متصدی انجا سرانجام نماید و در راهها بار سوداگران را بے اذن و رضای ایشان نکشاید * سوم در ممالک محروسه از کافرو مسلمان هر کس که فوت شود مال و منال او بر رتبه او واگذارند هیچ کس در آن مداخله ننماید و اگر وارث نداشته باشد بجهت ضبط آن اموال مشرف و تحویلدار علیحده تعیین نمایند تا آن وجهه بمصارف شرعی که ساختن مساجد و سراها و مرمت پلها و شکسته واحداث تالابها و چاهها باشد صرف شود — چهارم شراب و درجه و آنچه از قسم مسکرات منبیه باشد نساژند و نفرو شدند با آنکه خود بخورند شراب ارتکاب می نمایم و از هر ده سالگی تا حال که عمر من بسی و هشت رسید به همیشه مداومت بان کرده ام در اوایل چون بخوردم آن حریص بودم گاهی تابیدم بیاله عرق دوا نشسته تناول میشد چون رفته رفته در من اثر تمام کرد در مقام کم شدن آن شدم در عرض هفت سال از پانزده پیاله به پنج شش رسانیدم و اوقات نوشیدن نیز مختلف بود بعضی اوقات سه چهار ساعت نجومی از روز باقیمانده آغاز خوردن میکردم و بعضی اوقات در شب و برخی در روز تا سی سالگی برین نهیم بود بعد از آن وقت خوردن در شب قرار دادم درین ایام خود محض برای گوارش طعام می خورم * پنجم خانه هیچکس را نزول نساژند * ششم منع نمودم که هیچکس گوش و بینی شخصی را بهیچ گناهی نبرد و خود نیز بدرگاه الهی نذر نمودم که هیچکس را بدین سیاست معیوب نساژم * هفتم حکم کردم که متصدیان خالصه و جاگیرداران زمین رعایا را بتعدی نگیرند و خود کاشت خود نساژند * هشتم عامل خالصه و جاگیرداران در پرگنه که باشند بمردمان بیکم خویشی نکنند * نهم در شهرهای کلان دارالشفاه ساخته اطباء بجهت معالجه بیماران تعیین نمایند و آنچه صرف و خرچ میشده باشد از سرکار خالصه شریفه میداده باشند * دهم بسمت والد بزرگوار خود فرمودم که هر سال از هر دهم ربیع الاول که روز تولد من است بعد از هر سالی یکروز اعتبار نموده در ممالک محروسه درین روزها ذبح نکنند و در هر هفته دو روز نیز منع شد یکی پنجشنبه که روز جلوس من است و دیگری یکشنبه که روز تولد پدر من است و ایشان این روز را بدین جهت و بسبب آنکه منسوب بحضرت نیر اعظم است و روز ابتدای آفرینش عالم مبارک دانسته تعظیم بمیار میکردند و از روزهای که در ممالک محروسه کشتن نمیشد یکی این روز بود — یازدهم بطریق عموم حکم کردم که مناصب و جاگیرهای نوکران پدر من برقرار باشد بعد از آن بقدر حالت هر کس بر مناصبهای ایشان افزوده از ده دوازده کم نه و تا ده سی و ده چهل اضافه مقرر گشت

سکه‌هایی عهد جهانگیری که بعنایت جناب فیض‌آباد معمر تهرانیل صاحب بهادر
جمع میرفته از نظرم گذشتند نقش آن سکه‌ها بعینه در اینجا ثبت است

سکه روپیه

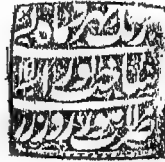
سکه اشرفی

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر پادشاه

ماه فروردی الهی ضرب جهانگیر نکر سنه ۵

روئی زر را ساخت نوزانی بزرگ مهر ۱۵۸۰ ضرب لاهور



سکه روپیه

سکه روپیه

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

زلام شاه جهانگیر شاه اکبر نور سنه ۱۷

بهمن الهی ضرب برهانپور سنه ۱۰۲۰

همیشه باد ابر روئی سکه لاهور



سکه روپیه

سکه روپیه

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

زلام شاه جهانگیر شاه اکبر نور سنه ۱۳

ماه مهر الهی سنه ۱۰۴۱ ۱۸

همیشه باد ابر روئی سکه لاهور ۱۰۲۸



سکه روپیه

سکه روپیه

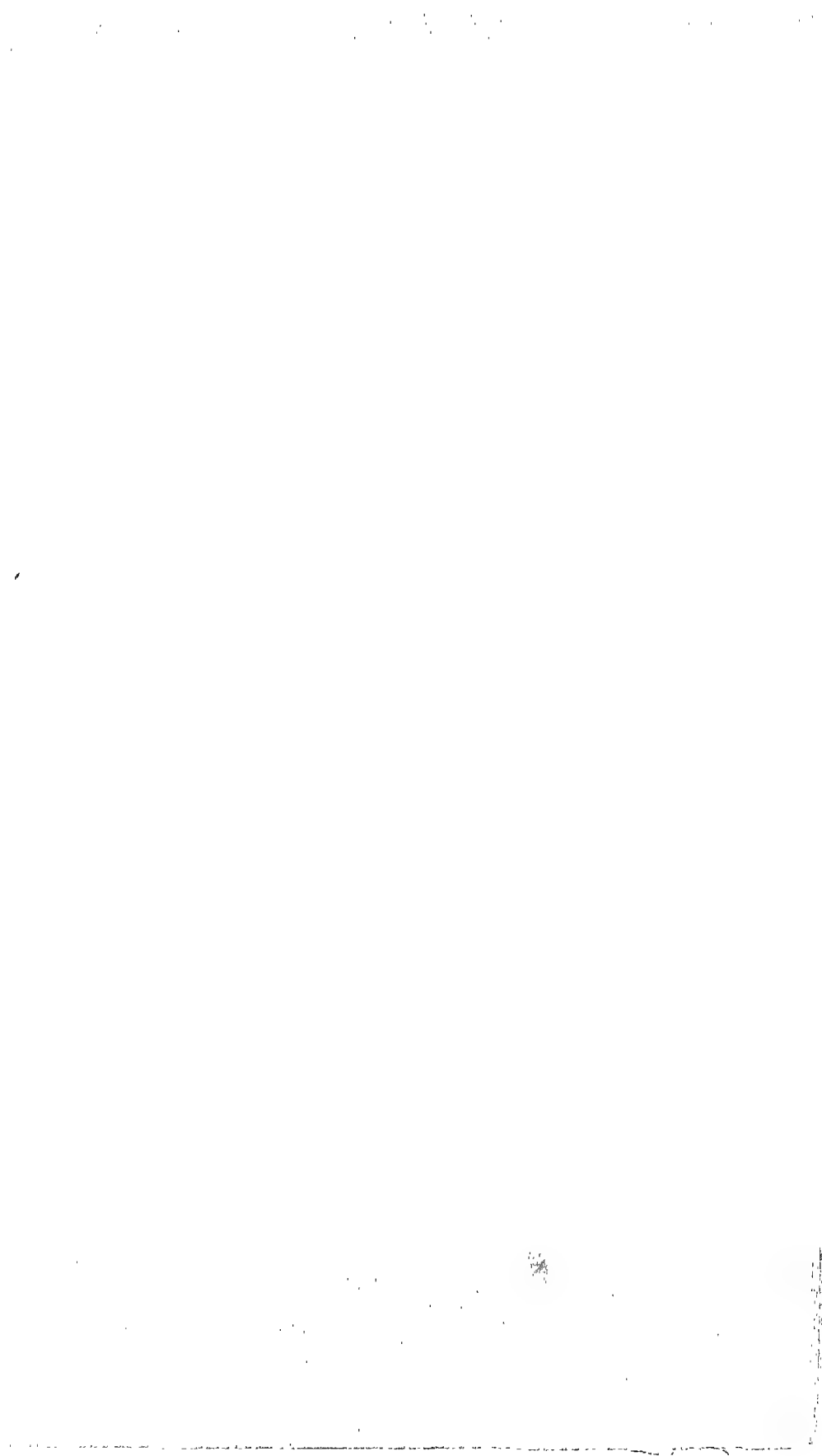
نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

زلام شاه جهانگیر شاه اکبر نور ۱۰۳۳

ماه آذر الهی ضرب سنه ۱۰۳۲ ۱۷

همیشه باد ابر روئی سکه لاهور سنه ۱۹





سکه روپيه

نورالدين جهانگير شاه اکبر شاه

ماه بهمن الهي ضرب سپهرام ۱۰۲۶



سکه روپيه

لاله الله محمد رسول الله ضرب

نورالدين محمد جهانگير پادشاه



سکه روپيه

نورالدين جهانگير پادشاه

تير الهي ضرب سورت سنه



سکه روپيه

لاله الله محمد رسول الله ضرب

نورالدين محمد جهانگير پادشاه غازي



سکه روپيه

نورالدين جهانگير شاه اکبر شاه

ماه اردي بهشت الهي ضرب سپهرام



سکه روپيه

زجهانگير شاه اکبر شاه سنه ۱۲

سکه قندهار شد دلتغراه



سکه روپيه

لاله الله محمد رسول الله ضرب حا پر

محمد جهانگير پادشاه غازي



سکه روپيه

زجهانگير شاه اکبر شاه

سکه قندهار شد دلتغراه



1. The first part of the document is a list of the names of the persons who have been appointed to the various offices of the city government. The names are listed in alphabetical order, and each name is followed by the name of the office to which the person has been appointed.

2.

3.

4.

5.

6.

7.

8.

9.

10.

11.

12.

13.

14.

15.

و علوفه جمیع احدیان را از فراز ده پانزده و ماهیانه کل شاگرد پیشه ده دوازده فرمودم و بر راتبه پردگیان سرپرده عصمت والد بزرگوار خود بقدر حالت و نیاحتی که داشتند از ده دوازده تاده و بست افزودم و مدد معاش اهالی ائمه ممالک محروسه را که لشکر دعاند یک قلم مطابق فرامین که در دست داشتند برقرار و مسلم گذاشتم و بمیران صدر جهان که از سیادت صحیح النسب هندوستان است و مدتها منصب جلیل القدر عدالت بدرمن بدو متعلق بود امر نمودم که همه روز ارباب استحقاق را بنظر بگذرانند — دوازدهم جمیع گنہگارانی که از دیروز در قلعه و زندانها مقید و محبوس بودند آزاد نموده خلاص ساختم — و بساعت سعید فرمودم که سکه بر زر زدند و از طلا و نقره بوزنهای مختلف زر را مسکوک ساختند و هر یک را جداگانه نامی نهادم چنانچه مهر صد توله را نورشاهی و پنجاه توله را نورسلطانی و بست توله را نور دولت و ده توله را نور کرم و پنج توله را نور مهر و یک توله را نور جهانی و نصف آنرا نورانی و ربع آنرا رواجی نام کردم و آنچه از جنس نقره سکه شد صد توله را کوکب طالع و پنجاه توله را کوکب اقبال و بیست توله را کوکب مراد و ده توله را کوکب بخت و پنج توله را کوکب سعد و یک توله را جهانگیری و نصفش را سلطانی و ربع آن را نثاری و ده حصه را خیر قبول نامزد گردانیدم و همچنین از مس نیز بریں حساب سکه کرده هر یک را بنامی معروف کردند و بر مهرهای صد توله و پنجاه توله و بیست توله و ده توله این ابیات اصفهان را فرمودم که نقش نمودند و بر یک روی آن این بیت سکه شد

بخط نور بر زر کلک تقدیر * رقم زد شاه نورالدین جهانگیر
و در فاصله مصراعها کلمه و بر طرف دیگر این بیت که مشعر بر تاریخ سکه است منقوش گشته

شد چو خور زین سکه نورانی جهان * استتاب مملکت تاریخ آن
و در میان هر دو مصراع ضرب مقام و سنه هجری و سنه جلوس و سکه نور جهانی که بعوض مهر معمول است و در وزن ده دوازده زیاده بران این بیت امیرالامرا قرار گرفت
روی زر را ساخت نورانی برنگ مهر و ماه * شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه چنانچه بر هر روی یک مصراع نقش گشت و قید ضرب مقام و سنه هجری و سنه جلوس شده سکه جهانگیری نیز که در وزن ده دوازده زیاده است در برابر روپیه اعتبار شده بدستور نور جهانی مقرر گشت و وزن توله مطابق دو نیم مثقال معمول ایران و توران است تاریخها بجهت جلوس من گفته بودند همه را نوشتن خوش نیامد بهمین تاریخ که مکتوبخان داروغه کتابخانه و نقاش خانه که از پندهای قدیم من است گفته بود اکتفا نمودم

صاحب قسran ثانی شاهنشاه جهانگیر * با عدل و داد بنشست بر تخت کام رانی
اقبال و بخت و در امانت قلم و شکوه و نصرت * پیشش کمر بخدمت بسته بشادمانی
سال جلوس شاهی تاریخ شد چو بنهاد * اقبال سر بهای صاحب قران ثانی

بفرزند خسرو یک لک رویه مرحمت شد که در بهروز قلعه خانه مذمخ خان خانانان را بجهت خود عمارت نماید و ایالت و حکومت پنجاب را به سعید خان که از امرای معتبر و صاحب نسبت پدر من بود عنایت نمودم اصل او از طایفه مغل است پدران او در پیش پدران ما خدمت کرده اند و در وقت رخصت چون مذکور می شد که خواجه سرایان او ستم پیشه اند و بزرگستان و مسکینان تعدی مینمایند باو پیغام فرستادم که عدالت ما از هیچکس ستم بر نمی دارد و در میزان عدل خورده و کلانی منظور نیست اگر بعد از این از مردم او بر کسی ظلم و تعدی رود گوشمال بے التفاتی خواهد یافت دیگر بشیخ فرید بخاری که در خدمت پدر من میر بخشی بود خلعت و شمشیر مرصع و دوات و قلم مرصع لطف نموده بهمان خدمت مقرر داشتم و بجهت سرفرازی او فرمودم که ترا صاحب السیف و القلم میدانم و مقیم را که پدر من در آخر عهد خود خطاب وزیر خانی داده بوزارت ممالک مکرر سرفراز ساخته بودند بهمان خطاب و منصب و خدمت ممتاز گردانیدم و خواجگی فتح الله را نیز خلعت داده بدستور سابق بخشی ساختم و عبد الرزاق معموری را هم با آنکه بے سببی و جهتی در آیام شاهزادگی خدمت مرا گذاشته نزد پدرم رفته بود بدستور قدیم بخشی ساخته خلعت دادم و امین الدوله که در آیام شاهزادگی خدمت بخشی گری داشت و بے رخصت من گریخته بخدمت پدر بزرگوارم رفته بود نظر بر تقصیرات او نکرده خدمت آتش بیگی که در ملازمت پدرم داشت باو فرمودم و ارباب خدمات و مهمات از بیرونیاں و درونیاں بدستور که در خدمت پدر من بودند همه را بحال خود گذاشتم و شریف خان که از خورد سالگی با من کلاں شده و در آیام شاهزادگی او را خطاب خانی داده بودم و در وقتیکه از الہ آباد متوجه خدمت والد بزرگوار خود شدم نقاره و تومان و توغ بدو مرحمت نموده بمنصب دوهزار و پانصدی او را سرفراز نموده و حکومت و دارائی صوبه بهار و حل و عقد آن ولایت بقبضه اختیار او گذاشته بدانصوب مرخص گردانیده بودم پانزده روز از جلوس گذشته در چهارم رجب سعادت ملازمت دریافت از آمدن او خاطر بغایت فرحناک گشت چرا که نسبت بندگی او بمن جایست که او را بمنزله برادر و فرزند و یار و صاحب میدانم چون اعتماد کلی بر اخلاص و عقل و دانائی و کاردانی او داشتم او را وکیل و وزیر اعظم ساخته بخطاب والای امیرالامرائی که در نوکریها خطا بے مافوق این نباشد و بمنصب پنجم وزارت و سوار سر بلند گردانیدم هر چند منصب او گنجایش داشت که زیاده برین مقرر گردد و غایتاً خود بعرض رسانید که تا از من خدمت نمایانے بوقوع نیاید از منصب مذکور زیاده نخواهم گرفت چون حقیقت اخلاص بندهاے پدرم هنوز بواقعی ظاهر نگشته و از بعضی تقصیرات و غلط بینیها و اراده ناشایسته که مرضی درگاه خالق و پسند خاطر خلائق نبود سر زده خود بخود شرمند و شرمسار بودند و با آنکه در روز جلوس تقصیرات همه را عفونموده با خود قرار داده بودم که باز خواست امور گذشته نشود بنابراین تو همی که در خاطر از ایشان قرار گرفته بود امیرالامرا را حافظ و نگهبان خود میدانستم اگر چه نگهبان

جميع بندها الله تعالى است خصوصاً بادشاهانرا که وجود ایشان باعث رفاهيت عالم است پدر او خواجه عبدالصمد که در فن تصوير بے بدل زمان خود بود و از حضرت جنت اشينايي خطاب شيرين قلمي يافته در مجلس همايون ایشان رتبه مجالست و مصاحبت داشت و از مردم اعيان شيراز است والد بزرگ و ارم بنابر سبق خدمت عزت و حرمت او را بسيار ميداشتند * راجه مانسنگه را که از امراء معتبر و معتمد پدرم بود و او را در بين خاندان عظيم الشان نسبتها و وصلتها دست داده چنانچه عمه او در خانه پدرم بود و همشيره او را من خواسته بودم که خسرو و همشيره اش سلطان النساء بيگم که اولين فرزند منست از تولد يافت بدستور سابق حاکم صوبه بنگاله ساختم با آنکه بجهت بعضی امور که واقع شده گمان اين عنايت در حق خود نداشت بخلمت چارقب و شمشير مرصع و اسب خاصه سرفراز ساخته روانه انولایت که جای پنجاه هزار سوار است گردانيدم پدرش راجه بهگوانداس و پدر کلانش راجه بهارامل نام داشت اول کسی که از راجپوتان کچوايه شرف بندگي پدر من در يافت راجه بهارامل بود و در راستي و درستي اخلاص و نسبت شجاعت از قوم خود امتياز تمام داشت بعد از جلوس چون جميع امرا با جمعيتهای خود در درگاه حاضر بودند بخاطر رسيد که اين لشکر را در خدمت فرزند سلطان پرويز به نيت غزا بر سر راناکه از بدکرداران شديد و کفار غليظ ولايت هندوستان است و در عهد پدرم مکرراً افواج بر سر او تعيين يافته بود و دفع اوميسر نگشت بايد فرستاد در ساعت سعيد فرزند مذکور را بخلمتهای فاخره و کمر شمشير مرصع و کمر خنجر مرصع و تسبيح مرواريد که با لعابه گران بها در یک سلک بود و هفتاد و دو هزار روپيه قيمت داشت و اسپان عراقي و ترکي و فيلان نامي سرفراز ساخته رخصت نمودم قريب بيست هزار سوار اماده مکمل با امرا و سواران عمده بدین خدمت متعين گشتند اول اصف خاں را که در عهد پدرم از بنده های مقرب بود و مدتی بخدمت بخشش گري قيام و اقدام مينمود و بعد از ان ديوان باستقلال شدنواخته از پايه امارت بر رتبه وزارت رسانيدم و منصب او را که دو هزار پانصدي بود پنج هزاري ساخته اتاليق پرويز گردانيدم و بخلمت و کمر شمشير مرصع و اسب و فيل او را سربلند نموده حکم کردم که جميع منصبداران خورد و بزرگ از صلاح و عوايد او بيرون نروند عبدالرزاق معموري را بخشي و مختار بيگ عموي اصفخاں را ديوان پرويز ساختم * ديگر براجه جگناته بهر راجه بهارامل که منصب پنج هزاري داشت خلعت و کمر شمشير مرصع لطف نمودم * ديگر اناشنکرا که عمو زاده انا است و پدرم او را خطاب رانائي داده بودند و ميخواستند که بهمهري خسرو بر سر رانا فرستند و در همان آيام شنقار شدند خلعت و کمر شمشير مرصع داده همراه نمودم * ديگر بماندهو سنگه برادر زاده راجه مانسنگه و راولسال درباري باين اعتبار که هميشه در درگاه حاضر می بودند و از راجپوتان سيکهاروت و از بندهای معتمد پدرم بودند علم عنايت شد و اين هر دو بمنصب سه هزاري سرفراز بودند * ديگر شيوخ رکن الدين افغان که او را در آيام شاهزادگي شيرخاں خطاب داده بودم از پيله پانصدي بمنصب سه هزار و پانصدي ممتاز ساختم شيرخاں صاحب قبيله و بغايت مردانه است

در نوکری اوزبک دستش بنشمشیر افتاده بود دیگر شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل و مهاسنگه نبیره راجه مانسنگه و زاهد خان پسر صادق خان وزیر جمیل و قرا خان ترکمان که هر کدام بمنصب دوهزاری امتیاز دارند خلعت واسپها یافته مرخص گشتند دیگر منوهر که از قوم کچهوایدنل سیکهاوت است و پدر من در خورد سالی باو عنایت بسیار میکردند فارسی زبان بوده بانکه ازو تا به آدم ادراک فهم بهیچ یکی از قبیلہ او نمیتوان کرد خالی از فهمی نیست و شعر فارسی میگوید این بیت ازوست

غرض ز خلقت سایه همین بود که کسی * بنور حضرت خورشید پاسبان خورند
بدانصوب رخصت یافت اگر تفصیل مجموع مناصب اران و بند هائی که در بند خدمت تعیین یافته اند و حالت و نسبت و منصب هر یک مذکور گردد سخن بدرود دراز خواهد کشید بسیاری از نزدیکان و خدمت گاران نزدیک و امرا زادگان و خان زادان و راجپوتان کار طلب در بند خدمت بخواهش خود ها التماس همراهی نمودند و یک هزار احدی که عبارت از یکهاست نیز متعین گشت مجملاً فوجی ترتیب یافت که اگر توفیق رفیق شان گردد باهر یک از سلاطین صاحب اقتدار محاصمت و منازعت توانند نمود

سپاهی فراز آمد از هرکوان * برزم از بلان جهان جانستان
نه از مرگ شان بیم بر تبع نیز * نه از آب باک و نه ز آتش گریز
بمردی یگانه بکوشش گروه * بر زخم سندان بر حمله کوه

چون در ایام شاهزادگی بنابر کمال احتیاط مهر اوزبک خود را بامیرالامرا سپرده بودم و بعد از رخصت نمودن او بصوبه بهار به پرویز سپردم الحال که او بند خدمت رانا مرخص گشت بدستور قدیم بامیرالامرا حواله شد * پرویز از صبیبه صاحب جمال زینخال کوکه که در نسب همسنگ مرزا عزیز کوکه بود در سال سی و چهارم از جلوس حضرت عرش اشیانی در بلده کابل بعد از دو سال و دو ماه از ولادت خسرو تولد یافت و بعد از آن که بعضی فرزندان او متولد شدند و رحمت ایزدی ایشان را دریافت از کرمسی که از دودمان راتهور است دختری بوجود آمد بهاریانو بیگم نام * و از جگت گسائیگی دختر موته راجه سلطان خرم در سنه سی و شش از جلوس همایون والد بزرگوارم مطابق سنه نهصد و نود و نه هجری در بلده لاهور عالم را بوجود خود خرم ساخت رفته رفته بحسب سن در احوال او ترقیات ظاهر گشت خدمت والد بزرگوارم از همه فرزندان بیشتر می کرد و ایشان ازو از خدمت او بسیار راضی و شاکر بودند و همیشه سفارش او بمن میکردند و بارها بمن فرمودند که او را بفرزندان دیگر تو هیچگونه نسبتی نیست و این را فرزند حقیقی خود میدانم بعد از آن که بعضی فرزندان تولد یافته در او ان صبی برحمت ایزدی پیوستند * در عرض یکماه دو پسر از خواصان تولد یافتند یکی را جهاندار و دیگری را شهریار نام نهادم در همین ایام عرض داشت سعید خان مہدی بر رخصت مرزا غازی که از حاکم زابده هالے ولایت تهنه بود رسید فرمودم که چون پدر من همشیره او را بفرزند خسرو نامزد نموده اند انشاء الله تعالی چون این نسبت بوقوع آید او را رخصت خواهم نمود * پیش

از بادشاه شدن بیک سال بخود قرار داده بودم که در شب جمعه مرتکب خوردن شراب نشوم از درگاه الهی امیدوارم که تا حیات باقی باشد مرا بدین قرار داد استقامت بخشد بیست هزار روپیه بمرا محمد رضا سبزواری داده شد که بفقرا و ارباب احتیاج دهلی تقسیم نماید * وزارت ممالک محروسه را از قرار مناصف بخان بیک که او را در آیام شاهزادگی بخطاب وزیرالملکی سرفراز ساخته بودم و وزیرخان تفویض نمودم و شیخ فرید بخاری را که چهارهزاری بود پنجهزاری کردم رامداس کچهویه را که از رعایت یافتهای پدر من بود و منصب دوهزاری داشت بسهزاری سرفراز ساختم و سمیرا رستم پسر سمیرا سلطان حسین پسرزاده شاه اسمعیل حاکم قندهار و عبدالرحیم خانخانان ولد پیرم خان و ایرج و داراب پسران او و دیگر امرای تعینات دکن خلعتها فرستادم و برخودار پسر عبدالرحمن موبد بیک را چون بے طلب بدرگاه آمده بود حکم نمودم که بجایگزین خود معاودت نماید

از ادب دوراست رفتن بے طلب در بزم شاه * ورنه پای شوق را مانع در دیوار نیست یکمال از جلوس همایون گذشته لاله بیک که در آواں شاهزادگی خطاب باز بهادری یافته بود سعادت ملازمت دریافت منصب او که هزاروپانصدی بود بچهارهزاری قرار یافته بصاحب صوبگی صوبه بهار سرفراز گردید و بیست هزار روپیه باو عنایت نمودم باز بهادر از خاص بنده خیلان سلسله ماست پدرش نظام نام داشت و کتابدار حضرت جنت اشیانی بود کی شود اس مارورا که از راجپوتان ولایت میرته است و در اخلاص از اقران خود بیشین دارو بمنصب هزاروپانصدی از اصل و اضافه سرفراز ساختم بعلماء و دانایان اسلامیة فرمودم که مفردات اسمای الهی را که در یاد گرفتن آسان باشد جمع نمایند تا آنرا ورد خود سازم و در شبهای جمعه با علما و صلحا و درویشان و گوشه نشینان صحبت میدارم چون قلیچ خان که از بنده های قدیم دولت والد بزرگوارم بود بدارائی و حکومت صوبه گجرات تعیین یافت یک لکھ روپیه مدد خرج گوید باو مرحمت نمودم و میوه صدر جهاں را که از آیام طفولیت در وقتیکه درس چهل حدیث در خدمت شیخ عبدالغنی که ذکر احوال او در اکبرنامه به تفصیل مذکور است میخواندم و او را بمنزله خلیفه خود میدانستم تا امروز در مقام اخلاص و یک جہتی بود از منصب دو هزار و بمنصب چهار هزار رسانیدم در آیام شاهزادگی قبل از وقوع بیماری والد بزرگوارم و در آیام بیماری ایشان که رای ارکان دولت و امرای ذی شوکت متزلزل گشته هر یک را سودای در خاطر قرار گرفته بود و می خواستند که باعث امری گردند که بجز خرابی دولت نتیجه نداشته باشد در تردد و خدمتگزاری و جانشیناری تقصیری نکرد * عنایت بیک را که در دولت پدر من مدت های مدید دیوان بیوتات بود و منصب هفتصدی داشت بجای وزیرخان و وزیر نصف ممالک محروسه ساخته بخطاب والای اعتماد الدوله و بمنصب هزاروپانصدی بهره مند ساختم و وزیرخان را بدیوانی صوبه بنگاله و قرار جمع انجا معین ساختم * بیروناس را که در آیام پدرم خطاب رای را بیان یافته بود * راجه بکرماجیت

که از راجه‌های معتبر هندوستان بود و رمد نجوم هند در عهد او بسته شده است خطاب داده میر آتش خود ساختم و حکم کردم که همیشه در توپخانه رکاب پنجاه هزار توپچی و سه هزار ازابه توپ مستعد و آماده سرانجام نماید بکرماجیت مذکور از طایفه کهتریانست در خدمت پدر من از مشرفی فیلخانه به دیوانی و مرتبه امرونی رسید خالی از توشه سپاهگری و مدبری نیست بدم پسر خان اعظم را که دوهزاری بود دوهزار و پانصدی ساختم چون اراده خاطر آن بود که اکثر بندهای اکبری و جهانگیری بمنتهای مطالب خود کامیاب گردند به بخشیان حکم نمودم که هر کس وطن خود را بجایگز خود میخواست باشد بعرض رسانند تا مطابق توره و قانون چنگیزی آن محال بموجب ال تمغا بجایگز او مقرر گردد و از تغیر و تبدیل ایمن باشد * آبا و اجداد ما بهر کس جایگز بطریق ملکیت عنایت میکردند فرمان آن را بمهرال تمغا که عبارت از مهری است که بشنجراف میزده باشند مزین میساخته اند من فرمودم که جای مهر را طلا پوش ساخته مهر مذکور را بران نهند و اکنون تمغا نام نهادم پسر میرزا سلطان پسر میرزا شاه رخ نبیره میرزا سلیمان که از فرزند زادهای میرزا سلطان ابوسعید است و مدتها حاکم بدخشان بود از دیگر پسران او برگزیده و از پدر بزرگوار خود التماس کرده گرفته در خدمت خود کلاں ساخته ام و او را در جرگه فرزندان خود می شمارم بمنصب هزاری سرفراز ساختم بهار سنگه پسر راجه مانسنگه را که قابل ترین اولاد اوست بمنصب هزار و پانصدی از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم * زمانه بیدگ پسر غیور بیدگ کابلی را که از خورد سالی خدمت بار من میکرد و در ایام شاهزادگی از پله احدی بمنصب پانصدی رسیده بود خطاب مهابتخانی داده بمنصب هزار و پانصدی امتیاز بخشیدم و خدمت بخشیکری شاگرد پدش بدو مقرر گشت * راجه نرسنگه دیواز راجپوتان بندبیل که رعایت یافته من است و در شجاعت و نیک ذاتی و ساده لوحی از امثال و اقربان خود امتیاز تمام دارد بمنصب سه هزاری سرفرازی یافت و باعث ترقی و رعایت او آن شد که در اواخر عهد پدر بزرگوارم شیخ ابوالفضل را که از شیخ زادهای هندوستان بمنزیت فضل و دانائی امتیاز تمام داشت و ظاهر خود را بزبور اخلاص آراسته بقیمت گران سنگ به بدم فروخته بود از صوبه دکن طلب داشتند و چون خاطر او بمن صاف نبود و همیشه در ظاهر و باطن سخنان مذکور میساخت و در پی آیام که بنابر افساد فتنه انگیزان خاطر مبارک والد بزرگوارم فی الجمله از من آزردهی داشت یقین بود که اگر دولت ملاذمت دریابد باعث زیاده تی آن غبار خواهد گشت و مانع دولت موافقت گردیده کار بجای خواهد رسانید که بصورت از سعادت خدمت محروم باید گردید چون ولایت نرسنگدیو بر سر راه او واقع بود و دران ایام در جرگه مقموران جاداشت باو پیغام فرستادم که اگر سر راه بران مفسد فتنه انگیز گرفته او را نیست و نابود سازد رعایت هائی کلی از من خواهد یافت توفیق رفیق و فقیه او گشته در حینی که از حوالی ولایت او میگذاشت راه بر او بست و باندک ترددی مردم او را پریشان و متفرق ساخته او را بقتل آورد و سر او را در اله آباد نزد من فرستاد اگر چه اینمغنی باعث آزردهی خاطر اشرف

حضرت عرش اشیانی گردید غایتاً این کار کرد که من به ملاحظه و دغدغه خاطر عزیمت استان بوس درگاه پدر خود کردم و رفته رفته آن کدورت ها بصفا مبدل گردید * میرضیاء الدین قزوینی را که در ایام شاهزادگی از خدمات و دولت خواهی ها بوقوع آمده بود هزاری ساختم و بمشرف طوبله حکم شد که هر روز سی اسب بجهت بخشش حاضر میساخته باشد و میزراعلی اکبرشاهی را که از جوانان قرار داده آلوس دهلی است بمنصب چهارهزاری ممتاز ساخته سرکار سنبهل را بجایگزین او مقرر داشتم * روزی به تقریبی امیرالامرا این سخن بعرض رسانید و مرا بغایت خوش آمد چنین گفت که دیانت و بے دیانتی مخصوص نقد و جنس نیست بلکه از نمودن حالتی که در اشیایان نباشد و پنهان داشتن استعدادی که در بیگانگان باشد نیز بے دیانتی است الحق سخن درستی است می باید که مقربان را اشنا و بیگانه منظور نباشد و حالت هر کس را چنانچه می باید بعرض میسازید باشد * در وقت رخصت به پرویز گفته بودم که اگر انا خود با پسر کلان او که کون نام دارد بملازمت انفرزند آید و در مقام اطاعت و بندگی باشد تعرض ولایت او نرساند و غرض ازین سفارش دو مقدمه بود یکی آنکه چون همیشه تسخیر ولایت ماورالنهر پیش نهاد خاطر اقدس والد بزرگوارم بود و در هر مرتبه که عزیمت فرمودند موانع روی داد اگر این مهم یک گونه صورت بگیرد و این خدشه از خاطر دور گردد پرویز را در هندوستان گذاشته بمیان توفیقات الهی روانه ولایت موروثی گردم خصوصاً درین ایام که حاکم مستقل دران دیار نیست باقی خان نیز که بعد از عبدالله خان و عبدالمومن خان پسر او فی الجمله استقلال یافته بود فوت شده و کار و لی محمد خان برادر او که الحال حاکم ان دیار است هنوز نظامی نیافته است دیگر سرانجام مهم پیکار دکن که چون در عهد والد بزرگوارم پاره از ان ولایت بکمز تسخیر در امده انملک را بعنایت ایزد سبحانه یکباره در تحت تصرف در آورده داخل ممالک محروسه سازم امید بکرم الله تعالی آنکه این هر دو عزیمت روزی گردد

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه * همچنان در بند اقلیم دگر

میرزا شاهرخ نبیره میرزا سلیمان حاکم بدخشان را که قرابت قریبه باین سلسله دارد و در ملازمت پدرم پنجهزاری بود به منصب هفت هزاری امتیاز بخشیدم و میرزا بسیار ترک طبیعت ساده لوحی است پدر من او را بسیار عزت میداشتند و هرگاه فرزندان خود را حکم نشستن میفرمودند او را هم بدین عنایت سربلند میساختند باوجود فساد طلبیهای بدخشیان درین قریبها میرزا بد مدمه و وسوسه ایشان از راه نرفته اصلاً مرتکب امری که باعث غبار خاطر باشد نشده صوبه مالوه را بدستور که پدرم او را مرحمت کرده بودند برقرار داشتم * خواجه عبدالله که از سلسله نقشبندیه است و در ابتدای ملازمت احدی بود رفته رفته منصب او به پله هزاری رسید بيموجب بخدمت پدرم رفت اگرچه سعادت خود میدانستم که ملازم و مردم من بخدمت ایشان روند غایتاً چون به رخصت از او این عمل سرزده پاره خاطر از ان گران بود باوجود چنین بے حقیقتی منصب

و جاگیری که پدرم باو ارزانی داشته بودند بوقرار گذاشتیم اما نفس الامر آنست که از جوانان مردانه کار طلب است اگر این تقصیر ازو بوقوع نمی آمد جوان بی عیبی بود * ابوالنبی اوزیک که از مردم قرار داده ماورالنهر است و در زمان عبدالمومن خاں حاکم مشهد بود به منصب هزار و پانصدی سرفراز گشت * شیخ حسن پسر شیخ بها است که از او ان طفولیت تا امروز همیشه در ملازمت و خدمت من بود و در ایام شاهزادگی بخطاب مقر بخانی سربلندی داشت در خدمت بسیار چست و چالاک بود و در شکار ها پیاده در جلوئی من راهی دور را قطع میکرد تیر و تفنگ را خوب می اندازد و در جراحیها سر آمد عهد خود است پدران او هم این عمل را خوب ورزیده بودند بعد از جلوس بذابر کمال اعتمادی که باو داشتم بخدمت آوردن فرزندان و متعلقان برادر دانیال به برهانپور فرستادم و بخانخانان سخنان پست و بلند و نصایح سود مند پیغام دادم مقر بخان این بخدمت را چنانچه بایست در اندک مدتی بتقدیم رسانید و رفع دغدغه های که در خاطر خانخانان و امرای انجا جا کرده بود و نمونه باز ماندهای برادر را به صحت و سلامت باکار خانجات و اموال و اسباب در لاهور آورده بنظر گذرانید * نقیب خانرا که از سادات صحیح النسب قزوین است و غیاث الدین علی نام دارد بمنصب هزار و پانصدی سرفراز ساختیم پدرم او را بخطاب نقیب خانی امتیاز بخشیده بودند در خدمت ایشان قرب و منزلت تمام داشت در ابتداء جلوس پیش او بعضی مقدمات خوانده بودند بدین تقریب او را اخوند مخاطب ساخته می فرمودند و در علم تاریخ و تصحیح اسامی رجال نظیر و عدیل خود ندارد امروز مثل او مورخی در معموره عالم نیست از ابتداء افرینش تا امروز احوال ربع مسکون بر ذکر دارد اینقسم حافظه مگر الله تعالی بکسی کرامت کند * شیخ کبیرا که از سلسله حضرت شیخ سلیم است بذابر شجاعت و مردانگی در ایام شاهزادگی بخطاب شجاعت خانی سرفراز ساخته بودم درینولا به منصب هزاری ممتاز گردانیدم * در بست و هفتم شعبان از پسران اکهدراج ولد بهگوانداس عموی راجه مانسنگه امر غریب روه داد این بی سعادتان که ابهی رام و بچیرام و شیام رام نام داشتند در نهایت بی اعتدالی بودند باوجودیکه از ابهی رام مذکور بی اندامیها روه داده بود اغماض عین از تقصیرات او نموده بودم چون درین تاریخ بعرض رسید که این بی سعادت می خواهد که نساء و فرزندان خود را بی رخصت بوطی روانه سازد و بعد از ان خود نیز فرار نموده بر افاکه از نادولتخواهان این دوده است پناه برد رامداس و دیگر امرای راجپوت را گفتیم که اگر از شما یان کسی ضامن شود منصب و جاگیر این بد بختان بر قرار داشته گناهان گذشته را عفو نمایم از غایت شوری بختی و بد طبیعتی انها هیچکس ضامن نشد بامیرلامر فرمودم که چون کسی متضمن سلوک و معاش این تیره بختان نمی شود تا بهم رسیدن ضامن حواله یکی از بندهای درگاه باشند امیرلامر انهارا بابراهیم خان کاکر که در ثانی الحال بخطاب دلاور خانی سرفراز گشت و حاتم پسر ثانوی منگلی که خطاب شهناز خانی داشت سپرد چون انها خواستند که یراق

از جاهلان دور سازند در مقام ممانعت در آمده پاس مراقبها ادب نگاه نداشتند و باتفاق نوکران خود در مقام عربده و جنگ شدند و اینمغنی را بمن امیرالامرا اظهار نمود فرمودم که اس سیه بختان را بجزای عمل خود شان باید رسانید امیرالامرا بقصد دفع انها متوجه گشت و شیخ فرید را نیز از عقب فرستادم از آن جماعت دو راجپوت که یکی شمشیر داشت و دیگری جمدهر بامیرالامرا روبرو شدند یکی از ملازمان او که قطب نام داشت بجمدهر دار در آویخت و بزخم جمدهر کشته شد و او را نیز پاره پاره ساختند و دیگری که شمشیر داشت یکی از افغانان ملازم امیرالامرا در آویخت و او را نابود گردانید دلاور خان جمدهر کشیده بر ابهرام که با دوکس دیگر پاقیم ساخته بود متوجه گشت و بیکی زخم جمدهر رسانیده از دست آن سه کس نه زخم برداشته همانجا افتاد و چندی از احدیان و مردم امیرالامرا مقابل شده آن خون گرفتار را بقتل رسانیدند یکی از راجپوتان شمشیر کشیده بشیخ فرید متوجه گشت غلام حبشی او روبرو شد و آن راجپوت را از پا در آورد این شورش در محکم دولخانه خاص و عام واقع گشت و آن سیاست باعث تنبیه بسیاری از ناعاقبت اندیشان گردید ابوالذبی اوزیک بعرض رسانید که اگر اینقسم امری در اوزبکیه رو دهد سلسله و قبیلله انجماعت را بر می اندازند گفتیم که چون اینطایفه رعایت کرده تربیت یافته والد بزرگوار من اند مراعات همان نواختگی مینایم و مقتضای عدالت نیز انست که بتقصیر و جریمه یک کس از خلق بسیار مواخذة نباشد * شیخ حسین جامی که امروز بر مسند درویشی جا دارد و از مریدان درویش شیراز است پیش از جلوس بششماه از لاهور بمن نوشته بود که در خواب دیده ام که اولیاء و بزرگان امر سلطنت را بدان برگزیده درگاه الهی تفویض فرمودند بدین نوید مستبشر بوده منتظر وقوع این امر باشند امید دارم که بعد از وقوع این امر تقصیرات خواجه ذکریا که از سلسله احراریه است بعفو مقرون گردد * تاش بیگ فرجی که از قدیمان این دولت است و پدر من او را بخطاب تاج خانی سرفراز ساخته بودند و منصب دوهزاری داشت سه هزاری عنایت نمودم و پخته بیگ کابلی را که هزار و پانصدی منصب داشت سه هزاری کردم بسیار جوان مردانه کار طلب است در خدمت عم بزرگوارم میرزا محمد حکیم قرب و محرمیت تمام داشت ابوالقاسم تمکین را که از بندهای قدیم پدرم بود بمنصب هزار و پانصدی از اصل و اضافه سرفراز ساختم در کثرت اولاد و بسیاری فرزندان کم کسی مثل او بوده باشد سی پسر دارد و دختر اگر برابر نباشد از نصف کم نخواهد بود * شیخ علاءالدین نبیره شیخ سلیم را که بمن نسبتهای قوی داشت بخطاب اسلام خان سر بلند گردانیدم و بمنصب دو هزاری سرفراز شد و او در خورد سالی با من کلان شده بود از من یک سال خورد تر بوده باشد بسیار جوان مردانه نیک ذات است از قوم و قبیلله خود بجمیع و جوه امتیاز تمام دارد تا امروز از مکلفات هیچ فخرورده و اخلاص اواز من بدرجه ایست که او را بخطاب فرزندی سرفراز ساخته ام * علی اصغر بار هیه را که در مردانگی و کار طلبی نظیر و عدیل خود ندارد و پسر سید

محمود خان بارهیه است که از امرای کلان پدر من بود بخطاب سیف خانی در میان امثال و اقربا امتیاز بخشیدم بسیار جوان مردانه نمایان است همیشه در شکارها و جاهای که چندی از معتمدان همراه می بودند یکی از آنها او بود هرگز در عمر خود چیزی از مکافات نخورده است و این معنی را در ایام جوانی ملتزم گشته عنقریب بمراتب بلند سرفرازی خواهد یافت و منصب سه هزاره نیز عنایت نمودم * فریدون پسر محمد قللیخان برلاس را که هزاره بود بمنصب دوهزاره سر بلند ساختم فریدون از اصیل زاده های الوس چغتایی است خالی از جرأت و مردانگی نیست * شیخ بایزید نبیره شیخ سلیم را که دو هزاره بود منصب سه هزاره عنایت نمودم اول مرتبه کسی که بمن شیر داد والد شیخ بایزید بود اما زیاده از یک روز نیست * روزی از پندتای که عبارت از دانایان همد است پرسیدم که اگر منتهای دین شما بر فرد آمدن ذات مقدس حق تعالی است در ده پیکر مختلف بطریق حلول آن خود نزد ارباب عقل مردود است و این مفسده لازم دارد که واجب تعالی که مجرد از جمیع تعینات است صاحب طول و عرض و عمق بوده باشد و اگر مراد ظهور نور الهی است درین اجسام آن خود در همه موجودات مساوی است و باین ده پیکر مختص نیست و اگر مراد اثبات صفتی از صفات الهی است درین صورت هم تخصیص درست نه زیرا که در هر دین و آئین صاحبان معجزات و کرامات هستند که از دیگر مردمان زمان خود بدانش و فراست ممتاز بوده اند بعد از گفت و شنود بسیار و در بدل بشمار بخدائی خدای منزله از جسم و چون و چگون معترف گشتند و گفتند که چون اندیشه ما در ادراک ذات مجرد ناقص است به وسیله صورت راه بمعرفت او نمی بریم و این ده پیکر را وسیله شناخت و معرفت خود بساخته ایم پس گفتم این پیکرها کی شمارا وسیله مقصود بمعبود توانند بود * پدر من در اکثر اوقات با دانایان هر دین و مذهب صحبت میداشتند خصوصاً با پندتای و دانایان هند و بالانکه آسمی بودند از کثرت مجالست با دانایان و ارباب فضل در گفتگوها چنان ظاهر میشد که هیچ کس به بامی بودن ایشان نمی برد و بد قایق نظم و نثر چنان میرسیدند که مافوقی بران متصور نبود حلیه مبارک ایشان در قد بعد وسط بلند بالای را داشتند و گندم گون و چشم و ابروسیه بودند ملاحظت ایشان بر صباحت زیادتی داشت و شیر اندام و کشاده سین و دست و بازوها دراز و بر پره بینی چپ خالی گواشتین داشتند بغایت خوش نما برابر نیم نخود میانه جمعی که در علم قیانه صاحب مهارت بودند این خال را علامت دولتها عظیم و اقبالهای جسم میدانستند آواز مبارک ایشان نهایت بلند بود و در تکلم و بیان نمکی خاص داشتند و در اوضاع و اطوار مناسبتی باهل عالم نداشتند فرایزدهی از ایشان هویدا بود

هم بزرگی در حسب هم باد شاهی در نسب * کوسلیمان تا در انگشتش کند انگشتی بعد سه ماه از تولد من همشیره ام شاهزاده خانم از شکم یکی از خواصان تولد یافتند و او را بوالده خود مریم مکانی سپردند * بعد از وی پسر من هم از یکی از خواصان و

خدمتکاران متولد گردید او را شاه مراد نام گردانیدند چون تولد او در کوهستان فسخپور روی داده بود او را بهاری مخاطب میساختند در وقتی که والد بزرگوارم او را به تسخیر دکن فرستاده بودند بواسطه مصاحبت ناچندان افراط شراب را بحدی رسانید که در سن سی سالگی در نواحی جالندپور از ولایت هزار برحمت حق پیوست حلیه او سبز رنگ لاغر اندام قدش بدرازی مایل تمکین و وقار از اوضاعش ظاهر و شجاعت و مردانگی از اطوارش باهر در شب چهارشنبه دهم جمادی الاول سنه ۹۷۹ نهصد و هفتاد و نه از خواصی دیگر پوری بوجود آمد او را دانیال نام نهادند چون تولد او در اجمیر در خانه یکی از مجاوران استانه متبرکه خواجه بزرگوار خواجه معین الدین چخشه که شینج دانیال نام داشت و قوع یافت بهمان مناسبت بدانیال موسوم گشت بعد از فوت برادرش شاه مراد در اواخر عهد او را به تسخیر دکن فرستادند و خود هم از عقب متوجه گشتند در ایامی که والد بزرگوارم قلعه اسیر را محاصره داشتند باجمعی کثیر از امریان مثل خانخانان و اولاد او و میرزا یوسف خان و دیگر سرداران قلعه احمد نگر در قبل داشت بمقارن آنکه قلعه اسیر مفتوح گشت احمد نگر نیز بقصر دولت قاهره در آمد بعد از آنکه حضرت عرش اشیانی بدولت و سعادت و نصرت از برهانپور بصوب دارالخلافه نهضت فرمودند آن ولایت را بدانیال داده او را بضبط و ربط انمحال گذاشتند او نیز بسنمت ناپسندیده بود در خود شاه مراد عمل نمود در اندک مدت در سن سی و سه سالگی بهمین افراط شراب درگذشت مردنش بدطوره شده به تفنگ و شکار که به تفنگ کند میل تمام داشت یکی از تفنگهای خود را یک و جنازه نام نهاده بود و باین بیت را خود گفته فرمود که بران نقش کند

از شوق شکاره توشود جان تروتازه * بر هر که خورد تیر تو یک و جنازه

بعد از آنکه شراب خوردنش بحد افراط کشید و اینمعنی بحدمت پدرم معروض گشت فرامین عتاب امیز باسم خانخانان صادر گردید و او بالضرورت در مدد منع شده خبرداران گذاشت که بواجبی از احوال او باخبر باشند چون راه شراب بردن بالکلیه مسدود شد بدعضی خدمتکاران نزدیک ابرام بلکه زاری کردن آغاز نهاد و گفت بجهت من بهر روش که ممکن باشد شراب می آورده باشند بمشرد قلی تفنگچی که راه خدمت نزدیک داشت فرمود که درهمین تفنگ یک و جنازه شراب انداخته بیار آن بیسعادت بامید رعایت مرتکب این امر شده عرق دو آتش را دران تفنگ که مدتها بداروت و بوئی آن پرورش یافته بود انداخته آورد و زنگ آهن نیز که از تیزی عرق تحلیل پذیرفته بود باو معین گشت مجمل خوردن همان بود و افتادن همان

کسی باید که فالی بد نگیرد * و گر گیرد برای خود نگیرد

دانیال جوان خوش قدی بود بغایت خوش ترکیب و نمایان بقیل و اسپ میل تمام داشت محال بود که پیش کسی اسپ وفیل خوب بشنود که دارد و ازو نگیرد و بنغمه هندی مایل بود گاهی بزبان اهل هند و باصطلاح ایشان شعری میگفت بدنبودن *

بعد از تولد شدن دانیال از بی بی دولت شاد دختره متولد گشت شکرالنساء بیگم نام نهادند چون در دامن تربیت والد بزرگوارم پرورش یافت بسیار خوب برآمد نیک ذاتی و رجم بعموم خلائق فطری و جبلی اوست از ایام طفلی و خورده سالی تا حال در محبت من بے اختیار است این علاقه در میان کم خواهری و برادری خواهد بود در طفلی اول مرتبه چنانچه عادت است که سینه اطفال را می فشارند و قطره شیر از آن ظاهر میشود سینه خواهرم را فشردند قطره شیر برآمد حضرت والد بزرگوارم فرمودند که با این شیر را بخور تا در حقیقت این خواهر تو بجای مادر توهم باشد عالم السرایزد دانا است که از آن روز باز که آن قطره شیر را نوشیده ام با علاقه خواهری مهری که فرزندان را با مادران می باشد آن مهر را در خود ادراک می نمایم * بعد از چندی دختری دیگر هم از بی بی دولت شاد مذکور بعالم وجود آمد به آرام بانوبیگم مسمی کردند مزاحش فی الجمله بگرمی و تنیدی مایل است پدرم او را بسیار دوست میداشتند چنانچه اکثر بے ادبیهای او را بشرح ادب بر میداشتند و در نظر مبارک ایشان از غایت محبت بد نمی نمود مکرراً مرا سرفراز ساخته می فرمودند که بابا بجست خاطر من باین خواهر خود که بعرفش هندوان لاقه من است یعدی عزیز پرورده بعد از من می باید بروشی سلوک کنی که من باو میکنم ناز او را برداشته بے ادبیها و شوخی های او را بگذرانی * اوصاف حمیده والد بزرگوارم از جد توصیف و اندازه تعریف افزونست اگر کتابها در اخلاق پسندیده ایشان تالیف یابد بے شائبه تکلف و قطع نظر از مراتب پدری و فرزندی اندک از بسیار آن گفته نیاید باوجود سلطنت و چنی خزان و دفاين بیرون از اندازه حساب و قیاس و فیلان جنگی و اسپان تازی یکسر مورد درگاه الهی از پایه فروتنی قدم فرارنا نهاد خود را کمتر از مخلوقی از مخلوقات میدانستند و از یاد حق لحظه غافل نبودند

دایم همه جا با همه کس در همه حال * میداد نهفته چشم دل جانب یار ارباب ملل مختلفه را در وسعت آباد دولت بے بدیش جا بخلاف سایر ولایات عالم که شیعه را بغیر از ایران و سنی را در روم و هندوستان و توران جانیست چنانچه در دایره وسیع الفضای رحمت ایزدی جمیع طوایف و ارباب ملل را جاست بمقتضای آنکه سایه می باید که پرتو ذات باشد در ممالک محروسه اش که هر حدی بکفار در بایه شور منتهی گشته ارباب ملت های مختلف و عقیدت های صحیح و ناقص را جا بوده راه تعرض بسته گشته سنی باشیعه در یک مسجد و فرنگی بایهودی در یک کلیسا طریقی عبدات می سپردند صلح کل شیوه مقرر ایشان بود بانیکان و خوبان هر طایفه و هر دی و آنی محبت میداشتند و بقدر حالت و فهمیدگی بهر کدام التقات می فرمودند شب های ایشان به بیداری میگذشت و در روزها بسیار کم خواب بودند چنانچه مدتها خواب ایشان در شبانروزه از یک نیم پهر زیاده نبود و بیداری شبها را بازمانتی از عمر میدانستند شجاعت و دلیری و دلاوری ایشان بغایتی بود که بر فیلان مست سرکش سواری می فرمودند و بعضی فیلان خونری را که ماده خود را نزد خود نمیکشاشتند

پایانکه هر چند فیل بد خو باشد تعرض بماده فیل و فیلبان نمی رساند درحالتی که فیلبانان و ماده فیل را کشته باشد و او را نزد خود نگذارد در قید اطاعت درمی آوردند و بر دیواره یا درختی که رهگذران فیل مهاوت را کشته از قید اطاعت آن برآمده میبود و از پهلوی آن دیوار یاد رخت میگذشت تکیه بر لطف ایزدی نموده خود را بر پشت او می انداختند و بمجرد سوار شدن او را بقید ضبط در آورده رام می نمودند مگر اینمعنی مشاهده شد و در سن چهارده سالگی بر تخت سلطنت جلوس فرمودند هیمو کافر که حکام افغان منصوب ساخته او بودند بعد از آنکه حضرت جنت آشیانی در دارالخلافه دهلی شنعار شدند جمعیت شگرف فراهم آورده با فیلخانه که در آن آیام هیچ یک از حکام عرصه هندوستان را نبود متوجه دهلی گشت قبل از وقوع این قضیه حضرت جنت آشیانی ایشان را بجهت دفع بعضی از افغانان دامن کوه پنجاب تعین فرموده بودند چون مصداق این مصراع که هم بیان حال و هم تاریخ رحلت و انتقال است

* همایون بادشاه از بام افتاد *

قرین حال ایشان گشت و این خبر بوسیله نظر جوئی به پدرم رسید پدرم خاں انالیق بود امرایانی را که در آن صوبه بآنخدمت حاضر بودند جمع ساخته در ساعت سعید ایشان را در پرگنه کلانور از مضافات لاهور بر تخت سلطنت نشاندند هیمو چون بحوالی دهلی رسید تردی بیگ خاں و جمعی کثیر که در دهلی حاضر بودند جمعیت نمودند و در مقابله او صف آرا گشتند چون اسباب مقابله و میجاده دست فراهم داد لشکر ها درهم او بختند بعد از کوشش و کشش بسیار شکست بر تردی بیگ خاں و مغلاں افتاده فوج ظلمت بر افواج نور غلبه کرد



همه کارو پیکار و رزم ایزد یست * که داند که فرجام فیروز کیست

زخون دلبران و گرت سپاه * زمین لعل گون شد هوا شد سیاه

تردی بیگ خاں با شکست یافته راه ارونه والد بزرگوارم پیش گرفتند چون پدرم خاں باو سوء مزاجی داشت او را به بهانه شکست و تقصیر در جنگ مخاطب ساخته کارش باخر رسانید دیگر باره بذاب غرور که از وقوع این فتح در دماغ آن کافر ملعون جا کرده بود باجمیعت و فیلان خود از دهلی برآمده متوجه پیش گشت و رایات جلال حضرت عرش آشیانی از کلانور بقصد دفع او توجه فرمودند در حوالی پانی پت اجتماع فوج نور و ظلمت دست داد و در روز پنجشنبه دوم محرم سنه نهصد و شصت و چهارم مقابله و بمقتله روه داد فوج هیمو سی هزار سوار دلاور جنگی بود و غزایان لشکر منصور زیاده از چهار پنج هزار نبودند در آن روز هیمو بر فیل هوائی نام سوار بود ناگاه تیرے بر چشم آن کافر رسیده از پس سر او سربدر کرد لشکر او این حالت را مشاهده کرده هزیمت یافتند اتفاقاً شاه قلی خاں محرم با چندی از دلاوران بقیلی که هیمو بر بالاه او زخمی بود رسیدند میخواستند که فیلبان را به تیر بزنند فریاد بر آورد که مرا نکشید که هیمو بر بالاه این فیل است در حال او را بهمان هیئت مجموعی نزد حضرت عرش آشیانی آوردند

پیرم خان عرض کرد که مناسبتی آنست که حضرت بدست مبارک خود تیغی برین کافر بزنند تا ثواب غزا یافته در طغرل فرامی غازی جزو اسم مبارک گردد فرمودند که من او را قبل ازین پاره پاره کرده ام و بیان میکنند که در کابل روزی پیش خواجه عبدالصمد شیریں قلم مشق تصویر میکردم صورتی در قلم من درآمد که اجزای او از یکدیگر جدا و متفرق بود یکی از نزدیکان پرسید که صورت کیست بر زبان من رفت که صورت هیمو است دست خود را آلوده بخون او نساخته بیکمی از خدمتگاران فرمودند که گردن او را بزنند کشتهای لشکر مغلوب پنجهزار بشمار درآمد سوائی آنکه در اطراف و جوانب افتاده باشند * دیگر از کارهای نمایان آنحضرت فتح گجرات و ابلاغاریست که در آن راه فرموده اند در وقتی که میرزا ابراهیم حسین و محمد حسین میرزا و شاه میرزا ازین دولت روگردان شده بطرف گجرات رفته بودند و تمام امرای گجرات و فتنه طلبان آنحدود متفق گشته قلعه احمد اباد را که میرزا عزیز کوکا بانوج قاهره در آنجا بود در قبل داشتند حضرت عرش آشیانی بنابر اضطرار که جلیجی انکا والده میرزا مشارالیه داشت باجمعیست بادشاهانه بے توقف از دار الخلافه فتحپور متوجه گجرات میگردند این نوع راه دور دراز را که بدو ماه قطع باید نمود در عرض نه روز گاه بسواری اسب و گاه بسواری شتر و کهور بهل طی فرموده خود را بسر پله رسانیدند چون بتاریخ پنجم جمادی الاول سنه ۹۸۰ نهصد و هشتاد بحوالی لشکر غنیم میرسند از دولتخواهان کنکاش می پرسند بعضی میگویند که شبخون بلشکر غنیم باید زد حضرت میفرمایند که شبخون کار بیدلان و شبویه فریب کاران است در حال بنواختن نقاره و انداختن سواران حکم میفرمایند و چون بدریای سایر مہی رسیدند فرمودند که مردم از آب به ترتیب بگذرند محمد حسین میرزا از غلغلہ گذشتن افواج قاهره مضطرب گردید خود بقراولی برمی آید سبحانقلی ترک هم ازین جانب باخیلی از دلاوران بکناره دریا تفحص حال غنیم می نماید میرزا انجماعت را می بیند و می پرسد که این چه فوج است سبحان قللی ترک میگوید که جلال الدین اکبر بادشاه و فوج اوست آن بخت برگشته اینمعنی را قبول نمیکنند و می گویند که جاسوسان من چهارده روز پیش ازین بادشاه را در فتحپور دیده آمده اند ظاهراً تو دروغ میگوئی سبحان قللی گفت امروز نه روز است که حضرت از فتحپور به ابلاغار رسیدند میرزا گفت که فیلاں چه طور رسیده باشند سبحان قللی جواب داد که چه احتیاج بفیلاں بود اینچنین جوانان و بهادران سنگ شکاف بهتر از فیلاں نامی و مست رسیده اند که حالا حقیقت دعوی گری و سرکشی معلوم خواهد شد میرزا از شنیدن این سخن پاره از جا رفته متوجه ترتیب افواج میگردد و حضرت آنمقدار توقف میفرمایند که که قراولان خبر میرسانند که غنیم در سلاح پوشی است بعد از آن متوجه میگردند و هر چند کس میفرستند که خان اعظم از پیش برآیند او ایستادگی مینماید و می گویند که غنیم زور است تا رسیدن لشکر گجرات از درون قلعه در پس طرف آب باید بود حضرت فرمودند که ماهمیشہ خصوصاً در پس سفر و پورش اعتماد بر تائید ایزدی نموده ایم اگر نظر

برسلسله ظاهر میبود اینچنین خبرده بایلعار نمی آمدیم اکنون که غنیم متوجه جنگست استادان مالایق نیست این سخن گفته توکل فطری را سپر خود ساخته با مخصوصی چند که در طرح بهمرکابی مقرر شده بودند در آن دریا اسپ انداختند با آنکه گمان پایاب نبود بسلامت عبور فرمودند حضرت دربلغه خود را می طلبند قوردار در اضطراب آوردن دربلغه را پیش روی می اندازد مخصوصان این معنی را بشگون خوب نمیگیرند حضرت در حال میفرمایند که شگون ما بسیار خوب شد چراکه پیش روی ما کشاده گشت درین اثناء میوزای بخت برگشته صفها آراسته بجنگ ولی نعمت خود بیرون می آید

باولی نعمت از برون آئی * گرسپهری که سرنگون آئی

خان اعظم را مطلق گمان آن نبود که باین تیزی وجلدی آنحضرت سائمه مرحمت باینحدود خواهند انداخت هرکس که خبر از آمدن آنحضرت میداد اصلا قبول نمیداد تا آنکه بقراین ودلائل آمدن آنحضرت خاطر نشان او شد لشکر گجرات را آراسته مستعد برآمدن گردید مقارن این حال اصفهان نیز خبری باو میفرساند پیش از برآمدن فوج از قلعه لشکر غنیم از میان درختان نمودار شد حضرت تائید ایزدی را دست آویز همت خود ساخته روان شدند محمد قلی خان توقنائی وتردیشان دیوانه باجمعی از بهادران پیشتر رفته بالندک ترو در جلو گردانیدند حضرت بر اجه بهگوانداس میفرمایند که غنیم بیشمار است و مردم ما اندک باید که همه بکرو و یکدل گشته بر غنیم حمله آور گردیم که مشقت بسته کارگر از پنجه کشاده است این سخن گفته و تیغها اخته بافدائیلان خود غلغله الله اکبر ویا معین را بلند آوازه ساخته می تازند

به پرید هوش زمانه زجوش * بدرید گوش سپهر از خروش

برانغار وجوانغار بادشاهی و جمعی از بهادران غول رسیده داد دلآوری دادند کوبائی که از قسم آتشباری است هم از لشکر غنیم در گرفته در زقوم زاری می پیچند و آنچنان شور می اندازد که فیل نامی غنیم در حرکت آمده باعث برهم خوردگی لشکر غنیم میگردد درین اثنا فوج غول رسیده محمد حسینی میوزا و جمعی را که باو در زد و خورد بودند برداشتند و دلآوران لشکر فیروزی اثر تردادت نمایان بتقدیم رسانیدند مانسنگه درباری در نظر آنحضرت بر غنیم خود غالب آمد و راهوداس کچهوايه جان نثاری کرد و محمد ونا که از خانزادان این دولت بود داد مردانگی داده زخمی از اسپ افتاد بعزایت خالق بنده نواز و بمحض همت و اقبال شهنشاه سرفراز جمعیت غنیم از هم متفرق گشته شکست بر احوال آنها راه یافت بشکرانه این فتح عظیم روع نیاز بدرگاه کریم کار ساز نهاده بلوازم شکر گذاری قیام واقدام می نمایند درین اثنا یکی از کلانوتان بعرض میفرساند که سیف خان کولکناش نقدحیات نثار دولت خواهی نمود بعد از تحقیق ظاهر شد که در حالتی که محمد حسینی میوزا باچندی از اوباش بر فوج غول می تازد سیف خان بحسب اتفاق باو بر میخورد داد مردانگی داده شهید میشود و میوزا نیز از دست بهادران

غول زخمی میشود و کولتاش مذکور برادر کلان زین خان کوکم است از غرایب احوال آنکه یک روز پیش ازین جنگ و قتیکه حضرت عرش آشیانی بطعام میل میفرمودند از هزاره که دانای علم شانه بینی بود می پرسند که فتح از کدام طرف است میگوید که از جانب شماست اما یکی از امرای این لشکر شهید خواهد شد در همان اثنا سیف خان کوکه عرض میکند که کاشکی این سعادت نصیب من شود

بسا فالی که از ما آنچه برخاست * چو اختر میگدشت آن فال شد راست
 القصه میرزا محمد حسین عنان بگردانید و پاسبان سپش در زقوم زاری بند شده از اسپ می افتد گدا علی نام از یک هائے بادشاهی باو برمیخورد و او را در پیش اسپ خود سوار کرده بملازمیت حضرت می آورد چون دوسه کس دعوی شرکت گرفتن او میکنند حضرت ازو می پرسند ترا که گرفت میگویند که نمک بادشاه و دست او را که از عقب بسته بود میفرمایند که از پیش به بندند درین اثنا آب میطلبند فرحت خان که از غلامان معتمد بود هر دو دست خود را بر سر او میزند حضرت باو اعتراض فرموده آب خاصه میطلبند و او را سیراب عنایت میسازند تا این زمان میرزا عزیز کوکه و لشکروان قلعه برنیامده بودند حضرت بعد از گرفتاری میرزا محمد حسین آهسته آهسته متوجه شهر احمد آباد می شوند میرزا را برای رایسنگه راهپور که از عمد هائے راجپوتان بود می سپارند که برفیل انداخته همراه آورد درین اثنا اختیارالملک که یکی از سرداران معتبر گجراتیان بود بافوج قریب به پنجهزار کس نمایان میگردد از نمودار گشتن این فوج اضطراب تمام بمردم بادشاهی بهم رسیده حضرت بمقتضای شجاعت جبلی و فطرت اصلی حکم بنواختن نقاره میفرمایند و شجاعت خان و راجه بهگوانداس و چندے از بندها پیشتر تاخته بفوج مذکور نبرد می اندازند بملاحظه آنکه مبادا فوج غنیم محمد حسین میرزا را بدست در آورند مردم رای رایسنگه بصلاح و تجویز راجه مذکور سر میرزا را از تن جدا می سازند پدرم اصلا بکشتن او راضی نبودند و فوج اختیارالملک نیز از هم پاشید و اسپ او را در زقوم زاری می اندازد سهراب بیگ ترکمان سرور را بریده می آرد بمحض کرم و عنایت ایزدی این نوع فتحی باندک مایه مردم روی داد * همچنین فتح ولایت بنگاله و گرفتن قلاع مشهور و معروف هندوستان مثل قلعه چنور و رنتهنبور و تسخیر ولایت خاندیس و گرفتن قلعه اسیر و دیگر ولایات که بسعی افواج قاهره بتصرف اولیای دولت در آمده است از حساب و شمار بیرون است اگر بتفصیل مذکور گردد سخن دراز میشود و در محاربه چنور جامل را که سردار مردم قلعه بود بدست خود بتفنگ زده اند در تفنگ اندازی نظیر و عدیل خود نداشته اند بهمین تفنگ که جامل را زده آمد سنگرام نام دارد و از تفنگهای نادر روزگار است قریب سه چهار هزار جانور پرند و چرند زده باشند من هم در تفنگ انداختن شاگرد رشید ایشان میتوانم بود از جمیع شکارها بشکارے که از تفنگ زده شود طبیعت راغب است در یک روز هردے آهوا بتفنگ زده ام از ریاضاتے که والد بزرگوارم میکشیده اند یکی ترک غذائے حیوانی بود که در تمام سال سه ماه بگوشت میل

میفرموده اند و نه ماه دیگر بطعام صوفیانه قناعت می کردند و مطلق به قتل و ذبح حیوانات راضی نبودند و در ایام فرخنده فرجام ایشان در بسیاری از روزها و ماهها کشتن حیوانات منع عام بود تفصیل ایام و شهری که مرتکب خوردن گوشت نمیشدند در اکبرنامه داخل است * و همان تاریخ که اعتمادالدوله را دیوان ساختم خدمت دیوانی بیوتات را بمعزالمک فرمودم معزالمک از سادات باختر است در ایام والد بزرگوارم بمشرفی کرکراخانه قیام می نمود * در یکروز از روزهای ایام جلوس صد کس از بند های اکبری و جهانگیری بزیادتی منصب و جاگیر سرفراز گشتند * در عید رمضان چون اول عیدی بود از جلوس همایون من بعید گاه برآمدم کثرت عظمی شده بود بذمار عید قیام نموده لوازم شکروسپاس ایزدی بجا آورده متوجه دولت سرا شدم بمقتضای آنکه *

از خوان بادشاهان نعمت رسد گدا را

فرمودم که پاره زر صرف تصدقات و خیرات نمایند از آن جمله چند لک دام حواله دوست محمد شد که بفقرا و ارباب احتیاج قسمت کند و بمیر جمال الدین حسین آنجو و میران صدر جهان و میر محمد رضای سبز واری بهر یک یک لک دام داده شد که در اطراف شهر خیرات کنند و پنجهزار روپیه بدریشان شیخ محمد حسین جانی فرستادم و حکم فرمودم که هر روز یکی از منصب داران پنجاه هزار دام به فقرا میداده باشند * قبضه شمشیر مرمع به خانخانان فرستاده شد میر جمال الدین حسین آنجو را بمنصب سه هزاره سر بلند ساختم بدستور سابق صدارت بمیران صدر جهان مفوض گردید و بجای کوه که از کوهکهای پدر منست فرمودم که در محل عورات مستحق را بجهت دادن زمین و زر نقد بنظر میگذرانیده باشد زاهد خان ولد محمد صادق خان را که هزار و پانصدی بود دو هزاره ساختم بهر کس فیلی یا اسپی مرحمت شد * رسم شده بود که نقیبان و میراخوران از انکس جلوانه گویان مبلغی میگرفتند فرمودم که آن زر را از سرکار بدهند تا مردم از طلب و خواست این گروه خلاص باشند * در همین روزها سالیانین از برهانپور رسید و اسپان و فیال برادر مرحوم دانیال را بنظر درآوردن از جمله فیال که آورده بود یکی مست آلت نام داشت در نظرم خوش در آمد آورا نور گنج نام نهادم و عجب چیزی درین فیل مشاهده شد بر هر دو طرف گوشه های برابر هندوانه کوچکی بدر آمده است و انچه آنکه آب در ایام مستی از فیال میچکد از آنها برمی آید و همچنین بر بالای پیشانی بیشتر برآمدگی دارد که باین کلانی در فیال دیگر دیده نشد خیلی خوشنما و مهیب بنظر درمی آید * تسبیحی از جواهر بفرزند خورم عنایت کردم امید آنکه بمنتهای مطالب صوری و معنوی برسد * چون زکوة ممالک محروسه را که حاصل آن از کرورها میگذشت معاف نموده بودم سایر جهات کابل را نیز که از بلاد مقرر راه هندوستان است و یک کرور و بست و سه لک دام جمع آن میشد بخشیدم ازین دو ولایت که یک کابل و دیگری قندهار باشد هر سال مبلغهای کلی بعلت زکوة گرفته میشد بلکه عمده حاصل آنجا

همین زکوة بود این رسم قدیم را ازین دو محل برداشتم و ازینمور نفع کلي و رفاهیت تمام اهل ایران و توران عاید گشت * جاگیر اصفخان که در صوبه بهار بود به باز بهادر مرحمت شد و اصفخان را فرمودم که در صوبه پنجاب جاگیر تذخوة دهند چون بعرض رسید که مبلغی کلي در جاگیر اصفخان باقی مانده است و حالا که حکم تغیر شد وصول آن متعذر است فرمودم که یک لکھ روپیہ از خزانه باو دهند و آن زر باقی را از باز بهادر خالصہ شریفہ بازیافت نمایند * شریف آملی را بمنصب دوهزار و پانصدی از اصل اضافه مقرر داشتم بسیار پاکیزہ نہاد و خوش نفس است بآنکہ از علوم رسمی بہرہ دارد اکثر اوقات ازو سخنان بلند و معارف ارجمند سر برمی زند در لباس فقر و تجرید مسافرت بسیار نمودہ بابسیاری از بزرگان صحبت ها داشته مقدمات ارباب تصوف را رد کرد دارد اینمعنی قالی اوست نہ حالی در زمان والد بزرگوارم از لباس فقر و درویشی رآمده و مرتبہ امارت و سرداری یافته نطقش بغایت قوی است روز مرہ و تکلمش آنکہ از مقدمات عربیت عاری محض است در غایت فصاحت و پاکیزگی است انشاء عباراتش نیز خالی از نمکی نیست از شاه قلیخان محرم در آگرہ باقی مانده و چون وارث نہداشت بدختر ہندال میرزا رقیہ سلطان بیگم کہ حرم محترم والد بزرگوارم و تکفیل کردم فرزند خرم را پدرم بایشان سپردہ بودند ہزار مرتبہ از فرزند زائیدہ خود را دوست تر میدارند *

جشن اولین نوروز



شب سه شنبہ یازدہم ذی قعدہ سنہ ۱۰۱۴ ہزار و چہارہ صبح کہ محل فیضان نور است حضرت نیر اعظم از برج حوت بخانہ شرف و خوش حالی خود کہ ببرج حمل باشد انتقال فرمود چون اولین نوروز از جلوس ہمایوں بود فرمودم کہ ایوانہای دولتحانہ خاص و عام بدستور زمان والد بزرگوارم در اقمشہ نفیسہ گرفتہ آیینی در غایت زیب و زینت بستند و از روز اول نوروز تا نوزدہم درجہ حمل کہ روز شرف است خلایق داد عیش و کامرانی دادند اہل ساز و نغمہ از ہر طایفہ و ہر جماعت جمع بودند لولیان رقص و دلبران ہند کہ بکرشمہ دل از فرشتہ می ربودند ہنگامہ مجلس را گرم داشتند فرمودم کہ ہرکس از مکیفات و مغیرات آنچه میخواستہ باشند بخورد منع و مانعی نہباشد

ساقی بنور بادہ بر افروز جام ما * مطرب بگو کہ کار جہاں شد بکام ما
در ایام پدرم دربی ہفتدہ ہژدہ روز مقرر بود کہ ہر روز یکی از امراء کلاں مجلس آراستہ پیشکشہای نادر از اقسام جواہر و مرصع آلات و اقمشہ نفیسہ و فیلاں و اسپاں سامان

نموده انحضرت را تکلیف آمدن بمجالس خود می نمودند و ایشان بنابر سرفرازی بندگان خود بدان مجلس قدم رنجه داشته حاضر میشدند و پیشکشها را ملاحظه فرموده آنچه خوش می آمد برداشته تقمه را بصاحب مجلس می بخشیدند چون خاطر مایل رفاهیت و آسودگی سپاهی و رعیت بود در پی سال پیشکشها را معاف فرمود مگر قلیلی از چندی نزدیکان بنابر رعایت خاطرانها درجه قبول یافت در همین روزها بسیاری از بندها بزیادتی منصب سرفرازی یافتند از جمله دلاور خان افغان را هزار پانصدی ساختم دیگر راجه باسورا که از زمینداران کوهستان پنجاب است و از زمان شاهزادگی تاحال طریقه بندگی و اخلاص بمن دارد و هزار و پانصدی منصب داشت سه هزار و پانصدی کردم شاه بیگلخان حاکم قندهار را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری سرفراز گردانیدم و راسه رایسنگه که از امرای راجپوت است بهمین منصب سرفرازی یافت دوازده هزار روپیه مدد خرچ گویا فرمودم که براناشکر بدهند * در آغاز جلوس یکی از اولاد مظفر گجراتی که خود را حاکم زاده آن ولایت میگرفت سرشورش برآورده اطراف وجوانب شهر احمد آباد را تاخت و تاراج نموده چندی از سرداران مثل پیم بهادر اوزبک و راسه علی بهئی که از جوانان مردانه و قوار داده انجا بودند در آن فتنه بهشهادت رسیدند اخرا لامر راجه بکرماجیت و بسیاری از منصب داران را با شش هفت هزار سوار آراسته بمکم لشکر گجرات تعیین ساختم و مقرر شد که چون خاطر از رفع و دفع مفسدان جمع سازد راجه مذکور صاحب صوبه گجرات باشد قبل از بی که قلیچ خان بدان خدمت تعیین یافته بود متوجه ملازمت گردد بعد از رسیدن افواج قاهره سلک جمعیت مفسدان از یکدیگر پاشید هر کدام بچنگلی پناه جستند و آن ولایت بقید ضبط درآمد و خبر این فتح در احسن ساعات بمسامع جاه و جلال رسید درینولا عرضداشت فرزند پربز بنظر درآمد که رانا تهافه مندل را که سی چهل گروهی اجمیر واقع است گذاشته فرار نموده و افواج قاهره متعاقب او تعیین یافته اند امید که اقبال جهانگیری او را نیست و نابود گرداند * در روز شرف بسیاری از بندها به رعایتها و اضافه های منصب سرفرازی یافتند پیشرو خان را که از خدمتگاران قدیم است و در ملازمت حضرت جنت اشیانی از ولایت آمده بود بلکه از جمله مردمیست که شاه طهماسب همراه ساخته بودند مهتر سعادت نام داشت چون داروغه و مهتر فراشخانه والد بزرگوارم بود و در پی خدمت نظیر و عدیل خود ندارد او را بخطاب پیشروخانی سرفراز ساخته بودند اگرچه ملایم طبیعت و قلقچی مشرب است نظر بر حقوق خدمت بمنصب دو هزار و از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم

گریختن خسرو در وسط سال اول جلوس

خسرو را بنابر جوانیها و غرور که جوانان را میباشد و کم تجربگی و ناعادت

اندیشی مصاحبان ناخند خیالات فاسد بخاطر راه یافته بود بتخصیص درایام نیاماری والد بزرگوارم که بعضی کوتاه اندیشان بنابر کثرت جرایم و تقصیراتی که از ایشان بوقوع آمده بود و از عفو و اغماص نا امید محض بودند بخاطر گذرانیدند که اورا دست اوپزه ساخته امور سلطنت را از پیش خسرو گیرند ازین معنی غافل که امور سلطنت وجهانبنایی امری نیست که بسعی ناقص عقلی چند انتظام پذیرد خالق دادار تاکرا شایسته این امر عظیم القدر رفیع الشان داند و این خلعت را بر قامت قابلیت چه کس راست آورد

زدارنده نتوان ستد بخت را * نشاید خرید افسرو تخت را

سره را که حق تاج پرور نمود * نشاید ازو تاج و دولت ربود

چون خیالات فاسد مفسدان و کوتاه اندیشان بغیر از مذلت و بشیمانی نتیجه ندارد امور سلطنت باین نیازمند درگاه الهی قرار گرفت همواره خسرو را گرفته خاطر و متوجش می یافتم هر چند در مقام عنایت و شفقت شده خواستم که بعضی تفرقه ها و دغدغه ها از خاطر او دور سازم فائده بران مترتب نگشت تا آنکه بکنکاش جمعی از بخت برگشتگان در شب یکشنبه هشتم ذی حجه سنه مذکور بعد از گذشتن دو گهری زیارت روضه منوره حضرت عرش اشپانی را مذکور ساخته سه صدر پلچاه سواره که باو متفق بودند از درون قلعه آگوه برآمده متوجه میگرد و بعد از روان شدن او باندک زمانی یکی از چراغچیان که با وزیرالملک آشنا بوده خبر می رساند که خسرو گریخت وزیرالملک اورا همراه گرفته پیش امیرالامرا می آورد چون او این خبر را تحقیق مینماید مضطربانه بدر بار محل آمده یکی از خواجه سراپان را می گوید که دعای من برسان و بگو که عرض ضروری دارم حضرت بیرون تشریف آورند چون در خیال من این امر در نیامده بود گمان بردم که از جانب دکن یا گجرات خبر رسیده باشد بعد از بیرون آمدن ظاهر شد که ماجرا چنین است گفتم چه باید کرد خود سوار شده متوجه گردم یا خرم را بفروستم امیرالامرا عرض کرد که اگر حکم شود من بروم فرمودم که چنین باشد بعد ازاں معروض داشت که اگر به نصیحت برنگرد و دست بسلاح کند چه باید کرد گفته شد که اگر بهیچک برای راست در نیاید آنچه از دست تو آید تقصیر مکن سلطنت خویشی و فرزندی بر نمی تابد

که باشاه خویشی ندارد کسی

چون این سخنان و دیگر مقدمات گفته اورا مرخص ساختم بخاطر رسید که خسرو ازو آزردگی تمام دارد و بنابر قرب و مدزنتی که داشت محسود امثال و اقوان است مبادا که نفاقی در حق او اندیشد و اورا ضایع سازد معزالملک را فرمودم که رفته اورا باز گرداند و شینخ فرید بخشی بیگی را بدین خدمت تعیین نموده حکم کردم که جمیع منصبداران و احدیانی که در پاس اند بهمراهی او متوجه شوند و اهتمام خاں کوتوال بقراولی و خبر گیری مقرر گشت و با خود قراز دادم که بقضای سبجانی چون روز شود خود نیز متوجه

گردم و معزالملک امیرالامرا را آورد چون در همین روزها احمد بیگ خان و دوست محمد خان پکاړل مرخص گشته بودند و در حوالی سکندره که بر سر راه خسرو بود منزل داشتند بعد از رسیدن خسرو در آن نواحی با چندی از دیره‌ها و خود برآمده متوجه ملازمیت گردیدند و خبر رسانیدند که خسرو راه پنجاب پیش گرفته بایلغار می‌رود بخاطر گذشت که میدان راه را چپ زده بجانب دیگر رود چون راجه مانسنگه خالوی او در بنگاله بود بخاطر اکثر بنده‌های درگاه می‌رسید که بان جانب متوجه خواهد گشت به طرف کسان فرستاده مشخص شد که به پنجاب می‌رود * در پی ائدنا صبح طالع گشت تکیه بر کرم و عذایت الله تعالی نموده بعزیمت درست سوار شده و مقید بهیچ چیز و هیچکس نشده متوجه گردیدم

بلی انرا که اندوهست در پی نمی داند که ره چون میکند طے

همیداند که افتد پیش و راند * نداند با که آید با که ماند

چون بروضة متبرکه والد بزرگوارم که در سه کروه شهر واقع است رسیده استمداد همت از روحانیت آنحضرت می نمودم مقارن آن حال می‌رزا حسن پسر می‌رزا شاهرخ ر که اراده همراهی خسرو داشت گرفته آوردند چون پرسش نمودم نتوانست مذکور شد فرمودم تا دست او را بسته بر فیل سوار کردند و این اول شگون بود که بپرکت و توجه و اسد آنحضرت بظهور آمد چون نیم روز شد و هوا گرمی تمام بهم رسانید لحظه در سایه درخت توقف نموده بخان اعظم گفتم که هرگاه ما را باین امنیت خطراتی حال بوده باشد که معتاد افیون را که در اول روز بایست خورد تا حال نخورده باشم و هیچکس بیان نداده باشد حال آن بے سعادت ازین قیاس باید کرد آزاره که داشتم ازین ممر بود که فرزند بیموجب و سببی غنیم و خصم شد اگر سعی بدست آوردن او ننمایم مفسدان و فتنه اندیشان را دستگاه بهم خواهد رسید یا او سرخود گرفته باز برگ یا قریبش خواهد رفت و ازین ممر خفتی بدین دولت راه خواهد یافت بنابراین مقدمات بدست آوردن او را پیش نهاد همت ساخته بعد از اندک آسایشی از پرگنه متبره که در بیست کروهی آگره واقعست دوسه کروه گذشته در موضع از موضع پرگنه مذکور که تالایه داشت نزول نمودم * خسرو چون بمتبره می‌رسد بحسین بیگ بدخشی که از رعایت یافتنهای والد بزرگوارم بود و بقصد ملازمیت من از کابل می آمد بر می‌خورد چون طبع بدخشیان به فتنه و آشوب پیراسته است اینمعنی را از خدا خواسته تا در بیست سیصد از ایماقات بدخشان که همراه او بوده اند راهبر و سپهسالار او می‌گردند و در راه هر کس که از پیش می آید تاراج نموده اسب و اسباب او را می‌گیرند سواران و راهگذری مال شان لجه و تاراج این مفسدان بود بهر جا که می‌رسیدند زن و فرزند مردم از آسیب آن فاسقان ایمن نبودند خسرو بچشم خود می دید که بر ملک موروثی آبا و اجداد او چه قسم ستمی می‌رود از دیدن افعال ناشایسته این بدبختان در ساعتی هزار بار مرگ را آرزو می‌کرد غایتاً غیر از مدارا و مواسا باین سگان چاره نداشت اگر بخت و اقبال یاری احوال او نموده ندامت و بشیمانی را دست آویز خود می‌ساخت و بے دغدغه خاطر بملازمیت من می آمد

عالم السراپز دانا است که از تقصیرات او بالکلیه در گذشته آنمقدار لطف و شفقت می نمود که سرمه تفربه و دغدغه در خاطر او نمی ماند چون در واقعه حضرت عرش آشیانی با فساد بعضی مفسدان اراده ها از خاطر او سربر زده بود و میدانست که اینها بمن رسیده است اعتماد بر مهر و شفقت من نمی کرد و والد او هم در ایام شاهزادگی از ناخوشی اطوار و اوضاع او و سلوک برادرش مدهوسنگه تریاک خورده خود را کشت از خوبیهای و نیکذاتی های او چه نویسم عقلی بکمال داشت و اخلاص او بمن در درجه بود که هزار پسر و برادر را قربان یکموی من میکرد مکرر بخسرو مقدمات نوشت و او را دلالت باخلاص و محبت من میکرد چون دید که هیچ فائده ندارد عاقبت نامعلوم است که بکجا منجر خواهد شد از غیرتیکه لاذمه طبیعت را چپوتانی است خاطر بر مرگ خود قرار داده و چندین مرتبه گاه گاه مزاج او در شورش می آمد چنانچه این حدیث میراثی بود که پدران و برادران او همه یکبار در دیوانگی خود را ظاهر میکردند و بعد از مدتی علاج پذیر میشدند و در ایامیکه من بشکار متوجه گشته بودم روز بیست و ششم ذی حجه سنه ۱۰۱۳ افیون بسیار در عین سوزش دماغ خورده در اندک زمانی در گذشت گویا که این احوال پسر بی دولت خود را پیشتر می دیده است اول کدخدائی که در آغاز جوانی و خورد سالی مرا دست داد نسبت او بود بعد از تولد خسرو او را شاه بیگم خطاب داده بودم چون بدسلوکیهای فرزند و برادر را نسبت بمن نتوانست دید از سر جان در وقت دماغ پریشان شدن در گذشته خود را ازین کلفت و اندوه باز رها نید از فوت او بنابر تعلقی که داشتم ایامی بر من گذشت که از حیات و زندگانی خود هیچگونه لذتی نداشتم چهار شبانه روز که سی و دو بهر باشد از غایت کلفت و اندوه چیزه از ماکول و مشروب وارد طبیعت نگشت چون این قصه بوالد بزرگوارم رسید دلایلا نامه در غایت شفقت و مرحمت بدین مرید فدوی صادر گشت و خلعت و دستار مبارک که از سر برداشته بودند همان طور بسته بجهت من فرستادند این عنایت آه بر آتش سوز و گداز من زده اضطراب و اضطرار مرا فی الجمله قراره و آرامی بخشید غرض از ذکر این مقدمات آنکه بیسعدتی ازین در نمیگذرد که فرزند بنابر ناخوشی سلوک و اطوار ناپسندیده باعث قتل مادر خود شود و به پدر خود به هیچگونه باعثی و سببی بمحض تصورات و خیالات فاسد در مقام بغی و عناد در آمده از دولت ملازمتش فرار بر قرار اختیار نماید چون منتقم جبار هر کرداره را سزای در بر این نهاده لاجرم مال حالش بدان انجامید که به بدترین احوالی بقید در آمد و از درجه اعتماد افتاده بزندان دایمی گرفتار گردید

راه چو مستانه رود هوشمند * پای بدام آرد و سر در گمزد

مجملاً روز سه شنبه ۵ هم ذی حجه بمنزل هودل فروغ آمدم شیخ فرید بخاری را با جمعی از شجاعان و بهادران بتعاقب خسرو و هر اول لشکر فیروزی اثر معینی و مشخص گشتند دوست محمد را که در رکاب بود بنابر سبق خدمت و ریش سفیدی بمحافظت قلعه

آگره و محلها و خزاین فرستادم اعتمادالدوله وزیرالملک را در وقت برآمدن از آگره بضبط و حراست بشهر گذاشته بودم بدوست محمد گفتم که چون بصوبه پنجاب میرویم و آن صوبه در دیوانی اعتمادالدوله است او را روانه ملاذمت خواهی ساخت و پسران میرزا حکیم را که در آگره اند بقید آورده محبوس نگاه خواهی داشت چه هرگاه که از فرزند صلبی این معامله رو نماید از برادر زاده و عمون زاده چه توقع توان داشت معزالملک بعد از رخصت دوست محمد بخشی شد چهار شنبه به بلول و پنجشنبه بفریدآباد نزل اجلال واقع گشت روز جمعه سیزدهم اتفاق دهلی دست داد از گرد راه بزیارت روضه مقدسه حضرت جنت اشیانی شتافته زیارت نمودم واستمداد همت کردم و به فقرا و درویشان بدست خود زرها دادم و از آنجا برونگاه مقام حضرت شیخ نظام الدین اولیا توجه کرده بلوازم زیارت قیام و اقدام نمودم بعد از آن پاراگر بمیر جمال الدین حسینی انجو و مبلغی دیگر حکیم مظفر دادم تا به فقرا و درویشان و ارباب احتیاج قسمت نمایند روز شنبه چهاردهم مقام سراسر نوبله شد این سرا را خسرو سوزانیده رفته بود منصف اقامائی برادر اصفهان که بخدمت حضور سرفراز بود از اصل و اضافه هزاری ذات و سیصد سوار مقرر گشت در پی راه خدمت چسپان میکرد جمعی از ایماقات که در رکاب ظفر انتساب بودند بملاحظه آنکه چون بعضی از پی مردم باخسرو اتفاق دارند مبادا بخاطر ایشان دغدغه و تفرقه راه یابد بکلان تران ایشان دوهزار روپیه داده شد که در جز مردم خود قسمت نمایند و جماعت خود را بمراحم جهانگیری امیدوار سازند بشیخ فضل الله راجه دهیر دهرزرها دادم که در راه به فقرا و برهمنان میداده باشند سی هزار روپیه فرمودم که در اجمیر براناشنکر بطریق مدد خرج بدهند روز دوشنبه شانزدهم به برگنه پانی پست رسیدم این منزل و مقام برآبای کرام و اجداد ذوی الاحترام مایه همیشه مبارک و فرخنده آمده و دو فتح عظیم در پی سرزمین رو داده یک شکست ابراهیم لودی که بصولت عساکر ظفر مآثر حضرت فردوس مکانی دست داده و ذکر آن در تواریخ روزگار مرقوم و مسطور است دوم فتح هیمو بدکردار که در اول دولت والد بزرگوارم بتفصیلی که تحریر یافته از عالم اقبال بظهور آمد در حینیکه خسرو از دهلی گذشته به برگنه مذکور متوجه میگردد بحسب اتفاق دلاور خان انجا رسیده بود چون قبل از ورود او باندک وقتی اینمقدمه می شنود فرزندان خود را از آب جوی میگذرانند و خود سپاهیان و قزاقان دل برایلغار می نهد و قصد میکند که خود را پیش از رسیدن خسرو بقلعه لاهور اندازد * مقارن اینحال عبدالرحیم نیز از لاهور بایمقام و منزل میرسد دلاور خان دلالت میکند که فرزندان خود را همراه فرزندان من از آب بگذران و خود کناره گرفته منتظر رایات ظفر آیات جهانگیری میباشد از بسکه گران بار و ترسیده بود اینمعنی را بخود قرار نتوانست داد انمقدار توقف نمود که خسرو رسید رفته او را ملاذمت کرد و قرار همواری از روی اختیار باضطرار داده خطاب ملک انور را یافت و در نبرد صاحب اختیار گشت دلاورخان مردانه متوجه لاهور گردید و در راه بهرکس و بهر طایفه از ملازمان درگاه و کوریان و سواران

و غیره میرسید آنها را از خروج خسرو آگاه ساخته بعضی را همراه خود میگرفت و بعضی را میگفت که از راه کناره گیرند بعد از آن که بندهای خدا از تاراج دست اندازان و ظالمان ایمن گشتند غالب ظن آن بود که اگر رسید کمال در دهلی و دلاور خان در پانی پت جرات و همت نموده سر راه برخسرو میگرفتند انجماعه پریخته که همراه او بودند تاب مقاومت نیاورده پریشان میگشتند و خسرو بدست می آمد غایتاً همت شان یابری نکرد و در ثانی الحال هر کدام تقصیر خود را بروشی تلفی نمودند دلاور خان در ایلغار لاهور پیش از رسیدن بقلعه در آمد و خدمت نمایان کرده تدارک آن کوتاهی نمود و سید کمال نیز در جنگ خسرو تردهات مردانه بتقدیم رسانید چنانچه در محل خود به تفصیل نوشته خواهد شد هفتم ذی حجه برگزیده کرنال محل نزول ریاست عالیات گشت درین منزل عابد بن خواجه را که پسر کلان جونیاریست و پسرزاده عبدالله خان اوزبک که در زمانه والد بزرگوارم آمده بود بمنصب هزاری ذات و سوار سرفراز ساختم شیخ نظام تهنیهایی که از شتاوان مقرر وقت خود بود خسرو را می بیند و او را به نویده های دلخواه خوشدل ساخته تازه از راه می برد آمده مرا دید چون این مقدمات برگوش خورده بود خرچ راه باو داده فرمودم که متوجه زیارت خانه مبارک گرد در نوزدهم برگزیده شاه آباد منزل گردید و آب درین مقام بسیار کم بود بحسب اتفاق باران عظیم دست داد چنانچه همگان شاداب گشتند * شیخ احمد لاهوری را که از زمان شاهزادگی نسبت خدمتگاری و خانه زادی و مریدی داشت به منصب میر مدلی سرفراز گردانیدم مریدان و ارباب اخلاص بوسیله او از نظر میگذرند و دست و سینه بهر کس باید داد بعرض رسانیده میدهند در وقت ارادت آوردن مریدان چند کلمه بطریق نصیحت مذکور میگردند باید که وقت خود را به دشمنی ملتی از ملتها تبیه و مکدر نسازند و با جمیع ارباب ملل طریق صلح کل مرعیدارند هیچ جانداوری را بدست خود نکشند و سلاح طبیعت نباشد مگر در جنگها و شکارها

مباش در پی بی جان نمودن جاندار * مگر بعرضه پیکار یا بوقت شکار تعظیم نیرات را که مظاهر نور الهی اند بقدر درجات هر یک باید نمود و موثر و موجد حقیقی در جمیع ادوار و اطوار الله تعالی را باید دانست بلکه فکر باید کرد تا در خلوت و کثرت خاطر لمحّه از فکر و اندیشه او خالی نباشد

لنگ و پوچ و خفته شکل و بی ادب * سوی او می غنچ و او را می طلب والد بزرگوارم ملکه این معنی بهم رسانیده در کم وقتی ازین اوقات ازین فکر خالی بودند در منزل الوه الوالی اوزبک را با پنجاه و هفت منصبدار دیگر بکمک شیخ فرید تعیین نموده چهل هزار روپیه مدد خرچ گویان بانجماعت مرحمت نمودم هفت هزار روپیه دیگر بجمیل بیگ داده شد که بایما قات تقسیم نماید بمیر شریف اصلی نیز دوهزار روپیه شفقت کردم * روز سه شنبه بیست و چهارم ماه مذکور پنج کس از ملازمان و همراهان خسرو را گرفته آوردند و دو کس را که اقرار به نوکری او کردند فرمودم که در ته پاسبان

افتد اختند و سه نفر را که انکار نمودند سهره شد تا بحقیقت باز رسیده شود درازدهم ماه فروردی سنه احد جلوس میرزا حسین و نورالدین قلی کوتوال بشهر لاهور داخل میشوند و در بیست و چهارم ماه مذکور فرستاده دلاور خاں میرسد و خبر میکند که خسرو خروج نموده قصد لاهور دارد شما خبردار باشید * در همین تاریخ دروازه های شهر لاهور محفوظ و مضبوط میگردد و دو روز بعد از تاریخ مذکور بانددک مردم دلاور خاں بقلعه داخل نمیشود و شروع در استحکام برج و باره کرده هر جا شکست و ریختی داشت مرمت نموده توپها و ضرب ها را بباله قلعه برآورده مستعد جنگ میشود جمع قلیلی از بنده های درگاه که در درون قلعه بودند همگی رجوع آورده بخدمات متعین گشتند و مردم شهر نیز باخلاص تمام مدد و معارفت نمودند بعد از دو روز که فی الجمله سرانجامی شده بود خسرو در رسید و یکی از منازل مقرر منزل اختیار نموده فرمود که شهر را قتل کرده طرح جنگ اندازند و یکی از دروازه ها را از هر جانب که میسر باشد آتش در داده بسوزانند و بلوث مآل خود گفت که بعد از گرفتن قلعه تا هفت روز حکم خواهیم داد که شهر را تاراج نمایند و زن و فرزند مردم را اسیر کنند این جماعت خون گرفته یکی از دروازه های شهر را آتش دادند دلاور بیگ خاں و حسین بیگ دیوان و نورالدین قلی کوتوال از طرف درون دیوار دیگر مکاری دروازه برآوردند در همین روزها سعید خاں که از تعیناتیان کشمیر بود در کنار اب چناب منزل داشت این خبر را شنیده بایلغار روانه لاهور گشت چون بکنار اب راوی رسید باهل قلعه خبر فرستاد که بقصد دولت خواهی آمده ام مرا بدرون قلعه در آورید مردم قلعه شب کسی فرستاده و او را باچندی که همراه داشت بدرون در می آوردند بعد از نه روز که قلعه در محاصره بود خبر رسیدن افواج قاهره متواتر و متعاقب بخسرو و تابعان او میرسد بپاشنده بخاطر میگذارند که روبروی لشکر فیروزی اثر باید رفت چون لاهور از سواد های اعظم هندوستان است در عرض شش هفت روز کثرت عظیمی دست داد چنانچه از مردم خوب شنیده شده که ده دروازه هزار سوار مستعد جمع شده بودند و بقصد آنکه بر فوج پیش شبنخون آورند از حوالی شهر برمی خیزند در سراسر قاضی علی شب پنجشنبه شانزدهم بمن این خبر رسید هم در شب با آنکه باران عظیم بود طبل کوچ زده سوار شدم صباح ان بسلطانپور رسیده شد ثانیم روز در سلطانپور بودم بحسب اتفاق در همین وقت وساعت میان افواج قاهره و جماعت مقهوره مقابله و مقاتله دست میدهد معزالملک تشت بریانی آورده بود میخواستیم که از روی رغبت میل نمایم که خبر جنگ بمن رسید به مجرد شنیدن با آنکه طبیعت مایل بخوردن بریانی بود یک لقمه برای شگون خورده سوار شدم و مقید برسیدن مردم و کسب افواج قاهره نگشته بشتاب هر چه تمامتر متوجه گشتم چلته خاصه خود را هر چند طلبیدم حاضر نساختند از سلاح بجز نیزه و شمشیر حاضر نبود خود را بلطف ایزدی سپرده بیملاحظه روانه شدم در اول سواری زیاده از پنجاه سوار همراه نبودند و هیچ کس را خبر هم نبود که امروز جنگ خواهد شد مجمالاً تا بسر پل گوبند وال رسیدن چهار

پانصد سوار از نیک و بد جمع شده باشند * در وقتی که از پل مذکور میگذشتم خبر فتح رسید اول کسی که این مژده رسانید شمسی توشکچی بود بدین خوش خبری خوش خبر خاں خطاب یافت و میر جمال الدین حسین را که پیش ازین بجهت نصیحت خسرو فرستاده بودم در همین وقت رسیده از کثرت و شوکت مردم خسرو چندان گفت که باعث بیم مردم می شد با آنکه خبر فتح متواتر رسیده این سید ساده لوح بهیچ وجه باور نمی کند و تعجب می نماید که این نوع لشکر که من دیده ام چگونه از فوج شیخ فرید که در نهایت قلت و بی استعدادی اند شکست میخورند و قتیکه سنگها سن خسرو را با دو خواجه سراسر او آوردند میر قبول این معنی نمود از اسب فرود آمده سر بر پای من نهاد و انواع خضوع و خشوع بتقدیم رسانید و گفت که اقبال بالاتر و بلند تر ازین نمی باشد شیخ فرید درین سرداری مخلصانه و فدائیانانه پیش آمد سادات بارهیه را که از شجاعان زمان خود اند و در هر معرکه که بوده اند کار از ایشان شده هر اول ساخته بود سیفخان ولد سید محمود خان بارهیه سردار قوم بنفس خود ترددات مردانه نموده هفتده زخم برداشت و سید جلال هم از برادران اینطایفه تیرے بر شقیقه خورد و بعد از چند روز درگذشت در اثناء که سادات بارهیه که از پنجاه از شخصی بیش نبودند زخم و ضرب هزار هزار سوار و پانصد پانصد سوار بدخشی برداشته پاره پاره شده بودند سید کمال که نابرداران خود بکمک هر اول تعیین شده بود از یک کناره در آمده زده خورده کردند که فوق تهو و مردی بود بعد از آن که مردم برانغار بادشاه سلامت گفته تاختند اهل بغی و فساد بشنیدن این کلمه بیدست و پاشده هر یک بگوشه متفرق شدند قریب بچهار صد نفر از ایماقات در میدان پایمال قهر و غلبه لشکر فیروزی اثر گردیدند صندوق جواهر خسرو و نفایسی که همیشه با خود میداشت بدست افتاد

که دانست که این کودک خورد سال * شود بابزرگان چنین بدسگال

باول قدح دردی آرد به پیش * گدازد شکوه من و شرم خویش

بسوزاند او را ننگ خورشید را * تمنا کند تخت جمشید را

مرا هم مردم کوتاه بین در اله آباد بسیار دلالت بمخالفت پدر می کردند غایتاً این سخن اصلاً معقول و مقبول من نمی گشت و میدانستم دولتی که بنای آن بر مخاصمت پدر باشد چه مقدار پایداری خواهد نمود بکنگاش ناقص عقلا از جا نرفتم و بمقتضای عقل و دانش کار فرموده بملازمت پدر و مرشد و قبله و خدای مجازی خود رسیدم و بهرکت این نیت درست رسید آنچه بمن رسید * در شب همانروزی که خسرو گریخت راجه باسو را که زمیندار معتبر کوهستان لاهور است رخصت نمودم که با حدود رفته هر جا که خبرے و اقربے ازو بشنود بدست آوردن او آنچه امکان سعی باشد بتقدیم رساند و مهاجرت و میرزا علی اکبر شاهي را با لشکر انبوه تعیین نمودم و مقرر چنان شد که بهر طرف که خسرو روانه گردد فوج مذکور تعاقب نماید و من هم بخود قرار دادم که اگر خسرو بکابل رود من سردر پی او نهاده تا او را بدست نیارم برنگردم و اگر در کابل

توقف نکرده به بدخشان و انحدود رود مهابت خان را در کابل گذاشته خود بحیریت
 و ولایت معاونت نمایم و منشاء نرفتن بدخشان آن بود که آن بی سعادت البته باوریکان
 در خواهد خورد و آن خفت باین دولت لاحق میگردد * در روزیکه افواج قاهره بتعاقب
 خسرو تعیین یافتند پانزده هزار روپیه بمهابتخان و بیست هزار روپیه دیگر باحدیان
 مرحمت شد و ده هزار روپیه دیگر همراه فوج مذکور نموده شد که در راه بهرکس باید داد
 بدهند شنبه بیست و هشتم اردوے ظفرقرین در منزل جیپال که در هفت کروهی
 لاهور واقع است نزول اجال دست داد در همین روز خسرو بامعدودے چند بکنار
 دریای چناب میرسد خلاصه سخن آنکه بعد از شکست رایهای مردمی که همراه او از
 معرکه جنگ برآمده بودند مختلف گشت افغانان و اهل هند که اکثر قدیمان او بودند
 میخواستند که به هندوستان رویه باز گردد و مصدر بغی و فسادها شوند حسین بیگ
 که اهل و عیال و مردم و خزانه او برسمت کابل واقع بودند او را دلالت برفتن کابل
 مینمود آخر الامر چون بکنگایش حسین بیگ عمل نمود بیگ قلم مردم هندوستان
 و افغان از وجدائی اختیار نمودند بعد از رسیدن بدریای چناب اراده میکنند که از گذر
 شاه پور که از گذرهای معین است عبور نماید کشتی بهم نمیرسد بگذر سودهوه روانه
 میشود در گذر مذکور مردم او یک کشتی بیملاح و کشتی دیگر پر از هیمة و کاه بدست
 در می آورند * پیش از شکست خسرو بجمیع جاگیرداران و راه داران و گذربانان صوبه
 پنجاب حکم صادر گشته بود که این قسم قضیه رویداده خبردار و هوشیار باشند بنابرین
 تاکیدات گذرهای آنها دارند بود حسین بیگ خواست که ملاحان کشتی هیمة و کاه را بان
 کشتی بیملاح آورده خسرو را بگذرانند درین اثنا کیلن داماد کمال چودهری سودهوه میرسد
 و می بیند که جماعتی درین شب در مقام گذشتن از آب اند بملاحان فریاد میکنند که
 حکم جهانگیر بادشا نیست که در شب مردم از آب نادانسته میگذشته باشند هوشیار
 باشید از شور و غوغای اینها مردمی که دران نواحی بودند جمع می شوند و داماد
 کمال چوبے را که کشتی بدان میرانند و بزبان هند آنرا بلی گویند از دست ملاحان
 کشیده کشتی را سرگردان میسازد هر چند زرها دادن قبول کردند که از ملاحان کسی
 متصدی گذرانیدن آنها شود هیچکس قبول نه نمود به ابوالقاسم تمکی که در گجرات
 حوالی چناب بود خبر رسید که جمعی درین شب میخواهند که از آب چناب عبور
 نمایند او چون برینمعنی مطلع بود هم در شب بافرزندان و جمیعت سوار شده خود را
 بکنار گذر مذکور رسانید صحبت بجای رسید که حسین بیگ ملاحان را به تیر گرفت
 و از کنار آب داماد کمال نیز به تیر اندازی در آمد تا چهار کوره کشتی بطور خود پایان
 رویه آب میرفت تا آنکه آخر شب در ریگ نشست و هر چند خواستند که کشتی را
 از ریگ جدا سازند میسر نگشت درین اثنا صبح صادق دمیدن گرفت ابوالقاسم و
 خواجه خضر خان که باهتمام هلال خان درین روستا جمعیت کرده بودند کنار غربی
 آب مستحکم ساختند و جانب شرقی را زمیداران استحکام داده بودند هلال خان را قبل

از وقوع این حادثه بسزاولی لشکر که بسرداری سعید خان یکشمیر تعین یافته بود فرستاده بودم بحسب اتفاق در همین شب بدین نواحی میرسید بسیار بوقت رسیدم بود و اهتمام او در آوردن ابوالقاسم خان تمکین و جماعت خواجه خضر خان و بدست آوردن خسرو بسیار دخل داشت * صبح روز یکشنبه بست و نهم ماه مذکور مردم پر فیل و کشتی سوار شده خسرو را بدست در آوردند و روز دوشنبه سلخ در باغ میزرا کامران خبر گرفتاری او بمن رسید همان ساعت بامیرالامرا فرمودم که بکجرات رفته خسرو را بملازم آورد * در کنگاش امور سلطنت و ملک داری اکثرانست که برای فهمیدگی خود عمل مینمایم از کنگاش های دیگر کنگاش خود معتبر میدانم اول آنکه بخلاف صلاح و موایدید جمیع بندگان مخلص از اله آباد ملازمست پدر بزرگوار اختیار نموده دولت خدمت ایشان را دریافتم و صلاح دین و دنیای من درین بود و بهمان کنگاش پادشاه شدم دوم تعاقب خسرو که به هیچ چیز از تعیین ساختن ساعت و غیره مقید نشدم و تا او را بدست در نیاردم آرام نگرتم از غرایب امور است که بعد از توجه از حکیم علی که دانای فن ریاضیست پرسیدم که ساعت توجه من چگونه بوده است بعرضسانید که بجهت حصول این مطلب اگر خواهند ساعتی اختیار نمایند در سالها مثل این ساعتی که بدولت سوار شده اند نتوان یافت * در روز پنجشنبه سویم محرم سنه هزار و پانزده در باغ میزرا کامران خسرو را دست بسته و رنجیر در پا از طرف چپ برسم و توره چنگیز خانی بنظر من در آوردند حسین بیگ را بردست راست او و عبدالرحیم را بردست چپ او ایستاده کرده بودند خسرو در میان این هر دو ایستاده می لرزید و می گریست حسین بیگ بگمان آنکه شاید او را نفعی کند سخن پریشان گفتن آغاز نمود چون غرض او معلوم گشت او را بحرف زدن نگذاشته خسرو را مسلسل سپردم و این دو مفتخری را فرمودم که در پوست گاو و خر کشیدند و بدراز گوش واژگونه سوار کردند و برگرد شهر گردانیدند چون پوست کازود تراز پوست خر قبول خشکی نمود حسین بیگ تا چهار پهر رنده مانده به تنگی نفس در گذشت و عبدالرحیم که در پوست خر بود و از خارج باو رطوبات رسانیدند زنده ماند از روز دوشنبه آخر ذی حجه تا نهم محرم سنه مذکور بواسطه زبونی ساعت در باغ میزرا کامران توقف واقع شد بهروال را که جنگ در آن مقام دست داده بود بشیخ فرید مرحمت نمودم * و او را بخطاب والای مرتضی خان سرفراز گردانیدم * بجهت نظام و انتظام سلطنت ار باغ مذکور تا شهر فرمودم که دوروبه چوبها برپا کرده فتنه انگیزان او بماق و جمعی را که درین شورش همراهی کرده بودند بردار ها و چوبها او بخته هر کدام را بسیاستی غیر مکرر به سزا و جزا رسانیدند و زمیندارانی که درین خدمت لوازم دولتخواهی بجا آورده بودند ریاست و چوهرهایی میانه دریایه چنان اہت فرموده زمینها بطریق مدد معاش بهریک مرحمت نمودم از جمله اموال حسین بیگ که بعد ازین هرجا اسم او مذکور خواهد شد از خانه میر محمد باقی قریب هفت یک روپیہ ظاهر شد سوائے آنچه بمحل دیگر سپرده و خود همراه داشته وقتیکه

پیمراهی میرزا شاهرخ بدی درگاه آمده بود یک اسب داشت رفته رفته کارش بدین
درجه رسید که صاحب خزینه و دفینه گردیده امثال این اراده‌ها در خاطرش جایگزین
انشاء راه که معامله خسرو هنوز در مشیت حق بود چون میان ولایت و دارالخلافه آگه که
منبع فتنه و فساد است از سرداری صاحب وجود خالی بود بدغدغه آنکه میان معامله
خسرو بطول انجامد فرمودم که فرزند پرویز بعضی از سرداران را برسر ران گذاشته خود
با اصفهان و جمعی که بدو نسبت خدمت نزدیک داشته باشند متوجه آگه گردند و
حفظ و حراست آنحدود را عهده اهتمام خود مقرر شناسند به برکت عنایت الهی
پیش از آنکه پرویز با آگه رسد مهم خسرو بوجه دلخواه دوستان و مخلصان تمشیت پذیرفت
بنابر این فرمودم که فرزند مذکور روانه ملازمت گردن چهارشنبه نهم محرم بمبارکی
بقلعه لاهور در آمد جمعی از دولتمخواهان معروض داشتند که معاودت بدارالخلافه آگه
درین ایام که فی الجمله خللی در صوبه گجرات و دکن و بنگاله واقعست بصلاح دولت
اقرب خواهد بود این کنگاش پسند خاطر من نیفتاد چه از عزایض شاه بیگ خا حاکم
قندهار بعضی مقدمات معروض افتاده بود دلالت بر آن میکرد که امرای سرحد
قزلباشیه بنابر افساد چنده از بقایای لشکر میرزایان آنجا که همیشه محرک سلسله
خصوصیت و نزاع اند و ترغیب نامحبات در گرفتن قندهاریان طایفه می نویسند حرکتی
خواهند نمود بخاطر رسید که مبادا شفقار شدن حضرت عرش آشیانی و مخالفت بے
هنگام خسرو داعیه آنها را تیز ساخته بر سر قندهار یورش نمایند بحسب اتفاق آنچه
بخاطر افتاب اشراق پرتو انداخته بود از قوه بفعل آمد * حاکم هرات و ملک سیستان
و جاگیرداران آن نواحی به کمک و مدد حسین خان حاکم هرات بر سر قندهار متوجه
گشتند شاباش بر همت و مردانگی شاه بیگخان که مردانه پا قایم کرده قلعه را مضبوط
و مستحکم ساخت و خود بر بالای ارک سیوم از قلعه مذکور چندان نشست که بیرونیان
علاویه مجلس او را میدیدند و در مدت محاصره میان نه بسته سروپا برهنه مجلس
عیش و عشرت ترتیب میداد و هیچ روزی نبود که فوجی در برابر لشکر غنیم از قلعه
بیرون نمیفرستاد و کوششهای مردانه بتقدیم نمیزسایید تا در قلعه بود چنین بود لشکر
قزلباش سه طرف قلعه را احاطه نموده بودند چون این خبر در لاهور رسید ظاهر شد که
توقف درین حدود اقرب واصل بوده * در حال فوج کلانی بسرداری میرزا غازی
و همراهی جمعی از منصب داران و بندهای درگاه مثل قراییگ که بخطاب قرا خانی
و بخته بیگ که بخطاب سردار خانی سرفراز گردیده بودند معین گشتند میرزا غازی را
بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساختم و نقاره عنایت کردم میرزا غازی و لک میرزا
خانی ترخان که بادشاه ملک گهته بود و بسعی عبدالرحیم خانخانان سپه سالار در عهد
حضرت عرش آشیانی اندیاز مفتوح و ملک گهته در جاگیر او که منصب پنجهزاری
ذات و سوار مقرر گشته بود تفویض یافت و بعد از فوت او میرزا غازی پسرش بمنصب
و خدمت پدر سرفراز بود ابا و اجداد اینها از امراء سلطان حسین میرزا باقر و ابی

خراسان بودند و در اصل از سلسله امراء صاحبقرانی اند خواجه عاقل بنخدمت بخشی گری این لشکر مقرر گشت چهل و سه هزار روپیه مدد خرج گویا بقرا خان و پانزده هزار روپیه بنقدی بیگ و قلیچ بیگ که از همرا هان میرزا غازي بودند مرحمت شد بجهت رفع این خدشه و اراده سیرکابل توقف لاهور را بخود قرار دادم در همین روزها منصب حکیم فتح الله از اصل و اضافه بهزاری ذات و سیصد سوار مقرر گشت چون از شیخ حسینی جامی خوابهای نزدیک وقوع بمن رسیده بود * بیست لک دام که موازی سی چهل هزار روپیه بوده باشد بخرچ او و خانقاه و درویشانی که باو می باشند مقرر نمودم در بیست و دوم عبدالله خان را نواخته بمنصب دوهزار و پانصدی ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم دو لک روپیه باحدا یان فرمودم که بمساعدت بدهند و بمرو از ماهیانه انها وضع نمایند شش هزار روپیه بقاسم بیگ خان خویش شاه بیگ خان و سه هزار روپیه بسید بهادر خان شفقت فرمودم * در گویند وال که بر کنار دریاء بیاه واقع است هندوئی بود ارجن نام در لباس پیری و شیخی چنانچه بسیاری از ساده لوحان هندو بلکه نادان و سفیهان اسلام را مقید اطوار و اوضاع خود ساخته کوس پیری و ولایت را بلند اوازه گردانیده بود اورا گرو میگفتند و از اطراف و جوانب گولان و گول پرستان بدو رجوع آورده اعتقاد تمام باو اظهار میکردند از سه چهار پشت او این دوکان را گرم میداشتند مدتها بخاطر میگذاشت که این دوکان باطل را بر طرف باید ساخت یا اورا در جرگه اهل اسلام دریابد آورد تا آنکه درین آیام خسرو از ان راه عبور می نمود این مردک مجهول اراده کرد که ملازمت اورا دریابد در منزلی که جا و مقام او بود خسرو را نزول افتاد امده اورا دید و بعضی مقدمات فریافته باو رسانید و بر پیشانی او انگشته از زعفران که به اصطلاح هندوان تشقه گریند کشید و انرا شگون میدانند چون این مقدمه بمسامع جاه و جلال میرسد و بطلان اورا بوجه اکمل میدانستم امر کردم که اورا حاضر ساختند و مساکن و منازل و فرزندان اورا بمرتضی خان عنایت نمودم و اسباب و اموال اورا بقید ضبط در آورده فرمودم که اورا بسیاست و بیاسا رسانند و دو کس دیگر را که راجو و انبا نام داشتند در ظل حمایت دولتحا خواجه سرا بظلم و تعدی زندگانی میکردند و درین چند روزی که خسرو لاهور را قبل داشت دست اندازی های و بیاند امیها نموده بودند فرمودم که راجورا بدار کشیده از ابنا که بزرگاری مشهور بود جریمه گرفتند مجمل یک لک و پانزده هزار روپیه ازو بوصول رسید ان مبلغ را فرمودم که به غلور خانه ها و مصارف خیرات صرف نمایند سعد الله خان پسر سعید خان بمنصب دو هزار ی ذات و هزار سوار اقتضایافت * پرویز از غایت اشتیاق بملازمت و خدمت من مسائلهای دور دراز دریام برسات که باران دست از تقاطع باز نمی داشت باندک مدتی طے نموده روز پنجشنبه بیست و نهم بعد از گذشتن دو بهر و سه گهری روز سعادت ملازمت دریافت از غایت مهربانی و شفقت اورا در کنار عطفوت گرفته پیشانی اورا بوسه دادم چون از خسرو این قباحات سرزد بخود قرار داده بودم که تا اورا بدست نیآورم در هیچ

جا توقف نکند و احتمال داشت که بجانب هندوستان رویه باز گردد درین حالت خالی گذاشتن دارالخلافه آگره که مرکز دولت و محل سلطنت و مقام نزول سزایردگیان محل مقدس و مدفن گنجهای عالم بود از صلاح ملک داری دور می نمود بنابراین از آگره در حالت توجه به تعاقب خسرو به پرویز نوشته شد که اخلاص و خدمت تو این نتیجه داد که خسرو از دولت گریخت و سعادت روی بتو آورد و ما به تعاقب او ابلغار نمودیم مهمات را نا را بمقتضای وقت و صلاح دولت یکنوع صورتی داده خود را بزودی باگره برسان که پای تخت و خزانه را که سرمایه گنج قارون است بتو سپردیم و ترا بخدا حی قادر پیش از آنکه این حکم به پرویز برسد را نا در مقام عجز در آمده کس نزد اصفهان فرستاده بود که چون از کرده های خود خجالت و شرمندگی تمام داریم امیدواریم که شفیع من شده نوعی کنی که شاهزاده بفرستادن باکبه که از فرزندان من است راضی گردند پرویز بدین معنی رضا نداده میگفت که یا خود متوجه خدمت گردد یا کس را بفرستد درین وقت خبر فتنه انگیزی خسرو میرسد بنابر ملاحظه وقت اصفهان و دیگر دولتمخواهان بامدن باکبه راضی گشته در نواحی مندل گذه سعادت خدمت شاهزاده در می یابد پرویز راجه جگناپه و اکثر عمرای تعینات آن لشکر را گذاشته خود باصفهان و چنده از نزدیکان و اهل خدمت روانه آگره میگردند و باکبه را به همراهی روانه درگاه والا جاه میگرداند چون بحوالی آگره میرسد خبر فتح و گرفتاری خسرو را شنیده بعد از دو روز که مقام می نماید حکم بدر میرسد که چون خاطر از جمیع جوانب را طرف جمع است خود را بزودی بما برسان تا آنکه بتاریخ مسطور سعادت ملازمت دریافت * افتاب گیر که از علامات سلاطین است باو مرحمت فرمود و بمنصب ده هزاری باو عنایت فرمود و بدیوانیان حکم کردم که جاگیر تنخواه دهند میرزا علی بیگ را در همین روزها بحکومت کشمیر فرستادم ده هزار رویه بقاضی عزت الله حواله شد که بفقرا و ارباب احتیاج کابل قسمت نماید احمد بیگ خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار و در بستم و پنجاه سوار از اصل و اضافه سرفراز گردید در همین ایام مقرب خان که بآوردن فرزندان دانیال مقرر گشته بود بعد از شش ماه و بستم و دو روز از برهانپور برگشته دولت ملازمت دریافت و وقایع آنحدود را به تفصیل معروض داشت سیف خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار افتخار یافت شیخ عبدالوهاب از سادات بخاری که در زمان حضوت عرش آشیانی حاکم دهلی بود بنابر بعضی قبایح که از مردم او صادر گردید از آن خدمت تغیر گردیده داخل ایامه و ارباب سعادت گشت در تمام ممالک محروسه خواص در محال خالصه و خواص جاگیر دار حکم فرمودم که فلور خانها ترتیب داده بجهت فقرا فراخور گنجایش آن محل طعام درویشانه طبخ می نموده باشند تا مساجد و مسافران بغیض رسد انچه خان کشمیری که از نزاد حکام کشمیر است بمنصب هزاری ذات و سیصد سوار ممتاز گردید در روز دوشنبه نهم ربیع الآخر شمشیر خاصه به پرویز مرحمت نمودم بقطب الدینخان کوکه و امیرالامرا هم شمشیرهای مرصع عنایت شد فرزندان دانیال را که مقربخان آورده

بود درین روز دیدم که سه پسر و چهار دختر ازو مانده بودند بهر آن طهمورث و بایسقزو هوشنگ نام دارند آن مقدار مرحمت و شفقت نسبت باین اطفال از من بوقوع آمد که در گمان هیچکس نبود طهمورث را که از همه کلاں بود مقرر داشتم که همیشه در ملازمت من باشد و دیگران را به همشیره‌های خود سپردم تا بواجبی از احوال آنها خبردار باشند خلعت خاصه بجهت راجه مانسنگه به بنگاله فرستاده شد سی لک دام بمیرزا غازی انعام فرمودم شیخ ابراهیم پسر قطب الدین خاں کوکه را بمنصب هزاری ذات و سیصد سوار سرفراز گردانیده بخطاب کشور خانی ممتاز کردم چون در حین توجه بتعاقب خسرو فرزند خورم را که در آگره بر سر محلها و خزانه گذاشته بودم بعد از جمعیت خاطر ازین مهم حکم شد که فرزند مذکور در ملازمت حضرت مریم مکانی و محلهاے روانه ملازمت گردد چون بحوالی لاهور رسیدند روز جمعه دوازدهم ماه مذکور بر کشتی سوار شده باستقبال والده خود بحوالی دیهی که دهر نام دارد سعادت ملازمت میسر گشت بعد اداے کورنش و سجده و تسلیم و مراعات آدابی که از خوردن پکلانان موافق توره چنگیزی و قانون تیموری و ضابطه و بریست است بعبادت تمام و طاعت ملک علام قیام و اقدام نموده چون ازین شغل فارغ گشتم رخصت مراجعت یافته بقلعه لاهور در آمدم در هفدهم معزالملک را به بخشگیری لشکر رانا تعیین نموده بدانصوب فرستادم چون خبر مخالفت راسه رایسنگه و دلپس پسر او در حوالی ناگور و انکود رسیدن بود فرمودم که راجه جگناته باجمعی از بند هاه درگاه و معزالملک ایلغار نموده دفع فتنه و فساد آنها نمایند سوار خاں را که بجای شاه بیگخاں بحکومت قندهار مقرر گشته بود بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار پانصد سوار ممتاز ساخته پنجاه هزار روپیه باو عنایت نمودم به خضر خاں حاکم سابق خاندپس و برادر او احمد خاں که از خانزادان این دولت ابد پیوند است سه هزار روپیه مرحمت شد هاشم خاں پسر قاسم خاں که از خانه زادان این دولت ولایت تربیت است بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار پانصد سوار سرفزاری یافت اسپ خاصه نیز باو عنایت نمودم بهشت نقر از امرای تعینات لشکر دکن خلعتها فرستادم پنجاه هزار روپیه بانعام نظام شیرازی قصه خواں مرحمت شد سه هزار روپیه بجهت خرچ غلور خانه کشمیر بوکیل میرزا علی بیگ حاکم انجا داده شد که به بلده مذکور فرستد خلجی مرصع که شش هزار روپیه قیمت داشت بقطب الدینخاں بخشیدم * بمن خبر رسید که شیخ ابراهیم بابا افغانی دکل شیخی و مریدی در یکی پرگنه از پرگنات لاهور ترتیب داده چنانچه طریقه او باش و سفیهاست جمع کثیری از افغانان و غیره برو گرد آمده اند فرمودم که او را حاضر آورده به پرویز سپارند که در قلعه چنارنگاه دارند تا این هنگامه باطل برهم خورد روز یکشنبه هفتم جمادی الاول بسیاری از منصب داران و احدیان برعایت سرفراز گشتند منصب مهابتخاں دو هزاری ذات و سیصد سوار مقرر گشت دلاور خاں بدو هزاری ذات و هزار و چهار صد سوار سرفراز گردید و زبیرالملک به هزار و سیصدی ذات و پانصد و پنجاه سوار امتیاز یافت و قیام خاں هزاری ذات و سوار

شد شیام سنگه بهراز و پانصدی ذات و هزار و دو بیست سوار ممتاز گشت همچنین
چهل و دو نفر از منصب داران بزیادتی منصب سرفرازی یافتند در اکثر روز ها همین
شیوه مرعی و منظور است لعلی بقیمت بیست و پنج هزار روپیه به پرویز مرحمت
نمودم * روز چهارشنبه نهم شهر مذکور مطابق بیست و یکم بهمن بعد از گذشتن سه بهار
و چهار گهری مجلس وزن شمسی که ابتداء سال سی و هشتم از عمر من بود منعقد
گشت بدستور که بر بست و آئین بود اسباب وزن را باتراز در خانه حضرت مریم
زمانی مرتب و آماده ساختند در ساعت وقت مقرر بختیریت و مبارکی در ترازو نشسته
هر علاقه افرا یکی از کلاس سالان در دست گرفته دعاها کردند اول مرتبه بطلا وزن شد سه
من و ده سیر بوزن هندوستان و بعد ازان به بعضی از فلزات و انواع و اقسام خوشبوئیها
و مکفیات تا دوازده وزن که تفصیل آن بعد ازین مرقوم خواهد گشت در سالی دو مرتبه
خود را بطلا و نقره و سایر فلزات و از قسم ابریشم و پارچه و از اقسام حبوبات و غیره وزن
میکنم یکمرتبه در سال شمسی و یکمرتبه در سال قمری و زرائین دو وزن را بتحولداران
علیهده میسپارم که بفقر و ارباب احتیاج رسانند * در همین روز مبارک قطب الدینخان
کوکه که سالها در آرزوی چنین روزی بود بانواع عنایات سرفراز ساخته اول منصب او را
پنج هزاری ذات و سوار مقرر داشتیم بعد ازان به خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسب
خاصه بازمین مرصع امتیاز بخشیده بصوبه داری و حکومت دارالملک بنگاله و آدیسه که
جای پنجاه هزار سوار است مرخص ساختیم و از روی عزت با لشکر عظیم روانه انصوب
گشت و دو لک روپیه نیز مدد خرچ گوین مرحمت شد نسبت والدۀ او بمن ازان
مقوله است که چون در ایام طفولیت برعایت و تربیت او پرورش یافته ام این مقدار
آنس که مرا باو است بوالده حقیقی خود ندارم والدۀ قطب الدینخان بجای والدۀ
مهربان منست و خودش را از برادران و فرزندان حقیقی کمتر درست نمیدارم از کوکها
کسیکه قابلیت کوکگی بمن دارد قطب الدینخانست و سه لک روپیه بکمیان قطب الدین
خان مرحمت نمودیم * درین روز یک لک و سی هزار روپیه بطریق ساجق بجهت دختر
بهاری که نام زد پرویز بود فرستادم و در بست و دویم باز بهادر قلماق که در بنگاله مدتها
هصیان ورزیده بود به رهنمونی بخت درین تاریخ دولت آستان بوس دریافت خنجر
مرصع و بست هزار روپیه باو مرحمت نمودیم و به منصب هزاری ذات و سوار سرفراز
ساختیم یک لک روپیه نقد و جنس به پرویز عنایت شد کیشود اس مارو بمنصب هزار
و پانصدی ذات و سوار سرفراز گردید ابوالحسن که دیوان و مدار سرکار برادریم دانیاال بود
بهمراهی فرزندان او دولت ملازمت دریافت بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سربلند
گردید در اوائل ماه جمادی الثانی شیخ بابیزید که از شیخ زادهای سیکری بود بفروغ عقل
و دانائی و نسبت قدیم خدمت امتیاز تمام دارد بخطاب معظم خانی سرفراز گشت
و حکومت دهلی باو مقرر فرمودم و در بست و یکم ماه مذکور عقدی مشتمل بر چهار
قطعه لعل و صد دانه مروارید به پرویز شفقت فرمودم و منصب حکیم مظفر سه هزاری

ذات و هزار سوار از اصل و اضافه مقرر گشت پنجهزار روپیه به تفهیل راجه منجهولئی مرحمت نمودم * از سوانحی که تازه رسیده ظاهر شدن کتابت میرزا عزیز کوکه است که بر اجه علیخان ضابط خاندیس نوشته بوده است مرا عقیده آن بود که نفاق او بجهت خاطر خسرو و نسبت دامادی او مخصوص بمن باشد از فحواى این نوشته که بخط او بود ظاهر گشت که نفاق جدلی خود را در هیچ وقت از دست نداده این شیوه ناپسندیده با والد بزرگوارم نیز مسلوک میداشته است مجمالاً کتابت در وقت از اوقات بر اجه علیخان مذکور مرقوم ساخته سراپا مشعر بر بدی و بدپسندی و مقدماتیکه هیچ دشمن نمینویسند و اسناد به هیچ کس نمی توان کرد چه جای آنکه بمثل حضرت عرش آشیانی پادشاه و صاحب قدر دانی که از ابتدای طفولیت بذایر حقوق خدمت والد او در مقام تربیت و رعایت او شده پله اعتبارش بدرجه اعلی چنان رسانیده که در نسبت خود همسنگ و همتا نداشته این کتابت را در برهانپور در میان اسباب و اموال راجی علی خان بدست خواجه ابوالحسن می افتد و خواجه آورده بمن گذرانید از خواندن و دیدن موبر اعضاى من راست شد اگر ملاحظه بعضی تصورات و حقوق شیر دادن مادر او نمی بود گنجایش داشت که او را بدست خود بدیاس رسام بهر تقدیری او را حاضر ساخته این نوشته را بدست او داده فرمودم که باواز بلند در میان مردم بخواند مظهر آن بود که از دیدن آن کتابت قالب او از روح پرداخته خواهد گشت از غایت بے ازرمی و خیرگی او بروشی خواندن گرفت که گویا این نوشته او نیست و بحکم می خواند حاضران مجلس بهشت آئین از بندهای اکبری و جهانگیری هر کس که نوشته دید و شنید زبان بطعن و لعن او کشوده ملامتها کردند پرسیده شد که قطع نظر از نفاقهای که بدولت من کرده باعتقاد ناقص خود وجوه بران ترتیب دادی از والد بزرگوارم که از خاک راه ترا و سلسله ترا برداشته باین دولت و مرتبه رسانیده بودند که محسود امثال و اقربان خود گشته بودی چه امروز داده بود که بدشمنان و مخالفان دولت او چنین مقدمات بایستی نوشت و خود را بجرکه حرامخوران و بے سعادتان جادادی بلی بافطرت اصلی و جبلت طبیعی چه توان کرد هرگاه که طینت تو بآب نفاق پرورش یافته باشد ازو بغیر این امور چه سر خواهد زد آنچه بامن کرده بودی از سر آن در گذشته باز بهمان منصبی که داشتی سرفراز گردانیدم و گمان آن بود که نفاق تو مخصوص بمن بوده باشد الحال که این معنی دانسته شد که باخدای مجازی و موی خود هم درین مقام بود ترا بعمل و دینی که داری و داشتی حواله نمودم بعد از ذکر این مقدمات لب از جواب بسته در برابر این نوع رویاهي چه گوید حکم به تغیر جایگزین او کردم آنچه ازین ناسپاس بفعل آمده بود اگرچه گنجایش عفو و گذرانیدن نداشته غایتاً بذایر بعضی ملاحظتها گذرانیدم * روز یکشنبه بهشت و ششم ماه مذکور مجلس کدخدائی پرویز بدختر شاهزاده مراد منعقد گشت در منزل حضرت مریم الزماني عقد شد و جشن و طوی در خانه پرویز ترتیب یافته هر کس در آن انجمن حاضر بود بانواع

فوازش و تشريفات سرفراز گردید نه هزار روپيه بشريف املی و چنده ديگر از امرا حواله شد که به فقرا و مساکين تصدق نمايند روز يکشنبه دهم رجب بعزم شکار کرچهاک و نذنه از شهر برآمده باغ رامداس را منزل گزیدم چهار روز در انجا مقام شد روز چهار شنبه سيزدهم وزن شمسي پرويز بعمل آمده او را دوآزده مرتبه باقسام فلزات و ديگر اجناس بوزن در آوردند هر وزنه دو من و هژده سير شد حکم کردم که مجموع را بفقرا قسمت نمايند درين روز منصب شجاعت خان بهزار و پانصدي ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت * بعد ازان که ميرزا غازي و لشکر که بهمهراهي او متعين بودند روانه گشتند بخاطر رسيد که جماعت ديگر هم از عقب بايد فرستاد بهادر خان فوز بيگي را بمنصب هزار و پانصدي ذات و هشتصد سوار از اصل و اضافه نواخته جماعت او يماق پوري را که قريب يسه هزار نفر بودند بسرداري شاه بيگ و محمد امين باو همراه نموده روانه ساختم دولک روپيه مدد خرچ گويان لجماعت مذکور مرحمت شد و يک هزار بر قلداز نيز مقرر گشت اصفهان را بمحافظت خسرو وضبط لاهور تعين نموده گذاشتم اميرالامرا هم چون بيماري صعب داشت از دولت ملاذمت محروم گرديده در شهر ماند عبدالرزاق معموري که از صوبه رانا طلب شده بود بمنصب بخشي گري حضور سرفراز گردید و حکم شد که باتفاق ابوالحسن بلوازم اينخدمت قيام و اقدام نمايد آنچه ضابطه پدر من بود من هم بهمين ضابطه عمل مينمايم که در خدمات عمده دوکس را شريک ميساختند نه بواسطه بے اعتمادي بلکه بدین جهت که چون بشريت است و آدمي از کوفتها و بيماري خالی نميباشد اگر يک را تشويش و يا مانع روى دهد آن ديگر حاضر بود تا کارها و مهمات بندهاى خدا معطل نماند * هم درين آيام خبر رسيد که روز دسره که از روزهاى مقرر هندوان است عبدالله خان از کالپي که جاگير اوست ايلغار نموده بولایت بنديله درمي آيد و ترددات سپاهيانه نموده راسچند پسر نذکوار که مدتی دران جنگل و زمين قلب فتنه انگيزي ميکرد دستگير ساخته بکالپي آورد بواسطه اينخدمت پسندیده بعنايت علم و منصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار سرفراز شد * از عرايض صوبه بهار بعرض رسيد که جهانگير قليخان را به سنگرام که از زمينداران عمده صوبه بهار است و قريب يسه چهار هزار سوار و پياده بيشمار دارد بنابر بعضی مخالفتها و نا دو لخوائيها در زمين ناهموار جنگ دست ميدهد و درين معرکه خان مذکور بنفس خود ترددات مردانه بتقديم ميرساند اخبار الامر سنگرام بزخم تفنگ ناپود گشته بسياري از مردم او در معرکه افتاده بقيقه السيف فرار برقرار اختيار مينمايند چون اين کار نمايانه بود که از جهانگير قليخان بوقوع آمده او را بمنصب چهار هزار و پانصدي ذات و سه هزار و پانصد سوار سرفراز ساختم مدت سه ماه و شش روز اوقات بهمشغولي شکار گذشت پانصد و هشتاد و يک جانور بتفنگ و يوز و دام و قمرغه شکار شد ازين جمله يکصد و پنجاه و هشت جانور خود بتفنگ زده بودم دو مرتبه قمرغه واقع شد يک مرتبه در کرچهاک که بردگيان هر سوار عصمت بودند يکصد و پنجاه و پنج جانور

کشته شد و مرتبه دوم در بندنه یکصد و ده تفصیل مجموع جانوران که شکار شده بود کوچ کوهی یکصد و هشتاد بز کوهی بیست و نه گورخر و نیله گاو نه آهو و غیره سیصد و چهل و هشت روز چهار شنبه شانزدهم شوال بخیر و خوبی از شکار معذرت واقع شد بعد از گذشتن یک پهر و شش گهری از روز مذکور بشهر لاهور درآمد امر غربی درین شکار ملاحظه و مشاهده گشت آهویی سیاهی را در حوالی دهه چنداله که مناسه در اینجا ساخته شده تفنگ در شکم آهو زدیم چون زخمی گشت آوازی از ظاهر شد که در غیر مستی اینقسم آواز از هیچ آهوه شنیده نشده بود شکاریان کهن سال و جمعی که در ملازمت بودند تعجبها نموده اظهار کردند که مایان یاد نداریم بلکه از پدران خود نشنیده ایم که ای قسم آوازی در غیر مستی از آهو سوزده باشد چون خالی از غرایب نبود نوشته شد * گوشت بز کوهی را از گوشت جمیع حیوانات وحشی لذیذ تر یافتیم بآنکه پوست بر آن بغایت بد بوست که بد باغت آن بوازو زایل نمیگردد گوشت او مطلقاً بوسه ناک نیست یکی از بزهای نر را که از همه کلان تر بود فرمودم که بوزن در آورند دومی و بستم و چهار سیر که بیست و یکمن ولایت بوده باشد ظاهر شد همچنین یک کوچ کلان را نیز فرمودم که کشیدند دومی و سه سیر اکبری مطابق هفتده من ولایت بوزن درآمد از گورخرهای شکاری یکی که بجته از همه قوی تر بود نه من و شانزده سیر مطابق هفتاد و شش من ولایت سنجیده شد از شکاریان و هوسناکان شکار مکرر شنیده ام که در شاخ کوچ کوهی بوقت معین کرمی بهم میزد که از حرکت او خار خار درو پیدا میشود که با نوع خود او را بجنگ در می آورد و اگر از نوع خود حریفی نیابد شاخ خود را بردخته یا بسنگی زده تسکین آن خار خار میدهد بعد از تفحص آن کرم در شاخ ماده آن جانور نیز ظاهر شد و حال آنکه ماده جنگ نمیتواند پس ظاهر شد که این سخن اصلی نداشته است گوشت گورخر اگرچه حلال است و اکثر مردم بمیل میخورند اما بهیچ وجه طبع مرا بخوردن آن رغبت نیفتاد * چون بجبهه قادسیب و قنبدیه دلیپ ولد راے را بسنگ و پدر او قیل ازین فرمان صادر گشته بود درینوا خبر رسید که زاهد خاں پسر صادق خاں و عبدالرحمان پسر شیخ ابوالفضل و راناشنکرو معز الملک باجمعی دیگر از منصبداران و بندهای درگاه خبر دلیپ را در نواحی ناگور که از مضافات صوبه اجمیر است میهنشوند و بر سر او ایلغار نموده او را در می یابند چون محل گریز نمی یابد ناچار پا قایم ساخته بانواج قاهره بمجادله و مقابله در می آید بعد از اندک زد و خورد بیکه واقع شد شکست عظیم یافته جمع کثیر را بکشتن میدهد و اسباب خود را گرفته بوادی ادبار فرار مینماید

شکسته صلاح و گسسته کمر * نه یارای جنگ و نه پروای سر

قلیچ خان را باوجود پیریها بذایر مراعات رعایت والد بزرگوارم منصب او را برقرار داشته در سرکار کالپی جاگیر حکم کردیم * در ماه ذی قعدة والده قطب الدین خان کوکه که مرا شیر داده بجایه والده می بود بلکه از مادر مهربان ترو از خردی باز در کنار

ترتیب او پرورش یافته بودم برحمت ایزدی پیوست پایه نعلش او را بر دوش خود
 گذاشته پا را بر دیم چند روز از کثرت حزن و الم میل بخوردن طعام نشد و تغیر لباس
 نکردم *

جشن نوروز دویم از جلوس همایون

روز چهارشنبه بیست و دوم ذی قعد سنه هزار و پانزده بعد از گذشتن سه و نیم گهزی
 حضرت نیر اعظم بخانه شرف خود تحویل نمودند و در آنخانه همایون را برسم معهوده
 آئین بسته بودند جشن عظیم ترتیب یافت و در ساعت مسعود بر تخت جلوس واقع
 شد امرا و مقریان را بدوازها و عنایات سر بلند گردانیدم * در همین روز مبارک از عرایض
 قندهار بموقف عرض رسید که لشکر که بسرکردگی میرزا غازي ولد میرزا جاني بکمک
 شاه بیگ خان تعیین یافته بودند در دوازدهم شهر شوال سنه مذکور داخل بلده قندهار
 میشوند و طایفه قزلباش چون خبر رسیدن عساکر منصوره را پیش منزلی بلده مذکور
 میشوند سراسیمه و پریشان و پشیمان تا کنار آب هلمند که پنجاه و شصت کره بوده باشد
 عیان بازنمی کشند در ثانی الحال ظاهر شد که حاکم فراه و جمعی از حکام انلواحي
 بعد از شنعار شدن حضرت عرش اشدیانی بخاطر میگردانند که قندهار درین وقت و اشوب
 آسان بدست خواهد آمد بی آنکه از جانب شاه عباس بانها حکم برسد جمعیت
 نموده ملک سیوستان را با خود متفق میسازند و کس نزد حسین خان حاکم هرات
 فرستاده ازو کمک طلب میسازند و بوهم جمعی میفرستد بعد ازان باتفاق برسر قندهار
 متوجه میشوند شاه بیگ خان حاکم انجا بملاحظه آنکه جنگ دو سردار اگر عیان ابالاه
 شکستی رو دهد قندهار از تصرف بیرون خواهد رفت قلعه گي شدن را بهتر از جنگ
 دانسته قرار بر قلعه داری میدهد و قامدان سریع السیر بدرگاه میفرستد بحسب اتفاق
 درین ایام ریات جلال که به تعاقب خسرو از دارالخلافه اگر حرکت نموده بود در لاهور
 نزول اجلال داشت بمجرد شنیدن اینخبر بلا توقف فوج کلانی از امرا و مناصب داران
 بسرداری میرزا غازي فرستاده شد پیش از آنکه میرزای مذکور بقندهار رسد اینخبر
 بشاه منی رسد که حاکم فراه با بعضی از جاگیر داران ان نواحي قصد ولایت قندهار
 نموده اند اینمعنی را لایق ندانسته بقدرن حسن بیگ نامی را از مردم رو شناس
 خود میفرستد و فرمانی باسم انها صادر میگردد که از کنار قلعه قندهار برخاسته متوجه
 جا و مقام خود شوند که بسبب محبت و موالات ابالاه کرام با سلسله عثیه جهانگیر
 بادشاه قدیم است آن جماعت پیش از آنکه حسن بیگ برسد و حکم شاه بایشان رساند
 تاب مقاومت عساکر منصوره فیآورده مراجعت را غنیمت می شمارند حسن بیگ مذکور

ان مردم را ملامت نموده روانه ملازمت شد. در لاهور سعادت خدمت دریافت و این ملامت را اظهار نمود که این جماعت بی عافیت که بر سر قندهار آمده بودند بغیر از فرموده شاه عباس این حرکت از آنها بوقوع آمد میداد که در خاطر ازیں ممر گرانی راه یافته باشد القصه بعد از رسیدن افواج قاهره به قندهار حسب الحکم قلعه را بسردار خاں می سپارند و شاه بیگ خاں بالشکر کمک عازم درگاه می شوند در بیست و هفتم ذیقعد عبدالله خاں را مچند بندبیله را در بند و زنجیر آورده بنظر گذرانید فرمودم زنجیر از پاسبان برداشته و خلعت پوشانیده به راجه پاسو حواله نمودم که پاس گرفتار او را باجمعی دیگر از خویشان که به همراهی او گرفتار گشته بودند بگذراند آنچه از کرم و مرحمت در حق او بظهور آمد در خیال او نگذشته بود پدر درم ذی حجه بفرزند خرم بوملن و طوغ و علم و نقاره مرحمت فرموده به منصب هشتزاری ذات و پنجاهزار سوار امتیاز بخشیده حکم جاگیر کردم در همین روز پیر خاں ولد دولتخاں لودی را که همراه فرزندان دانیال از خاندیس آمده بود بخطاب ملابتخانی سرفراز ساخته منصب او را سه هزار بی ذات و یک هزار و پانصد سوار مشخص شد و علم و نقاره داده مرتبه او بخطاب والای فرزندی از امثال و اقربان در گذرانیدم پدران و اعیام ملابتخاں در میان قوم لودی بغایت بزرگ و معتمد بوده اند چنانچه دولتخاں سابق که عموی جد ملابتخاں بود چون بعد از سکندر ابراهیم پسرش با امرای پدر بد سلوکی آغاز نهاده باندک تقصیری جمعی را بقتل در می آورد دولتخاں ازو اندیشه مند شده پسر خورک دلاور خاں را بملازمت حضرت فردوس مکانی در کابل فرستاد و انحضرت را دلالت به تسخیر هندوستان نمود چون ایشان نیز ازیں عزیمت در خاطر داشتند بے توقف متوجه گردیدند و تانواحي لاهور عیان باز نکشیدند دولتخاں با توبع و لواحق خود سعادت ملازمت دریافت و لازم نیکو بندگی بجای آورد چون مرد کهن سال اراسته ظاهر و پیراسته باطن بود مصدر خدمت و دولتخواهی ها گوید اکثر اوقات او را پدر گفته مخاطب می ساختند و حکومت پنجاب را بدستور باو تفویض فرموده سایر امرای جاگیر داران صوبه مذکور را بمتابعت او مامور می ساختند دلاور خاں را همراه گرفته بکابل مراجعت فرمودند بار دیگر که استعداده پورش هندوستان نموده به پنجاب رسیدند دولتخاں بدولت ملازمت سرفراز گردیده و در همان روزها وفات یافت دلاور خاں بخطاب خانخانانی ممتاز گردید و در جنگی که حضرت فردوس مکانی را با ابراهیم دست داد همراه بود و همچنین در ملازمت حضرت جنم اشیا نی هم بلوازم بندگی قیام داشت و در تهانه مدگیر بوقت مراجعت انحضرت از بنگاله باشیر خاں افغان جنگ مرده نموده در معرکه گرفتار شد هر چند شیر خاں تکلیف نوکری کرد قبول نه نمود و گفت که پدران تو همیشه نوکری پدران من نموده اند در بنصورت چه گنجایش داشته باشد که این امر از من بوقوع آید شیر خاں بوشیفت فرمود که او را در میان دیوار نهادند و عمر خاں جد فرزند صلابت خاں که عم زاده دلاور خاں باشد در دولت سلیم خاں رعایت خوب یافته بود بعد از فوت سلیم خاں

و کشته شدن فیروز پسر او بدست محمد خان عمرخان و برادران او از محله خاں متوهم شده بکجرات رفتند و عمر خاں اینجا در گذشت و دولتخان پسرش که جوان شجاع خوش صورت و همه چیز خوش بود همراهی عبدالرحیم ولد بیروم خاں را که در دولت حضرت عرش آشیانی بخطاب خانخانانی سرفراز گردید اختیار نموده توفیق ترددات و خدمات خوب یافت خانخانان او را بمنزله برادر جققی خود میدانست بلکه هزار مرتبه از برادر بهتر و مهتران تر اکثر فتوحاتی که خانخانان را دست داده بپای مردی و مردانگی او بود و چون والد بزرگوارم ولایت خاندیس و قلعه اسیر را مسخر ساختند دانیال را دران ولایت و سایر ولایات که از تصرف حکام دکن برآمده بود گذاشته خود بدار الخلافه آگه مراجعت فرمودند درین ایام دانیال دولت خاں را از خانخانان جدا ساخته در ملازمت خود نگاه داشته و مهمات سرکار خود را باو حواله نموده عنایت و شفقت تمام باو ظاهر می نمود تا آنکه در ملازمت او وفات یافت دو پسر ازو ماند یکی محمد خاں و دیگری پیر خاں محمد خاں که برادر کلان بود بعد از وفات پدر باندیک مدتی در گذشت و دانیال نیز بافراط شراب خود را در باخت بعد از جلوس پیر خاں را بدرگاه طلب داشت چون جوهر ذاتی و قابلیت فطری او را ملاحظه نمودم پایه رعایت او را بمرتبه که نوشته شد رسانیدم امروز در دولت من ازو صاحب نسبت تری نیست چنانکه گناهان عظیم که بشفاعت هیچک از بندهای درگاه بعفو مقرون نگردد بالتماس او میگردانم الحق جوان نیک ذات مردانه لایق رعایت است و آنچه در باب او بعمل آورده ام بجا واقع شد و بدیگر رعایتها نیز سرفرازی خواهد یافت چون پیش نهاد همت والانهمت فتح ولایت ماورالنهر است که ملک مورثی آبا و اجداد ماست میخواستم که عرصه هندوستان از خس و خاشاک مفسدان و متمردان پاکیزه ساخته یکی از فرزندانرا درین ملک گذاشته خود بالشکر آراسته جرار و فیلان کوه شکوه برق رفتار خزانه کلی همراه گرفته باستعداد تمام متوجه بتسخیر ولایت موروث گردم بنابراین اراده پرویز را بجهت دفع رانا فرستاده خود عزیمت ملک دکن داشتم که درین اثنا از خسرو آن حرکت ناشایسته بوقوع آمد و ضرور شد که تعاقب نموده دفع فتنه او نمایم مهمات پرویز بهمین جهت صورت پسندیده پیدا نکرد و نظربر مصلحت وقت رانا را مهلت داده یکی از پسران او را همراه گرفته روانه ملازمت گشت و در لاهور سعادت خدمت دریافت چون خاطر از فساد خسرو جمع گشت و دفع شورش قزلباشیه که قندهار را در قبل داشتند به اسهل وجوه میسر شد بخاطر رسید که بسیز و شکار کابل را که حکم وطن مالوف دارد دریافته بعد از آن متوجه هندوستان شویم و ارادهای خاطر از قوه بفعل آید * بنابراین بتاریخ هفتم ذی حجه بساعت سعید از قلعه لاهور برآمده باغ دل امیز را که دران روی آب راویست منزل گزیدم و چهار روز توقف واقع شد روز یکشنبه نوزدهم فروردی ماه را که روز شرف حضرت نیر اعظم بود درین باغ گذرانیدم و بعضی از بندهای درگاه بمنصب و اضافه منصب سرفرازی یافته برعایتها و شفقتها سرفرازی یافتند ده هزار روپیه

بحسن بیگ فرستاده از اسرار مرحمت شده قلیچ خاں و میران صدر جهان و میر شریف امیر را در لاهور گذاشته فرمودم که با اتفاق مهمانی که روزه دهد بقیصل رسانند روز دو شنبه از باغ مذکور کوچ نموده بموضع هرهر که در سه و نیم کروهی شهر واقع است منزل شد روز سه شنبه جهانگیر پور نزول رایات جلال گشت انموضع از شکار گله هائے مقرر منست * در حوالی ان منارے بفرموده من بر سر قبر آهوئی منسراج نام که در جنگ آهوان خانگی و مید آهوان صحرائی بی نظیر بود احداث نموده اند در ان منار ملا محمد حسین کشمیری که سرآمد خوش نویسان زمان بود این نثر را نوشته بر سنگی نقش کرده اند که دریں فضاے دلکش آهوئی بدام جهاندار خدا اکابرالدین جهانگیر بادشاه امده در عرض یکماه از وحشت صحرائیت بر امده سرآمد آهوان خاصه گشت بنابر ندرت آهوه مذکور حکم کردم که هیچکس قصد آهوان این صحرانکند و گوشت انها برهند و مسلمان حکم گوشت گاؤ و گوشت خوک داشته باشد و سنگ قبر اورا بصورت آهو مرتب ساخته نصب کنند * و به سکندر معین که جاگیر دار پرگنه مذکور بود فرمودم که در جهانگیر پور قلعه مستحکم بنا نماید پنجشنبه چهار دهم در پرگنه چنداله منزل شد و از انجا روز شنبه شانزدهم یکمنزل در میان بحفاظ آباد در منازلی که باهتام کروری انجا میر قوام الدین بانجام رسیده بود توقف رویداد و بدو کوچ بکنار دریای چناب رسیده روز پنجشنبه بیست و یکم ذی حجه از پلی که بر آب مذکور بسته بودند عبور اتفاق افتاد و حوالی پرگنه گجرات منزل شد * در زمانیکه حضرت عرش اشپانی متوجه کشمیر بودند قلعه در ان روزه اب احداث فرموده بودند جماعت گوجران را که بدان نواحی بدزدی و راهزنی میگذرانیدند بدی قلعه آورده ابادان ساختند و چون مسکن گوجران شد بدی جهت انرا گجرات نام نهاد پرگنه علاحدہ مقرر ساختند گوجر جماعه را میگویند که کسب و کار کمتر مینمایند و اوقات گذرانها از شیر و جغرات می باشد روز جمعه خواص پور که از گجرات پنچکروه است و انرا خواص خاں غلام شیر خاں افغان آبادان ساخته بود منزل شد و از انجا دو منزل در میان کنار دریای بهت مقام گردید دریں شب باد عظیم در و زیدن امده ابر سیاه فضا آسمانرا فرو گرفت و باران بشدت شد که پیران کهن سال یاد داشتند اخر پداله منجر شد و هر ژاله برابر تخم مرغی افتاد از طغیان اب و شدت باد و باران پل شکست من با نزدیکان حرم حرمت بکشتی عبور نمودم چون کشتی کم بود فرمودم که مردم بکشتی بگذرند و پل را از سرنو به بندند بعد از یک هفته که پل بسته شد تمام لشکر بفرارغت گذشت * منبع دریای بهت چشمه ایست در کشمیر تریاک نام و تریاک بزبان هند مار را میگویند ظاهرا در ان مکان ماری بزرگ بوده است در ایام حیات پدر خود دو مرتبه بسر این چشمه رسیده ام از شهر کشمیر تا بدانجا بیست کروه بوده باشد منمن طور جوفی است تخمیداً بست گزدر بیست گز انار عبادتگاه ریاضت معندان در نواحی ان حجره های سنگین و غارهای متعدد بسیار است آب این سرچشمه در نهایت مائی است بآنکه عمق انرا تیاس نمی توان کرد

اگر دانه خشکناش دران اندازند تا رسیدن بزمین مشخص دیده میشود ماضی بختیار دران جلوه گراست چون شنیده بودم که این چشمه پایاب ندارد بنابراین ریسمانی بسنگ بسته درین چشمه گفتم که انداختند چون گز نموده شد ظاهر گردید که از قد یکذیم آدم بیشتر نبوده است * بعد از جلوس فرمودم که اطراف چشمه بسنگ بسته باغچه بز اطراف آن ترتیب داده جوی انرا جدولی ساختند و ایوانها و خانها بر درو چشمه ساخته جائی مرتب گشته که روندهای ربع محکون مثل آن کم نشان می دهند چون آب بموضع یم پور که در دو کوره شهر است میرسد زیاده میگرد و تمام زعفران کشمیر درین موضع حاصل میشود معلوم نیست که در هیچ جای عالم این مقدار زعفران می شده باشد هر سال بوزن هندوستان بانصد من که چهار هزار من ولایت بوده باشد حاصل زعفران است در موسم گل زعفران در ملاذمت والد بزرگوار خود درین سرزمین رسیدم جمیع گلها را عالم اول شاخ و بعد ازان برگ و گل برمی آرند بخلاف گل زعفران که چون از زمین خشک چهار انگشت ساق آن سر بر میزند گل سوسنی رنگ مشتمل بر چهار برگ شکفته میگردد و چهار ریشه نارنجی مثل گل معصفر در میان دارد بدرازی یکبند انگشت زعفران همینست در زمینی شمار نکرده آب ناداده در میان کلخها بر می آید بعضی جا یک کوره و بعضی نیم کوره زعفران زار است از دور بهتر به نظر در می آید بوقت چیدن از تنیدی بوئی آن تمام نزدیکان را درد سر پیدا شد بآنکه کیفیت شراب داشتم و پیاله می خوردیم مرا هم درد سر بهم رسید از کشمیریان حیوان هفت که بگل چیدن مشغول بودند پرسیدم که حال شما یان چیست از ایشان معلوم شد که درد سر را در مدت عمر تعقل نکرده اند و آب این چشمه و تریاک که در کشمیر بهشت میگویند با دیگر ابها و نالها که از دست راست و چپ داخل گردیده دریا میشوند و از میانان حقیقی شهر میگذرد و عرضش در اکثر جاها از نکه اندازی زیاده نخواهد بود این آب را بواسطه کثافت و نا گوازی هیچکس نمینخورد تمام مردم کشمیر آب از ابگیری که بشهر متصل است و قل نام دارد میخورند و آب بهشت بدین تالاب در آمده از راه باره موله و پکلی و دنتور به پنجاب می رود در کشمیر آب رود خانه و چشمه بسیار است غایتاً بهترین آنها اب دره لار است که در موضع شهاب الدین پور بآب بهشت ملحق میگردد * و این موضع از جاهای مقرر کشمیر است بر کنار دریای بهشت واقع شده قریب حد چنار خوش اندام بر یک قطعه زمینی سبز خورم دست بیکدیگر داده چنانچه تمام این سرزمین را سایه آن چنار ها سه فرو گرفته است و سطح زمینی تمام سبزه و سه برگه است بنوعی که فرش بر بالای آن انداختن بیکدنی و کم سلیقگی است این ده آباد آن کرده سلطان رین العابدین است که پنجاه و دو سال از روس استقلال حکومت کشمیر نموده بود و او را بدو شاه کلا میگفتند خوارق عادات ازو بسیار نقل میکنند اثار و علامات و عمارات از کشمیر بسیار است آزان جمله در میان ابگیری که اولتر نام دارد و عرض و طول او از سه کوره بیشتر است عمارتی ساخته زنی لنگا نام سعی بسیار در بنای این عمارت بقدیم

رسانیده چشمه ایی آبگیر در ته دریای عمیق است مرتبه اول بکشتی سنگ بسیاری آورده در جای که این عمارات ساخته شد ریخته اند هیچگونه نقعی نکرده آخر چندی هزار کشتی را با سنگ غرق نموده و به محنت بسیار یک قطعه زمینی را که صد گز در مد گز بوده باشد از آب بر آورده صفا بسته است و بر یک طرف آن از صفا عمارتی باتمام رسانیده عبادت کده بجهت پرستش پروردگار خود ترتیب داده که از آن نقش برجای نمیداشد اکثر اوقات در کشتی براه اب بری جا و مقام آمده بعبادت ملک علام قیام و اقتدام مینمود میگویند که چندی اربعین در آنجا بسر آورده روزی یکی از ناخلف زادگان بقصد قتل او در آن عبادت خانه او را تنها یافته شمشیر کشیده درمی آید چون نظا و بر سلطان می افتد بنابر ملائمت پدری و شکوه صلاح سرا سیمه و مضطرب گشته میگردن بعد از لحظه سلطان از عبادت خانه برآمده باهمان پسر در کشتی می نشیند و روانه شهر میگردن در اثنای راه بان پسر میگوید که تسبیح خود را در عبادت خانه فراموش کرده ام بر زورقی سوار شده تسبیح را خواهی آورد آن پسر بعبادتخانه در آمده پدر را در آنجا می بیند آن بے سعادت از روی شرمندگی تمام در پای پدر افتاده عذر خواهی تقصیر خود مینماید ازو امثال این خوارق بسیار نقل کرده اند میگویند که علم خلع بدن را نیز خوب ورزیده بود چون از اطوار و اوضاع فرزندان آثار تعجیل در طلب حکومت و ریاست می فهمد بآنها میگوید که بر من ترک حکومت چه بایک گذشتن از حیات بسیار آسان است اما بعد از من کار نخواهید ساخت و مدت دولت شما یان بقاء نخواهد داشت و باندک زمان بجزای عمل زشت و نیت خود خواهید رسید این سخن گفته ترک خوردن و آشامیدن نمود و یک اربعین بهمین روش گذرانیده چشم خود را آشنا بخواب نکرد و با ارباب سلوک و ریاضت بعبادت حی قدیر مشغول نمود روز چهارم و بیعت حیات را باز سپرده بجوار رحمت ایزدی پیوست سه پسر ازو ماند آدم خان و حاجی خان و بهرام خان باهمدیگر در مقام مبارزعت درآمده هر سه مستاصل شدند و حکومت کشمیر بجماعت چکان که از عوام الناس سپاهیان آن دیار بودند منتقل شد و در حکومت خود سه کس از حکام آنجا بر سه ضاع آن صفا که زین العابدین در تال اول ساخته بود جاها ساختند اما هیچ کدام باستحکام عمارت زین العابدین نیست خزان و بهار کشمیر از دیدنیهاست فصل خزان را دریافتم و آنچه شنیده بودم بهتر از آن بنظر در آمد غایتاً فصل بهار آن ولایت ندیده ام امید که روزی گردد روز دوشنبه غره محرم از کنار دریای بهت کوچ فرموده یکروز در میان به قلعه رهناس که از بناهای شیرخان افغان است رسیدم * این قلعه را در شکستگی زمین بنا نهاده که بان استحکام جای خیال نتوان کرد چون این زمین بولایت کنکهران متصل است و آنها جمیع متروک و سرکش اند آن قلعه را خاص بجهت تنبیه و سرکوب آنها بخاطر گذرانیده بود که بسازن چون پاره کار کردند شیرخان درگذشت و پسر او سلیم خان توفیق اتمام یافت بر هر یکی از دروازه ها خورج قلعه را بر سنگی کنده نصب نموده اند شانزده کروز و ده لک دام و کسری

خرچ انعمارت شده که بحساب هندوستان چهل لک و بیست و پنجهزار روبیه باشد و موافق داد و ستد ایران یکصد و بیست هزار تومان و مطابق معمول توران یک ارب و بیست و یک لک و هفتاد و پنجهزار روبیه که حالی نامزد می شود روز سه شنبه چهارم ماه چهار کروه و سه پا قطع نموده به پیله منزل واقع شده پیله بزبان کهنهرا پشته را گویند و از اینجا بده بهکرا فرود امدم و بهکرا بزبان همین جماعت بیدیه است مشتمل بر بوته های گل سفید بے بو از پیله تا بهکرا تمام راه درمیان رود خانه امدم که اب روان داشت و گل های کنیر که از عالم شگوفه شفقانو در غایت رنگینی است و شگفتگی و در زمین هندوستان این گل همیشه شگفته و پر بار می باشد در اطراف این رود خانه بسیار بود بسوار و پیاده که همراہ بودند حکم شد که دستها ازین گل بر سر زنند و هرکس که گل بر سر نداشته باشد دستار او را بردارند عجب گلذاری بهم رسید روز پنجشنبه ششم از شهر گذشته به سها منزل شد درین راه گل پلاس بسیارے شگفته بود این گلهم مخصوص جنگل های هندوستان است بو ندارد اما رنگش نارنجی آتشی است و بیخ آن سیاه و بوته آن برابر بوته گل سرخ میشود بنوعی بنظر در می آید که چشم از آن نمیتوان برداشت چون هوا در غایت لطافت بود و پرده ابر حجاب نور و ضیا حضرت نیر اعظم گشته بارش آهسته ترشح می نمود بخوردن شراب رغبت نمودم محمّد در غایب شگفتگی و خوش حالی این راه طی شد این محل را هتیا بآن تقریب میگویند که ابادان کرده کنکهری است هاتھی نام و این ملک را از مارکله تاهتیا پونهوهار میگویند و درین حدود زاغ کم می باشند از رهناس تاهتیا جا و مقام بهوکیالان است که بکهران خویش و هم جد اند روز جمعه هفتم کوچ نموده چون چهار کروه و سه پا طی شد بمنزل بکه فرود امدم بکه بدان سبب میگویند که سرای بخش پخته دارد و بزبان اهل هند بکه پخته را میگویند عجب پر گرد و خاک منزلی بود آراها بواسطه ناخوشی راه بمشقت تمام بمنزل رسیدند در همین جا زیواج از کابل آورده بودند اکثر ضایع شده بود روز شنبه هشتم کوچ نموده بعد از قطع چهار ونیم کروه بموضع کور منزل شد کور بزبان کهنهرا جر و شکستگی را میگویند این ولایت بسیار کم درخت است روز یکشنبه نهم از راول پندی گذشته محل نزول گشت اینموضع را راول نام هندوے اباد ساخته است و پندی بهمین زبان ده را می گویند قریب باین منزل درمیان دره رود آبے جاری بود درپیش آن حوضی که اب رود آمده در آن حوض جمع میگشت چون سرمنزله مذکور خالی از صفائی نبود زمانے اینجا فرود آمده از کهنهرا پرسیدم که عمق این آب چه مقدار باشد جواب مشخص نگفتند و اظهار کردند که از پدران خود شنیده ایم که درین آب نهنگ می باشد و جانوران که باب در می رفتند زخمی و مجروح بر می آمدند بدینجهت کسی جرأت در آمدن درین آب نمیکرد فرمودم که گوسفندی را در اینجا انداختند تمام حوض را شنا کرده بیرون آمد بعد از آن فراشی را نیز فرمودم که در آید او هم بهمین دستور سالم بر آمد ظاهر شد که آنچه کهنهرا میگفتند اصلی نداشته عرض این آب یک تیر انداز بوده باشد دو شنبه دهم

موضع خرپزه منزل گزیدند گنبدی در زمان سابق کهوان ساخته اند در انجا از مترددین باج میگرفته اند چون اندام آن گنبد بخرپزه مشابته دارد باین اسم اشتها یافته سه شنبه یازدهم به کالا پانی فرود آمدیم که بزبان هندی مراد آب سیاه است درین منزل کوتلی است مار کله نام بلفظ هندی مار زدن را کله قافله را میگویند یعنی محل زدن قافله حد ولایت کهوان تا اینجا است عجب حیوان صفت جماعتی اند دایم باید دیگر در مقام منازعت و مجادله اند هر چند خواستیم که رفع این نزاع بشود ناپایده نکرد

* جان جاهل بسختی ارزانی *

روز چهارشنبه دوازدهم منزل بابا حسن ابدال شد بر شرق رویه این مقام بیک کره فاصله آبشاریست که آبش بغایت تند میریزد و در تمام راه کابل مثل این آبشاری نیست در راه کشمیر دو سه جا ازینقسم آبشارهاست در میان آبگیری که منبع این آبست راجه مانسنگه عمارت مختصره ساخته است ماهیان که بدرازی نیم گز و ربع گز بوده باشد درین آبگیر بسیار است سه روز درین مقام دلکش توقف افتاد بانزدیکان شراب خورده شد و به شکار ماهی توجه نمودم قحاح سفره دام که از دامهای مقرر است و بزبان هندی بهنور جال میگویند نه انداخته بودم انداختن آن خالی از اشکالی نیست بدست خود این دام را انداخته ده دوازده ماهی گرفتم و مروریدها در بینی آنها کشیده بآب سردادم از مورخان و موطنان انجا احوال بابا حسن را استفسار نمودم هیچکس خبر مشخص نگفت جائیکه بمقام مذکور مشهور است چشمه ایست از دامین کوهچه برمی آید در غایت صافی و حلوت و لطافت چنانچه این بیت امیر خسرو را شاهدیست

دره آبش ز صفا ریگ خورد * کور تواند بدل شب شمرد

خواجه شمس الدین محمد خانی که مدتی بشغل وزارت والد بزرگوارم مشغول داشت صغه بسنه و حوضی در میان آن ترتیب داده که آب چشمه انجا در می آید و از انجا بزراعت و باغات صرف میشود برکنار این صغه گنبدی بجهت تدفین خود ساخته بود بحسب اتفاق انجا نصیب او نشد و حکیم ابوالفتح گیلانی و برادرش حکیم هماد را که در خدمت والد بزرگوارم نسبت مصاحبت و قرب و محرمیت تمام داشته اند حسب الحکم آنحضرت در آن گنبد نهاده اند در یازدهم امرویهی منزل شد عجیب سبزه زار یکدستی که اصلا بلندی و پستی نداشت بنظر در آمد درین موضع و حوالی آن هفت هشت هزار خانه کهرودله راگ متوطن اند و انواع فساد و تعدی و راهزنی ازین جماعت بوقوع می آید حکم فرمودم که سرکار این حدود و آنک بظفرخان پسر زین خان کوکه تعلق داشته باشد و تا زمان مراجعت رایات اجلال از کابل تمام دله راگان را کوچانیده بجانب لاهور روانه سازد و کلان تران کهوران را بدست در آورده مقید و محبوس نگاهدارد روز دوشنبه هفدهم کوچ شد و یک منزل در میان نزدیک بقعه آنک برکنار درینان نیلاب محل نزول رایات جلال گشت درین منزل مهابت خان بمنصب دوهزار

و پانصدی سرفروزی یافت. قلعه مذکور از بناهای حضرت عرش آشیانی است که بسعی و اهتمام خواجه شمس الدین خوانی با تمام رسیده مستحکم قلعه است درین روزها آب نیلاب از طغیان فروز آمده بود چنانچه بهر ده کشتی نعل بسته شد و مردم بهسولت و آسانی گذشتند امیرالامرا را بواسطه ضعف بدن و بیماری در آنک گذاشتم و به بخشیدن حکم شد که چون ولایت کابل برداشت لشکر عظیم ندازد سواست نزدیکان و مقربان دیگری را از آب گذرانند و اردو تا معاودت ریاست جلال در آنک بگذرد باشد روز چهارشنبه نوزدهم با شاهزاده‌ها و چندس از بخت‌ها بر جاله سوار شده از آب نیلاب سلامت گذشته بگذار دریای کامه فروز آمدیم دریای کامه آبیمست که از پیش قصبه جلال آباد میگذرد جاله جائی است که از بانس و خس ترتیب داده در ته آن مشکهای پر باد کرده میبندند و درین ولایت انرا شال میگویند و دریاها و آبها که سنگها در میان دارد از کشتی ایمن تر است دوازده هزار رویه بمیر شریف آملی و جمعیکه در لاهور بمخدومات تعین بودند داده شد که بفقر تقسیم نمایند به عبدالرزاق معمری و بهار داس بخشی احداث حکم شد که سرانجام جمعی که بهمراهی ظفر خان تعین شده اند نموده آنها را روانه سارند و از اینجا یکمزل در میان بسراے باره منزل شد مقابل سراے باره دران طرف آب کامه قلعه ایست که زین خان کوکه در وقتیکه به استیصال افغانان یوسف زئی تعین بوده احداث نموده بمنو شهر موسوم ساخته است و قریب پنجاه هزار رویه خرچ آن شده و میگویند که حضرت جهنت آشیانی درین زمین شکار گرگ میخوردند و از حضرت عرش آشیانی نیز شنیدم که من هم در ملازمت پدر خود دو سه مرتبه تماشای این شکار کرده ام روز پنجشنبه بیست و پنجم بسراے دولت آباد فروز آمدیم احمد بیگ کابلی جاگی دار پشاور باملکان یوسف زئی و غوریه خیل آمده ملازمت نمودند چون خدمت احمد بیگ مستحسن نیکان ولایت مذکور را ازو تغیر نموده بشیر خان افغان عنایت کردم چهارشنبه بیست و ششم در باغ سردار خان که در حوالی پشاور ساخته منزل شد کورکهری را که معبد مقرر جوگیان است درین نواحی واقع بود سیر نمودم بگمان آنکه شاید فقیری بنظر درآید که از صحبت او فیضی توان یافت آن خود حکم عذقا و کیمیا داشت یک کله بیکمی بیمعرفت بنظر در آمدند که از دیدن آنها بجز تیرگی خاطر چیزی حاصل نشد روز پنجشنبه بیست و هفتم بمنزل جم رود روز جمعه بیست و هشتم بنوئل خیبر برآمده در علی مسجد منزل شد و شنبه بیست و نهم از کوتل مارپیچ گذشته بغریب خانه فروز آمدیم درین منزل ابوالقاسم تمکین جاگیردار جلال آباد زرد الوئی آورد که در خوبی کم از زرد الوی خوب کشمیر نبود درین منزل ده کیلاس که والد بزرگوارم آن را شاه الو نام نهاده اند از کابل آوردند چون میل بسیار بخوردن آن داشتم با آنکه بمدعا در سیده بود در گزک شراب بر غبت تمام خورده شد سه شنبه دوم صفر ظاهر یساول که برکنار دریا واقع بود بمنزل شد آن طرف دریا کوهی است که اصلا درخت و سبزه ندارد و ازینجهت این کوه را کوه بیدولت می نامند از پدر خود شنیدم که امثال این کوه‌ها

معدن طلا می باشد در کوه آله بوغان در وقتی که والد بزرگوارم متوجه کابل بودند شکار قمرغه نمودم چند اهوے سرخه شکار شد چون خدمات مالی و ملکی خود را بامیدالامرا فرموده بودم و بیماری او امتداد تمام پیدا کرد و نسیان بر طبیعت او بنوعی غالب گشت که آنچه در ساعت مقرر مذکور میگشت در ساعت دیگر بید او نمی ماند و روز بروز این نسیان در زیادتی بود * بنابراین روز چهارشنبه سیویم صفر خدمت وزارت را با امفغان فرموده خلعت خاصه و دوات و قلم مرصع بدو مرحمت کردم از اتفاقات حسنه قبل ازین به بیست و هشت سال در همین منزل والد بزرگوارم اورا بمنصب میر بخشی سرفراز ساخته بودند لعلی که برادر او ابوالقاسم بچهل هزار روپیه خریداری نموده فرستاده بود آن لعل را بجهت تسلیم وزارت پیشکش نمود و خواجه ابوالحسن را که خدمت بخشگری و قوروغیوه داشت بهمراهی خود التماس نمود جلال اباد را از ابوالقاسم تمکین تغییر نموده بعرب خان مرحمت فرمودم در میان رودخانه سنگ سفیده واقع بود فرمودم که انرا بصورت فیلی ترتیب داده سینه آن فیل اینمصرع را که مطابق تاریخ هجری بود نقش کردند

سنگی سفید فیل جهانگیر بادشاه *

در همین روز کلیان پسر راجه بکرماجیت از گجرات آمد مقدمات غیر مکرر ازین حرامزاده مفسد بعرض اشرف رسیده بود از انجمله بولی زن مسلمانی را بخانه خود نگاهداشته ملاحظه آنکه مبادا اینمقدمه شهرت کند مادر و پدر اورا کشته در خانه خود گور کرده است فرمودم که اورا در بند نگاه دارند تا به حقیقت اعمال و افعال او باز رسیده شود بعد از تحقیق فرمودم که اول زبان اورا بریده در زندان ابدی بوده با سگبانان و حلال خوران طعام مشغورده باشد چهارشنبه پسرخاب منزل شد از انجا بچکدلیک نزل نمودم درینمنازل چوب بلوت که برای سوختن بهترین چوبهاست بسیار دیده شد اینمنازل اگر چه کوتل و گریوه نداشت اما تمام سنگ لاج بود روز جمعه دوازدهم باب باریک و شنبه سیزدهم بدورت باد شاه مقام شد یکشنبه چهاردهم بخورد و کابل فروز امدم مدارات و قضای کابل را درین منزل بقاغي عارف پسر ملا صادق حلوائے تفویض فرمودم شاه آکوی رسیده از موضع گلپهار درینمقام آوردند قریب بصد عدد برعبت تمام خورده شد دولت رئیس ده جگرمی گله چند غیر مکرر آورده گذرانید که در مدت العمر نه دیدم از انجا به بگرامی نزل اجل افتاد درینمنازل جانورے ابلق بشکل موش پراں که بزبان هندی گلهرمی میگویند آورده بنظر گذرانیدند و چنین گفتند که در خانه که اینجا نور می باشد موش پیرامون آن خانه نمیگردد باین تقریب این جانور را میرموشان میگویند چون تا حال ندیده بودم به نصوران فرمودم که شبیه انرا بکشند از راسوکلان تر است غایتاً صورت او بگریه مسکینی مشابیهت تمام دارد احمد بیگ خان را به تذب و تادیب افغانان بفغان تعیین نموده بعدالزاق معموری که در اٹک بود حکم شد که دولک روپیه بتحویلکاری موهنداس پسر راجه بکرماجیت همراه سازد که بکمیان اشکر مذکور تقسیم نماید و هزار برقد از

فیروز بهرامی این لشکر مقرز گشت. شیخ عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل به منصب دو هزار ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گشته بختاب افضل خانی ممتاز گردید پانزده هزار روبه بهر بخان مرحمت شد و بیست هزار روبه دیگر بجهت مرمت قلعه پیش بلاغ تحویل او مقرز گشت سرکار خاندپور را بجایگزین دلار خان افغان مرحمت نمودم پنج شنبه هیزدهم از پل مستان تا باغ شهر آرا که محل نزول ریاست جلال بود در روبه روبه و نصف و ربع آن برفقرا و محتاجان افشاند بباغ مذکور داخل شدم بسیار بصفا و بطراوت بنظر در آمد چون روز پنجشنبه بود به مقریان و نزدیکان صحبت شراب داشته بجهت گرمی هنگامه از جوی که در میان وسطه این باغ جاری است و تخمیداً چهار گز عرض آن بوده باشد بهمسال و هم سنان فرمودم که ازین جوی بجهت اکثر نشووناستند جست و در کنار جوی و میان جوی افتادند من هم اگرچه جست اما بان چستی که در سن سی سالگی در خدمت والد بزرگوار خود جست بودم درین ایام که عمر من به چهل سالگی رسیده بان قدرت و چالاکی نتوانستم جست در همین روز هفت باغ که از باغات مقور کابل است پیاده سیر نمودم تا حال بخاطر نمی رسد که اینقدر راه پیاده رفته باشم اول باغ شهر آرا سیر کرده بعد از آن بباغ مهتاب و باغی که مادر کلان پدر من بگه بیگم تعمیر کرده رسیدم و از آنجا باورنه و باغی که مریم مکانی که مادر کلان حقیقی من باشند ساخته گذر کردم و باغ صورت خانه یک چنار کلان دارد که مثل آن چنار در دیگر باغات کابل نیست و چهار باغ را که بزرگترین باغات بلده مذکور است دیده بجا و مقام مقور مراجعت نمودم شاه آلو در درخت طور نمودی دارد هر دانه چنان از آن بنظر در می آید که گویا قطعه یاقوت مدور است که بر شاخه درخت معلق داشته اند بنای باغ شهر آرا را شهر بانو بیگم دختر میرزا ابو سعید که عمه حقیقی حضرت فردوس مکانی است بنا نهاده اند و مرتبه بمرتبه بر آن اضافه شده در شهر کابل بدان لطافت و خوبی باغی نیست اقسام میوه و انگورها دارد و طراوت آن بدرجه ایست که بکفش پای بر صحن آن نهادن از طبع راست و سابقه درست دور است * در حوالی این باغ زمین لایق بنظر در آمد از مالکان آن زمین را خریداری نموده فرمودم آبی که از طرف گذر گاه می آید در وسطه این زمین گرفته باغی ترتیب دهند که بان خوبی و لطافت در معموره عالم نبوده باشد و نام آن جهان آرا نهادم تا در کابل بودم بعضی اوقات بمقریان و نزدیکان و گاه باهل محل در باغ شهر آرا صحبت میداشتم و شبها بعاما و طلبه کابل میفرمودم که مجلس طبع یغرا و بغرا اندازه ترتیب داده برقص از عیش و قیام و اقدام مینمودند بهر کدام از جماعت یغرائیان خلعتها داده هزار روبه مرحمت نمودم که در میان خود ها قسمت نمایند و به دوازده کس از متعدهان درگاه فرمودم که یک هزار روبه در هر روز پنجشنبه تا در شهر کابل باشم بفقرا و مساکین و ارباب احتیاج برسانند * و حکم فرمودم که در میان دو چناری که بر کنار جوی وسطه باغ واقع است که یکی را فرخ بخش و دیگری را سایه بخش نام کرده ام بر پارچه سنگ سفید که طول آن

یک گز و عرض آن سه ربع گز بوده باشد نصب کردند و نام مرابا صاحبقرانی ترتیب یافته در آنجا نقش کردند و بطرف دیگر نگاشته شد که زکات و اخراجات کابل را بالتام بخشیدم هرکس از اولاد و اعقاب ما بخلاف اینعمل نماید بغضب و سخط الهی گرفتار آید تا زمان جلوس این اخراجات معمول و مستمر بود هر سال مبلغی کفی بدین علت از بندهای خدا میگرفتند رفع این بدعت در زمان سلطنت من شد درین امدن بکابل تخفیف و رفاهیت تمام در احوال رعایا و مردم آنجا واقع شد و نیکان و رئیسان غزنین و نواحی آن بخلعتها و نوازشها سرفراز گشتند و مطالب و مقاصدی که داشتند با حسن و جود فیصل پذیرفت از عجایب اتفاقات آنکه روز پنجشنبه هیزدهم صفر که بشهر کابل داخل شدم مطابق تاریخ هجری است فرمودم که بران سنگ نقش کردند و قریب به تختی که در دامن کوه جنوب رویه کابل واقع است مشهور به تخت شاه صفا از سنگ برآورده اند که حضرت فردوس مکانی بر آنجا نشسته شراب نوش جان فرموده اند یک حوض مدور بربک گوشه این سنگ کذده اند که قریب بدو من هندوستان شراب میگرفته باشد و نام مبارک خود را با تاریخ بردیوار صفا مذکور که متصل بکوه است باین عبادت نقش نموده اند که تختگاه پادشاه عالم پناه ظهیرالدین محمد بابر ابن عمر شیخ گورگان خلک الله ملکه فی سنه ۹۱۴ من هم فرمودم که تختی دیگر در برابر این صفا تراشیده حوضچه بهمان دستور بر کنار آن کزدند و نام مرا بانام صاحبقرانی بر آنجا نقش کردند هر روزی که من بران تخت نشستم هر دو حوضچه را فرمودم که از شراب پر سازند و به بنده ها که در آنجا حاضر بودند دادند شاعری از شعرا غزنین در آمدن من بکابل این تاریخ یافته بود

✽ پادشاه بلاد هفت اقلیم ✽

او را بخلعت و انعام نوازش نموده فرمودم که بردیوار متصل بر تخت مذکور این تاریخ را ثبت نمایند پنجاه هزار رویه به پرویز مرحمت شد وزیر الملک را میر بخشی ساختم بقلیچ خان فرمان صادر شد که یک لک و هفتاد هزار رویه از خزانه لاهور بمدد خرج لشکر قندهار روانه نماید سیر خیابان کابل و بی بی ماه رو نموده بحکام آنجا فرمودم که بجای درختانی که حسن بیگ روسیاه بریده بود نهالها نشانند و او لنگ لورت چالاک را نیز سیر کرده عجب جاسه بصفائی بنظر درآمد رئیس چکری یک رنگی به تیر زده آورد تا این وقت رنگ را ندیده بودم به بزکوهی میبمایند تفاوت بز همین بر شاخ است شاخ رنگ خمدر است و شاخ بز راست مار پیچ است بتقریب احوال کابل و اوضاع حضرت فردوس مکانی بنظر میگذشت تمام بخط مبارک ایشان بود مگر چهار جزو آن را که بخط خود نوشتم و در آخر اجزای مذکور هم عبارت به ترکی بقلم آوردم تا ظاهر شود که این چهار جزو بخط من است باوجود آنکه در هندوستان کلان شده ام در گفتن و نوشتن ترکی نیستم و در بیست و پنجم صفر با اهل محل سیر چلگاه سفید سنگ که در نهایت صفا و خرمی بود نموده شد روز جمعه بیست و ششم سعادت زیارت حضرت فردوس مکانی دریافتم

ز رو طعام و نان و حلوائے بسیار بروج گذشتگان فرمودم که به فقرا تقسیم نمودند و رقیه سلطان بیگم دختر میرزا هندال تاحال زیارت پدر خود نکرده بودند درین روز بان شرف رسیدند روز پنجمشنبه سویم ربیع الاول در خیابان فرمودم که اسپان خاصه دوده حاضر کردند شهزاده‌ها و امراها روانیدند یک اسپ کزنک عربی که عادل خان والی دکن بجهت من فرستاده بود از همه اسپان بهتر بود در همین روزها پسر میرزا سنجر هزاره و پسر میرزا ماشی که کلاں تراس و سرداران هزاره بودند آمده ملازمت کردند هزاره‌ها دهنه میرداد و اسپ و رنگ که به تیر زده بودند آورده گذرانیدند بکلانی این رنگها دیگر دیده نشده بود ده دوازده از یکه بار خور کلاں بزرگ تر بود خبر رسیدن شاه بیگ خان حاکم قندهار به پرگنه شور که جاگیر اوست رسید بخاطر قرار دادن که کابل را باو عنایت کرده روانه هندوستان شوم عرضداشت راجه نرسنگدیو آمد که برادر زاده خود را که فتنه انگیزی میکرد بدست در آورده بسیاری از مردم او را بقتل رسانیده است فرمودم که بقلمه گوالیار فرستد تا در انجا مقید و محبوس بوده باشد پرگنه گجرات سرکار پنجاب به شیرخان افغان مرحمت شد چین قلیچ ولد قلیچ خان را به منصب هشتصدی ذات و پانصد سوار سرفراز ساختم * دوازدهم خسرو را طلبیده فرمودم که زنجیر از پله او برای سپهر باغ شهر آرا برداشتنند و مهر بدی نگذاشت که او را سپهر باغ مذکور نفرمائیم قلعه آتک و نواحی آن از تغیر احمد بیگ بطفر خان مرحمت نمودم بتاج خان که بدفع افغانان بنگش تعیین یافته بود پنجاه هزار روپیه شفقت شد در چهاردهم علی خان کرورا که از ملازمان قدیم والد بزرگوارم بود و داروغگی نقارخانه باو تعلق داشت بخطاب نوبتخانی سرفراز ساخته به منصب پانصدی ذات و دویست سوار ممتاز گردانیدم مهاسنگه پسر زاده راجه مانسنگه را هم بجهت دفع متهمان بنگش تعیین نموده رام داس را اتالیق او ساختم روز جمعه هیزدهم وزن قمری سال چهارم واقع شد دو پسر از روز مذکور گذشته این مجلس منعقد گشت ده هزار روپیه از جمله زر وزن بده کس از بندهای معتمد خود دادم که به مستحقان و ارباب احتیاج قسمت نمایند درین روز عرضداشت سردار خان حاکم قندهار از راه هزاره و غزنین رسید به دوازده روز به مضمون اینکه ایلیچی شاه عباس که روانه درگاه است داخل هزاره شد شاه بمردم خود نوشته است که کدام واقعه طلب فتنه جو بے حکم برسر قندهار رسیده است مگر نمیداند که نسبت ما به سلسله علی حضرت صاحبقرانی بالتخصیص بحضرت جنت آشیانی و اولاد و امجاد ایشان در چه مرتبه است اگر احياناً آن ملک را در تصرف آورده باشند بکسان و ملازمان برادر جهانگیر بادشاه سپرده بجا و مقام مراجعت نمایند بخاطر قرار گرفت که بشاه بیگنار بفرمائیم که راه غزنین را بروشی ضبط نماید که متردین قندهار بفرامت بکابل تواند آمد قاضی نورالدین را در همین روزها بمنصب صدارت سرکار مالوه و آجین تعیین نمود پسر میرزا شادمان هزاره و پسر زاده قراچه خان که از راه راسه متدبر و عمده حضرت جنت آشیانی بودند آمده ملازمت نمود قراچه خان زنی از مردم هزاره خواسته بود این په

از تو متولد شده است روز شنبه نوزدهم رانا شنکر ولد رانا اودپسنگه را به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار ممتاز ساختم برای منوهر منصب هزاروی و ششصد سوار حکم شد فغانان شنواری قوچی آوردند که هر در شاخ او یکی شده بود بشاخ آهوس رنگ شباهت داشت همین افغانان بربار خورس کشته آوردند که مثل او ندیده بودم بلکه تحویل هم نکرده ام به سواران فرمودم که شبیه او بکشند چهارمین بوزن هندوستان بود درازی شاخ او یک و نیم گز بگز در آمد روز یکشنبه بیست و هفتم شجاعت خان را به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار امتیاز بخشیدم و حویلی گوالیار بجایگز اعتبار خان مرحمت شد قاضی عزت الله را بابرادران بخدمت بنگش تعیین فرمودم اخواهانی همین روز عرض داشت اسلام خان از آگره با خط جهانگیر قلیخان که ز بهار باو نوشته بود رسید مضمون اینکه بتاريخ سوم صفر بعد از یک پسر قطب الدین خان را در بردوان از ولایت بدگاله علیقلی ایناجلو زخم زد و بعد از دوپهر شب در گذشت * تفصیل این مجمل آنکه علیقلی مذکور که سفره چی شاه اسمعیل والی ایران بود بعد از فوت او بنابر شرارت و فتنه انگیزی که در طبیعت داشت بگریخته به قندهار آمد و در ملتان خانخانان را که بر سر ولایت تلمبه تعیین شده بود ملاقات نموده بهمهراهی او روانه ولایت مذکور شد خانخانان غایبانه او را داخل بندهای عرش آشیانی ساخت و دران سفر خدمات بتقدیم رسانیده به منصب فراخور حالت خود سرفراز گردید و مدتی در خدمت والد بزرگوارم بود در ایامیکه بدولت متوجه ولایت دکن شدند و مرا بر سر رانا تعیین فرمودند آمده نوکر من شد او را بختاب شیرانگنی سرفراز ساختم چون از اله آباد بخدمت والد بزرگوار آمدم بنابر اتفاقاتی که نسبت من بظهور رسید اکثر ملازم و مردم من متفرق شدند او هم درین وقت از خدمت من جدائی اختیار نمود بعد از جلوس از روی مروت تقصیرات او را در نظر نیارده در صوبه بدگاله حکم جایگز کردم و از انجا اخبار رسید که امثال این فتنه جوئی را درین ولایت گذاشتی لایق نیست بقطب الدین خان حکم رفت که او را بدر گاه بفرستد و اگر خیال فاسد باطل کند به سزا رساند خان منشار الیه او را بواجبی میشناخت با مردمی که حاضر بودند بمجرد رسیدن حکم ببردوان که جایگز او بود ایلغار نمود و او چون از رسیدن قطب الدین خان خبردار می شود تنها با دو جلودار باستقبال متوجه میگردد بعد از رسیدن و در آمدن بمیان فوج خان مشارالیه مردم او را فریاد میکنند او چون فی الجمله ازین روش قطب الدین خان بد مظنه شده بود از روی فریب میگوید که این چه روش تو برگشت خان مذکور مردم خود را منع کرده تنها باو همراه میشود که مضمون حکم را خاطر نشان سازد درینوقت فرصت بسته فی الفور شمشیر کشیده دو سه زخم کاری باو میزند چون انبه خان کشمیری که از حاکم زاد هله کشمیر بخان مشارالیه نسبت و جهت تمام داشته از روی حلال نمکی و مردانگی خود را رسانیده زخم کاری بر سر علیقلی می زند و آن متفلس شمشیر سیخکی بانبه خان زده زخمش کاری می افتد چون قطب الدین خان را باینحالت

دیدند مردم هجوم آورده اورا پیاره پیاره ساختند و بجهنم فرستادند امید که همیشه در جهنم بجای آن بدبخت روسیاه بونده باشد انبه خان همانجا شهادت یافت و قطب الدینخان کوکده بعد از چهار پهر در منزل خود بمرحمت ایزدی بیوسست ازین خبر ناخوش چه نویسم که چه مقدار متالم و ازرده گشتم قطب الدینخان کوکده بمنزل فرزند عزیز و برادر مهربان و یار یکجبهت من بود تقدیرات الهی را چه توان کرد رضا به قضا داده مبرور پیش نهاد همت خود ساختم بعد از رحلت حضرت عرش اشیانی و شفقار شدن آن حضرت مثل دو قضیه که فوت مادر قطب الدینخان کوکده و شهادت یافتن او بوده باشد بر من نگذشته است * روز جمعه ششم ربیع الآخر بمنزل خرم که در آورده باغ ساخته بود و الحق عمارت بیست خوش و بس موزون رفتم اگر چه سنت پدرم این بود که در هر سال دو مرتبه مطابق سال شمسی و سال قمری خود را وزن میفرمودند و شاهزادگان را در همین سال شمسی بوزن در می آوردند غایتاً درین سال که ابتداء شانزدهم قمری بود از سن فرزند خرم جوتگیان و منجمان بعرض رسانیدند که فی الجمله گرانی طالع در سال مذکور واقع است و مزاجش نیز از حد اعتدال منحرف گشته بود فرمود که از او بطلا و نقره و سایر فلزات بدستور معهوده وزن نمودند و بفقرا و ارباب احتیاج زر مذکور تقسیم نمودند تمام انروز بمنزل بابا خرم بخور می و خوشحالی گذشت و اکثر پیشکشهای او پسندیده افتاد * چون خوبیهای کابل را دریافته اکثر میوههایش خورده شده بود بذایر بعضی مصلحتها و دوری از پای تخت روز یکشنبه چهارم ماه جمادی الاول حکم کردم که پیشخانه بجانب هندوستان بیرون برند بعد از چند روز از شهر بمانده جلگه سفید سنگ محل زیات جلال گشت اگر چه هنوز انگور بکمال نرسیده بود اما پیش ازین مکرر انگور خوب کابل خورده شده بود اقسام انگور خوب میشود خصوص صاحبی و کشمش شاه الو هم میوه خوش خوار خوش چاشنی است نسبت بدیگر میوهها بیشتر میتوان خورد من در یک روز تامه و پنجاه دانه از آن خورده ام مراد از شاه الو کیلاس است که در اکثر جاهای ولایت میشود چون کیلاس بکیلاس که از ناصهای چلباسه است مشتبه می شد حضرت والد بزرگوارم آنرا شاه آلو نام کردند زرد آلو پیوندی خوب میشود و فراوان است غایتاً در باغ شهر آرا درختیست که آنرا میرزا محمد حکیم عموی من نشانده بود و بمیرزائی مشهور است زرد آلو ای درخت نسبتی بدیگر زرد الوها ندارد شفقالو هم بغایت نفیس و بالیده میشود از استالف شفقالو آورده بودند در حضور خود وزن نمودم برابر بخت و پنجریه که شصت و هشت مثقال معمول است بوزن درآمده با وجود لطافت میوههای کابل هیچکدام در ذایقه من لذت انبه ندارند پراگنه مهابن در جاگیه مهابتخان مرحمت شد عبدالرحیم بخشی لحدیان بمنصب هفتضدی ذات و در بیست سوار سرفراز گردید مبارکخان سروالی بفوجداري سرکار حصار تعیین یافت فرمودم که میرزا فریدون بزیلاس را در صوبه اله آباد جاگیر نمایند در چهاردهم ماه مذکور اردنخان برادر امینخان را بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته خلعت خامه و اسب

عزابت نموده خلاصت بخشیدگري صوبه پلته و حاجي پور را باو مرحمت کردم و چون توربيگي من بود بدست او شمشير مرصع بجهت فرزند اسلام خان صاحب صوبه ولايت مذکور فرستادم و در وقتيکه ميرفتيم در حوالي علي مسجد و غريب خانه عنكبوت کلان را که در جثه برابر بخرنجنگه بود دیدم که گلوے مار را بدرازي یک نیم گز خفه کرده او را نیم جان ساخته است بجهت تماشا ساعتی توقف نمودم بعد از لمحہ جان داد در کابل بمن رسید که در زمان سلطان محمود غزنوي بحوالي ضحاک و باميان شخصے خواجہ ياقوت نام وفات یافته در غاری مدفون است و جسد او تاحال از يکديگر نپاشيده بسيار غريب نمود يکے از واقعه نويسان معتمد خود را با جراحی فرستادم که بغار مذکور رفته احوال را چنانچه باشد ملاحظه کرده خبر مشخص بياورند آمده بعرض رسانيد که نصف بدن او که بزمين متصل است اکثر از يکديگر فرو ريخته و نصفی ديگر که بزمين نرسیده بحال خود است ناخن دست و پا موے سر ريخته موے ريش و پروت تا يک طرف بيضي فرو ريخته از تاريخيکه برادر آن غار نقش کرده اند چنين ظاهر ميشود که وفات او پيشتر از زمان سلطان محمود بوده است کسی ايس سخن را بواقعي نميداند روز پنجشنبه بنزد هم ارسال بي حاکم قلعه کاهنرو که از نوکران ميانه والي محمد خان والي توران بوده آمده ملاصمت کرد همیشه شنیده مي شد که ميرزا حسين پسر شاهرخ ميرزا را اوزبکان کشته اند دريس آيا م شخصی آمده عرضداشتی بنام او گذرانيد و لعل پيازي رنگ که بصد روپيه مي آرزيد برسم پيشکش آورده بود اراده و استدعا آنکه فوج بکمک او تعيين گردد تا بدخشان را از دست اوزبکان برآورد کمر خنجر مرصع بجهت او فرستاده شد فرمان صادر گشت که چون رايات جلال در بندود نزل دارد اگر في الواقع ميرزا حسين پسر ميرزا شاهرخ توراني اولے آنکه بخدمت شتابي تا مملکات و مدعيات ترا برآورده روانه بدخشان سازيم دو لک روپيه بجهت خرچ لشکرے که به همراهي مهاسنگه و رامداس که برسر متمردان بنگش تعيين یافته بودند فرستاده شد * روز پنجشنبه بيست و دويم بجلا حصار رفته تماشاے عمارت انجا نمودم جاينکه قابل نشيمن من باشد نبود فرمودم که ايس عمارات را ويران کنند و محل و ديوان خانه بادشاهانه ترتيب دهند در همين روز از استالف شفقالوے آوردند برابر سربہ بکلاني که تاحال بايس کلاني شفقالو ديدة نشده بود فرمودم که بوزن درآوردند بقدر شصت و سه روپيه اکبري که شصت توله بوده باشد برآمد چون دو نصف کردم دانه او نيز دو نصف شد و مغز آن شربس بود در کابل ازيس بهتر ميوه از اقسام ميوه هائے سردرختي خورده نشد * در بيست و پنجم از مالوے خبر رسيد که ميرزا شاهرخ عالم فاني را وداع نمود الله تعالى او را غريق رحمت بخود گرداناد از ان روزيکه بخدمت والد بزرگوارم آمد تا وقت رحلت از امری بفعل نيامد که باعث غبار خاطر اشرف گردد همیشه مخلصانه خدمت ميکرد مرزائے مذکور بحسب ظاهر چهار پسر داشت حسن و حسين که از يک شکم برآمده بودند حسين از يرهانپور گريخته از راه دريا بعراق رفت و از انجا به بدخشان ميگريزند که هنوز هست

آنچه بهاره از سخنان او و کس فرستادن او نوشته شد اما هیچکس بتحقیق نمیداند که همان میرزا حسین است یا بدخشیان بدستور دیگر میرزانیان جعلی این را نیز گمخته میرزا حسینی نام نهاده اند از زمانی که میرزا شاهرخ از بدخشان آمده سعادت و مت پدرم دریافت تاحال که قریب بیست و پنج سال بوده باشد بچند وقت خشیان بنابر جفا و ازاری که از اوزبکان دارند بدخشی پسرے را که فی الجمله چهاره مودی داشته باشد و آثار نجابتی درو ظاهر به پسرئی میرزا شاهرخ و نژاد میرزا سلیمان رت داده جمعی کثیر از اوبیاقات متفرقه و کوهستانیان بدخشان که انها را غرچه منی بند بر سر او جمع میشوند و با اوزبکان محاصره و مغازه و مجادله نموده بعضی از پات بدخشان را از تصرف انها برمی آورند و اوزبکان هجوم آورده آن میرزای جعل را سمت درمی آورند و سر او را بر سر نیزه نهاده در تمام ملک بدخشان میگردانند و باز خشیان فتنه انگیز تا پگاه کرده میرزای دیگر بهمرسانیده اند تاحال چندے میرزانیان نته شده باشند بخاطر میرسد که تا از بدخشیان اثر و خبر خواهد بود این هدگابه را یم خواهند داشت پسر سیوم میرزا میرزا سلطان است که صورتاً و سیرتاً از جمیع اولاد یرزا امتیاز تمام دارد من او را از والد بزرگوار خود التماس نموده در خدمت خود ناهد اشتم و به تربیت احوال او پرداخته او را از جمله فرزندان میدانم در جمیع اوضاع اطوار هیچ نسبتی به برادران خود ندارد بعد از جلوس او را بمنصب دو هزاره ذات هزار سوار سرفراز ساختم و بصوبه مالوه که جله پدر او بود فرستادم پسر چهارم بدیع الزمان ست که او را همیشه در خدمت خود میداشت بمنصب هزاره ذات و پانصد سوار سرفرازی یافت تا بکابل آمده بودم شکار قمرغه واقع نشده بود چون ساعت توجه هندوستان نزدیک شد و شوق شکار آهوه سرخه بر طبیعت غالب بود فرمودم که کوه رون را که از کابل هفت کوه بوده باشد به تعجیل قبل نمایند روز سه شنبه چهارم جمادی الاول بشکار متوجه شدیم قریب صد آهو بقمرغه در آمده بود نصف آن شکار نده باشد بغایت شکار گومی دست بهم داد پنجزار روپیه به انعام رعایا که در شکار قمرغه حاضر گشته بودند مرحمت نمودم در همین روز بر منصب شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل بانصد سوار اضافه حکم شد که دو هزاره ذات و سوار بوده باشد * روز پنجشنبه ششم به تختگاه حضرت فردوس مکانی رفتم چون فردای آن از کابل برمی آمدم امروز را چون عرفة عید دانسته دران سرزمین فرمودم که مجلس شراب ترتیب دهند و آن حوضچه را که در سنگ کنده بودند پر از شراب سازند به مجموع مقربان و بندهای که در مجلس حاضر بودند پیاپا داده شد بان خوشحالی و شگفتگی کم روزه شده باشد * روز جمعه هفتم بعد از گذشتن یکپهر بمبارکی و خورمی از شهر برآمده جلکه سفید سنگ محل فزول گشت از باغ شهر آرا تا جلکه مذکور هر دو دست را از قسم زردوب و چون که نصف و ربع روپیه بوده باشد برفقرا و مساکین پاشیدم درین روز و قتیکه به نیت برآمدن از کابل بر فیل سوار میشدم خبر صحت امیرالامرا و شاه بیگ خان رسید خبر تند و سستی این دو بنده

همده را برخود بقال مبارک دانستم روز سه شنبه یازدهم از جایکه سفید سنگ نیک
 کروه کوچ نموده بگرامی منزل شد تا ش بیگ خانرا در کابل گذاشتم که تا آمدن شاه بیگجان
 بواجبی از شهر و نواجی خجوردار باشند روز سه شنبه هیزدهم از منزل نچاک دو نیم
 کروه براه دوابه طی نموده بر چشمه که برکنار آن چهار چنار است نزول واقع شد هیچ
 کس تاغایت در عدد ترتیب این سر منزل نشده از حالت و قابلیت آن غافل افتاده
 اند بسیار به کیفیت جایست و قابل انست که درو عمارت و جائی بسازند در همین
 منزل شکار قمرغه دیگر واقع شد تخمیناً یکصد و دوازده آهو و غیره شکار شده باشد بیست
 و چهار آهوه رنگ و پنجاه آهوه سرخه و شانزده بزکوهی تا حال من آهوه رنگ
 را ندیده بودم الحق که عجب جانور خوش شکست اگرچه آهوه سیاه هندوستان
 بسیار خوش بست بنظر در می آید غایتاً این آهوه را بست و ترکیب و نموده
 دیگر است مردم که قوچ و رنگی را وزن کردند قوچ یکمن و سی و سه سیر بر آمد و رنگ
 دو من و ده سیر رنگی باین کلانی چنان میدوید که ده دوازده سنگ دهنده تیز تک بعد
 از آنکه مانده شده بودند او را بصد هزار محضت گرفتند از گوشت گوسفند و بز بر بری
 گذشته گوشتی بلذت آهوه رنگ نمی باشد در همین موضع شکار کلدک نیز شد * اگر
 چه از خسرو مکرر اعمال ناشایسته برتوقع آمد و قابل هزار گونه عقوبت بود مهرباری
 نگذاشت که نص جان او نمایم با آنکه در قانون سلطنت و طریقه جهانداری مراعات
 این امور نا پسندیده است چشم از تقصیرات او پوشیده او را در نهایت رفاهیت و
 اسودگی نگاه میداشتند ظاهر شد که او کسان نزد بعضی ارباب ناعاقبت اندیش می
 فرستاد و آنها را بفساد و قصد من ترغیب نموده بوعده ها امیدوار میساخته است
 جمعی از تیره روزگاران کوتاه فکر بیکدیگر اتفاق نموده میخواستند که در شکار هاس که در
 کابل و اطراف آن واقع میشد قصد من نمایند از آنجا که کرم و حفظ الله تعالی حافظ و پاسبان
 این طایفه علیه است ترفیق این معنی نمی یابند روزی که سرخاب محل نزول گردید
 یکی از آن جماعت سرباز زده خود را به خواجه ویسی دیوان فرزند خرم میرساند و میگوید
 که قریب به پانصد کس با فساد خسرو با فتح الله پسر حکیم ابو الفتح و نورالدین پسر
 غیاث الدین علی آصفخان و شریف پسر اعتماد الدوله متفق شده فرصت طلب و قابو
 جوئے اند که قصد دشمنان و بدخواهان بادشاه نمایند خواجه ویسی این سخن را بخرم
 میرساند و او بیطاقت شده اینمعنی را در ساعت بمن گفت من خرم را دعایه برخوردار می
 نموده در صدان شدم که مجموع آن کوتاه اندیشاں را بدست در آورده بعقوبتهای گوناگون
 مییاست نمایم باز بخاطر رسید که چون بر سر سفر واقع گشت و گیر آنها باعث شورش
 و برهم خوردگی اردو خواهد شد همان سزدار فتنها و فساد را فرمودم که گرفتند و فتح الله
 را مقید و محبوس به معتمدان سپرده آن دو بیسعادت دیگر را با سه چهاره که عده
 آن سیاه رویان بودند بیاسا رسانیدند قاسم علی که از ملازمان خضر عرش اشیانی بود
 بعد از جلوس او را بخطاب دیانت خانی سرفراز گردانیدم دایم فتح الله را نا دور نخواه

باز می نمود و در باب او سخنان مذکور میساخت روزی به فتح الله گفت که محلیکه خسرو گریخته بود و حضوت او را تعاقب می نمودند بمن گفتی که پنجاب را به خسرو میباید داد و این مبحث را کوتاه کرد فتح الله مبنکر شد از طرفین رجوع بسوگند نموده مباحله کردند ازین گفتگو ده پانزده روز نگذشته بود که آن بے سعادت منافع گرفتار گردید و شامت سوگند دروغ کار خود ساخت * روز شنبه بیست و دوم جمادی الاول خبر فوت حکیم جلال الدین مظفر اردستانی که از خانواده حکمت و طبابت بود رسید مدعی این معنی بود که نسبت من بچالینوس میرسد بهر تقدیر معالج بے نظیر بود تجربه او بر علم او زیادتی داشت چون بغایت خوش قیافه و خوش ترکیب بود در آیام ساده روئیا به مجلس شاه طهماسب میرسد شاه این مصرع را بر وی میخواند

* خوش طبیبی است بیاتا همه بیمار شویم *

حکیم یار علی که معاصر او بود در فضیلت برو زیادتی داشت غایتاً در علاج و یمس قدم و صلاح و پاکیزگی اطوار و اخلاق حکیم مذکور زیاده است دیگر اطباء زمان نسبتی باو نداشتند و راه طبابت بسیار خوبیها با او بود اخلاص خاصی بمن داشت در لاهور خانه ساخت در غایت لطافت و صفا مکرر التماس نمود که او را سرفراز سازم چون خاطر او بغایت عزیز بود قبول این معنی نمودم حکیم مذکور قطع نظر از نسبت مصاحبت و طبابت در سرانجام مهمات و معاملات دنیا نیز دست داشت چنانچه در اله آباد مدتی دیوان سرکار خود کردم بنابر کثرت دیانت در معاملات مهمات بسیار سخت گیر بود و ازین رهگذر مردم از سلوک او آزرده بودند قریب بیست سال قرحه شش داشت و بحکمت یکطوری خود را نگاه میداشت در اثنای سخن کردن اکثر اوقات او را سرنه دست میداد که رخساره و چشمهای او سرخ می شدند و رفته رفته رنگ او بکبودی منجر میگشت مکرر باو گفتم تو طبیب دانائی چرا علاج کوفت خود نمیکنی بغرض رسانید که قرحه شش ازان بابت نیست که علاج ان توان کرد در اثنای این کوفت یکی از خدمتگاران نزدیک او در میان ادویه که همه روزه بخوردن آن معتاد بود زهر داخل نموده بحکیم می خوراند چون این معنی ظاهر میگردد در صدد علاج آن میشود در خون کم ناکردن بسیار مبالغه داشت هر چند ضروری بود بحسب اتفاق شبی بصحبت خانه میرود و سرفه بر او غلبه نمود و آن ریش و جراحت شش او میکشاید چندان خون از دهن و دماغ او روان میشود که بیهوش گشته می افتد و آواز مهیب از او ظاهر میگردد آفتابچی خبردار شده به صحبت خانه در می آید و او را در خون آغشته دیده فریاد میکند که حکیم را کشته اند بعد از ملاحظه ظاهر میگردد که در بدن او آثار زخم ظاهر نیست و همان قرحه شش است که منفجر شده قلیح خاں را که حاکم لاهور بود خبردار می سازند و این معامله را تحقیق نموده او را بخاک میسپارند فرزند قابلی ازو نماند * در بیست و چهارم میان باغ وفا و نیمه شکار واقع شده و قریب چهل آهو سرخه کشته شده باشد ماده یوزی درین شکارگاه بدست افتاد زمیداران انجا یغمائی و انغان

شاهی آمده گفتند که درین صد و بیست سال نه یاداریم و نه از پدران خود شنیده ایم که درین سرزمین یوز دیده باشند * دوم جمادی الآخر در باغ وفا منزل شد و مجلس وزن شمسی منعقد گشت در همین روز ارسال بی نام اوزبک که از سرداران و امراء عبدالمومن خاں بود و درینولا حکومت قلعه کامرو باو تعلق داشت قلعه را بر تافته سعادت ملاذمت دریافت چون از روستا صدق و اخلاص آمده بود او را بخلاعت خاصه سرفراز گردانیدم اوزبک ساده پرکار نیست قابلیت تربیت و رعایت دارد چهارم ماه حکم شد که عزت خاں حاکم جلال آباد شکار گاه دشت اورنه را قمرغه نماید قریب بسه صد جانور شکار کرده شد سی و پنج قوچ و قوشقی بیست و پنج دار علی نو و بو علی پنجاه و پنج سفیده نو و پنج چون میان روز بود که بشکار گاه رسیدم و هوا فی الجمله گرمی داشت سگان تازی خوب خوب ضایع شدند وقت دو اندین سگ صبح یا آخر روز است * روز شنبه دوازدهم در سراسر اکوره نزول شد درین منزل شاه بیگ خاں با جمعیت خوب آمده ملاذمت نمود از تربیت یافته‌های پدر بزرگوار من حضرت عرش آشیانی است بذات خود بسیار مردانه و صاحب تردد است چنانچه مکرر در زمان دولت پدرم شمشیرهای نمایان زده و در ایام جهانداري من قلعه قندهار را در برابر افواج دارای ایران خوب نگاه داشت و تا یک سال قبل بود تا آنکه افواج قاهره بکمک او رسیدند سلوکش با سپاهی امرایانه از روستا قدرت نیست بمحض همین که در جنگها با او موافقتها نموده اند تا بمانند باز بسیاری از نوکران میکشد و این معنی او را در نظر سبک میدارد مکرر ازین سلوک او را منع نموده ام چون جبلی او شده بود فایده بران مترتب نگشت * روز دوشنبه چهاردهم هاشم خاں را که از خاندان این دولت است بمنصب سه هزاري ذات و دوهزار سوار سرفراز ساختند صاحب صوبه ولایت اوردیسه ساختم در همین روز خبر رسید که بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ که در ولایت مالوه بود از روستا نادانی و خورد سالی بافساد جمعی از فتنه جوین روانه میشود که خود را بولایت رانا رسانیده او را به بینه عبدالله خاں حاکم انجا ازین معنی آگاهی یافته تعاقب او مینماید و در اثنای راه او را گرفته بدیخت چندی را که درین امر باو متفق بوده اند بقتل میرساند حکم شد که اهتمام خاں از اگره روانه گشته میرزا را بدرگاه آورد و در بیست و پنجم ماه مذکور خبر رسید که امام قلی خاں برادرزاده ولی خاں حاکم ماورالنهر میرزا حسن نامی را که به پسری میرزا شاهرخ شهرت یافته بود میکشد مجاز کشتن فرزندان میرزا شاهرخ از عالم کشتن دیو شده است چنانچه میگوید که از هر قطر خون او دیو دیگر پیدا میشود و در مقام دهکده شیرخان افغان که در وقت رفتن او در پشاور بجهت محافظت کوتل خیبر گذاشته بودیم آمده ملاذمت کرد در حفظ هراست راه تقصیر نکرده بوده است ظفرخان ولد زینخان کوکه بکوچانیدن افغانان ذلک را که جماعت گهتران که در حوالی اٹک و بیاس و ان نواحی مصدر انواع قبايع بودند مامور گشته بود بعد از انصرام انخدمت و برآوردن ان مفسدان که قریب بصد هزار خا:

بودند و روان ساختن آنها بجانب لاهور در همین منزل بسعادت ملائمت سرفراز گردید و ظاهر شد که انجمن مت را چنانچه باید بتقدیم رسانیده بوده است چون ماه رجب که مطابق آن آبان ماه الهی بوده در رسید و معلوم شد که از میاههای مقرر وزن قمری و اله بزرگوار مذست مقرر ساختم که قیمت مجموع اجزای را که در سال شمسی و قمری خود را بدان وزن میفرمودند حساب نمایند و آنچه شود آن مبلغ را بشهرهای کلان قلمرو فرستاده بجهت ترویج روح مطهر منور انحضرت باریاب احتیاج و فقر تقسیم نمایند مجموع یک لک روپیه شد که سه هزار تومان ولایت عراق است و سه لک حالیه بحساب اهل ماورالنهر بوده باشد انبلیغ را مردم معتبر در دوازده شهر عمده مثل آگره و دهلی و لاهور و گجرات و غیره قسمت نمودند * روز پنجشنبه سیوم ماه رجب فرزندان صلابتخان را که کم از فرزندان حقیقی نیست بخطاب خانجانی امتیاز بخشیدم و فرمودم که او را در فرامین و احکام خانجها مینوشته باشند و خلعت خاصه و شمشیر مرصع نیز عنایت شد و شاه بیگ خان را بخاندوران مخاطب ساخته کمر خنجر مرصع و فیل مست و اسب خاصه مرحمت نمودم و تمام سرکار کابل و تیره و بنگش و ولایت سواد بجز و دفع رفع افغانان انحدون و جاگیر و فوجداری او مقرر شد و از بابا حسن ابدال مرخص گشت رامداس کچهواکه را نیز فرمودم که درین ولایات جاگیر نموده داخل کمپان این صوبه بسازند منصب کشنچند ولد مونه راجه را هزار یدات و پانصد سوار ساختم فرمانی بمرتضی خان حاکم گجرات در قلم آمد که چون از صلاح و فضیلت و پرهیزگاری پسر میل و جیهه الدین بمن رسیده است مبلغی از جانب ما باو گذرانیده از اسماعله الهی اسمی چند که مجرب بوده باشد نویسانیده بفریستند اگر توفیق ایزدی رفیق شود بدان مداومت نمایم قبل ازین ظفرخان را به بابا حسن ابدال بجمع آوردن شکار رخصت کرده بودم شاخ بندی کرده بود بیست و هفت آهوه سرخه و شصت و هشت آهوه سفید در شاخ بند در آمده بود بیست و نه آهوه را من خود به تیر زدم و پرویز و خرم هم چندی را به تیر انداختند دیگر بخا صان و نزدیکان حکم شد که آنها هم تیر اندازی نمایند خانجها از همه تیر خوبتر انداخت هر آهوه که زد بر سر تیر رفت در چهاردهم ماه باز ظفرخان در راول پندی قمرغه ترتیب داده بود یک آهوه سرخه را از پله دور به تیر زدم و از رسیدن تیر و افتادن آهوه بسیار شگفته شدم سی و چهار آهوه سرخه و سی و پنج آهوه فراو برور که بزبان هندی او را چکاره میگویند و دو خوک شکار شده در بیست و یکم قمرغه دیگر بسعی و اهتمام هلالخان در سه کروزه قلعه رهاست دست بهم داده بود پروگیان سراق عزت را درین شکار همراه کرده بودم شکار بخوبی شد بشگفتگی تمام گذشت در بیست آهوه از سرخه و سفید شکار شده بود از رهاست که کوه های آن ازین آهو دار گذشته سوا که کچهپاک و نند نه در تمام هندوستان جلای دیگر زمین نوع آهوه سرخه نیست گفتم چندی را زنده گرفته نگاه دارند که شاید چندی از آنها بجهت تخم زنده بهندوستان برسند بیست پنجم در حوالی رهاست شکار دیگر شد درین

شکار نیز همشیره هائ و اهل محل همراه بودند قریب بصد آهو سرخه شکار شد مذکور گشت که شمس خان عموی جلال خان کهنه که در پی نواحی می باشد با وجود کلا سالی بشکار یک گونه رغبتی دارد که جوانان خورد سال را ان شوق و شغب نباشد چون طبعش را به فقر و درویشها مایل شنیدم بخانه او رفتم و طبع و طورش خوش آمد دو هزار روپیه باو و موازی همین مبلغ زر بزنان و فرزندان او داده پنج ده دیگر که محاصل کالی داشت در وجه مدد معاش او مقرر نمودم تا از روع رفاهیت و جمعیت خاطر اوقات میگذرانیده باشد ششم ماه شعبان در مقام چنداله امیرالامرا امد ملازمت نمود از صحبت یافتی او خوشحال شدم جمیع اطباء هندو مسلمانان قرار مریون او داده بودند الله تعالی بفضل و کرم خود او را تشریف شفا ارزانی فرمود تا اسباب پرستان مشیت نا شناس را معلوم گردد که قادر پر کمال هر درد دشوار را که ظاهر بینان اسباب گزین دست از ان ها برداشته باشند بمحض لطف و مرحمت ذاتی خویش علاج و درمانی میتواند کرد * در همین روز راء رایسنکه که از امرای معتبر راجپوت است رسیده بسبب تقصیری که ازودر قضیه خسرو بوقوع امد خجالت زده و شرمسار در جا و مقام خود میگشت بوسيله امیرالامرا سعادت ملازمت دریافت و گناه او بعفو مقرون گردید در حینی که از آگره بعزم تعاقب خسرو بر امدم او را از غایت اعتماد با آگره گذاشته مقرر کردم که چون محلها طلب شود همراهی نماید بعد از طلب محل دوسه منزل امد در موضع متعرا بمحض شنیدن سخنان ازا جیف از محل جدا شده بمحل و وطن خود رفت و بخاطر گذرانید که فقه و شورش میاں در امد به بینم که منجر بکجا خواهد شد کریم کار ساز بنده نواز ان قضیه را در عرض اندک روزی صورت داده سلک جمعیت ان مفسدان را از هم پاشانید و این حرام نمکی برگردن او ماند بجهت خاطر امیرالامرا فرمودم که همان منصبی که داشت بحال خود باشد و جاگیر او مسلم و برقرار دارد سلیمان بیگ را که از ملازمان ایام شاهزادگی بود بخطاب فدای خانی سر بلند ساختم * روز دوشنبه دوازدهم باغ دل امیز که بر کنار دریای راوی واقع است منزل شد والد خود را در پی باغ ملازمت نمودم میزرا غازی که در سرداری لشکر قندهار مصدر خدمات پسندیده گشته بود ملازمت نمود عنایت بسیار باو فرمودیم * روز سه شنبه سیزدهم بمبارکی داخل لاهور شدم روز دیگرش میر خلیل الله ولد غیاث الدین محمد میر میران که از اولاد شاه نعمت الله ولی بود ملازمت نمود و در دولت شاه طهماسب در تمام قلمرو او به بزرگی این سلسله سلسله نمود چنانچه خواهر شاه جانش بیگم نام در خانه میر نعمت الله پدر میر میران بود و دختری که از ایشان بهمرسیده شاه به پسر رشید خود اسمعیل میزرا خواستگاری نمود پسران میر میران را داماد ساخته دختر خود را به پسر کلان او که هم نام پدر کلان خود بود داده دختر اسمعیل میزرا که از خواهرزاده شاه بهم رسیده بود به پسر دیگرش میر خلیل الله مذکور نسبت کردند بعد از فوت شاه رفته رفقه خرابیها باین سلسله راه یافت تا در عهد دولت شاه عباس یکبارگی مستاصل

گشتند و املاک و اسبابی که داشتند از دست آنها بیرون رفت دیگر درجا و مقام خود نتوانستند بود میرخلیل الله بملاذمت من آمد چون در راه محنتها کشیده بود و آثار اخلاص از احوال او ظاهر گشت مشمول عواطف بیدریغ گردانیده دوآزده هزار روبیه نقد باو مرحمت فرمودیم و بمنصب هزاری ذات و دویمست سوارسرفراز گردانیده حکم جاگیر کردم بدیوانیان. حکم شد که منصب فرزند خرم را موافق هشت هزارذات و پنجهزار سوار اعتبار نموده جاگیر در حوالی اوجین و سرکار حصار فیروزه تنخواه دهنده روز پنچشنبه بیست و دوم حسب التماس اصف خان باهل محل بخانه او رفتم و شب در آنجا گذرانیده روز دیگر پیشکشهای خود را در نظر گذرانیده تا ده لک روبیه از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و فیلا و اسپان سامان نموده بود چند قطعه لعل و یاقوت و چند دانه مروارید و باقی اقمشه و چند پارچه چینی و غفوری و خطائی بمعرض قبول افتاده تکه باو بخشیدم مرتضی خاں از گجرات انگشتی که از یک قطعه لعل خوش رنگ خوش قماش خوش آب رنگین و نگین خانه و حلقه انرا تراشیده بودند بوزن یک و نیم تانک و یکسرخ که یک مثقال و پانزده سرخ بوده باشد بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت و بغایت پسند خاطر افتاد تا امروز چنین انگشتی شنیده نشده بود که بدست هیچک از سلاطین درآمده باشد. یک قطعه لعل شش سرخه هم که در تانک و پانزده سرخ وزن داشت بیست و پنج هزار روبیه قیمت نمودند فرستاده بود انگشتی نیز بهمین مبلغ قیمت شد * در همین روزها فرستاده شریف مکه باعرضه داشت و برده در خانه کعبه بملاذمت رسید اظهار اخلاص بسیار نموده بود پنج لک دام که هفت و هشت هزار روبیه بوده باشد بفرستاده مذکور مرحمت شد و مقرر نمودم که موازی یک لک روبیه بجهت شریف از تحفههای نفایس هندوستان روانه سازند * روز پنچشنبه دهم ماه میرزا غازي را بمنصب پنجهزاری ذات و سوارسرفراز ساخته بآنکه کل ولایت تهته بجایگزیر او مقرر بود پاره از صوبه ملتان نیز بجایگزیر او مقرر گشت و حکومت قندهار و محافظت انملک که سرحد هندوستان است بعهده کاردانی و حسن سلوک او مقرر گردید و خلعت و شمشیر مرصع عنایت کرده رخصت دادم میرزا غازي فی الجمله کمالی داشت شعر هم خوب میگفت و قاری تخلص میکرد این بیت ازوست

گربه ام گرسبب خنده او شد چه عجب * ابر هرچند که گریه رخ گلشن خندد

در پانزدهم پیشکش خانخانان بنظر درآمد چهل زنجیر فیل و پاره جواهر مرصع آلات و اقمشه ولایت و پارچه که در دکن و اندود بهم میرسید فرستاده بود مجموع یک لک و پنجاه هزار روبیه قیمت شد میرزا رستم و اکثر بندهای تعینات صوبه مذکور هم پیشکشهای خوب فرستاده بودند چند فیل از انجمله پسند افتاد خبر فوت رای درگاه از نواختهایی پدر بزرگوارم بود در هیزدهم همین ماه رسید چهل سال زیاده در ملاذمت حضرت عرش آشیانی در جرکه امرای منتظم بود تا رفته رفته پله منصب او بچهار هزاری رسید پیش از آنکه سعادت ملاذمت پدر من دریابد از نوکران معتبر رانا اودیسنکه بود در عشره

نوزدهم در گذشت بکنکشن سپاهگري خوب ميرسيد * سلطان شه افغانی که طبعش بشیر و نساء آميخته بود در خدمت خسرو پسر ميرد و نسبت محرميت تمام داشت چنانچه علمت تامه گريختن آن لے سعادت این مفسد بود بعد از شکست و بدست افتادن خسرو جانی بيکتا بيرون برده خود را بدامن کوه خضر آباد و آن حدود کشيد آخر الامر بدست مير مغل کروزي انجا گرفتار شد چون باعث ضلالت و خرابي اينقسم پسرے شده بود حکم کردم که او را در ميدان لاهور تير باران کنند و کروزي مذکور بزياد تي منصب و خلعت مفخر و ممتاز گرديد در بيست و نهم شير خاں افغان که از بندهای قديم من بود فوت شد توان گفتم که خود قصد خود کرد چراکه بشراب مداومت تمام داشت بدو عيکه در هر پهرے چهار پياله لبريز عرق دو آتشه ميخورد و روزه رمضان سال گذشته قضا بود درين سال بخاطرش رسيد که ماه شعيان را عيوض قضای رمضان گذشته روزه گرفته دو ماه متصل روزه دار باشد از ترک عادت که طبيعت ثانیست ضعف پيدا کرد و اشتها مطلق بر طرف شد و رفته رفته ضعف قوي شده در پنجاه و هفت سالگی در گذشت و فرزندان و برادران او را بقدر حالت نواخته پاره از منصب و جاگير او را باينها مرحمت فرمودم * در غرة شهر شوال بصحبت مولانا محمد امين که از مريدان شيوخ محمود کمال است رسيدم شيخ محمود مذکور از بزرگان وقت خود بوده اند و حضرت جذت آشياني بديشان عقيدت تمام داشتند چنانچه يکمرتبه آب بردست ايشان ريخته اند مولانا مشار اليه مريدست نيکذات و باوجود علايق و عوايق وارسته و بروش و شيوة فقر و شکستگی نفس آشنا صحبت ايشان مرا بسيار خوش آمد بعضی درها که بخاطر گره بودند مذکور ساختم نصاب ارجمند و سخنان دلپسند از ايشان شنيدم و خيله تسلي خاطر ما گشت هزار يکيه زمين بطريق مدد معاش و هزار روپيه نقد گذرانيد از ايشان و اع شدم * يکپهر از روز يکشنبه گذشته از لاهور بقصد توجه دار الخلافه آگره برآمدم قليچ خاں را حاکم و مير قوام الدين را ديوان و شيخ يوسف را بخشي و جمال الله را کوتوال ساخته هريک را فراخور حالت خلعت مرحمت نموده متوجه مقصد گشتم * بيست و پنجم از درياه سلطان پور گذشته در دو گروهی نکودر نزول واقع شد والد بزرگوارم از زروتن بيست هزار روپيه بشيخ ابوالفضل داد بودند که در ميان این دو پرگنه پای بسته آبشارے ترتيب دهند الحق در غايت صفا و طراوت سرمنزله سامان يافته است * بمعزالملک جاگيردار نکودر فرمودم که بیک دست این پل عمارتے و باغچه بسازد که آينده و رنده از ديدن آن محضوظ شوند * شنبه دهم ذيقعدة وزير الملک که پيش از جلوس سعادت خدمت من در يافته ديوان سرکار من بود بموض اسهال در گذشت در آخر عمر پسر شوم قدمی در خانه او متولد گشت که در عرض چهل روز مادر و پدر خود را خورد در سن دو سه سالگی او هم يکطرف شد بخاطر رسيد که خانه وزير الملک يکبارگی خراب نشود منصور برادر زاده او را نواخته به منصب سرفراز ساختم غايقاً بوس عشقي از منمی آيد * روز دوشنبه چهار دهم در اثنای راه شنیده شد که در پيان پاني پت و کرنال دو شير هست

که آزار بسیار از آنها بمترددین^۱ میرسد فیلاں را جمع نموده روانه گشتم چون بجای و مقام آنها رسیدم خود بر ماده نیل سوار شده فرمودم که فیلاں را بر دور آنها بر طریق قمرغه ایستاده کردند هر دو را بعنایت الهی به تفنگ زده شیران درنده را که راه بریندهاے خدا بسته بودند دور کردم * روز پنجشنبه هیژدهم دهلی محل نزول گردید و در منزلی که سلیم خان افغان در ایام حکومت خود در میان آب جوں ساخته بود و سلیم کده نام نهاده والد بزرگوارم انجا را بمرتضی خان که دهلی وطن اصلی اوست داده بودند فرود آمدم خان مذکور مشرف بر دریا صفا از سنگ ساخته در غایت لطافت و صفا در نه آن صارت متصل بآب چونکندی مرغ کاشی کاری به فرموده حضرت جنت آشیانی ساخته اند که بان هوا کم جاے باشد در ایامیکه حضرت جنت آشیانی در دهلی تشریف داشتند اکثر اوقات انجا نشسته با مصاحبان و مجلسیای خود صحبت میداشتند من چهار روز در آن سر منزل بسر برده بامقربان و نزدیکان مجلس شراب ترتیب داده دانه عیش و کامرانی دادم معظم خان که حاکم دهلی بود پیشکشها گذرانید دیگر جاگیرداران و اهالی و موالی که بودند بقدر حالت خود پیشکشها و نذرها سامان نموده بنظر در آوردند خواستم که در برگنه پالم که از مضامین بلده مذکور است و از شکار گاههاے مقرر است طرح شکار قمرغه در انداخته چند روز بدین امر مشغولی نمایم چون بعرض رسید که ساعت نزدیک شدن آگره بسیار نزدیک است و دیگر ساعتی درین نزدیکی بهم نمیرسد فسخ عزیمت نموده بکشتی نشسته براه دریا متوجه گشتیم * در بستم ماه ذیقعده چهار پسر و سه دختر اولاد میرزا شاهرخ که به پدرم ظاهر نساخته بودند آوردند پسرانرا به بندهاے معتبر و دختران را بخدمه محل سپردم که بمحافظت احوال آنها تیام و اقدام نمایند * در بیست و یکم ماه مذکور راجه مانسفنگه که از قلعه رهناس که در ولایت پلنه و بهار واقع است بعد از فرستادن شش هفت فرماں آمده ملازمت کرد او هم بطریق خان اعظم از منافقان و کنهه گرگان ایندولت ابد پیوند است آنچه اینها بمن کرده اند و آنچه از من نسبت بانها بوقوع آمد عالم السرایزد داناست شاید هیچ کس از هیچکس نتواند گذرانید راجه مذکور یکصد زنجیر نیل از نرو ماده بطریق پیشکش گذرانید غایتاً یکی هم لیاقت آن نداشت که داخل فیلاں خاصه شود چون از رعایت کرده هاے پدر من بود تقصیرات او را بر اوے او نیاروده بعنایت بادشاهانه سرغراز ساختم درین روز جل سخنگوے که میان مشخص طوطی گفته آواز میکرد آوردند بغایت غریب و عجیب نمود در ترکی ایی جانور را طرفی میگویند *

جشن نوروز سویم از جلوس همایون



بتاریخ روز پنجشنبه دوم ذی حجه مطابق غره نوروز دین افتاب عالمقاب که جهان را بفرخ خود روشن و تابان دارد از برج حوت بعشوت سراجے حمل که مقام فرح و شادمانی

اوست انتقال نموده عالم را رونق دیگر بخشید و تاراج دیدگان سرما و ستم رسیدگان خزانرا بدستیاری بهار خلعتهای نوروزی و قباے سبز فیروزی پوشانیده تلافی و تدارک نمود

باز فرمان آمد از سالارده * مرعدم را ک آنچه خوردی باز ده

در موضع نکته که در پنجکروزه واقعت مجلس نوروز منعقد گشت و در ساعت تحویل بغیروزی و خورمی بر تخت نشستم امر او نزدیکان و سایر بندگان بلوازم مبارک بادی قیام و اقدام نمودند خانجهاں را در همین مجلس بمنصب پنجهازری ذات و سوار سرفراز ساختم خواجه جهاں را بخدمت بخشیکری امتیاز دادم وزیر خاں را از وزارت صوبه بدگاله معزول ساخته ابوالحسن شهابخانی را بجای او فرستادم و نورالدین قلمی کوتوال آگره گشت چون مقبره منوره حضرت عرش اشیانی بر سر راه واقع بود بخاطر رسید که اگر درین گذشتن سعادت زیارت ایشان را دریابم کوتاه اندیشان را بخاطر خواهد رسید که چون ممر عبور مرا انجا واقع بود زیارت نمودند بخود قرار دادم که درین مرتبه باآگره داخل شوم بعد ازاں به نیت زیارت چنانچه حضرت ایشان که بجهت حصول وجود من از آگره تا اجمیر پیاده توجه فرموده بودند من هم از آگره تا مقبره منوره ایشان که دوفیم کبره است پیاده رفته این سعادت دریابم کاشکی میسر میشود که بمر این راه را طی میکردم * دو بهر از روز شنبه پنجم ماه گذشته بساعت سعد متوجه آگره گشتیم و موزی پنجهازر رویه از ریزگی از دو دست پاشیده بدولت سرای همایون که در درون قلعه بود داخل گردیدم درین روز راجه نرسنگدیو یوز سفیدی آورده گذرانید اگر چه دیگر انواع حیوانات پرند و چرند جنس سفید که انرا طویغان گویند پیدا میشوند غایتاً یوز سفید دیده نشده بود خالهای او که سیاه می باشد نیله رنگ بود و سفیدی بدن او نیز همگی میل داشت از جانوران طویغان آنچه من دیده ام شاهین و باشه و شکره که در زبان پارسی لمی فو میگویند و کنجشک و زاغ و کبک و دراج و پودنه و طاوس است اکثر اوقات در قوشخانه باز طویغون میباشد موش بران طویغون هم دیده از جنس اهوے سیاه تیره بغیر از هندوستان جای دیگر نمی باشد و اهوے چکاره که بزبان فارسی سفیده میگویند طویغون مکرر بنظر در آمده است درین روزها رتن پسر بهوج هاده که از امرای معتبر راجپوت است امدۀ ملازمت کرد سه فیل پیشکش آورده بود یکی از آنها بغایت پسند افتاد در سرکار به پانزده هزار رویه قیمت نمودند و داخل نیلان خاصه شد و نام او را رتن گنج نهادم نهایت قیمت فیل پیش راجهای کلان هند از بسست و پنجهازر رویه زیاده نمیباشد اما حالا بسیار گران شده است رتن را بخطاب سر بلند رای سرفراز ساختم میراں صدر جهاں را به منصب پنجهازری ذات و یکهازر و پانصد سوار و معظم خانرا به منصب چهار هزار ذات و دو هزار سوار ممتاز گردانیدم عبدالله خاں بمنصب سه هزار ذات و پانصد سوار سرفراز گشت مظفر خاں و بهاو سنگه هریک بمنصب دو هزار ذات و هزار سوار امتیاز یافتند ابوالحسن دیوان راهزار و پانصدی

و اعتماد الدوله را هزارى ذات و دريستم و پنجاه سوار ساختم در بيستم و پنجم راجه سورج سنگه طغانى فرزند خورم امده ملازمت كرد شيام پسر عموي امراء مقهور را همراه آورد في الجملة شعورى دارد سوارى فيل را خوب ميداند راجه سورج سنگه از شعراى هندي زبان شاعرى همراه آورده بود در مدح من بايد مضمون شعري گذرانيد كه اگر افتاب پسرى ميداشت هميشه روز ميبود و هرگز شب نميشد چرا كه بعد از غروب ان پسر جانشين او ميشد و عالم را روشن مى داشت بحمد الله و الممت كه پدر شما را خداى اينوع پسرى كرامت كرد كه بعد از شفقار شدن مردم ماتم كه مانند شب است نداشتند افتاب ازى رشك ميبود كه كاشكى مراهم پسرى ميبود كه جانشيني من كرده شب را بعالم راه نميداد چنانچه از روشني طالع و نور عدالت شما باوجود چنين واقعه افتاق چنان مذور است كه گويا شب را نام و نشان نيست بابين تازگي مضمونى از شعراى هند كم بگوش رسیده بجلدوسه ايس مدح فيلى باو مرحمت كردم راجپوتان شاعر را چارن ميگويند يكى از شعراى وقت ايس مضمون چنين بنظم درآورده

گر پسر داشتى جهان افروز * شب نگشتى هميشه بودى روز
زانك چون او نهفته افسر زر * به نمودى كلا گوشه پسر
شكر كز بعد انچنان پدرى * جانشين گشت اينچين پسرى
كه ز شفقار گشتن ان شاه * كس به ماتم نكرد جامه سياه

روز پنجشنبه هشتم محرم سنه ۱۰۱۴ جلال الدين مسعود كه منصب چهار صد يادداشت داشت و خالي از مردانگي نبود و در چند معركه ازو كارها بوقوع امد غايقاً خالي از خطبى نمود تخميناً در سن پنجاه و يا شصت سالگي بمرض اسهال فوت شد افيون گذرائى بود افيون را مثل پذير روزه روزه كرده ميخور و مقرر بود كه اكثر اوقات افيون از دست مادر خود ميخور چون مرض او قوت گرفت و حالت مرگ ظاهر گرديد مادرش از نهايت محبت از همان افيون كه به پسر خود مي خورانيذ زياده برافدازه خورده بعد از گذشتن پسر به يك دو ساعت او هم در گذشت تاغيث ايس قدر محبت از هيچ مادرى بفرزند نشنیده درميان هندوان رسم است كه زنان بعد از فوت شوهران خواه بجهت محبت خواه حفظ ناموس پدران و شرم خويشان خود را ميپسوزند اما از مادران مسلمان و هندوان مثل ايس كار بظهور نيامده * در پانزدهم ماه مذكور اسپيكه سرآمد اسپان من بود از روى عنايت بر راجه مانسنگه مرحمت نمودم شاه عباس ايس اسپ باچند اسپ ديگر و تحفه اى لايق مصحوب منوچهر كه از غلامان معتبر شاه است بحضرت عرش آشياني ارسال نموده بود و از دادن ايس اسپ راجه انمقدار خوشحالى و شغف نمود كه اگر مملكتى باو عنايت ميكردم معلوم نبود كه ايس قدر شادي نمايد و قتيكه اوردن ده ساله بود در هندوستان ترقي نمود چنانچه جميع بدهاى درگاه از مغل و راجپوت باتفاق معروض داشتند كه از عراق مثل ايس اسپى به هندوستان نيامده است چون والد بزرگوارم ولايت خانديس و صوبه دكن را به برادرى دانيل مرحمت

نموده با آگوه مراجعت میفرمودند از روزه مرحمت باو حکم شد که یک چیز بکنه خاطر خواه تو باشد از من بطلب او وقت یافته این اسپ را التماس نمود بدینجهت باو عنایت فرمودند * روز سه شنبه بیستم عرضداشت اسلامخان مشعر برخبر فوت جهانگیر قلیخان صاحب صوبه بنگاله که غلام خاص من بود رسید بنابر جوهر ذاتی و استعداد فطری در جرکه امرای کلان انتظام داشت از فوت او خیلی آزرده خاطر گشتم حکومت گبناله و اتالیقی شاهزاده جهاندار را بفرزند اسلام خان مرحمت کردم و افضل خان را بجای او صاحب صوبه ولایت بهار ساختم * پسر حکیم علی را که بجهت بعضی خدمات به برهانپور فرستاده بودم آمده بازیگری چند کرناگه همراه آورد که نظیر و عدیل خود نداشتند چنانچه یکی از آنها بده گوئی که هر یک برابر نارنجی بود، یک برابر ترنج و یک برابر سرخ آنچنان بازی میکرد که باوجود خوردی و بزرگی یکی خطا نمی شد و همچنین از اقسام بازیها آنچنان میکرد که عقل حیران میگشت در همین روزها درویشی از سرانسیب آمده جانور غیر مکرر آورد دیونک نام روزه پشت بوه کلان مشابعت تمام دارد و هیات مجموعی او بمیمون شبیه است اما دم ندارد و حرکاتش بمیمون سیاه بے دم که بزبان هندی بن مانس میگویند می نماید جثه او برابر میموم بچه دوسه ماهه باشد پنجسال پیش از بن درویش بوده است معلوم شد که از بن کلان تر نمی شود خورش او شیر است کیله هم میخورد چون بغایت عجیب نمود بمصوران فرمودم که شبیه او را باحرکات مختلف کشیدند خیلی در نظرها کویه می نماید در بن روز میرزا فریدون برلاس بمنصب یک هزار و پانصدی ذات و هزار و سه صد سوار سرفراز گردید و حکم شد که پایند خان مغل چون از تردد سپاهگری بپایه کبرسن افتاده است موافق دو هزار بنی ذات جاگیر مییافته باشد الفخاں بمنصب هفتصدی ذات و پانصد سوار سرفراز گردید بمنصب فرزند اسلام خان صاحب صوبه بنگاله بچهار هزار بنی ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و محافظت قلعه رهناس بکشور خان ولد قطب الدینخان کوکه مفوض گردید اهتمام خان بمنصب هزار بنی ذات و سه صد سوار سرفراز گردیده بمخدمت میر بحری و سامان نواره بنگاله تعیین یافت در غره صفر شمس الدینخان ولد اعظم خان ده زنچیر فیل پیشکش نموده بمنصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گردیده بخطاب جهانگیر خانی ممتاز گشت و ظفر خان بمنصب دوهزاری ذات و هزار سوار مفتخر گردید * چون دختر جگت سنگه پسر کلان راجه مانسنگه را خواستگاری نمودم بتاریخ شانزدهم هشتاد هزار روبیه ساچق بخانه راجه مذکور بجهت سرفرازی او فرستادم مقرب خان از بندر کهنبايت پرده فرنگی ارسال داشت که تا غایت باین خوبی کار مصوران فرنگ دیده نشده بود در همین روزها عمه ام نجیب النساء بیگم درس شصت و یک سالگی بمرض سل و دق بجوار رحمت ایزدی پیوستند میرزا والی پسر او را بمنصب هزار بنی ذات و دویمت سوار سرفراز گردانیدم * اقم نام حاجی ماروالنهری که مدتها در روم بود خالی از معقولیت و معرفتی نیست خود را ایلچی خود کار گفته در آگره

ملاذمت کرد کتابت مجهولی نیز داشت نظر باحوال و اوضاع او کرده هیچکس از بندهای درگاه تصدیق بایلچی بودن او نکردند از زمانی که حضرت صاحب قرانی فتح روم کرده و ایلدرم بایزید حاکم انجا زنده بدست افتاد و بعد از گرفتن پیشکش و تحصیل مال یکساله کل ولایت روم قرار دادند که بدستور ملک مذکور را بتصرف او باز گذارند در همین اثنا ایلدرم بایزید وفات یافت ملک را به پسر او موسی چلبی مرحمت کرده خود معاونت فرمودند تا حال از جانب قیامیه انجا باوجود چنین احسانه کس نیامده و ایلچی نفرستادند الحال چگونه باور توان کرد که این شخص ماورالذهره فرستاده خوندار باشد املا این سخن معقول من نیفاد و هیچکس بر صدق دعوی او گواهی نداد بنابر این فرمودم که هر جا میخواستند باشد بروند * در چهارم ربیع الاول دختر جغت سنگه داخل خدمه محل گردید و در منزل حضرت مریم زمانی مجلس عقد و طوی منعقد گشت از جمله جهیزی که راجه مان سنگه همراه نموده شصت زنجیر فیل بود * چون دفع و رفع رانا را پشینهاک همت داشتم بخاطر گذرانیدم که محباتخان را باید فرستاد دوازده هزار سوار مکمل باسواران کار دیده بهمراهی او تعیین نمودم و سوائے آن پانصد نفر احدی و دو هزار برق انداز پیاده با توپخانه مشتمل بر هفتاد توپ کجھنال و شترنال و شصت زنجیر فیل بدین خدمت معین گردید و بیست لک روپیه خزانه حکم شد که همراه این لشکر بوده باشد در شانزدهم ماه مذکور میر خلیل الله پسرزاده میر نعمت الله یزدی که مجمعی از احوال او و سلسله او پیش ازین نوشته شده بمرض اسهال در گذشت از سیمای او آثار اخلاص مندی و درویش منزلی ظاهر بود اگر عمرش آمان میداد و مدتی در خدمت میگذرانید بمناسب عالی سرفرازی می یافت بخشی برهانپور انبه چند فرستاده بود یکی از آنها را فرمودم که بوزن در آورند پنجاه و دو نیم توله برآمد * روز چهارشنبه هشتدهم در منزل مریم زمانی مجلس وزن سال چهارم از سالهای قمری ترتیب یافت و زر وزن را فرمودم که بعورات و مستحقان قسمت نمودند روز پنجشنبه چهارم ربیع الآخر ظاهر بیگ بخشی احدیان بخطاب مخلص خانی و ملائی ثقیای شمشیری که به فضیلت و کمالات اراسته بود و علم تاریخ و انساب را خوب میدانست بخطاب مورخ خانی سرفراز گردید و در دهم همین ماه بر خوردار برادر عبدالله خان را خطاب بهادر خانی داده از اقران ممتاز گردانیدم مونس خان پسر مهتر خان کوزه از سنگ یشم که در عهد دولت میوزا الخ بیگ گورگل بنام ناصی ایشان ساخته شده بود گذرانید بغایت تحفه نفیس و خوش اندام و سنگش در نهایت سفیدی و پاکیزگی بر دور گردن کوزه اسم مبارک میوزا را باسنه هجری بخط رفاع کنده اند در حد ذات خود غایت نفاست دارد من هم فرمودم که اسم مرا و اسم مبارک حضرت عرش اشیانی را بر کناره لب کوزه نقش کردند مهتر خان از غلامان قدیمی این دولت است سعادت خدمت حضرت جنت اشیانی دریافته و در عهد سلطنت والد بزرگوارم بمرتبه امارت رسیده بود او را از معتمدان میدانستند در شانزدهم فرمان صادر شد

که ولایت سنگرام چنانچه یکسال دروچه انعام فرزند اسلام خان مقرر بود یکسال دیگر در وجه انعام افضل خان صاحب صوبه بهار مقرر باشد درین روز مهابتخان را بمنصب سه هزاره ذات و دو هزار پانصد سوار سرفراز گردانیدم یوسف خان ولد حسین خان تکریم بمنصب دوهزاره ذات و هشتصد سوار ممتاز گردید * در بیست و چهارم مهابتخان را با امر او مریدی که بجهت دفع و رفع رانا مقرر گشته بودند مرخص ساختم خان مذکور بخلعت و اسب و فیل خاصه و شمشیر مرصع سربلند گشت ظفر خان بعنایت علم سرفراز گردیده بخلعت خاصه و خنجر مرصع امتیاز یافت بشجاعت خان هم علم مرحمت شد خلعت و فیل خاصه عنایت کردم راجه نرسنگدیو خلعت و اسب خاصه و منگلی خان اسب و خنجر مرصع و نرینداس کچویایه و علیقلی دروس و هزارخان تهمتن دستور یافتند و به بهادر خان و معزالملک بخشی خنجر مرصع شفقت شد بهمین طریق جمع امر و سرداران هر یک بقدر حالت و مرتبه خود بعنایات بادشاهانه سرفراز گردیدند * و یکپهر از روز مذکور گذشته خانخانان که بمرتبه بلند اتالیقی من ممتاز است از برهانپور آمده ملازمت نمود آن مقدار شوق و خوشحالی برو غلبه کرده بود که نمیدانست که بهآمد یابسر مضطربانه خود را دریای من انداخت و من نیز سر او را از روی مرحمت و مهربانی برداشتم او را در کنار عطوفت و شفقت کشیدم و روی او را بوسیدم دو تسبیح مروارید و چند قطعه لعل و زمرد پیشکش گذرانید قیمت جواهر مذکور سه لک روپیه شد و سواست آن از هر جنس و هر متاع بسیار بنظر در آورد * هفتدهم جمادی الاولی وزیر خان دیوان بنگاله آمده ملازمت کرد شخصت زنجیر فیل نرو ماده و یک قطعه لعل قطبی پیشکش آورده چون از خدمتکاران قدیم بود ازو همه خدمتی می آمد فرمودم که در ملازمت باشد چون قاسم خان بابرادر کلا خود اسلامخان اصلا سازگاری نمیکرد او را بخدمت حضور طلبیده بودم دیروز آمده ملازمت نمود در بیست و دوم اصطخان لعلی بوزن هفت تانک که ابوالقاسم خان برادر او در بندر کهزبانیت بهفتاد پنجم هزار روپیه خریده بود پیشکش نمود بغایت خوش رنگ و خوش اندام است اما بعقیده من زیاده از شصت هزار روپیه نمی ارزد باآنکه از دلپس را به پسر را به رایسنکه تقصیرات عظیم بوقوع آمده بود چون پناه بفرزند خانجهان آوردن گناهان او بعفو مقرون گشت و دیده و دانسته از جواریم او در گذشتم و در بیست و چهارم فرزندان خانخانان که از عقب او می آمدند رسیده ملازمت کردند و مروری بیست و پنجهزار روپیه پیشکش گذرانیدند در همین روز خان مذکور نود زنجیر فیل پیشکش کرد * روز پنجشنبه غره جمای الثانی در منزل حضرت مریم الزمائی مجلس وزن سال شمسی سرانجام پذیرفت و باره آزان زر بعورات قسمت نمودم و تقمه حکم شد که بفقرای ممالک محروسه تقسیم نمایند چهارم ماه فرمودم که دیوانیان بخان اعظم مطابق منصب هفت هزاره جایگزین انتخاب شوند * درین روز ماده آهوی شیردار آوردند که بفرغت میگذاشت که او را میدوشیدند و هر روز چهار شیر شیر ازو درشیده می شد تا غایت دیده و نشنیده بودم مژه شیر آهو و شیر ماده گاو و گاو میش

تفاوتی نداشتند میگویند که تنگی نفس را فائده میدهد در یازدهم ماه راجه مانسنگه بجهت سرانجام لشکر دکن که بدان خدمت تعیین یافته بود التماس رخصت آمیز که وطن اوست نمود. فیل خاصه هشیار مست نام باو عنایت کرده رخصت دادم روز دوشنبه دوازدهم چون عرس حضرت عرش آشیانی بوز سوائے اخراجات مجلس مذکور که علیحدہ مقرر است چهار هزار روپیه دیگر فرستادم که بفقرا و درویشان که در روضه منوره حضرت حاضر اند تقسیم کنند درین روز عبدالله ولد خان اعظم را بخطاب سرفراز بخانی و عبدالرحیم پسر قاسم خان را بخطاب تربیت خانی سرفراز گردانیدم * روز سه شنبه سیزدهم دختر خسرو را طلبیده دیدم فرزندی که اینقدر به پدر ماند کسی یاد ندارد منجمان میگفتند که قدم او بر پدرش مبارک نیست اما بر شما مبارک است آخر ظاهر شد که درست یافته بودند بعد از سه سال گفته بودند که او را باید دید چون از سن مذکور درگذشت دیده شد * در بیست و یکم ماه خانخانان متعهد صاف ساختن ولایت نظام الملکیه که در شفقار شدن حضرت عرش آشیانی بعضی فقورهایان راه یافته بود گردید و نوشته داد که اگر در عرض دو سال اینخدمت را بانصوام نوسانم مجرم باشم مشروط بآنکه سوائی لشکری که بانصوبه تعیین اند دوازده هزار سوار دیگر با ده لک روپیه خزانه بهمراهی او معین گردد فرمودم که بزودی سامان لشکر و خزانه نموده او را روانه سازند در بیست و ششم مخلص خان بخشی احدیان را بخدمت بخشگیری صوبه دکن سرفراز ساخته جاع او را به ابوالهیم حسین خان میر بحر عنایت نمودم در غره رجب پیشرو خان و کمال خان که از بندهای روشناس مقرر بودند وفات یافتند پیشرو خان را شاه طهماسب بعنوان غلامی بپدر کلان من داده بودند سعادت نام داشت در خدمت حضرت عرش آشیانی چون بداروغگی و مهتری فراشخانه سرفراز گردید پیشرو خان خطاب یافت در بخدمت بنوعی ماهر بود که گویا جامه ایست که بر قامت قابلیت او دوخته اند در سن نود سانگی از جوانان چهارده ساله جلد تربود و سعادت خدمت پدر کلان من و پدر من و من دریافت تادم مرگ یک لحظه بے کیفیت شراب نبود

الوده شراب فغانی بخاک رفت * آه ارملایکش کفن تازه بوکنند

پانزده لک روپیه ازو ماند پسری در غایت فاقایله دارد رعایت نام بنابر حقوق خدمت پدرش مهتری نصف فراشخانه باو و نصف دیگر به تهماق خان مرحمت شد کمال خان از بندهای فدوی با اخلاص من بود از طایفه کلان دهلوی است بنابر ظهور آمانت و دیانت و غایت اعتماد او را بکاول بیگی ساختم اینچنین خدمت گران کم بهم میرسند و پسر داشت بهر دو شفقت بسیار کردم اما مثل او کجا در دویم ماه مذکور لعل کلا نوت که از خوردی در خدمت پدر من کلان شده بود و هر نفس و صورتی که بزبان و روش هندی می نشیند باو یاد میدادند در سن شصت و پنجم سانگی بلکه هفتاد سانگی فوت کرد یکی از کنیزان او درین قضیه افیون خورده خود را هلاک ساخت از مسلمانان کمتر زنی چنین وفائی بجا آورده باشد * در هندوستان خصوصاً در ولایت

سلیمت که از توابع بنگاله است از قدیم رسم شده بود که زعیایا و مردم انجا بعضی از فرزندان خود را خواجه سرانموده در عوض مالواجبی بحکم میدادند و این رسم رفته رفته بدیگرو لایت نیز سرایت کرده هر سال چندین اطفال ضایع و مقطوع النسل میشدند و این عمل رواج تمام یافته بود درینولاحکم نمودم که من بعد هیچکس باین امر قبیح قیام و اقدام ننماید و خرید و فروخت خواجه سوابیای خوردن سال بالکل برطرف باشد باسلا سخا و سایر حکام صوبه بنگاله فرمانها صادر گشت که هر کس مرتکب این امر شود تنبیه و سیاست نمایند و خواجه سراج خوردن سال نزد هر کس که باشد بگیرند تا غایت هیچیک از سلاطین سابق این توفیق نیافتند انشاءالله تعالی در اندک فرصتی چنان خواهد شد که این رسم مردود بالکلیه برطرف شود هرگاه خرید و فروخت خواجه سرا منع شد هیچکس باین فعل ناخوش پیغانده اقدام نخواهد نمود * اسپ سمندی از جمله اسپان فرستاده شاه عباس که سرطوبله اسپان خاصه من بود بخانخانان مرحمت کردم انقدر خوشحال شد که بشرح راست نباید الحق که باین کلانی و خوبی اسپى تا غایت بهندوستان نيامده است و فیل فتوح را که در جنگ بے بدل است با بیست زنجیر دیگر باو عفايت نمودم چون کشتن سنگه که بهمراهی مهابتخان تعیین بود خدمات پسندیده بقتدیم رسانید و در جنگ مردم رانا زخم برچهره پیای او رسیده تابست کس نامی او بقتل آورده بود و ترتیب بسمه هزار کس را دستگیر ساخت بمنصب دو هزارى ذات و هزار سوار سرفراز شد در چهارم ماه مذکور حکم کردم که میرزا غازی متوجه قندهار شود از اتفاقات حسنه بجهت اذنه میرزاسه مشارالیه از بهکر روانه ولایت مذکور گردد خبر فوت سردار خان حاکم انجا میرسد سردار خان از ملاذمان مقرر و روشناس میرزا محمد حکیم عم من بود تخته بیگ اشتبار داشت نصف منصب او را بفرزندان او مرحمت نمودم * روز دو شنبه هفدهم پیاده بقصد زیارت روضه منوره حضرت عرش آشیانی متوجه شدم اگر میسر می بود این راه بمژه و بسرمی پیومودم حضرت والد بزرگوارم بجهت ولادت من از فتحپور به اجمیر که یکصد و بیست کروه است پیاده زیارت حضرت خواجه معین الدین سنجرى چشتی متوجه گشته بودند اگر من بسرو چشم این راه به پیمایم هنوز چه کرده باشم چون بمعادت زیارت مشرف شدم عمارتی که برسر روضه منوره شده بود دیدم بنومی که خاطر خواه من بود بنظر درنیامد چرا که منظور ان بود که رونده هاس عالم مثل این عمارت در معموره دنیا نشان ندهند چون در ائذله عمارت مذکور از خسرو بیطالع این نوع امر بظهور آمد بالضرورت روانه لاهور شدم معماران به سلیقه خود یک طسوره ساخته بودند آخر الامر بعضی تصرفات نموده شد تا آنکه مبلغ کلیم صرف نموده سه چهار سال کار کرده بودند فرمودم که دیگر بار معماران ماهر باتفاق مردم صاحب و قرف بعضی جاها را بنوعیکه قرار یافته ببندها زند رفته رفته عمارت عالی سامان پذیر گردید و باقی در غایت صفا برود عمارت مقبره منوره ترتیب یافت و دروازه در نهایت رفعت و عظمت مشتمل بر مناها از سنگ سفید پرداخته و ساخته شد

مسیح پانزده لک روپیه که موازي پنجاه هزار تومان رایج ایران و چهل و پنج لک خاني مطابق زر توران بوده باشد خرج این عمارت عالي را بمن شنوانیدند * روز یکشنبه بیست و سوم بخانه حکیم علي بتماشای حوضی که مڈل ان در زمان حضرت عرش اشبانی در لاهور ساخته بود با جمعی از مقرران که ان حوض را ندیده بودند رفتم حوض مذکور شش گز در شش گز است و در پهلوی حوض خانه ساخته شده در غایت روشنی که راه بال خانه هم از درون آب است و اب از ان راه بدرون در نمی آید ده دوازده کس در انخانه صحبت میداشتند از نقد و جنس آنچه در وقت او گنجید پیش کش نمود بعد از ملاحظه خانه و درآمدن جمعی از نزدیکان بدانجا حکیم را به منصب دوهزاري سرفراز ساخته بدولتخانه معاودت نمودم روز یکشنبه چهاردهم شعبان خان خانان به عنایات کمر شمشیر مرع و خلعت و قیل خاصه سرفراز گردیده بخدمت دکن مرخص شد و راجه سورج سنگه که از تعیینات خدمت مذکور بود بمنصب سه هزارى ذات و دو هزار سوار ممتاز گردید چون مکرر بعرض رسید که از برادران و ملازمان مرتضی خان آزار برآید و سنگه احمد آباد گجرات میبرد و ضبط خویشان و مردم خود بواسطی نمیتواند کرد صوبه مذکور را ازو تغیر نموده باعظم خان مرحمت نمودم و مقرر شد که خود در ملازمت بوده جهانگیر قلیخان پسر کلان او به نیابت او روانه گجرات گردد و منصب جهانگیر قلیخان از اصل و اضافه به سه هزارى ذات و دوهزار و پانصد سوار مقرر گردید و حکم شد که باتفاق موهن داس دیوان و مسعود بیگ همدانی بخشی مهمات صوبه مذکور را فیصل میداده باشند موهن داس بمنصب هشتصدى ذات و پانصد سوار و مسعود بیگ به صدی ذات و یکصد و پنجاه سوار سرفراز گردید از بنده های حضور تربیت خان به منصب هفتصدى ذات و چهار صد نفر و نصرالله بهمین منصب سرفراز گشتند مهتر خان که مجملی از احوال او نوشته شده در همین روزها وفات نمود و مونس خان پسر او را بمنصب پانصدى ذات و یکصد و سی سوار سرفراز ساختم * روز چهارشنبه چهارم ذی حجه خسرو را از دختر خان اعظم پسر متولد شد نام او را بلند اختر نهادم * در ششم ماه مذکور مقرب خان صورتی فرستاد که عقیده فرنگیان اینست که این صورت شبیه صاحب قرانی است در وقتیکه ایلدرم بایزید بدست لشکر فیروزی اثر ایشان گرفتار آمد نصرانی که در انوقت حاکم استنبول بود ایلمچی با تحف و هدایا فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نموده مصوریکه همراه ایلمچی ساخته بودند صورت انحضرت را شبیه کشیده برده اگر این دعوی اصلی داشته باشد هیچ چیز تحفه پیش من بهتر ازین نخواهد بود چون بصورت و حلیه اولاد و فرزندان سلسله علیه آن حضرت مشابهت ندارد خاطر برآست بودن این سخن تملی نمیشود *

جشن نوروز چهارم از جلوس همایون

تحويل حضرت نیز اعظم فیض بخش عالم به برج حمل شب شنبه چهارم ذی حجه سنه ۱۰۱۷ هجری اتفاق افتاد و نوروزگیتی افروز بمبارکی و فرخی آغاز شد روز جمعه پنجم محرم سنه ۱۰۱۸ حکیم علی وفات یافت حکیم بے نظیر بود از علوم عربیه بهره تمام داشت شرحی بقانون در عهد خلافت والد بزرگوارم تالیف نموده است کدش بر فهمش زیادتیی داشت چنانچه صورت او بر سیرت و کسی بر ذاتی مجسمه بدباطن و شوالنفس بود در بیستم صفر مرزا برخودار را بخطاب خانعالم سرفراز ساختم از نواحی قفقپور هندوانه آوردند که بایں کلانی تاحال دیده نشنیده بود فرمودم که بوزن در آورند سی و سه نیم سیر کشیده شد * روز دوشنبه نوزدهم ربیع الاولی مجلس وزن قمری در خانه والده بزرگوارم ترتیب یافت پاره ازان زر بعمراتی که دران روز جمع گشته بودند قسمت شد چون ظاهر گردید که بجهت نظام سلطنت و سرانجام مهمات صوبه دکن ضرور است که یکی از شاهزاده ها را روانه سازد بنابراین بخاطر رسید که فرزند پرویز را باید فرستاد فرمودم که سامان فرستادن او نموده ساعت رخصت تعیین نمایند * مهاتخان را که بخدمت سرداری لشکرانائے مقهور تعیین بود و بمصلحت بعضی خدمات حضور بدرگاه طلب داشته عبدالله خان را بخطاب فیروز جنگی سرفراز ساخته بعوض او تعیین نمودم و عبدالزاق بخشی را فرستادم که بجمیع منصبداران ان لشکر حکم برساند که از گفته خانمذکور بیرون نرفته شکر و شکایت او را عظیم موثر شناسند در چهارم جمادی الاولی یکی از بزبا نیدان که قبیلله مقرر اند بز خصی بنظر گذرانید که بطریق بز ماده پستان داشت و مقدار یک پیاله قهوه خوری هر روز شیر میداد چون شیر از نعمتهای الهی است و ماده پرورش بسیاری از حیوانات است این امر غریب را شگون خوب دانستم ششم ماه مذکور خرم پسر خان اعظم را بمنصب دو هزار و پانصد سوار سرفراز ساخته بحکومت و دارائی ولایت سورتبه که بگونه گره مشهور است فرستادم حکیم صدرا را به منصب پانصدی ذات و سی سوار ممتاز ساخته به خطاب مسیح الزمانی نامور گردانیدم در شانزدهم کمر شمشیر مرصع بر اجه مانسنگه فرستاده شد در بستم دویم بستم لک روپیه بجهت مدد خرچ لشکر دکن که بهمراهی پرویز تعیین یافته اند بتحويل خزانچی علیحده نموده پنج لک روپیه دیگر بجهت مدد خرچ پرویز مقرر گشت روز چهارشنبه بیست و پنجم جهاندار که قبل ازین بهمراهی قطب الدین خان کوکه بولایت بنگاله تعیین یافته بود آمده ملازمت نمود بواقعی معلوم من شد که او مجذوب مادر زاد است چون خاطر متعلق به سامان دکن بود بتاریخ غره جمادی الاخره امیرالامرا را نیز بخدمت مذکور تعیین نمودم بعنایت خلعت واسپ سرفراز گردید که مسجند پسر جگناتپه را بمنصب دو هزار ذات و هزار و پانصد سوار نواخته بهمراهی پرویز مقرر

فرمودم در چهارم ماه سیصد و هفتاد نفر سوار احدی بکمک لشکر رانا بهمراهی عبدالله خان مقرر گشتند یکصد راس اسب نیز از طوایل سرکار فرستاده شد که بهرکس از منصبدار و احدی که صلاح داند بدهد * در هفتدهم یکقطعه لعل که قیمت آن شصت هزار روپیه بود به پرویز عنایت کردم و یکقطعه لعل دیگر با دو مروارید که تخمیناً چهل هزار روپیه می ارزند بخورم مرحمت شد روز دوشنبه بست و هشتم جگناته بمنصب پنج هزار دات و سه هزار سوار سرفراز گردید و در هشتم ماه رجب رای جیسنگه بمنصب چهار هزار دات و سه هزار سوار سربلندی یافت و بخدومت دکن مرخص گشت روز پنجشنبه نهم شاهزاده شهریار از گجرات آمده ملازمت نمود روز سه شنبه چهاردهم فرزند پرویز را بخدومت تسخیر ملک دکن رخصت نمود خلعت و اسب خاصه و فیلخاصه و کمر شمشیر و خنجر مرصع عنایت شد و سرداران و امرائی که بهمراهی او تعیین یافته بودند بقدر مرتبه و حالت خود هر یک بعنایت اسب و خلعت و فیل و کمر شمشیر و خنجر مرصع خوشدل و سرفراز گردیدند هزار نفر احدی در ملازمت پرویز بخدومت دکن تعیین نمودم در همین روزها عرضداشت عبدالله خان آمد که رانای مقهور را در کوهستان در جاهای قلب تعاقب نموده چند زنجیر فیل و اسباب او بدست افتاد چون شب در آمد جانی به تگ پایبوی برده بدر رفت چون کار را برو تنگ ساخته ام عنقریب گرفتار خواهد شد یا بقتل خواهد رسید خان مذکور را بمنصب پنج هزار دات سرفراز ساختم و تسبیح مروارید که بده هزار روپیه می ارزند به پرویز عنایت شد و چون ولایت خاندیس و برار بفزند مشارالیه داده شده بود قلعه اسیر را هم بدو مرحمت کردم و سیصد راس اسب بهمراهی او مقرر گشت که باحریان و منصبداران و بهرکس که لایق عنایت باشد بدهد در بیست و ششم سیف خان باره بمنصب دو هزار و پانصد دات و هزار و سیصد و پنجاه سوار سرفراز گردیده بخدومت فوجداری سرکار حصار مقرر گشت روز دوشنبه چهارم شعبان یک زنجیر فیل بوزیر خا عنایت شد * روز جمعه بیست دوم حکم فرمودم که بنگ و بوز که منشاء فساد کلی است در بازارها فروشد و قمار خانها را برطرف سازند درین باب تاکید تمام نمودم * در بیست و پنجم شیرازی از شیرخانه خاصه آوردند که بگاو جنگ اندازند مردم بسیار بجهت تماشا ایستاده بودند جماعه از جوگیان هم بود شیر به یکی از جوگیان که برهنه بود بطریق بازی نه از روی غضب متوجه شد او را بر زمین انداخت و چنانکه بماده خود جفت میشود بهمان طریق بالای جوگی برآمده جذبیدن گرفت و روز دیگر هم همان طور حرکت نمود چند نوبت این حرکت ازو بوقوع آمد چون تا غایت چنین امری دیده نشده بود و غریبت تمام داشت نوشته شد در دویم شهر رمضان غیاث خان حسب التماس اسلام خان بمنصب هزار و پانصد دات و هشتصد سوار سرفراز گردید فریدون خان برلاس را بمنصب دو هزار و پانصد دات و دو هزار سوار ممتاز ساختم هزار تو لچه طلا و نقره و هزار روپیه در روز تحویل حضرت نیر اعظم به برج عقرب که باصطلاح هندوان سنکرات میگویند تصدق نموده

شد در دهم ماه مذکور فیله بشاه بیگ یوزی مرحمت کردم و اسلام الله عرب که از جوانان قرار داده عرب است از خویشان مبارک حاکم در قول بنابر توهی که از شاه عباس در خاطر او قرار گرفته بود بملاذمت من آمد او را نواخته بمنصب چهارم صدي ذات و در بیست سوار سرفراز ساختم * مجدداً فوج دیگر که یکصد و نود و سه منصبدار و چهل و شش نفر احدی بودند از عقب پرویز بخدمت دکن فرستاده شد و پنجاه رأس اسب نیز حواله یکی از بندهای درگاه شد که به پرویز رساند در روز جمعه سیزدهم مضمون بخاطر رسیدن و این غزل در سلک نظم در آمد

من چون کنم که تیر غمت بر جگر رسد * تا چشم نارسیده دگر بردگر رسد
مستانه می خرامی و مست تو عالمی * اسبند میکنم که مبادا نظر رسد
در وصل دوست مستم و در هجر بیقرار * داد از چنیز غمی که مرا سر بسر رسد
مدهوش گشته ام که بپویم ره وصال * فریاد از آن زمان که مرا این خبر رسد
وقت نیاز و عجز جهانگیر هر سحر * امید آنکه شعله نور اثر رسد
روز یکشنبه پانزدهم پنجاه هزار روپیه حاجق بخانه صبیبه مظفر حسین مرزا پسر سلطان حسین مرزا ابن بهرام مرزا ابن شاه اسمعیل مقوسه که بجهت فرزند خرم خواستگاری شده بود فرستادم و در هفدهم ماه مبارک خان شیروانی بمنصب هزارری ذات و سیصد سوار سرفراز گردید و پنجاه هزار روپیه نیز باو مرحمت شد و چهار هزار روپیه بحاجی بے اوزیک عنایت شد در بست و دویم یکقطعه لعل و یکدانه مروارید بشهریار شفقت شد یک لک روپیه مدد خرچ گویان بجماعه اوبماقات که بخدمت دکن تعیین یافته بودند داده شد و دو هزار روپیه بفرخ بیگ مصور که از بے بدلان عصر است لطف نمودم چهار هزار روپیه بجهت خرچ بابا حسن ابدال فرستاده شد و هزار روپیه حواله ملا علی احمد مهرکن و ملا روزبهان شیرازی نمودم که در عرس حضرت شیخ سلیم بروضه ایشان صرف نمایند و یک فیل به محمد حسین کاتب و هزار روپیه بخواجه عبدالحق انصاری مرحمت شد بدیوانیان حکم کردم که منصب مرتضی خان را مطابق پنجاهزاری ذات و سوار اعتبار نموده جاگیر تلخواه دهند به برادرزاده بهارچند قانون گوی سرکار آگره حکم کردم که هزار پیاده از زمینداران آگره سامان نموده و ماهیانه قرار داده بدکن نزد پرویز برد و پنج لک روپیه دیگر بجهت مدد خرچ پرویز مقرر گشت روز پنجشنبه چهارم شوال اسلام خان بمنصب پنجاهزاری ذات و سوار سرفراز گردید ایول بے اوزیک بمنصب یک هزار و پانصدی وظفر خان بمنصب دو هزار و پانصدی امتیاز یافتند دو هزار روپیه به بدیع الزماں پسر مرزا شاهرخ و هزار روپیه به بهتان مصر مرحمت شد و حکم کردم که نقاره بجمعی مرحمت شود که پله منصب انها بر سه هزار و بالاتر رسیده باشد پنجاه هزار روپیه دیگر از زر زدن بجهت تعمیر پل بابا حسن ابدال و عمارتی که در انجا واقع است حواله ابوالوفا پسر حکیم ابوالفتح شد که اهتمام نموده پل و عمارات مذکور را در غایت استحکام به انصراف رساند * روز شنبه سیزدهم چهار گوتی

از روز مانده ماه آغاز گرفتن نمود مرتبه بمرتبه تمامی جرم او منخسف گشت و تا پنج گهزی شب گرفته بود بجهت دنع نحوست آن خود را بطلا و نقره و پارچه و غله وزن نموده اقسام حیوانات از فیل و اسب و غیره تصدق نمود قیمت مجموع پانزده هزار روپیه شد فرمود که بمستحقان و فقرا قسمت نمودند * در بست و پنجم دختر را میچند بنده را بالتماس پدر او بخندمتگاری خود گرفتم و بمیرفاضل برادرزاده میرشریف که بفوجداری قبوله و انحدود مقرر شده بود یک فیل عنایت نمودم و عنایت الله بخطاب عنایت خانی سرفراز شد چهارشنبه غره ذی قعدة بهار میچند بمنصب پانصدی ذات و سیصد سوار ممتاز گشت و یک قبضه کهنه مرصع پسرزاد با با خرم مرحمت شد ملا حیاتی را که پیش خانخانان فرستاده بعضی سخنان زبانی که مشعر بر انواع مرحمت و شفقت بود پیغام داده بودم آمد و یک قطعه لعل و دو مروارید که خانخانان بدست او فرستاده بود تخمیناً بست هزار روپیه قیمت داشت آورده گذرانید میر جمال الدین حسینی که در برهانپور بود و بحضور او را طلب داشته بودم آمده ملازمت نمود دو هزار روپیه بشجاعت خان دکهنی مرحمت شد در ششم ماه مذکور پیش از آنکه پرویز به برهانپور برسد عرض داشت خانخانان و امرا رسید که دکهنیان جمعیت نموده در مقام فساد اند چون معلوم شد که باوجود تعیین پرویز و لشکر که در خدمت او رفته و مقرر شده هنوز بمدد و کمک احتیاج دارند بخاطر گذرانیدم که خود متوجه شوم و بعنایت الهی خاطر از ان مهم جمع نمایم در پس اثنا عرض داشت آصفخان هم آمد که توجه حضرت باینجانب لائق دولت روز افزون است و عرض داشت عادل خان بیجاپوری رسید که اگر یکی از معتمدان درگاه باینطرف مقرر شود که ملتزمات و مدعیات خود را باو بگویم تا او بعرض اقدس رساند امید هست که باعث صلاح حال این بندها گردد بنابر این مقدمات با امرا و دولخواهان گفتاش نمودم تا هرکس را که آنچه بخاطر رسد عرض نماید فرزند خانچهار بعرض رسانید که باوجودیکه چندین امراء معتبر بجهت تسخیر دکن مرخص شده باشند توجه حضرت به نفس نفیس ضرور نیست اگر حکم شود بنده هم بملازمت شاهزاده پرویز و اینخدمت را در ملازمت ایشان انشاالله تعالی بتقدیم رساند همه دولت خواهان را این سخن معقول و پسندیده نمود با آنکه هرگز جدائی او را بخاطر قرار نداده بودم چون مهم کلانی بود بالضرور رضا دادم و فرمودم بمجرد آنکه مهمات انجا صورت یابد بے توقف متوجه ملازمت شود و زیاده از یکسال در اسحدود نباشد روز سه شنبه هفتدهم ذی قعدة اختیار رخصت او بود خلعت خاصه زر دوز و اسب خاصه بازی مرصع و کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه مرحمت فرمودم و تومان توغ هم مرحمت شد و فدائی خاں را که از بندهای صاحب اخلاص است خلعت و اسب و مدد خرچ لطف نموده بمنصب هزاری ذات و چهار مد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم و همراه خان چهار تعیین نمودم که اگر کسی را نزد عادل خاں

حسب التماس او باید فرستاد او را روانه گردانند و لنگو پندت که در زمان حضرت عرش آشیانی از جانب عادل خان همراه پیشکش او آمده بود او را هم همراه خان جهان رخصت فرموده اسب و خلعت و زر عنایت کردم و از اسوا و لشکریان که همراه عبدالله خان بخدمت دفع رانای مقهور تعین بودند مثل راجه نرسنگدیو و شجاعت خان و راجه بکرماجیت و غیره با چهار پنج هزار سوار بکمک فرزند خانجهان تعین شدند و معتمد خانرا بقدرغن فرستادم که ان مردم را سزاوایی کرده در او جین بخانجهان همراه سازد و از مردم درخانه شش هفت هزار سوار از مسل سیف خان باره و حاجی بی اوزبک و اسلام الله عرب برادر زاده مبارک عرب که ولایت جوتره و درفول و ان نواحی در تصرف دارد و دیگر منصبداران و نزدیکان همراه او ساختم و در وقت رخصت هر یک را باضافه منصب و خلعت و مدد خرج سرفراز نمودم و محمدی بیگ را بخشی لشکر ساخته ده لک روپیه مقرر کردم که همراه سازند به پریوز اسب خاصه و به خانخانان و دیگر امرای و بندهای که تعین یافته انصوبه بودند خلعتها مرحمت نموده فرستادم و بعد از اتمام این امور بقصد شکار از شهر برآمدم و هزار روپیه بمیر علی اکبر عنایت شده چون فصل ربیع رسیده بود بملاحظه انکه مبادا از عبور لشکر نقصان بمزروعات رعایا برسد و با وجود انکه قوریسارل را با جمعی از احدیان بجهت ضبط زراعات تعین نموده بودم و چندی را حکم کردم که منزل بمنزل ملاحظه پائیمالی نموده عوض نقصان که بزراعتها برسد رعایا را میداده باشند و ده هزار روپیه بدختر خانخانان کوچ دانیال و هزار روپیه بعبدالرحیم خرمد خرم گویان و هزار روپیه بقاچای دکنی مرحمت نمودم و دوازدهم خنجر خان برادر عبدالله خان از اصل و اضافه به منصب هزارگی ذات و پانصد سوار و بهادر خان برادر دیگر بمنصب سیصد ذات و سه صد سوار سرفراز گشتند درین روز دو آهو شاخ دار و یک آهوه ماده شکار شد در سیزدهم یک اسب خاصه بخانجهان مرحمت نموده فرستادم بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ را به منصب هزارگی ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته پنج هزار روپیه مدد خرج عنایت کردم و بهمراهی خان جهان بخدمت دکن رخصت یافت درین روز دو آهو نر و سه آهو ماده شکار شد چهار شنبه دهم یک نیل گاؤ ماده و یک آهوه سیاه به بندوق زدم در پانزدهم یک نیله گاؤ ماده و یک چهنکاره به بندوق زده شد در هفدهم مایه دو قطعه لعل و یک دانه مرورید جهانگیر قلینخان از گجرات و افیون دان مومع کاری که مقرب خان از بندر گهنپایت فرستاده بود بنظر گذشت بعتم یک شیر ماده و یک نیله گاؤ به بندوق زده شد دو بچه همراه ماده شیر بودند بجهت انبوهی جنگل و بسیاری درخت از نظر ناپدید گشتند حکم شد که تفحص نموده بدست در آورند چون بمنزل رسیدم یکی از شیر بچه را فرزند خرم آورده از نظر گذراقید و روز دیگر بچه دوم را مهابتخان گرفته حاضر ساخت * بیست دوم در وقتی که نیله گاؤ را بقا بونی زدن نزدیک ساخته بودم ناگاه جلو داری و دو کهار ظاهر شدند و نیل گاؤ رم خورده بدر رفت

از غایت اعراض فرمودم که جلو دار را همانجا بکشند و پای کهاران را بریده و بر خر سوار کرده گرداگرد اردو بگردانند تا دیگرے این جرات نکند بعد ازاں شکار کزان براسپ شکار باز و جره کرده بمنزل آمدم روز دیگر نیله گاؤ کلانی را بقراولی اسکندر رمی به بندوق زد و او را بمنصب سیصدی ذات و پانصد سوار از اهل و اضافه سرفراز ساختم روز جمعه بیست و چهارم صفدر خاں که از صوبه بهار آمده بود بسعادت کورنش سربلندی یافت یکصد مهر نذر و یکقبضه شمشیر و پنج فیل ماده و یکی نر پیشکش گذرانید فیل نر مقبول افتاد در همین اثنا یاد کار خواجه سمرقندی از بلخ آمده ملازمت نمود و یک جلد مرقع و چند سراسپ با دیگر تحف پیشکش گذرانید و بخلعت امتیاز یافت روز چهار شنبه ششم ذی حجه بمعزالملک که از خدمت بخشگیری لشکر افغانا مقهور تغیر یافته بود بیمار و خراب ملازمت نمود * در چهارم ماه مذکور عبدالرحیم † خورا باوجود تقصیرات کلي گناهان او را عفو فرموده بمنصب یوز باشی و بیست سوار سرفراز ساختم و فرمودم که بشمشیر رفته باتفاق بخشی انجا محله مردم قلیچ خان را و سایر جاگیر داران و اویماقات نوکر و غیر نوکر دیده طومار واقعی بدرگاه اردو کشور خاں ولد قطب الدین خاں از قلعه رهناس آمده سعادت خدمت و کورنش دریافت *

جشن نوروز پنجم از جلوس همایون

روز یکشنبه بیست و چهارم ذی حجه بعد از دوپهرو سه گهروی حضرت نیر اعظم به برج حمل که خانه شرف و سعادت است تحویل نموده و درین ساعت فیض بخش در مقام پاک بهل که از مواضع پرگنه باری بوده باشد مجلس نوروزی ترتیب داده بسنت پدر بزرگوار مهر تخت جلوس نمود صبح آن که روز نوروز عالم افروز بود مطابق غره فروردین ماه سنه پنجم جلوس در همین مقام بارعام داده جمیع امرا و بندگان درگاه سعادت کورنش تسلیم مبارکباد سرفراز گشتند پیشکش بعضی امرا از نظر گذشت خان اعظم یک دانه مروارید که بچهار هزار روپیه قیمت شده بود گذرانید و میران صدر جهان بیست و هشت دست جانور شکاری از باز و جره و دیگر تحف بنظر گذرانید مهابتخان دو صندوقچه کارفرنگ که اطراف انرا به تخته های بلور ترتیب داده بودند چنانچه هرچه در درون آن نهاده میشد از برون بنوعی می نمود که گویا هیچ حایلی نیست پیشکش نمود کشورخان بست دو زنجیر فیل از نرو ماده پیشکش گذرانید همچنین هر کس از بندگان درگاه تحفه و پیشکش که داشتند گذرانیدند نصرالله پسر فتح الله شریعتی به تحویل داری

† این همان عبدالرحیم است که رفاقت خسرو نموده همه جا همراه او بود و بعد از گرفتاری بمرجب حکم در پوست خر کشیده بردند چون عرش باقی بود ازاں مهلکه نجات یافتند و از بند خلاص شده دو بندگان حاضر می بودند و خدمت میکرد تا رفته رفته برز مهربان شدند *

پیشکش مقرر گشت به سارنگدیو که به بردن فرامین به لشکر ظفر اثر دکن تعیین یافته بود بجهت پرویز و بهر یک از امرا تبرک خاصه سرفراز ساختم بشیخ حسام الدین پسر غاز بخان بدخشی که طریقه درویشی و گوشه نشینی اختیار نموده هزار رویه و فردے شال شفقت نمودم روز دیگر نوروز بقصد شکار شیر سوار شدم سه شیر دونرویکی ماده شکار شد باحدیانیکه آثار جلالت ظاهر نموده بشیر درآمده بودند انعام ها داده بزباد تی ماهیانه سرفراز ساختم بتاریخ بست ششم ماه مذکور اکثر روز ها بشکار نیله گاوها مشغولی داشتم چون هوا رو بگرمی نهاد و ساعت داخل شدن آگره نزدیک رسید بچنانپ روب باس توجه نموده چند روز دیگر در آن نواحی شکار آهو نمودم روز شنبه غره محرم سنه ۱۰۱۹ روب خواص که روب باس آبادان کرده اوست پیشکشی که ترتیب داده بود بنظر گذرانید آنچه خوش آمده درجه قبول یافت تلمه بانعام او مقرر گشت درهمین آیام بایزید بنگلی و برادران او که از صوبه بنگال آمده بودند بسعادت کورنش سرفراز گشتند سید آدم ولد سید قاسم بارهه نیز که از احمدآباد و گجرات آمده بود بدین سعادت امتیاز یافت و یک زنجیر فیل پیشکش گذرانید فوجداري صوبه ملتان از تغییر تاج خان به ابول بی اوزیک مرحمت شد دوشنبه سنه ۵ نزول اجلال درباغ منداکر که در نزدیکی شهر است واقع شد صباح آن که ساعت دخول شهر بود بعد از گذشتن یک بهر و دو گهری سوار شدم و تا ابتدای معموره براسپ سواری نموده چون سواد شهر ظاهر گشت بجهت آنکه خلایق از دور و نزدیک توانند دید سواری فیل اختیار کردم و از هر دو طرف راه زر افشان بعد از دو بهر در وقتیکه منجمان اختیار نموده بودند بمبارکی و خورمی بدولت خانه همایون داخل شدم ینبر رسم مقرر آیام نوروز فرموده بودم که دولتخانه را آئین بسته بارگاههای آسمان تمثال ایستاده کرده بودند بعد از ملاحظه آئین خواجه جهان پیشکشی که ترتیب داده بود از نظر اشرف گذرانید آنچه از هر جنس و هر قسم از جواهر اقمشه و امتعه پسند خاطر به گزین گردید قبول فرموده تلمه را بانعام او مقرر داشتم بمشرفان شکار فرموده بودم که مجموع جانوران که از روز برآمدن تا تاریخ دخول شهر شکار شده باشد معروض دارند درین وقت بعرض رسانیدند که در مدت پنجاه و شش روز یک هزار و سیصد و شصت و دو جانور جاندار از چرنده و پرنده شکار شده هفت عدد شیر نیله گا و نرو ماده هفتاد راس آهوه سیاه پنجاه و یک راس سایر جانوران از ماده آهو و بزکوهی و روج و غیره هشتاد و دو راس کلنگ و طاوس و سرخاب و سایر جانوران پرنده یک صد و بیست و نه قطعه شکار ماهی یک هزار و بیست و سه عدد روز جمعه هفتم مقرب خان از بندر کهنپایت و سورت آمده سعادت ملازمت دریافت جواهر و مرصع آلات و ظروفهای طلا و نقره کار فرنگ و دیگر نفایس و تحفهای غیر مکرر داده و غلام حبشی و اسبان عربی و از هر قسم چیزی که بخاطر رسیده آورده بود چنانچه در عرض دو نیم ماه تحفهای او از نظر گذشت و اکثر موافق مرضی خاطر ما بود درین روز صفدر خان که بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سرفراز بود بزباد تی منصب

که پانصدی ذات و دویمت سوار باشد ممتاز گشته بغضایت علم سربلندی یافت و بجایگز سابق خود مرخص گردید و بکشور خان و فریدون خان برلاس نیز علم مرحمت شد و پک زنجیر فیل فوج بجبهت افضل خان حواله پشتون پسر او شد که برای پدر خود بیدر بخواجه حسین که از فدایر خواجه معین الدین چشتی است بمقتاد نیمه ساله هزار روپیہ عنایت نمود یوسف زلیخا بخط ملا میرعلی مصور و مذهب جلد طلا در غایت تکلف و صفا که هزار مهر قیمت داشت خانخانان پیشکش فرستاده بود معصوم وکیل او آورده گذرانید تا روز شرف که انتهای صحبت نوروز است هر روز پیشکش چندی از امرا و بندگان درگاه بنظر میگذشت و از نغایس پیشکش هرکس آنچه پسند خاطر می افتاد قبول نموده تدمه را باز می داد * روز پنجشنبه ۱۳ مطابق ۱۹ فروردین ماه که روز شرف و خرمی و خوشحالی حضرت نیراعظم است فرمودم که مجلس جشن ترتیب داده از اقسام مکیفات حاضر سازند و بامرا و سایر بندگان درگاه حکم شد که هرکس که خواهد بخواهش طبیعت مکیفی اختیار کند اکثر شراب و چندی مفرح و بعضی از انیوانات آنچه خواستند خوردند مجلس شگفته گشت جهانگیر قلیخان از گجرات یک تخت فقره منجمت و مصور برش و ساخت تازه پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت و بمهاسنگه نیز علم شفقت شد * و در ابتدای جلوس مکرر حکم کرده بودم که من بعد هیچ کس خواجه سرا نکند و خرید و فروخت نشود و هرکس که مرتکب این عمل گردد گنهگار باشد درینولا افضل خان چند از ان بدکاران را بدزگاه از صوبه بهار فرستاد که بدی عمل شنیع قیام نموده اند آن بے عاقبتان را فرمودم که در حبس مؤبد نگاهدارند * در شب پنجشنبه در آژدهم امر عجیب و قضیه غریب رویداد جمعی از قوالان دهلی سرود در حضور میگفتند و سیدی شاه بروش تقلید سماع می نمود و این بیت میر خسرو

هر قوم راست راه دینی و قبله گاهی * من قبله راست کردم برسمت کج کلاه
میانخانه این سرود جود من حقیقت این بیت را تفحص می نمودم که ملا علی احمد مهرکن که در فن خود از بے نظیران عصر و عهد بود و نسبت خلیفه و خدمتگاری قدیم داشت و در آیام خورد سالیها که سبق پیش پدر او میخواندم پیش آمده چنین نقل کرد که من از پدر خود شنیده ام که روزی شیخ نظام الدین اولیا کلاهی بر گوشه سر نهاده در کنار آب چون بالای پشت بامی تماشای عبادت و پرستش هندوان می نمودند درین اثنا امیر خسرو حاضر میشود شیخ متوجه شده میفرمایند که این جماعت را می بینی و این مصرعه را بر زبان جاری میسازند

* هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی *

امیر بے تأمل از روے نیاز مندی تمام شیخ را مخاطب ساخته مصرع ثانی را

* من قبله راست کردم برسمت کج کلاه *

می خوانند ملا مشارالیه چون سخن را بدین جا رسانید و کلمه آخر مصرع ثانی که برسمت کج کلاهی بر زبانش جاری شد حال برو متغیر گشته بلیخودانه افتاد و مرا از

افتادن او وحشتی عظیم شده بر سر او حاضر شدم اکثره را مظنه شد که مگر مرع او را حادث گشته است اطباء که در خدمت حاضر بودند مضطربانه در پی تشخیص و دیدن نبض و حاضر ساختن دوا شدند هر چند دست و پا زدند بحال نیامد او خود در مرتبه اول که افتاده بوده است جان بجان افرین تسلیم نموده چون بدن فی الجمله حرارتی داشت گمان می نمودند که شاید جان باقی بوده باشد بعد از اندک زمان ظاهر شد که کار از کار گذشته فرو رفته است او را از مجلس مرده برداشته بمنزل و مقامش بردند این قسم مرده‌نی تا حال مشاهده نشده بود مبلغی بجهت کفن و دفن او بفرزندانش فرستادم و صبح او را بدلهی نقل نموده بگورخانه آبا و اجدادش مدفون ساختند روز جمعه بستم و یکم کشورخان که به منصب هزار و پانصدی سرفراز بود به دو هزاری ذات و سوار سرفراز گردید و بعنایت اسپ عراقی از طوبله خاصه و خلعت و قیل خاصه بخت جیت نام نوازش یافته بخدومت فوجداری ملک اوچهه و تنبیه و تادیب متمردان انحدود مرخص گشت بایزید بنگلی بخلعت و اسپ ممتاز گردیده با بواذن بهمراهی کشورخان حکم شد قبلی از حلقه خاصه عالم کمان نام حبیب الله حواله نموده جهت راجه مانسنگه عنایت کرده فرستادم بکیشوداس مارو اسپ خاصه به بنگاله مرحمت کرده شد بعرضخان جاگیردار جلال آباد ماده قیل شفقت شد در پی ایام افتخارخان قیل نادره از بنگاله پیشکش فرستاده بود چون پسند خاطر من گشت داخل قیلان خاصه ساختم احمد بیگ خان که بسرداری لشکر بنگش معین است بذابرنیکو خدمتیه با فرزندان باضافه منصب سرفراز گشته منصب خاصه او را که دو هزار ذات و هزار پانصد سوار بوده پانصدی دیگر بذات او اضافه مرحمت شد تختی طلائی مرصع کاری بجهت سرپیچ پرویز که به لعل و مروارید ترتیب یافته بود به بیست و یک هزار روپیه قیمت شد بجهت خانجهاں بدست حبیب پسر سریراه خان به برهانپور عنایت کرده فرستادم * در پی روزها ظاهر شد که کوکب پسر قمرخان به سناسی اشنائی پیدا کرده و رفته رفته سخنان او که تمام کفر و زندقه است در مذاق ان جاهل جاکرده عبداللطیف پسر نقیب خان و شریف عم زادهای خود را در پی ضلالت باخود شریک ساخته بوده است چون ایدعنی شگافه شد بهچون اندک ترسانیدن چند مقدمه خود ها مذکور ساختند که ذکران کراهیت تمام داشت تادیب و تنبیه ان را لازم دانسته کوکب و شریف را بعد از شلاق مقید و محبوس ساختم و عبداللطیف را یکصد دره حد فرمودم که در حضور زنند این تنبیه خاص بجهت حفظ شریعت بوده تادیگر جاهلان امثال این امور هوس نکنند روز دو شنبه بیست و چهارم معظم خان بدلهی مرخص شد تا متمردان و مقصدان ان نواح را گوشمال دهد بشجاعت خان دکنی ده هزار روپیه مرحمت شد شیع حسین درشنی را که بجهت بردن فرامی به بنگاله و مرهمتهای که بهریک از امرای انصوبه واقع شده بود حکم کرده بودم مرخص ساختم اسلام خان را نظر برتردات و خدمات شایسته بمنصب

پنج‌هزاری ذات و سوار و خلعت خاصه سرفراز ساختم و بکشور خان نیز خلعت خاصه و برآجه کلیان اسپ عراقی و همچنین بسایر آمرایان بعضی خلعت و بعضی اسپ مرحمت نمودم بفریدون برلاس که بمنصب هزار و پانصدیدات و هزار و سیصد سوار سرفراز بود دو هزاریدات و هزار و پانصد سوار ممتاز گردید * در شب دوشنبه غره ماه صفر بنابر غفلت خدمتگاران آتش عظیم در خانه خواجه ابوالحسن افتاد تاخیر در اشدن و فرونشاندن آتش اسباب و اشیاء او بسیار سوخته شد بنابر تسلی خاطر خواجه و تدارک زیانیکه باو رسیده بود چهل هزار روپیه باو مرحمت نمودیم به سیفخان باره که برداشته و نواخته می بود علم مرحمت نمودم معزالملک را که پدیوانی کابل تعین یافته بود در صدیدات و هفتاد و پنج سوار به منصب سابق او که هزاری ذات و در بست هفتاد و پنج سوار بود افزوده مرخص ساختم روز دیگر پهل کتاره مرصع بجواهر قیمتی بخان جهان مرحمت نموده به برهانپور فرستادم * چون بیوه زنی از مقرب خان شکوه نمود که دختر مرا در بندر کهنپایت بزور کشیده بود بعد از مدتی که در منزل خود نگاهداشت چون طلب دختر نمودم چنین گفت که باجل موعود مرده بنابرین فرمودم که این قضیه را تفحص نمایند بعد از جست و جوی بسیار شخصی را از ملاذمان او که باعث و بانی این امر تعدی بود بسیاست رسانیدم و نصف منصب مقرب خان را کم کرده بان ضعیفه ستم رسیده مدد معاش و خرچی راه مرحمت کردم چون در روز یکشنبه هفتم ماه قران نهمین واقع شده بود تصدقات از طلا و نقره و سایر فلزات و اقسام حیوانات بفقرا و ارباب حاجات مقرر نمودم که در اکثر ممالک محروسه تقسیم نمایند شب دوشنبه هشتم شیخ حسین سرهندی و شیخ مصطفی را که بعنوان درویشی و کیفیت و حالت فقر مشهور و معروف بودند طلبیده محبت داشته شد و رفته رفته مجلس بسماع و وجد گویی تمام پیدا کرد خالی از کیفیت و حالت نبودند بعد از اتمام محبت بهر یک زررها داده مرخص ساختم چون مکرر میرزا غازي بیگ ترخان بجهت سامان ازوقه قندهار و ماهیانه برقذاران قلعه مذکور عرضداشت نموده بود فرمودم که دو لک روپیه از خزانه لاهور روانه قندهار سازند * بتاریخ ۱۹ ماه اردی بهشت سنه ۵ جلوس مطابق ۴ صفر در پنده که حاکم نشین صوبه بهار است امری غریب و حادثه عجیب روداده افضل خان حاکم صوبه آنجا به گورکبه پور که بتازگی بجایگزین او مقرر گشته بود و از پنده تا آنجا شصت کوه مسافت است مقوجه می شود و قلعه و شهر را بشیخ بنارسی و غیاث زین خانی دیوان آنصوبه و جمعی دیگر از منصبداران می سپارد و بگمان آنکه درین حدود غنیمت نیست خاطر از محافظت قلعه و شهر چنانچه باید جمع نمی سازد بحسب اتفاق درهمین ایام قطب نام مجهول از مردم اوچبه که خلعت او سرشته فتنه و فساد بود بزیئی درویشان و لباس گدایان بولایت اوچینه که در نواحی پنده واقع است درمی آید و مردم آنجا که از مفسدان مقرر اند آشنائی پیدا کرده اظهار میکند که من خسرو ام که از بندی خانه گریخته خود را بدین حدود رسانیده ام اگر بمن همراهی نموده در مقام امداد و اعانت شوید بعد از آن که کاری

سرانجام باید مدار دولت من برشمایان خواهد بود مجملأً بدین کلمات ابله فزوب آن گول طبیعتان را با خود متفق ساخته مشخص آنها میسازد که من خسروام و اطراف چشم خود را که در وقت از اوقات داغ کرده بود و علامت آن بنظر در می آمده است بدان گمراهان می نمود و میگفت که در بند بخانه گتوری بر چشم من بسته بودند این علامت انست بدین تدویر و فریب جمعی از سوار و پیاده بر سر او جمع میشوند و خبر یافته بوده اند که افضل خان در پتله نیست ایمعی را فوزی عظیم دانسته ابلاغ می نمایند و در سه ساعت از روز یکشنبه گذشته خود را بشهر میسرانند و بهیچ چیز مقید نشده اراده قلعه میکنند و شیخ بنارسی که در قلعه بود خبر یافته مضطربانه خود را بدر قلعه میسرانند و غنیم که جلو ریز می آمده فرصت آن نمیدهد که دروازه قلعه را به بندند باتفاق غیاث از راه کهرکی خود را بکنار آب میسرانند و کشتی بدست آورده قصد ان میکنند که خود را بافضل خان برسانند ان مفسدان بخاطر جمع بقلعه در آمده اموال و اسباب افضل خان را باخزانة بادشاهی بتصرف در می آورند و جمعی از واقعه طلبان بیدارست که در شهر و نواحی بودند بر سر او جمع میشوند این خبر در گورکپور بافضل خان میرسد و شیخ بنارسی و غیاث هم از راه آب خود را میسرانند و کتابات از شهر می آید که این بدبختی که خود را خسرو میگوید بتحقیق خسرو نیست افضل خان تکیه بفضل و کرم الهی و بدولت و اقبال ما نموده بے توقف بر سر ان مفسدان روانه میگردد در عرض پنجروز خود را بحوالی پتله میسرانند چون خبر آمدن افضل خان بان حرامزاده و مفسدان میسران قلعه را بیکی از معتمدان خود می سپارد و سوار و پیاده خود را توزک نموده چهار گروه از شهر باستقبال بر می آید و برکنار آب پی بن جنگ میشود و باندک زود خوردی سلک جمعیت ان تیره روزگاران از هم پاشیده متفرق میگردند و از غایت اضطراب دیگر باره ان بخت برگشته باچند در قلعه در می آید و افضل خان سر در پی او نهاده امان نمیدهد که در قلعه را تواند بست مضطربانه بخانه افضل خان در آمده ان خانه را قائم میسازد و قسه بهودران خانه بوده زود خورد می نماید و تخمیناً سی کس را بزخم تیز ضایع میسازد بعد از ان که همراهان او بجهنم میروند خود عاجز و زبون میشود امان طلبیده افضل خان را می بیند بجهت تسکین این ماده افضل خان در همان روز او را بقصاص رسانیده چندی از همراهان او را که زنده بدست در آمده بودند مقید میسازد و این اخبار متعاقب یکدیگر بمسامع جلال رسید شیخ بنارسی و غیاث زینخانی و دیگر منصب دارانی که در حفظ و حراست شهر و قلعه تقصیر نموده بودند با گره طلب داشتم و فرمودم همه را سروریش تراشیده و معجر پوشانیده و بر خر سوار کرده بر گرد شهر آگه و بازارها گردانیدند تا باعث تذبیه و عبرت دیگران گردد چون درین ایام عرایض پرویز و امرای تعینات دکن و دولت خواهان انجا متعاقب یکدیگر رسید که عادل خان بیجاپوری التماس و استدعا دارد که میر جمال الدین حسین انجو را که موجب دنیا داران دکن بر قول و فعل او اعتماد تمام دارند

نزد او فرستند تا بان جماعت صحبت داشته تفرقه و وحشت را از خاطر آنها دور سازد و معامله انجا را حسب الاستصواب عادل خان که طریقه دولت خواهی و بندگی اختیار نموده صورت پسندیده دهد و بهمه جهت تفرقه و وحشت را از خاطر دور ساخته و دلایع او نموده از الطاف و عنایات بادشاهی او را امیدوار سازد بنابر حصول این مدعا میر مومنی الیه را بقاریخ شانزدهم ماه مذکور مرخص ساخته ده هزار روپیه انعام عنایت نمودم و بر منصب سابق قاسم خان که هزاره ذات و پانصد سوار بود بجهت آنکه بکمک برادر خود اسلام خان روانه بنگاله گردد پانصدی ذات و سوار افزودم و در همین ایام بجهت تنبیه و تادیب بکرماجیت زمیندار ولایت مانتهو که قدم از دایره اطاعت و بندگی کشیده است مهاسنگه پسرزاده راجه مانسنگه را تعیین نمودم که هم بدفع متمردان آن سرزمین قیام و اقدام نموده هم محال جاگیر راجه را که دران نواحی واقع است عمل نماید بستم ماه مذکور قبلی بشجاعت خان دکهنی مرحمت نمودم چون حاکم جلال آباد از خرمی قلعه انجا عرضداشت نوشته بود حکم فرمودم که از خزانه لاهور آنچه بجهت تعمیر قلعه مذکور درکار باشد برده صرف نماید افتخار خان در بدگاله خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده بود حسب التماس صاحب صوبه انجا پانصدی بر منصب سابق او که هزار و پانصدی بود اضافه نمودم بقاریخ بیستم و هشتم عرضداشت عبدالله خان فیروز جنگ مشتمل بر سفارش بعضی بندهای کار طلب که بهمراهی او بدفع رانا مقهور مردود تعیین بودند بعرض رسید چون از همه بیشتر اظهار خدمتگاری و کار طلبی غزنین خان جالوری نموده بود بر منصب سابق او که هزار و پانصدی ذات و سیصد سوار بود پانصدی ذات و چهار صد سوار اضافه مرحمت نمودم و همچنین در خور خدمت هریک از ان بندها بزیادت منصب سرفراز گردیدند دولت خان که بجهت آوردن تخت سنگ سیاه قبل ازین باله آباد مرخص گشته بود روز چهار شنبه چهارم ماه مهر امده ملازمت کرد و ان تخت را صحیح و سالم آورد الحق عجایب تخته سنگی است از غایت سیاهی و براقی بسیار برانند که از قسم سنگ محک بوده باشد طول ان چهار درعه نیم پاو کم و عرض ان دو درعه و نیم و یک طسو و حجم ان سه طسو بوده باشد اطراف انرا بسنگ تراشان ماهر فرمودیم که ابیات مناسب نقش گردانند و پایهای هم از ان قسم سنگ بران نصب نموده اند اکثر اوقات بران تخت می نشینم عبدالسبحان بجهت بعضی تقصیرات در بند خانه مقید بود چون برادران خانعالم ضامن و مقعد کار او شدند او را از قید برآورده بمنصب هزاره ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم و یفوجداری صوبه الهباد تعیین یافته جاگیر قاسم خان برادر اسلام خان را بدو مرحمت کردم و تربیت خان را بفوجداری سوارکار الور فرستادم بقاریخ دوازدهم ماه مذکور عرضداشت خانچهار رسید که خانخانان حسب الحکم والا برفاقت مهابتخان روانه درگاه گشت و میرجمال الدین حسین که برفتن بیجا پور از درگاه تعیین یافته بود از برهانپور بهمراهی و کلاسه عادلخان متوجه

بیجا پور شد در تاریخ بیست و یکم ماه مذکور مرتضیٰ خان را بصاحب صوبگی صوبه پنجاب که از اعظم ممالک محروسه است سرفراز ساخته شال خاصه کرامت فرمود. تاج خان را که در صوبه ملتان بود بدارائی کابل تعین کرده بر منصب سابق او که سه هزار پانزده و هزار پانصد سوار بود پانصد سوار دیگر افزودم و حسب التماس عبدالله خان فیروز جنگ پسرانا شکر نیز باضافه منصب سرفراز گشت مهابتخان که قبل ازین بجهت تحقیق جمعیت امرای تعینات دکن و اوردن خانخانان به برهان پور مرخص گشته بود چون بدواهی اگر رسید خانخانان را در چند منزلی از شهر گذاشته خود پیشتر آمد و بسعادت کورنش و استانبوسی سرفراز شد * و بعد از چند روز بتاریخ دوازدهم آبان خانخانان آمده ملازمت کرد چون در باب او اکثر دولت خواهان مقدمات واقع یا غیر واقع از رؤی فهمید گی خود عرضداشت نموده بودند و خاطر اشرف از منصرف گشته بود چون ان التفات و عنایت که همیشه درباره او میکردم و از پدر بزرگوار خود دیده بودم این بار بفعل نیامد و درین سلوک محقق بودم چرا که قبل ازین خط تعهد خدمت صوبه دکن بمدتی معین سپرده در ملازمت سلطان پرویز با دیگر امرا بدان مهم عظیم متوجه گشته بود بعد از رسیدن به برهانپور ملاحظه وقت ناکرده در هنگامی که حرکت لایق بود سرانجام رسد و دیگر ضروریات نشده سلطان پرویز لشکرها را بباله گهائی برآورده و رفته رفته بواسطه بی اتفاقی سرداران و نفاق ایشان و اختلاف رایهای ناصواب کار بجائی کشید که غله بدشواری پیدا کرده یکمن بمبلغا بدست در نمی آمد و کار سپاه مختل و درهم شده هیچ گونه کاری از پیش نرفت و اسب و شتر و دیگر چارپایان ضایع شدند و بنابر مصلحت وقت صلح گونه با مخالفان تیره بخت نموده سلطان پرویز لشکر را به برهانپور باز گردانید چون معامله خوب نه نشست این تفرقه و پریشانی را مجموع دولت خواهان از نفاق و بی سرانجامی خانخانان دانسته در پنجاب عرایض بدرگاه ارسالداشتند اگرچه این معنی مطلق باور نمی افتاد غایتاً این خدشه بخاطر راه یافت تا آنکه عرضداشت خانجهان رسید که این خلیل و پریشانی تمام از نفاق خانخانان دست داده یا این خدمت را باستقلال باو باز باید گذاشت یا او را بدرگاه طلبیده این نواخته و برداشته خود را بدین خدمت تعین فرموده و سی هزار سوار معین و مشخص یکمک این بنده مقرر باید داشت تا در عرض دو سال تمام ولایت بادشاهی را که در تصرف غنیم است مستخلص ساخته و قلعه قندهار و دیگر قلعههای سرحد را بتصرف بندهای درگاه در آورده ولایت بیجاپور را نیز ضمیمه ممالک محروسه سازم و اگر این خدمت را در مدت مذکور بانصرام نرسانم از سعادت کورنش محروم بوده روزه خود را به بندهای درگاه نه نمایم چون صحبت میان سرداران و خانخانان باینجا کشیده بودن او را در اینجا مصلحت ندیدم سواری را بخانجهان تفویض فرمودم و او را بدرگاه طلبیدم بالفعل سبب بی توجهی و بی اتفاقی اینست بعد ازین آنچه ظاهر شود در خور آن مراتب توجهی و بی توجهی به عمل خواهد آمد

سید علی باره را که از جوانان مقرر است نواخته پانصدی ذات و دریست سوار بر منصب سابق او که هزاری ذات و پانصد سوار بود افزودم و داراب خان ولد خانخانان را به منصب هزاریدات و پانصد سوار سرفراز ساخته سرکار غازی پور را بجایگزین و مقرر داشتم * قبل ازین صبیبه میرزا مظفر حسین و لد سلطان حسین میرزای صفوی حاکم فندهار را بفرزند سلطان خرم نام رن فرموده بودم درین تاریخ ۱۷ ابان چون مجلس طوی منعقد شده بود بخانه بابا خرم رفته شب نیز در آنجا گذرانیدم و اکثر امرا را بخلعت سرفراز ساختم و چندین از محبوسان قلعه گوالیار به تخصیص حاجی میرک از بند خلاصی یافتند و یک لک روپیة اسلام خان از برگذات خالصه شریفه تحصیل نموده بود چون بر سر لشکر و خدمت بود بانعام او مقرر داشتم پاره طلا و نقره و از هر جنس زر و غله بمعتمدان داده مقرر داشتم که بفقره اگر تقسیم نمایند در همین روز عرضه داشت خان جهان بعرض رسید که ایرج ولد خانخانان را از شاهزاده رخصت حاصل نموده حسب الحکم روانه درگاه ساخت و آنچه در باب ابوالفتح بجای پوری حکم شده بود چون مشارالیه سر کار آمدنی است و فرستادن او بالفعل باعث نوامیدی دیگر سرداران دکن که قولها بجهت ایشان رفته میشد بنابراین او را نگاهداشته و حکم شده بود که چون کیشو داس پسر راس کله را که در خدمت پرویز میباشد طلبیده ام اگر در فرستادن او اهلال رود خواهی نخواهی او را روانه خواهی ساخت چون این معنی معلوم پرویز گشت فی الفور او را رخصت کرد و گفت که این چند کلمه را از زبان من عرضه داشت خواهی نمود که چون جان و حیات خود را بجهت خدمت آن خدای مجازی میخواهم وجود و عدم کیشو داس چه باشد که در فرستادن او استادگی نمایم غایتاً خدمتگاران اعتباری و اعتمادی مرا که بهر تقریب طلب میدارند باعث نومیدی و شکست خاطر دیگران می گردد و در سرحد مشهور شده حمل بر بیعنایتی صاحب و قبله می شود دیگر امر حضرتت * از تاریخ که قلعه احمد نگر بسعی برادر مرحوم دانیال بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد تا تاریخ حال حفظ و حراست آنجا بخواجه بیگ میرزا صفوی که از خویشان غفران پناه شاه طهماسب است مقرر بود بعد ازان که شورش دکنیان مقهور بسیار شد و قلعه مذکور را محاصره کردند در لوازم مناسب و قلعه داری تقصیر نکرد بآنکه خانخانان و امرا و سرداران که در بره نپور جمع شده بودند در ملائمت پرویز متوجه رفع و دفع مقهوران گشتند و از اختلاف رایها و نفاق امرا و بے سرانجامی رسد و غله لشکرگران سنگی را که صلاحیت کارها کلاں داشتند بر اهال نامناسب و کوههای و کتلهاے صعب در آورده در عرض اندک روز پریشان و بے سامان ساختند چون کار بدین جا انجامید و تعمیر غله بجای رسید که جان در عوض نان میدادند بے علاج بمقصد نارسیده برگشتند و حشم قلعه که چشم بر آمدن این لشکر داشتند از شنیدن این خبر بے دل و بے پاشده بیکیبار برجوشیدند و خواستند که از قلعه برآیند خواجه بیگ میرزا چون بر این معنی مطلع گشت در مقام تسلی و دلالای مردم شد و هر چند کوشید نتیجه

ندان اخرا لامر بقول و قرار بامردم خود از قلعه برآمده متوجه به برهانپور گشت در تاریخ مذکور شاهزاده را ملازمت نمود عرایض که در باب آمدن او رسید چون ظاهر گشت که در تردد و نمک حلالی تقصیر نکرده فرمودم که منصب او که پنج هزاری ذات و سوار بود برقرار داشته جاگیر تنخواه دهند بتاریخ نهم عرضداشت بعضی امراء دکن رسید که بتاریخ بیست دوم شعبان میر جمال الدین حسین بیجاپور رسید عادل خان وکیل خود را بیست کروه پیش باز فرستاده خود هم تا سه کروه استقبال نمود و از همان راه مرزا را بمنزل خویش برد چون هواسه شکار بر طبیعت غالب بود در ساعت مسعود که منجمان اختیار نموده بودند از شب جمعه پانزدهم رمضان مطابق دهم ادر سنه ۵ یک بهر و شش گهزی گذشته متوجه شکار شدم و در باغ دهوه که متصل بشهر است منزل نخستین واقع شد درین منزل دو هزار روپیه و فرگل پرم نرم خاصگی بمیر علی اکبر داده اورا رخصت شهر نمودم و از ملاحظه آنکه غلات و مزروعات بے سپر و پامال مردم نشود حکم شد که غیر از مردم ضروری و بندهای خاص پیش خدمت همه در شهر بوده باشند و حفظ و حراست شهر را بخواجه جهان فرموده اورا رخصت دادیم بتاریخ چهاردهم سعد الله خان ولد سعید خان را فیل مرحمت کردم بتاریخ ۲۸ مطابق ۲۱ رمضان چهل و چهار فیل که هاشم خان ولد قاسم خان از اودیسه که اقصای بنگاله است پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت از انجمله یک فیل بهیاری خوب و مطبوع بود انرا خاصه ساختم بتاریخ ۲۸ کسوف واقع شد از برای دفع نحوسنت آن خود را بطلا و نقره وزن کردم یک هزار و هشت صد توله طلا و چهار هزار و نهصد روپیه شد انرا با دیگر اقسام حبوبات و انواع حیوانات از فیل و اسب و گاو فرمودم که در بلده آگره و دیگر شهرهای حوالی بر مستحقان بے مایه و محتاجان در مانده تقسیم نمودند چون مهمات لشکری که به سرداری پوربوز و سرکردگی و سربراهی خانخانان و همراهی چندی از امرای کلان مثل راجه مانسنگه و خانجهان و اصفخان و امیرالامرا و دیگر منصبداران و سرداران از هر طائفه و هر دست که به تسخیر ملک دکن تعیین یافته بودند بدان انجا مید که از نصف راه برگشته به برهانپور معارفت نمودند و همگی بندهای معتمد و واقعه نویسان راست گفتار عرایض بدرگاه فرستاده باز نمودند که اگرچه برهم خوردگی و خرابی این لشکر را جهتها و سببها بسیار بود اما عمده اسباب بے اتفاقی امرا بتخصیص نفاق خانخانان شد بنابرین بخاطر رسید که خان اعظم را بالشکر تازه زور باید فرستاد تلافی و تدارک بعضی امور نالایق و ناشایستگیها که از نفاق امرا چنانچه مذکور شد رویداد نماید یازدهم دی بتسلیم این خدمت سرفرازی یافت و حکم شد که دیوانیان سر انجام نموده او را بزودی روانه سازند و خانعالم و فریدون خان بولاس و یوسف خان ولد حسین خان تگر به و علی خان نیازی و باز بهادر قلماق و دیگر منصبداران قریب ده هزار سوار همراہ او تعیین نمودم و مقرر شد که و راسه احدیانی که بدین خدمت تعیین اند دو هزار احدی دیگر همراہ سازند که همگی دوازده هزار سوار بوده باشند و سی لک روپیه خزانه و چند حلقه فیل همراہ

ساخته رخصت دادم و خلعت فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسب بازی مرصع و فیل خاصه و پنج لک روپیه مزد خرج با و عنایت نمودم و حکم شد که دیوانیان عظام از مجال جاگیر او باز یافت نمایند و امرای تعینات، خلعت ها و اسب ها و رعایت ها سرفراز شدند و مهابتخان را که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود پانصد سوار دیگر بر منصب او افزوده حکم کردم که خان اعظم و این لشکر را به برهانپور رساند و بحقیقت برهم خوردگی لشکر پیش باز رسیده حکم سرداری خان اعظم بامراء انحدود رسانیده همه را با او متفق و یکجهت ساخته و سامان لشکر انجا دیده بعد از نظام و انتظام مهمات مرجوعه خانخانا را همراه گرفته بدرگاه آورد روز یکشنبه چهارم شوال قریب باخره ای روز بشکار چینه مشغولی داشتم دریں روز و روز پنجشنبه مقرر کرده ام که جاندار گشته نشود و گوشت تناول نمیکنم روز یکشنبه خاصه بجهت تعظیمی که پدر بزرگوارم آن روز را میداشتند چنانچه بگوشت میل نمیفرمودند و کشتن جاندار منع بود بسبب آنکه در شب یکشنبه تولد مبارک ایشان واقع شده بود میفرمودند که دریں روز بهتر آنست که جانداران را سبب قصاب طبععتان خلاص باشند و روز پنجشنبه که روز جلوس منست دریں روز هم فرمودم که جاندار را بیجان نسازند تا در ایام شکار دریں دو روز تیر و تفنگ بجنوران شکاری نمی اندازم در حالتی که شکار چینه می شد انوپ راسه که از خدمتگاران نزدیک است جمعی را که در شکار همراه میباشند پاره دور تر از من سر کرده می آورد بدرختی میرسد که زغنی چند بران نشسته بودند چون نظرش بران زغنها می افتد کمان و تکه چند گرفته بدان طرف متوجه میشود اتفاقاً در حوالی اندرخت گارے نیم خورده افتاده می بیند مقارن آن شیرے بزرگ مهینب قوی جثه از میان بوته چند که دران حوالی بوده بر خاسته روان میشود با آنکه از روز دوگهری بیشتر نمانده بود چون ذوق مرا به شکار شیر میدانست خود با چندی که همراه او بودند شیر را قیل نموده کس نه نزدیک من فرستاد و مرا از شیر خبر کرد چون خبر بمن رسید فی الحال باضطراب جلو زیر متوجه گشتم بابا خرم و رامداس و اعتماد راسه و حیانت خان و یکدوئی دیگر بامن همراه بودند بمچون رسیدن دیدم که شیر در سایه درختی نشسته است خواستم که سواره تفنگی باندازم دیدم که اسب بیطاقتی میکند از اسب پیاده شدم و تفنگ را سر راست ساخته کشاکش دادم چون من در بلندی ایستاده بودم و شیر در پستی بوده هیچ ندانستم که بدو رسید یا نرسید در لحظه مضطربانه تفنگی دیگر انداختم بخاطر میبرد که این تفنگ باو رسیده باشد شیر بر خاسته حمله آورد و میگرد شکاری را که شاهین در دست داشت و بحسب اتفاق در برابر او واقع شده بود زخمی کرده بجای خود به نشست دریں حالت بندوقی دیگر بر سه پایه نهاده مجرا گرفتم انوپ راسه سه بانه را گرفته ایستاده بود و شمشیرے در کمر و کتفه چوبی در دست و بابا خرم جانب چپ باندک فاصله و رامداس و دیگر بندها در عقب او و کمال قراول تفنگ پر کرده بدست می میداد چون خواستم که کشاکش نمایم شیر غراں بجانب مایان روان شده

حمله اور گشت مقارن ان تفنگ را کشاد دادم از محاذی دهی شیر و دندان او گذشت صدای تفنگ او را پرتیز کرد جمعی که از خدمتگاران هجوم آورده بودند تاب حمله او نیاورده بر یکدیگر خوردند چنانچه من از دکه و اسیب آنها یکدو قدم از جای خود پس رفته اقدام به تحقیق میدانم که دو سه کس پابرسینه من نهاده از بالای من گذشتند بمدد اعتماد راس و کمال قراول استاده شدم در پی وقت شیر بمردمی که در دست چپ بودند قصد نمود انوب راس سه پایه را از دست گذاشته بشیر متوجه شد شیر بهمان چستی و چالاکی که حمله اور گشته بود برو برگشت و او مردانه بشیر روبرو شد ان چوب که در دست داشت بهر دو دست دوبار بر سر او محکم فرو کوفت شیر دهی باز کرده هر دو دست انوب راس در دهی گرفت و چنان خائید که دندان او از ان سوی هر دو دست او گذشت اما ان چوب و انگشتی چند که در دست داشت خیلی ممد شد و نه گذاشت که دست های او از کار برد از حمله و دکه شیر انوب راس در میان هر دو دست او به پشت افتاد چنانکه سروروی او محاذی سینه شیر بود در پی وقت بابا خرم و رامداس متوجه شدند انوب راس نمایند شاهزاده تیغی بر کمر شیر انداخت و رامداس هم دو شمشیر بکار برد یکی که بشانه شیر می رسید فی الجمله کار گرمی افتد و حیانتان چوے که در دست داشت چندی بر سر او زد انوب راس زور کرده دست های خود را از دهی شیر برمی آورد و دو سه مشتکی بر کله او میزدند و به پهلوی غلطیده بزور زانو راست می ایستد در وقت کشیدن دست ها از دهی شیر چون دندان او از جانب دیگر سر بر آورده بودند پاره چاک میشود و هر دو پنجه او از دوشش گذشت در حین ایستادن شیر هم ایستاده می شود و سینه او را بناخن و چنگال مجروح می سازد چنانچه زخم های مذکور روزی چند او را آزرده داشت و بجای که زمینی به راستی بود در رنگ دو کشتی گیر بر یکدیگر چسبیده غلطان شدند و در جائیکه من ایستاده بودم زمینی فی الجمله همواری داشت انوب راس میگوید که الله تعالی اینقدر شعور بمن داد که شیر را عمدتاً بدان سو بردم دیگر از خود خیر ندادم در پی زمان شیر او را گذاشته روان می شود او در ان بیخبری شمشیر علم کرده از پس او در می آید و بر سر او می زند شیر چون رو می میگرداند تیغی دیگر بر صورت او می اندازد چنانچه هر دو چشم او بریده میشود و پوست ابرو او که بشمشیر جدا شده بود بر بالای چشم های او می افتد در پی حالت صالح نام چراغچی چون وقت چراغ شده بود مضطربانه می آید بحسب اتفاق بشیر کور که بر میخورد شیر بیک طبعانچه او را برداشته می اندازد افتادن و جان دادن یکی بود مردم دیگر رسیده کار شیر را تمام می سازند چون اینقسم خدمتی ازو بفعل آمد و جان سپاری او مشاهده گشت بعد از ان که از الم زخمها خلاصی یافت و بسعادت ملازمت سرفراز گردید بخطاب انیراس سنگه دلن امتیاز بخشیدم انیراس بزبان هند سردار فوج را میگوید و از سنگه دلن شیر مار مراد است شمشیر خاصه مرحمت کرده بر منصب او پاره انزودم خرم پسر خان اعظم را که بحکومت ولایت جوته گز تعیین یافته بود

بخطاب کامل خانی سرفراز ساختم روز یکشنبه سیوم ذی قعدة بشکار ماهی مشغولی داشتم هفتصد و شصت و شش ماهی شکار شد و در حضور بامرا و زنگچیان و اکثر بندها تقسیم یافت من بغير از ماهی پولکدار نمی خورم اما نه ازین جهت که شیعه مذهبان غیر پولکدار را حرام میدانند بلکه سبب تنفر من ازین جهت است که از مردم کهنه شنیده ام و به تجربه نیز معلوم شده که ماهی غیر پولکدار گوشتهاے حیوانات مرده می خورد و ماهی پولکدار نمی خورد ازین معر خوردن او بر طبیعت من مکرره آمد شیعه میدانند که بچه وجه نمی خورند و انرا از چه جهت حرام میدانند * از شتران خانه زاد که در شکار همراه می باشند یک شتر پنج نیله گاو را که بوزن چهل دویمن هندوستان بود برداشته ایستاده شد * نظیری نیشاپوری که در فنی شعرو شاعری از مردم قرار داده بود و در گجرات بعنوان تجارت بسر می برد قبل ازین طلبیده بودم درینولا آمده ملازمت کرد قصیده انوری را که

* باز این چه جوانی و جمالست جهان را *

تبع نموده قصیده بجهت من گفته بود گذرانید هزار روپیه واسپ و خلعت بصله اینقصیده بدو مرحمت نمودم و حکیم حمید گجراتی را که مرتضی خان تعریف بسیار نموده بود او را هم طلبیده بودم آمده ملازمت کرد نیک نفسیها و سادگیهاے او بیشتر از طایبیت او بود مدتی در ملازمت بسر برد چون ظاهر شد که در گجرات سواے او طیبی نیست و او را هم خواهان رخصت یافتم هزار روپیه و چند عدد شال باو و فرزندان او داده یک دهه درو بست بدمد معاش او مقرر داشتم خوش حال بوطن مالوف مرخص گشت یوسف خان ولد حسین خان تگریه از جا یر آمده ملازمت نمود روز پنجشنبه دهم ذی حجه عید قربان شد چون در روز مذکور منع است که جاندار کشته شود روز جمعه فرمودم که حیوانات قربانی را قربان ساختند سه گوسفند را بدست خود قربان ساخته بشکار سوار شدم و شش گهزی از شب گذشته باز گشتم درین روز نیله گاؤ شکار شد بوزن نه من و سی و پنج سیر چون حکایت این نیله گاؤ خالی از غرابتی نبود نوشته شد در دو سال گذشته که بسیر و شکار همی منزل آمده بودم این نیله گاؤ را در هر مرتبه بندوق زده چون زخمی بوجاے کاری واقع نشده بود نیفتاد و بدر رفت درین مرتبه باز این نیله گاؤ در شکار گاه بنظر در آمد و قراولان شناختند که در دو سال پیش بزخمی بدر رفته بود مجملآ سه تفنگ دیگر هم درین روز برو زدم املا کارگر نیفتاد سر درپی او نهاده تا سه کروه مسافت در عقب او پیاده طی کردم هر چند تردد نمودم بدست در نیامد اخرا لامر نذر کردم که اگر این نیله گاؤ به افتد گوشت او را طعام پخته بروح حضرت خواجه معین الدین بفقرا بخورانم و یک مهر و یک روپیه نذر حضرت والد بزرگوارم نمودم مقرر این نیت نیله از تردد باز ماند بر سر او دیده فرمودم که در حال حلال کردند و بار دو آورده بطرزه که نذر کرده بودم بجا آوردم گوشت نیله گاؤ را طعام پختند و مهر و روپیه را حلوا سامان نموده درویشان و گرسنها را جمع نموده در حضور خود تقسیم

نمودم بعد از دوشه روزی دیگر باز نیله گارسه بنظر در آمد هر چند تردد نموده خواستم که در یکجا آرام گیرم تا تفنگ انداخته شود مطلقاً قابو بدست در نیامد تا قریب شام از عقب او تفنگ بردوش میرفتم تا وقتی که آفتاب غروب نمود نا امید از زدن او شدم به یکبار بر زبان من گذشت که خواجه این نیله هم نذر شماست گفتن من و نشستن او مقارن واقع شد تفنگ چاق ساخته انداختم و او را زدم و این را نیز بدستور نیله سابق فرمودم که طعام پخته بفقرا بخوراند روز شنبه نوزدهم ذی حجه باز شکار ماهی شد درین روز تخمیناً سه صد و سی ماهی شکار شده باشد شب چهاردهم ۲۸ ماه مذکور در روپ باس نزول واقع شد چون از شکارگاههای مقرری منست و حکم است که هیچ کس در حوالی آن شکار نکند آهوی بے نهایتی درین صحرا بهم رسید چنانچه بآبادانیها درمی آیند و از مضرت هر گونه اسیدی ایمن اند دو سه روز در آن صحراها شکار نمودم و آهوی بسیار به تفنگ و چینه زده شکار کردم چون ساعت دخول شهر نزدیک بود دو منزل در میان کرده شب پنجشنبه دوم محرم سنه ۱۰۲۰ بیاع عبدالرزاق معموری که نزدیک بلکه متصل شهر است نزول اجلال واقع شد درین شب اکثر بندگان درگاه مثل خواجه جهان و دولت خان و جمعی که در شهر مانده بودند آمده ملازمت نمودند ایرج هم که از صوبه دکن طلبیده بودم بسعادت استنای بوسه مشرف گشت روز جمعه هم در آن باغ مذکور توقف واقع شد و عبدالرزاق درین روز پیشکشهای خود را گذرانید چون آخری روز ایام شکار بود حکم شد که مدت شکار و عدد جانوران را که شکار شده بعوض رسانند مدت شکار از نهم ماه اذر لغایت بهست و نهم اسفندار مذ سنه ۵ سه ماه و بهست روز شکار بود بدین موجب شیردوازه قلاده و گوزن یک راس چپینکاره چهل و چهار کوزه پاچه یک راس و آهوی دو راس آهوی سیاه شصت و هشت راس آهوی ماده سی و یک راس روباه چهار قلاده آهوی کورازه هشت راس پائل یک راس خرس پنج قلاده کفتار سه قلاده خرگوش شش راس نیله گاو یکصد و هشت راس ماهی یک هزار و نود و شش قطعه عقاب یکدست تغدیری یک قطعه طایس پنج قطعه کاروانک پنج قطعه دراج پنج قطعه سرخاب یک قطعه و سارس پنج قطعه دهیک یک قطعه مجموع یک هزار و چهار صد و چهارده * روز شنبه ۲۹ اسفندار مذ مطابق ۴ محرم بر فیل سوار شده متوجه شهر شدیم از باغ عبدالرزاق تا بدولتخانه قلعه یک کوه و بهست طناب مسافت است هزار و پانصد رویه نثار کردم در ساعتی که قرار یافته بود داخل دولتخانه شدم در بازارها بطریق معهود بجهت جشن نوروز در اقمشه گرفته آئین بسته بودند * چون در ایام سیر و شکار خواجه جهان را حکم شده بود که در محل عمارت بسازد که قابلیت نشستن من داشته باشد خواجه مشارالیه این نوع عمارت عالیشان را در سه ماه تیار و مکمل ساخته بود و بغایت کار نمایان دست بسته کرده و مصوران نیز کار نمایان و جلد دستی خوب نمودند از گرد راه بهمان عمارت بهشت آئین داخل شده قماشان آن منزل نمودم بغایت الغایت مستحسن افتاد

و به تعریف و تحسین بمیار خواجه جهان سربلندی یانمت پیشکشی که ترتیب داده بود در همین عمارت بنظر اشرف گذرانید و بعضی از آن پسند خاطر گردید تخته را بدو بخشیدم *

جشن نو روز ششم از جلوس همایون

دو گهری و چهل پل از روز دوشنبه گذشته حضرت نیر اعظم به برج شرف خود که در حمل باشد تحویل نمود روز مذکور غره نوروزی مطابق ششم محرم سنه ۱۰۲۰ جشن نو روزی ترتیب داده بر تخت دولت جلوس نمود امرا و سایر بندهای درگاه سعادت کورنش دریافتند تسلیمات مبارک بادی بجا آوردند و پیشکش بندهای درگاه میران صدر جهان و عبدالله خان فیروز جنگ و جهانگیر قلیخان از نظر اشرف گذشت روز چهارشنبه هشتم محرم پیشکش راجه کاپلان که از بنگاله فرستاده بود از نظر گذشت روز پنجشنبه نهم ماه مذکور شجاعت خان و بعضی از منصبداران که بطلب از دکن آمده بودند ملازمت کردند کمر خنجر مرصع به زقاق وردی اوزیک مرحمت نمودم و در همین ایام پیشکش نوروزی مرتضی خان از نظر اشرف گذشت چیز بسیاری از هر قسم و هر جنس ترتیب داده بود همه را دیدم و آنچه پسند خاطر گردید از جواهر گران بها و اقمشه نفیسه و فیل و اسب گرفته تخته را باز گردانیدم و خنجر مرصع به ابوالفتح دکنی و سه هزار روپیه بمیر عبدالله و یک اسب عراقی بمقیم خان مرحمت نمودم شجاعت خان را به همین قصد از دکن طلبیده بودم که او را به بنگاله نزد اسلام خان فرستم که در حقیقت قائم مقام او باشد منصب او را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و سوار افزوده بخدمت صوبه مذکور تسلیم گزیدم و خواجه ابوالحسن دو قطعه لعل و یکدانه مروارید و ده انگشتری گذرانید به ایرج پسر خانخانان کمر خنجر مرصع مرحمت نمودم منصب خرم هشتزاری ذات و پنج هزار سوار بود دو هزاری دیگر بر ذات او افزودم و خواجه جهان را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار داشت پانصدی در ذات و دو بیست سوار دیگر اضافه نمودم * بیست چهارم محرم که هیزدهم نوروزی روز شرف باشد یاد گار علی سلطان ایلچی شاه عباس گذرانید ایران که به پرسش تعزیت حضرت عرش اشیانی و تهنیت جلوس من آمده بود سعادت ملازمت دریافت و سوغاتی که شاه عباس برادر فرستاده بود در نظر اشرف گذرانید اسپان خوب و اقمشه و از هر جنس تحفه های لایق آورده بود بعد از گذرانیدن سوغات در همین روز خلعت فاخره و سی هزار روپیه که بحساب ولایت هزار تومان بوده باشد باو مرحمت نمودم و کتابیکه بمعنی برتهنیت و پرسش واقع والد بزرگوارم بود گذرانید چون در کتابت تهنیت اظهار محبت بیش از بیش نموده و در مراعات نسبت

ادب و یگانگی دقیقه فرو گذاشت نغمه خوش آمد که کتابت بجنس داخل گردد *

نقل کتابت شاه عباس

تار شحات سحاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت بخش حدائق ابداع و اختراع باشد همیشه گلشن سلطنت و جهانبانی و چمن زار ابهت و کامرانی اعلیٰ حضرت فلک مرتبت خورشید منزلت بادشاه جوان بخت کیوان و قار شهریار نامدار سپهر اقتدار خدیو جهانگیر کشور کشا خسرو سکندر شکوه دارا لوا مسند نشین بارگاه عظمت و اجال صاحب سربلایم دولت و اقبال نزهت افزای ریاض کامرانی چمن آرای گلشن صاحب قرانی چهره کشای جمال جهانبانی مبین رموز اسمانی زیور چهره دانش و بینش فهرست کتاب افزینش مجموعه کمالات انسانی مرآت تجلیات یزدانی بلندی بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند افتاب فلک اقتدار سایه عاطفت افروز کار جمجاء انجم سپاه فلک بارگاه صاحبقران خورشید کلاه عال پناه از جو پدار غایت الهی و چشمه سار مرحمت نامتناهی سرسبز بوده ساحت اندس مساحتش از اسبب خشک سال عین الکمال محروس باد حقیقت شو و محبت و کیفیت خلت و مودت تحریر پذیر نیست

قلم را ان زبان نبود که راز عشق گوید باز

اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبه مقصود گردیده اما قبله همه والا نهمت نسبت معنوی قرب باطنیست لله الحمد که بحسب وحدت ذاتی از نیاز مند درگاه ذوالجلال و ان نهال سلسال ابهت و اجلال ایزد معنی به تحقیق پیوس بعد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قرب جانی وصال روحانی نگشته رو یکجبهتی است و ازینجهت گرد ملال بر آید خاطر خورشید تمثال نه نشسته عکس پذیر جمال ان مظهر کمال است و همواره مشام جان بروایح فواح خلت و وداد و نس عبیر شمایل محبت و اتحاد معطر گشته بموانست روحانی و مواصالت جاودانی زند زده دوستیست

همنشینم بخيال تو و اسوده دلم * کین و صالیست که در پی غم هجرانش نیست المنة الله تعالی و تقدس که نهال ارزوے دوستان حقیقی به ثمره مراد بارور شده شد مقصودیکه سالها در پرده خفا مستور بود و به تصریح و ابتهال از بارگاه و اهب مدد جلاوه گری ان مسالت میشد باحسن و جبهی از حجله غیب بظهور در آمده پ جمال بر ساحت آمال خجسته مال منتظران انداخته بر فواز تخت همایون سلطنت ابد مقرون هم آغوش ان انجمن ارای بادشاهی و زینت افزای سرب شاهنش گردیده و لوائ جهان کشائی خلافت و شهر یاری و چتر فلک فرسای معدا و جهانداری ان رفعت بخش افسر و اورنگ عقده کشائی دانش و فرهنگ معدلت و جهانداری و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخت امید که مهین مراد

جلوس میمنت مافوس آن خجسته طالع همایون بخت فرزنده تاج و قراونده تخت را بر همکدان مبارک و میمون و فرخنده و همایون گرداند و همیشه اسباب سلطنت و جهان بانی و موجبات حشمت و کامرانی در تزیید و تضاعف باد از دیوار آئین و داد و روش اتحاد که بین الایا و الاجداد انعقاد یافته و بتازگی میانه این مخلص محبت گزی و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چون مرده جلوس آن جانشین مسند گورگانی و وارث افسر صاحبقرانی بدی دیار رسید یکی از محرمان حرم حضرت بر سبیل تعجیل تعیین شده بمراسم تهنیت اقدام نمایند لیکن چون مهم اذر باینگان و تسخیر ولایت شروان در میان بود تاخاطر مهر آگین از مهمات ولایت مذکور جمع نمی شد مراجعت بمستقر سلطنت میسر نبود در لوازم این امر خطیر تاخیر و تقصیر واقع شد هر چند رسوم و اداب ظاهری نزد ارباب دانش و پینش چندان اعتبار ندارد اما طی آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر و امر که مطمئن نظر ایشان جز امور ظاهری نیست طی مراتب دوستی است لاجرم در این ایام خجسته فرجام همین توجه خدام ملایک احترام مهمات ولایت از دست رفته بر حسب مدعای احبا صورت یافته بالکلیه ازان طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنت اصفهان که مقر سلطنت است نزول اجلال واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی را که ابا عنجد از زمره بندگان یکجهت و صوفیان صافی طوینت این دودمان است روانه درگاه معلی و بارگاه اعلی نمود که بعد از دریافت سعادت کورنشن و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تسلیم بساط عزت و آدای لوازم بر سرش و تهنیت رخصت مراجعت یافته از اخبار مسرت اثار سلامتی ذات ملایک صفات و صحت مزاج و هاج خورشید ابتهاج بهجت افزای خاطر مخلص خیر خواه گردد مرجو آنکه پیوسته دوحه محبت ووداد موروثی و مکتسبی و حدیقه خلعت و اتحاد صوری و معنوی را که باروای انهار موالات و اجزای جداول مصادقات غایت نصرت و حضرت پذیرفته از نشو و نما نینداخته بار سال رسل و رسایل که مجالست روحانیست محرک سلسله یگانگی و رافع غایله بیگانگی بوده باشند و روابط معنوی را بایتلاف صوری متفق ساخته بارجاع و انجام مهام ممنون دانند حق سبحانه تعالی آن زنده خاندان جاه و جلال و خلاصه دودمان ابهت و اقبال را بتائیدات غیب الغیب مؤید دارد *

تا اینجا نقل کتابت برادرم شاه عباس تمام شد

برادرم سلطان مراد و دانیال را که در ایام حییات پدر بزرگوارم برحمت خدا پیوسته بودند مردم باسامی مختلف نام می بردند فرمودم که یکی را شاهزاده مغفور و دیگری را شاهزاده مرحوم میگفته باشند اعتمادالدوله و عبدالرزاق معموری را که هر یک بمنصب هزار و پانصدی سرفرا بودند بمنصب هزار و هشتصدی سرفراز ساختم و بر سواران قاسم خان برادر اسلام خان دویمست و پنجاه سوار افزودم ایزچ پسر کلان خانان را که خانه زاد قابل مستعد بود بخطاب شاه نواز خان و سعدالله ولد

سعید خان را ببلقنب فوازش خانہ سرنلندی بخشیدم هنگام جلوس بروزنها و گزها پاره افزوده بودم چنانچه سدرتی بروزن مهر و روپیه اضافه شده بود درین ایام بعرض رسید که در داک و سندها رفاهیت خلق در آنست که مهر و روپیه بوزن سابق باشد چون در جمیع امور رفاهیت و آسایش خلق منظور است حکم کردم که از تاریخ حال که یازدهم اردی بهشت سنه ۶ جلوس باشد در دارالضربهای ممالک محروسه مهر و روپیه را بدستور سابق مسکوک و مضروب میساخته باشند چون قبل ازین بتاریخ روز شنبه دویم از ماه صفر سنه ۱۰۲۰ هزار و بیست احداد بدنها شنید که کابل از سردار صاحب وجود خالیست و خاندوران در بیرونی هاست و معزالملک بامعدودی چند از ملازمان مومنی الیه در کابل است. فرصت غنیمت دانسته باسوار و پیاده بسیار غافل و بیخبر خود را بکابل رسانید و معزالملک باندازه قوت و حالت خود فی الجمله تردی نموده کابلیان و متوطنان و سکنه شهر خصوصاً جمیع جماعت قزلباشیان کوچهها را کوچه بذه نموده خانهای خود را مضبوط و مستحکم ساختند افغانان چند توپ شده از اطراف بکوچهها و بازارها در آمدند مردم از پشت بامها و سراهای خود آن تیره بخندان را از نیرو تفنگ گرفته جمعی کثیر را بقتل رسانیدند بارکی که از سرداران معتبر ان مخدول بود کشته شد از وقوع اینمقدمه بملاحظه آنکه مبادا مردم از اطراف و جوانب جمع شده راه بیرون شدن بر آنها مسدود گردانند دل و پاه داده ترسان و هراسان باز گشتند قریب بهشتاد نفر از ان سگال بجهنم رفتند تا دو بیست اسپ گیرانیده از ان مهلکه جان به تگ پا بیرون بردند نادعلی میدانی که در لهور بود اخر همان روز خود را رسانیده پاره راه تعاقب نمود چون فاصله بسیار شده بود و جمعیت او اندک کاری نساخته برگشت بهمان سعی که در زود آمدن نمود فی الجمله تردی که از معزالملک واقع شد هر یک بزبادتی منصب سرفرازی یافتند و نادعلی که بمنصب هزاری ذات مفخر بود هزار و پانصدی شد و معزالملک که هزار و پانصدی بود بهزار و هشت صدی سرفراز گشت چون ظاهر شد که خاندوران و کابلیان در مقام روز گردانیدن اند و دفع احداد بد نهاد بدر و دراز کشید بخاطر گردانیدم که خانخانان در درخانه بیکار افتاده است او را با پسرانش بدی خدمت تعیین باید کرد مقارن این اندیشه قلیچ خان که قیل ازین بطلب او فرمان صادر گشته بود از پنجاب آمد و سعادت خدمت دریانت از ناصیه احوالش ظاهر گشت که بجهت آنکه خدمت دفع احداد که نامزد خانخانان شده آزرده خاطر است تا آنکه صریح تعهد اینخدمت نمود و قرار یافت که صاحب صوبگی پنجاب متعلق بمقرضی خان باشد و خانخانان درخانه بسر برد و قلیچ خان بمنصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار سرفرازی یافت و خدمت کابل و دفع و رفع احداد بد نهاد و دزدان کوهستان را تعهد نمود خانخانان را فرمودم که در صوبه آگره از سرکار قنوج و کالپی جاگیر تنخواه نمایند تا مفسدان و متمدان ان ولایت را تذبیه بلیغ نموده بینج و بنیاد آنها را بر اندازد در وقت رخصت هر یک بخلعتهای خاص و اسپ و فیل و

خلعت سرفرازی یافته روانه شدند در همین ایام بنابر حسن اخلاص و قدم خدمت اعتمادالدوله را بمنصب دو هزارگی ذات و پانصد سوار سربلندی بخشیده مبلغ پنج هزار روپیه نقد بطریق انعام مرحمت فرمودم مهلتخان را که بجهت سامان واجب لشکر ظفر افردکن و دلالت نمودن امر را بحسن اتفاق و یکنادلی فرستاده بودم بتاریخ دوازدهم ماه تیر ۲۱ ربیع الثانی در دارالخلافه آگوه ملاذمت نمود از عرضداشت اسلامخان بظهور پیوست که عنایتخان در صوبه بنگاله مصدر خدمات پسندیده گشته بنابری پانصدی ذات او افزودم که دو هزارگی بوده بر منصب راجه کلیان که از تعینات صوبه مذکور است پانصدی ذات و سیصد سوار اضافه نمودم که مجموع هزار و پانصدی ذات و هشت صد سوار بوده باشد هاشم خان را که در اودیشه بود غایتاً بحکومت کشمیر سرفراز ساخته ام او خواجگی محمد حسین را به کشمیر فرستادم که تارسیکن او از احوال انملک خبردار باشد در زمان پدر بزرگوارم پدر او محمد قاسم کشمیر را گرفته بود چنین قلیچ که ارشد اولاد قلیچ خانست از صوبه کابل آمده سعادت ملاذمت دریافت چون نسبت خانۀ زادگی را با جهر ذاتی جمع داشت بختاب خانۀ سربلند گشت و حسب التماس پدر او و بشرط تعهد خدمت تیراه پانصدی ذات و سه صد سوار بر منصب او افزودم بتاریخ ۱۴ مرداد بنابر سبق خدمت و وفور اخلاص و کاردانی اعتمادالدوله را بمنصب والای وزارت ممالک محروسه سربلندی بخشیدم و در همین روز کمر خنجر مرصع به یادگار علی ایلیچی دارای ایران کرامت فرمودم عبدالله خان که بسرداری لشکرانا مقهور تعیین بود چون تعهد نمود که از جانب گجرات بولایت دکن در این او را بصاحب صوبگی و حکومت صوبه مذکور سرفراز ساخته راجه باسو را بعوض اوبسرداری لشکرانا تعیین نمودم و پانصد سوار بر منصب او اضافه کردم و در عوض گجرات صوبه مالوه بخان اعظم مرحمت نمودم و چهار لک روپیه بجهت سامان و سرانجام لشکری که بهماهی عبدالله خان از راه ناسک نزدیک بولایت دکن تعیین یافته بود فرستاده شد صفدرخان با برادران از صوبه بهار آمده بسعادت استانبوس مشرف گشت یکی از غلامان بادشاهی که در خاتم بندخانه کار میکنند کارنامه[‡] ساخته نظر گذرانیده که تا امروز مثل این کاری دیده نشده بود بلکه نشنیده ام چون نهایت غرابت دارد به تفصیل نوشته می شود در پوست فندقی چهار مجلس از آستخوان فیل تراشیده ترتیب داده است اول مجلس کشتی ایران است دوکس باهم در کشتی گرفته اند و یک در دست نیزه گرفته ایستاده است و دیگری سنگ درشتی در دست دارد و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته است و در پیش او چوبی و کمان و ظرفی تعبیه نموده است مجلس دوم تختی ساخته در بالای آن

[‡] ظاهر این کار نامه از غلام خاتم بند خانه شاهی معلوم نمیشود چه در مجلس چهارم ساختن صورت حضرت عیسی علیه السلام را وجهی معلوم نمیشود غالباً این کار نامه از کار نامه های کاریگران فرنگ بوده و بدستش افتاده آنرا از نام کار نامه خود ننو گزانیده *

شامیانه ترتیب داده و صاحب دولتی بر تخت نشسته یک پائے خود را بر بالای پائے دیگر نهاده و تکیه بر پشت او نمایان ساخته و پنج نفر از خدمت گاران او گرد و پیش او ایستاده کرده است و شاخ درختی برین تخت سایه انداخته مجلس شوم صحبت برسمان بازافتست چوبه ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته اند و برسمان باز پائے ان پائے راست خود از پس سر بدست چپ گرفته و بر پائے ایستاده بزے از بر سر چوب کرده و شخصی دھلی در گردن انداخته می نوازد و مردے دیگر دست به بالا کرده ایستاده است و چشم بر برسمان باز دارد و پنجکس دیگر ایستاده اند از ان پنج کس یکی چوبه در دست دارد و مجلس چهارم درختی است و درته ان درخت صورت حضرت عیسی را نمایان ساخته و شخصی سر بر پائے ایشان نهاده و پیر مردے با ایشان در سخن است و چهار کس دیگر ایستاده اند چون چنیں کار نامه ساخته بود اورا بانعام و زیادتیی علوفه سرفراز ساختم در سی ام شهریور میوزا سلطان را که از دکن طلبیده بودم آمده ملازمت کرد صفدر خان باضافه منصب سرفرازی یافته بکمکی لشکر رانا مقهور تعین یافت چون عبدالله خان بهادر فیروز جنگ اراده نموده بود که از راه ناسک نزدیک بولایت دکن در آید بخاطر رسانیدم که رامداس کچهواکه را که از بند هالے با اخلاص والد بزرگوارم بود بهمراهی او تعین نمایم که همه جا خبردار احوال او بوده نگذارد که ازو تهو و شتاب زدگی بے وقت بفعل آید بجهت اینخدمت اورا برغایتهاے عالی سرفراز ساخته خطاب راجگی که در گمان او نبود کرامت نموده نقاره هم عنایت نمودم و قلعه رنجهنبور را که از قلعه هالے مشهور هندوستان است بدو شفقت کردم و خلعت فاخر و قیل و اسب داده مرخص ساختم خواجه ابوالحسن را که از دیوانی کل تغیر یافته بود بخدمت صوبه دکن بمناسبت آنکه در خدمت برادر مرحوم مدتها دران حدود بوده تعین نمودم * ابوالحسن پسر اعتمادالدوله را بخطاب اعتقاد بخانی سرفرازی بخشیدم پسران معظم خان را بمناصب لایق سرفراز ساخته به بنگاله پیش اسلامخان فرستادم راجه کلیان بسرداری سرکار آدیسه به تجویز اسلامخان مقور گشت و باضافه دو صدی ذات و سوار سرفراز گردید چهار هزار روپیه بشجاعت خان دکنی موصحت نمودم هفتم ابان بدیع الزمان ولد میوزا شاه رخ از دکن آمده ملازمت کرد دریں روزها بجهت شوریذگی و هرج و مرج که در ولایت ماورالذهر واقع شده بسیاری از امراء و سپاهیان اوزبک مثل حسین بے و پهلوان بابا و نورس بے درمن و برم بے و غیره التجا بدرگاه ما آورده ملازمت نمودند هویکی بخلعت و اسب و زر نقد و منصب و جاگیر سرفراز گشتند روز دوم اذر هاشم خان از بنگاله آمده سعادت استان بوسی دریافت پنج لک روپیه بجهت مہد خرچ لشکر فیروزی اثر دکن که بسرداری عبدالله خان مقور بوده است بدست روپ خواص و شیخ انبیا باحمد آباد گجرات فرستادم در غرض دے بقصد شکار موضع سمونگر که از شکار گاه مقور مذمت متوجه شدم بیست و در آهو شکار شد از انجمله شانزده آهو را خود شکار کردم و شش دیگر را خورم

شکار نمود دو روز و دوشنبه انجا بوده شب یکشنبه بخیر و خوبی بشهر در امدم و شبی این بیت بخاطر م پرتو انداخت

بود براسمان تا مهر را نور * مبادا عکس او از چتر شه دور

بچراغچیان و قصه خوانان فرمودم که در وقت سلام و صلواة فرستادن و قصه گذراندن در آمدن باین بیت کنند و حالا شايع است سریم ده روز شنبه عرضداشت خان اعظم رسیده که عادلخان بیجاپوری از تقصیرات خود گذشته خون پشیمان گشته در صد بندگی و دولت خواهی بیش از پیش است * ۱۴ دی مطابق سلخ شوال هاشم خان بکشمیر رخصت یافته بیادگار علی الیچی ایران فرگل خاصه مرحمت نمودم باعثقاد خان شمشیری از شمشیرهای خاصه سراندار نام شفقت نمودم شادمان ولد خان اعظم را بخطاب شادمان خانی سرفراز ساخته منصب او از اصل اضافه به پیکزار و هفتصدی ذات و پانصد سوار مشخص شد و بزعايت علم سريلندي يافت و سرور خان برادر عبدالله خان فیروز جنگ و ارسلان بے اوزبک که حراست سیوستان بار مقرر است بعنايت علم سرفراز گشتند پوستهای آهو شکار خاصه را فرمودم که جانمازها ترتیب داده در دیوان خاص و عام نگاهدارند که مردم بران نماز می گذارند باشند میر عدل و قاضی را که مدار امور شرعیه برایشان است بجهت خاص حرمت شرع فرمودم که زمینی بوس که به صورت سجده است نکنند * روز پنجشنبه بیست و دوم ماه ده باز بشکار سمونگر متوجه شدم چون آهوه بسیاری دران حوالی جمع شده بود درین مرتبه خواجه جهان را رخصت کرده بودم که طرح شکار قمرغه انداخته اهو ان را از هر طرف رانده در جای و سیعی که دوران سرا پرده ها و گلال باز ها کشیده باشند در آورده ضبط نمایند یک و نیم کروه زمین را سرا پرده گرفته بودند چون خبر رسید که شکار گاه ترتیب یافته و شکاری بسیار بقید در آمده است متوجه گشتم روز جمعه شروع در شکار شد تا پنجشنبه آید هر روز با مردم محل بقمرغه در آمده ان مقدار که خاطر رغبت می نمود شکار میکردم باز زنده گرفتار میگشتند و بعضی به تفنگ و تیر کشته می شدند روز یک شنبه و پنجشنبه که تفنگ بجانور نمی اندازم بدام زنده گرفتند درین هفت روز نهصد و هفده نرو ماده شکار شده بودند از انجمله ششصد و چهل و یک آهوه نرو ماده که زنده گرفتار شده بودند چهار صد و چهار راس بفتکپور فرستاده شد که در میان جولان گاه انجا سردهند و هشتاد و چهار راس دیگر را فرمودم که حلقهای نقره در بینی کرده در همان زمین ازاد کردند و دوپست و هفتاد و شش آهوه دیگر که به تفنگ و تیر و چینه کشته بودند روز بروز به بیگمان و خادمان محل و امرا و بده های درگاه قسمت می شد چون از شکار کردن بسیار دلگیر شدم بامرا فرمودم که به شکار گاه رفته آنچه مانده باشد مجموع را شکار نمایند و خود بخیریت روانه شهر شدم در غره بهمن مطابق هفدهم ذیقعدة حکم کردم که در شهرهای کلان ممالک محروسه مثل احمد آباد و الہ آباد و لاهور و آگره و دهلی و غیره غلور خانه ها بجهت فقرا ترتیب دهذ ناسی محل نوشته شد

از انجمله شش محل سابق دایر بود و بست و چهار محل دیگر الحال حکم شد که دایره سازند در چهارم بهمین هزاری بر ذات راجه نوسنگه دیو اضافه نمودم که چهار هزاری ذات و دوهزار سوار باشد و شمشیر مرصع بدو مرحمت کردم و شمشیر دیگر از شمشیرهای خاصه که شاه بچه نام داشت بشاه نواز خان عنایت شد در ۱۶ اسفند از بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ بلشکرانا مقهور تعیین یافت و شمشیر برای راجه باسو بدست او فرستاده شد چون مکرر بمسامع جلال رسید که امرای سرحد بعضی مقدمات که بایشان مناسبتی ندارد از قوه به فعل می آورند و ملاحظه توره و ضوابط آن نمیکنند به بخشیان فرمودم که فرامین مطاعیه بامرای سرحد صادر گردانند که من بعد مرتکب این امور که خاصه بادشاهانست نگردند اول آنکه در جهرو که نشینند و بامرا و سرداران کمکی خود تکلیف چوکی و تسلیم نکنند و فیل بجنگ نیندازند و در سیاست ها کور نکنند و گوش و بینی نه برند و بزور تکلیف مسلمانی بر کسی نکنند و خطاب بملازمان خود ندهند و نوکران بادشاهی را کورنش و تسلیم نفرمایند و اهل نغمه را بروشه که در دربار معمولست تکلیف چوکی دادن نکنند و وقت برآمدن نقاره ننوازند و اسب و فیل که بمردم دهند خواه بملازمان بادشاهی و خواه بنوکران خود جلو و کجک بردوش آنها داده تسلیم نفرمایند در سواری ملازمان بادشاهی را در جلو خود پیاده نبرند و اگر چیزی بانها بنویسند مهر برونند این ضوابط که بانهم جهانگیری اشتها یافته الحال معمولست *

جشن نوروز هفتم از جلوس همایون



غره فرودی سنه ۷ جلوس روز سه شنبه ۱۶ محرم الحرام سنه ۱۰۲۱ در درالخانه آگره مجلس نوروز عالم افروز و جشن محبت بخش عشرت اندوز سامان پذیرفت بعد از گذشتن چهار گهری از شب پنجشنبه سیوم ماه مذکور که ساعت اختیار کرد منجمان بود بر تخت نشست بدستور هرساله فرموده بودم که در بازار آئین بسته تا روز شرف این مجلس برقرار باشد خسرو بی اوزبک که در میان اوزبکیه به خسرو قورمچی اشتها دارد در همین روزها آمده سعادت ملازمت دریافت چون از مردم قرار داد ماورالنهر بود او را بعنایتها سربلندی بخشیده خلعت فاخره دادم به یادگار علی ایلچی دارای ایران پانزده هزار روبیه مدد خرج گویان عنایت نمودم و در همین ایام پیشکش افضل خا که از صوبه بهار فرستاده بود از نظر اشرف گذشت سی زنجیر فیل و هژده راس گوت و پاره اقمشه بنگاله و چوب صندل و نافهای مشک و چوب عود و از هر جنس چیزها بود پیشکش خاندوران هم بنظر درآمد و چهل و پنج راس و دو قطار شتر و چینی خطائی و پوستهای سمور و دیگر تحف و هدایا که در کابل و انحدون بهم می رسید فرستاده بود و امرای در خانه خود تکلفات در پیشکشهای خود نموده بودند بضابطه همه ساله

در هر روز از روز های جشن مذکور پیشکش یکی از بندها میگذشت و به تفصیل ملاحظه نموده آنچه پسند خاطر می افتاد میگوئیم و باقی بار مرحمت میشد سیزدهم فروردین مطابق بیست و نهم محرم عرضداشت اسلامخان رسید مشعر بر آنکه بیمن عنایت الهی و ببرکت توجه و اقبال شاهنشاهی بنگاله از فساد عثمان افغان پاک گشت پیش از آنکه حقیقت این جنگ مرقوم میگردد سطره چند از خصوصیات بنگاله در قلم می آید بنگاله ملکیت در نهایت وسعت در اقلیم دوم طول آن از بندر چانگام تا کروی چهارصد و پنجاه کوه و عرض آن از کوههای شمالی تا پایان سرکار مدارین در بیست و بیست کوه جمع آن تخمیناً شصت و دو هزار دایم + بوده باشد حکام سابق اینجا همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و یک هزار زنجیر فیل و چهار پنجهزار کشتی از نوازه جنگی و غیره سرانجام می نموده اند از زمان شیر خسان و سلیم خان پسر او این ولایت در تصرف افغانان بود چون اورنگ سلطنت و فرمانروائی دارالملک هندوستان بوجود اشرف اقدس والد بزرگوارم زیب و زینت گرفت افواج قاهره بر سرانملک تعیین فرمودند و مدت مدیدی فتح اینجا را پیشنها همت داشتند تا آنکه ولایت مذکور بحسن سعی اولیای دولت قاهره از تصرف دایم کرانی که آخرین حکام انجاست برآمد آن مخدول در جنگ خانجهان کشته گشت و لشکرا و پویشان و متفرق گردید از آن تاریخ باز تا حال این ولایت در تصرف بند های درگاه است غایتاً پیاره از بقایای افغانان در گوشه و کنار این ملک مانده بودند و بعضی جا های دور دست را در تصرف داشته تا آنکه رفته رفته اکثر از آن جماعت زیون و عاجز گشتند و بولایات که متصرف بودند بدست اولیای دولت قاهره در آمد چون انتظام امور سلطنت و فرمانروائی به محض فیض و فضل ایزدی باین نیازمند درگاه الهی مفوض گشت در سال اول جلوس راجه مانسنگه را که بحکومت و دارائی اینجا مقرر بود بدرگاه طلب داشته قطب الدینخان را که بشرف کو کلتاشی من از سایر بندها امتیاز داشت بجای او فرستاد در ابتداء در آمد بان ولایت بدست یکی از فتنه کیشان که از تعیینات آن ملک بوده درجه شهادت یافت و آن نا عاقبت اندیش نیز بجزای عمل خود رسید و کشته گشت جهانگیر قلی خان را که صاحب صوبه و جاگیردار ولایت بهار بود بنابر قرب جوار بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساخته حکم فرمود که به بنگاله رفته آن ولایت را متصرف شود باسلام خان که در دارالخلافه آگوه بود فرمان فرستادم که بصوبه بهار متوجه شده آن ولایت را بجایگزیر خود مقرر شناسد چون اندک مدتی از حکومت داری جهانگیر قلیخان گذشت بواسطه زبونی آب و هوائی آنجا بیماری صعب بهموسانید و رفته رفته مرض قوی و قوی ضعیف گشته کار او به هلاکت انجامید چون خبر در گذشتن او در لاهور مسموع گردید فرمان باسم اسلامخان صادر

+ شصت و دو هزار دایم مساوی یک کروز و پنجاه لکه روپیه انگریزی می شود و سرکار آید هم داخله صوبه بنگاله بود و این متاصل مع متاصل سرکار آید اسعد *

گشت که صوبه بهار را با فضل خان سپرده خود بتاکید هرچه تمام تر روانه بنگاله کرده در تعیین این خدمت بزرگ اکثر بندهاے درگاه بنابر خورد سالی و کم تجویگی آوسخنان میگفتند چون جوهر ذاتی و استعداد فطری او منظور نظر حق بین بود خود او را بجهت این خدمت اختیار نمودم بحسب اتفاق مهمات این ولایت بروشی ازو سر انجام پذیرفت که از ابتداء در آمد این ملک بتصرف اولیای دولت ابد پیوند تا امروز هیچ کس از بند های درگاه را میسر نشده بود یکی از کار های نمایان او دفع عثمان افغان مقهور است که مکرر در زمان حیات حضرت عرش اشیانی او را با افواج قاهره مقابله و مقاتله دست داد و دفع او میسر نگشت درینولا که اسلام خان دهاکه را محمل نزول خود ساخته بود دفع و دفع زمینداران آن نواحی را پیشنهاد همت داشته بخاطر گذرانید که فوجی بر سر عثمان مقهور ولایت او باید فرستاد اگر اختیار دولت خواهی و بندگی نماید چه بهتر والا بطریق دیگر متمدان او را سزا داده نیست و نابود سازند چون شجاعت خان در همان ایام به اسلام خان پیوسته بود قرعه سرداری این خدمت باسم او انداخته شد چندی دیگر از بندها مثل کشور خان و افتخار خان و سید ادم باره و شیخ اچیه برادر زاده مقرب خان و معتمد خان و پسران معظم خان و اهتمام خان و دیگر بندها به همراهی او تعیین نمود و از مردم خود نیز جمعی همراه کرد در ساعتیکه مشتری کسب سعادت ازو مینمود این جماعت را روانه ساخت و میر قاسم پسر میرزا مراد را میر بخشی و واقعه نویس نمود و از زمینداران نیز چندی بجهت راهنمونی همراه کرد افواج نصرت قریب روانه گشتند چون بحوالی قلعه و زمینی او نزدیک شدند چندی از مردم زبان داس را به فصیحت او فرستادند تا او را دلالت بدولت خواهی نموده از طریق بغی و طغیان برای صواب باز آورند چون غرور بسیار در کاخ دماغ او جا گرفته بود و همیشه هواے گرفتن این ملک بلکه دیگر داعیه هادرسر داشت اصلا گوش به سخنان انجماعت ننموده مستعد جدال و قتال گردید و در کنار ناله که زمین ان تمام چپله و دلدل بود جایی جنگ قرار داد روز یکشنبه ۹ محرم شجاعت خان ساعت جنگ اختیار نموده افواج قاهره را مقرر ساخت که هر یک بجای و مقام خود رفته آماده جنگ باشند عثمان دران روز قرار جنگ باخود نداده بود چون شنید که لشکرهاے بادشاهی مستعد گشته آمده اند ناچار او هم سوار شده بکنار ناله آمد و سوار و پیاده خود را در برابر افواج منصوبه باز داشت چون هنگامه جنگ گرم گشت و فوج بفرج روبرو خود متوجه گردید درین مرتبه اول آن جاہل خیره سر فیل مسمت جنگی خود را پیش انداخته برفوج هر اول می تازد بعد از زن و خورن بسیار از سرداران هر اول سید اعظم باره و شیخ اچیه بدرجه شهادت میرسند سردار برانگار افتخار خان هم در ستیز و آویز تقصیر نکرد جان خود را نثار می نماید و جمعی که با او بودند انقدر تلاش میکنند که پاره پاره میشوند همچنان گروه جرانگار کشورز خان داد مردی و مردانگی داده خود را فدای کار صاحب میسازد با آنکه تیره بخان

فیروز بنیاری زخمی و کشته شده بودند آن مدبر حساب لشکریان را از زوای دانستگی و فهمیدگی بخاطر می آورد و مشخص خود میسازد که سرداران هراول و برانغار و جرانغار کشته شدند همین قول مانده از کشته شدن و زخمی گشتن جمعیت خود پروا نکرده در همان گرمی بر قول می تازد و درین جانب پسر و برادران و خویشان شجاعت خان و دیگر بندها راه بران گمراهان گرفته بر مثال شیران و پلنگان به پنجه و دندان تلاش می کردند چنانچه بعضی درجه شهادت یافتند و جمعی که زنده ماندند زخمهای منکر بر داشتند درین وقت فیل مستی گچپت نام که فیل اول او بوده بر شجاعت خان میدواند شجاعتنخل دست بر برچه برده بر فیل میزند آن طور فیل مستی را از برچه چه پروا است دست بشمشیر برده دو شمشیر پی در پی میزند زنان هم چه صحابا بعد از آن جمدهر کشیده دو جمدهر میسرساند بان هم بر نمیگردد و شجاعت خان را با اسب زیر میکند بمجرد از اسب جدا شدن جهان گیر شاه گفته بر میجهد و جلو دار او شمشیر دو دستی بر دستهای فیل رسانیده چون فیل برافرو درمی آید اتفاقاً جلو دار فیلبدان را از بالای فیل بریز میکشد و بهمان جمدهر که در دست داشت درین پیادگی بنوعی بر خرطوم و پیشانی فیل میزند که فیل از الم آن فریاد زنان بر میگردد چون زخمها بسیار داشت بغوج خود رسیده می افتد و اسب شجاعت خان سالم بر میخیزد در حین که سوار میشد آن مخدولان فیل دیگر بر علمدار او میدواند و علم او را با اسب زیر میکنند و از آن جا شجاعت خان نعره مردانه برکشیده علمدار را خدودار میسازد و میگوید که مردانه باش من زنده ام و در پای علم درین وقت تنگ هر کس از بندهای درگاه حاضر بودند دست به تیرو جمدهر و شمشیر برده بر فیل میدواند و شجاعت خان هم خود را رسانیده بعلمدار نهیب میدهد که برخیز و اسب دیگر بجهت علمدار حاضر ساخته او را سوار میسازد و علمدار علم را برافراخته برجای خود می ایستد در اثنای این گیرودار تفنگی بز پیشانی آن مقهور میرسد که زنده آنرا هر چند تفحص کردند ظاهر نشد بمجرد رسیدن این تفنگ از آن گرمی باز آمده میداند که ازین زخم جان بری نیست تادو پهر هم باوجود چنین زخمی منکر مردم خون را بچنگ ترغیب مینموند و معرکه قتال و جدال گرم بود بعد از آن غنیم رو گردانید و افواج قاهره سردری آنها میفهند زده زده آن مخدولان را در محلی که دایره کرده بودند درمی آورند آن مخدولان به تیرو تفنگ مردم را نگاه داشته نمیگذارند که مردم بادشاهی بجا و مقام آنها در آیند چون ولی برادر عثمان و مریز پسر او و دیگر خویشان و نزدیکان او بر زخم عثمان عطاح میشوند بخاطر میگردانند که ازین زخم خود او را خلاصی میسر نیست اگر ما همچنین شکسته و ریخته بقلعه خون رویم یک کس زنده نخواهد رسید صلاح درینست که امشب در همین جا که دایره کرده ایم بمانیم و آخر شب فرصت جسته خود را بقلعه خود رسانیم دو پهر از شب گذشته عثمان بجبهه ما مل میگردد و در پهر سوم جسد بیجان او را بر داشته و خیمه و اسبابیکه همراه داشته اند در منزل گذاشته

بمحکمه خود متوجه میشوند قراران اشکر فیروزی اثر ازینمه فنی خبر یافته شجاعخان را آگاه میسازند مبعوم در شبیه دواتخواهان جمع شده صلاح می بینند که تعاقب باید نمود و نباید گذاشت که این تیره بختان نفس بر آرند غایتاً بجهت ماندگنی سپاهیان و کفن و دفن شهیدان و غمخواری مجروحان و زخمیان در پیش رفتن یا فرود آمدن متروک خاطر بودند درین حالت عبدالسلام پسر معظم خان باجمعی از بندهای درگاه که مجموع سیصد سوار و چهار صد توپچی باشند میروند چون این جماعت تازه زور دار رسیدند بهمان قرار دان تعاقب نموده متوجه پیش شدند این خبر به ولی که بعد از عثمان سرمایه فتنه و فساد و شورش بود می رسید که شجاعت خان بالشرکظفر اثر بافواج دیگر تازه زور که الحال پیوسته اند اینک رسیده آمد چاره خود جز این نمی بیند که بوسیله اخلاص درست و بازگشت بطریق مستقیم و دولت خواهی بشجاعخان رجوع آورد آخر الامر مردم در میان داده پیغام میفرستند که آنکسی که باعث فتنه و فساد بود رفت و ما جمعی که مانده ایم نسبت بزدگنی و مسلمانی در میان است اگر قول بدهند آمده شمارا به بینم و بزدگنی درگاه اختیار کنیم و فیال خود را برسم پیشکش بگذرانیم شجاعت خان و معتقد خان که در روز جنگ رسیده مصدر خدمات پسندیده گشته بودند و سایر دواتخواهان بمقتضای وقت و مصلحت دولت قول داده و آن جماعت را تسلی ساخته روز دیگر ولی و پسران و برادران و خربشان عثمان همگی آمده شجاعخان و دیگر بندها را دیدند و چهل و نه زنجیر فیل پیشکش گویان آورده گذرانیدند بعد از انصرام اینخدمت شجاعت خان و چندی از بندهای درگاه را در ادهار و طرف که در تصرف آن تیره روزگار بود گذاشته ولی و افغانان را همراه گرفته بتاریخ ششم شهر صفر روز دوشنبه با فواج قاهره در جهان گیر نگر آمده باسلام خان پیوستند چون این اخبار مسرت اثار در اگره باین نیازمند درگاه الهی رسید سجدهات شکر بقدم رسانیده دفع و رفع ایذ قسم غنیمی را محض از کرم بیدریغ واجب تعالی دانست در برابر این نیکو خدمتی اسلام خان بمنصب شش هزاره ذات سرفرازی یافت و شجاعت خان بخطاب رستم زمان سربلند گردید و هزاریدات و سوار بر منصب او اضافه فرمود و دیگر بندها هر یک باندازه خدمتی که از ایشان بفعول آمده بود بزیادتی منصب و دیگر رعایتها ممتاز گشتند در مرتبه اول که این خبر رسید کشته شدن عثمان بطریق اراجیف مذکور میشد بجهت صدق و کذب این سخن بدیوان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی تفاؤل نمودم این غزل برآمد

دیده دریا کنم و صبر بصحرای فکنم * اندرین کار دل خویش بدریا فکنم

خورده ام تیر فلک باده تاسروست * عقده در بند کمر نرگس و جوزا فکنم

چون این بیت بغایت مناسب مقام بود تفاؤل بان نمودم بعد از چند روز دیگر خبر آمد که عثمان را تیر قضا بل خدای رسیده هر چند تفحص نمودند زنده آن پیدا نشد بنابر غرابی که داشت ایمنی مرقوم گردید ۱۶ فروردین ماه مقرب خان که از

بندهاست عمده و محرم قدیم خدمت جهانگیر نیست. بمنصب سه هزار دات و دوهزار سوار سرفرازی یافته از بندر کهنپایت رسیده سعادت ملازمت دریافت اورا بجهت بعضی مصلحت ها حکم کرده بودم که به بندر کوه رفقه و وزیري را که حاکم کوه است به بند و نقایسی که درانجا بدست آید جهت سرکار خاصه شریفه خریداری نماید حسب الحکم باستعداد تمام بکوه رفت و مدتی درانجا بوده نقایسی که دران بندر بدست افتاد اصلاً روزه زر ندید بهر قیمتی که فرنگیان خواستند زر داده گرفت چون از بندر مذکور معاودت نموده متوجه درگاه گشت و اسباب و نقایسی که آورده بود بدفعات از نظر گذرانید از هر جنس چیزها و تحفه داشت از آن جمله جانورانی چند آورده بود بسیار غریب و عجیب چنانچه تاحال ندیده بودم بلکه نام او را کسی نمیدانست حضرت فردوس مکاني اگرچه در واقعات خود صورت و اشکال بعضی جانوران را نوشته اند غایتاً بمصوران نفرموده اند که صورت آنها را تصویر نمایند چون این جانوران در نظر من بغایت غریب در آمده هم نوشتم و هم در جهانگیرنامه فویدم که مصوران شبیه آنها را کشیدند تا حیرتی که از شنیدن دست دهد از دیدن زیاده گردید یکی از جانوران † در جثه از طاؤس ماده کلان تر و از نرقي الجملة خورد تر گاهی که در مستی جلوه می نماید دم خود را و دیگر پرها را طاؤس آسا پیشان می سازد و برقص درمی آید نول او و پای او شبیه نول و پای خروس است سرگردن و زیر حلقوم او هر ساعت برنگی ظاهر میگردد وقتی که در مستی است سرخ سرخست گویا که تمام را بمرجان مرصع ساخته اند و بعد زمانی همی جاها سفید میشود و بطریق پنبه بنظر درمی آید و گاهی فیروزه رنگ ظاهر میگردد بوقلمون آسا هر زمان برنگی دیگر دایده میشود و در پارچه گوشتی که بر سر خود دارد بتاج خروس مشابه است غریب اینست که در هنگام مستی پارچه گوشت مذکور بطریق خرطوم از بالای سر او تا یک وجب می آویزد و باز که آن را بالا میکشد چون شاخ گردن بر سر او مقدار دوانگشت نمایان میگردد و اطراف چشم او همیشه فیروزه گونست و در آن تغییر و تبدیل نمیرود و پرهایی او بالوان مختلف بنظر درمی آید برخلاف رنگهای پوطاؤس دیگر میمون آزرده بود بهیات غریب و شکل عجیب دست و پا و گوش و سر او بعینه میمون است و روی او بروی رویا میماند رنگ چشمهای او برنگ چشم باز لیکن چشم او از چشم باز کلان تر است از سر او تا سر دم یکدفع معمول بوده است از میمون پست تر و از رویا بلندتر است پشم او بطریق پشم گوسفند و رنگ آن خاکستری است از بنا گوش تازنخ سرخست میگون دم او از نیم دایره دوسه انگشت دراز تر غایتاً بخلاف دیگر میمونها دم این جانور افتاده است بطریق دم گربه گاهی آوازی از او ظاهر میشود بطریق آواز آهوبه مجمله خیلی غریب دارد از مرغ دشتی که او را تدری میگویند تا حال

† این جانور را بزبان انگریزی تری می نامند و اهل هند پیر میگویند و فارسی دانان هند بفارسی

فیل مرغ نام نهاده اند و الحال بکثرت در هندوستان موجود است *

شنیده نشده که در خانه ازو بچه گرفته باشند در زمان والد بزرگوارم نیز سعی بسیار کردند که تخم و بچه بکند نشد من فرمودم که چندی از نو ماده او یکجا نگاه داشتند رفته رفته به تخم آمدند آن تخمها را فرمودم که در زیر مایگان گذاشتند در عرض دو سال مقدار شصت و هفتاد بچه برآمد و تا پنجاه و شصت کلان شدند هر کس اینمعنی شنید تعجب تمام نموده مذکور ساخت که در ولایت هم مردم سعی بسیار کردند مطلق تخم ندان و بچه ازو حاصل نشد در همین ایام بر منصب مهابتخان هزاریدات و پانصد سوار افزودم که چهار هزاریدات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد و منصب اعتماد الدوله از اصل و اضافه چهار هزاریدات و هزار سوار مقرر گشت و بر منصب مهاسنگه نیز پانصدی ذات و سوار افزوده شد که اصل و اضافه سه هزار ی ذات و دو هزار سوار بوده باشد و بر منصب اعتقاد خان پانصدی ذات و در بیست سوار افزوده هزار ی ذات و سیصد سوار کردم خواجه ابوالحسن در بی روزها از دکن آمده سعادت ملازمت دریانت دولت خان که به فوجداری صوبه اله آباد و سرکار جونپور تعین یافته بود آمده ملازمت نمود بر منصب او که هزار ی بود پانصدی افزوده شد روز شرف که ۱۹ فروردین بوده باشد منصب سلطان خرم را که ده هزار ی بود به دوازده هزار ی سرفراز ساختم اعتبار خان را که بر منصب سه هزاریدات و هزار سوار سربلند بود چهار هزار ی کردم مقر بجان که منصب او دو هزار ی ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و سوار افزودم و بر منصب خواجه جهان که دو هزاریدات و هزار و در بیست سوار بود پانصدی دیگر اضافه فرمودم چون ایام نوروز بود اکثر بندها باضافه منصب سرفزاری یافتند در همین تاریخ دلپ از دکن آمده ملازمت نمود چون پدر اورای را سه سنگه وفات یافته بود اورا بخطاب را سه سربلند ساخته خلعت پوشانیدم پسر دیگر داشت سورج سنگه نام باوجود آنکه دلپ پسر تیکه او بود میخواست که سورج سنگه جانشین او باشد به تقریب محبتی که با مادر او داشت در وقتیکه احوال وفات او مذکور می شد سورج سنگه از کم خردی و خورد سالی بعرض رسانید که پدر مرا جانشین خود ساخته تیکه داده است این عبارت مرا خوش نیامد فرمودم که اگر پدر ترا تیکه داده است ما دلپ را سرفراز ساخته تیکه میدهم و بدست خود او را تیکه کشیده جاگیر و وطن پدر او را باو مرحمت کردم باعتماد الدوله دوات و قلم مرصع عنایت شد لکھمی چند راجه گان که از راجهای معتبر کوهستان است و پدر او راجه اودرهم در زمان حضرت عرش آشیانی آمده بود در وقت آمدن التماس نمود که پسر راجه شود و مل آمده دست مرا گرفته بملازمت آورد بنابر التماس او پسر راجه باوردن او مقرر گشته بود لکھمی چند هم التماس نمود که پسر اعتماد الدوله آمده مرا بملازمت آورد شاه پور را فرستادم که او را بملازمت آورد و از تحفه های کوهستان خود اسبان گوت اعلی و جانوران شکاری از باز و جره و شاهین و قطاس و نافه های مشک و پوستهای آهوسه مشک که نانه بران بند بود و شمشیرهای که بزبان آنها کهنه میگویند و خنجر که بزبان

انها بکاره میگویند و از هر جنس چیزها آورده گذرانید در میان راجه‌ها این کوهستان راجه مذکور بالینکه طالع بسیار دارد معروف و مشهور است میگویند که کان طلا در ولایت اوست بجهت طرح عمارت دولتخانه لاهور خواجه جهان خواجه دوست محمد را که درین کار مهارت تلم دارد فرستادم چون مهمات دکن بجهت نفاق سرداران و بی پروائی خان اعظم صورت خوبی پیدا نکرد و شکست عبدالله خان دست داد خواجه ابوالحسن را که بجهت تحقیق این قضایا طلبیده بودم بعد از تحقیق و تفحص بسیار ظاهر شد که شکست عبدالله خان باره از ممر غرور و تیز جلوئیها و سخن نشنوبها و و باره بجهت نفاق و بی اتفاقی امراء واقع شده بود مچله قرار داد ان بود که عبدالله خان از جانب ناسک تروهنک بالشکر گجرات و امرای که به همراه او تعیین یافته بودند روانه کردن این فوج سرداران معنیر و امرای کار طلب مثل راجه رامداس و خان عالم و سیف خان و علی مردان بهادر و ظفرخان و دیگر بندها آراستگی تمام داشت عده لشکر از ده هزار گذشته و بچهارده هزار رسیده و از جانب برار مقرر بود که راجه مانسنکجه و خانجهان و امیرالامرا و بسیاری از سرداران متوجه شوند و این دو فوج از کوچ و مقام یکدیگر خبردار باشند تا در تاریخ معین از دو جانب غنیم را در میان گیرند اگر این ضابطه منظور می بود دلها متفق میگشت و غرضها دامن گیر نمیشد غالب ظن آن بود که الله تعالی فتح روزی کردی عبدالله خان چون از گهاٹیها گذشت و بولایت غنیم در آمد مقید نشد که قاصدان فرستاده ازان فوج خبری بگیرد و بموجب قرار داد حرکت خود را با حرکت آنها موازنه نموده چنان کند که در روز و وقت معین غنیم را در میان گیرند بلکه تکیه بر قوت و قدرت خود کرده این معنی را در خاطر آورد که اگر به تنهایی این فتح از جانب من شود بهتر خواهد بود این داعیه را در خاطر قرار داده هر چند رامداس خواست که باو قرار دهد که بتانی آهستگی پیش میرفته باشد فائده نکرد غنیم که از و ملاحظه تمام داشت جمعی کثیر از سرداران و برکیان بر سر او فرستاده بودند و روزها باو زد و خورد میکردند و شبها باندلختن بان و اقسام آتشبازی تقصیر نمیکردند تا آنکه غنیم نزدیک شد و اصلا آزان فوج باو خبری فرسید هر چند بدولت آباد که محل جمعیت دکنیان بود نزدیک میرسد عنبر سیهارو یکی از اطفال را که نسبت قرابت به سلسله نظامالملکیه باعتقاد او دارد بجهت آنکه مردم از دل و جان سرداری او قبول کنند بسروری برداشته دست او گرفته و خود را پیشوا و سردار قرار داده مرتبه مرتبه مردم میفرستد و کثرت و اژدهام غنیم زمان زمان بیشتر میشد تا آنکه هجوم آورده باندلختن بان و دیگر اقسام آتشبازی کار را بر تونک ترساختند اخرا لامرد و لخواهان صلاح دیدند که آزان فوج مدد نرسید و دکنیان تمام روینا نهاده اند مصلحت دولت در آنست که بالفعل باز گشته سرانجام دیگر نموده شود همگی یک دل و یک زبان شده پیش از طلوع صبح صادق روانه شدند تا سرحد ولایت خود دکنیان همراه بودند و هر روز فوج با فوج روبرو گشته در زد و خورد تقصیری نمی نمودند

در پس روز چندی از جوانان مردافه کار طلب بکار آمدند علی مردان خان بهادر داد بهادر و مردانگی داده زخمهای منکر برداشت و زنده بدست غنیم افتاده معنی حلال نمکین و جان فشانی را به همراهان خود فهمانید و ذوالفقار بیک هم ترددات مردانه نموده بانی بیای او رسید و بعد از دو روز دیگر در گذشت چون بولایت راجه بهرجو که از دولتمخواهان درگاه هست داخل شدند آن جماعت باز گشتند و عبدالله خاں متوجه گجرات گردید سخن اینست که اگر در رفتن عنان کشیده میرفت و میگذاشت که آن فوج دیگر باو ملحق میشد کار خاطر خواه اولیای دولت قاهره صورت می یافت بمجرد آنکه خبر برگشتن عبدالله خا به سرداران فوج که از راه برار متوجه بودند رسید دیگر توقف را مصلحت ندیده باز گشتند و در عادل آباد که حوالی برهان پور واقع است باردوی پرویز ملحق شدند چون این اخبار در آگره بمن رسید شورش تمام در طبیعت خود یافتم و عزیمت نمودم که خود متوجه شده این ملازمان صاحب کشته را از بیخ و بنیاد براندازم امرا و دولتمخواهان بدیمعنی اصلا راضی نشدند خواه ابوالحسن بعرض رسانید که مهمات آنطرف را بروشه که خانخانان فهمیده دیگره فهمیده اوزا باید فرستاد تا این مهم از نظام اوفتاده را بنظام آورد و بمصاحبت وقت صلحی در میان اندازد تا بمورور سرانجام بر اصل نموده شود دیگر دولتمخواهان باین مقدمه همراز گشته رایهای همه باین قرار یافت که خانخانان را باید فرستاد و خوجه ابوالحسن نیز همراهِ برود و همین قرار داد او دیوانیان مهم سازی خانخانان و همراهیان او نموده روز یکشنبه هفتب دهم اردی بهشت سنه هفت مرخص گشت شاه نواز خاں و خواجه ابوالحسن و ازاق برودی اوزبک و چندی دیگر از همراهان در همین تاریخ تسلیم رخصت نمودند خانخانان بمنصب شش هزاری ذات سرفرازی یافت شاه نواز خاں سه هزاری ذات و سوار را تسلیم نموده داراب خاں باضافه پانصد ذات و سیصد سوار که مجموع دوهزار ذات و یک هزار و پانصد سوار باشد سر بلند گردیده و برحمن داد پسر خورن او هم بمنصب لایق دادم بخانخانان خلعت فاخره و خنجر مرصع و قیل خاصه با تالیرها و اسب عراقی عنایت نمودم و هم چنین به پسران و همراهان او نیز خلعت و اسب مرحمت کردم و در همین ماه معزالملک بایسران از کابل آمده بسعدت آستان بوسی سرفراز گشت شپام سنگه و راه منگت بهدویه که از تعینات لشکر بنگش بودند حسب الالتماس قلیچ خاں بزیادتی منصب سر بلند می یافت شپام سنگه هزار و پانصد می بود پانصدی دیگر بر منصب او اضافه شد و راه منگت نیز بزیادتی منصب مفتخر گردید مدتی بود که اخبار بیماری آصفخان می رسید و چند مرتبه رفع مرض شد و باز عود نمود تا آنکه در برهانپور در سن شصت و سه سالگی در گذشت فهم و استعدادش بغایت خوب بود غایتاً چست دستگی بر طبعش غالب بود شعر هم می گفت خسرو شری بنام من نظم کرده مسمی بنور نامه در زمانه والد بزرگوارم بدرجه امارت و وزارت رسیده بود با آنکه در زمان بادشاه زادگی چند مرتبه ازو سبکیهای بفعل آمده و اکثر مردم بلکه خسرو هم

براین مذاق بود که بعد از جلوس من نسبت باو نا خوشیها بفعل خواهد آمد بخلاف آنچه در خاطر او و دیگران قرار یافته بود در مقام رعایت شده او را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساختم و بعد ازان که مدتی وزیر صاحب استقلال شد بعد رعایت احوال او دقیقه فرو گذاشت نشد و بعد از فوت او فرزندان او را منصفها داده رعایتها کردم اخرا الامر ظاهر شد که نیت و اخلاص او درست نبوده و نظر بر اعمال ناقص خود کرده همیشه از من توهمی در خاطر داشته از قضیه و شورشی که در راه کابل وقع شد میگویند خبردار بوده بلکه تقریباً آن تیره بختان می نمود باره مرا باور نمی افتاد که در برابر این رعایت و شفقت مصدر نا دولتیخواهی و تیره بختی گردد باندک فاصله در بیست و پنجم همین ماه که اردی بهشت باشد خبر فوت میرزا غازی رسید میرزا مشارالیه از حاکم زادهای تهته از ذات تر خانیانست در زمان والد بزرگوارم پدر او میرزا جانی دولت خواهی اختیار نموده بهمراهی خانخانان که بر سر ولایت او تعیین یافته بود در قرب لاهور بشرف ملازمت استسعاد یافت و بکرم بادشاهانه ولایت او را بدو ارزانی داشتند و خود ملازمت دربار اختیار نموده مردم خود را بجهت حفظ و حراست تهته رخصت گذاشت تا بود در ملازمت گذرانید اخرا الامر در برهانپور وفات یافت میرزا غازی خان واد او که در تهته بود بموجب فرامین عرش آشیانی بایالت و حکومت اند یار سرفرازی یافت بسعد خان که در بهکر بود حکم شده که او را دلاسا نموده بدرگاه اورن خان مشارالیه کسان فرستاده او را بدولتیخواهی داللت نمود اخرا الامر او را باگروه آورده بشرف پاپوس والد بزرگوارم سرفراز گردانید در اگره بود که حضرت عرش آشیانی شفقار شدند و من بر تخت دولت جلوس نمودم بعد ازان که خسرو را تعاقب نموده بلاهور داخل شدم خبر رسید که امرای سرحد خراسان جمعیت نموده بر سر قندهار آمده اند و شاه بیگ حاکم انجا در قلعه قبلی شده منتظر کمک است بالضرورت فوجی بسرداری میرزا غازی و دیگر امرا و سرداران کمک قندهار تعیین شدند این فوج چون بحوالی قندهار میرسد لشکر خراسان قوت توقف در خود نادیده معاودت نمود میرزا غازی بقندهار در آمده ملک و قلعه را بسردار خان که بحکومت انجا مقرر گشته بود سپرده و شاه بیگ خان بجایگزین خود متوجه گشت و میرزا غازی از راه بهکر عزیمت لاهور نمود و سردار خان باندک مدتی که در قندهار بود وفات یافت و باز آن ولایت محتاج بسردار صاحب و جود گشت درین مرتبه قندهار را اضافه تهته نموده بمیرزا غازی مرحمت نمودم ازان تاریخ قازمان رحلت در انجا بلوازم حفظ و حراست قیام و اقدام می نمود سلوک او بامتدین بعنوان پسندیده بود چون عرض میرزا غازی بسرداری بقندهار بایست فرستاد ابوالهی اوزبک را که در ملتان و آن حدود واقع بود بدین خدمت مامور ساختم متعصب او هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بود سه هزار ذات و سوار مقرر نمود و بخطاب بهادر خانی و علم سر بلندی یافت و حکومت دهلی و حفظ و حراست آن ولایت بمقرر بختل مقرر گشت و اروپا خواص را که از خدمتگاران نزدیک والد بزرگوارم بود بخطاب خواص خوانی

و منصب هزاره ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته فوجداري سوار قنوج را بدو مرحمت نمودم چون مبنیه اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله را جهت خرم خواستگاري نموده بودم و مجلس کد خدائي او درمیان بود روز پنجشنبه هجدهم خور داد بمنزل او رفته يکروز و يک شب انجا بودم پيشکشها گذرانيد و بيگمالي و مادران خود خادمان محمل را تورها سامان داده بامراء سرو پاها عنايت نموده عبدالرزاق را که بخشي در خانه بود بجهت سرانجام ولايت تهته فرستادم که تابعين سردار صاحب و خود سپاهي و رفعت آلجا را دلاسا نموده آنولايت را در قيد ضبط در آورد باضافه منصب و عنايت فيل و پررم نرم خاصه سرفرازي يافته مرخص گشت مغزالملک را بجای او بخشي ساختم و خواجه جهان که بدیدن عمارت لاهور و قرار طرح آن مرخص گشته بود در اواخر همين ماه آمده ملاذمت کرد مرزا عیسی ترخان از خویشان مرزا غازي در لشکر دکن تعين بود بجهت مصلحت تهته او را طلبیده بودم در همين تاريخ بخدمت استبعاد يافت چون قابل رعايات و تربيت بود بمنصب هزاريدات و پانصد سوار ممتاز گشت خون پاره بر مزاج غلبه کرده بود باستصواب اطبا در چهارشنبه ماه مذکور قريب بيک اثار خون از دست چپ خود کشيدم چون خفت و سبكي تمام دست داد بخاطر رسيد که اگر در محاورات خون کشيدن را سبک شدن میگفته باشند بهتر خواهد بود الحال همين عبارت گفته می شود بمقرب خان که فصد نموده بود کهپوه مرصع عنايت کردم کشنداس مشرف فيل خانه و اعطيل که از زمان حضرت عرش آشياني تا حال متصدي آن دو خدمت بود و عمرها آرزو خطاب راجگي و منصب هزاره ذات داشت و قبل ازین بخطاب سرفرازي يافته بود الحال بمنصب هزاره کام روا گشت ميرزا رستم ولد سلطان حسين ميرزاي صفوي را که در لشکر دکن تعين بود بحسب الالتماس او را طلب نموده بودم روز شنبه نهم ماه تير بافرزندان آمده ملاذمت کرد يک قطعه لعل و چهل و شش دانه مرواريد پيشکش گذرانيد بر منصب تاج خان حاکم بهکر که از امرای قدیم این دولت است پانصدي ذات و سوار افزوده شد قضيه فوت شجاعت خان از امور غريبه و عجيبه است بعد از آنکه مصدر چنان خدمتی گشت و اسلام خان او را بسوار اوديسه رخصت ميکند در اثنای راه شبی بر ماده فيل چوکنده دار سوار ميشود و خواجه سرای خورن سالي را بر عقب خون جای ميدهد وقتی که از اردوی خون برمی آيد فيل مستی بر سر راه بسته بودند آنفيل از آواز سم اسبان و حرکت سواران در صدک آن ميشود که زنجير بگسلاند بدین جهت شور و غوغای بلند می شود چون این شور و غوغا بگوش خواجه سرا ميرسد مضطربانه شجاعت خان را که در خواب ياد بيشعوري شراب بود بيدار ميسازد و ميگويد که فيل مست باز شده و متوجه اينطرف است بمجرد شنيدن این سخن مضطرب شده از پيش چوکندي خود را بزير می اندازد بعد از انداختن انگشت پای او بسنگي رسیده شکافته می شود و بهمين زخم بعد از دوسه روز درمی گذارد مجبلاً از شنيدن این مقدمه حيرت تمام دست

داده جوان مرده‌انه بمجروح فریادی که باو رسد یا سخنی که از خورده سالی بشنود این قسم مضطرب شده بے تابانه خود را از بالای قیل اندازد در واقع بجای حیرت است در ۱۹ ماه تیر خبر این حادثه بمن رسید پسران او را بنو از شات و منصبها دلجوئی کردم اگر این قضیه او را دست نمیداد چون خدمت نمایان کرده بود بر عایتها و شفقتها سرفرازی می یافت

با قضا بر نمی توان آمد
یکصد و شصت زنجیر قیل نرو ماده اسلام خان از بنگاله فرستاده بود در همین روزها از نظر گذشت و داخل قیل خانه خاصه شریفه گشت راجه یک چند راجه کامیون استدعای رخصت نمود چون به پدر او در زمان عرش آشیانی یکصد راس اسب مرحمت شده بود بهمان دستور باو مرحمت کردم و قیل نیز داده شد و تا اینجا بود بخلعتها سرفرازی یافت و خنجر مرصع هم دادم به برادران او نیز خلعتها و اسبها داده شد ولایت او را بدستور سابق باو عنایت فرمودم شادمان و کامروا بجا و مقام خود باز گشت به تقریب این بیت امیرالامرا خوانده شد

بگذر مسیح از سرما کشتگان عشق * یکنده گردن تو بصد خون برابر است
چون طبع من موزونست گاهی باختیار گاهی بے اختیار مصراعی و رباعی یابتی در
خاطر من سر میزند این بیت بر زبان گذشت

از من متاب رخ که نیم بے تو یکنفس * یکدل شکستن تو بصد خون برابر است
چون خوانده شد هر کس که طبع نظمی داشت درین زمین بیکی گفته گذرانید ملا
علی احمد مهرکن که احوال او پیش ازین گذشت بد نگفته بود

ای محتسب زکویه پیرمناں بترس * یک خم شکستن تو بصد خون برابر است
ابوالفتح دکنی که از امرای معتبر عادلخان بود و قبل ازین بدو سال دولت خواهی اختیار نموده خود را داخل اولیای دولت قاهره ساخته بود در دهم امرداد بملازمت آمد و منظور عنایت و تربیت گشته بشمشیر خاصه و خلعت سرفرازی یافت و بعد از چند روز اسب خاصه نیز بدو مرحمت نمودم خواجگی محمد حسین که به نیابت برادر زاده خود بشمشیر رفته بود چون خاطر از مهمات اینجا جمع ساخت در همین روزها آمده ملازمت نمود چون بحکومت پهنه و دارائی انجاسردار بایست فرستاد بخاطر رسانیدیم که مرزا رستم را فرستم منصب او را که پنج هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بود پنج هزاری ذات و سوار ساخته بتاریخ ۲۶ جمادی الثانی مطابق دوم شهریور تعلیم حکومت پهنه نموده قیل خاصه با اسب و زین مرصع و شمشیر مرصع و خلعت فاخره داده رخصت نمودم و پسران او و پسران مظفر حسین خان مرزائی برادر او باضافه به منصب و قیل و اسب و خلعت سرفرازی یافته بهمراهی او مرخص گشتند رائے دلپ را بکومک مرزا رستم تعیین نمودم چون جاو مقام او نزدیک بان حدرد است جمعیت خوب دران خدمت حاضر سازد پانصدی ذات و سوار بر منصب

او افزودم که دو هزار ذات و هزار سوار باشد فیل هم عنایت شد ابوالفتح دکنی در سرکار ناگپور و آن حدود جاگیر یافته بود مرخص گشت که هم سرانجام جاگیر خود و هم بحفظ و حراست آن ملک قیام نماید خسرو بی اوزبک بموجوداری سرکار میوات تعیین شد منصب او هشت صد ذات و سیصد سوار بود الحال هزار ذات و پانصد سوار حکم شد و اسب نیز بد و مرحمت نمودم چون نظر بر خدمت قدیم مقرب خاں نمودم بخاطر رسید که از روز در دل او نباید گذاشت منصب او را کلاں کرده بودم جاگیرهای خوب یافته بود از روز علم و تقارن داشت باین عنایت هم سرفراز و کامروا گشت و صالح پسر خوانده خواجه بیگ میرزا صفوی بسیار جوانک پر تربیت و کار طلب است او را بمخطاب خنجر خان سرگرم خدمت ساختم روز پنجشنبه ۲۲ شهریور موافق ۱۷ رجب سنه ۱۰۲۱ در منزل مزیم الزمانی مجلس و زن شمسی منعقد گشت باین روش خود را وزن کردن طریق ستوده است حضرت عرش آشیانی که مظهر لطف و کرم بودند این روش را پسندیده هر سال خود را دو مرتبه باقسام فلزات از طلا و نقره و غیره و اکثر اطعمه نفیسه و زن میفرمودند یک مرتبه مطابق سال شمسی و دیگر موافق سال قمری و مجموع آنرا که قریب بیست و یک لک روپیه است بفقرا و ارباب احتیاج تقسیم میکردند من هم این سنت سفیه را مرعی می دارم و بهمان دستور خود را و زن نموده آن اجناس را بفقرا میدهم معتقد خاں دیوان بنگاله چون از آن خدمت معزول گشت پسران و برادران و بعضی خدمت گاران عثمان را که اسلام خاں بهمراهی او بدرگاه فرستاده بود بعد از ملازمت بنظر اشرف گذرانید و تعهد احوال هر یک از افغانان بعهده یی از بندهای معتبر مقرر شد و پیشکش خود را که بعت و پنج زنجیر فیل و دو قطعه لعل و پهل کتاره مرصع و خواجه سرایان معتبر و اقمشه بنگاله و غیره ترتیب داده بود بنظر در آورد میر میران پسر سلطان خواجه که در لشکر دکن تعین بود بطلب سعادت آستان بوسی در یافت یک قطعه لعل پیشکش گذرانید چون میان قلیچ خاں که سردار لشکر بدکش بود که سرحد کابل است و میان امرای انصوبه که بهمراهی و سرداری او تعین یافته اند بتخصیص خاں دوران نزاع و گفت و شنود بود بجهت تحقیق آنکه ناسازی از جانب کیست خواجه جهان را فرستادم باز دهم ماه مهر معتقد خاں بمنصب والی بخشیکری سرفرازی قائم و منصب او هزار ذات و سیصد سوار مقرر گشت دیگر مرتبه بمنصب مقرر بختاں پاره افزودم منصبش دو هزار ذات و پانصد سوار بود و هزار و پانصد سوار بود دیگر اضافه شد که سه هزار ذات و دو هزار سوار بوده باشد خاستن خانخانان قریب در خاں بولاس بمنصب دو هزار و پانصد ذات و دو هزار سوار از اصل اضافه سرفراز گردید و راس منوره هزار ذات و هشتصد سوار شد و راجه نرسنگه دیو بمنصب چهار هزار ذات و دو هزار و دو سیصد سوار سرفراز شد بهارت را که تعبیره را میچند بنذیل است بعد از گذشتی را میچند بمخطاب و اجگی سرفراز ساختم ظفر خاں از مرصه گجرات بموجب

طلب در بیست هشتم آبان آمده ملازمت کرد یکقطعه لعل و سه دانه مروارید
 پیشکش گذرانید ششم آذر مطابق مرسوم شوال از مهران پور خبر رسید که امیرالامرا روز
 یکشنبه بیست و هفتم آبان در برگشته نهال پور فوت کرده بعد از بیماری که او را در لاهور دست
 داده بود دیگر شعور و هوش ازو کمتر ظاهر میشد بحافظه اش نقصان تمام راه یافته بود
 اخلاص بسیار می داشت حیث که ازو فرزندی نماند که قابل تربیت و رعایت باشد
 چنین قلبی خالی که از پیش پدر خود که در پیشاور بود آمده بیستم آذر ملازمت کرد
 یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید و پیشکش خود را از اسپ و اقمشه و دیگر
 اجناس که همراه داشت بنظر درآورد ظفر خاں را که از خاله زادان و کوکه زاده های
 معتبر است نواخته بصاحب صوبگی بهار سرفراز ساختم و منصب پانصدی ذات
 و سوار افزوده سه هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر داشتم و بابرادران خلعت و اسپ
 سرفرازی یافته در انصوبه رخصت شد همیشه آرزو او این بود که بخدمت علیحد
 سرفرازی یابد تا جوهر خود را بقمند می هم خواستم که او را بنیار مایم اینخدمت را
 محاکم آزمایش او ساختم چون هنگام سیر و شکار بود روز سه شنبه دوم ذیقعد مطابق
 چهارم ماه دی از دارالخلافه اگر بقصد شکار برآمدم و در باغ دهره منزل شد و چهار روز
 در آن باغ توقف افتاد روز دهم ماه مذکور خبر فوت سلیمه سلطان بیگم که در شهر بیمار
 بودند شنیده شد والدۀ ایشان گلرخ بیگم صبیحه حضرت فردوس مکانی بودند و پدر ایشان
 مهرا نورالدین محمد از خواجه زاد های خواجه نقشبند اند بتجیع صفات حسنه
 آراستگی داشتند در زمان اینمقدار هنر و قابلیت کم جمع میشود حضرت جنت
 آشنایی این خواهرزاده خود را از روستا شفقت تمام نامزد بیرام خاں نموده بودند بعد
 از شلقار شدن ایشان در آغاز سلطنت حضرت غرش اشیانی این کد خدائی واقع شده
 پس از کشته شدن خان مشارالیه والد بزرگوارم ایشان را بعقد خود در آوردند درسند
 شصت سالگی برحمت خدا واصل گشتند همانروز از باغ دهره کوچ شد اعظمالدوله را
 جنبت سرانجام برداشتن ایشان فرستادم و در عمارت باغ مذكرا که بیگم خود ساخته
 بودند فرمودم که ایشان را نهادند در هفت دهم ماه دی میرزا علی بیگ اکبر شاهی
 از لشکر دکن آمده ملازمت نمود خواجه جهاں که بصوبه کابل مرخص شده بود در
 بیست یکم ماه مذکور باز گشته سعادت خدمت دریافت و مدت رفتن و آمدن او بسمه
 ماه و یازده روز کشید و دوازده مهر و دوازده روپیه نذر گویاں آورد در همان روز راجه رامداس
 فیز از لشکر فیروزی افرو دکن آمده ملازمت کرد و یکصد و یک مهر نذر گذرانید چون
 بامرای دکن خلعت زمستانی فرستاده نشده بود بدست حیات خاں فرستاده شد و
 چون بنذر سورت بجایگز قلیچ خاں مقرر بود چنین قلیچ را بجهت ضبط و حراست آنجا
 التماس نمود که مرخص گردند در بیست هفتم دی بخلعت و خطاب خانگی و علم
 سرفراز گشته مرخص شد بجهت نصیحت امرای کابل و ناسازی که میان ایشان و قلیچ
 خاں واقع بود راجه رامداس را فرستادم و اسپ و خلعت و سی هزار روپیه نقد خرج

عنایت شد در ششم بهمن که برگه بازی محل نزول بود خبر فوت خواجگی محمد حسین که از بندگان قدیم خدمت این دولت بود رسید بوادر گل او محمد قاسم خان در زمان والد بزرگوار رعایت کلی یافته بود و خواجگی محمد حسین هم بخدمات که از رؤی اعتماد فرموده شود مثل بکاولی و امثال ان سرفراز میگشت ازو فرزندی نماند و کوسه بود که املا در محاسن و بروت او یک موئی ظاهر نمی شد در وقت سخن کردن هم بسیار فریاد میکرد مثل خواجه سرایان فهمیده میشد دیگر شاه نواز خان که خانخانان از برهان پور بجهت عرض بعضی معروضات راوانه ساخته بود در پانزدهم ماه مذکور آمده ملازمت کرد یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید چون معاملات دکن بجهت تیز جلوئیهای عبد اله خان و نفاق امرا صورت خوبی پیدا نکرد دکنیان راه سخن یافته باامرا و دولتخواهان آنجا حکایت صلح درمیان آوردند و عادلخان طریقه دولتخواهی اختیار نموده القماس کرد که اگر مهم دکن بمن رجوع شود چنان کنم که بعضی محال که از تصرف اولیای دولت برآمده باز بتصرف در آید و دولتخواهان نظر بر مصلحت وقت نموده این معنی را عرضداشت نمود و تجویز یک گونه شد و خاندانان تعهد سرانجام مهمات آنجا کرد بخان اعظم که همیشه خواهان دفع و رفع رانای مقهور بود و اینخدمت را بجهت کسب ثواب القماس مینمود حکم شد که بمالوه که بجاگیر او مقرر است رفته بعد از سرانجام متوجه این خدمت گردد و بر منصب ابوالهی اوزبک هزارری ذات و پانصد سوار دیگر افزوده چهار هزارری ذات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد مدت شکار بدر ماه و بیست روز کشید در این ایام همه روز متوجه شکار بودم چون بنوروز عالم افروز پنج شش روز بیش نمانده بود بخیریت معاونت نموده بیست چهارم اسفندار بیاف دهره محل نزول گشت و مقربان و جمعی از منصبداران که حسب الحکم در شهر مانده بودند در این روز آمده ملازمت کردند مقرنخان صراحی مرصع و کلاه فرنگی و کنجشک مرصع پیشکش گذرانید سه روز در باغ مذکور توقف واقع شد روز بیست و هفتم اسفندیار داخل شهر شدم در این مدت دویست و بیست و سه رأس آهو و غیره و نر و پنج فیله گاو و دو خوک و سی و شش قطعه کاروانک و غیره و یک هزار و چهار صد و پنجاه و هفت ماهی شکار شد *

جشن هشتمین نوروز از جلوس همایون

سنه هشتم جلوس مطابق محرم سنه ۱۰۲۲

شب پنجشنبه بیست و هفتم محرم مذکور مطابق غره فروردی سنه ۸ جلوسی بعد از گذشتن سه نیم گهزی حضرت فیراعظم از برج حوت در برج حمل که خانه فرخی و فیروزی اوست نقل نمودند و صباح آن که روز نوروز عالم افروز بود مجلس جشن و بآئین همه سالها ترتیب و تزئین یافت و آخرهای آن روز بر تخت دولت جلوس واقع شد و امرا و اعیان دولت و مقربان درگاه تسلیم و مبارک بادی بجا آوردند و در این

آیات خجسته فرجام همه روز بدیوانخانه خاص و عام بر می آمدند و مطالب و مقاصد و مدهیات بعرض میرسید و پیشکشهای بندهای درگاه از نظر میگذشت ابوالبی حاکم قندهار اسپان عراقی و سگان شکاری پیشکش فرستاده بود بنظر در آمد در نهم ماه مذکور افضل خان از صوبه بهار آمده ملازمت نمود و یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید و یک زنجیر فیل بنظر در آورد و در دوازدهم پیشکش اعتماد الدوله گذشت از جواهر و اقمشه و دیگر اجناس آنچه خوش افتاد بدرجه قبول پیوست و از فیلان پیشکش افضل خان ده زنجیر دیگر درین روز دیده شد در سیزدهم پیشکش تربیت خان بنظر در آمد معتقد خان منزلی در آگره خریداری نمود و چند روزی در آنجا بسر برد و مصیبت بی در پی او را دست داد شذیده آیم که بر چهار چیز حکم سعادت و نحوست میکنند اول بر زن دوم بر بنده سوم بر منزل چهارم بر اسب بجهت دانستن سعادت و نحوست خانه ضابطه قرار یافته بلکه میگویند که بصحت پیوسته است اندک زمین را از خاک خالی باید کرد و باز آن خاکها را در آن سرزمین می باید ریخت اگر برابر آید میانه است آن خانه را نه سعد میتوان گفت نه نحس و اگر کم گردد بر نحوست آن حکم میکنند و اگر زیاده آید سعد و مبارک است در چهاردهم پیشکش اعتبار خان بنظر گذشت و آنچه مقبول افتاد برداشته شد منصب اعتبار خان که هزاری و سیصد سوار بود دوهزاری و پانصد سوار شد پانصدی ذات و پنجاه سوار بمنصب تربیت خان افزودم که دوهزاری ذات و هشتصد و پنجاه سوار بوده باشد هوشنگ پسر اسلامخان که در بنگاله پیش پدر خود بود آمده درین روزها ملازمت کرد چندی از مردم مکه را که ملک ایشان متصل پیگو دار جلنگ است بلکه درینولا این ولایت هم در تصرف آنها ست همواره آورده بود از کیش و روش آنها مقدمات تحقیق شد مجملاً حیوانی چند اند بصورت آدمی از حیوانات بری و بحری همه چیز میخورند و هیچ چیز در کیش ایشان منع نیست و با همه کس میخورند و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف میکنند صورتهای ایشان بقرا قدام شبیه است اما زبان ایشان تبدیلی است و اصل بتوکی نمی ماند و همین یک کوهست که یکسر آن بولایت کاشغر متصل است و سردیگر آن بولایت پیگو دینی درست و آئینی که از آن تعبیر بدینی توان کرد ندارند از دین مسلمانان دور و از کیش هندو مسجورانند دوسه روزی بشرف مانده فرزند خرم خواهش نمود که بمنزل او رفته شود تا همانجا پیشکش نوروز از نظر بگذرد التماس او درجه قبول یافت یکروز و یک شب در منزل آن فرزند توقف نموده شد پیشکشهای خود را بنظر در آورد آنچه پسند خاطر افتاد گرفته شد تقمه را باز بخشیدم روز دیگر مرتضی خان پیشکش خود را گذرانید از هر جنس چیزها سامان نموده بود تاروز شرف هر روز پیشکش یکی از امرا بلکه دوسه از نظر میگذشت روز دوشنبه نوزدهم نوروزی مجلس شرف ترتیب یافت در آنروز سعادت اندوز بر تخت دولت جلوس نمودم حکم شد که آقسام کیفها از شراب و غیر آن حاضر سازند تا هر کس بخواهد خاطر خود آنچه

خواهد بخورد بسیاری ارتکاب شراب نمودند پیشکش مهابتخان درین روز گذشت یکمهر هزار توله که بکوکب طالع موسوم است بیدار کار علی ایلچی والی ایران دادم مجلس شگفته گشت بعد از برخاستن حکم کردم که اسباب و آئین را بار کنند چون در ایام نوروز پیشکش مقرب خان سامان نیافته بود از هر قسم نفایس و تحفهات خوب بهمرسانیده بود و از جمله دوازده راس اسب عراقی و عربی که بجهاز آورده بود و دیگر زین مرصع کاری قرنگی از نظر گذشت بر منصب نوازش خان پانصد سوار اضافه شد که در هزاری ذات و سوار بوده باشد فیلی بفسی بدن نام که اسلام خان از بدگاله فرستاده بود بنظر درآمده داخل فیلان خاصه شد روز سوم اردی بهشت خواجه یادگار برادر عبدالله خان از گجرات آمده ملازمت کرد یکصد مهر جهانگیری نذر گذرانید بعد از چند روز که در ملازمت بود بخطاب سردار خانی سرفرازی یامت چون بخشی صاحب استقلال به لشکر پیشکش و آلودن بایست فرستاد معتقد خان را بدین خدمت اختیار نموده و بر منصب او سیصدیذات و پنجاه سوار اضافه شده که هزار و پانصدیذات و سیصد و پنجاه سوار بوده باشد رخصت نمودم مقرر شد که بزودی روانه گردد محمد حسین چلبی را که در خریدن خواهر و بهمرسانیدن تحفه و وقف تمام داشت پاره زر داده رخصت نمودم که از راه عراق باستنبول رود و تحفهها و نفایسیکه بهمرساند بجهت سرکار ما خریداری نماید درینصورت ضرور بود که والی ایران را ملازمت کند کتابتی بلو داده بودیم و یاد بودی بآن همراه بود محمّد در حوالی مشهد برادر شاه عباس را می بیند شاه ازو تفحص میکند که چه چیزها حکم است که بجهت سرکار ایشان خریداری نمائی چون مبالغه میکند چلبی یاد داشتی که همراه داشت ظاهر میسازد و دران یاد داشت فیروزه خوب و مومیائی گاهی استهباناتی داخل بود میفرماید که این دو جنس بخریدن میسر نیست من بجهت ایشان میفرستم اوبسی توپچی را که از ملازمان روشناس او بود اختیار نموده شش انبانیچه خاکه فیروزه تخمیناً بسی سیر خاکه داشت و چهارده توله مومیائی و چهار راس اسب عراقی که یکی ازان ابلق بود حواله او میکند و کتابتی مشعر بر اظهار محبت و دوستی بیش از بیش نوشته درباب زبونی خاکه و کمی مومیائی عذر بسیار خواسته بودند و خاکها بسیار زیور بنظر در آمد هر چند حکاکان و نگین سازان تفحص کردند یک نگینی که قابلیت انگشتری ساختن داشته باشد ظاهر نشد غالباً درین ایام خاکه فیروزه بطریق که در زمان شاه مرحوم شاه طهماسب از معدن برمی آمده حالا بر نمی آید همین مقدمه را در کتابت ذکر کرده بودند درباب اثر مومیائی از حکما سخنان شنیده بودم چون تجربه شد ظاهر نگشت نمیدانم که اطبا در اثر آن مبالغه از حد گذرانیده اند یا بجهت کهنگی اثر آن گم شده باشد بهر تقدیر بروشی که قرارداد اطبا بود پانی مرغ را شکسته زیاده از آنچه میگفتند خورانیده پاره بر محل شکستگی مالیده شد و تاسه روز محافظت نمودند حالانکه مذکور میشد که از صبح تا شام کافیسست بعد از آنکه ملاحظه نموده شد هیچگونه اثری ظاهر نشد و

شکستگی بحال خود بود در کاغذ علیحده سفارش سلام الله عرب نوشته بودند همان لحظه منصب و علوفه جاگیر او را افزودم فیلی از فیلان خاصه باتلایر بعد الله خاں فرستادم و نیل دیگر هم بقلیج خاں مرحمت شد و دوازده هزار سوار برادری عبدالله خاں را بضابطه سه اسپه و دو اسپه فرمودم که تنخواه دهند و چون سابق بجهت خدمت جوئه گزه پانصدی ذات و سیصد سوار بر منصب برادر او سردار خاں افزوده شده بود و در ثانی الحال آن خدمت بکامل خاں مقرر گشت حکم کردم که آن اضافه را برقرار داشته در منصب او اعتبار نمایند و سرفراز خاں را که هزار و پانصد سوار بود دوصد سوار دیگر اضافه فرمودم بهست هفتم اردی بهشت ماه مطابق بهست ششم ربیع الاول سنه ۸ جلوس و سنه ۱۰۲۲ هجری روز پنجشنبه مجلس وزن قمری در خانه موم الزمائی ترتیب یافت و پاره از زر وزن مذکور بعورات و مستحقان که در خانه والده ام جمع شده بودند فرمودم که بخش کردند و در بی روز هزاره بر منصب مرتضی خاں افزوده شد که شش هزار دینار و پنج هزار سوار بوده باشد خسرو بیگ غلام میرزا خانی از پتله بهمهرا عبدالرزاق معمری آمده ملازمت نمود و سردار خاں برادر عبدالله خاں باحمد اباد گجرات رخصت یافت دو بزرگه پا زهر داشتند از کرناٹک افغانی آورده بود همیشه شنیده میشد که هر جانوری که پا زهر میدارد بسیار لاغر و زبور می باشد حالانکه این بزها در نهایت فربهی و تازگی بودند یکی از انها را که ماده بود فرمودم که کشتند چهار پا زهر ظاهر شد و اینمعنی باعث خیرت تمام گشت یوز مقرر است که در غیر جاهای که میباشد بماده خود جفت نمی شود چنانچه والد بزرگوارم یک مدتی تا هزار یوز جمع کرده بودند بسیار خواهان آن بودند که اینها بایکدیگر جفت شوند اصلا نمی شد و بارها یوزهای نر و ماده در باغات قلعه بر آورده سردانند در آنجا هم نشد در بی ایام یوز نری قلعه خود را گسیخته بر سر ماده یوزی میروند و جفت میشود بعد از دویسم ماه سه بچه زائید و گلاں شده چون فی الحمله غرابتی داشت نوشته شد هرگاه یوز بایوز جمع نگردد شیر خود بطریق اولی هرگز شنیده نشده بود که بعد از گرفتاری جفت شده باشد چون در عهد دولت من وحشت از طبیعت جانوران صحرائی برداشته شده چنانچه شیران بنوعی رام گشته اند که بیقید و زنجیر گله گله در میان مردم میگردند و ضرر ایشان بمردم نمیرسد و نه وحشت و رمیدگی دارند بحسب اتفاق ماده شیرای آبستن شد و بعد از سه ماه سه بچه زائید و این هرگز نشده که شیر جنگلی بعد از گرفتاری جفت خود جمع شده باشد از حکماں شنیده می شد که شیر شیر بجهت روشنائی چشم بغایت فائده مند است هر چند سعی کردیم که نم شیر در پستان او ظاهر شود میسر نگشت بخاطر میسرند که چون جانور غضبناک است و شیر در پستان مادران از روی مهری که به بچه خود دارند چون در پستان او مقارن خوردن و مکیدن بچه شیر میشود باشد تا در وقت گرفتن او بجهت برآوردن شیر غضب او زیاده گشته شیر در پستان خشک میشوند در آواخر اردی بهشت خواجه قاسم برادر خواجه عبدالعزیز که از خواجه زادهای نقشبندی اند

از ماورالنهر آمده ملازمت نمود و بعد از چند روز دوازده هزار روپیه بطریق انعام باو مرحمت شد و چون خواجه جهان در حوالی شهر فالینخر پوزه بعمل آورده بود بعد از گذشتن دوپه‌روز پنجشنبه دهم خورداد بر کشتی سوار شده از راه دریا بسیر فالینز روانه شدم و مردم محل همراه بودند در دوسه گه‌زی از روز مانده رسیدیم شب در سیر فالینز گذرانیدیم عجب تند باد و جک‌زی شد که خیمه و سراپرده بر پایه نمانده بر کشتی درآمد آنشب را بسر بردم پاره از روز جمعه در سیر فالینز گذرانیدیم و بشهر باز گشت نمودم افضل خان که مدتی مدید بآلم دمل و زخم‌های غریب گرفتار بود در دهم خورداد در گذشت جاگیر و وطن راجه جگم را که در خدمت دکن تقصیر کرده بود تغیر نموده بمهابت خان عنایت نمودم شیخ پیر که از وارستگان و بی تعلقان وقتست و خاص بجهت محبت و اخلاص که بامن دارد طریقه خدمتگاری و همراهی اختیار نموده است در پرگنه میزگه که وطن اوست قبل از بی بذای مسجد نهاده بودند درین‌وبه تقریبی مذکور گشت چون خاطر اوزا متعلق باتمام این بنای خیر یافتم چهار هزار روپیه بار دادم که خود رفقه صرف او نماید و فرجی شال خاصه باو مرحمت نموده رخصت کردم در دیوانخانه خاص و عام در محجر از چوب ترتیب می یابند در محجر اول امرا و ایلچیان و اهل عزت می باشند و در بی دایره کسی بغیر حکم داخل نمیشود و در محجر دوم که وسیع تر از محجر اول است جمیع بندگان از منصبداران و احدیان و وکسانیکه اطلاق نوکری توان کرد راه می یابند و در بیرون این محجر نوکران امیر و سائر مردمی که در دیوانخانه مذکور در می آیند می ایستند چون میان محجر اول و دوم تفرقه نبود بمخاطر رسید که محجر اول را به نقره باید گرفت فرمودم که محجر مذکور و در بیانی را که از بی محجر بیالخانه جه‌رو که نهاده اند و در فیل را که به‌رو دست نشین جه‌رو که که هنر مند از چوب ترتیب داده اند در نقره گیرند بعد از اتمام بعرض رسید یکصد و بیست و پنجمین نقره بوزن هندوستان که هشتصد و هشتاد من ولایت باشد صرف فرموده شد الحاق که صفا و نمود دیگر پیدا کرده چنانچه گویا چنین می بایست سوم ماه تیر مظفر خان از پنده آمده ملازمت کرد دوازده مهر نذر گذرانید مصحف جلد مرصع و دوگل مرصع پیشکش گویان بنظر در آورد و در چهار دهم ماه مذکور صفدر خان از صوبه بهار آمده ملازمت کرد و یکصد و یکصد مهر نذر گذرانید بعد از آن که مظفر خان روزی چند در ملازمت بود پانصدی ذات بر منصب سابق او افزوده علم عنایت فرمودم و شال خاصه داده رخصت پنده کردم میدنستم که سگ دیوانه هر خانواری و جانداری را که بگز البته می‌برد غایتاً اینام‌نمی در فیل به‌کمت نه پیوسته بود در زمان من چنین واقع شد که شبی سگ دیوانه بجای بستن یکی از فیلان خاصه کچھی نام در آمده در پایه ماده فیل که همراه فیل بود می‌گزن بیکبار ماده فیل بفریان در می آید فیل‌بانان دویده خود را می‌رسانند آن سگ رو بریز نهاده بزقوه زاری که در آن حوالی واقع بود در می آید و بعد از زمانی باز در آمده خود را

بفیل خاصه میرساند و دست او را میگیرد فیل او را میکشد چون مدت یکماه و پنج روز ازین مقدمه میگذرد و روزیکه هوای ابرناک بود فریدن رعد بگوش ماده فیل که در عین چرا بود میرسد و بیکبار فریاد میکند و اعضای او بلرزه درآمده خود را می اندازد و باز برخاسته هفت روز آب از دهان او میرفت و ناگاه فریادی میکند و بی آرامی داشت فیلانان هر چند در صدد علاج شدند نفع نکرد و روز هشتم افتاده مرد بعد از مردن ماده فیل بیکماه فیل کلان را بکنار آب بصحرای می بردند بهمان طریق ابر و رعد ظاهر شد فیل مذکور در عین مستی یکبار بلرزه درآمده بر زمین نشست فیلانان او را بهزار مشقت بجا و مقام خود آورده بعد از همان مدت و بهمان حالت که ماده را دست داده بود این فیل نیز تصدق شد از وقوع این مقدمه حیرت تمام دست داد و الحق جای حیرت است که جانوری باین کلانی و بزرگی هیکل و ترکیب باندک جراحتی که از حیون ضعیفی باورسد این مقدار متاثر گردد چون خانانان مکرر باستدعای رخصت شاه نواز خان پسر خود نموده بود بتاریخ ۴ اسفند اسب و خلعت داده رخصت دهن نمود و یعقوب بدخشی را که بمنصب او صد و پنجاهی بود بذابرت ددی که از بوقوع آمده بود بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوارسرفراز ساخته بخطاب خانان او را سربلند گردانیدم و علم نیز کرامت شد طوایف هنوز بر چهار گروه قرار یافته و هر کدام باین طریق خاص عمل مینمایند و در هر سال روزی معین دارند اول طایفه برهمن یعنی شناسنده ایندو بچون و وظیفه ایشان شش چیز است علم آموختن و دیگران را تربیت دادن و آتش پرستیدن و مردم را دلالت به آتش پرستش کردن چیزی به محتاجان دادن و چیزی گرفتن این طایفه را روزی معین است و آن روز آخر ماه سارن است که ماه دوم از برسات است این روز را مبارک دانسته عابدان ایشان بکنار دریاها و تالابها میروند و انسونها خوانده بر ریسماها و رشته های رنگین میدهند و روز دوم که اول سال نو است آن رشته ها را در دست راجها و بزرگان عهد می بندند و شگون میدهند و این رشته را راکھی میگویند یعنی نگاهداشتن این روزه در ماه تیر که آفتاب جهانتاب در برج سرطانست واقع میگردد طایفه دوم چهتریست که بهتری معروف و مشهور است و مراد از چهتری طایفه ایست که مظلومان را از شرطالمان محفوظ دارند آئین این طایفه سه چیز است یکی آنکه خود علم بخواند و دیگران را تعلیم ندهد دوم آنکه آتش را پرستش کند و دیگران را به پرستش دعوت نه نماید سیوم آنکه به محتاجان چیزی بدهد و خود باوجود احتیاج چیزی نگیرد روز این طایفه بجی و دسمی است درین روز سواری کردن و لشکر بر سر خصم کشیدن پیش ایشان مبارک است و رام چند که او را بخدائی می پرستند درین روز لشکر کشیده بر خصم خود ظفر یافته است این روز را معتبر می دانند و فیلان و اسپان را آرایش کرده پرستش می نمایند و این روز در هر ماه شهریور که آفتاب در برج سنبله میباشد واقع میشود به نگاه دارنده های اسپان و فیلان انعامها میدهند طایفه سیوم

بیش است و این جماعت این دو طایفه را که ذکر ایشان گذشت خدمت میکند زراعت و خرید و فروخت و سود و سودا شغل ایشان مقرر است این طایفه را هم روزی معین است که انرا دیوالی هم میگویند و این روز در ماه مهر که افتاب در برج میزان است واقع میگردد و در بیست هشتم ماه ماه قمری می باشد در شب این روز چراغهای می افروزند و دوستان و عزیزان در خانه های یکدیگر جمعیت نموده هنگامه قمار بازی گرم میسازند چون نظرای طایفه بر سود و سودا است بردن و پایدادن را درین روز شگون میگیرند طایفه چهارم شودر است این گروه کهترین طایفه هندو اند همه را خدمت میکنند و ازین چیزها که مخصوص هر طایفه مذکور گشت بهره ندارند روز این ها هولی است که باعتقاد ایشان روز اخر سال است این روز در ماه اسفندار مذ که حضرت نیراعظم در برج حوت منزل دارند واقع میشود در شب این روز آتشها در سر کوهها و گذرها بر می افروزند و چون روز میشود تا یک پهر آن خاکسترها بر سر و رو یکدیگر می افشانند و شور و غوغای عجیبی بر می انگیزاند و بعد از آن خود را شست و شوی داده رختها می پوشند و بسیر باغات و صحراها میروند چون ضابطه مقرر هندو است که مرده های خود را می سوزانند آتش افروختن درین شب که شب اخر سال گذشته است کنایه از انست که سال گذشته را که بمنزله مرده است میسوزانند در ایام والد بزرگوار امروا هندو و دیگر طوایف بتقلید ایشان رسم را که بجای رسانیدند که لعلها و مرواریدها و گلهای مرصع بجواهر گران بها در رشته ها کشیده بر دست مبارک ایشان می بستند و تا چند سال این رسم معمول بود چون تکلف را از حد گذرانیدند اینمعنی بر ایشان گران آمده منع فرمودند و برهمنان بشگون همان رشتهها و ابریشمها را که ضابطه ایشان است می بستند من هم درین سال بسنت پسندیده ایشان عمل نموده فرمودم که امروا هندو و اعیان این طایفه را که بدست من نه بندند روز را که که بهم امرداد بود باز همان معرکه قایم شد و دیگر طوایف براه تقلید رفته دست ازین تعصب باز نداشتند همین سال را قبول نموده فرمودم که بهمان ضابطه قدیم برهمنان رشتهها و ابریشمها می بسته باشند درین روز بحسب اتفاق عرس حضرت عرش آشیانی واقع شد و عرس از قاعدها است که در هندوستان معمول است در هر سال در روز فوت پیر و عزیز خود طعامها و اقسام خوشبوینها باندازه حالت و قدرت خود ترتیب داده علما و صلحا و سایر مردم جمع می شوند و این مجلس گاه باشد که بیک هفته بکشد درین روز بابا خورم را فرستادم که بروضه متبرکه ایشان رفته این مجلس را منعقد سازد و ده هزار روبیه به ده کس از بنده های معتبر داده شد که به فقرا و ارباب احتیاج تقسیم نمایند در پانزدهم ماه امرداد پیشکش اسلامخان از نظر گذشت بست و هشت زنجیر فیل و چهل راس اسب آن سر زمین که بتانگن مشهور است و پنجاه نفر خواجه سرا و پانصد برکاله نفیس ستار کانی فرستاده بود چون ضابطه شده که وقایع جمیع صوبها به تخصیص

سرحداتها بعرض مي رسیده باشد و واقعه نویسان از درگاه بدی خدمات تعیین می شوند و این از ضوابط است که پدر بزرگوارم کرده اند و من هم موافق آن عمل می نمایم و درین ضمن فواید کلی و نفع عظیم مشاهده میشود و اطلاع دیگر بر احوال عالم و عالمیان بهم میرسد اگر فواید آن مرقوم گردد سخن دراز میشود درین ایام وقایع نویس لاهور نوشته بود که در اواخر ماه تیر ده کس از شهر یاسن آباد که در دوازده گروهی واقع است رفته اند چون هوا گرمی بهم میرساند پناه بسایه درختی میبردند مقارن آن باد و چکری بهم میرسد و آن باد چون بجماعت مذکور می وزد بلرزه در آمده نه کس از آنها هم در زیر درخت جان دادند و یک کس زنده ماند و آن زنده مدت ها بیماری داشت تا بعد از محنت بسیار خلاص شد و جانورانی که بر درخت مذکور نشیمن داشتند همگی افتاده مردند و در آن نواحی هوا این قسم خرابی پیدا کرد که جانوران و کجائی بکشت زارها آمده خود را می انداختند و بر بالای سبزه غلطیده جان میدادند مجمل جانوران بسیاری هلاک شدند در روز پنجشنبه ۳۱ مرداد تسبیح نموده بقصد شکار بکشتی سوار شده متوجه موضع سمونگر که از شکارگاههای مقرر است گشتم در ۳ شهرپور خان عالم را که از دکن بمصلحت فرستادن عراق و همراهی ایلیچی دارای ایران طلب نموده بودم در اینجا رسیده ملازمت کرد صد مهر فذر گذرانید و چون سمونگر بجاگیر مهابت خان مقرر بود منزلی دلکشا بغایت تکلف در کنار دریا ساخته بودند بسیار خوش افتاد یک زنجیر فیل و یک انگشتری نئین زمرد پیشکش نمود فیل را داخل فیلان خاصه نمودم تا ۶ شهرپور بشکار مشغول بودم درین چند روز چهل و هفت راس اهو نرو ماده و دیگر جانوران شکار شد درین روزها دلاور خان یک قطعه لعل پیشکش فرستاده بود مقبول افتاد شمشیر خامه جهت اسلام خان فرستادم بر منصب حسن علی ترکمان که هزاری ذات و هفت صد سوار بود پانصدی ذات و یکصد سوار افزوده شد آخرهای روز پنجشنبه ۲۰ ماه مذکور در منزل مریم الزمانی وزن شمسی بفعل آمد خود را با فلزات و دیگر چیزها بدستور معمول وزن نمودم درین سال من چهل و چهار سال شمسی پوره شد و در همین روز یادگار عالی ایلیچی دارای ایوان و خان عالم که ازین جانب به همراهی او تعیین شده بود مرخص گشتند بیادگار عالی اسپ بازی مرصع و کمر شمشیر مرصع و چارقب طلا دوزی و کلغی و با پروجیغه و سی هزار روبیه نقد مرحمت شد که مجموع چهل هزار روبیه بوده باشد و بختان عالم کپوره مرصع یا پهل کتاره که علاقه از سروارید داشت شفقت نمودم در ۲۲ ماه مذکور به زیارت روضه مقدسه منوره والد بزرگوارم به بهشت آباد فیل سواره متوجه گشتم در رفتن پنجهزار روبیه زر ریزگی افشاندند و پنج هزار روبیه دیگر بخواجه جهان دادم که بدرویشان قسمت نماید و تسبیح نماز شام کرده بکشتی متوجه شهر شدم چون منزل اعتمادالدوله بر کنار آب جمعه واقع بود انجا فرو آمد و شب در منزل او گذرانیده تا آخرهای روز دیگر انجا بسر بردم و از پیشکش های او آنچه خوش آمد قبول فرموده متوجه دولتخانه گشتم منزل اعتقاد خان هم بر کنار آب

جمنه بود جمیع القیاس او با مردم محل اینجا فرود آمده منازل او را که تازه ساخته بود سیر کردیم الحق جایگاه مطبوع و دلپسند بود بسیار خوش آمد پیشکش های لایق از اقمشه و جواهر و دیگر اجناس سرانجام نموده بود مجموع از نظر اشرف گذشت و اکثر یمنه خاطر افتاد و قریب به شام داخل دولت خانه همایون شدم چون منجمان و اختر شناسان امشب ساعت توجه بجانمب اجمیر اختیار نموده بودند هفت گهزی از شب دوشنبه ۲ شعبان مطابق ۲۴ شهریور گذشته بغیر روزی و اقبال بقصد انصوب از دارالخلافه آگره برآمدم و درین عزیمت دو چیز منظور خاطر بود اول زیارت روضه منوره خواجه معین الدین چشتی که از برکات روح پرفتوح ایشان کشایشهای بزرگ باین دو دمان والا رسیده و بعد از جلوس زیارت مرقد بزرگوار ایشان میسر نگشته بود دوم دفع و رفع رانا امر سنگه مقهور که از زمینداران و راجهای معتبر هندوستان است و سرب و سرداری او و ابا واجداد او را جمیع راجها و رایان این ولایت قبول دارند و دیربست که دولت ریاست در خانواده آنهاست مدتی در حدود مشرق که پورب رویه باشد حکومت داشته اند و دران ایام ب خطاب راجگی معروف و مشهور بوده اند بعد ازان بزمین دکهن افتادند و بیشتر ولایات اینجا بتصرف در آوردند و بجای راجه لقب راول را جزو اسم خود ساختند پس ازان بکوهستان میوات در آمدند و رفته رفته قلعه چیتور را بتصرف در آوردند ازان تاریخ تا امروز که هشتم سال از جلوس منست یکهزار و چهار صد هفتاد و یک سال میشود بیست و شش کس دیگر ازین طایفه که مدت حکومت ایشان یک هزار و ده سال است راول خطاب داشته اند و از راول که اول شخصیت که براول شهریار یافته تا رانا امر سنگه که امروز رانا است بیست و شش نفر اند که در عرض چهار صد و شصت و یک سال ریاست و سروری داشته اند و درین مدت مدید گردن بطاعت هیچ یک از سلاطین کشور هندوستان در نیاورده اکثر اوقات در مقام سرکشی و فتنه انگیزی بوده اند چنانچه در عهد سلطنت حضرت فردوس مکانی رانا سانگا جمیع راجها و رایان و زمینداران این ولایت را جمع ساخته با یک لب و هشتاد هزار سوار و چندین لک پیاده در حوالی بیانه جنگ صف نمود و به تائید باری تعالی و یاری بخت لشکر ظفر اثر اسلام بر افواج کفر غلبه کردند و شکست عظیمی باحوال اواره یافت تفصیل این جنگ در تواریخ معتبره بتخصیص در واقعات که از تصنیفات حضرت فردوس مکانیست مذکور و مسطور است والد بزرگوارم که مرقد منورش محل فیوض نامتناهی باد در دفع این سرکشان سعیهای بلیغ بجا آوردند و چندین مرتبه لشکرها برسر او تعیین نمودند و در سال دوازدهم از جلوس خود به تسخیر قلعه چیتور که از محکم قلعه های مقوره معموره عالم است و برهمزدن ملک رانا عزیمت نمودند و قلعه مذکور را بعد از آنکه چهار ماه و ده روز در قیل داشتند از کمال پدر رانا امر سنگه بچنگ و جدال از روی قدرت و قوت تمام گرفتند و قلعه را خراب نموده بر گشتند و در هر مرتبه افواج قاهره کار را برو تنگ ساخته چنان می کردند که بدست در اید یا خراب و آواره گردد و مقارن این امری روی میداد که این مهم

انصراف نمی یافت تا در اواخر عهد در یک روز و یک ساعت خود به تخیل ملک دکن متوجه گشتند و مرا با لشکر عظیم و سرداران معتبر بر سر رانا فرستادن بحسب اتفاق این هردو کار بواسطه استیانی که ذکر آن طول تمام دوازده صورت پذیر نگشت تا آنکه زمان خلافت بمن رسید چون این مهم نیم کاره می بود بعد از جلوس اولین لشکر که بخدود ممالک فرستادم این لشکر بود فرزند پرویز را سرور ساخته عظمت دولت که در پای تخت حاضر بودند بدین خدمت تعیین گشتند و خزانه معمور و توپخانه موفور همراه نموده روانه ساختم چون هرکاری موقوف بروقتست درین اثنا قضیه بدعایتت خسرو بوقوع آمد مرا ناچار تعاقب او بجانب پنجاب باید نمود و ولایت و پایه تخت که در دار الخلافه آگه بود خالی میماند بالضرورت نوشته شد که پرویز یا بعضی امرا برگشته بمحافظت اگر و حوالی و حواشی آن قیام نماید. محجه درین مرتبه هم مهم رانا چنانکه بایست نشد چون بعد از تعاقب الهی باطوار از قندهار و خسرو جمع گردید و دیگر یاره اگر محل نزول ریاست عالیاست گشت اقواج قاهره بسر کردگی مهتابخان و عبدالله خان و دیگر سرداران تعیین نموده شد و از آن تاریخ تا وقت عزیمت ریاست جلال باجمیر پیوسته ولایات او پایمال عساکر فیروزی متاثر بود غایتاً مهم او صورت پسندیده پیدا نمیکرد بخاطر گذرانیدم که چون در اگر کار ندارم و یقین من گشت که تا من خود متوجه نشدم این مهم صورتی پیدا نمیکند بساعت مقرر از قلعه اگر برآمده در باغ دهره منزل واقع شد روز دیگر جشن دسیره روه داد بدستور معمول اسپان و فیلان را آرایش داده از نظر گذرانیدم چون مکرر والدها و همشیره های خسرو بعرض رسانیدند که او کرده های خود بسیار نادم و پشیمانست عرق عظمت و شفقت پدری در حرکت آمده او را طلبیدم و مقرر کردم که هر روز بگورنش منی آمده باشند در باغ مذکور هشت روز بمقام شد در بیست و هشتم خبر رسید که راجه رامداس که در بنگش و حدود کابل بهمراهی قلیچ خان خدمت می نمود وفات یافت غره ماه مهر از باغ کوچ شد و خواجه جهان را برای نگاهبانی دارالسلطنت آگه و محافظت خزاین و محلهای رخصت فرمودم و فیل و فرگل خاصه باو مرحمت شد در دوم مهر خبر رسید که راجه باسو در تهنانه شاه آباد که سرحد ولایت امری مقهور است وفات یافت دهم ماه مذکور روپه باس که الحال یامن آباد موسوم شده منزل گشت سابق این محال بجاگیر روپه خواص مقرر بود بعد از آن به بسر مهتابخان که امان الله نام دارد مرحمت نموده فرمودم که بنام او میخوانده باشند یازده روز درین منزل مقام واقع شد چون از شکارگاههای مقرر است هر روز بشکار سوار میشدم چنانچه درین چند روز یک صد و پنجاه و هشت آهو نر و ماده و سایر جانوران شکار شد بسمت و پنجم ماه مذکور از امن آباد کوچ نموده شد در سنی و یکم این ماه مطابق هشتم رمضان خواجه ابوالحسن را که از برهانپور طلبیاب نموده بوقام آمده ملازمت کرد پنجاه مهر نذر و پانزده پیاده موضع آلات و یکرنجیز فیل که او را داخل فیلا خاصه کردم پیشکش گذرانید دوم آباد مطابق دهم رمضان خبر فوت قلیچ خان رسید از قدیمان این دولت

بود و به هشتاد سالگی برحمت خدا رفت در پشاور بخدا منت دفع و رفع افغانان پرتاریکی قیام داشت منصب او شش هزار بذات و پنجهزار سوار بود مرتضی خاں دکنی که در علم بولته بازی که با اصطلاح دکنیان یک انگلی گویند و مغلان شمشیر بازی میگویند به نظر بود مدتی پیش او بانی ورزش متوجه بودم درینوقت او را بخطاب ورزش خانی سرفراز گردانیدم چون ضابطه کرده ام که شبها ارباب استحقاق و درویشان را از نظر من میگردانیده باشند تا نظر بحالت هر یک انداخته زمین و زر نقد و پوشش بانها مرحمت نمایم در میان آن مردم شخصی اسم جهانگیر را با اسم اعظم الله اکبر بحساب اجدد مطابق یافته بود بعرض رسانید و اینمعنی را بتفائل و شگون خوب گرفته به یابنده آن زمین و اسب و زر نقد و خلعت کرامت نمودم روز دوشنبه پنجم شوال مطابق بسنت و ششم آبان ساعت داخل شدن باجمیر قرار یافته بود صبح روز مذکور متوجه گشتم چون قلعه و عمارات روضه حضرت خواجه بزرگوار ظاهر گشت قریب بیک کوه راه را پیاده طی کردم و از دو جانب راه معتمدان را تعیین نمودم که بفقرا و ارباب احتیاج زر داده میفرستند چون چهار گهزی از روز گذشت داخل شهر و معموره شدم و در گهزی پنجم شرف زیارت روضه متبرکه دست داد بعد از دریافت زیارت بدولتخانه همایون متوجه گشتم و روز دیگر فرمودم که همه حاضران این بقعه شریف را از خورد و بزرگ شهری و رهنگداری از نظر بگذرانند تا فراخور استحقاق بعطایای جزیل خوشنود کردند هفتم آذر بقصد سیرو شکار تالاب پهنکه از معابد مقرر هفود است و در فضیلت آن سخنان میگویند که بهیچ عقلی راست نمی آید و در سه کوهی اجمیر واقع است متوجه گشتم و دوسه روز در آن تالاب شکار مرغابی کردم و باجمیر معاودت نمودم معبد های قدیم و جدید که به اصطلاح کفار دیوهو میگویند در اطراف این تالاب نظر در آمد از جمله رانا شنکر که عم امری مقهور است و در دولت ما از امرای بزرگ است دیوهو ساخته در غایت تکلف چنانکه یک لکته رویه مذکور شد که خرج نموده بتماشای آن عمارت در آمدیم صورتی دیدم از سنگ سیاه تراشیده از گردن بالا بهیئت سرخوک و مابقی شبیه به بدن آدمی عقیده ناقص هفود آنست که یک وقتی بنابر مصلحتی که راه حکیم علیم اقتضا فرموده بدینی صورت جلوه ظهور نموده است اینصورت را بدینی جهت عزیز داشته پرستش مینمایند فرمودم که آنصورت کویه را در هم شکسته در تالاب مذکور انداختند بعد از ملاحظه این عمارت بر قلعه کوهی گزیده سفید مشاهده گشت که مردم از هر طرف بدانجا می آمدند از حقیقت آن پرسیدم گفتند جوگی در آنجا میباشد ساده لوحانیکه بدیدن او میروند کف آردی بدست بد آنها میدهند که در دهن انداخته آواز جانوریه که از آن سفها در یک وقت آزار یافته باشد نمایند تا آن گناه بدینی عمل زایل گردن فرمودم تا آن محل را خراب نموده آن جوگی را از آنجا اخراج نمودند و صورت بتی که در آن گنبد بود شکستند دیگر عقیده داشتند که این تالاب را عمق نیست بعد از تفحص ظاهر شد که هیچ جای آن از دوازده درع زیاده عمق ندارد دور آنرا نیز پیمودم قریب

یک و نیم گروه بود شانزدهم آذر خبر رسید که قراولان ماده شیرزی را قیل نموده اند در ساعت متوجه شده بمجرد رسیدن بتفنگ زده یاز گشتم بعد از چند روز نیله گارسه شکار شد در حضور خود فرمودم تا از پوست برآوردند و بجهت فقرا طعام بختند در بستان و چند نفر جمع شده بودند از آن طعام خوردند و بهریک بدست خود زرها دادم در همین ماه خبر رسید که فرنگیان کوده بیقوایی نموده چهار چهار اجنبی را که از جهازات مقرر بنذر سورت بود در حوالی بنذر تاراج نمودند و جمع کثیر را از مسلمانان اسیر نموده مال و مطاعی که در آن جهاز بود متصرف گشتند این معنی بر خاطر گران آمده مقرئانرا که بنذر مذکور حواله او بود بجهت تدارک و تلانی ای امر اسپ و قیل و خلعت داده هیجدهم آذر مرخص ساختم بنابر حسن تردد و خدمتانی که از یوسف خان و بهادر الملک در صوبه دکن بوقوع آمده بود علم بجهت آنها فرستادم و نوشته شد که مقصد اصلی ازین عزیمت بعد از زیارت حضرت خواجه سرانجام مهم رانا مقهور بود بنابری بخاطر گذرانیدم که خود در اجمیر توقف نموده فرزند سعادت مند بابا خورم را پیش بفرستم و این اندیشه بغایت صواب بود بنابری ششم دی که اختیار ساعت شده بود بفرخزی و فیروزی اورا مرخص ساختم و قبای طلا دوزی گل مرصع که مرورید بر اطراف گلهای آن کشیده بودند و چیره زر دوزی رشته مرورید و فوطه زر بفت مسلسل مرورید و قیل فتح گچ نام خاصه معه تلایر و اسپ خاصه و شمشیر مرصع و کپهوه مرصع معه پهل کتاره بدو مرحمت نمودم سواے مردمی که سابق بسر کردگی خان اعظم درین خدمت تعیین بودند دوازده هزار سوار دیگر بهمراهی آن فرزند معین ساختم و سران سپاه را فراخور قدر هریک باسپان خاصه و قیلان و خلعتهای خاصه فاخره سرفراز ساخته رخصت نمودم و فدائی خان بخشد مت بخشیکری این لشکر تعیین یافت در همین ساعت صفدر خان بحکومت کشمیر از تغیر هاشم خان مرخص شد اسپ و خلعت یافت روز چهارشنبه یازدهم خواجه ابوالحسن را بخشی کل ساخته خلعت مرحمت نمودم و یک دیگ کلانی در اگره حکم کرده بودم که بجهت روزه متبرکه خواجه بسازند در همین روزها آورده بودند فرمودم که بجهت فقرا طعامی در آن دیگ طبخ نمایند و درویشان اجمیر را جمع سازند تا در حضور بانها خورانیده شود پنجمین کس حاضر شدند و همه ازین طعام سیر خوردند و بعد از خوردن طعام بدست خود بهریک از درویشان زرها داده شد اسلام خان حاکم بنگاله درین ایام بمنصب شش هزاری ذات و سوار سرفرازی یافت و به مکرم خان پسر معظم خان علم مرحمت شد غره اسفندار مز مطابق دهم محرم سنه ۱۰۲۳ به شکار نیله گاو از اجمیر برآمدم روز نهم معاودت نمودم و بچشمه حافظ جمال که در دروهری شهر واقع است منزل نمودم و شب جمعه را در آنجا گذرانید آخر روز بشهر داخل شدم درین بستان روز ده نیله شکار شد چون نیکو خدمتی خواجه جهان و کم جمیعتی او بجهت حفظ و حراست اگره و آن نواحی بعرض رسید پانصد ذوات و یکصد سوار بمنصب او افزوده شد و در همین روزها ابوالفتح دکنی از جاگیر آمده شرف ملازمت دریافت در ۳

ماه مذکور خبر فوت اسلامخان رسید که در روز پنجشنبه پنجم رجب سنه ۱۰۲۲ وفات یافته بود در یک روزی سابقه بیماری و تشویشی این امر ناگزیر او را دست داد از خانه زادن و تربیت یافته این مقدار جوهر کار دانی که ازو بظهور رسید از دیگر ظاهر نشد حکومت بنگاله را از روی استقلال کرد و ولایات که در عمل هیچ یک از جاگیرداران سابق و بتصرف اولیای دولت قاهره در نیامده بود داخل ولایات عملی شد اگر اجل او را در نمی یافت مصدر خدمات کلی میگشت خان اعظم با آنکه خود استعداعلموده بود که شاهزاده فیروز منذ باین خدمت مامور گردد باوجود انواع دلاسا و رضا جوئی از جانب آن فرزند تن بسازگاری در نداده بشیوه ناستوده خود عمل می نمود چون این مقدمه مسموع گشت ابراهیم حسین را که از خدمتگاران معتمد حضور بود همراه او فرستادم و سخنان لطیف آمیز مهر انگیز بدو پیغام کردم که وقتی در برهان پور بودی باروز هائے این خدمت را از من التماس نمودی چون این خدمت را که سعادت دارین خود دران میدانستی و در مجالس و محافل مذکور میکردی که درین عزیمت اگر کشته شوم شهید و اگر غالب آیم غازی خواهم بود بتو تفویض نمودم آنچه از کمک و مهتد تو بخانه خواستی سرانجام یافت بعد آزان فوشتی که ببحرکت رایات جلال بدین حدود فیصل این مهم خالی از اشکالی نیست بکنش تو نزول اجلال در اجمیر واقع شد و این نواحی محل سرادفات جبه و جلال گشت الحال که شاهزاده را بعراض وجه معقوله استدعا نمودی و مجموع مقدمات برای و کنش و صوابدید تو بعمل آمده باعث چیست که با از معرکه بیکبار میکشی و در مقام ناساگاری در آمده باباخرم را که درین مدت هرگز از خود جدا نساخته ام محض با عماد کار دانی تو فرستادم باید که طریقه نیکخواهی و نیک اندیشی منظور و مرعی داشته شب و روز از خدمت فرزند سعادت منذ غافل نباشی و اگر بخلاف این سخنان عمل نموده از قرار داد خود قدم بیرون نهی دانسته باش که زبان کار خواهی بود ابراهیم حسین رفت و این سخنان را بهمین تفصیل خاطر نشین او ساخت املا نتیجه ندان از جهل و قرار داد خود باز نیامده با با خورم چون دید که وجود او درین کار مغل است او را نگاهداشته عرضداشت نمود که بودن او بهیچ وجهه لایق نیست و محض بجهت نسبتی که با خسرو دارد در مقام کارشناسیست بمهابت خان فرمودم که رفته او را از اودیپور بیارد و محمد تقی دیوان بیوتات تعیین شد که بمندسور رفته فرزندان و متعلقان او را باجمیر رساند در یازدهم ماه مذکور خبر رسید که دلیپ ولد رایسنکه که جبلت او سرشته بغی و فساد است از برادر کوچک خود را و سورج سنگه که بر سر او تعیین شده بود شکست عظیم خورده در یکی از محکمه های سزکار حصار در قیلاست مقارن آن هاشم خوستی فوجدار و جاگیرداران آن نواحی او را بدست در آورده مقید بدرگاه رسانیدند چون مکرر ازو قباایم سرزده بود به بیاسا رسید و کشتن او باعث غیبت بسی از مقصدان شد و بجلدوی این خدمت بر منصب را و سورج سنگه پانصدی ذات و دولتمت سوار افزوده گشت در چهاردهم ماه عرضداشت

فرزند بابا خرم رسید که فیل عالم کمان که رانا را بدان نازش تمام بود با هفتده فیل زنجیر دیگر بدست بهادران لشکر فیروزی اثر افتاد و عنقریب صاحبش نیز گرفتار خواهد گشت *

جشن نهمین نوروز از جلوس همایون

آغاز سال نهم از جلوس همایون مطابق سنه ۱۰۲۳ هجری

دو بهر یک گهری از شب جمعه ۹ شهر صفر گذشته افتاد عالیشان بپرج حمل که خانه شوکت و شرف اوست پرتو انگن گشت و صباح آن که غره فروردی ماه بوده باشد مجلس جشن نوروزی در خطه دلپذیر اجمیر دست داد و در وقت تحویل که ساعت سعد بود جلوس بر تخت اقبال نمودم برسم مقرر دولت خانه همایون را باقمشه نفیسه و جواهر و مرمع آلات آئین بسته بودند در همین وقت خجسته فیل عالم کمان که لیامت خاصه شدن داشت با هفتده زنجیر فیل دیگر از نرو ماده که فرزند بابا خرم از فیلان رانا فرستاده بود از نظر اشرف گذشت و باعث انبساط خاطر دولتخواهان گشت روز دوم نوروز در سواری انرا تیمناً خوب دانسته بران سوار شدم و زر بسیاری نثار شد و در تاریخ سیوم منصب اعتقاد خان را که دو هزاره ذات و پانصد سوار بود سه هزاره ذات و هزار سوار مقرر فرمودم و بختاب اصفخانی که دو کس هم از سلسله آنها بدین خطاب سرفرازی یافته بودند سر بلند ساختم و بر منصب دیالت خان نیز پانصدی ذات و دویست سوار افزوده شد و هم درین ایام اعتماد الدوله را بمنصب پنج هزاره ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم حسب التماس بابا خرم بر منصب سیف خان باره پانصدی ذات و دویست سوار و بر منصب دلاور خان پانصدی ذات و دویست سوار و بر منصب کشن سنگه پانصد سوار افزودم و بر منصب سرفراز خان پانصدی ذات و سیصد سوار افزوده شد روز یکشنبه دهم پیشکش آصفخان از نظر اشرف گذشت و در ۱۴ اعتماد الدوله پیشکش خود گذرانید درین دو پیشکش نفایس بنظر در آمد آنچه پسند خاطر افتاد گرفتیم تقمه را باز دادیم چین قلیج خان با برادران و خویشان و لشکر و جمعیت پدر خود از کابل آمده سعادت ملازمت دریالت ابراهیم خان که منصب هفت صدی ذات و سیصد سوار داشت بمنصب هزار و پانصدی و شش صد سوار سرفرازی یافته بخدمت جلیل القدر بخشیدگی در خانه شرکت خواجه ابوالحسن مقرر گشت در ۱۵ این ماه مهابتخان که به آوردن خان اعظم و پسر او عبدالله مقرر گشته بود آمده ملازمت کرد در ۱۹ مجلس شرف ترتیب یافت درین روز پیشکش مهابتخان از نظر اشرف گذشت و فیل خاصه روپ سندر نام بجهت فرزند پرویز فرستاده شد بعد از گذشتن روز مذکور فرمودم که خان اعظم را با اصفخان بپارند که او را در قلعه گوالیار نگاهدارد و چون غرض از فرستادن او بقلعه آن بود که میادا در مهم رانا بنا بر رابطه و جهت که بخسرو دارد نفاق و فساد از و بوقوع آید حکم فرمودم که او را در قلعه بطریق بندیان نگاه

ندارند بلکه اسباب فراغت و آسودگی از خوردنی و پوشیدنی بجهت او آماده و مهیا دارند چون قلع خان را در همین روزها بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم و بر منصب تاج خان که بداری ولایت بهکر معین بود پانصدی ذات و سوار افزوده شد در ۱۸ اردی بهشت خسرو را منع کورنش نمودم و سبب آن بود که بنابر شفقت و عطوفت پدری و التماس والدها و همشیره ها و مقرر فرموده بودم که همه روز بکورنش می آمده باشد چون ار سیما و اثار شگفتگی و خوشحالی ظاهر نمیشد همیشه ملول و گرفته خاطر بنظر درمی آمد فرمودم که بکورنش در نیاید در زمان والد بزرگوار مظفر حسین میرزا و رستم میرزا پسران سلطان حسین میرزا برادر زاده شاه طهماست مقوی که قندهار و زمین داور و انحدون در تحت و تصرف داشتند بواسطه قرب خراسان و آمدن عبدالله خان اوزبک بدان ملک عراض فرستادند که ما از عهده نگاهداشتن این ولایت بیرون نمیتوانم آمد اگر یکی از بندها درگاه را بفرستند تا این محال را بدو سپریم و خردها روانه ملازمت شویم چون ایسمعی را مکرر عرض داشت نمودند شاه بیگ خان را که الحال بخطاب خاندورانی سرفراز است بدارائی و حکومت قندهار و زمین داور و انحدون فرستادند و فرامی بنیاد است امیر بمیرزا یان نوشته ایشانرا بدرگاه طلب فرمودند بعد از آمدن عنایات شامل حال هر یک نموده ولایات که دوسه برابر قندهار جمع داشتند بد آنها مرحمت شد غایتاً سرانجامی که بایست از آنها نشد رفته رفته آن ولایت تغییر یافت مظفر حسین میرزا هم در ایام حیات والد بزرگوار مرحمت خدا رفت و میرزا رستم را بهمراهی خانخانان بهسویه دکن فرستادند در آنجا اندک مایه جاگیری داشت چون تخت و سلطنت بوجود من آرایش یافت او را از دکن بقصد آنکه رعایت نموده به یکی از سرحدها بعزیم طلب نمودم مقارن آمدن او میرزا غازی ترخان که حکومت تهنه و قندهار و آن نواحی متعلق بدورون برحمت خدا رفت بخاطر رسیدن او را به تهنه فرستم تا آنجا جوهر ذاتی خود را خاطر نشان ساخته آن ملک را به عنوان پسندیده محافظت نماید و بمنصب پنج هزار بذات و سوار سرفراز ساخته دو لک روپیه نقد مدد خرج یدو مرحمت فرموده بصوبه داری ملک تهنه او را رخصت نمودم عقیده آن بود که ازو در آن سرحد خدمت‌ها بوقوع آید بخلاف توقع مصدر هیچگونه خدمتی نشد ظلم و تعدی را بجای رسانید که خلق بسیاری از سلوک زشت او بشکوه در آمدند و خبری چند از شنیده شد که آوردن او لازم گشت یکی از بندها درگاه را بطلب او تعیین نموده او را بدرگاه طلبیدم در بستم و ششم اردی بهشت او را آوردند چون ظلم و تعدی ازو بخلق خدا بسیار رسیده بود باز خواست آن بمقتضای عدالت لازم گشته او را بانیراسته سنگه دلی سپردم تا بحقیقت عمل او باز رسیده شود و او فی الجمله تذبذبی یافته دیگران متعبد و عذرت پذیر گردند هم درین روزها خبر شکست احدات افغان رسید و حقیقتش آنکه معتقد خان در پولم گذر که حوالی پرشاور واقع است بانواج قاهره پیوسته

بود و خاندوران باجمعی دیگر در حدود کابل و آن نواحی سر راه آن روسیاه داشتند درین
 اثنا نوشته از پیش بولاف بمعتمد خان میفرستد که اعداد بکوت تیراه که در هشت کریم
 جلال آباد واقعست باجمعیست بسیار از سوار پیاده آمده است و از جماعتی که دولتخواهی
 و اطاعت اختیار نموده بودند پاره را کشته و چندی را بندی کرده می خواهد که به
 تیراه فرستد و اراده تاختن جلال آباد و پیش بولاف دارد بمجرد رسیدن این خبر معتقد
 خسان باجمعی که باو بودند بسرعت تمام روانه میشود چون به پیش بولاف میرسد
 جاسوسان جهت تفحص غنیم می فرستد صبح چهارشنبه ششم خبر می آید که اعداد
 در همان جا است تکیه بعنایت الهی که در باره این نیازمند درگاه الهی است نموده افواج
 قاهره را و دو فوج میسازد و خود را به غنیم میفرساند غنیم با چهار پنجهزار سوار پیاده کار دیده
 بغرور و بغفلت تمام نشسته در گمان او نبود که بغیر از خاندوران درین نواحی فوجی
 باشد که باو چیره تواند شد چون خبر رسیدن افواج بادشاهی بدان بخت برگشته
 میرسد و آثار و علامت لشکر ظاهر میگردد مضطربانه مردم خود را چهار توپ ساخته
 خود بر بندنی که یک بندرق انداز رفعت داشت و بر آمدن بران بدشواری میسر
 میشد نشسته مردم خود را بچنگ می اندازد و بر قندازان افواج قاهره آن مقهور
 را به شست تفنگ گرفته جمع کثیری را بچنگ میفرستد معتقد خان بالشکر
 قول خود را بهراول رسانیده غنیم را فرستد زیاده از انداختن دوسه شست تیر انداز
 پاک و پاکیزه بر میدارند و سه چهار گروه تعاقب نموده قریب هزار و پانصد نفر
 سوار و پیاده بقتل میرسند و بقیعت السیف اکثری زخمی و مجروح و براق انداخته
 قرار بر فرار میدهند افواج قاهره شب در جنگ گاه بسزیه صبح آن ششصد
 سر جدا کرده بر پرشاور می آورند و کله منارها در آنجا میسازند و پانصد سراسپ
 و مرواشی بی شمار و مال و اسلحه بسیار بدست می افتد و بندگان تیراه خلاص میشوند
 و ازین طرف از مردم روشناس کسی ضایع نمیشود شب پنجشنبه غره خوردان بعزم
 شکار شیر متوجه بهکوشدم روز جمعه دو قلاده شیر را به تفنگ زدیم در همین روز معروض
 گشت که نقیب خان برحمت خدا رفت خاں مشارالیه از سادات سیفی و قزوینی الاصل
 است مزار پدر او میر عبداللطیف هم در اجمیر بوده دو ماه پیش از آنکه وفات
 یابد کوچ او که بایکدیگر انس و الفت تمام داشتند و دوازده روزی در جمیاری تب
 گذرانیده شربت ناگوار مرگ نوشید فرمودم که او را هم در پهلوی زن او که در درون
 روضه متبرکه خواجه بزرگوار نهاده بود نهاده چون از معتقد خان خدمت شایسته
 در جنگ اعداد بر وقوع آمد بجلدوی این خدمت بخطاب لشکر خانی سرفراز گشت و
 دیانتخان که به اودی پور بخدمت بابا خرم و برسانیدن بعضی احکام مرخص گشته بود
 بهفتم ماه خوردان آمد و از سربرائیها و توکب بابا خرم مقدمات خوب بعرض رسانید
 فدائی خان که از نوکران ایام شاهزادگی من بود بعد از جلوس رعایتهاے یافته درین
 لشکر او را بخشی ساخته بودم در دوازدهم همین ماه ودیعت حیات سپرد میرزا رستم

چون از کرده‌های ناخوش خود اظهار ندامت و پشیمانی می‌کرد و مروت و مردمی مقتضی آن شد که تقصیرات او را بعفو مقبول و مقرون گرداند در آخر همین ماه او را بحضور طلبیده تلافی خاطر او نمودم و خلعت پوشانیده حکم کردم که بکورش و سلام می آمده باشد در یازدهم ماه تیر شب یکشنبه ماده فیلی از فیلیخانه خاصه در حضور من زائید مکرر فرموده بودم که تحقیق مدت حمل نمایند اخرا امر ظاهر شد که بچه ماده یکسال و شش ماه و بچه نر نوزده ماه در شکم مادر می ماند بخلاف تولد آدمی که اکثر بچه از شکم مادر بعمر فروری آیند و بچه فیل اکثر بپا برمی آید چون بچه از مادر جدا شد مادر بپا خاک ببالات او افشاند و آغاز مهربانی و لایه گری نمود و بچه لمحه افتاده بعد از آن برخاسته متوجه پستان مادر شد ۱۴ مجلس گلاب باشی که از زمان قدیم بآب باشی مشهور است و از رسوم مقروء پیشینیانست منقذ گشت در پنجم اسرداد خبر فوت راجه مانسنگه رسید راجه مذکور از عمده‌های دولت والد بزرگوارم بود چون اکثر بندهای درگاه را مرتبه مرتبه بخدمت دکن فرستاده بودم او هم از تعینات اینخدمت بود بعد از آن که در آن خدمت وفات یافت مرزا بهار سنگه را که خلف رشید او بود بدرگاه طلب نمودم چون از ایام شاهزادگی طریقه خدمتگاری بیش از پیش بمن داشت با آنکه ریاست و کلا تری سلسله آنها مطابق ضابطه که در هندوان معمول است بمها سنگه پدر جگت سنگه که کلا تری اولاد راجه بود و در ایام حیات او وفات یافت می‌رسید من او را منظور نداشته بهار سنگه را بخطاب میرزا راجه ممتاز ساختم و بمنصب چهار هزار ای ذات و سه هزار سوار سرفرازی یافت و انبیر که وطن آبا و اجداد او بود باو مرحمت کردم و تلافی و تراخی خاطر مها سنگه نموده پانصدی بر منصب سابق او افزودم و ولایت کره را بانعام او مقور داشتم و کمر خنجر مرصع و اسب و خلعت بجهت او فرستادم در هشتم اینماه که اسرداد باشد تغییری در مزاج خود یافتم رفته رفته به تپ و درد سر کشید بملاحظه آنکه مبادا اختلالی باحوال مانک و بندهای خدا راه یابد اینمعنی را از اکثر محرمان و نزدیکان پنهان داشته حکما و اطبا را نیز آگاه نساختم چند روز چنیز گذشت از محرمان حریم عصمت بغیر از نور جهان بیگم که ازو بخود مهربان تری گمان نداشتم هیچکس را بر وی قضیه محرم نساختم پرهیز از خوردن خورشهای گران می‌نمودم و باندک مایه غذای سبک قناعت کرده همه روز بقاعده مقرر بدیوانخانه خاص و عام و جهر و که و غسلخانه بطریق معتاد بر می آمدم تا آنکه در بشرة آثار ضعف ظاهر گشت بعضی از بزرگان مطلع گشتند به یکدروئی از اطبا که محل اعتماد بودند مثل حکیم مسیح الزمان و حکیم ابوالقاسم و حکیم عبدالشکور اظهار نمودم چون تپ مفارقت نکرد و سه شب معتاد شراب خورده شد اینمعنی باعث زیادتیی ضعف و کمی قوت گشت در اثنای تشویش و غلبه سستی بروضه مذوره خواجه بزرگوار رفتم و در آن آشیانه متبرکه محبت خود را از باری تعالی در خواستم و مدقات و نذرات قبول نمودم الله تعالی بحض فضل و کرم خود خلعت محبت عطا فرموده فقه رفته

تخفیف یافت و درد سز که شدت عظیم داشت بتصرف و علاج حکیم عبد الشکور فرونشست و مزاج در عرض بست و در روز پنجالت اصلی باز آمد بندهای درگاه بل سائر خلائق بشکرانه این عطیه بزرگ تصدقات گذرانیدند تصدق هدیج یک را قبول نکردم و فرمودم که هر کس در خانه خون هرچه خواهد بفقرا تقسیم نماید در دهم شهر یور خبر رسید که تاج خان افغان حاکم پنده وفات یافت از امرای قدیم این دولت بود در بیماری بخاطر گذرانیده بودم که چون صحت کامل روزی گرد چنانچه در باطن از حلقه بگوشان و معتقدان خواجه بزرگوارم و توجه ایشان را سبب وجود خود میدانم ظاهرا نیز گوش خود را سوراخ نموده در جرکه حلقه بگوشان ایشان داخل باشم پنجشنبه دوازدهم شهر یور مطابق شهر رجب گوش خود را سوراخ نموده در هرگوشی یک دانه مروارید آبدار در کشیدم چون این معنی مشاهده بندگان درگاه و مخلصان هواخواه گشت چه جمعی که در حضور و برخی که در سرحدات بودند همگی بتلاش و پیافه گوشهای خود را سوراخ نموده به دروایی که در جواهرخانه خاص بود و بدیهان مرحمت میشد زینت بخش حسن اخلاص گشتند تا آنکه رفته رفته سرایت باحادی و سائر مردم نمود آخر روز پنجشنبه بست درم ماه مذکور مطابق دهم شهر شعبان مجلس وزن شمسی در دیوانخانه خاص آراسته گشت و بدستور مقرر شرایط بجا آوردند در همین روز میرزا راجه بهاؤ سنگه کامروا و دوستکام بوطن خود رخصت یافت بومده آنکه از دوسه ماه زیاده توقف نکند در بست هفتم ماه مهر خبر رسید که فریدونخان برلاس در آردی پور برحمت خدا واصل گشت از طبقه برلاسید بغیر از سرداری نمانده بود چون اینطایفه را درین دولت حقوق بسیار و نسبت بیشمار است مهرعلی پسر اورا نوازش نموده به منصب هزاری ذات و سوار سرقرار ساختم بذابرخدمات پسندیده که از خاندوران بوقوع آمده هزاری بر منصب ذات او افزودم که اصل و اهانه شش هزاری ذات و پنجهزار سوار باشد ششم آنان قراولان خبر آوردند که در شش کرهی سه شیر دیده شد بعد از نیمروز متوجه شده هرسه را بتفنگ شکار کردم در هشتم ماه مذکور هنگامه دروایی آغاز شد دوسه شب در حضور خود فرمودم که بندهای درگاه با یکدیگر بازیها نموندند بردها و باختها واقع شد در هیزدهم اینماه نعلش سکندر متین قراول را که از خدمتگاران قدیم من بود و در زمان شاهزادگی خدمت بسیار کرده از آردی پور که محل نزول فرزند سلطان خرم بود باجمیر آوردند بقراولان و هم جرکهای او فرمودم که نعلش اورا برده در کنار تالاب رانا شکر بپارند خدمتگاری با اخلاص بود در دوازدهم آذر در دختر که اسلام خان در حیات خود از زمین داران کوچ که ملک او در انتهای ولایت شرق واقع است گرفته بود با پسر او و نود و چهار زنجیر فیل از نظر گذشت از قبیلان مذکور چندی داخل فیلان خاصه شدند در همین تاریخ هوشنگ پسر اسلامخان از بنگاله آمده سعادت آستان بوس دریافت و دو زنجیر فیل پیشکش و یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید در شبی از شبهای دی بخواب می بینم که حضرت عرش آشیانی

بمن میگویند که بابا گناه عزیز خان را که خان اعظم است بجهت خاطر من به بخش بعد ازین خواب بخاطر قرار دادم که او را از قلعه بطلبم در حوالی اجمیر دره واقع است در نهایت صفا و در انتهای این دره چشمه ظاهر شده که آب آن در آبگیری دراز و پهناور جمع میشود و بهترین آبهای اجمیر این آبست و این دره و این چشمه بحفاظت جمال معروف و مشهور است چون عبور درین مقام واقع شد فرمودم که عمارتی در خور این جا بسازند چون محل مستعد و قابل ترتیب بود در مدت یکسال جای و مقامی ترتیب یافت که روندهای عالم مثل آن جای نشان نمی دهند حوضی چهل گز در چهل گز ساخته بودند و آب چشمه را بقواره درین حوض جاری ساخته اند قواره ده دوازده گز میجد و برکنار این حوض نشیمنها عمارت یافته و همچنین در مرتبه بالای آن که تالاب و چشمه در آنجا واقع است جاهای موزون و ایوانهای دلکش و آرامگاههای خاطر بسند بعضی از آن مصور و منقش بعمل استادان ماهر و نقاشان چابک دست ساخته و پرداخته اند چون خواستم که نام آن مکان نسبتی بنام مبارک من داشته باشد نام آنرا چشمه نور نهادم محمداً عیبی که دارد اینست که بایستی اینجا و مقام در شهری عظیم یا گذرگاهی که خلیق را بران عبور افتادی واقع می بود از آن تاریخی که اتمام یافته اکثر اوقات پنجشنبهها و جمعهها را درین میگذرانم فرمودم که بجهت اتمام آن شعر تاریخی فکر کنند سعیدای گیلانی زرگر باشی این مصرعه را که *

محل شاه نورالدین جهانگیر

تاریخ یافت خوب نوشت فرمودم که بر بالای ایوان عمارت پایان انقطعه را بر سنگ نقش کرده نصب کنند در اوایل ماه دی سوداگران از ولایت آمدند و انار یزد و خرپزه کاری که سرآمد خرپزه های خراسان است آوردند چنانچه جمیع بندهای درگاه و امروائی سرحد ازین میوه حصه یافته بلوازم شکرگذاری منعم حقیقی پرداختند تا غایت گويا فرد اعلاي خرپزه و انار را در نیافته بودیم تا آنکه همه ساله از بدخشان خرپزه و از کابل انار می آوردند غایتاً آن خرپزه و انار همچگونه مناسبتی بانار یزد و خرپزه کاری نداشته چون حضرت والد بزرگوار را انار الله برهانه بمیوه میل و رغبت تمام بود افسوس بسیا خورده شد که این میوه ها کاشکی در ایام فیروزی بخش آن حضرت از ولایت بهندوستان می آمد تا از آن بهره ور و محظوظ میگشتند همین تاسف بعطر جهانگیری دارم که مشام شریف شان ازین نوع طریاب نگشت این عطر اختراع است که در زمان دولت ابد پیوند ما بصعی والدۀ نور جهان بیگم بظهور آمد در هنگامی که گلاب میگیرند فی الجمله چربی بر بالای ظرفهای که گلاب را گرم از کوزه برمی آرند در اینجا ظاهر میشود آن چربی را اندک اندک جمع ساختند چون از گل بسیاری گلاب گرفته شود قدر محسوسی از آن چربی بهم می رسد در خوشبوئی و عطریست بدرجه ایست که اگر یک قطره آن بر کف دست مالیده شود مجلسی را معطر می سازد و چنان ظاهر میشود که چندین غنچه گل سرخ بیکبار در شگفتگی آمده باین شوخی و ملایمت بویی

نمی باشد دل‌های رفته را بجای می آورد و جانهای پژمرده را شگفته می سازد بجلدوری این اختراع یک عقد مروارید بمقتضی آن عطا فرمودم سلیمه سلطان بیگم نورالله مرقد‌ها حاضر بودند این روشن را عطر جهانگیری نام نهادند در هواهای هندوستان اختلاف تمام مشاهده میشود در همین فصل دی در لاهور که واسطه است میان ولایت و هندوستان درخت توت بار آورد و بهمان شیرینی و لطافتی که در وقت خود میرساند رسانید و مردم چند روز از خوردن آن محظوظ بودند این معنی را واقع نویسان اینجا نوشته بودند در همین ایام بخترخان کلانوت که بعد از خان نسبت تمام دارد چنانچه برادر زاده خود را بعقد او در آورده و او را در گویندگی و در پست گفتن خلیفه خود ساخته است در لباس درویشان و فقیران ظاهر گشت او را طلبیده و استفسار احوال او نموده در رعایت خاطر او گوشیدم در مجلس اول ده هزار روبیه نقد و پنجاه پارچه از همة قسم و یک عقد تسبیح مروارید باو بخشیدم و او را مهمان اصفخان ساخته فرمودم که بواجبی از احوال او خبر دار باشد این معنی ظاهر نگشت که خود بی اذن و رخصت عادل خان آمده یا آنکه عادل خان او را باین لباس فرستاده تا حقیقت کنگایش اینجا را در یافته خبر مشخص بجهت او ببرد و غالب ظن انست که او با این همه نسبت بے تجویز عادل خان نیامده باشد و دلیل بر صحت این معنی عرضداشت است که میر جمال الدین حسین که در این ایام بعنوان ایلچی گری در بیجاپور است نوشته بود که عادل خان اظهار نموده که آنچه نسبت به بخترخان از جانب بندگان حضرت بوقوع آمد گویا آن شفقت و مرحمت در باره من از قوت یفعل آمده است بدین جهت در رعایت او افزوده تا اینجا بود هر روز بمنایت تازه سرفرازی می یافت شبها بمناسبت بهر میبرد و در پتهای که عادل خان بسته و مخترع آن طرز است او را نورس نام نهاده می شدند تمة احوال در تاریخ که رخصت یافته نوشته خواهد شد در این روزها جانورے از ولایت زیباد آورده بودند که رنگ اصل بدن او موافق بزرگ طوطیست لیکن در جسه ازو کوچک تراست یکی از خصوصیات این جانور انست که تمام شب پای خود را بر شاخ درختی و یا چوبی که او را بران نشانیده باشند بند کرده خود را سرشیب میسازد و با خود زمزمه میکند چون روز شد بر بالای آن شاخ درخت می نشیند اگرچه می گویند که جانوران را هم عبادت میباشد اما غالب ظن انست که این فعل طبیعی او باشد آب مطلق نمی خورد و در طبیعت او کار زهر میکند با آنکه بقای حیوانات بآبست در ماه بهمن اخبار خوش پیاپی رسید اول خبر اختیار کردن رانا امر سنکه اطاعت و بندگی درگاه را کیفیت این مقدمه انست که چون غرزد سعادات مند بلند اقبال سلطان خرم از جهت نشاندن تهاجا بسیار خصوصاً درجای چند که بواسطه زبونی امپروا و صعوبت مکان گمان اکثر مردم آن بود که در اینجا نشستن تهاجات ممکن نمیشد و از جهت درانیدن افواج قاهره متعاقب یکدیگر بے ملاحظه شدت گرما و کثرت باران و اسیر شدن اهل و عیال اکثر سکنه آن دیار کار را برانای نوعی تنگ ساخته بود که

معلوم او شد که اگر زمان دیگر برین روش برونگذران ازان ملک اذاره و یا گرفتار خواهد شد
 لاعلاج اختیار اطاعت و دولتخواهی کرده سوب کرن نام خالوصه خود را بباهران اس جبهاله
 که از مردم معتبر فهمیده او بود پیش آن فرزند اقبالمند فرستاد و التماس نمود که اگر
 آن فرزند ارجمند التماس گذشتن از سرتقصیرات او نموده تسلی خاطر او شود و نشان
 پنجه مبارک از برای او بگیرد او خود آمده ملازمت آن فرزند نماید و پسر جانشین
 خود را که کرن است بدرگاه والا فرستد یا بطریق سایر راجهاله در سلک بندهاے این درگاه
 منظم بوده خدمت نماید و از جهت پیری او را از آمدن بدرگاه معاف دارد بنابراین
 آن فرزند نیز ائنهانرا همراه ملاشکرالله دیوان خود که او را بعد از اتمام این مهم بخطاب
 افضل خانی سرور فرمودیم و سندر داس میر سامان خود را که بعد از انصرام این کار
 بخطاب رایان ممتاز شد بدرگاه والا فرستاده حقیقت را معروضداشت چون پیوسته
 همت والا نهمت مصروف آنست که تا ممکن باشد خانوادههای قدیم را خراب نسازیم
 غرض اصلی آن بود که چون رانا امر سنگه و آبای او مغرور باستحکام کوهستان و مکان
 خودها شده هیچک بادشاهان هندوستان را ندیده اطاعت نکرده اند در ایام دولت من
 اینمقدمه از پیش نرون حسب التماس آنفرزند تقصیرات او مقرون بفقو نموده فرمان
 عنایت آمیز که سبب خاطر جمعی او میشد و نشان پنجه مبارک عنایت فرمودم
 و فرمان مرحمت عنوان بان فرزند نوشتم که اگر نوعی نماید که این مقدمه بوقوع آید
 این خدمت عمده را دلخواه ما کرده خواهد بود آن فرزند نیز انها را همراه ملاشکرالله و
 سندر داس پیش رانا فرستاد تا تسلی او نموده امیدوار بمراحم و عنایات شاهنشاهی
 ساختند و فرمان عنایت عنوان و نشان پنجه مبارک را باو دادند و قرار یافت که روز
 یک شنبه بیست و ششم ماه بهمن او با فرزندان آمده آنفرزند را ملازمت نماید دوم خبر
 فوت بهادر که از حاکم زادهای ولایت گجرات و خمیر مایه فتنه و فساد بود رسید که
 الله تعالی بکرم خود او را نیست و نابود ساخت باجل طبعی در گذشت سوم خبر
 شکست میرزائی که بقصد گرفتن قلعه و بندرسورت استعداد تمام نموده آمده بود
 در خورمیان بندر مذکور و میان انگریزان که پناه بدی بندر آوردند و رای جنگ افتاده
 اکثر جهازات او از آتشباری انگریزان سوخته شد تا چارتاب مقاومت نیاورده گریزان
 گشت و کس نزد مقر بخان که حاکم بنادر گجرات بود فرستاد و در صلح زد و اظهار نمود
 که ما بجهت صلح آمده بودیم نه بقصد جنگ انگریزان این جنگ برانکسیتند و دیگر
 خبر رسید که چندین از راجپوتان که زدن و گشتن غیر را بخود قرار داده بودند در همین
 تاریخ کمین کرده فرصت بسته خود را باو میرسانند و زخمی ناقص از دست یکی
 از انها بدو میرسد مردمی که در گن غیر بودند آن راجپوتان را کشته غیر را بمنزل او
 میرسانند هیچ نماده بود که مخدول و معدوم گردن اواخر این ماه که در بیرونهای اجمیر
 بشکار مشغول بودم محمد بیگ ملازم فرزند بلند اقبال سلطان خرم رسید و عرضداشت
 آن فرزند گذرانیده معروضداشت که رانا با پسران خود آمده شاهزاده را ملازمت نمود

کیفیت این مقدمه از عرضداشت او معلوم میشود در حال روزه نیاز بدرگاه بی نیاز
آورده سجده شکر بجا آوردم اسپ و فیل و خنجر مرصع بمحمد بیگ مذکور عنایت
کرده اورا بخطات ذوالفقارخان سرفراز فرمودم از مضمون عرضداشت چنان معلوم شد
که روز یکشنبه ۲۹ ماه بهمن رانا با آداب و توره که بندها ملازمت نمایند فرزند بلند
اقبال را ملازمت کرد و یک لعل کلاں مشهور که در خانه او بود یاپاره مرصع آلات و هفت
زنچیر فیل که بعضی از آن لایق خاصه بود و از فیلان او که بدست نیفتاده بود همین مانده
بود و نه راس اسپ پیشکش گذرانید آن فرزند هم از روزه کمال عنایت نسبت باو پیش
آمدند چنانچه وقتی که رانا پای آن فرزند را گرفته عذر تقصیرات خود میخواست آن
فرزند اقبال مند سیر اورا در برگرفته اورا تسلی بنوعی نمود که باعث خاطر جمعی او شد
خلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسپ با زین مرصع و فیل خاصه بایراق نقوه باو عنایت
کرد و چون از جمله مردمی که از جماعت او بودند بیشتر از صد کس نبود که قابل سروبا
دادن باشد صد دست سروبا و پنجاه راس اسپ و دوازده کپوه مرصع بانها داد چون روش
زمیداران است که پسر جان نشین باید یکجا بملازمت سلطان و سلاطین نمی آیند او هم این شیوه
را مرعی داشته کرن را که پسر صاحب تیکه او بود همراه نیارده بود از پنجهت که
ساعت روانه شدن آن فرزند سعادت مند بلند اقبال از انجا آخر هائے همان روز بود اورا
رخصت نمود تارفته کرن را بملازمت فرستد بعد از رفتن او کرن آمده ملازمت کرد باو
هم خلعت فاخره با شمشیر و خنجر مرصع و اسپ با زین طلا و فیل خاصه عنایت کرد
و همان روز کرن را در رکاب خود گرفته روانه درگاه والا شد سیوم اسفندار مز باجمیر از شکار
معاودت واقع شد هفت دهم بهمن تا غایت تاریخ مذکور که ایام شکار بود یک ماده
شیر با سه بچه و سیزده نیله گاو شکار شده بود شاهزاده کامگار روز شنبه دهم ماه مذکور
در ظاهر موضع دیورانی که نزدیکی شهر اجمیر واقع است نزول نموده و حکم شد که
جمیع امر با استقبال رفته هریک در خور حالت و نسبت خود پیشکش بگذارند و فردا
که روز یکشنبه یازدهم باشد بمعاودت ملازمت مشرف گردند روز دیگر شاهزاده بکوبه
و شکوه تمام با جمیع عساکر منصوبه که بهمراهی آن فرزند بخدمت تعیین بودند داخل
دولتخانه خاص و عام گشت دو پهلوی دو گهزی از روز گذشته که ساعت ملازمت بود
دولت کورنش دریافت و سجدهات و تسلیمات بجا آورده یک هزار اشرفی و یک هزار روبیه
بطریق نذر و یک هزار مهر و یک هزار روبیه بعنوان تصدق گذرانید آن فرزند را پیش طلبیده
در آغوش گرفت و سرو روزه اورا بوسیده به مهربانیها و نوازشهای خاص اختصاص
بخشیدم چون از لوازم خدمت و گذرانیدن نذر و تصدق باز پرداخت معروضداشت که
اگر حکم شود کرن بمعاودت سجده و کورنش سرفراز گردد فرمودم که اورا بیا ورنه بخشیاں
بآداب مقرر حاضر ساخته بعد از فراغ کورنش سجده نموده حسب التماس فرزند خورم
حکم کردم که اورا بر جرکه دست راست مقدم ایستاده کنند بعد از آن بخرم حکم کردم که
که تارفته والد هائے خود را ملازمت نماید و خلعت خاصه که مشتمل بود بر چار قمی

مرمع و قبایع زربفت و یک تصبیح مروارید با ن فرزند عنایتا شد و بعد از تسلیم خلعت خامه اسپ خاصه بازی مرمع و فیل خاصه مرحمت شد و کون را نیز بخلعت فاخره و شمشیر مرمع سرفراز ساختم و امرا و منصب داران جماعت جماعت بسعدت کورنش و سجده سربلندی یافته نظر گذرانیدند و هریک در خور خدمت و مرتبه خود بعنایات سرفراز گشتند چون بدست آوردن دل کون که وحشی طبیعت و مجلس نادیده در کوهستانی بسر برده بود ضرور بود بنابر آن هر روز مرحمتی تازه می نمودم چنانچه در روز دوم ملازمت خنجر مرمع و روز دیگر اسپ خاصه عراقی بازی مرمع بدو عنایتا شد و درهمی روز بدر بار محل رفته از جانب نور جهان بیگم هم بخلعت فاخره و شمشیر مرمع و اسپ بازی و فیل سربلندی یافت بعد ازین عنایات تصبیح مروارید گران بها مرحمت نمودم روز دیگر فیل خاصه با تلایر مرحمت شد چون در خاطر بود که از هر جنس و هر چیز باو داده شود سه دست باز و سه دست جره و یک قبضه شمشیر خامگی و یک بکترویک جوشن خامگی و دو انگشتری یکی نگیل لعل و یکی نگیل زمرد بدو عنایتا نمودم و در آخر ماه مذکور فرمودم که از جمیع اقسام اقمشه گرفته باقالی و نمک تکیه و از هر قسم خوشبوئی با ظروفای طلا و دو منزل بهل گجراتی و اقمشه را در صد خول نهاده و احدیها بدست و دوش گرفته در دیوانخانه خاص و عام حاضر ساختند و مجموع بدو مرحمت نمودم و نائبخان همیشه در مجلس بهشت آگین سخنان نالایق و کنایتهای صریح با اعتمادالدوله و پسر او آصفخان میگفت یکدر مرتبه اعتراض نموده او را ازین گفت و شنود ناخوش منع نمودم بهیچ وجه باخود بس نیامد چون خاطر اعتمادالدوله را بسیار عزیز میداشتم و با سلسله ایشان نسبتها و پیوندها شده بود اینمعنی بر طبع من گران می آمد با آنکه شبی بیتقریب و بی جهت باو سخنان ناخوش گفتن آغاز کرد و آن مقدار گفت که آثار رقت و آزرنگی تمام در بشوه اعتمادالدوله ظاهر گشت صباح آن بدست یکی از خدمتیهای درگاه او را به نزد آصفخان فرستادم که چون شب سخنان بیمزه نسبت به پدرت مذکور ساخته او را بدو سپردم خواه در اینجا خواه در قلعه گوالیار هر جا میخواهی نگاهدار و مادامیکه تلافی و تدارک خاطر پدرت نکند گناه او را نخواهم بخشید حسب الحکم آصفخان او را بقلعه گوالیار فرستاد درهمی ماه جهانگیر قلیخان باضافه منصب سرفراز گشت دو هزار و پانصدی ذاق و دو هزار سوار اضافه عنایتا شد احمد بیگلخان که از بندهای قدیم ایندولمت است در سفر صوبه کابل ازو بعضی تقصیرات بوقوع آمد و مکرر از نفاق و نارسائیهای او قلیخا خا که سردار لشکر بود شکوه نمود بالضرورت او را بدرگاه طلب نمود و بجهت تنبیه و تادیب بمها بیتخان سپردم که در قلعه رننهذبور نگاهدار تا قاسم خان حاکم بنگاله دو قطعه لعل پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت چون ضابطه کرده ام که درویشان و ارباب حاجت را که در درگاه والا جمع شده باشند بعد از دو بهر شب بنظر در آورند درین سال بهمن رز درویشان را بدست و حضور خود پنجاه و پنجهزار رپی و یک لک و

نوروز هزاربیکه زمینی و چهارده مریخ در بخت و بخت و شش قلبه زراعت و یازده هزار خروار شالی مرحمت نمودم و هفتصد و سی و دو دانه مروارید بقیامت سی و شش هزار روپیه بجمعی از بندها که از روز خلاص گوش خود را سوراخ نموده بودند عنایت کردم در اواخر ماه مذکور خبر رسیده که چهارگزی و نیم از شب یکشنبه یازدهم همین ماه گذشته در بلده برهان پوز الله تعالی از دختر شاهزاده مراد پفرزند ارجمند سلطان برریز پوری کرامت فرموده او را سلطان دور اندیش نام نهادم *

جشن دهمین نوروز از جلوس همایون

از روز شنبه غره فروردین ماه سنه ۱۰۰ مطابق هشتم شهر صفر سنه ۱۲۴ هجری پنجاه و پنج پل گذشته حضرت نیر اعظم از برج حوت بشفخانه حمل نزول اجلال ارزانی داشت بعد از گذشتن سه گیزی از شب یکشنبه بر تخت دولت جلوس نمودم جشن نوروزی و آئینی بندهی بدستور سابق ترتیب یافت شاهزادهای والا قدر و خوانین عظام و اعیان حضرت و ارکان سلطنت تسلیم مبارکبادی بجای آوردند روز غره بر منصب اعتمادالدوله که پنجهزاری ذات و دو هزار سوار بود هزاریدات و سوار افزوده شد و بکنور کون و جهانگیر قلنخا و راجه نرسنگه دیو اسپان خاصه مرحمت نمودم و روز دوم پیشکش آصفخان از نظر گذشت پیشکش پسندیده از جواهر و مریخ آلات و طلا آلات و اقمشه از هر قسم و از هر جنس ترتیب داده بود بتفصیل دیده شد آنچه پسند خاطر افتاد موازی هشتاد و پنجهزار روپیه بود درین روز شمشیر مریخ مع پرده و بند و بار بکون و یکنجیر فیل جهانگیر قلنخا مرحمت شد چون اراده توجه بطرف دکن و آنحدود قرار داد خاطر بود بعبد الکرم معنوی حکم فرمودم که بسند و رفته عمارات بجبهت سرکار خاصه از سر نو تعمیر نماید و عمارات سلاطین ماضی مرمت کند روز سوم پیشکش راجه نرسنگه دیو بنظر در آمد و یک لعل و چند دانه مروارید و یکنجیر فیل بدرجه قبول افتاد روز چهارم بر منصب مصطفی خان پانصدیدات و دو صد سوار افزوده شد که دو هزار ذات و دو صد و پنجاه سوار باشد روز پنجم علم و نقاره باعتمادالدوله مرحمت نمودم و حکم شد که نقاره می نواخته باشد بر منصب آصفخان هزاریدات و سوار افزوده شد که چهار هزار ذات و دو هزار سوار باشد و هفت صد سوار نیز بر منصب راجه نرسنگه دیو افزوده رخصت وطن عنایت نمودم که بموعده مقرر بدرگاه حاضر شود در همین روز پیشکش ابراهیم خان از نظر گذشت از هر قسم چیزها پسند خاطر افتاد کشتن چند از راجه زادهای ولایت نگر کوت بخطاب راجگی سرنواز گردید روز پنجشنبه ششم پیشکش اعتمادالدوله در چشمه نور از نظر اشرف گذشت مجلس عالی ترتیب یافته بود و از روز شگفتگی تمام پیشکش او دیده شد از جواهر و مریخ آلات و اقمشه نفیسه موازی یک لک روپیه مقبول افتاد تقیه باز گشت شد روز هفتم بر منصب کشتن سنگه که دو هزار ذات و هزار و پانصد سوار بود هزار ذات افزودم

درین روز در جوانی چشمه نور یک شهر شکار شد در هشتم کرب را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار شرفراز ساختم و یک تسبیح خورده از مروارید و زمرد که لعلی در میان بود و باضلاع هندوان افراسیون گویند بار عذایت شد و بر منصب ابراهیم خان هزاری ذات و چهار صد سوار افزودم که اصل و اضافه دوهزاری ذات و هزار سوار باشد و بر منصب حاجی بی اوزبک سیصد سوار افزوده شد و بر منصب راجه شیام سنگه پانصدی ذات اضافه نمودم که دو هزار و پانصدی ذات و هزار و چهار صد سوار بوده باشد روز یکشنبه نهم کسوف شد دوازده گهری از روز مذکور گذشته از جانب مغرب آغاز گرفتاری کرد و از پنج حصه چهار حصه حضرت نیر اعظم در عقده ذنب منکسف شد و از آغاز گرفتاری تا روشن شدن بهشت گهری گذشت تصدقات از هر جنس و هر چیز از فلزات و حیوانات و حبوبات به فقرا و مساکین و آریاب احتیاج داده شد درین روز پیشکش راجه سورج سنگه از نظر گذشت آنچه برداشته شد موازی چهل و سه هزار روپیه بود پیشکش بهادر خان حاکم قندهار درین روز گذشت مجموعه چهارده هزار روپیه رسید دوپهر از شب گذشته مطابق شب دوشنبه بستان نهم صفر بطالع قوس در خانه باباخرم از دختر اصفهان پسری متولد شد او را داراشکوه نام نهادم امید که قدم او برین دولت ابد پیوندد و بر پدر اقبالمندش مبارک و میمون باشد بر منصب سید علی باره پانصدی ذات و سیصد سوار افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بوده باشد و در تاریخ دهم پیشکش اعتبار خان از نظر درآمد از جمله پیشکش او موازی چهل هزار روپیه مقبول افتاد درین روز بر منصب خسرو بی اوزبک سیصد سوار و بر منصب منگلی خان پانصدی ذات و دو صد سوار افزوده شد روز یازدهم پیشکش مرتضی خان از نظر گذشت از جمله جواهر او هفت قطعه لعل و یک تسبیح مروارید و دو صد هفتاد دانه دیگر برداشته آنچه از پیشکش او قبول افتاد موازی یک لک و چهل و پنجهزار روپیه بود در دوازدهم پیشکش مرزا راجه بهار سنگه و راوت شنکر از نظر گذشت در سیزدهم از پیشکش خواجه ابوالحسن یک قطعه لعل قطبی و یک الماس و یک عقد مروارید و پنج انگشتری و چهار دانه مروارید کلاں و یاره اقمشه که مجموع سی و دو هزار روپیه باشد مقبول افتاد روز چهاردهم بر منصب خواجه ابوالحسن که سه هزار ذات و هفتصد سوار بود هزار ذات و پانصد سوار افزودم و بر منصب وفادار خاں هفتصد و پنجاهی ذات و دو صد سوار اضافه حکم شد که دوهزاری ذات و هزار و دو صد سوار بوده باشد در همین روز مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران سعادت ملازمت دریافت بعد از سرانجام مهم گرجستان برادر عالیقدر او را با کتابت مشتمل بر انواع محبت و اظهار صداقت فرستاده بود با چند زانس اسب و اشتر و چند اقمشه خلب که از جانب روم بجهت آن برادر کامگار آمده بود و نه قلاده سک فرنگی کلاں درنده که در طلب آن ایمان رفته بود بدست او روانه ساخته بودند بنظر درآوردن و مرتضی خان بخد مت تسخیر قلعه کانگزه که در کوهستان پنجاب بلکه در معموره عالم باستواری و استحکام آن قلعه نشان نمیدهند درین

روز رخصت یافت از ابتدائی که صیت اسلام بدبار هندوستان رسیده تا این زمان خجسته فرجام که اورنگ سلطنت بوجود این نیازمند درگاه الهی آراستگی دارد هیچ یک از حکام و سلاطین گذشته دست بران نیافته اند در ایام والد بزرگوارم یکمرتبه لشکر پنجاب بر سر این قلعه تعیین شد و مدتی در قیل و محاصره داشتند آخر الامر منصوبه برنشست که قلعه بدست درنیامده آن لشکر به مهمی از آن ضرورت مقرر گشت در وقت رخصت فیل خامه با تلابر بمرتضی خان مرحمت نمودم و راجه سورجمل ولد راجه باسوهم چون ولایت او متصل بدین قلعه بود تعیین یافت و بر منصب سابق او پانصدی ذات و سوار افزوده شد و راجه سورجسنگه از جا و جاگیر خود آمده ملازمت کرد و یکصد عدد اشرفی نذر گذرانید در هفتد هم پیشکش میوزا رستم بنظر درآمد دو خنجر مرصع و یک تسبیح مروارید با چند طاق پارچه و یکزنجیر فیل و چهار اسب عراقی درجه قبول یافت تخته باز گردانیدم پانزده هزار روپیه قیمت آنها شد و درین تاریخ پیشکش اعتقاد خان که هزده هزار روپیه بقیمت درآمد از نظر گذشت روز هجدهم پیشکش جهانگیر قلیخان دیده شد از جواهر و اقمشه بمقدار پانزده هزار روپیه قبول افتاد بر منصب اعتقاد خان که هفتصدی ذات و دو بیست سوار بود هشتصدی ذات و سیصد سوار افزودم که اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار باشد خسرو بی اوزبک که از سپاهیان قرار داده بود بمرض اسهال در گذشت روز هشتم که پنجشنبه بود بعد از گذشتن دو بهر و چهار نیم گهری آغاز شرف شد درین روز فرخنده بر تخت سعادت و فیروزی جلوس نمودم و مردم تسلیمات مبارکبادی بجا آوردند چون یک بهر از روز مذکور باقی ماند متوجه چشمه نور شدیم پیشکش مهتابخان بموجب قرار داد در اینجا بنظر درآمد از جواهر نفیس و مرصع آلات و اقمشه و آنچه از هر قسم و از هر جنس بخاطر رسید ترتیب داده بود از جمله کهنه مرصع که حسب الائتماس اوزر گران سرکار ساخته بودند و از روی قیمت مثل آن در سرکار خاصه من نبود بیک لکه روپیه قیمت شد سوا آن از جواهر و دیگر اجناس یک لک و سی و هشت هزار روپیه برداشته شد الحق که پیشکشی نمایان بود به مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران بیست هزار در که ده هزار روپیه باشد عنایت کردم در بست و یکم خلعت بدست عبدالغفور به پانزده کس از امرای دکن فرستادم راجه بکرماجیت بجایگزین خود رخصت یافت و پرم نرم خامه بناو مرحمت شد در همین روزها کمر خنجر مرصع به مصطفی بیگ ایلچی عنایت نمودم بر منصب هوشنگ پسر اسلام خان که هزار ی ذات و پانصد سوار بود پانصدی ذات و دو صد سوار افزودم در بیست و سوم ابراهیم خان بصاحب صوبگی بهار سرفراز شد و ظفر خان را حکم شد که متوجه درگاه شود و بر منصب ابراهیم خان که دو هزار ی ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و هزار سوار افزودم سیف خان در همین روزها بجایگزین مرخص شد و حاجی بے اوزبک بخطاب اوزبک خانی سر بلند گشته بجایگزین رخصت یافت بهادر الملک از تعینات لشکر دکن که منصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار و یک صد سوار داشت

باضانه پانصدی ذات و دو صد سوار ممتاز گشت بر منصب خواجه تقی که هشتصدی ذات و یکصد و هشتاد سوار بود دو صدی دیگر افزوده شد در بیست و پنجم بر منصب سلام الله عرب دویست سوار اضافه مقرر گشت که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار باشد از اسپان خاصه اسپ سیاه ابلق که دارای ایران فرستاده بود بمهابتخان عنایت نمودم آخر روز پنجشنبه بخانه بابا خرم رفتم و تا یک پهر شب آنجا بودم پیشکش دوم او در بی روز از نظر گذشت در روز اول که ملازمت نموده باقطعه لعل مشهور رانا که در روز ملازمت بآن فرزند گذرانیده بود و جوهریانی بشصت هزار رویه قیمت نموده بودند گذرانید اما آنقدر که تعریف میکردند نبود وزن این لعل هشت تانگه است و سابق راسه باله بود که سردار قبیلہ رانهور و از رایان عمده هندوستان بود در تصرف میداشت و ازو به پسر او چند سینه منقل گشت و او در ایام پریشانی و ناکامی برانا اودیسنکه فروخت و ازو برانا پرتاب رسید و از رانا پرتاب باین رانا امر سنکه انتقال یافت چون بهتر ازین تسکف در سلسله آنها نبود باتمام فیلان خود که با مطلق هندوان کهیقه چار میگویند در روز ملازمت بفروزد اقبالمند بابا خرم گذرانید و من حکم کردم که دران لعل چنین نقش کنند که سلطان خرم در حین ملازمت رانا امر سنکه پیشکش نمود و چند چیز دیگر هم دران روز از پیشکشهای بابا خرم قبول آوردند از آنجمله هندوچه بلوری بود کار فرنگ که در غایت تکلف ساخته بودند با چند قطعه زمرد و سه انگشتری و چهار راس اسپ عراقی و دیگر متفرقات که قیمت آنها هشتاد هزار رویه میشد در بی روز که بخانه او رفتم پیشکش کلان ترتیب داده بود تخمیناً چهار پنج لک رویه اسباب و نفایس بنظر در آمد از مجموعه آنها موازی یک لک رویه برداشته تقمه را باو مرحمت نمودم در بیست و هشتم بر منصب خواجه جهان که سه هزار بی ذات و هزار و هشتصد سوار بود پانصدی ذات و چهار صد سوار افزودم در آخر ماه به ابراهیم خان اسپ و خلعت و خنجر مرصع و علم و بقاره مرحمت نمودم و رخصت صوبه بهار ارزانی داشتم خدمت عرض مکرور که بخواجهی حاجی محمد تعلق داشت چون وفات یافت بمخلص خان که اعتمادی بود مرحمت فرمودم سیصد سوار بر منصب داور خان افزوده شد که هزار بی ذات و سوار باشد چون ساعت رخصت کنور کرن نزد یک بود میخواستم او را پاره بر تفنگ اندازیم خود آگاه سازم در بی اثنا قراران خبر ماده شیری آوردند با آنکه قرار داد آنست که بغیر شیر فرسکار نکند بملاحظه آنکه مبادا تا رفتن او شیری دیگر بهم نرسد بهمین شیر ماده متوجه شدم و کرن را همراه بوده ازو پرسیدم که هرجایه او را که بگوئی بز حکم بزنم بعد از قرار داد بجایه که شیر را قیل داشتند رسیدم بمسب اتفاق باد و شورش در هوا بهم رسید و فیل ماده که بران سوار بودم و همه شیر او را مضطرب داشت و در یکجا قرار نمیگرفت باوجود این دو مانع قوی تفنگ را بجانب چشم او سر راست کرده آتش دادم الله تعالی بکرم خود مرا از ان راجه زاده شرمند نساخت و چنانچه قززان بود در میان چشم او زده او را انداختم کرن در همین روز التماس تفنگ خاصه نمود

تفنگ‌رومی خامگی باو مرحمت نمودم چون بابراهم خان در روز رخصت فیل عنایت
 نموده بودم فیل خامگی التفات نمودم یک فیل به بهادرالملک و فیل دیگری به وفادار
 خان عنایت نموده فرستادم هشتم اردی بهشت مجلس وزن قمری ترتیب یافت و
 خود را بذقرا و دیگر اجناس وزن کرده بمستحقان و محتاجان تقسیم فرمودم و نوازش
 خاں بجایگز خود که در مویه مالوه بود رخصت یافت در همین روزها فیلی بخواجه
 ابوالحسن مرحمت نمودم در تاریخ فہم خان اعظم را کہ در آگرہ از قلعه گوالیار آمدہ بود و
 حکم طلب شدہ بود آوردند با آنکہ ازو تقصیرات بسیار بوقوع آمدہ بود و آنچہ درباب او
 بعمل آردہ بودم ہمگی حق بامن بود بوقتیکہ اورا بحضور من آوردند و چشم برو افتاد
 آثار خجالت در خود بیشتر ازو یافتم تمامی تقصیرات او بعفو مقرون ساختہ شال کہ در
 کمر داشتیم باو مرحمت شد بکنور کرن یک لک درہ عنایت نمودم و راجہ سورج سنگھ
 در ہمین روز فیل کلانے زن راوت نام کہ از فیلان نامی او بود آوردہ گذرانید الحق نادر
 فیلی است داخل فیلان خاصہ ساختم در دہم پیشکش خواجہ جہاں کہ از آگرہ
 بجمت من بدست پسر خود فرستادہ بود بنظر اشرف گذشت از ہر قسم چیزها بود
 اچہل ہزار روپیہ قیمت شد در دوازدم پیشکش خاندوران کہ پنج تاقور اسپ و دو
 قطار شتر و سگان تازی و جانوران شکاری بود بنظر در آمد در ہمین روز ہفت زنجیر
 فیل دیگر راجہ سورج سنگھ پیشکش گذرانید داخل فیل خانہ خاصہ شد تحیر خان
 بعد از آنکہ مدت چہار ماہ در ملازمت گذرانیدہ بود درین روز مرخص گشت سخنان
 بتقدیر سخنان پیغام دادہ شد و سود و زیان دوستی و دشمنی را خاطر نشان او نمودہ
 تمہیدات کردہ چنین قرار داد کہ مجموع این سخنان را معقول عادلخان ساختہ اورا در
 راہ دولخواہی و اطاعت در آورد در وقت رخصت ہم باو چیزها عنایت شد مجمہ
 درین مدت اندک چہ از سرکار خاصہ و چہ از پادشازادہا و از تکلفات امرا کہ حسب
 الحکم باو نمودہ بودند قریب بیک لک روپیہ حساب شد کہ باو رسیدہ است در
 چہار دہم منصب و جلدوے خدمت فرزند خرم مشخص شد منصب او دوازده
 ہزار ذات و شش ہزار سوار بود و منصب برادرش پانزدہ ہزاری ذات و ہشت ہزار
 سوار بود فرمودم کہ منصب اورا برابر منصب پریوز اعتبار نمودہ سوائی دیگر را بصیغہ
 انعام و جلدوے خدمت باضافہ منظور دارند و فیل خاصہ پنچی گچ نام معہ یواق
 کہ دوازده ہزار روپیہ قیمت داشت بدر مرحمت نمودم در شانزدہم فیلی بمہابتخان
 عنایت شد در ہفتدہم بر منصب راجہ سورج سنگھ کہ چہار ہزار ذات و سہ ہزار سوار بود
 ہزاری افزودہ اورا بمنصب پنچہزاری سربلند ساختم حسب التماس عبداللہ خان بر
 منصب خواجہ عبد اللطیف کہ پانصدی ذات و دویست سوار بود دویست افزودم
 حکم شد کہ ہزاری ذات و چہار صد سوار باشد عبداللہ پسر خان اعظم کہ دو قلعه رنتھنبور
 محبوس بود و بالتماس پدرش اورا طلبیدہ بودم بدر گاہ رسید و بندہ از پای او برداشتہ
 بخانہ پدرش فرستادم در بیست و چہارم راجہ سورج سنگھ فیل دیگر فوج سنگار

نام بطریق پیشکش گذرانید اگرچه این فیل هم خوب است و داخل فیلان خاصه شد اما بآن فیل اول نسبتی ندارد از نوادر روزگار است و بیست هزار روپیه قیمت آن شده در بیست و ششم بر منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ که هفتصدی ذات و پانصد سوار بود دو صدی ذات اضافه مقرر گشت در همین روز خواجه زین الدین که از خواجه زاده‌های نقشبندیست از ماورالذهر آمده ملازمت نموده هیجده راس اسپ پیشکش گذرانید قزلباشخان که از کمکیان صوبه گجرات بود چون بیرخصت صاحب صوبه بدرگاه آمده بود حکم فرمودم که احدی او را مقید ساخته باز نزد حاکم گجرات برده رساند تا دیگران را این هوس نشود بر منصب مبارکخان سزاولی پانصدی ذات افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار باشد در بیست و نهم یک لک روپیه بخت اعظم مرحمت نمودم و حکم شد که برگنه داسنه و برگنه کاسنه که موافق پنجهزاری ذات میشود بجایگزین او مقرر باشد و در آخر همین ماه جهانگیر قلیخان را با برادران و خوبشان بصوبه اله آباد که بجایگزین آنها مقرر است رخصت فرمودم و درین مجلس بیست راس اسپ و قبا پرم نرم خاصگی و دوازده راس آهو و ده قلاده سگ تازی بکرم مرحمت شد و روز دیگر که غره خور دان بود چهل راس اسپ و روز دوم چهل و یک راس و روز سوم بیست راس که در عرض سه روز صد و یک راس بوده باشد بانعام کثور کرم مرحمت شد و در عرض فیل فوج سنگار فیلی از فیلان خاصه که ده هزار روپیه قیمت داشت براج سورجسنگه مرحمت نمودم و در پنجم ماه مذکور ده چیزه و ده قبا و ده کمر بند بکرم عنایت شد و در بستم یکزنجیر فیل دیگر مرحمت نمودم درین روزها واقع نویس کشمیر نوشته بود که ملا گدائی نام درویشی مرتاض که چهل سال در یک از خانقاههای بلده مذکور منزوی بود دو سال قبل از آنکه ودیعت حیات باز سپارد از وارثان آن خانقاه استدعا نموده که اگر رخصت باشد بجهت محل دفن خود گوشه درین خانقاه اختیار نمایند آنها گفتند که چنین باشد القصه جای اختیار نموده چون مدت مذکور سپری میگردد بدوستان و عزیزان و آشنایان خود اظهار مینماید که بمن حکم رسیده که امانتی که نزد من است سپرده متوجه عالم آخرت شریم چندی که حاضر بودند از گفت و شنود او متعجب بوده اظهار میکنند که انبیا را برین سر اطلاع نیست چگونه این سخن را باور توان نمود میگوید که بمن چنین حکم شده و بعد از آن یکی از معتقدان خود که از قاضی زاده‌های آنملک است متوجه شده میگوید که مصحف مرا که به هفتصد تنگه می ارزد هدیه نموده صرف برداشتن من خواهی نمود چون بانگ نماز جمعه بشنوی از من خبر خواهی گرفت و این گفتگو در روز پنجشنبه واقع میشود و همه اسباب حجره خود را باشنایان و مریدان قسمت نموده آخر همان روز بحمام رفته غسل مینماید قاضی زاده مذکور پیش از آنکه بانگ نماز بشنود بخانقاه آمده تفحص احوال ملا مینماید چون بدر حجره میرسد در حجره را بند کرده می بیند و خادمی بر در نشسته از خادم احوال را می پرسد او میگوید که ملا سفارش نموده که تا در این خانه

بخود پی خود باز نشود به حجره در نخواهی آمد ساعتی ازین سخن گذشته در حجره باز میشود و قاضی زاده بآن خادم در می آید می بید که رو بقبله بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم نموده است خوشحال و رستگاران که ازین دامگاه تعلق بدین آسانی پرواز توانند نمود بر منصب کرمسین راهپور دو صدیدات و پنجاه سوار اضافه نموده هزاره ذات و سیصد سوار مقرر فرمودم در یازدهم این ماه پیشکش لشکر خاں که سه قطار شتر ولایتی و بیست پیاله و رکابی خطائی و بیست قلاده سگ تازی بود از نظر گذشت در دوازدهم خنجر مرصع باعتبار خاں مرحمت شد و بکرن کلگی که دو هزار روپیه قیمت داشت عنایت نمودم در چهاردهم به پسر بلند را به خلعت مرحمت نموده رخصت دکن فرمودم در شب جمعه پانزدهم امری غریب رویداد بحسب اتفاق من درین شب در بهر بودم ماحصل سخن آنکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگه از گوبنداس که وکیل راجه مذکور بود بواسطه کشتن برادر زاده خود گوبنداس نام جوانی که پیش ازین بمدتی بدست گوبنداس مذکور ضایع شده بود آزار تمام داشت و سبب این نزاع طولی دارد القصه کشن سنگه توقع انداشت که گوبنداس چون در حقیقت برادر زاده راجه هم بود او بانتهام این امر گوبنداس را بکشد راجه بواسطه کاردانی و سروراهی گوبنداس قطع نظر از باز خواست خون برادر زاده نموده به تعافل میگذرانید کشن سنگه چون اینقسم اغماض از راجه دید بخاطر گذرانید که من انتقام برادر زاده خود را میکشم و نمیکذارم که این خون بخسب مدتی اینمعنی را در خاطر داشت تا آنکه در شب مذکور برادران و یاران و ملازمان خود را جمع نموده اظهار این مقدمه مینماید که امشب بقصد کشتن گوبنداس میرویم هرچه شود و بخاطر نداشت که بر راجه ضرر و آسیبی رسد راجه خود ازین مقدمه بیخبر قریب بصبح صادق بانفاق کون برادر زاده خود و دیگر همراهان روان میشود چون بدروازه حویلی راجه میرسد چندی از مردم آزموده خود را پیاده ساخته بر سر خانه گوبنداس که متصل بخانه راجه بود میفرستد و خود همچنان سوار بر سر دروازه می ایستد آن پیاده ها بدرون خانه گوبنداس در آمده چندی را که بطریق محافظت و چوکی بیدار بودند در ته شمشیر کشیده میکشند در اثنای این زد و خورد گوبنداس بیدار میشود و مضطربانه شمشیر خود را برداشته از یکطرف خانه برمی آید تا خود را بچوکیداران بدرون خانه رساند آن پیاده ها چون از کشتن چند نفر فارغ میشوند از خیمه برآمده تفحص و تجسس گوبنداس میکنند درین اثنا باو بر میخورند و کار او را تمام میسازند پیش از آنکه خبر کشتن گوبنداس مشخص بکشن سنگه رسد بیتابانه از اسب پیاده شده بدرون حویلی در می آید هر چند مردم او اضطراب میکنند که پیاده شدن لایق نیست اصلا گوش بسخن نمیکند که اگر اندک زمانی دیگر توقف میکرد و خبر کشته شدن غنیم بدو میرسید همچنان سواره ممکن که کار را اتمام ساخته سالم و آزاد برگردد چون قلم تقدیر بپوش دیگر رفته بود مقارن پیاده شدن و در آمدن او راجه که در درون محل خود بود از شور و غوغای

مردم بیدار میشود و بدروازه خانه خود برهنه شمشیری در دست می ایستد مردم از اطراف و جوانب خبردار شده برین مردم که پیاده شده در آمده بودند متوجه میشوند پیاده شده‌ها معلوم که چه مقدار کس بودند و مردم راجه از حد شمار بیرون بهریک از مردم کشن سنگه ده کس روبرو میشوند مجملاً کشن سنگه و برادر زاده او کرن چون برابر خانه راجه میرسند مردم هجوم آورده هردو را میکشند کشن سنگه هفت زخم و کرن نه زخم بر میدارند همگی درین معرکه شصت و شش نفر از طرفین بقتل در می آیند از طرف راجه سی نفر و از جانب کشن سنگه سی و شش نفر چون آنتاب عالمتاب سرزد و عالم را بنور خود منور ساخت این قضیه بروی کار افتاد راجه برادر زاده و چنان نوکر که از خود عزیرتر میدانست کشته دید و مابقی مردم متفرق هرکس بجای بدر رفتند این خبر در بهکر بمن رسید حکم کردم که کشته‌ها را بنوعی که رسم انهاست بسوزند و تحقیق این قضیه بواقعی نمایند آخر الامر ظاهر شد که حقیقت بنوعی بوده که نوشته شده و باز خواست دیگر نداشت در هشتم میران صدر جهان از وطن خود آمده ملازمت نمود یکصد مهر نذر گذرانید و رای سورج سنگه بخدمت دکن مرخص گشت یک جفت مروارید برای گوش او و پرم نرم خاصه مرحمت نمودم بجهت خانجهان نیز یک جفت مروارید فرستاده شد در بیست و پنجم بر منصب اعتبار خان شصت سوار اضافه نمودم که پنجهزاری ذات و دو هزار سوار باشد در همین روز کرن بجایگزین خود رخصت یافت اسپ و فیل خاصه با خلعت و عقد مروارید که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و خنجر مرصع که بدو هزار روپیه اتمام یافته بود باو مرحمت نمودم از روز ملازمت تا هنگام رخصت مجموع آنچه از نقد و جنس و جواهر و مرصع آلات باو عنایت کردم دو لک روپیه و یکصد و ده راس اسپ و پنج زنجیر فیل بود و سوای آنچه فرزند خرم بدفعات بدو داده است و مبارک خان سزاولی را اسپ و فیل عنایت نموده بهمراهی او مقرر ساختم و بعضی سخنان زبانی بران پیغام نمودم راجه سورج سنگه نیز بوعده دوماه بوطن خود رخصت حاصل نمود در بیست و هفتم پاینده خان مغل که از امرای قدیم این دولت بود و دیعت حیات سپرد در اواخر این ماه خبر رسید که دارای ایران پسر گلان خود صفی میرزا را بقتل رسانید اینمعنی باعث حیرانی تمام گشت چون تحقیق نموده شد گفتند که درش که یکی از شهرهای مقرر گیلان است به بهبود نام غلامی حکم فرمود که صفی میرزا را بکش غلام مذکور وقت یافته در صبح نهم محرم سنه هزار و بیست و چهار که میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود بدو زخم شمشیر سیخکی کار او را تمام میسازد بعد از گذشتن بسیاری از روز که جسد او در میان آب و گل بود شیخ بهاءالدین محمد که بدانائی و پارسائی معروف و مشهور آندیار است و شاه را باو عقیده تمام این سخن را اظهار میکنند و رخصت برداشتن گرفته نعش او را بار دبیل که گورخانه آبا و اجداد ایشانست میفرستد هر چند از متروکین ایران تحقیق اینمعنی نمودم هیچکس حرفی نگفت که خاطر

از آن تسلی گردد چه فرزند کشتن را قوی سببی باید تارفع آن بدنامی نماید در غوغای تیر ماه یک زنجیر فیل رنجیت نام باتلایر بمیرزا رستم مرحمت نمود و به سیدعلی باره نیز بکنجیر فیل عنایت شد میرک حسین خویش خواجه شمس الدین به بخشیدگرمی و وقایع نویسی صوبه بهار مقرر گشت و رخصت یافت خواجه عبداللطیف قوش بیگی را فیل و خلعت داده بجایگزین رخصت نمود در نهم ماه مذکور شمشیر مرصع بخاندوران و خنجر به جهت الهدایه ولد جلاله افغان که طریقه دولتیخواهی اختیار نموده فرستاده شد سیزدهم مجلس عید آب پاشان منعقد گشت و بند هائے درگاه کلابها به یکدیگر پاشیده شکفتگیها کردند در هفتمدهم امانت خان به بندر کهنپایت تعیین شد چون مقرب خان اراده آمدن درگاه داشت بندر مذکور ازو تغیر شد در هفتمین روز کمر خنجر مرصع بفرزند پرویز فرستاد در هیجدهم پیشکش خانخانان از نظر گذشت از همه جنس چیزها ترتیب داده بود جواهر مرصع آلات که سه قطعه لعل و یکصد و سه دانه مروارید و یکصد یاقوت و دو خنجر مرصع و کلگی مرصع بیاقوت و مروارید و مراحمی مرصع و شمشیر مرصع و ترکش مخمل بند و باز مرصع و یک انگشتری نگین الماس بود قریب بیک لک روپیه قیمت شد سوائے جواهر و مرصع آلات پارچه دکنی و کرناٹکی و از هر قسم زردار و ساده و پانزده زنجیر فیل و یک راس اسب که یالش بزمین میرسید نیز بنظر در آمد پیشکش شهنواز خان نیز پنجم زنجیر فیل و سیصد عدد پارچه از هر قسم بود بنظر گذشت در هشتم هوشنگ را بخطاب اکرامخانی سرفراز ساختم روز افزون که از راجه زادهای معتبر صوبه بهار بود و از خوردی باز بخدمت حضور قیام میداد او را بشرف اسلام مشرف ساخته با آنکه پدرش راجه سنگرام در مخالفت باولیاے دولت قاهره کشته گشته بود راجگی ولایت پدرش باو عنایت نموده و فیل مرحمت کرده رخصت وطن فرمود بکنجیر فیل بجایانگیر قلیخان عنایت نموده فرستاده شد بیست و چهارم جگت سنگه ولد کنور کرن که در سن دوازده سالگی بود آمده ملازمت کرد و عرضداشت پدر کلا رانا امر سنگه و پدر خود گدرا نید خیلگی آثار نجابت و بزرگ زادگی از چهره او ظاهر است و بخلعت و دلجوئی خاطر او را خوش ساختم بر منصب موزا عیسی ترخان دوصدی ذات افزوده شد که هزار و دوصدی ذات و سیصد سوار بوده باشد در اواخر همین ماه شینخ حسین روهیلہ را بخطاب مبارز خانی سرفراز ساخته بموعده مقرر رخصت جایگزین نمود بخویشان میرزا شرف الدین حسین کاشغری که درینولا آمده سعادت آستان بوسی در یافتند ده هزار درج مرحمت شد در پنجم امرداد بر منصب راجه نتمل که هزار و پانصدی ذات و یک هزار و یکصد سوار بود پانصدی ذات و یکصد سوار افزوده شد در هفتم کیشو مارو که بسرکار اودیسه جایگزین داشت و بواسطه شکوه صاحب صوبه آنجا بدرگاه طلب داشقه شده بود آمده ملازمت نمود چهار زنجیر فیل پیشکش گدرا نید چون اشتیاق دیدن فرزند خانجهان بسیار داشتم و بجهت تحقیق مهمات صوبه دکن هم بکمربده آمدن او ضروری بود او را طلبیده بودم روز سه شنبه هشتم

ماه مذکور ملازمت نمود یک‌هزار مهر و یک‌هزار روپیه نذر و چهار قطعه لعل و بیست دانه مروارید و یک قطعه زمرد و پهل کتاره مرصع که قیمت آنها پنجاه هزار روپیه بود بطریق پیشکش گذرانید شب یکشنبه چون عرس خواجه بزرگوار بود بروضه متبرکه ایشان رفته تا نصف شب درانجا گذرانیدم و خدام و صوفیان وجدها و حالها نمودند بفقرا و خدام زرها بدست خود دادم همگی شش هزار روپیه نقد و یکصد ثوب کرده و هفتاد تسبیح مروارید و مرجان و کهربا و غیره داده شد مها سنگه پسرزاده راجه ماندسنگه را بخطاب راجگی سرفراز ساخته نقاره و علم عنایت نمودم در شانزدهم یکرأس اسپ عراقی از طویله خاصگی و یک اسپ دیگر به مه‌التخان مرحمت شد در نوزدهم قیل بخان اعظم عنایت شد در بستم بر منصب کیشو مارو که دوهزاری ذات و هزار سوار بود دویست سوار اضافه شد و بخلعت سربلندی یافت و بر منصب خواجه عاقل که هزار و دو صدیذات و ششصد سوار بود دوصدی ذات و سوار افزوده شد در بیست و دوم میروزا راجه بهاو سنگه رخصت آنبیر که وطن قدیم انهاست یافته جامه پوپ کشمیری خامه عنایت نمودم در بیست پنجم احمد بیگ خاں که در قلعه رنجه‌نپور محبوس بود ملازمت نموده تقصیرات او بذات سابق خدمت بعفو مقرون گشت در بیست و هشتم مقر بخاں از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود و یک کلگی و یکقطعه تختی مرصع گذرانید بر منصب سلام‌الله عرب پانصدی ذات و سوار افزوده شد که دوهزاری ذات و هزار و یکصد سوار باشد در اول ماه شهریور بر منصب هائے جمعی که بخد مت دکن می‌رفتند برین موجب افزوده شد بر منصب مبارز خاں سیصد سوار که هزار و ذات و سوار باشد و ناهر خاں نیز بهزاریذات و سوار سرفراز گردید دلاور خاں باضافه سیصد سوار سرفراز شد که دو هزار و پانصدی ذات و سوار باشد و منگلی خاں را دوصد سوار افزوده هزار و پانصدیذات و هزار سوار ساختم گردهر پسر را یسال بهشتصدی ذات و سوار ممتاز گشت و الف خاں قیام خانی بهمین منصب از اصل و اضافه سربلندی گردید یادگار حسین به هفتصدی ذات و پانصد سوار امتیاز یافت کمال‌الدین پسر شیر خاں را به همین منصب نواخته شد و صد و پنجاه سوار بر منصب سید عبدالله بارهه افزودم که از اصل و اضافه هفتصدی ذات و سیصد سوار باشد در هشتم ماه مذکور یکصد مهر نور جهانی که شش هزار و چهار صد روپیه میشد به مصطفی بیگ فرستاده دارای ایوان مرحمت نمودم و پنج قلاده چیتة بقاسم خاں حاکم بنگاله مرحمت نمودم میروزا مراد پسر کلان میروزا رستم در دوازدهم همین ماه بخطاب التفات خانی سرفراز گشت در شب شانزدهم که مطابق شب برات بود فرمودم که کوه‌های اطراف تال رانا ساگر و کنار هائے آنرا چراغان نمودند خود به تماشائے آن رفتیم عکس چراغها در آب افتاده عجب نموده داشت بیشتر آنشب را بامردم اهل محل در کنار تال مذکور گذرانیدم روز هفتم میروزا جمال‌الدین حسین که به ایلیچیکری بیجاپور رفته بود آمده ملازمت نمود سه عدد انگشتی که نگین یکی از آنها عقیق یمنی بود در غایت

لطافت و سیزابی که از جنس عقیق یمنی بان خوبی کم دیده شده است بنظر درآورد عادلخان سید کبیر نام شخصی را از جانب خود همراه میرمذکور نموده از فیلاں معه یراق طلا و نقره و اسپسان عربی و جواهر مرصع آلات و اقسام اقمشه که دران ملک بعمل می آید پیشکش فرستاده بود در بیست و چهارم اینماه از نظر گذشت و عرشداشنی که آورده بود از نظر گذرانید در همین روز مجلس وزن شمسی نیز منعقد گشت در بیست و ششم مصطفی بیگ ایلچی رخصت یافت سوائ آنچه در مدت خدمت باو مرحمت شده بود بیست هزار روپیه دیگر نقد و خلعت عنایت نمودم و در جواب کتابتی که آورده بود محبت نامه مشعر بر کمال دوستی نوشته شد در چهارم ماه مهر منصب میر جمال الدین حسین که دو هزار و پانصد سوار بود چهار هزار و دو سوار مقرر گشت در پنجم مهابتخان به همراهی خانجهاں که بخدمت دکن نامزد شده بود بملاحظه ساعتی که بجهت او اختیار نموده بودند رخصت یافت بخلمت و خنجر مرصع با پهل کتاره و شمشیر خاصه و فیل سربلند گردید در نهم خانجهاں مرخص گشت و خلعت و نادری خاصه و اسپ راهوار بازین و فیل خاصه و شمشیر خاصه مرحمت نمودم در همین تاریخ هزار و هفتصد سوار از تابینان مهابتخان را حکم شد که دو اسپه و سه اسپه تنخواه دهند مجموع مردمی که درینمردبه بخدمت دکن تعیین یافتند سیصد و سی نفر منصب دار و سه هزار احدی و هفتصد سوار او یماق و سه هزار افغان دله زاک بود که همگی سه هزار سوار موجود میشود با سی لک روپیه خزانه و توپ خانه مستعد و فیلاں جنگی بخدمت مذکور متوجه شدند بر منصب سربلند را پانصدی ذات و در بیست و شصت نفر سوار افزوده شد که دو هزار و یک هزار و پانصد سوار بوده باشد بالجو برادر زاده قلیچ خان به منصب هزار و دو سوار مقرر شد و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرفراز گشت بر منصب راجه کشداس هم پانصدی ذات اضافه نمودم حسب التماس خانجهاں منصب شهبازخان لودی که از تمینات دکن است از اصل و اضافه دو هزار و یک هزار سوار مقرر شد و در بیست سوار بر منصب وزیرخان افزوده شد و منصب سهراب خان پسر میرزا رستم هزار و یک سوار از اصل و اضافه قرار یافت در چهاردهم همین ماه هزار و دیگر بر ذات میر جمال الدین حسین و پانصد سوار افزوده او را به منصب والای پنجهزاری و دو هزار و پانصد سوار سرفراز گردانیدم در فوزه هم راجه سورجسنگه با پسر خود گجسنگه که بوطن رخصت شده بود آمده ملازمت کرد و یکصد مهر و یک هزار روپیه نذر گذرانید بسید کبیر فرستاد عادلخان یکصد مهر نور جهانی که پانصد تولچه وزن داشت مرحمت نمودم در بیست و سیوم نود زنجیر فیل از فیلاں که قاسم خان از فتح ولایت کوچ و فتح مکه و زمیداران اودیسه بدست آورده بود بنظر گذشت و داخل فیل خانهاے خاصه شریفه گردید در بیست و ششم ارادت خان به منصب میر سامان و معتمد خان بخدمت بخشیدگری احدیان محمد رضا جابری به بخشیدگری صوبه پنجاب و واقعه نویسی آنجا سرفرازی

یافتند سید کبیر که از جانب عادلخان بجهت التماس عفو تقصیرات دنیا داران دکن و تعهد باز گذاشتن قلعه احمد نگر و ولایات بادشاهی که بانسان بعضی مفسدان از تصرف اولیای دولت قاهره برآمده بود بملازمت آمده بود درین تاریخ رخصت شد و خلعت و فید و اسب یافته روانه گردید چون راجه راج سنگه کچهواکه در دکن وفات یافت رامداس پسر او را به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم در چهارم ماه آبان بسیف خان بارهه نقاره مرحمت شد و بر منصب او سیصد سوار اضافه نمودم که سه هزاری ذات و دو هزار سوار بوده باشد در همین تاریخ راجه مان را که در قلعه گوالیار در بند بود بضامنیت مرتضی خان خلاص ساخته منصب او را برقرار داشته بخدمت قلعه کانگه نزد خان مذکور فرستادم حسب التماس خاندوران بر منصب عادلخان سیصد سوار اضافه حکم شد که هزاری ذات و سوار باشد میرزا عیسی ترخان از ولایت سنبل که بجایگزین او مقرر بود آمده ملازمت کرد و یکصد مهر نذر گذرانید در شانزدهم راجه سورج سنگه بخدمت دکن رخصت شد و سیصد سوار بر منصب او اضافه کردم که پنج هزاری ذات و سه هزار و سیصد سوار بوده باشد خلعت و اسب یافته روانه گردید در هیجدهم منصب میرزا عیسی را از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار مقرر ساخته خلعت و فیدل مرحمت نمودم و بدکن رخصت یافت در همین روزها خبر فوت چین قلیچ بدخمت از مضمون عرضداشت جهانگیر قلیخان مسموم گشت بعد از فوت قلیچ خان که از بندهای قدیم این دولت بود من این بیسعادت را عنایت کلی نموده از امرای ساختم و مثل جونپور ولایتی را بجایگزین او مقرر داشتم و دیگر برادران و خویشان او را به همراه او ساخته همه را به نیابتی او دادم لاهوری نام برادری داشت در غایت بی اندامی و شزارت نفس بمن رسید که بندهای خدا از سلوک او در عذاب اند احدی فرستادم که او را از جونپور بیاورند برسیدن احدی بے سببی و باعثنی و همه برچین قلیچ غلبه کرده بخاطر میگذرانند که برادر مخطبوط خود را همراه گرفته بیداید گزشت منصب و حکومت و جا و جایگزین و زر و سامان و فرزندان و مردم خود را گذاشته باره زر و طلا و جواهر بر میدارد و با معدودی چند بمیان زمینداران میبرد این خبر چند روز پیش ازین رسید و تعجب تمام دست داد مجملآ بهر زمیندار که میبرد مبلغها از او گرفته او را از خود میگذرانند تا آنکه خبر رسید که بولایت جوهت در آمد بجهت اتفاق زمیندارانجا روزی چند دران نواحی میگذرانند چون این خبر بجهانگیر قلی خان میبرد چندی از مردم خود میفرستد که آن بیعاقبت را گرفته بیاورند بمجرد رسیدن او را بدست آورده اراده میکنند که بجهانگیر قلیخان رسانند در همین اثنا بچشم و اصل میگردند چندی که با او همراه بودند چینی تقریر کردند که چند روز قبل ازین بیماری بهمرسانیده بود و آن بیماری او را گشت و اینقدمه نیز مسموم گشت که خود قصد نموده باشد تا بدینحال او را به نزد جهانگیر قلیخان بیاورند بهر تقدیر جسد او را بافرزندان و خدمتگاران که همراه داشت باله ایاک آوردند اکثر زرها را او را ضایع ساختند

و زمینداران ازو گرفته بودند حاشا که نمک مثل اینوع روسیاهان را بچنین عقوبتها گرفتار نکند

از پس فرضی که بود بر اسم * فرض بود حق ولی الذم
در بست و دوم حسب الائتماس خاندوران بر منصب ناد علی میدانی که از تعینات
بنکش بود دویست سوار افزوده شد که هزار و پانصدیذات و هزار سوار باشد و لشکر خا
را که دو هزار یذات و نهصد سوار بود صد سوار دیگر اضافه مرحمت شد در بست
و چهارم مقر بخان را که سه هزار یذات و دو هزار سوار بود پنجهزاری ذات و دو هزار
و پانصد سوار مقرر داشتم * در هین روزها قیام پسر شاه محمد قندهاری که از امرا
زادها بود و خدمت قزاولی داشت بخطاب خانی سرفراز شد در پنجم ماه آذر خنجر
مرصع بداراب خا عنایت شد بدست راجه سارنگدیو خلعت بجهت امرای دکن
مرحمت نمودم چون از صفدر خان حاکم کشمیر بعضی مقدمات مسموع گشت او را از
حکومت انجا معزول ساخته احمد بیگ خا را بنابر سبق خدمت نواخته بصاحب
صوبگی ولایت کشمیر سرفرازی بخشیدم و منصب او را که دو هزار و پانصدیذات و هزار
و پانصد سوار بود بر قرار داشته بکمر خنجر مرصع و خلعت امتیاز یافت و رخصت شد و
بدست اهتمام خان خلعت زمستانی بقاسم خان حاکم بنگاله و امراء تعینات انجا فرستادم
پیشکش مکئی وک افتخار خا که یکزنجیر فیل و چهارده زاس گوت و پاره اقمشه بود در
پانزدهم ماه مذکور از نظر گذشت و بخطاب مروت خانی ممتاز گردید دیانتخان را که در
قلعه گوالیار بود حسب الائتماس اعتماد الدوله طلب داشته بودم سعادت کورنش یافت
و اموال او که بقید ضبط در آمده بود بدو مرحمت شد درینولا خواجه هاشم ده بندی که
در مازندرانهر امروز سلسله درویشی گرم دارد و مردم انملک را نسبت بایشان اعتقاد
تمام است بدست یکی از درویشان سلسله خود کتابتی مبنی بر اظهار دعا گوئی
قدیم و نسبت و اخلاص ابواجداد باین دودمان با فرجی و کمان فرستاده بودند
و بیستی که حضرت فردوس مکانی بجهت خواجگی نام عزیزی هم از ان سلسله درسلک
نظم در آورده بودند و مصراع اخرا اینست

خواجگی را بنده ایم و خواجگی را بنده ایم

در آن کتاب درج بود ماهم در برابر این کتابت سطرے چند بقلم خاص مرقوم ساخته
این رباعی را در بدیهه گفته با هزار مهر جهانگیری بخواجه مذکور فرستادیم
ای آنکه مرا مهر تو بیش از بیش است از دولت یاد بودت ای درویش است
چندانکه زمرده ات دلم شاد شود شادیم از آنکه لطف از حد بیش است
چون فرموده بودیم که این رباعی را هر که طبع نظمی داشته باشد بگوید حکیم
مسیمه الزمان گفت و بسیار خوب گفت

داریم اگرچه شغل شاهي درپیش هر لحظه کنیم یاد درویشان بیش
گرشاد شود زمانل یک درویش آنرا شمیرم حاصل شاهی خویش

هزار مهر دیگر بجایزه و صله این رباعی بحکیم مذکور عنایت کردم در هفتم ماه دس که از سیر بهکر باز گشته متوجه اجمیر بودم در راه چهل و دو خوک شکار شد در بیستم میر میوان آمده ملازمت نمود * مجملی از احوال او و سلسله او مرقوم میگردد از جانب پدر پسرزاده میر غیاث الدین محمد میر میوان ولد شاه نعمت الله ولی است در دولت سلاطین صفویه عزت تمام یافته بودند چنانچه حضرت شاه طهماسب همشیره خود جانس خانم را بشاه نعمت الله داد و از مشیخت رهاایت به نسبت دامادی و خویشاوندی ممتاز گشت و از جانب مادر دخترزاده شاه اسمعیل خونبست بعد از فوت شاه نعمت الله پسر او میر غیاث الدین محمد میر میوان رعایت تمام یافت و شاه غفران پناه دختری از کریم خانواد سلطنت و عظمت را به پسرکلا او عقد بسته دختر شاه اسمعیل مذکور را به پسر دیگرش میر خلیل الله داد که میر میوان ازو تولد شده میر خلیل الله مذکور هفت و هشت سال قبل ازین از ولایت آمده در لاهور مرا ملازمت نمود چون از سلسله مردم عزیز و عظیم بود باحوال او بسیار پرداختم و منصب و جاگیر و عزت او را معمور ساخته در صد تربیت و رعایت او بودم بعد از آنکه آگره مقام خلافت شد باندک مدتی بسبب افراط خوردن انبه او را بیماری اسهال کبد روئدان و در عرض ده دوازده روز جان را ابحان افروزی سپرد از رفیقن او آزرده خاطر شدم باز گذاشته او را از نقد و جنس فرمودم که بغرزندان او که در ولایت بودند رسانیدند درینولا میر میوان که در سن بست و دو سانگی قلندر و درویش شده بروشی که او را در راه نشناختند خود را در اجمیر بما رسانید جمع کلفت های خاطر و پریشانی های باطن و ظاهر او را اصلاح و تدارک نموده بمنصب هزاریدات و چهار صد سوار سرفراز ساختم و سی هزار درب نقد باو عنایت کردم الحال در خدمت و ملازمت است در دوازدهم ظفرخان که از صوبه داری بهار تغیر یافته بود آمده ملازمت نمود و یکصد مهر نذر گذرانید و سه فیل پیشکش نمود در پانزدهم دی بر منصب قاسم خان صاحب صوبه بنگاله هزاریدات و سوار افزوده شد که چهار هزاریدات و سوار باشد چون از دیوان و بخشی بنگاله که حسین بیگ و طاهر باشد خدمت پسندیده بوقوع نیامد مخلص خان را که از بنده های معتمد این درگاه بود بخدمات مذکور تعیین نموده شد منصب او را دو هزاریدات و هفتصد سوار مقرر داشتم و علم نیز عنایت کردم و خدمت عرض مکرر بدیانت خان حکم فرمودم در بست و بنجم روز جمعه وزن فرزند خرم واقع شد تا سال حال که سنش به بیست و چهار سالگی رسیده و کدخدائیها کرده و صاحب فرزندان شده اعلا خود را بخوردن شراب آلوده نساخته بود درین روز که مجلس وزن او بود گفتم که با صاحب فرزندان شده و بادشاهان و بادشاهزادگان شراب خورده اند امروز که روز جشن وزن تست بتو شراب میخورانیم و رخصت میدهیم که در روزهای جشن و ایام نوروز و مجلسهای بزرگ میخورده باشی اما طریقه اعتدال مرعبداری که خوردن باندازه که عقل را زایل کند دانایان روا نداشته اند و می باید که از خوردن ان غرض نفع و فایده باشد و بو علی که بزرگ طبقه حکما

و اطیباست این رباعی را بنظم در آورده

می دشمن مست و دوست هوشیار است * اندک تریاق و بیش زهر مار است

در بسیارش مضرت اندک نیصفت * در اندک او منفعت بسیار است

بمدالغه بسیار شراب باو داده شد من تا سن پانزده سالگی نخورده بودم مگر در ایام طفولیت که دومی مرتبه والد و انکهای من بتقریب علاج اطفال دیگر از والد بزرگوارم عرق طلبیده مقدار یک توله انهم بگلاب و آب آمیخته برای دفع سرفه دارو گفته مرا خورانیده باشند * دران ایام که آردوی والد بزرگوارم بجهت دفع فساد افغانان یوسف زئی در قلعه اٹک که برکنار آب نیلاب واقع است نزول اجلال داشت روزی بعزم شکار برنخستم چون تردد بسیار واقع شد و اثار ماندگی ظاهر گشت استاد شاه قلی نام توپچی نادری که سرآمد توپچیان عم بزرگوارم میرزا محمد حکیم بود بمن گفت که اگر یک پیاله شراب نوشجان فرمایند دفع ماندگی و کسالت خواهد شد چون ایام جوانی بود و طبیعت مایل بارتکاب این امور بمحمود ابدار فرمودم که بخانه حکیم علی رفته شربت کیف ناک بیمار حکیم مقدار یک نیم پیاله شراب زررنگ شیرینی مزه در شیشه خورده فرستاد انرا خوردم کیفیت ان خوش آمد بعد از ان شروع در شراب خوردن کردم و روز بروز می افزودم تا آنکه شراب انگوری از کیفیت بازماند و عرق خوردن گرفتم رفته رفته در مدت نه سال به بست پیاله عرق دو آتش کشید چهارده در روز باقی در شب خورده میشد وزن آن شش سیر هندوستان که یک و نیم من ایران باشد و خورش من دران ایام مقدار یکمغ با نان و ترب بود در انحال هیچکس را قدرت بر منع من نبود کار بجای کشید که در خمارها از بسیاری رعشه و لرزیدن دست پیاله خود نمیتوانستم خورد بلکه دیگران می خوراندند تا آنکه حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح را که از مقربان والد بزرگوارم بود طلبیده بر احوال خویش اطلاع دادم او از کمال اخلاص و نهایت دلسوزی بے حجابانه بمن گفت که صاحب عالم بدین روش که شما عرق نوشجان میکنید نعوذ بالله تا ششماه دیگر احوال بجای خواهد کشید که علاج پذیر نباشد چون سخن او از خیر اندیشی بود و جان شیرینی عزیز است در من اثر کرد من از ان تاریخ شروع در کم ساختن کرده خود را بخوردن فلونیا انداختم هر چند در شراب میکاستم بر فلونیا می افزودم و فرمودم که عرق را بشراب انگوری ممزوج سازند چنانچه دو حصه شراب انگوری و یک بخش عرق بوده باشد هر روز از انچه میخوردم چیزی کم نموده در مدت هفت سال بشش پیاله رسانیدم وزنی هر پیاله هزده مثقال و یکپاؤ الحال پانزده سال می شود که به همین دستور خورده میشد و ازین نه کم میشد نه زیاده و در شب میخورم مگر در روز پنجشنبه چون روز جلوس مبارک منصبت و شب جمعه که از شبهای متبرکه ایام هفته است و روز متبرک در پیش دارد بملاحظه این دو چیز در آخر هاله روز میخورم که خوش نمی آید که این شب بغفلت گذرانیده در ادای شکر منعم حقیقی تصحیر رود در روز پنجشنبه و روز یکشنبه گوشت هم نمیخورم در پنجشنبه چون جلوس مبارک

من واقع شده و روز یکشنبه که روز ولادت والد بزرگوار منست و این روز را بسیار تعظیم می‌کردند و عزیز میداشتند و بعد از چند گاه فلونیا را بافیون بدل ساختم اکنون که عمر من بچهل و شش سال و چهار ماه شمسی و چهل و هفت سال و نه ماه قمری رسیده هشت سرخ افیون بعد از گذشتن پنج گهری از روز و شش سرخ بعد از یکپهر شب میخورم * خنجر مرصع بدست مقصود علی بعبدالله خاں مرحمت نمودم شیخ موسی خویش قاسم خاں بخطاب خانیه سرفراز گشته بمنصب هشتصدات و چهار صد سوار امتیاز یافت و به بنگاله مرخص شد بر منصب ظفرخان بانصدات و سوارافه مرحمت شد و بخدمت بندکش تعیین یافت در همین روزها محمدحسین برادر خواجه جهان بخدمت فوجداری سرکار حصار سرفراز گردیده مرخص شد و دویمت سوار بر منصب او اضافه مرحمت نمودم که بانصدات و چهار صد سوار باشد و فیل نیز عنایت کردم در پنجم بهمن بمیر میران فیل عنایت شد خواجه عبدالکریم سوداگر چون از ایران روانه هندوستان بوده برادر عالی‌مقام شاه عباس بدست او تسبیح عقیق یمنی و رکابی کار وندیک که بسیار تحفه و نادر بود فرستاده بودند در نهم ماه مذکور بنظر در آمد در هفتم بعضی پیدشکها از قسم مرصع آلات و غیره که سلطان پریوز ار سال داشته بود بنظر در آمد * هفتم اسفندارمذ صادق برادرزاده اعتمادالدوله که بخدمت بحشیکری قیام داشت خطاب خانیه سرفراز گشت این خطاب را بخواجه عبدالغریز عنایت کرده بودم مناسبتها را مرعی داشته‌او را خطاب عبدالغریزخان و صادق را خطاب صادق خاں سرفراز ساختم در دهم جگمت سنگه ولد کنور کرن که بوطن خود دستوری یافت در هنگام رخصت بست هزار روبیه و یک اسپ و یک زنجیر فیل و خلعت و شال خاصه بدو مرحمت نمودم و هرداس جهاله که از معتمدان رانا ست و اتالیق پسر کرن بود باو هم پنج هزار روبیه و اسپ و خلعت عنایت نمودم و بدست اوشش پری از طلبجهت رانا فرستادم در بستم همین ماه راجه سورجمل ولد راجه باسو که بنا بر نزدیکی جا و مقام بهمراهی مرتضی خان بگرفتن قلعه کانگزه تعیین یافته بود بطلب آمده ملازمت کرد خاں مذکور را بعضی مظنه‌ها از و در خاطر قرار گرفته بود بدینجهت همراهی او را محل دانسته مکرر عرایض بدرگاه فرستاد در باب او سخنان نوشت تا آنکه حکم طلب او صادر گشت در بستم و ششم نظام‌الدین خاں از ملتان آمده ملازمت کرد در آخر همین سال اخبار فتح و فیروزی و ظفر و بهروزی از اطراف ممالک محروسه رسید اول قضیه احداد افغان که از دیر باز در کوهستان کابل در مقام سرکشی و فتنه‌انگیزیست و بسیاری از افغانان آن سرحد بروجع شده اند و از زمان والد بزرگوارم تا حال که سال دهم از جلوس منست افواج همیشه بر سر او تعیین بوده اند رفته رفته شکستها خورد و پویشانیها کشید جمعیت او پاره متفرق شد و پاره کشته گشت و در جراحی که محل اعتماد او بود مدتی پناه برد و اطراف آنرا خاندوران قیل نموده راه در آمد و بر آمل را بروجست چون بجهت حیوانات گاه و وجود خوراک در محکمه مذکور نماند شبها مواشی خود از کوه پایان آورده در دامنها میچرانید و خوه

فیر بجهت آنکه مردم همراهی نمایند می آمد تا آنکه اینخبر بخاندوران رسید جمعی از سرداران و مردم کار کرده را در شبی معین تعیین کرد که بحوالی جرجی رفته کمی نمایند و آن جماعت رفته شب خود را در پناه گاهها پنهان ساختند و روزش خاندوران بهمان طرف سواری نمود چون آن تیره بختان حیوانات خود را بر آورده بچرا سر میدهند واحداً بدنهاد با جماعه خود از کمین گاهها گذشته که یکبار گردنی از پیش ظاهر میشود چون خبر میگیرند معلوم میگردد که خاندورانست متلاشی و مضطرب گشته قصد بازگشتن میکنند و قراولان خان مذکور نیز خبر کردند که احداً است خان جلو داده خود را باحداً میبرسانند مرد میکه در کمین گاه بودند آنها نیز سر راه گرفته حمله اور می شوند تا دوپهر بجهت قلبی و سکشگی جا و بسیاری جنگل معر که جنگ قائم بود اخرا الامر شکست بر افغانان افتاده خود را بکوه در میکنند و قریب سیصد کس از مردم کاری بهنم میروند و یکصد نفر اسیر میگردند احداً نمیتواند که دیگر باره خود را بدان محکمه رسانیده پا قائم سازد بالضرورت خود را بجانب قندهار رو میکشد افواج قاهره بجرجی و جاهای و خانهای آن تیره روزگاران در آمده همه را میسوزند و خراب ساخته از بین و بزیاد برمی اندازند خبر دیگر شکست خوردن عنبر بد اختر و برهمزدگی لشکر نکبت اثر اوست خلاصه کلام آنکه جمعی از سرداران معتبر و جماعه از برکیان که قومی اند در نهایت سخت جانی و مدار قطره و تردد در انملک بر آنهاست از عنبر رنجیده اراده دولخواهی نمودند از شاهنواز خان که بافوجی از عساکر منصوبه در بالاپور بود استدعای قول نموده قراردادند که خانمذکور را به بینند و خاطر جمع نموده ادم خان و یاقوت خان و جمعی دیگر از سرداران و برکیان جادو را و بابو کانتیه امده دیدند شاهنواز خان بهر یک از آنها اسپ و فیل و زر و خلعت فراخور قدر و حالتی که داشتند داده سرگرم خدمت و دولخواهی ساخت و از بالاپور کوچ نموده بهمراهی اینمردم بر سر عنبر مقهور روانه شدند در آنسای راه بفوجی که از دکنیان که محکمدار و دانش و دلاور و بجلی و فیروز و چنده دیگر از سرداران باشد برخورداده انفوج را تار مار ساختند و آن مقهوران

شکسته سلاح و گسسته کمر نه یارای گفت و نه پروای سر

خود را باردوے آن بد اختر رسانیدند و او از غایت غرور درین مقام شد که بافوج قاهره جنگ نماید مقهور انیکه با او بودند و لشکر عادل خانیه و قطب الملکیه جمع ساخته و توپخانه و استعداد خود را سرانجام نموده روبرو لشکر ظفر اثر روانه شد تا آنکه فاصله پنج شش گروهی پیش نماند روز یکشنبه بیست و پنجم بهمن افواج نور و ظلمت بهم نزدیک شده فوجها و بساواها نمایان گشتند سه پهر از روز گذشته آغاز بان کاری و توپ اندازے شد اخرا الامر دارا بخان که سردار هراول بود با دیگر سرداران و کار طلبان مثل راجه نرسنگدیو و رای چند و علی خاں تناری و جهانگیر قلی بیگ ترکمان و سایر شیران بیشه دلاوری شمشیرها کشیده بر فوج هراول غنیمت تاختند و داد مردے و مردانگی داده این فوج را

بنات النعش وار از هم پراگنده ساختند و مقید بطرف دیگر نشده خود را بفوج غول رسانیدند و همچنین بر فوج روبرو خود متوجه شده چپقلش دست داد که ندیده نظارگیان از مشاهده آن خیره ماند تا دو گهزی تخمیناً ای زد و خورد در کار بود از کشته ها پشته ها بهم رسیده و عنبر تیره بخت تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد اگر تاریکی و ظلمت بفریاد آن سیه بختان نرسیده یکی را از آنها راه بودایی سلامت نبوده نهنگان دریای هیجا سردر پی کرختگان نهاده دوسه گروه را تعاقب نمودند چون در اسپ و آدمی هیچ حرکت نماند و شکست یافتها متفرق گشتند جلو باز کشیده بجای و مقام خود معاونت نمودند تو بخانه غنیمت یک قلم با سیصد شتر که باں بار داشت و فیلان جنگی و اسبان تازی و براق و اسلحه از اندازه حساب بیرون بدست اولیای دولت افتاد و کشته و افتاده را حساب و شمار نبود و جمعی کثیری از سرداران زنده بدست افتاده بودند روز دیگر افواج قاهره از منزل فتح کوچ نموده متوجه کرکی که اشیانه آن بوم صفقان بود گشتند و اثر از انجماع ندیده همانجا دایره کردند و خبر یافتند که هریک از آنها در آن شب و روز ابتر بجائی افتاده بودند چند روز عساکر منصوبه در کرکی توقف نموده عمارت منازل مخالفان را بخاک تیره برابر ساخته آن معموره را سوختند و بواسطه حدوث بعضی امور که تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام است از آنجا باز گشته از گهائی رهن کهنه فرود آمدند بجلدوی این خدمت بر منصبه های جمعیه ترددات و خدمات نموده بودند افاضات حکم فرمودم * خبر سویم فتح ولایت کوکهره و بدست آمدن کان الماس است که بحسن سعی ابراهیم خان گرفته شد این ولایت از توابع صوبه بهار و پشته است و رودخانه در آنجا جاریست که بروش خاں الماس از آنجا برمی آورند و بطبقش آنست که در ایام کمی آب گورابها و آب کندها بهم میرسد و جمعی را که باینکار مشغول دارند بطریق تجربه معلوم شده که بر بالای هر گورابی که الماس دارد پشته پشته جاذورگان ریزه پرده از عالم پشه که اهل هند آنرا چهینگه میگویند هجوم آورده در پرواز اند طول رودخانه را تا جائیکه راه توان یافت بنظر در آورده اطراف گورابها را سنگچس می سازند بعد از آن به بیل و کلند آن گورابها را تایک گز و یک نیم گز به پایان برده دور آن را می کاوند و تفحص نموده در میان سنگ و ریگ ریزه که از آنجا برمی آید الماس خورد و کلاں برمی آورند گاه باشد که پارچه الماس بدست در آید که بیک لک روپیه قیمت کنند مجله این ولایت و این رودخانه را هندو زمیندار در جن سال نام مقصر بود و هر چند حکام صوبه بهار بر سر او فوجی میفرستادند و یا خودها متوجه میگشتند بنابر استحکام راهها و جنگل بسیار بگرفتگی دوسه الماس قناعت نموده او را بحال خود میگذاشتند چون صوبه مذکور از ظفر خان تغیر یافت و ابراهیم خان بجای او مقرر گشت در وقت رخصت فرمودم که بر سر این ولایت رفته آفرین را از تصرف آن مردک مجهول بر آورند ابراهیم خان بمجرد در آمدن بولایت بهار جمعیت کرده بر سر آن زمینداران میشود بدستور سابق کسان فرستاده تعهد دادند چند دانه الماس و چند زنجیر نعل مینماید

خاندان کور بدین معنی راضی نگشته تیزوتند بنوایت او درمی آید پیش از آنکه آن مردک جمعیت خود را جمع سازد راهبران پیدا ساخته ایثار می نمایند مقارن آنکه خبر بدو برسد کوه دره که مسکن مقرر او بود قیل میکند و کسان به تفحص او پریشان ساخته او را در غارے باچند از عورات که یکی مادر حقیقی او و دیگری از زنان پدرش بودند با برادری از برادران او بدست درمی آورند و تفحص نموده الماس ها که همراه داشته اند از آنها میگیرند بست و سه زنجیر فیل نروماده هم بدست می افتد بجلد و این خدمت منصب ابراهیم خان از اصل و اضافه چهار هزار دینات و سوار مرحمت شد و بخطاب فتح جنگی سرفرازی یافت و همچنین بر منصبهای جمعیکه درین خدمت همراهی کرده تردیات مردانه نموده بودند اضافها حکم شد الحال انوایت در تصرف اولیای دولت قاهره است و دران رود خانه کار میکنند دروهر قدری که الماس برمی آید بدرگاه می آورند درین نزدیکیها یک الماس کلان که به پنجاه هزار روپیه می اورد برآمد چون پاره کار کنند بحتمل که الماس های خوب داخل جواهر خانه خاصه من گردد *

جشن یازدهمین نوروز از جلوس همایون

از روز یک شنبه اخرا سفندار مذ مطابق غره ربیع الاول پانزده گهری روز گذشته حضرت نیر اعظم از برج حوت بدولت سراسر حمل پرتو سعادت افکند درین ساعت خجسته لوازم بندگی و نیاز مندی بدرگاه حضرت باری بتقدیم رسانیده در دیوانخانه خاص دعای که صحن انرا ببارگاهها و شامیانها و اطراف انرا به پردهای نرنگی و زربفتهای مصور واقمشهای نادر مرتب و اراسته ساخته بودند بر تخت دولت جلوس نمود شاهزادها و امرا و اعیان حضرت و ارکان دولت و سایر بندهای درگاه تسلیات مبارکبادی بجا آوردند چون حافظ نادعلی گوینده از بندهای قدیم بود فرمود که آنچه در روز و شنبه هرکس از نقد و جنس پیشکش کند بانعام او مقرر باشد روز دوم پیشکش بعضی از بندها بنظر گذشت و در روز چهارم پیشکش خواجه جها که از آگره فرستاده بود مشتمل بر چند قطعه الماس و چند دانه مروارید و بعضی مرمع آلات و اقمشه از هر قسم و یک زنجیر فیل که مجموع آن پنجاه هزار روپیه باشد بنظر در آمد پنجم کنور کون که بجا و مقام خود رخصت شده رفته بود آمده ملازمت نمود یکصد مهر و یک هزار روپیه نذر و یک زنجیر فیل معه یراق و چهار راس اسب پیشکش گذرانید در هفتم بر منصب آصفخان که چهار هزار دینات و دو هزار سوار بود هزار دینات و دو هزار سوار اضافه نموده بعزایت نقاره و علم او را سربلند ساختم درین روز پیشکش میر جمال الدین حسین بنظر در آمد آنچه گذرانید همه مستحسن و پسند افتاد از انجمله خنجر مرمعه خود هنرکاری نموده با تمام رسانیده بود بزباله دسته آن یاقوت زرده نشانیده بودند در غایت صفا و لطافت در حجم مقدار نصف بیضه مرغی چنانچه بان لطافت و کلانی از قسم یاقوت زرد دیده

نشده است بادیگرویا قوتها بزرگ پمندی و زمرد هـاسه کهنه بطرح و اندام خاص صورت اتمام یافته بود مقیمان به پنجاه هزار روپیه قیمت نمودند بر منصب میر مذکور هزار سوار افزودم که پنجهزاریدات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد در هشتم بر منصب صادق خادق سیصدی ذات و سوار و بر منصب ارادت خان سیصدی ذات و دو بیست و سه سوار اضافه مرحمت نمودم که هر یک به هزاریدات و پانصد سوار ممتاز باشند در نهم پیشکش خواجه ابوالحسن بنظر گذشت از جواهر مرصع آلات و اقمشه موازی چهل هزار روپیه درجه قبول یافت تلمه را باو مرحمت نمودم پیشکش تاتارخان بکاول بیگی یکقطعه لعل و قطعه یاقوت و یک عدد تختی مرصع و دو عدد انگشتری و چند پارچه اقمشه قبول افتاد در دهم سه زنجیر فیل که راجه مهاسنکه از دکن و یکصد و چند طاق زرینست و غیره که مرتضی خان از لاهور فرستاده بود از نظر گذشت دیانتخان هم پیشکش خود را که دو تسبیح مروارید و دو قطعه لعل و شش دانه مروارید کلا و یک عدد خوانچه طلا بود و بیست و هشت هزار روپیه قیمت شد در دین تاریخ گذرانید اخرهای روز پنجمین یازدهم بجهت سرفرازی اعتمادالدوله بخانه او رفتم پیشکش خود را همانجا بنظر درآورد و اسباب و اشیای پیشکش او را که اکثر در کمال نفاست بود بتفصیل دیدم از جواهر دودانه مروارید که سی هزار روپیه قیمت داشت و یک قطعه لعل قطعی که به بیست و دو هزار روپیه به بیع درآمده بود بادیگر مرواریدها و لعلها که مجموع قیمت آنها یک لک و ده هزار روپیه میشد درجه قبول یافت و از اقمشه و غیره نیز موازی پانزده هزار روپیه برداشته شد چون از ملاحظه و مشاهده پیشکش باز پرداختم قریب یک پهر شب را بصحبت و خوش وقتی گذرانیده بامروا و بندها فرمودم که پیاله دادند مردم محل نیز همراه بودند مجلس خوبی منعقد گشت بعد از تمام صحبت اعتمادالدوله را عذرخواهی نموده متوجه دولت خانه شدم در همین روزها فرمودم که نور محل بیگم را نور جهان بیگم میگفته باشند در دوازدهم پیشکش اعتبارخان بنظر گذشت ظرفی بشکل ماهی مرصع بجواهر نفیسه در غایت تکلف و اندام باندازه معناد من ساخته بودند انرا بادیگر جواهر و مرصع آلات و اقمشه که قیمت مجموعه اینها پنجاه و شش هزار روپیه میشد قبول نمودم و تلمه را باز دادم بهادرخان حاکم قندهار هفت اسب عراقی و نه تفر اقمشه فرستاده بود پیشکش ارادتخان در راجه سورجمل و در راجه باسو در سیزدهم بنظر گذشت عبدالسبحان که بمنصب هزار و دو صدی ذات و ششصد سوار سرفراز بود بهزار و پانصدی ذات و هفت صد سوار امتیاز یافت در پانزدهم صاحب صوبگی ولایت تهته و انحدود از شمشیرخان اوربک تغییر یافته بمظفرخان مرحمت شد در شانزدهم پیشکش اعتقادخان ولد اعتمادالدوله بنظر در آمد از انجمله موازی سی و دو هزار روپیه برداشته تلمه را باو عنایت فرمودم در هفدهم پیشکش تربیت خان دیده شد از جواهر و اقمشه هفده هزار روپیه پسند افتاد در هیزدهم بخانه آصف خان رفتم و پیشکش او همان جا بنظر در آمد از دولت خانه تا بمنزل او تخمیناً یک گروه مسافت بود نصف راه را محتمل زربفت و

روز بوقت دارائی یاف و مخمل ساده باینداز نموده بود چنانچه ده هزار روپیه قیمت آن بعرضید آن روز تا نصف شب با اهل محل در منزل او بسر برده پیشکش هائی که سر انجام نموده بود بتفصیل از نظر گذشت از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه نفیسه موازی یک لکه و چهار ده هزار روپیه و چهار راس اسپ و یکراس اشتر بعند خاطر اشرف افتاد نوزدهم که روز شرف نیز اعظم بود در دولتخانه مجلس عالی ترتیب یافت بذکر ملاحظه ساعت دو نیم گهزی از روز مذکور مانده بر تخت جلوس نمودم فرزند بابا خرم درین ساعت متبرکه لعلی در غایت آب و صفا گذرانید که هشتاد هزار روپیه قیمت نمودند منصب آن فرزند را که پانزده هزاریدات و هشت هزار سوار بود به بست هزاریدات و ده هزار سوار مقرر داشتیم و هم درین روز وزن قمری بعمل آمد * اعتمادالدوله را که بمنصب شش هزاریدات و سه هزار سوار ممتاز بود بمنصب هفت هزاریدات و پنجهزار سوار سرفراز ساخته تومن رتوع باو عنایت نمودم و حکم کردم که نقاره او بعد از نقاره فرزند خرم بینداخته باشند بر منصب تربیت خان پانصدیدات و سوار افزوده شد که سه هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سور بوده باشد اعتقاد خان باضافه هزاریدات و چهارصد سوار سرفراز گشت نظام الدین خان از اصل و اضافه بمنصب هفتصدیدات و سیصد سوار ممتاز گردیده بخدمت مریه بهار تعیین شد * سلام الله عرب بخطاب شجاعستانی سر بلند ی یافت و بحلقه مروارید سرفراز گشته از حلقه بگوشان درگاه شد میر جمال الدین انجو را بخطاب عضدالدوله سرفراز ساختم در بست و یکم سلام الله تعالی از دختر مقیم ولد مهتر فاضل و کابدار پسر بیخسرو داد بالهداد افغان که طریقه بندگی اختیار نموده از روی اخلاص تمام از احداث بد نهاد جدا شده بدرگاه آمده است بیست هزار درج مرحمت شد در بست پنجم خبر فوت رای منوهر که از تعینات لشکر ظفر اثر دکن بود رسید پسر او را بمنصب پانصدیدات و سیصد سوار سرفراز ساخته جا و مقام پدر او را باو عنایت کردم در بست ششم پیشکش یاد علی میدانی که نه راس اسپ و چند دهانه کیش و چهار شتر ولایتی بود از نظر گذشت در بست و هشتم یکنجیر فیل به بهادر خان حاکم قندهار و یکنجیر فیل بمیر میران ولد خلیل الله و یکنجیر فیل بسید بایزید حاکم بهکر مرحمت نمودم در غره اردی بهشت حسب الائتماس عبداله خان به برادر او سردار خان نقاره عنایت نمودم در سویم کپوه مرصع بالهداد خان افغان مرحمت نمودم در هجدهم روزها خبر رسید که قدم پگانه بنکانه از افغانان آفریدی که دولخواه و فرمان بردار بود و راهداری کتل خیبر بدو تعلق داشت باندک توهمی قدم از دایره اطاعت بیرون نهاده سر بفساد برآورده بر سر هر تهانه جمعی را فرستاد و هر جا که او و مردم او رسیدند بذایر غفلت آن مردم دست بقتل و غارت برآورده خلقی کثیرا ضایع ساختند محملاً از حرکت شنیع این افغان بیعقل شوری مجدداً در کوهستان کابل رویداد چون این خبر رسید هزارون برادر قدم و جلال پسر او را که در دربار بودند فرمودم که گرفته باصفخان سپارند که در قلعه

گوالیار محبوس سازد از امارات رحم و شفقت سبحانی و علامات عنایات یزدانی امری درین روزها مشاهده افتاد که خالی از غرایبی نیست لعل در غایت لطافت و صفا فرزند خرم بعد از فتح رانا دراجمیر بمن گذرانید که بشصت هزار روپیه قیمت نمودند و در خاطر گذشت که این لعل را در بازوی خود باید بست غالباً دو مروراید نادر خوش آب یک اندام که هم اغوشی اینوع لعلی را سزد می بایست تا آنکه یکدانه مروراید اعلی بقیمت هشت هزار روپیه مقرنجان بدست آورده در پیشکش نوروزی گذرانید بخاطر رسید که اگر همتای این بهم رسد بازو بند مکمل خواهد شد خرم که از خوردی بار شرف ملازمت حضرت والد بزرگوارم دریافته شب و روز در خدمت بود بعرض رسانید که در مروراید هاله سر بند قدیم بهمی وزن و اندام مرورایدی بنظر من در آمده است سرپیچ کلان قدیمی را حاضر ساختند بعد از ملاحظه بهمان مقدار و وزن و اندام مرورایدی ظاهر شد که در وزن یک ذره تفاوت نداشت چنانچه جوهریان از ین معنی تعجبها نمودند و در قیمت و اندام و آب و تاب موافق بودن گویا از یک قالب ریخته شده است مرورایدیها بر اطراف لعل کشیده بر بازوی خود بستم و سر بشکرانه خداوند بنده نواز بر زمینی نیاز و فروتنی نهاده زبان بشکر گویا ساختم

از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید

در پنجم سی راس اسپ عراقی و ترکی که مرتضی خان از لاهور فرستاد بود بنظر گذشت شصت و سه راس اسپ و پانزده نفر شتر نرو ماده و یکدسته پر کلگی و نه عدد عاقری و نه چنی خطائ و نه عدد دندان ماهی جوهر دار و سه قبضه بندوق باد یگر پیشکش هاله خاندوران که از کابل فرستاده بود منظور نظر گشت و یک زنجیر فیل خورد از فیلان حبشه که از راه دریا بجهاز آورده بودند مقرب خاں پیشکش گذرانید نسبت بفیلان هندوستان در خلقت بعضی تفاوت ها دارد از جمله گوشهای او کلانتر از گوشهای فیلان اینجاست خرطوم و دم او دراز تر واقع شده در زمان والد بزرگوارم یک فیل بچه اعتماد خان گجراتی پیشکش فرستاده بود رفته رفته کلان شد بسیار تند و تیز و بدخو بود در هفتم خنجر مرصع بمظفر خان حاکم تهنه مرحمت شد در همی روزها خبر رسید که جمعی از افغانان بگانه بنکانه بر سر عبدالسیحان برادر خان عالم که در یکی از تهانها مقرر بود رفته تهاه او را قیل کردند و عبدالسیحان با چنده دیگر از منصبداران و بندها که بهماهی او تعین بودند داد مردانگی داده در زدو خورد بتقصیر از خو راضی نگشته اخر بمقتضای آنکه * پشه چو پشه بزند فیل را * آن سگان دست بر آنها یافته عبدالسیحان را با چنده از مردم ان تهاه بدرجه شهادت رسانیده اند بجهت پرسش اینقضیه فرمان مرحمت عنوان و خلعت خامه بخان عالم که بایلچی گری ایران تعین شده بود عنایت نموده فرستادم در چهاردهم پیشکش مکرم خاں ولد معظم خاں از بنگاله آمده بود از اجناس و امتعه که در انولایت بهم رسد بنظر در آمد بر منصب چندی از جاگیرداران گجرات اضافه حکم نمودم از جمله سردار خاں که هزاری ذات و پانصد سوار

بود بمنصبها هزار و پانصد ذات و سیصد سوار سرفراز گشت و علم نیز باو مرحمت شد سید قاسم وکد سید دلاور بارهه از اصل و اضافه بمنصب هشتصدی و چهار صد و پنجاه سوار و یار بیگ برادر زاده احمد قاسم کوکه بمنصب ششصدی در بیست و پنجاه سوار ممتاز گردیدند در هفدهم خبر فوت رزاق مرور اوزبک که از تعینات لشکر دکن بود شنیده شد به کنکش سپاهگری خوب میرسید و از امرای مقرر ماوراءالنهر بود در بیست و یکم الیهاد افغان را بخطاب خاننی سرفراز ساخته منصب او که هزار ذات و ششصد سوار بود دو هزار ذات و هزار سوار ساختم * سه لک روپیه از خزانه لاهور بانعام و مدد خرج خاندوران که در شورش افغانان سعی بلیغ بجا آورده بود مقرر گشت در بیست و هشتم کنور کرن بجبهت کد خدائی بجا و مقام خود رخصت شد خلعت و اسب عراقی خاصه معه زین و فیل و کمر خنجر مرصع باو مرحمت نمودم در سویم اینماه خبر فوت مرتضی خان رسید از قدیمان ایندوات بود حضرت والد بزرگوارم او را تربیت نموده بدرجه اعتماد و اعتماد رسانیده بودند در زمان دولت من نیز توفیق خدمت نمایانی یافت که آن زیر کردن خسرو بود و بله منصب او بشش هزار ذات و پنجاه سوار رسید درینوا چون صاحب صوبه پنجاب بود تعهد گرفت قلعہ کانگره که در کوهستان انولات بلکه در معموره عالم باستحکام آن قلعہ نمیداشت نموده بدانخدمت رخصت یافته مشغولی داشت ازین خبر ناخوش خاطر ازردگی تمام بهم رسانید الحق بجبهت فوت اینچنین دولتخواهی ازردگی گنجایش داشت چون در دولتخواهی روزگار گذرانیده بکار آمد مغفرت او را از الله تعالی مسالت نمودم در چهارم خورداد منصب سید نظام از اصل و اضافه نهصدی ذات و ششصد و پنجاه سوار مقرر گشت و خدمت مهمانداری ایلیچیان اطراف را بنورالدین قلی فرمودم در هفتم خبر فوت سیف خان بارهه رسید بسیار جوان مردانه و کار طلب بود در جنگ خسرو تردهائے نمایان کرد در صوبه دکن بعلمت هیضه جهان قانی را وداع نمود پسران او را رعایتها فرمودم علی محمد که بزرگ و ارشد اولاد او بود به منصب سه صد ذات و چهار صد سوار و برادر دیگرش بهادر نام چهار صد ذات و دو بیست سوار سرفراز گردیدند و سید علی که برادر زاده او بود باضافه پانصد ذات و سوار ممتاز گشت * در همین روزها خوبه الله پسر شهباز خان کذبو بخطاب رنداز خاننی امتیاز یافت در هشتم منصب هاشم خان از اصل و اضافه بدو هزار و پانصد ذات و یک هزار و هشتصد سوار مقرر شد درین تاریخ بیست و هزار درج باله داد خان افغان مرحمت نمودم بکوماجیت راجه ولایت ماندهون که ابا واجداد او از زمینداران معتبر هندوستان اند بوسیله فرزندان اقبال مند باها خرم سعادت کورنش در یافته تقصیرات او بعفو مقرون گشت در نهم کلیان جیسلمیری که راجه کشنداس بطلب او رفته بود آمده ملازمت نمود یکصد مهر و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید برادر کلاں او راول بهیم صاحب جا و مقام بود چون او در گذشت از و طفل در ماهه ماند و او هم چند روزی بیش نزیست صبیحه او را در ایام شاهزادگی بجبهت خون خواستگاری نموده بخطاب ملکه جهان

مخاطب نمودم چون ابا واجد این طایفه از قدیم دولتخواه آمده اند این پیوند نیز بمیان آمده بود کلیدان مذکور را که برادر را ول بهیم بود طلید داشته به تیکه را جکی و خطاب را ول سرفراز ساختم خبر رسید که بعد از فوت مرتضی خان از راجه مان دولتخواهی بظهور آمد و دلاسی مردم قلعه کانگوه نموده قرار داده است که راجه زاده انولایت را که در سن بیست و نه سالگی است بدرگه آورد بنابر زیادتیی سرگرمی او در خدمت مذکور منصب او را که هزارذات و هشتصد سوار بود بهزار و پانصدی ذات و هزار سوار مقرر داشتم خواجه جهان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار ذات و دو هزار و پانصد سوار سرفراز گردید در پی تاریخ واقعه رونمود که هر چند خواستم که در سلک تحریر در کشم دست و دلم یاری نداد هرگاه قلم گرفتم حال متغیر شد ناگزیر با اعتمادالدوله فرمودم که بنویسد

پیر غلام با اخلاص اعتمادالدوله حسب الحکم در پی جریده اقبال ثبت مینماید تاریخ یازدهم خور داد صبیحه قدسیه شاهزاده بلند اقبال شاه خرم را که بلند کائنات بان فواید بوستان سعادت غایت تعلق و نهایت الفت داشتند اثر تپی بهمرسید و بعد از سنه ۱۰۲۵ طایر روحش از قفس عنصری پرواز نموده برباض رضوان خرامید و از پی تاریخ حکم شد که چهارشنبه را کم شنبه میگفته باشند چه نویسم که از پی واقعه جانسوز و سانحه غم اندوز بر ذرات مقدس حضرت ظل الهی چه گذشته باشد هرگاه آن جان جهانرا حال بدیمنوال بوده دیگر بندها را که حیات بان ذات قدسی صفات بسته احوال چون خواهد بود در روز بندها بار نیافتند و خانه که جای نشست و برخاست آن طایر بهشتی بود حکم شد که دیواری از پیش برآورد تا بنظر در نیاید معهدا در دولتخانه نیازستند روز سویم بیتابانه بمنزل شاهزاده والا قدر تشریف فرمودند و بندها بسعادت کورنش سرفراز شده حیات زیاده یافتند در اثناء را حضرت هر چند میخواستند که ضبط خود فرمایند بی اختیار اشک از چشم مبارک میریخت و مدت های مدید چنین بود که بمجرّد شنیدن حرفی که بوی دردی آزان آمدی حال آن حضرت متغیر میشد چند روز در منزل شاهزاده عالمیان گذرانیده روز دوشنبه تیر ماه الهی بخانه اصفهان تشریف بردند از آنجا باز گشته بچشمه نور توجه فرمودند و دوسه روز دیگر خاطر مبارک خود را آنجا مشغول داشتند لیکن تا اجمیر که معسکر اقبال بود ضبط خود نمیتوانستند فرمود هرگاه سخن اشنای بگوش میرسید بی اختیار اشک از چشم میچکید و دل مخلصان فدائی شرحه شرحه میشد چون نهضت مرکب اقبال بصوبه دکن اتفاق افتاد قدری تسکین حاصل شد *

در پی تاریخ پرتوی چند ولد راے منوهر خطاب رائی و منصب پانصد ذات و چهار صد سوار و جاگیر در وطن یافت روز شنبه یازدهم از چشمه نور متوجه دولتخانه اجمیر گشتم شب یکشنبه دوازدهم بعد از گذشتن سی و هفت پل در وقتیکه بست

و هفتم درجه قوس طالع بود بحساب منجمان هندو پانزدهم درجه جدی بحساب یونانیان از شکم صبیبه اصفهان دری گرانمایه بعالم وجود آمد بشادمانی و خوشدلی این عطیه والا نقاره‌ها بلند آواز گردید و در عیش و خرمی بروی خلائق کشوده شد بی تامل و تفکر نام او شاه شجاع بر زبان می آمد امید که قدم او بر ماو بر پدر او مبارک و فرخنده باشد دوازدهم یکقبضه مرصع و یکنجیر فیل بر اول کلیان جیسمیری مرحمت نمودم در همین روزها خبر فوت خواصخان که جاگیر او در سرکار قنوج بود رسید فیل برای کنور دیوان گجرات مرحمت نمودم در بستم دوم همین ماه پانصدی بر ذات و سوار راجه مهاسنگه اضافه مرحمت افزودم که چهار هزار ذات و سه هزار سوار باشد منصب علیخان تناری که قبل ازین بخطاب نصرتخانی سر قرار گشته بود دوهزاری ذات و پانصد سوار مقرر گردید علم نیز مرحمت شد بجهت بر آمدن بعضی مطالب نذر نموده بودم که محجری از طلا شبکه دار بر مرقه منوره خواجه بزرگوار ترتیب دهند در بستم و هفتم اینماه اتمام یافت فرمودم که برده نصب نمایند بیک لک و ده هزار روپیه تمام شد چون سرداری و سرکردگی لشکر ظفر اثر دکن چنانکه خاطر می خواست از فرزند سلطان پرویز نشد بخاطر رسید که فرزند مذکور را طلبداشته بابا خرم راکه آثار رشد و کار دانی از احوال او ظاهر است هراول لشکر فیروزی اثر ساخته بنفس نفیس از عقب او روانه گردیم و این مهم در ضمن همین یورش با تمام رسد بنابری قرار داد قبل ازین فرمان باسم پرویز صادر گشته بود که روانه صوبه اله آباد که در وسط بمالک محروسه واقع است گردن در ایامیکه مادران عزیمت باشم بحفظ و حراست آن مالک قیام و اقامت نماید در تاریخ بستم و نهم ماه مذکور عرضداشت بهاریداس واقعه نوپس برهانبور رسید که شاهزاده در تاریخ بستم بخیریت و خوبی از شهر برآمده عازم صوبه مذکور شدند در غره امرداد طره مرصع بجهت میرزا راجه بهاوسنگه عنایت نمودم بدرگاهی گشتی گیر فیل مرحمت شد در هزدهم چهار راس اسپ را هوار لشکرخان ارسال داشته بود از نظر گذشت میر مغل بغوجداري سرکار سنبیل از تغیر سید عبدالوارث که بجای خواصخان بحکومت سرکار قنوج تعیین یافته بود مقرر گشت و منصب او بشرط خدمت مذکور پانصد ذات و سوار قرار گرفت در بستم و یکم پیشکش راول کلیان جیسمیری از نظر گذشت سه هزار مهر و نه راس اسپ و بستم و پنجم نفر شتر و یکنجیر فیل بود منصب قزلباشخان از اصل و اضافه هزار و دوصد ذات و هزار سوار مقرر شد در بستم و سوم شجاعخان رخصت جاگیر یافت که رفته سرانجام نوکرو ولایت خود نموده در موعده مقرر حاضر شود درین سال بلکه در اثنای سال دهم جلوس و بانی عظیم در بعضی از جاهای هندوستان ظاهر گشت و آغاز این بلیه از پرگنات پنجاب ظهور نموده رفته رفته بشهر لاهور سرایت کرد و خلق بسیاری از مسلمان و هندو بدین علت تلف شدند بعد ازان بسرهند و میان دواب تا دهلی و پرگنات اطراف آن رسیده دیها و پرگنها را خراب ساخت درین ایام تخفیف تمام دارد و

از مردم دراز عمر و از توارمخ پشینان ظاهر شد که این مرض در ولایت هرگز رخ نه نموده سبب آن از حکما و دانایان پرسیده شد بعضی گفتند که چون دو سال پی در پی خشکی روداد و باران برساتی کمی کرد بعضی گفتند که بواسطه عفونت هوا که از ممر خشکی و کمی بهم رسیده انفجاده روداد بعضی حواله بامور دیگر میکردند العلم عندالله تقدیرات الهی را گردن باید نهاد

چکند بنده که گردن نه نهد فرمان را

در پنجم شهر ربور پنجهزار روپیه بصیغه مدن خرچ والده میرمیران که صبیله شاه اسمعیل ثانی بود مصحوب سوداگران ولایت عراق فرستاده شد تاریخ ششم عرشداشت عابدخان بخشی و واقعه نویس احمدآباد آمد مدنی برانکه عبدالله خان بهادر فیروز جنگ بجهت آنکه بعضی مقدمات که مرضی خاطر او نبوده داخل واقعه ساخته ام بامن در مقام ستیزه در آمد و جمعی را بر سرمن فرستاد و مرا بیعزت ساخته بخانه خود برد چینی و چنان کرد اینمعدنی بخاطر من گران آمد میخواستم که یکبارگی او را از نظر انداخته ضایع مطلق سازم اخرا الامر بخاطر رسید که دیانت خان را باحمدآباد فرستم تا اینقضیه را در انجا از مردم بیغرض تحقیق نموده اگر این امر واقع باشد عبدالله خان را همراه گرفته بدرگاه آورد و حفظ حراست احمدآباد بعهده سردار خان بردار او باشد پیش از روان شدن دیانت خان این خبر بخان فیروز جنگ میرسد او از غایت اضطراب و اضطراب خود را کناهگار قرار داده پداده روانه درگاه میگردد دیانتخان در اذنای راه بخان مذکور میرسد و او را بحال عجیبی مشاهده نمود چون پیدایی پاها را مجروح و آزرده ساخته بود تکلیف سواری میکند و همراه گرفته روانه ملازمت میشود و مقرب خان که از خدمتگاران قدیم این درگاه است از زمان شاهزادگی مکرر استدعای صوبه گجرات از من میکرد چون اینوع حرکتی از عبدالله خان بوقوع آمد بخاطر رسید که آرزوی خدمتگار قدیمی خود برآورده او را بجای خانمذکور باحمدآباد فرستم در همین روزها ساعت اختیار نموده به تسلیم حکومت و صاحب صوبگی صوبه مذکور او را کامروائی صورت و معنی ساختم در دهم برمنصب بهادرخان حاکم قندهار که چهار هزار یزات و سه هزار سوار بود پانصد یزات افزوده شد شوقی طنپوزه نواز را که از نادر های روزگار است و نعمات هندی و پارسی را بروشی مینواز که زنگ از دلپامی زاید بخطاب افندخان دلخوش و مسرور ساختم آنند بزبان هندی خوشی و راحت را میگویند ایام بودند آنند در ولایت هندوستان تا اواخر تیر ماه پیش نیست مقر بخان در پرگنه کرانه که وطن آبا و اجداد اوست و باغات احداث نموده اندها را تا دو ماه دیگر زیاده بر ایام بودن آن بنوعی محافظت نموده و سامان کرده بود که همه روزه آنده تازه بمیوه خانه خاصه میرسانید چون این امر فی الجمله غرابنی داشت نوشته شد در هشتم اسب عراقی نادری لعل بی بها نام جهت پرویز بدست شریف خدمتگار انفرزند فرستاده شد صورت رانا و کرن پسر او را بسنگ تراشان تیز چنگ فرموده بودیم که از سنگ مرمر بقدر ترکیبی که دارند بتراشند درین تاریخ

صورت اتمام یافت و بنظر در آمدن فرمودم که باکرة برده در باغ پائین جهرو که درشن نصب کنند † در بهشت و ششم مجلس وزن شمسی بطریق مقرر منعقد گشت وزن اول شش هزار و پانصد و چهارده تولچه طلا بود و تا دوازده وزن هر وزن بیک جنسی میشود چنانچه وزن دویم بسیماب وزن سیوم ابریشم وزن چهارم اقسام عطریات از عنبر و مشک تا مندل و عود و بان و بهمین روش تا دوازده وزن اتمام مییابد و از حیوانات بعدد هر سالی که گذشته یک گوسفند نر و یکقطعه مرغ بدست نهاده بفقرا و درویشان می دهند این ضابطه از زمان والد بزرگوارم تا امروز درین دولت ابد پیوند معمول جاریست و بعد از وزن مجموع آن اجناس را که قریب بیک لک روپیه میشود بفقرا و ارباب حاجات تقسیم مینمایند درین روز لعلی که مهتابتخان در برهانپور بمبلغ شصت و پنجهزار روپیه از عبدالله خان فیروز جنگ خریداری نموده بود از نظر گذشت و مستحسن افتاد خیللی لعل خوش اندام است منصب خامه خان اعظم از قرار هفت هزاریدات مقرر گشت و حکم شد که دیوانیان مطابق آن جاگیر تنخواه دهند و آنچه از منصب دیانتخان بواسطه مقدمات گذشته کم شده بود حسب التماس اعتمادالدوله برقرار ماند و عضدالدوله که جاگیردار صوبه مالوه یافته بود مرخص گشت و بعنايت اسپ و خلعت سرفرازی یافت منصب راول کلیان جیسلمیری بدو هزاریدات و هزار سوار مقرر گشت و حکم شد که ولایت مذکور را بجایگز او تنخواه دهند و چون ساعت رخصت او در همین تاریخ بود اسپ و فیل و شمشیر مرصع و کهنه مرصع و خلعت و پرم نرم خامه یافته بدلقوشی و سرفرازی تمام بولایت خود رخصت یافت درسی و یکم مقرر بخان باحمداباد مرخص گشت و منصب او که پنجهزاریدات و دو هزار و پانصد سوار بود پنجهزاریدات و سوار قرار گرفت و بخلعت خامه و نادری معه تکه مروارید سربلندی یافت و دو راس اسپ از طویله خامه و بکرنجیر فیل خامه و یکقبضه شمشیر مرصع باو مرحمت نمودم و بخوشحالی و شاد کامی متوجه صوبه مذکور گردید در یازدهم ماه مهر رجعت سنگه ولد کنور کرن از وطن خود آمده ملازمت نمود در شانزدهم میرزا علی بیگ اکبرشاهی از ولایت اوده که بجایگز او مقرر بود آمده ملازمت کرد هزار روپیه نذر گذرانید و فیل که یکی از زمینداران آن نواحی داشت و حکم شده بود که از زمیندار مذکور بگیرد آن فیل را بنظر در آورد در بهشت و یکم پیشکش قطب الملک حاکم گولکنده که مشتمل بر بعضی مرصع آلات بود دیده شد و منصب سید قاسم بارهه از اصل و اضافه هزاریدات و ششصد سوار مقرر گشت در شب جمعه بهشت و دویم میرزا علی بیگ که سبزش از هفتاد و پنج در گذشته بود و دیعت حیات سپرد درین دولت تردادات و خدمات خوب ازو بوقوع آمد پله منصبش رفته رفته بچهار هزار پی رسید از جوانان قرار داده کریم الطبع مردانه این الوش بود ازو فرزند و نسل نمائند طبع نظمی هم داشت چون در روزیکه بزیارت روضه منوره خواجه بزرگوار خواجه معین الدین رفته بود حالت ناگزیر او را

† انوس که الحال ازین تصاویر اثره در اگره نیست اگر می بودند از نوادر روزگار می بودند

دست داد فرمود که او را در همان مقام متبکره مدفون ساختند در وقتیکه ایلیچیان عادل خاں بیلجاپوری را رخصت می نمود سفارش کرده بودم که اگر در ولایت مذکور کشتی گیر سرامدی یا شمشیر باز نامی بوده باشد بعد از آن بگویند که جهت مابفرستد بعد از مدتی که ایلیچیان باز آمدند شیرعلی نام مغل زاده که در بیلجاپور تولد یافته بود و ورزش کشتی گیری نموده درین فن مهارت تمام داشت با چند نفر شمشیر باز آورده بودند شمشیر بازان خود سهل ظاهر شدند اما شیرعلی را با کشتی گیران و پهلوانان که در ملازمت بودند بکشتی انداختم هیچکدام باو مقاومت نتوانستند کرد خلعت و هزار روبیه و فیل بدو مرحمت شد بسیار خوش بخت و خوش ترکیب و زور آفر ظاهر گشت او را در ملازمت خود نگه داشته به پهلوان پای تخت مخاطب ساختم منصب و جا گیر داده رعایت تمام نمودم در بیست و چهارم دیانت خان که به آوردن عبدالله خاں بهادر فیروز جنگ تعین یافته بود او را آورده ملازمت نمود و یکصد مهر نذر گذرانید در هدیه تاربخ رامداس ولد راجه راج سنگه از امرای راجپوت که در خدمت دکن وفات یافته بود به منصب هزاربذات و پانصد سوار سرفراز گردید چون از عبدالله خاں تقصیرات بوقوع آمده بود بابا خرم را شفیع گناهان خود ساخت در بیست و ششم بجهت خاطر بابا خرم حکم کورنش نمودم از روزه خجالت و شرمندگی تمام ملازمت نمود یکصد مهر و یک هزار روبیه نذر گذرانید چون قبل از آمدن ایلیچیان عادل خاں قرار داد خاطران بود که بابا خرم را هراول ساخته خود متوجه دکن شوم و این مهم را که بجهت بعضی امور در کشال افتاده صورتی دهم بنابری حکم کرده بودم که مهم دنیاداران دکن را بغیر از شاهزاده دیگر به عرض نرساند درین روز شاهزاده ایلیچیان را بملازمت آورده عرایضی که داشتند گذرانیدند بعد از وفات مرتضی خاں راجه مان و اکثر سرداران کمکی خانمذکور بدرگاه آمده بودند درین تاریخ راجه مان را حسب التماس اعتمادالدوله بسرداری گرفتن قلعه کانگه تعین فرمودم مجموع مردم را به همراهی او مقرر داشتم و هر کدام را فراخور حالت و منزلتی که داشتند بانعام اسب و فیل و خلعت و زر دلخوش ساخته رخصت دادم بعد از چند روز به عبدالله خاں که بسیار دل شکسته و از روزه خاطر بود به نیابت و التماس بابا خرم خنجر مرصع عنایت نمودم و حکم شد که منصب او بدستور سابق برقرار بوده در ملازمت فرزاد مذکور از تعینات خدمت دکن باشد در سویم آبان منصب وزیر خاں را که در ملازمت بابا پرویز میدود بدو هزاربذات و هزار سوار از اصل و اضافه حکم نمودم در چهارم خسرو را که انبرای ساندلن بمحافظت و خبرداری او مقرر بود بنابری بعضی ملاحظه ها باصفخان سپرده شال خاصه باو عنایت نمودم در هفتم مطابق هفدهم شوال محمدرضا بیگ نام شخصی که دارائی ایرن بطریق حجابیت فرستاده بود ملازمت نمود بعد از ادای مراسم کورنش و سجده و تسلیم کتابتی که داشت گذرانید مقرر گشت که اسپان و هدیه که همراه آورده از نظر بگذرانند آنچه نوشته و گفته فرستاده بودند همگی از روزه یاری و برادری و صداقت بود بایلیچی مذکور در همین روز تاج مرصع و خلعت عنایت

نمودم چون در کتابت اظهار دوستی و محبت بسیاری نموده بودند خوش آمد که بجنس آن کتابت داخل جهانگیرنامه گردد *

نقل کتابت دارای ایران

نصارت سرابوستان اخلاص و عقیدت و طراوت بهارستان اعتقاد و عبودیت درنپایش معبودی موجود است که افسردولت و اقبال برگزیدگان عرصه فرمانروایی و دیهیم سلطنت اجلال فارسان مضماری جهانکشائی را بجهوت و توفیقات نامتناهی اراسته بدرقه توفیق بشاهراه ترویج دین و دولت و تسبیح ملک و ملت هدایت نمود لیکن چون وسعت آباد خاطر را گنجائی شمه از مراتب ستایش شایسته پرستش نیست بهتر آنست که پای اندیشه از طی این بیدای حیرت افزا باز دارد و دست استشفاع را در اذیال مقدسه حضرت سلطان رسل و هدای سبل سیدالکلی فی الکلی و حضرات ائمه هدی و شفیعیان روز جزا سیما شاه اولیای و سرور اصفیا علیهم من الصلوٰۃ ازکیها که غوامان بحار مکرمت ربانی و جوهریان دیار مرحمت یزدانی اند استوار نموده شمه از خصایص نسبت معنوی و قرب باطنی که پیش نهاد همت حقیقت شناسان دور بین و آگاه دلان حق گزین است بجلوه گاه ظهور آورد بر مراتب ضمیر انور و اینده خاطر فیض گستر که مقتبس از انوار ولایت و متجلی از اشعه هدایت است مخفی و مستجب نیست که درین عالم چیزی بر محبت فایق نیست و امری چون مروت لایق نه چه مدار نظام کون بر تود و تالف آمده خوشادلی که پذیرای بر تو افتاد محبت گشته جهان جان و عالم روح را از ظلمت وحشت پردازد لله الحمد که این شیوه رضیه و شمیمه مرضیه ارثا و اکتساباً میان این دو سلسله علیمه استقرار یافته صیت اتحاد و آوازه و داد چون هبوب صبا و فروغ ذکا در بسیط غبرا فاتح ولایع گشته مسرت افزای خاطر فیکخرها انقابت اندیش و حقیقت گزینان وفا کش گردیده بنابر اقتضای وحدت حقیقی و تالف ازلی که میانه این اخلاص شعار و آن برادر نامدار کا مگار است بمرتبه استحکام یافته که

اندر غلظت که من توام یا تومنی

توافق صورت و معنی بحدی انجامید که دوئی و جدائی را در دنیا و عقبی گنجائی نماند از ظهور این معنی گذار دوستی سرسبزی گرفته غنچه آرزونه آنچنان شگفتن آغاز کرد که عذایب جال مشتاق و مرغ روح کثیر الاشتیاق بهزار دستان از عهده شکر بعضی از آن بیرون تواند آمد خواهش ضمیر محبت تاثیر آنست که من بعد یکی از طرز دانان بساط عزت پیوسته جلیس مجلس انس باشد چون رفعت پناه عزت دستگاه محمد حسین چلبی که سبق ارادت و اخلاص این دردمان را بانسبت خدمت و اختصاص آن آستان ارتباط داده بوفور عقل و گیناست متصف و از طرز خدمت سلاطین واقف است و اوضاع او پسندیده خاطر اشرف افتاده از جانب عالی بانجام بعضی مهام [که به تاخیر افتاده مأمور و بتدبیرات دیگر متمدن بود شایسته این امر دانسته چند روزی توقف فرمودیم بنابراین که جمع مملکت و مانتعرف مخلیس طفیل ملازمان عالی است

و تکلفات رسمی بالکلیه مغفود است مشارالیه را که مرد آگاه و مزاجدان آن بادشاه عالیجاه است مقرر نموده ایم که هرچه در سرکار محسوب ربا باشد با امتعه و اجناس این ولایت بنظر درآورد که آنچه پسند خاطر اقدس داند فرستاده شود بعد از آنکه خدمات بر حسب دلخواه بتقدیم رسد اگر توقف او موافق مزاج اقدس باشد مقرر فرمایند که بجهت فصل مهمات آنحضرت درین ولایت باشد والا شخصی دیگر که قابل اینخدمت باشد تعیین فرمایند و سفارشی که در باب خریداری جواهر نفیسه خصوصاً چند قطعه لعل که درین دودمان بود یکی از آنها باسم سامی ابا و اجداد آن والانزاد مزین است و بموجب وقف شرعی بسرکار مقدس نجف اشرف تعلق گرفته چلبی مذکور فرموده بودند چشمداشت آن بود که هر خدمتی که درین دیار داشته باشد از روی بے تکلفی و یگانگی بدین خیرخواه رجوع دارند که هر چند ولایت ایران را مختصر شمارند و قابل رجوع خدمات ندانند از عهده اینگونه خدمتی بیرون می آید لعلهای مذکور بمصلحت علما و صدور از سرکار فیض اثار گرفته مذوقچه از فرنگ جهت مخلص آورده بودند که لیاقت ظرفیت آنها داشت چون مذوقچه را که چلبی مذکور جهت سرکار آنحضرت بهمرسانیده دیده دانستم که خاطر خاطر بچیزها که فی الجمله غرابتی داشته باشد مایل است باوستانان کار دان دادیم که ترتیب نمایند انشاءالله تعالی بعد از اتمام با لعلها بخدمت سامی میفرستم چون خاطر محبت ذخایر بافتاح ابواب بی تکلفیها متعلق است و از انجانب استشمام روایع این القفات نمیشد مخلص و متعدد قدیمی محمد رضاییگ را که از اینم صبا الی یومنا هذا در ملازمت بسر برده بجهت تحقیق ایمعنی بملازمت عالی فرستاده بعضی سفارشات زبانی نموده ایم که در وحدت سوای انس بعرض رساند و سعادت اثار اخلاص شعار محمد قاسم بیگ برادر چلبی مذکور را که ملازم خاصه شریفه است بواسطه سامان بعضی مهمات فرستادیم مرجو آنکه بخلاف گذشته بالکلیه رفع حجاب دویی و جدائی فرموده مرفوعات خاطر خورشید ماثرا بی تکلفانه اشاره فرمایند و مشارالیهما را بزودی مرخص فرموده باعلام احوال و مکنونات ضمیر بیهمال مسرور و خوشحال سازند همواره تأییدات ربانی و توفیقات سبحانی قرین ایام دولت قاهره و رفیق روزگار خلافت باهره باد *

روزی یکشنبه هژدهم شوال مطابق بستم ابان پیشخانه فرزند بابا خرم بعزیمت تسخیر ولایات دکن ازاجمیر برآمد و قرار یافت که فرزند مذکور بطریق هراول از پیش روان شده رایات جلال نیز از عقب او متوجه گردن روز دوشنبه نوزدهم مطابق نهم آبان سه گهزی از روز گذشته دولتخانه همایون بر همان سمت حرکت نمود دردهم منصب راجه سورجمل که بهمراهی شاهزاده مقرر شده از اصل و اضافه دو هزاریندات و سوار مشخص گشت در شب نوزدهم آبان بعادت معهود در غسلخانه بودم بعضی از امرا و خدمتگاران و بحسب اتفاق محمد رضاییگ ایلچی دارای ایران هم حاضر بودند بومی بعد از گذشتن شش گهزی بالای بام بلند از بامهای محل آمده نشست و بهیار

کم بنظر در می آمد چنانچه اکثر مردم از تشخیص آن عاجز بودند تفنگ طلبیده برسمتی که او را می نمودند سراسر است ساخته کشاد دادیم تفنگ چون قضای آسمانی بران جانور شوم رسیده باش پاش گردید فریاد از حاضران برخاسته بے اختیار لب بتحسین و افرین کشادند در همین شب از فرستاده برادر شاه عباس سخنان پرسیده شد تا آنکه سخنی بکشتن مقی میرزا پسر کلان ایشان کشید چون این عقده در خاطر گره بود اینم معنی را ازو پرسیدم چنین اظهار نمود که اگر در همان روزها کشتن او از قوه بفعل نمی آمد البته او قصد شاه میکرد چون این مقدمه از اثار و علامات نسبت بسلوک او ظاهر گشت شاه پیشدستی نموده حکم بکشتن او نمودند منصب مرزا حسن ولد میرزا رستم در همین روزها از اصل و اضافه هزاریدات و سیصد سوار مشخص شد منصب معتمدخان که بخدمت بخشیکری لشکر بکه بهمراهی بابا خرم مقرر بود تعیین یافته بود بهزاریدات و دیو بست و پنجاه سوار قرار یافت روز جمعه بیستم ساعت رخصت بابا خرم بود اخر هالے این روز در دیوانخانه خاص و عام خلاصه مردم خود را مسلح و مکمل سواره بدرون در آورده از نظر گذرانید از عنایات نمایانیکه بفرزند مذکور واقع شد خطاب شاهي بود که جزو اسم او گردانیده فرمودم که او را من بعد شاه سلطان خرم میگفته باشند و خلعت و چارقب مرصع که اطراف دامن و گردبان بهروزاید ترتیب یافته بود و یک اسپ عراقی بازمی مرصع و یک اسپ ترکی و فیل خاصه بنسی بدن نام و رتبه طرز فرنگ انگریزی که بران فتنه متوجه گرد و شمشیر مرصع با پرده خاصگی اول که در فتح قلعه احمد نگر بدست افتاده بود و پرده بسیار نامی و مشهور است و خنجر مرصع بدو مرحمت نمودم و باستعداد تمام متوجه گشت آمید از کرم واجب تعالی آنست که درین خدمت سرخرو گرد و بهر یک از امراء منصبداران بقدر حالت و منزلت اسپ و خلعت مرحمت شد شمشیر خاصه از کمر خود باز کرده بعبدالله خان فیروز جنگ مرحمت نمودم چون دیانتخان بهمراهی شاهزاده تعیین یافته بود خدمت عرض مکرر را بخواجه قاسم قلیچ خانی فرمودم پیش ازین جمعی از دزدان بر خزانه از خزانی بادشاهی که در حوالی چپوتره کوتوالی بود ریخته مبلغی برده بودند بعد از چند روز هفت نفر از آنجماعه با سردارانها که نول نام داشت بدست افتادند و پاره ازان زرها نیز پیدا شد بخاطر رسید که چون مصدر اینقسم دلیری شدند اینهارا بسیاستهای عظیم باید رسانید هر یک را بسیاستی خاص رسانیدند نول را که سردار همه بود فرمودیم که پیالے فیل اندازند او پعرض رسانید که اگر حکم شود بفیل جنگ میکنم فرمودم که چنین باشد فیل بدستنی حاضر ساخته مقرر نمودم که خنجر بدست او داده بفیل روبرو ساختند چند مرتبه فیل او را انداخت و در هر مرتبه آن متهور بیباک با آنکه آن سیاستهای رفیقان خود دیده و مشاهده کرده بود پیالے خود قائم ساخته همان طور قوی دل و مردانه خنجر بخرطوم فیل رسانیده چنان کرد که فیل از حمله کردن بجانب او باز ایستاد چون این دلیری و مردانگی او مشاهده شد فرمودم که از احوال او خبردار باشند بعد از اندک مدتی

بمقتضای بدن ذاتی و دون طبعی هوا و مقام خود نموده گزینخت این معنی بر خاطر بغایت گران آمده بجایگیدن اران ان نواحی فرمودم که تفحص نموده او را بدست در آورند بحسب اتفاق دیگر باره گرفتار گشت در پی مرتبه فرمودم که آن ناسپاس قدر ناشناس را از حلق برکشیدند مضمون گفته شیخ مصلح الدین سعدی مطابق حال او آمد

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

روز سه شنبه غره ذیقعد مطابق بیست و یکم آبان بعد از آنکه دوپهر و پنج گهزی از روز مذکور گذشته بخیریت و عزیمت درست از بلده اجمیر بر رتبه فرنگی که بچهار اسپ بسته بودند سوار شده بر آمدم و حکم کردم که اکثر امرا بر رتبه سوار شده در ملازمت باشند و قریب بغروب نیر اعظم بمنزل که دو کروه پاو کم بود در موضع دیورائی نزول نمودم قرار داد اهل هند آنست که اگر بسوی شرق بادشاهان و بزرگان را حرکتی بقصد ملک گیری واقع شود بر فیل دندان دار سوار شوند و اگر حرکت بجانب مغرب باشد بر اسپ یکرنگ و اگر شمالی بود بر پالکی و سنکھاس و جانب جنوب که دکن رویه است بر رتبه که از عالم اربابه است و بهل سواری میکنند مدت سه سال پنجروز کم در اجمیر توقف واقع شده معموره اجمیر را که محل مرقد متبرک خواجه بزرگوار خواجه معین الدین است از اقلیم دویم دانسته اند هوایش قریب به اعتدال است مشرق آن دارالخلافه آگره واقع شده و شمال قصبهات دهلی و جنوب آن صوبه گجرات است و مغرب آن ملتان و دیدالپور بوم این ولایت همه ریگستانست آب بدشواری از زمین آن برمی آید و مدار کشت و کار این صوبه بر زمین ترو فرو ریختن بارانست زمینش اعتدال تمام دارد و تابستانش از آگره ملایم تر است ازین صوبه هشتاد و شش هزار سوار و سه لک و چهار هزار پیاده راجپوت هنگام کارزار برمی آیند درین معموره دو تال کلان واقع است یکی را نیل تال و دیگری را انا ساگر میگویند نیل تال خرابست و بند آن شکسته درینولا حکم کردم که آن را به بندند و اناساگر درین مدت که ریات جلال در پی مقام نزول داشت همیشه پر آب و مواج بود تال مذکور یک ونیم کروه و پنج طنابست در هنگام توقف نه مرتبه بزیارت روضه منوره خواجه بزرگوار شرف استعداد یافتم و پانزده مرتبه بتماشای تال بهکر متوجه گشتم و سی و هشت مرتبه بچشمه نور حرکت واقع شد پنجاه مرتبه بقصد شکار شیر و غیره سواری نمودم پانزده قلاده شیر و یک قلاده چیتله و یک قلاده سیه گوش و پنجاه و سه راس نیله گاو و سی و سه راس گوزن و نود راس آهو و هشتاد راس خوک و سیصد و چهل قطعه مرغابی شکار کردم در منزل دیورائی هفت مقام شد در پی مقام پنج نیله گاو و دوازده قطعه مرغابی شکار گشت در بیست و نهم از دیورائی کوچ نموده بموضع داسه والی که از دیورائی تا اینجا دو کروه یک ونیم پاو بود نزول اجلال واقع شد فیلی درینروز بمعتمد خان مرحمت کردم روز دیگر درین موضع مقام افتاد درینروزها یک نیله شکار شد و دودست باز خاصه بجهت فرزند خرم فرستادم در سویم آذراز موضع مذکور کوچ واقع شد و بموضع ماوهل که دو کروه و یک پاو بود نزول اجلال رویداد در اثنای زاه شش قطعه

مرغابی و غیره شکار شد در چهارم یک و نیم کروه راه رفته حوالی رامسر که تعلق بنور جهان بیگم دارد محل نزول جاء و جلال شد هشت روز درینمزل مقام رویداد میرتوزکی از تغیر خدمتکارخان بهدایت الله فرمودم روز پنجم هفت آهو و یکقطعه کلنگ و پانزده ماهی شکار شد روز دیگر جگت سنگه ولد کنور کرن اسپ و خلعت یافته بوطن خود مرخص گشت به کیشوداس لا هم اسپ شفقت شد یک زنجیر نیل به الهداد خان افغان عنایت شد در همین روز یک گوزن و سه آهو و هفت ماهی و دو مرغابی شکار کردم خیر فوت راجه سیام سنگه که از تعینات لشکر بنگش بود همدریں روزها شنیده شد روز هفتم سه آهو و پنج مرغابی و یک قشقلداغ † شکار گردید روز پنجشنبه و شب جمعه چون رامسر جاگیر نور جهان بیگم بود مجلس جشن و مهمانی ترتیب یافت و از جواهر مرصع آلات واقمشه نفیسه و رخوت دوخته و هر جنس و هر قسم پیشکشها از نظر گذشت و در شب اطراف و میان تالاب را که بغایت وسیع افتاده چراغان نموده بودند بسیار مجلس خوبی ترتیب یافته بود آخر روز پنجشنبه مذکور امرا را نیز طلبداشته حکم پیاله باکثر بندها نمودم در سفرهای خشکی همیشه چند منزل کشتی همراه اردوئی ظفر قوون می باشد که ملاحان آنها را به اربابها همراه میکشند روز دیگر این مجلس بکشتیها نشسته متوجه شکار ماهی شدم در اندک مدتی دو بست و هشت ماهی کلان بیکدام در آمد که نصف آن از قسم رهو بود شب در حضور خود به بندها قسمت نمودم در سیزدهم اذر از رامسر کوچ واقع شد و چهار کروه راه شکار کنان بموضع بلوده منزل اردوئی گیهان پوس گشت و دو روز دیگر درینمزل مقام فرمودم شانزدهم سه کروه و یک پاو راه رفته در موضع نهال محل نزول اجال گردید هژدم کوچ شد دو کروه و یکپاو قطعه نموده شد دریں روز فیلی بمحمد رضابیک ایلچی دارائی ایران عنایت شد موضع چونسه محل سرادقات عظمت و اقبال گشت روز بستم کوچ نموده منزل دیوگانوں بود مسافت سه کروه راه شکار کنان قطع شد و دو روز درینمزل مقام افتاد و اخرهای روز بقصد شکار سواری دست داد دریں منزل امری عجیب مشاهده گشت پیش از آنکه رایات عالیات بدی منزل و مقام رسد خواجه سرائی بکنار تال عظیمی که دریں موضع واقعست میرسد و دو بچه سارس را که از عالم کلنگ جانور بستم میگيرد و شب که بمنزل مذکور نزول افتاد دو سارس کلان فریاد کنان در حوالی غسلخانه که بر لب همین تال زده بودند ظاهر شدند چنانچه کسی تظلمی داشته باشد بے وحشت و دهشت آغاز فریاد کرده پیش آمدند بخاطر رسید که البته باینها ستمی رسیده است بیشتر انست که بچه اینها را گرفته باشند بعد از تفحص خواجه سراس که بچهای سارس را گرفته بود آورده بنظر گذرانید چون سارسها فریاد و آواز این بچهها را شنیدند بیتابانه خود را بر سرانها انداختند و بگمان آنکه شاید طعمه باینها نرسیده باشد هریک ازین دو سارس طعمه در دهن اس بچها می نهادند و انواع غمخواری میکردند ان دو بچه را در میان گرفته بال افشانان

† قشقلداغ در ترکی نام پرندۀ ایسوی که انرا ماغ و زاغ اب و به هندی جل کوا گویند ۵۵ اشهر اللغات

و شوق کنان باشیانه خرد متوجه گشتند بست و سویم کوچ نموده سه کروه سه پاو قطع نموده موضع بهاسو محل نزول اجلال گردید دو روز درین منزل مقام شد هر روز بشکار سواری دست داد در بست و ششم رایات جلال در حرکت آمد و ظاهر موضع کاکل محل بعد از قطع دو کروه منزل و مقام شد بست و هفتم منصوب بدیع الزمان واد میرزا شاهرخ از اصل و اضافه هزار و پانصد ذوات و هفتصد و پنجاه سوار مقزر شد در بست و نهم کوچ شد دو کروه و سه پاو قطع نموده موضع لاسه که در نزدیکی پرگنه بوده است محل اقامت گشت این روز مطابق عید قربان بود فرمودم که نوازم این بجا آورند از تاریخ برآمدن اجمیر تا اخر ماه مذکور که سیم آذر باشد شصت و هفت راس نیله گاو واهو و غیره و سی و هفت قطعه مرغابی و غیران شکار شده بود دویم دیمه از لاسه کوچ واقع شد سه کروه و ده جویب شکار کنان قطع نموده حوالی موضع کانره منزل و مقام شد در چهارم کوچ واقع شد سه کروه یک پاو رفته موضع سورتیه منزل گردید در ششم چهار و نیم کروه قطع نموده در ظاهر موضع برد را نزول واقع شد در هفتم که مقام بود پنجاه قطعه مرغابی و ده چهارده قشقنداغ شکار گشت روز دیگر هم مقام دست داد درین روز بست و هفت قطعه مرغابی صید گردید روز نهم کوچ واقع شد چهار کروه و نیمه پاو شکار کنان و صید انگنان بمنزل خوش تال فرود آمدیم درین منزل عرض داشت معتمد خان رسید که چون حوالی ولایت رانا محل نزول شاه خرم گردید بانکه قرار داد نه این بود هیئت و صلابت افواج قاهره تنزل در ارکان ویر و ثبات او انداخته در منزل اودیپور که سرحد جاگیر او بود آمده ملازمت نمود و جمیع شرایط و اداب بغدادی را بجا آورده دقیقه فرود داشت نکرد شاه خرم مراعات خاطر او نموده بخلعت چارقب و شمشیر مرصع و کهدوه مرصع و اسب عراقی و ترکی و فیل او را خوشدل ساخته بعزت تمام مرخص ساخت و فرزندان و نزدیکان او را نیز بخلعت نواخت و از پیشکش او که پنجرنجیر فیل و بست و هفت راس اسب و خوانچه پر از جواهر مرصع آلات بود سه راس اسب گرفته تخته را باو باز داد و قرار یافت که پسرش کرن درین یورش با هزار و پانصد سوار در رکاب بابا خرم بوده باشد در دهم پسران راجه مهاسنگه از جاگیر و وطن خود آمده در حوالی رنتهنبور ملازمت نمودند و سه زنجیر فیل و نه راس اسب پیشکش گذاریدند و هر یک فراخور حالت خود بمنصب سرفرازی یافتند چون حوالی قلعه مذکور محل نزول رایات جلال گشت بندبانی را که در آن قلعه مقید بودند چندیرا از آن ساختم درین منزل دو روز مقام افتاد و هر روز بشکار سواری و میداد سی و هشت قطعه مرغابی و قشقنداغ شکار شد دوازدهم کوچ نموده بعد از قطع چهار کروه موضع کوبله محل نزول گردید در اثنای راه چهارده قطعه مرغابی و یک آهو شکار نمودم چهاردهم سه کروه و سه پاو راه قطع نموده حوالی موضع ایکتوره منزل گشت و یک راس نیله گاو و دوازده قطعه کروانک و غیره در اثناء راه شکار شد در همین تاریخ اغا فاضل که به نیابت اعتماد الدوله بحکومت لاهور معین است بخطاب فاضل خانگی سرپلند گردید درین منزل دولت خانه همایون را بر کنار تالاییه

ایستاده کرده بودند که نهایت صفا و لطافت داشت. بنابر خبری منزل دو روز مقام افتاد آخر هائے روز بشکار مرغابی توجه نمودم پسر خورده مهانتخان بهره‌ور نام درین منزل از قلعه رنجه‌نبور که جاگیر پدر اوست آمده ملازمت کرد دوزنجیر فیل آورده بود هر دو داخل فیلان خامه گردید صفی پسر امانتخان را بخطاب خانی و اضافه منصب سرفراز ساخته بخشی و واقعه نویسی مویه گجرات ساختم هفدهم چهار نیم کوزه در نور دیده موضع لسیاه محل اقامت گشت در روز مقام یک قطعه مرغابی و بیست و سه دراج شکار شد چون لشکر خاں را بجهت ناسازی که میان او و خاندوران رویداده بود بدرگاه طلب نموده بودم درین منزل عابد خاں را بجای او بخدمت بخشی گری و واقعه نویسی تعیین نموده شد نوزدهم کوچ رویداد دو کوزه یکپا در نوشته حوالی موضع کوراکه برکنار آب چنبل واقعست محل نزول گردید بنابر خوبی جا و لطافت آب و هوا سه روز درین منزل توقف دست داد هر روز در کشتی سوار شده بشکار مرغابی و سیر و گشت دریای مذکور توجه واقع شد در بیست و دویم کوچ افتاد و چهار و نیم کوزه شکار انگدان قطع نموده موضع سلطان پور و چیله مله محل نزول اردوی ظفر قرین گشت روز مقام بمیران صدر جهان پنج هزار روپیه داده اورا بجای مقام او که بجایگزیش مقرر بود رخصت نمودم و هزار روپیه دیگر بشیخ پیر مرحمت شد در بیست و پنجم کوچ دست داد سه و نیم کوزه شکار کنان قطع کرده موضع مانپور محل نزول گردید بنابر ضابطه مقرر یک مقام و یک کوچ مقرر شده روز بیست و هفتم کوچ فرمودم چهار کوزه و یک نیم پاوشکار کنان در نور دیده موضع ردرها منزل و مقام گردید دو روز درین منزل توقف افتاد درین ماه دی چهار صد و شانزده قطعه جانور شکار شد نود و هفت دراج و یکصد و نود و دو قشقلداغ و یکقطعه سارس و هفت قطعه کروانک و یک صد و هیزده مرغابی و یک خرگوش * غره بهمین مطابق دوازدهم محرم سنه ۱۰۲۶ با محل در کشتیها نشسته متوجه منزل پیش شدم یک گه‌زی از روز مانده در حوالی موضع روپا هیوه که محل اقامت بود رسیده شد چهار کوزه و پانزده جویب راه قطع کرده شد و پنج قطعه دراج شکار کردم در همین ایام به بست و یک کس از امرای تعینات دکن خلعت زمستانی بدست کیچکنده فرستاده شد و ده هزار روپیه مقرر گشت که از امرای مذکور بشکرا نه خلعت بگیرد این منزل طراوت و لطافت تمام داشت روز سویم کوچ شد باز بدستور روز پیش بر کشتی سوار شده بعد از قطع در کوزه و یک نیم پا و ظاهر موضع کاکهاداس محل نزول اردوی ظفر قرین گشت در اثنای راه که شکار کنان می امدم دراجی پریده در بوته افتاد پس از آنکه تفحص بسیار نموده شد یکی از قراولانرا امر کردم که اطراف آن بوته را قیل کرده دراج را بدست آورد و خود گذاره شدم درین اثناء دراجی دیگر برخاست انرا بباز گیرانیدم مقارن ان قراول امد و ان دراج آورده بذکر گذرانید فرمودم که باز را باین دراج سیر گردانیده ان دراج را که ساگیرانیده‌ایم چون جوانه است نگاهدارند تا رسیدن این حکم میر شکار این باز را بهمین دراج سیر کرده بود بعد از ساعتی قراول معروض داشت که اگر دراج را نمیکشم میمیرد فرمودم که اگر چنین

باشد بکشند. چون تیغ بر حلقوم او نهاد. باندک حرکتی از زیر تیغ خلاص نموده به پرواز درآمد بعد از آنکه از کشتی بر اسب سوار شدم ناگاه کنجشکی از اسب بک بپیکان تیریکی از قراولان که در دست داشت و در جلو من میرفت خون را زد و در ساعت افتاده جان داد از نیرنگیهای زمانه حیرت و تعجب نمودم اینجا دراج رقت نارسیده را حفظ نموده در اندک زمانی از سه مخاطره چنانش خلاصی داد و اینجا کنجشک اجل رسیده را این چندی به پیکان تقدیر در پنجه هلاک اسیر گردانید

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای * نبرد رگی تا نخواهد خدای

بامرای کابل نیز خلعت زمستانی بدست قرایساول فرستاده شد بواسطه لطافت جا و خوبی هوا درین منزل مقام افتاد درین روزها خبر فوت یاد علی خان میدانی از کابل رسید پسران او را بمناصب سرفراز ساختم بر منصب راوت شنکر حسب الالتماس ابراهیم خان فیروز جنگ پانصدی ذات و هزار سوار افزوده شد ششم کوچ وقوع یافت و چهار کروه و یک نیم پاواز دره که بگهائی چاندا مشهور است گذشته موضع امصار محل نزول اردوی اعلی گردید این دره بغایت سبز و خرم خوش درخت بنظر در آمد تا این منزل که انتهای ولایت صوبه اجمیر است هشتاد و چهار کروه راه قطع شد این منزل هم از منازل خوب بود * نور جهان بیگم قریبش اینجا به بندوق زد که تا حال بان کلانی و خوش رنگی دیده نشده بود فرمودم وزن نمودند نوزده توله و پنج ماشه بوزن در آمد موضع مذکور ابتدای ولایت مالوه است مالوه از اقلیم دویم است درازی این صوبه از پایان ولایت کرنه تا ولایت بانسواله دویمست و چهل و پنج کروه میشود و پهنایش از پرگنه چندیری تا پرگنه ندر بار دویمست و سی کروه شرقی او ولایت مندهو و شمالی قلعه نور جنوبی ولایت بکلانه غربی صوبه گجرات و اجمیر بسیار ولایت پر آب و خوش هواست است پنج دریا بغیر از نهرها و جویها و چشمهها در و جاریست گوداوری و بهیما و کالی سند و نیروا و نود اوهایش باعث دال نزدیکست زمین این ولایت نسبت باطراف باره بلند است در قصبه دهار که از جاهای مقرر مالوه است تا یک در سالی دو مرتبه انگور میدهد در اول حوت در ابتدای اسد اما در حوت انگور شیرین تر است کشاورز و مکتوفه اش بی سلاح نمی باشند بسمت و چهار کرور و هفت لک دام جمع این ولایت است و در وقت کار نه هزار و سیصد و چند نفر سوار و چهار لک و هفتاد هزار و سیصد پیاده بایکصد زنجیر فیل از این ولایت برمی آیند هشتم سه کروه و دو نیم پاو قطع نموده حوالی خیراباد منزل و مقام گردید در اثنای راه چهارده قطعه دراج و سه قطعه کروانک شکار شد و سه کروه شکار گران در نور دیده حوالی موضع سندهاره محل نزول گردید در یازدهم که مقام بود آخرهای روز بشکار سوار شده نیله گویرا کشتم دوازدهم بعد از قطع چهار کروه و یکپا و ظاهر موضع بجهیاری منزل گشت در همین روز رانا امر سنگه چند سبد انجیر فرستاده بود الحق که میوه خوش است و تا غایت من انجیر هفتد باین لطافت ندیده بودم اما کمتر میتوان خورد در بیش خوردن مضرت دارد چهاردهم کوچ

دست‌داد چهارگروه و یک نیم‌پاو قطع نموده موضع بلبلای محل اقامت گردید راجه جانبیا که از زمینداران معتبر اینحدود است دو زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت در همین منزل خرپزه بسیار از کاریز که در نواحی هرات واقع است آوردند خال عالم هم پنجاه شتر فرستاده بود مجمل بایں فراوانی در سالهای پیش نیارده بودند در یکخوان چندین قسم میوه حاضر آوردند خرپزه کاریز و خرپزه بدخشان و کابل و انگور سمرقند و بدخشان و سیب سمرقند و کشمیر و کابل و جلال آباد که از توابع کابلست و اناس که از میوه های بنادر فرنگ است و در آگرو بوته ان را نشانیده بودند هر سال چندین هزار در باغات آگرو که متعلق بخالصه شریقه است بر میدهند و کوله که در شکر و اندام خوردتر از نارنج است و چاشنی آن بشیرینی قابل تراسست و در صوبه بنگاله خوب میشود شکر این نعمت بکدام زبان ادا تواند نمود والد بزرگوارم را بمیوه میل تمام بود بتخصیص به خرپزه و انار و انگور چون در عهد دولت ایشان خرپزه کاریز که فرد اعلی خرپزه و انار یزد که معروف و مشهور عالم است و انگور سمرقند به هندوستان نیارده بودند هرگاه که آن میوه ها بنظر درمی آید تا سف تمام روی میدهند که کاش این میوه ها در ان عهد و ایام می آمد تا ادراک لذت آن میفرمودند در پانزدهم که روز مقام بود خبر فوت میرعلی ولد فریدون خاں برلاس که از اموا زادهای معتبر این الوش بود شنیده شد روز شانزدهم کوچ دست داد چهارگروه و نیم‌پاو قطع نموده حوالی موضع گری محل نزول اردوی فلک شکوه گردید در اثنای راه قراولان خبر آوردند که بدو درین نواحی هست بقصد شکار اومتوجه گشتم و بیک بندوق کار او را تمام ساختم چون دلاوری شیر ببر قرار داده شده است خواستم که احساسی درون او را ملاحظه نمایم بعد از برآوردن ظاهر شد که بخلاف حیوانات دیگر که زهره آنها خارج جگر واقعست زهره شیر بدر در درون جگر جا دارد بخاطر میرسد که دلاوری شیر ببر ازین صمر خواهد بود هژدهم بعد از قطع دو گروه و سه نیم‌پاو موضع امریا منزل گشت در نوزدهم که مقام بود بقصد شکار سوار شدم بعد از قطع دو گروه موضعی بنظر در آمد در غایت لطافت و نزاهت و قریب بصد درخت انبه در یک باغ مشاهده گشت که بان کلانی و سبزی و خرمی درخت انبه کم دیده شده بود در همین باغ درخت بره بنظر در آمد در غایت عظمت و کلانی فرمودم که طول و عرض و بلندی انرا بگز دراورند بلندی ان از روی زمین تا سرشاخ هفتاد و چهار درع و دورتنه آن چهل و چهار نیم درع و پهنای ان یکصد و هفتاد و پنج و نیم بگز در آمد چون غریب تمام داشت نوشته شد روز بیستم کوچ دست داد در اثنای راه نیله گاؤ بتفنگ زده شد روز بیست و یکم که مقام بود اخرهای روز بقصد شکار سوار شده بعد از معاونت بخانه اعتماد الدوله بجهت جشن خواجه خضر که انرا خضری میگویند امدم و تا یک پهر شب در انجا بسر برده بطعام میل نموده بدولتسرای همایون مراجعت اتفاق افتاد درین روز اعتماد الدوله را به نسبت محرمیت نواخته بمقیمان

حرم سراسر عزت فرمودم که ازو رو بپوشند و بدین عنایت والا اورا سربلند جارید
 ساختم بیست و دوم حکم کوچ شد و سه کروه و نیمپاو قطع نموده موضع بول گهری محل
 اقامت گردید در اثنای راه دو نیله گاؤ شکار شد روز بیست و سوم تیر که مقام بود یک
 نیله گاؤ به بندوق زدم بیست و چهارم بعد از قطع پنجکروه ظاهر موضع قاسم کهنه منزل
 گشت در اثنای راه جانور سفیدی شکار شد که از عالم کوتاه پایه بود غایتاً چهار شاخ
 داشت دوشاخ که بمحاذی دنباله چشم او واقع بود دو انگشت بلندی داشت دو شاخ
 دیگر بفاصله چهار انگشت که بجانب قفا بود چهار انگشت بلندی داشت اهل هند
 اینجانور را دو دهاریه گویند و مقرر است که نر آن چهار شاخ و ماده آن شاخ ندارد و
 چنین مذکور شد که نوع این آهو زهره نمیدارد چون احشای درون او را ملاحظه کردند
 زهره ظاهر شد و معلوم گردید که این سخن اصلی نداشته است روز بیست و پنجم که مقام
 بود آخره راه روز بشکار سوارنی دست داد یک نیله ماده به بندوق زدم مالچو برادر زاده
 قلیچ خان را که بمنصب هزاربذات و هفتصد و پنجاه سوار سرفراز بود و در صوبه اوده جایگز
 داشت دو هزاربذات و دو هزار دویست سوار ساخته بخطاب قلیچ خانی سربلند گردانیده
 بصوبه بنگاله تعین نمودم بیست و ششم کوچ واقع شد چهار کروه و سه پاو قطع مسافت
 نموده ده قاضیان که در نواحی اوجین واقع است منزل شد درخت انبه بسیار درین
 منزل گل کرده بود دیره را برکنارابی ایستاده نموده جای دلنشینی ترتیب داده بودند *
 بهار ولد غزنین خان درینمنزل بسیارست رسید این بیسعادت را بعد از فوت پدر فداخته
 قلعه و ولایت جالور را که جا و مقام پدران او بود باو مرحمت ساختم چون خورد سال
 بود مادرش او را از بعضی قبایح منع میکرد آن روسیاه ازل و ابد با چندی از ملازمان خود
 شبی بدرون خانه در آمده مادر حقیقی خود را بدست خود میکشید اینخبر بمن رسید
 حکم فرمودم که او را حاضر ساختند بعد از آنکه گناه او به ثبوت رسید فرمودم که به بیاسا
 رسانیدند * درینمنزل درخت خرما بنظر در آمد که اندام او و وضعش خیلی غریبت
 داشت اصل ایندرخت یک تنه دارد چون شش گز بالا رفته دو شاخ شده یک شاخ آن
 ده گز و شاخ دیگر نه گز و نیم فاصله میان هر دو شاخ چهار و نیم گز از زمین تا جای که
 شاخ و برگ برآمده از طرف یک شاخ کلان شانزده گز از طرف شاخ دیگر پانزده و نیم گز و
 از جائیکه شاخ و برگ سبز شده تا سر درخت دوییم گز و دور آن دوییم گز و یکپاو فرمودم
 که چدو تره به بلندی سه گز بدور آن بزدند در نهایت راستی و موزونی بود مصوران
 را گفتم که در مجالس جهانگیر نامه شبیه افرا بکشند بیست و هفتم کوچ شد دو کروه و
 نیم پاو در نور دیده ظاهر موضع هندوال نزول واقع گردید در اثنای راه یک نیله شکار شد
 بیست و هشتم دو کروه راه قطع نموده منزل کالیاده محل نزول گشت کالیاده عماراتی است
 از بناهای نامرالدهین بن سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود خلجی که حاکم مالوه بود
 در ایام حکومت خود در حوالی اوجین که از شهرهای مشهور معروف صوبه مالوه است
 ساخته میگویند که حرارت بر طبیعت او غالب گشته بود چنانچه در آب بمر میبرد این

عمارت را در میان رود خانه برآورده و آب این رود را تقسیم نموده جوئی ها ترتیب داده است و در اطراف و جوانب و بیرون و اندرون این عمارت آب مذکور درآورده و حوضه ها، خورک و کلان مناسب جاومقام سرانجام نموده بسیار دلنشینی و فرح انگیز جایست و از عمارات و منازل مقرر هندوستانست پیش از آنکه این منزل محل نزول گردد معماران فرستاده فرمودم که اینجا را از سرنو صفا دهند سه روز بجهت خوبی و لطافت درین منزل مقام شد شجاعت خان از جاگیر خود در همین جا آمده ملازمت کرد اوچیز از شهر های قدیم است و از هفت معابد مقرر هندی یکی این شهر است و راجه بکرماجیت که رصد افلاک و ستارگان در هندوستان او نموده درین شهر ولایت می بوده از رصد او تاحال که هزار و بیست شش هجری و یازده سال از جلوس منست یک هزار و ششصد و هفتاد و پنج سال گذشته و مدار استخراج منجمان هند بدین رصد است این شهر برکنار آب سپهر واقع است اعتقاد هندوان اینست که در سالی یکبار بے تعین وقت آب این دریا شیر می گردد در زمان والد بزرگوارم در وقتی که شیخ ابوالفضل را بجهت اصلاح احوال برادرم شاه مواد فرستاده بودند او از بلده مذکور عرضداشت نموده بود که جمعی کثیر از هندو مسلمان گواهی دادند که چند روز قبل ازین شبی این آب شیر شده بود چنانچه مردمی که در آنشب آب را ازین دریا برداشته بودند صباح ظروف آنها پر شیر شده بود چون این سخن شهرت تمام داشت نوشته شد اما عقل من اصلاً قبول نمیکند تحقیق این سخن را العلم عندالله تاریخ دوم اسفندار مذ از منزل کالیاده بر کشتی سوار شده متوجه منزل پیش شدم مکرر شنیده بودم که سغاسنی متواضی جدروپ نام که چندین سال است که نزدیک بمعموره اوچین در گوشه صحرا از آبادانی دور متوجه و مشغول پرستش معبود حقیقی است خواهش صحبت او بسیار داشتم و قتی که در دارالخلافه اگر بودم میخواستم که او را طلبیده به بینم غایتاً ملاحظه تصدیح او کرده نطلبیدم چون بحوالی شهر مذکور رسیدم از کشتی برآمده نیمپا و کره پیاده بدیدن او متوجه گشتم جائیکه بودن خود اختیار نموده سوراخه است که میان پشته کنده دروازه در آمد اول آن محرابی شکل افتاده بطول یک گز بعرض ده گز و فاصله ازین دروازه تا سوراخی که اصل نشیمنگاه اوست دو گز و پنج گز طول و یازده گز و یکپا عرض دارد و ارتفاع از زمین تا سقف یک گز سه گز و سوراخی که درون آن نشیمن جای در می آید طولش پنج و نیم گز و عرضش سه و نیم گز است شخص ضعیف جثه بصدتشوبش بدرون آن تواند در آمد طول و عرض آن سوراخ همین مقدار بوده باشد نه بوربائی دارد نه فرش گاهی و تنها دران سوراخ تنگ و تیره می گذرانند در ایام زمستان و هوای سرد بآنکه برهنه مستض است و جز پارچه لته که پیش و پس خود را پوشیده لباسی ندارند هرگز آتش هم نمی افروزند چنانچه ملاه روم از زبان درویشی بنظم در آورده

پوشش ما روز تاب افتاب * شب نهالی و لحاف از ماهتاب

درایی که نزدیک بمحل بودن اوست هر روز دوبار رفته غسل میکند روز یکبار بدرون

معموره اوجین در می‌اید و بجز خانه سه نفر برهنی که از جمله هفت نفر اختیار کرده است و صاحب زن و فرزند اند و اعتقاد درویشی و قناعت بانها دارد در آمده پنج لقمه از خوردنی که آنها بجهت خوردن خود ترتیب داده اند بطریق گدائی بر کف دست گرفته بے خائیدن فرو میدهند تا ذایقه ادراک لذت آن نکند بشرطیکه درین سه خانه مصیبتی رو نداده باشد و ولادت واقع نگشته و زن حایض در اینخانه نباشد طریق زیست و زندگانی او برین نهج است که نوشته شد خواهان ملاقات مردم نیست لیکن چون شهرت تمام یافته مردم بدیدن او میروند خالی از دانش نیست علم بیدانست را که علم تصوف باشد خوب ورزیده تاششگه‌ری باو صحبت داشته سخنان خوب مذکور ساخت چنانچه خیلی در مس اثر کرد او را هم صحبت من در افتاد در حالیکه والد بزرگوارم قلعه اسیر ولایت خاندیس را فتح نموده متوجه دارالخلافه اگر بودند در همین جا و مقام او را دیده بودند و همیشه خوب یاد میکردند دانایان هند برای زیست و زندگانی طایفه برهنی که اشرف طوایف هئود اند چهار روش قرار داده اند و مدت عمر چهار قسم ساخته اند و این چهار طور را چهار اسرم میگویند در خانه برهنی پسری که متولد میگردد تا مدت هفت سال که مدت طفولیت است او را برهنی نمیگویند و تکلیف برنیدست بعد از آنکه بسن هشت سالگی رسید مجلسی را ترتیب داده برهمنان را جمع می سازند و ر سنی از کاه مونج که انرا مونجی گویند بدرازی دوگز و یکپاو می باشد دعا و افسونها بران خوانده و سه گره بنام سه‌تن از پاک نهادانی که بانها اعتقاد دارند بران زده در میال او می بندند و زناری از ریسمال خام تافته حمایل وار بردوش راست او می اندازند چوبه بدرازی یک گزو کسری که بجهت محفوظ داشتن خود از اسپب موزیات و ظرفی از مس بجهت خوردن آب بدست او داده او را به برهنی دانای میسپارند که تا دوازده سال در خانه او بسر برون بخواندن بید که انرا کتاب الهی اعتقاد دارند مشغولی نماید و ازین روز باز او را برهنی میخوانند و درینمدت میباید که مطلق گون لذات جسمانی نگیرد چون نیمه روز بگذرد بطریق گدائی بخانه برهنی دیگر رفته آنچه باو دهند نزد اوستاد آورده برخصت او تناول نماید و از پوشش بغیر لنگی کرباسی که ستر عورت کند دوسه کز کرباس دیگر که بردوش اندازد چیزی دیگر اختیار نه نماید این حالت را برهنی چرچ گویند یعنی مشغولی بکتاب الهی بعد از گذشتن مدت مذکور برخصت اوستاد و پدر که خدا شود درینوقت او را رخصت است که از جمیع لذات حواس پنجگانه خود را بهره مند گرداند تاوقتیکه او را فرزندی بهم رسد که سنش بشانزده سالگی رسیده باشد و اگر او را فرزند نشود تا سن چهل و هشت سالگی در لباس تعلق بسر برد این ایام را گر هست خوانند یعنی صاحب منزل آنگاه از خویشان و اقربا و بیگانه و اشنا جدائی گزیده و اسباب عیش و عشرت را فروهشته از تعلق اباد کثرت بمقام تنهائی نقل نموده در جنگل بسر برد و این حالت را مان پرست نا مند یعنی سکونت جنگل و چون مقرر هئود است که هیچ عمل خیر از اهل تعلق بپشروکت و حضور

زن که او را غیمه مرد گفته اند تمام نمیشود و هنوز بعضی اعمال و عبادات او را در پیش است زن را همراه بجنگل بدر و اگر او حامله باشد رفتن را موقوف دارد تا وقتی که بزیاد و سن بچه به پنجسالگی رسد آنگاه فرزند را به پسرکلان یا دیگر خویشان سپرده عزیمت خود را بفعل آورد و همچنین اگر زن حیضه باشد توقف نماید تا وقتی که پاک گردد بعد ازین باو مباشرت نه نماید و خود را بملاقات او الوده نسازد و شبها قطعه درمیان آلت نهاده خواب کند و تا دوازده سال درین مقام بسر برد خورش او از نباتاتی باشد که در صحرا و جنگلها خود رسته باشد و زنا را با خود نمیدارد و عبادت آتش بجامی آورد و اوقات را بگرفتن ناخن و موی سرو اصلاح ریش و بروت ضائع نمینسازد چون این مدت بروشی که مذکور گشت بآنها رساند دیگر باره بخانه خود بیاید و زن را با فرزندان و برادران و خویشان او سفارش نموده خود بملازمت مرشد کامل رفته هرچه باو باشد از زنا و موی سر و غیره در حضور او در آتش انداخته بسوزد و بگوید هر تعلقی که داشتم حتی که ریاضت و عبادت و اختیار ازل خود بیرون کردم و راه خواطر را بدول به بندد و در مراقبه حق همیشه مشغول باشد و هیچ چیز را بغیر از موجود حقیقی صاحب وجود نداند و اگر سخن از علم کند علم بیدانست باشد که حاصل انرا بابا فغانی درین بیت بنظم در آورده *

یک چراغ است در پنخانه که از پرتوان * هر طرف می نگرم انجمنی ساخته اند
و اینکالت را سرپ بیاس گویند یعنی همه گذاشتن و صاحب این مقام را سرپ
بیاسنی نامند بعد از ملاقات جدروپ برقیل سوار شده از میان معموره اوچین گذشتم
و موازی سه هزار و پانصد رویه زر بزرگی در گذشتن بردست راست و چپ خود
افشاندیم و یک کروه و سه پار قطع نموده بظاهر داد و کپیذا که محل نزول اردوی ظفر
قرین بود فرود آمدم در روز سویم که روز مقام بود بذابر اشتیاق صحبت جدروپ بعد
از نیم روز بدیدن او متوجه گشتم و تا شش گهزی ملاقات او مسرور خاطر بودم درین روز
هم سخنان خوب مذکور گشت قریب بشام داخل دولت سراے خاص گشتم روز چهارم
سه کروه و یکپار نور دیده شد حوالی موضع اجرا در باغ پوانیه نزول اجلال گشت اینمزل
هم بغایت خوش و خورم و پر درخت جا بود در ششم کوچ واقع شد بعد از قطع مسافت
چهار کروه و سه پار بر گذار تال دیبالپور بهره نزول افتاد بذابر خوبی جا و مقام لطافت
تال درینمزل چهار روز مقام نموده شد و اخرهای هر روز بر کشتی سوار شده بشکار
مرغابی و دیگر جانوران ابی مشغول می نمودم درینمزل انکور فخری از احمد نگر آورده
بودند اگرچه در بزرگی با انکور فخری کابل نمیرسید اما در لطافت از ان هیچ کمی
نداشت منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ بآلتماس فرزند باباخرم بهزار و پانصدی
ذات و هزار سوار مقرر گشت یازدهم کوچ نمودم بعد از قطع سه کروه و یکپار حوالی پرگنه
دولت آباد محل اقامت گردید در دوازدهم که مقام بود بقصد شکار سواری دست داد
در موضع شیخوپور از مضافات پرگنه مذکور درخت بری بنظر در آمد در غایت بزرگی

و تناروی دور تنه آن هزده گز و نیم و بلندی از بیخ تا سر شاخ یکصد و بیست و هشت درع و یکپا و اطراف شاخ‌ها که از تنه جدا شده سایه گستر گردیده است دو بیست و سه درع و نیم و شاخی که هیئت دندان فیل بر آن ظاهر ساخته‌اند چهل گز درازی آن است در وقتی که حضرت والد بزرگوارم از اینجا میگذشته اند سه گز و سه پا و بالا از تنه بیخی که سرزمین نهاده پنجه خود را بطریق نشانی بر آنجا نهاده اند من بر شاخ بیخ دیگر هشت گز بالا فرمودم که پنجه مرا نیز نقش کنند و بجهت آنکه بمرو زمان این نقش فرسوده نگردد صورت هر دو پنجه را بر سنگ مرمر نگار نموده بر همان تنه درخت نصب سازند و فرمودم که بر اطراف اندرخت چبوتره بصفا ترتیب دهند چون در ایام شاهزادگی بمیرضیاءالدین قزوینی که از سادات سیفی است و در زمان دولت من بخطاب مصطفی‌خانی سرفرازی یافته و عده نموده بودم که برگنه مالد را که از برگذات مشهور صوبه بنگاله است بطریق التما با و فرزندان او مرحمت نمایم در بنمزل این عطیه عظمی در شان او از قوه بفعل آمد در سیزدهم کوچ واقع شد از منزل مذکور بقصد سیر و شکار با بعضی از محملها و چندی از نزدیکان و خدمتگاران از آردو جدا شده بموضع حاصلپور متوجه گشتم و آردو در حوالی بالچه فرود آمد و ما در موضع سانگور منزل فرمودیم از خوبی و لطافت این موضع چه نویسد درخت انبه بسیار و زمین‌ها سراسر سبز و خرم مجمل درین منزل بنا بر سبزی و خرمی جاسه روز مقام شد و این موضع از تغیر کیشو مارو بکمال خنای قراول مرحمت نمودم و حکم شد که بعد ازین موضع مذکور را کمالپور میگفته باشند در همین منزل شب شیورات واقع شد جوگی بسیار جمع آمده بودند لوازم این شب بفعل آمد و بادانیان اینطایفه صحبتها داشته شد درین روزها سه نیله گاو شکار نمودم خبر گذشته شدن راجه مان در اینجا رسید او را بسرداری لشکرکه بر سر قلعه کانگزه تعیین بود معین ساخته بودم چون بلاهور میرسد می شنود که سنگرام که یکی از زمینداران کوهستان پنجابست بر سر جا و مقام او آمده بعضی از ولایات او را بتصرف درآورده است دفع او اولی دانسته بر سر او متوجه میشود چون سنگرام مذکور را قوت مقاومت با او نبود ولایات متصرف شده را میگذارد و بکوههای صعب و محکمها مشکل پناه میبرد راجه مان سردری او نهاده بهمان محکمها در می آید و از غایت غرور ملاحظه بیش و پس در آمد و بر آمد خود نا کرده به اندک جماعتی خود را با و میسراند سنگرام چون می بیند که جای گریز محل بدر رو ندارد بمقتضای این بیت

وقت ضرورت چو نمائد گریز * دست بگیرد سر شمشیر تیز

در مقام مقاتله و مدافعه در می آید بحسب تقدیر سنگی بر راجه مان میرسد و جان بجان افرین میسپرد و شکست بر مردم او می افتد و جمع کثیری کشته میشوند بقیه مردم زخمی اسب و یراق انداخته بصد تشویش نمیجانی بر می آورند هفدهم از سامکپور کوچ نموده بعد از قطع سه کروه بموضع حاصلپور رسیدم در اثنای راه یک نیله گاو شکار شد موضع مذکور از جاهای مقرر معین صوبه هالواه است انگور

قراوان و درخت انبه بیرون از حساب و شمار دارن آبهای روان بر اطراف آن جاری وقتی رسیدم که انگور آن بخلاف موسم انگور ولایت رسیده بود بآن ارزانی و فراوانی که ادنی پاجنئی آن مقدار که خواهد و میسر باشد بخرد و خشخش گل کرده بود و قطعه قطعه برنگهای گوناگون بنظر درمی آمد مجملًا باین لطافت دیهی کم میباشد سه روز دیگر درین موضع مقام افتاد سه نیله گاو به بندوق انداخته شد در بستان و یکم از حاصلپور بدو کوچ باردوبی بزرگ داخل گشتم در انئی راه یک نیله شکار شد روز یکشنبه بستان دویم از حوالی لعلچه کوچ کرده تالی که در پایان قلعه ماند و واقع بود محل نزول گشت درین روز قراوان خبر آوردند که شیر را درین سه کوهی در قیل داریم بآنکه روز یکشنبه بود و درین دو روز که روز مذکور و پنجشنبه بوده باشد بشکار بندوق متوجه نمیشوم بخاطر رسید که چون از جانوران موذیست دفع باید کرد متوجه شدم چون بجای و مقام اورسیدم در سایه درختی نشسته بود از بالای فیل دهن او را که نیم باز بود در نظر داشتم بندوق را کشان دادم بحسب اتفاق بدرون دهن او در آمده در کله و مغز او جاکرد و بهمین یک بندوق کار او را تمام ساختم بعد از آن جمعی که همراه بودند هر چند تفحص نمودند که محل زخم را ببینند نتوانستند یافت چه بحسب ظاهر بر هیچیک از اعضای او علامت زخم بندوق نبود آخر الامر فرمودم که دهن او را ملاحظه نمایند بعد از آن ظاهر شد که گولی بدهن او رسیده بود و بدین زخم از پا در آمده گرگ نری میرزا رستم شکار کرده بود آورد میخواستم که ملاحظه نمایم که زهره او بطریق زهره شیر در درون جگر واقع است یا مانند جانوران دیگر در برون جگر دارد بعد از تفحص ظاهر شد که زهره او هم در درون جگر می باشد * روز دو شنبه بستان و سویم یک بهر گذشته بطالع سعد و ساعت فرخ بمبارکی بر فیل سوار شده بقلعه ماند و متوجه گشتم یک بهر و سه گهزی از روز مذکور گذشته داخل مغالئی که جهت نزول اجلال ترتیب داده بودند شدم یک هزار و پانصد رویه در راه افشاندیم از اجمیر تا ماندو که یک صد و پنجاه و نه کروه بود در عرض چهار ماه و دو روز بچهل و شش کوچ و هفتاد و هشت مقام نور دیده آمد درین چهل و شش کوچ منازل بحسب اتفاق در جاهای دلکش بر کنار تالابها یا جوبها و نهروهای عظیم که پردرختها و سبزهها و خشخاش زارها گل کرده داشت واقع می گشت و روزی نگذشت که در مقام و کوچ شکار نشده باشد تمام راه بر اسب و فیل سوار سیرکنان و شکار افکنان می آمدیم و مشقت سفر اصلا ظاهر نشد گویند که از باغی بیباغی نقل می افتاد درین شکارها اصفهان و میرزا رستم و میر میران و انیراس و هدایت الله و راجه سارنگ دیو و سید کاسو و خواصخان همیشه در جلو من حاضر می بودند چون پیش از آنکه رایات جلال متوجه این حدود گردد و عبدالکریم معموری را که بجهت تعمیر عمارات حکام سابق در ماندو فرستاده بودم مشارالیه در مدتی که رایات اقبال در اجمیر نزول داشت بعضی از عمارات قدیم که قابل تعمیر بود مرمت نموده بعضی جاها را مجدداً احداث نمود مجملًا منزلی

ترتیباً داده که باغایت در هیچ جا بدان نژاهت و لطافت عمارتی معلوم نیست که باتمام رسیده باشد قریب سه لک روپیه که دو هزار تومان ولایت بوده باشد صرف آن شده بایستی که این عمارت رفیع در شهرهای رفیع که قابلیت نزول اجلال میداشت واقع می بود این قلعه بر بالای کوهی واقع است دوران ده کوه بمحاحات در آمده در آیام برسات جای بخوش هوایی و لطافت اینقلعه نمی باشد شبها در قلمب الاسد بر مرتبه سرد میشود که بے لحاف نمیتوان گذرانید و روزها احتیاج بپادزن نمیشود گویند که پیش از زمان راجه بکرماجیت راجه بود چیسنگه دیونام در زمان او شخصی بجهت آوردن کاه بصحرا بر آمده بود در اثنای درویدن داسی که در دست داشت بزرگ طلا ظاهر گشت و او داس خود را چون متغیر دید نزد مادن نام آهنگری آورد که اصلاح آن نماید اهنگر دانست که این داس طلا شده قبل ازین شنیده بود که درین دیار سنگ پارس که بملاقات آن آهن و مس طلا میگردد هست در ساعت آن کاهی را همراه گرفته بدان جا و مقام آمد و آن سنگ را بدست آورد بعد ازان این گوهر بے بها بنظر راجه وقت گذرانید راجه بوسیله این سنگ زرها حاصل نموده پاره ازان صرف عمارات این قلعه نموده در عرض دوازده سال باتمام رسانید و بخواهش آن اهنگر بیشتر سنگها که در دیوار اینقلعه تعبیه نموده اند بهیئت سندان تراشیده فرموده که بکار بردند در اخرهای عمر که دل از دنیا برگرفته بود بر ساحل دریای فریدا که از معابد مقرر هندو است مجلسی ترتیب داد و برهمنان را حاضر ساخته بهریک لطفها و شفقتها از نقد و جنس نمود چون نوبت برهمنی که نسبت قدیم باو داشت رسید این سنگ را بدست او داد او از ناشناسائی خشمگین شده آن گوهر بے بها را در آب انداخت بعد ازانکه بر حقیقت او مطلع گشت بحسرت جاوید گرفتار آمد هر چند تفحص نمود اثری ازان ظاهر نه گشت اینمقدمات کتابی نیست از زبان شنیده شد اما این حکایت را اصلا عقل من قبول نمیکند و در پیش من تینتالی میذماید مانند سرکاریست از سرکارهای مقرر صوبه مالوه یک کرور و سی و نه لک دام جمع اوست مدتها تختگاه سلاطین ایندیای بود عمارات و اثرهای سلاطین قدیم بسیار در او برپا و برجاست و تاحال نقصانی بدانجا راه نیافته در بیست و چهارم بقصد سیر عمارات سلاطین سابق سوار شدم اول بمسجد جامع که از بناهای سلطان هوشنگ غوریست در امدم بغایت عمارت عالی بنظر در آمد تمام از سنگ تراشیده ساخته اند و با آنکه یکصد و هشتاد سال از زمان ساختن آن گذشته چنان مشاهده می شود که گویا امروز بنا دست از عمارت آن کشیده است بعد ازان بعمارت مقبره حکام خلجیه در امدم که قبر روسیاه ازل و ابد نصیرالدین ابن سلطان غیاثالدین نیز در آنجا واقع بود چون مشهور است که آن بے سعادت بقتل پدر خود سلطان غیاثالدین که در سن هشتاد سالگی بوده اقدام نموده دو مرتبه زهر داد و او بزهر مهرة که در بازو داشت دفع آن نمود در مرتبه سویم کاسه شربت بزهر امیخته بدست خود به پدر داد که این را می باید نوشید پدر چون اهتمام او درینکار فهمید اول زهر مهرة از بازو خود باز کرده

پیش او انداخت و روت عجز و نیازمندی بدرگاه خالق بی نیاز آورده بر زبان راند که خداوند! عمر من بهشتاد سال رسیده و این مدت را بدولت و عشرت و کامرانی گذرانیدم چنانچه هیچ بادشاهی را میسر نگشته و اکنون که زمان بازبینی منست امید دارم که نصیر را بخون من نگیری و موت مرا باجل مقدر حساب نموده بازخواست ان نثمایی بعد از ادای این کلمات ان کاسه شربت بزهرا میخنده را لاجرم در کشید و جان بجان افرین سپرد مقصود او از ذکر این مقدمه ان بود که ایام دولت را بعیش و عشرت گذرانیده‌ام که هیچیک از سلاطین را میسر نگشته است که چون در سن چهل و هشت سالگی باورنگ حکومت نشست بمحرمان و نزدیکان خود اظهار نمود که در خدمت پدر بزرگوار خود مدت سی سال است که لشکر کشی نموده در لوازم تردد سپاهگری تقصیر نکرده الحال که نوبت دولت بمن رسید اراده ملک گیری ندارم و میخواهم که بقیه عمر را بعیش و عشرت بگذرانم میگویند که پانزده هزار زن در محل خود جمع نموده بود شهری از نطایفه ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوایف از اقسام و اصناف پیشه کار و حاکم و قاضی و کوتوال و آنچه بجهت نظام شهر درکار است از زنان تعیین نموده بود و هر جا خبر کنیزی صاحب جمال شنیدی تابدست نیارودی از پانه نشستی اقسام صنایع و علوم بکنیزان اموخت و بشکار میل بسیار داشت اهو خانه ساخته بود و در انجا اصناف جانوران جمع آورده اکثر اوقات با زنان دران آهو خانها شکار میکرد مجمل در مدت سی و دو سال زمان حکومت خود چنانچه قرار داده بود بر سر هیچ غنیمی سواری نکرد و اینمدت را بفرغت و آسودگی و عشرت گذرانید و همچنین هیچکس بر سر ملک او نیامد بر زبانهاست که چون شیر خاں افغان در ایام حکومت و سلطنت خود با وجود حیوان طبعی بر سر قبر نصیرالدین رسید بجهت همین عمل شنیع بجمعی که باو همراه بودند فرمود که چوبها بر سر قبر او زدند من نیز چون بقبر او رسیدم لکدی چند برگزیده به بندها که در ملازمت بودند فرمودم تا قبر او را لکدکاری نمودند چون خاطر را بدین تسلی نشد گفتم که گور او را شگافته اجزای نا پاک او را باتش اندازند باز بخاطر رسید که چون آتش نوربست از نور الهی حیف است که بسوختن جسد کثیف او انجوه ر لطیف الوده گرد و نیز مبادا که ازین سوختن در نشاء دیگر تخفیفی در عذاب او رود فرمودم که استخوانهای فرسوده او را باجزای خاکشده در دریای نریدا انداختند چون در ایام حیات بواسطه حرارتی که در طبیعت او غالب بود همیشه در آب بسر میبرد چنانچه مشهور است که در حالت مستی یکبار خود را در یکی از حوضهای کالیاده که عمق تمام داشت انداخت چندس از خدمتگاران محل سعی نموده موه او را بدست در آوردند و از آب بیرون کشیدند بعد از انکه بهوش آمد مذکور ساختند که چنین امری واقع شد از شنیدن اینمقدمه که موه سر او را کشیده بر آوردند بسیار غضبناک گشته فرمود که دست انخدمتگار را بربندند بار دیگر که اینقسم حالتی دست داه هیچکس به برآوردن او جرأت نکند تا در آب غوطه خورده چاندان بحسب اتفاق بعد از گذشتن یکصد و ده سال از فوت او اینمقدمه بوقوع

آمد که اجزای فرستاده او هم بآب پیوست در بیست و هشتم عبدالکریم را بجلاد و عمارات ماند و که بحسن سعی و اهتمام او باتمام رسیده بود بمنصب هشتصد اذات و چهار صد سوار از امل و اضافه سرفراز ساخته بختاب معمور خانی بلند نام گردانیدم در همان تاریخ که ریات جلال بقلعه ماند و در آمد فرزند بلند اقبال سلطان خرم با عساکر منصوره بشهر برهانپور که حاکم نشین ولایت خاندیس است داخل میشود بعد از چند روز عرایض افضلخان و رای رایان که در وقت بر آمدن اجمیر فرزند مشارالیه آنها را بهمراهی ایلچی عادل خان مرخص ساخته بود میرسد مشعر برانکه چون خبر آمدن مایان به عادل خان رسید هفت کروه باستقبال فرمان و نشان شاهزاده بلند اقبال برآمده در لوازم تسلیم و سجده و ادابی که معمول درگاه است سرمونی فرو گذاشت نه نموده در همین ملاقات اظهار دولخواهی بیش از پیش نموده تعهد کرد که ولایاتی که از تصرف اولیای دولت قاهره برآمده مجموع را از عنبر تیوه بخت انتزاع نموده بتصرف بندهای بادشاهی باز گذارد و تقبل نمود که پیشکش لایق بهمراهی ایلچیان بعزت تمام روانه درگاه سازد بعد از ذکر این مقدمات ایلچیان را بعزت تمام بجا و مقامی که بجهت آنها ترتیب یافته بود فرود می آورد در همان روز کس به عنبر فرستاده مقدماتیکه بار اعلام می بایست نمود پیغام میدهد این اخبار از عرایض افضلخان و رای رایان بمسامع جلال رسید از اجمیر تا روز دو شنبه بستم و سویم ماه مذکور در مدت چهار ماه دو قلاده شیر و بستم و هفت راس نیله گاو و شش راس چیتل و شصت راس آهو و بستم و سه خرگوش و روباه و یک هزار دویست قطعه مرغابی و سایر جانوران شکار شده بود درین شبها حکایت شکارهای ایام پیش و شوق خواهشی که خاطر را بدین شغل بود باستانهای پای سور خلافت مصیر نقل مینمودم بخاطر رسید که این شماره شکار که از ابتدای سن تمیز تاحال واقع شده بدست توان آورد بظاہرین مقدمه بواقع نویسان و مشرفان شکار و قراولان عمله و فعله این خدمت امر نمودم که در صد تحقیق شده آنچه از هر جنس جانور شکار شده مجموعه را فراهم آورده بمن بشنوند ظاهر شد که از ابتدای سن دوازده سالگی که سنه نهصد و هشتاد و هشت سال هجریست لغایت آخر همین سال که یازدهم سالست از جلوس همایون و سن من به پنجاه سال قمری رسیده بستم و هشت هزار و پانصد و سی و دو شکار در حضور واقع شده از پنجمه هفده هزار و یکصد و شصت و هفت جانور بدست خود به بدوق و غیره برین موجب شکار نموده ام جانوران چرنده سه هزار و دویست و سه از قلاده و راس و غیره شیر هشتاد و شش قلاده و خرس و چیت و روباه و اودبلو و کفتار و نه قلاده نیله گاو هشتصد و هشتاد و نه راس مها که از عالم گوزنست غایتاً در بزرگی و کلان برابر نیله گاو میشود سی و پنج راس اهوی نرماده و چکاره و چیتل و بز کوهی و غیره یک هزار و شش صد و هفتاد راس و قوچ و اهوی سرخه دویست و پانزده راس گرگ شصت و چهار راس گامیش صحرائی سی و شش راس خوک نوک راس زنگ بستم و شش راس قوچ کوهی بستم و دو راس

ارغلی سی و دو راس گورخرشش راس خرگوش بست و سه راس جانوران پرنده سیزده هزار و نهصد و شصت و چهار کبوترده هزار و سیصد و چهل و هشت قطعه لگژ و جگر سه قطعه عقاب دودست قلیواج بست و سه قطعه چغد سی و نه قطعه قوطان دوازده قطعه موش جوز پنج قطعه کنجشک چهل و یک قطعه فاخته بست و پنج قطعه بوم سی قطعه مرغابی و قاز و کاروانک و غیره یکصد و پنجاه قطعه زراف سه هزار و دو صد و هفتاد و شش قطعه جانور آبی مگر مچکه که نهنگ از آن تعبیر توان نمود ده عدد *

جشن دوازدهمین نوروز از جلوس همایون

یک گهزی از روز دوشنبه سیام ماه مذکور مطابق دوازدهم ربیع الاول سنه ۱۰۲۶ مانده حضرت نیر اعظم از برج حوت بعشرت سراسر حمل که خانه شرف و سعادت او ست انتقال فرمودند در همین وقت تحویل که ساعت سعد بود بر تخت جلوس نمودم بدستور سابق مقرر فرموده بودم که دیوانخانه خاص و عام را در اقمشه نفیسه گرفته آئین بندگی نمایند باوجودیکه اکثر امرا و اعیان دولت در خدمت فرزند خرم بودند مجلس ترتیب یافته که از سنوات سابق هیچ کمی نداشت پیشکش روز سه شنبه به اندک خان مرحمت نمودم در همین روز که غره فروردین سنه دوازده است عرضداشت شاه خرم رسید مضمون آنکه جشن نوروزی بدستور سالهای گذشته ترتیب یافت اما چون ایام سفر و بساق در میانست پیشکش همه ساله به بندها معاف شود این معنی بغایت مستحسن افتاد فرزند دلپذیر را بدعای خیرمندی یاد آورده از درگاه الهی خیریت دارین بجهت او مسالت نمودم و حکم کردم که درین نوروز هیچکس پیشکش نگذارد بواسطه افساد تنباکو که در اکثر مواجها و طبیعتها مقرر است فرموده بودم که هیچکس متوجه بکشیدن آن نشود و برادر شاه عباس نیز بضرر آن مطلع گشته در ایران میفرمایند که هیچکس مرتکب کشیدن آن نگردد چون خان عالم بمدامت کشیدن تنباکو بی اختیار بود در اکثر اوقات بدین امر قیام و اقدام می نمود یادگار علی سلطان ایلچی دارای ایران ایمعنی را بشاه عباس عرض می نمود که خان عالم یک لحظه بی تنباکو نمیتواند بود جواب عرضداشت او این بیت مرقوم می سازد *

رسول یار میخواهد کند اظهار تنباکو * من از شمع و فای روشن کنم بازار تنباکو

خان عالم نیز در جواب بیتم گفته فرستاده است

من بشپاره عاجز بودم از اظهار تنباکو * ز لطف شاه عادل گرم شد بازار تنباکو
در سویم ماه مذکور حسین بیگ دیوان بنگاله سعادت استان بوسی در یافته دوازده زنجیر فیل نر و ماده پیشکش گذرانید طاهر بخشی بنگاله که مخاطب و معاطب به بعضی تقصیرات بود سعادت کورنش در یافته فیلان او که بست و بکرنجیر بود از

نظر اشرف گذشت دوازده زنجیر پسند افتاده تقمه را باو مرحمت نمودم در پی روز مجلس شراب ترتیب داده باکتر بندها یکیک در ملازمت بودند شراب مرحمت نموده همه را سرمست باده اخلاص ساختم در چهارم قراران خبر رسانیدند که ببری درحوالی سکر تالاب که درون قلعه از عمارات مقرر حکام مالوه است قیل داریم همان لحظه سوار شده متوجه آن شکار گشتم چون بدر مذکور ظاهر گشت بر احدیان و جماعیکه در جلو بودند حمله اور گشته ده دوازده نفر را مجروح و زخمی ساخت اخرا لامریه سه تیر بندوق کار او ساخته شر او را از بندها خدا دور ساختم در هشتم منصب میرمیران که هزاری ذات و چهار صد سوار بود بهزار و پانصد ذات و بانصد سوار مقرر گشت در نهم منصب الائتماس فرزند خرم بر منصب خانجهان هزارین ذات و سوار افزوده شد که شش هزارین ذات و سوار بوده باشد و یعقوب خاں که بهزار و پانصدین ذات و هزار سوار سرفراز بود بدو هزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار سربلند گردید بر منصب بهلولخان بیانه پانصدین ذات و سبصد سوار افزوده شد که هزار و پانصدین ذات و هزار سوار بوده باشد و منصب میرزا شرف الدین حسین کاشغری که در صوبه دکن ثرویات مردانه از او و پسر او بوقوع آمده بود از اصل و اضافه بهزار و پانصدین ذات و هزار سوار مقرر گشت در دهم مائة مذکور مطابق بست و دریم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش وزن قمری منعقد گشت درینروز دو راس اسپ عراقی از طوبله خاصه و خلعت بفرزند خرم مرحمت نموده مصحوب بهرام بیگ فرستاده شد هزار سوار بر منصب اعتبارخان افزودم که به پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرفراز باشد در یازدهم حسین بیگ تبریزی که دارای ایران او را نزد حاکم گلکنده بطریق رسالت فرستاده بود چون بواسطه نزاع فرنگیان باقر لپاشیان راه بر میرمسدود بود با ایلچی حاکم گلکنده ملازمت نمودند دو راس اسپ و چند تغور پارچه دکن و گجرات پیشکش او گذشت در همین تاریخ اسپ عراقی از طوبله خاصه بخانجهان مرحمت نموده شد در یازدهم هزارین ذات بر منصب میرزا راجه بهار سنگه افزوده شد که پنجهزاری ذات و سه هزار سوار بوده باشد در هفدهم پانصد سوار دیگر بر منصب میرزا رستم افزوده پنجهزاری ذات و یک هزار سوار کردم و منصب صادقخان بهزار و پانصدین ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت و ارادت خان بمنصب هزار و پانصدی و ششصد سوار بهمین دستور سرفراز گردید بر منصب انیرای پانصدی و یکصد سوار افزوده گشت که هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بوده باشد سه گهری از روز شنبه نوزدهم مانده آغاز شرف شد و در همین وقت مجدداً جلوس نمودم از گرفتاران لشکر عنبر مقهور که سی و دو نفر بودند و در جنگ شهنازخان و شکست آن بد اختر بدست اولیای دولت قاهره افتاده بودند یکی را باعتقاد خان سپرده بودم محافظانیکه بجهت حفظ او معین بودند غفلت ورزیده او را میگریزانند این معنی بر خاطر من بسیار گران آمد اعتقاد خان را در مدت سه مائة از کورنش منع نموده بودم چون محبوس مذکور بی نام و نشان بود هر چند تردد نمودند بدست در نیامد

اخرا لامر فرمودم که سردار انجماء را که در محافظت او غفلت نموده بودند سیاست رسانیدند اعتقاد خاں درینروز حسب التماس اعتمادالدوله سعادت کورنش دریافت چون مدتی بود که احوال بنگاله و سلوک قاسم خاں خوب شنیده نمیشد بخاطر رسید که ابراهیم خاں فتح جنگ را که مهمات صوبه بهار را یک گونه صورتی داده کان الماس را که بتصرف و عمل بندها درگاه آورده است بصوبه بنگاله فرستاده جهانگیر قلیخان را که در صوبه الہ آباد جاگیرداران بجای او به بهار روانه سازم و قاسم خاں را بدرگاه طلسم دارم در همین ساعت در روز متبرک حکم شد که درینباب فرامین مطاعه بقلم در آورند و سزاواران تعیین شوند که جهانگیر قلیخان را به بهار برده ابراهیم خاں فتح جنگ را روانه بنگاله سازند و سکندر جوهری را نواخته بهزاردات و سیصد سوار سرفراز ساختم * در بیست و یکم محمد رضا ایلچی دارائی ایران را رخصت نمودم شصت هزار درب که سی هزار روپیه بوده باشد با خلعت باو مرحمت شد در برابر یادبودی که برادر شاه عباس بجہت من فرستاده بود تحفه چند از قسم مریض الاتے که دنیا داران دکی فرستاده بودند با دیگر پارچہا و نفایس از هر جنس و ہر قسم کہ تکفگی را شایان بود موازی یک لک روپیه ہمرہہ ایلچی مذکور روانه ساختم از انجملہ پیالہ بلوری بود کہ چلبی از عراق فرستاده بود ان پیالہ را شاہ دیدہ بودند بایلچی گفتہ باشند کہ اگر دریں پیالہ برادر م شراب نوشیدہ بجہت من بفرستند شفقت تمام خواہد بود چون ایلچی اینمعنی را اظہار نمود در حضور او چند مرتبہ از پیالہ شراب خوردہ فرمودم کہ سرپوش و رکابی بجہت ان تیار ساختند و داخل سوغاتہا نمودہ فرستادم سرپوش میناکاری بود بمنشیان عطار زقم فرمودم کہ جواب کتابت کہ آورده بود بر وجہ صواب مرقوم سازند در بیست و دریم قراولان خبر شیر آوردند همان لحظہ سوار شدہ خود را بسر شیر رسانیدم و بسہ تیر بندوق خلق را از شر او و اورا از شرنفس خسیس خلاص ساختم مسیح الزماں گریہ آورده گذرانید کہ این گریہ خنثی است در منزل من بچہ اہم از تولد یافت و ہم بگریہ دیگر جفت شدہ بچہ از وہم رسید در بیست و پنجم فوج اعتمادالدولہ در میدان جہرکہ در شہ از نظر گذشت دو ہزار خوش اسبہ کہ اکثر مغل بودند و پانصد پیادہ تیر انداز و توپچی و چہارادہ زنجیر نیل فوج را بخشیان بشمار در آورده بعرض رسانیدند کہ فوج مذکور بسیار راستہ و بتوزک بنظر در آمد در بیست و ششم شیر مادہ شکار شد روز پنجشنبہ غرہ اردی بہشت الماسی کہ مقر بخاں بمصوب قاصدان فرستادہ بود بنظر در آمد بیست و سہ سرخ وزن داشت جوہریان بسی ہزار روپیہ قیمت نمودند فرد اعلی الماس بود بغایت پسند افتاد فرمودم کہ انگشتری ساختند در سویم منصب یوسفخان حسب التماس باباخرم از اصل و اضافہ ہزاریدات و ہزار پانصد سوار مشخص شد و همچنین منصب چندہ دیگر از امرا و منصبداران بتجویز فرزند مذکور اضافہ حکم شد در ہفتم چون قراولان چہار شیر در قیل داشتند بعد از گذشتن دو بہر و سہ گہری با محل متوجہ شکار انہا شدم چون شیران بنظر در آمدند نور جہاں بیگم از من التماس نمود کہ اگر حکم شود من

شیران را به بندوق نیزم فرمودم که چنان باشد دو شیر را به بندوق و درونی دیگر را به هریک بدو تیر زده انداخت تا چشم برهم زدیم قالب این چهار شیر را بشش تیر از حیات پرداخت تا حال چنان تفنگ اندازی مشاهده نشده بود که از بالای فیل از درون عمارت شش تیر انداخته شود که یکی خطا نیفتد و چهارده فرصت جستش و حرکت جذبیدن نیابند. بجلدوسی این کمانداری هزار اشرفی نثار نموده یک جفت پهنچی الماس که یک لک روپیة قیمت داشت مرحمت نمودم در همین روز معمور خان باتمام غمارات دولتخانه لاهور مرخص گشت در دهم فوت سید وارث که فوجدار صوبه اوده بود بعرض رسید در دوازدهم میر محمود چون استدعای فوجداری مینمود او را بخطاب تهورخانی و اضافه منصب سرفراز ساخته بفوجداری بعضی از برگذات صوبه ملتان تعیین نمودم در بستم و دریم طاهر بخشی بنگاله که منع کورنش او شده بود ملازمت نمود و پیشکش که داشت نذر گذرانید و هشت زنجیر فیل پیشکش قاسم خان حاکم بنگاله بادو زنجیر فیل شیخ مودهو درینروز از نظر گذشت و بیستم هشتم بالتماس خاندوران پانصدی بر منصب عبدالعزیز خان اضافه حکم شد در پنجم خرداد خدمت دیوانی صوبه گجرات از تغیر کیشو بمیرزا حسین مقرر گشت او را بخطاب کفایت خانی سرفراز ساختم در هشتم لشکر خان که بخدمت بخشیدگی بنکش تعیین بود آمده ملازمت کرد یکصد مهر و پانصد روپیة نذر گذرانید چنانکه روز قبل ازین اوستاد محمد نائی را که در فن خود از به نظیران بود فرزند خرم بموجب طلب فرستاده بود چند مجلس ساز ازو شنیده شد و نقشی که در غزل بنام من بسته بود گذرانید در دوازدهم ماه مذکور فرمودم که او را بروپیة وزن نمودند شش هزار و سیصد روپیة و فیل حوضه داری نیز باو عنایت نموده مقرر فرمودم که برآن فیل سوار شده و زرها بر اطراف و جرائب خود چیده و پاشیده بمنزل خود برو و ملا اسک قصه خوان از ملازمان میرزا غازی در همین روزها از تهله آمده ملازمت نمود چون برنقل و شیرین حکایت و خوش بیان بود صحبت او بمن در افتاد او را بخطاب محظوظ خانی خوشدل ساخته یک هزار عدد روپیة و خلعت و اسب و پیکر زنجیر فیل و پالکی بدو عنایت نمودم بعد از چند روز فرمودم که بروپیة او را برکشند چهار هزار و چهار صد عدد روپیة شد و بمنصب در صدیقات و بیست سوار سرفراز گردید فرمودم که همیشه در مجلس گپ حاضر میبوده باشد در همین تاریخ لشکر خان جمعیت خود را در جهور که در شن بنظر در اورن پانصد سوار و چهارده زنجیر فیل و یکصد نفر بندوقچی بود در بیستم و چهارم خنبر رسید که مهاسنگه فیروزه راجه همان سنگه که داخل امرای کلاں بود در بالاپور ولایت برار با فراط شراب در گذشت پدر او هم درین سن سی و دو سالگی بخوردن شراب بیرون از انداز و حساب ضایع شده در همین روزها انبه بسیاری

‡ میگویند که شاعری فی البدیة این بیت خواند

نورجهاں گرچه بصورت زن است در صف مردان زن شیر اتکن است

لطف این شعر این است که قبل از آن که نورجهاں داخل محل جهانگیر شد زوجه شیر اتکن خان برده اسم

از اطراف ولایات دکن و برهانپور و گجرات و برگنات مالوه بمیوه خانه خاصه شریفه اوزده بودند با آنکه اینولایت بخوش انبگنی معروف و مشهورند در شیرینی و کم رنگی و کلاسه انبه کم جالے برابر بی بانبه اینولایت میکند چنانچه مکرر در حضور فرمودم که بوزن در آورند یکسیر و یکپار و بلکه چیزه زیاده ظاهر گشت غایتاً بخوش ابی ولدت و چاشنی و کم ثقلی انبه چهپرامو که در حوالی اگره واقعست زیادتیه بر جمیع انبه هالے اینولایت و سایر جاهالے هندوستان دارد در بست هشتم نادری خاصه که تا حال بایی نفاست نادری زردوزی در سرکار من دوخته نشده بود جهت فرزند بابا خرم فرستادم و حکم شد که برنده آن مذکور سازد که چون این نادری این خصوصیت داشت که در روز برآمدن از اجمیر بقصد تسخیر ولایات دکن پوشیده بودم جهت انفرزند فرستاده شد در همین تاریخ دستاری که از سرخون برداشته بودم بهمان طور پیشچیده برسر اعتمادالدوله گذاشتم و او را بدین عنایت سرلند ساختم سه قطعه زمرد و یک قطعه اوربسی مرصع و انگشتری نگین یاقوت مهابتخان بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر اشرف گذشت مبلغ هفت هزار روپیه بقیمت رسید در روز مذکور باران کرم و عنایت الهی متقاطر گشت آب در ماند و خیلی روی بکمی فهاده بود و خلق ازینممر مضطرب احوال بودند چنانچه باکثر بندها حکم شد که بکنار دریایه نربدا روند و امید بارش و باریدن درین روزها نبود بجهت اضطراب خلایق از روی نیازمندی متوجه بدرگاه باری گشتم الله تعالی بکرم و فضل خود بارانی عطا فرمود که در عرض یکشبانه روز تالابها و برکها و نالها پرگشت و آن اضطراب خلایق بارامش تمام مبدل گردید شکرانه این عنایت را بکدام زبان ادا توان کرد غره ماه تیر علم بوزیر خاں مرحمت شد و پیشکش رانا که مشتملبر دو راس اسب و پاره پارچه گجراتی و چند کوزه اچار و مربا بود بنظر در آمد در سویم معزا خبر گرفتاری عبدالطیف نامی از حاکم زادهای ولایت گجرات که همیشه در انصوبه منشاء فتنه و فساد بود آورد چون گرفتاری او باعث رفاهیت خلق بود حمد و سپاس باری بجا آورده شد فرمودم که مقربخان او را بدست یکی از مناصبداران تعینات آنجا بدرگاه فرستد زمینداران نواحی ماند و اکثر آمده ملازمت نموده پیشکش ها گذرانیدند در هشتم رامداس پسر راجه راجسنگه کچهواکه را تیکه راجگی کشیده او را بدین خطاب سرفراز ساختم یادگار بیگ که در ماوراءالنهر بیادگار قورچی مشهور است و نزد حکام آنجا خالی از نسبت و حالت نبوده آمده ملازمت کرد از جمله پیشکش او پیاله سفید خطائی پایه داری مستحسن افتاد و پیشکش بهادر خاں حاکم قندهار که نه راس اسب و نه تغور اقمشه نفیسه و دو دانه پوست روباه سیاه و دیگر چیزها بود از نظر گذشت هم درین تاریخ راجه کدیه پیمنراین نام سعادت ملازمت دریافت و هفت زنجیر نیل فرموده پیشکش گذرانید در دهم اسب و خلعت بیادگار قورچی مرحمت شد در سیزدهم عید گلاب پاشان بود لوازم آنروز بجا آورده شد و شیخ مودود چشتی که از تعینات ضربه بنگاله است بخطاب چشتی خانی سرفراز گشت و اسب بدو مرحمت

شد در چهاردهم راول سمرسی بسر راول اودیسنگه زمیندار بانسواله ملازمت نمود سی هزار روپیه و سه زنجیر فیل و یکصد پانصدان مرصع و یک کمر مرصع پیشکش گذرانید * در پانزدهم نه قطعه الماس از حاصل کان و از اندوخته‌های زمیندار انجا ابراهیم‌خان فتح جنگ حاکم صوبه بهار مصحوب محمد بیگ فرستاده بود از نظر اشرف گذشت از جمله یکقطه چهارده و نیم تانک بود بیک لک روپیه قیمت شد در همین روز بیادگار قورچی چهارده هزار درب انعام مرحمت شد و او را بمنصب پانصدات و سیصد سوار سرفراز کردم. منصب تاتار خان بکاول بیگی از اصل و اضافه دوهزار پانصد و سیصد سوار مقرر داشتم و پسران او علحدده هر یک باضافه منصب سرفراز شدند حسب الاتماس شاهزاده سلطان پرنیز پانصدی بر منصب ذات وزیر خان افزوده شد در بیست و نهم که روز مبارک پنجشنبه بود سید عبدالله بارهه فرستاده فرزند بلند اقبال بابا خرم بملازمت رسید و عرایض انفرزند رسانید مشتمل بر اخبار فتح ولایات دکن که جمیع دنیا داران انجا سرخدمت بر رتبه اطاعت نهاده بندگی و فرمانبرداری قبول نمودند و مقالید قلعها و حصنها بتخصیص ثلعه احمدنگر را بنظر در آوردند بشکرانه این نعمت عظمی و عطیه کبری سر نیازمندی بدرگاه بی نیاز نهاده اس بشکر کشادم و داد عجز و نیازمندی داده فرمودم که نقاره‌های شانیهانه بنوازش در آوردند لله‌الحمد که ولایات از دست رفته بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد مفسدانی که دم سرکشی و استکبار میزدند بهجز و ناتوانی خود اعتراف آورده مال سپار و خراج گذار گشتند چون اینخبر بوسیله نور جهان بیگم بمسامع جلال رسید برگشته بود که دو لک روپیه حاصل دارند باو عنایت نمود انشاءالله تعالی چون انواع قاهره ولایت دکن و قلاع انجا در آیند و خاطر فرزند ارجمند بابا خرم از تصرف انها جمع گردد پیشکش دنیاداران دکن را که در بیست و این چنین پیشکش بهنچیک از سلاطین عهد و عصر خود نداده اند همراه گرفته بایلچیان انها روانه ملازمت خواهد شد امرائی را که درین صوبه جاگیردار خواهند بود مقرر است که همراه آورد تا سعادت ملازمت دریافته مرخص گردند و رایات جلال بافتح و فیروزی عازم پایه سرب خلافت مصیر گردن چند روز قبل از انکه اخبار فتح مذکور برسد شبی بدیوان خواجه حافظ تهاول نمودم که عاقبت این کارچه نوع خواهد شد این غزل برآمد *

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد * زدم این فال گذشت اخترو کار آخر شد

چون لسان الغیب حافظ چنینی املا نمود مرا امیدواری تمام دست داد چنانچه بعد از بیست و پنجروز اخبار فتح و فیروزی رسید در بسیاری از مطالب بدیوان خواجه رجوع نموده ام و بحسب اتفاق آنچه برآمده نتیجه مطابق همان بخشیده و کم است که تکلف نموده باشد در همین روز هزار سوار بمنصب اصفخان افزوده اورا به پنج هزاری ذات و سوار سرفراز ساختم و آخرهای روز بامردم محل بسیر عمارت هفت منظر متوجه شدم و ابتدای شام بدولتخانه باز گشتم این عمارت از احداث یافته‌های حکام سابق مالوه است که سلطان محمود خلجی باشد هفت طبقه قرار داده و در هر طبقه چهار صفا

ساخته مشتمل بر چهار درجه بلندی این مینار پنجاه و چهار درج و نیم است و در پنججاه گز ریزه از سطح زمین تا طبقه هفتم یکصد و هفتاد و یک در رفتن و آمدن یکهزار و چهار صد روپیه نثار شد در سی و یکم سید عبدالله را بخطاب سیفخانی سرفراز ساخته و بخلعت و اسب و فیل و خنجر مرصع سر بلند گردانیدم و بخدمت فرزند بلند اقبال مرخص ساختم و لعلی که از سی هزار روپیه زیاده می ارزد بدست او بجهت فرزند بلند اقبال فرستادم و نظر بر قیمت آن نموده چون مدتی مدید بر سر خود می بستم او را مبارک دانسته بطریق شگون فرستاده شد سلطان محمود خویش خواجه ابوالحسن بخشی را بخدمت بخشیدگري و واقعه نویسی صوبه بهار تعیین نمودم و در وقت رخصت فیلی باو عنایت نمودم آخر های روز پنجشنبه امر داد با مردم محل بقصد سپر نیل کندی که از جاهای دلکش قلعه ماندو است متوجه گشتم شاه مذاق خاں که از امرای معتبر والد بزرگوارم بود در وقتیکه این ولایت را بجایگز داشت عمارتی در اینجا ساخته بغایت دلنشین و فرج بخش تا دوسه گهزی شب توقف نموده بعد ازان متوجه دولت خانه مبارک گشتم چون از مخلص خاں که دیوان و بخشی صوبه بنگاله بود بعضی سبکیها بعرض رسید از منصب او هزارذات و دو بیست سوار کم نمودم در هفتم فیل مستی از فیلان پیشکش عادل خان گجراج نام بجهت رانا امر سنگه فرستاده شد در یازدهم بقصد شکار متوجه گشتم و یکمذول از قلعه پائین امدم غایتاً کثرت باریدگی و گل بدرجه بود که مطلق تردد و حرکت میسر نشد بنابر رفاهیت مردم و آسودگی حیوانات فسخ این عزیمت نموده روز پنجشنبه در بیرون گذرانیده شـب جمعه باز گشتم در همین روز هدایت الله که در خدمت توزک و ترددات حضور بسیار چسپان است بخطاب فدائخانی سرفراز گشت درین بیست بارش بدرجه شد که پیران کهن سال گفتند که این قسم بارانی در هیچ عهد و عصر یاد نداریم بچه روز ابرو باران بود چنانچه گاه حضرت فیر اعظم ظهور میفرمودند باد و کثرت باران بمرتب رسیده که اکثر عمارتها قدیم و جدید از پا درآمدند در شب اول باران و برق و صاعقه چندی افتاد که بان صلابت صدا کم بگوش رسیده بود قریب بیست کس از زن و مرد ضایع شدند و در بعضی عمارات سنگین رسیده شکست در بناهای آن راه یافت هیچ صدا بیش ازین دلکوب تر نیست تا وسط ماه مذکور شدت باد و باران در ترقی بود بعد ازان رفته رفته رو بکمی نهار و از کثرت سبزه و ریاحین خود رو چه نویسد دره و دشت و کوه و صحرا فرو گرفته است در معموره عالم معلوم نیست که مثل ماندو جله از حیثیت خوبی هوا و لطافت جا و صحرا بوده باشد بتخصیص در فصل برسات در بنفصل که از ماهای مقرر تا بستانست شبها در درون خانها بے لحاف نمیتوان خوابید و روزها بنوعی که مطلق ببادزن و تغیر جا و منزل احتیاج نمی افتد آنچه از بنعالم نوشته شود هنوز اندکی از بسیاری خوابیهای انجاست در چیز مشاهده افتاد که در هیچ جا از هندوستان ندیده بودیم یکی درخت کیله جنگلی که در اکثر صحراهای این قلعه رسته است دیگر اشیانه مموله که بزبان فارسی دم

سیچہ میگویند تا خال هیچک از میدان خبر از اشیان او نداده بودند بحسب اتفاق در عمارتیکه بسر میبردیم اشیانه او ظاهر شد دو بچه برآورده بود سه پھر از روز پنجشنبه نوزدهم گذشته با مردم محل بقصد سیر و تماشای محکها و عمارت سکر تالاب که از احداث پادشاهای حکام سابق مالوه است سوار شدم چون بجهت دارائی و حکومت صوبه پنجاب با اعتماد الدوله فیل مرحمت نشده بود در انداز راه فیل از فیلان خاصه که جگت جوت نام داشت با و مرحمت نمودم و تا شام دران عمارت دلکش بسر برده از خرمی و سبزی صحرای اطراف بغایت محظوظ گشتم و بعد از ادای عبادت و تسبیح شام متوجه مستقر دولت گردیدیم در روز جمعه فیلی زنبادل نام که جهانگیر قلیخان بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت بعضی لباسها و قماشها را مخصوص پوشش خود ساخته حکم فرمودم که هیچکس نپوشد مگر آنکه من عنایت کنم اول دگله نادری که بر بالای قبا پوشند درازی قد آن از کمر پایان سرین و استین ندارد پیش آن بتکمه بسته میشود مردم ولایت آنرا کورگی میگویند من نادری نام نهادم دیگر جامه شال طوس است که والد بزرگوارم خاصه کرده بودند دیگر قباے بتو گردید و سر استین چکن دوزی پوشیدن آنرا نیز مخصوص خود ساخته بودند دیگر قباے حاشیه دار که علمهای پارچه محرمات را بریده بر دور دامن و گردید و سر استین میدوزند دیگر قباے اطلس گجراتی دیگر چیره و کمر بند ابریشم باف که کلابتون طلا و نقره را دران بافته باشند چون ماهیانه پاره از سواران مهابتخان مطابق بر دست سه اسبه دو اسبه بجهت سرانجام خدمت دکن اضافه شده بود و در ثانی الحال انخدمت بانصرام نرسیده حکم کردم که دیوانیان آن تفاوت را از جاگیر او باز یافت نمایند آخرهای روز پنجشنبه بیست ششم موافق چهاردهم شهر شعبان که شب برات بود در یکی از منازل و عمارات محل نورجهان بیگم که در میان تالابهای کلال واقع است مجلس جشن نمودم و امرا و مقربان را درین مجلس که ترتیب داده بیگم بود طلبداشته حکم کردم که بمردم پیاله و اقسام مکیفات بمقتضای خواهش هر کس بدهند بسیاری پیاله اختیار نمودند فرمودم که هر کس که پیاله بخورد بمثل منصب و حالت خود نشیند و اقسام کبابها و میوه ها بطریق گزک مقرر شد که در پیش هر کس بدهند عجب مجلسی منعقد گشت در آغاز شام بر اطراف تال و عمارات فانوس ها و چراغها روشن ساخته چراغانی بهم دست داد که تا این رسم را معمول ساخته اند شاید در هیچ جا مثل این چراغانی نشده باشد جمیع چراغها و فانوسها عکس در آب انداخته بنوعی بنظر درمی آمد که گویا تمام صحن این تالاب یکمیدان آتشست بسیار شگفته مجلسی گذشت و پیاله خواران زیاده از حوصله طاقت پیالها تناول نمودند *

دل افروز بزمی شد اراسته * بخوبی بد انسان که دل خواسته
 فکندند در پیش این سبز کاخ * بساطی چو میدان همت فراخ
 زبس نگهت بزم میرفت دور * فلک نافه مشک بود از بخور
 شده جلوه گرنانیدان باغ * رخ افروخته هر یکی چو چراغ

بعد از گذشتن سه چهار گهری از شب مردم را رخصت نموده اهل محل را طلب نمودم و تا یکپهر شب درین موضع نزه بسر برده داک خرمی و عیش دادم چون درین پنجشنبه بعضی از خصوصیات دست بهم داده بود اول آنکه روز جلوس من بود دیگر آنکه شب برات بود دیگر روز راگهی بود که پیش از آن شرح داده شد و نزد هنوز از روز های معتبر است بنابراین سه سعادت اینروز را مبارکشنده نام نهادم * در بست و هفتم سید کاسو بخطاب پرورشخانی سرفراز گردید دیگر روز چهار شنبه بهمان رنگ که مبارکشنده بمن نیک افتاده است اینروز برعکس بمن افتاده است بنابراین نام این روز شوم کم شنبه نهادم که دایم این روز از جهان کم باد در روز دیگر خنجر مرصع بیدگار قورچی مرحمت شد و فرمودم که او را بعد ازین یادگار بیک میگفته باشند چیسنگه پسر راجه مهاسنگه را که در سن بست سالگی است طلب نموده بودم در همین روزها ملازمت نمود و یکنجیر نیل پیشکش گذرانید یکپهر سه گهری از روز مبارک شنبه دوم شهر نور ماه بقصد سیر بجانب نیل کند و انحدود سواری دست داد و از آنجا بصحرائی عیدگاه بر بالای پشته که نهایت سبزی و خرمی دارد گذار افتاد گل چنپا و دیگر ریاحین صحرائی بدرجه شگفته بود که بر هر طرف که نظر می افتاد عالم سبزه و گل مشاهده میگشت یک پهر از شب گذشته بدولتسرای همایون داخل گشتم چون مکرر مذکور میشد که از کیله صحرائی یکقسم شیرینی بهم میدهند که اکثر درویشان و ارباب احتیاج انرا قوت خود می سازند در صد نفحص آن شدم ظاهر شد که میوه آن چیزی زسخت و بی حلاوت است غایتاً در پایان طرف مذوبی شکل که اصل میوه کیله ازان برون برمی آید یک پارچه شیرینی بسته که بعینه طعم و مزه و قوام پالوده دارد و ظاهر میگردد که مردم افرا تناول مینمایند و ذایقه از ادراک لذت آن بسیار محظوظ میشود در باب کبوتر نامه بر سخنان نیز بگوش رسیده بود که در زمان خلفای بنی عباس کبوتران بغدادی را که نامه بر میگویند و الحق که از کبوتران صحرائی ده پانزدهی کلان پر هستند اموخته میکنند بکبوتران بزان فرمودم که اینها را اموخته کنند و این کبوتران چند جفتی را چنان اموخته کردند که در اول روز که از ماندن پرواز انهامی نمودیم اگر کثرت بزان بسیار می شد نهایتش قاصد نیم پهر بلکه تا یک و نیم پهر به برهانپور میرسیدند و اگر هوا بغایت صاف می بود اکثری در یکپهر میرسیدند و بعضی کبوتران در چهار گهری هم میرسیدند * در سویم عرضداشت بابا خرم مشعر بر آمدن افضل خاں و راسه رایان و رسیدن ایلیچیان عادلخان و آوردن پیشکش های لایق از جواهر و موصع آلات و فیلاں و اسپان که در هیچ عهده و عصری این چنین پیشکش نیامده بود و اظهار شکر گذاری بسیاری از خدمات و دولت خواهی خان مشارالیه و وفا بقول و عهد خود نمودن و التماس فرمان عنایت دربار او مزین بخطاب مهتطاب فرزندی و دیگر عنایات که تا حال در شان او صادر نگشته بود رسید چون خاطر فرزند مذکور بغایت عزیز و التماس او بجای آورد حکم فرمودم که منشیان عطار رقم فرمانی باسم عادل خاں مرقوم ساختند مبنی

بر انواع شفقت و مرحمت و در تعریف القاب او ده دوازده هراچه در ایام سابق نوشته میشد افزودند و قید شد که او را در فرامین مطاعه فرزند مینوشته باشند و در صدر فرمان بقلم خاص این بیت مرقوم گردید *

شدی از التماس شاه خرم * بفرزندی ما مشهور عالم

در روز چهارم فرمان مذکور با نقل فرستاده شد تا فرزند شاه خرم نقل را ملاحظه نموده اصل را روانه سازد روز مبارک شنبه نهم با اهل محل بخانه اصفخان رفته منزل او در حوالی دره واقع بود در نهایت لطافت و صفا و چندی دره دیگر بر اطراف دارد و چند جا ابشارهای جاری و درختان انبه و غیره در نهایت سبزی و خرمی سایه افکن گشته قریب بدویست و سیصد گل کیوژه در یک دره رسته است مجمل روز مذکور در نهایت شگفتگی و خرمی گذشت و مجلس شراب منعقد گردید بامرا و نزدیکان پیدالها مرحمت شد و پیشکش اصفخان بنظر در آمد اکثر نفایس بود آنچه پسند خاطر افتاد برداشته قلمه را باو عنایت کردم در همین روز خواجه میرولک سلطان خواجه که از خدمت بنکش بموجب طلب آمده بود ملازمت نمود یک قطعه لعل و دو دانه مروارید و یکونجیر فیل پیشکش گذرانید راجه بهیم نرائین زمیندار ولایت گدیبه بمنصب هزاربذات و پانصد سوار سرافراز گردید و حکم شد که جاگیر هم از وطن او تنخواه دهند در دوازدهم عرضداشت فرزند خرم رسید که راجه سورج مل ولد راجه باسو که زمین و ولایت او متصل بقلعه کانگزه است تعهد مینماید که در عرض یکسال این قلعه را بتصرف اولیای دولت قاهره در آورد و خط تعهد او را نیز فرستاده بود حکم شد که مطالب و مدعیاتی که دارد فهمیده و خاطر نشان خود ساخته راجه مذکور را روانه ملازمت سازد تا سرفاجام مهمات خود نموده بخدمت مذکور متوجه گردد *

در همین روز که یکشنبه دوازدهم باشد مطابق غره رمضان بعد از گذشتن چهار گهری و هفت پل صبیبه فرزند مذکور از مادر شاهزادهای دیگر که دختر اصفخان باشد تولد یافت و مسمی بروشن ارا بیگم گردید زمیندار جیت پور که در حوالی ماندو واقع است چون بمقتضای بیسعادتیا ادراک استانبوسی فذمود فدائی خان رافرمودم که باچندی از منصبداران و چار صد پانصد نفر برق انداز بر سر او رفته ولایت او را بتنازد در سیزدهم یک فیل بدائی خان و یک فیل بمیر قاسم ولد سید مراد مرحمت شد در شانزدهم جیسنگه ولد راجه مهاسنگه که در سن دوازده سالگی بوده باشد بمنصب هزاربذات و پانصد سوار سرافراز گردید بمیر میران ولد میرخلیل الله یک زنجیر فیل که خون پسند نموده شد و یک فیل بملا عبدالستار عنایت کردم بهوج پسر راجه بکرماجیت بهدوره بعد از فوت پدرش از صوبه دکن آمده ملازمت نمود و یک صد مهر نذر گذرانید در هفتم بعرض رسید که راجه کلیان از ولایت اویسه آمده اراده استانبوسی دارد چون در باب او حکایات ناخوش بعرض رسیده بود حکم شد که او را باپسرش باصف خان بسپارند تا تحقیق سخنانی که در باب او مذکور شده است نماید

درنوزدهم یک زنجیرفیل بجیسنگه مرحمت شد در بستم در بیست سوار بر منصبت کیشومارو مرحمت گردید که منصبت او از اصل و اضافه دو هزار یدات و هزار و دویست سوار بوده باشد * در بیست و سیوم الهداک افغان را بخطاب رشید خانی امتیاز داده بزم نرم خاچه عنایت نمودم فیلا پیشکش راجه کلیان سنگه که هژده زنجیرفیل بود از نظر گذشته شانزده زنجیرفیل داخل فیل خانه خاصه شد دو زنجیر را باو مرحمت کردم چون از ولایت عراق خبر وفات والده میومیران دختر شاه اسمعیل ثانی از طبقه سلاطین صفویه رسیده بود خلعت بجبهت او فرستاده او را از لباس تعزیت برآوردم در بیست و پنجم فدائی خاں خلعت یافته باتفاق برادرش روح الله و دیگر منصبداران به تنبیه زمیندار جیت پوری مرخص گشتند در بیست و هشتم بقصد تماشاے نوبدا و شکار آنحدود از قلعه فرود آمده با اهل محل متوجه گشتم و بدو منزل کنار آب مذکور محل نزول اجلال گشت چون پشه و کیک بسیار داشت زیاده از یک شب توقف نیفکاد روز دیگر به تاراپور آمده روز جمعه سی و یکم مراجعت واقع شد در غره مهر ماه بمحسن خواجه که درینولا از ماوراءالنهر آمده خلعت و پنج هزار روبیه مرحمت شد در دویم بعد از تفحص مقدماتی که در باب راجه کلیان بعرض رسانیده بودند و اصفخان بتفحص ان مامور بود چون بیگناه ظاهر گشت سعادت استانبوسی در یافته یکصد مهر و یک هزار روبیه نذر گذرانید و پیشکش او که یک سلک مروارید بود مشتمل بر هشتاد دانه و دو قطعه لعل و یک پهنچی که یک قطعه لعل و دودانه مروارید داشت و صورت اسب طلا مرصع بجواهر از نظر گذشت عرضداشت فدائی خاں رسید که چون افواج قاهره بولایت جیت پور در آمدند زمیندار انجا قرار بر قرار اختیار نموده تاب مقاومت نیاورد و ولایات او بتاراج حادثات رفت الحال از کرده خود پشیمانست و اراده دارد که بدرگاه جهان بنده آمده طریقه بندگی و اطاعت اختیار نماید روح الله را با فوجی بعقب او فرستاده شد که او را بدست آورده بدرگاه آرد یا اواره وادی ابدبار سازد و زنان و متعلقان او را که بمیان ولایت زمینداران همسایه در آمده اند ببندد در آورد در هشتم خواجه نظام چهارده عدد انار که از بندر موخا بود آورده گذرانید از بندر مذکور بسورت در عرض چهارده روز آورده بودند و از سورت بماندو بهشت روز آمده بود کلانی انار مذکور برابر انار تهته است غایتاً انار تهته بیدانه و این انار بادافه و نازکی دارد در شادابی بر انار تهته زیادتیی میکند در فهم خبر رسید که روح الله بدیهی از دیهات ان نواحی میبرد و بدو خبر میسرانند که زنان و متعلقان جیت پوری در بی دیهه است بقصد تفحص در برون دیهه فرود آمده کسان میفرستد و مردمی را که در بی دیهه بوده اند حاضر میسازد در اثنائے تحقیق و تفحص یکی از فدویان زمیندار مذکور بمیان مردم دیهه در آمده در حینیکه مردم جابجا فرود آمده بودند و روح الله با چندے رخت بر آورده بر بالای قالیچه نشسته بوده است انقدوی خود را بعقب سر او رسانیده برچهه باو میسرانند و ان برچهه کارگر افتاده سرازینده او برمی آورد کشیدن برچهه و اصل گشتن

جشن دوازدهمین نو روز

روح الله هقارن یکدیگر واقع میگردد چندیکه حاضر بودند انمودک را بجهنم میفرستند و مجموع مردمی که متفرق فرود آمده بودند سلاح پوشیده بر سر دیبه روانه میشوند آنخون گرفتار بشامت جادادن مخالفان و متمردان در یکساعت نجومی بقتل میرسند زنان و دختران آنها به بند گرفتار میگردد و آتش در دیبه زده چنان می کنند که بجز تیل خاکستری بنظر در نمی آید و تمامی آن مردم جسد روح الله را برداشته خون را بفدائی خاں ملحق می سازند در مردانگی و کار طالبی روح الله سخن نبود غایتاً غفلت این شعبده انگیخت چون آثار آبادانی در انولایت نماند زمیندار اینجا بکوه و جنگل در آمده خود را پنهان و گمغام ساخت و بفدائی خاں کس فرستاده القماس عفو گناهان خود نموده حکم شد که او را قول داده بدرگاه آورد منصب مروت خاں از اصل و اضافه بشرط نیست و نابود ساختن هر بهان زمیندار چندر کوته که مقردین از ازار تمام می یابند بدو هزار دینار و هزار پانصد سوار مقرر گشت در سیزدهم راجه سورجمل بهمرایه تقی بخشی ملازم بابا خرم آمده ملازمت کرد مطالبی که داشت مجموع بعرضرسانید سرانجام خدمتیکه تعهد نموده بود بواجبی شد و حسب القماس فرزند مشارالیه بعدایت علم و نقاره سربلندی یافت به تقی که همراهی او معین بود کهنه مرمع شفقت شد و مقرر گشت که سرانجام کارخون نموده بزودی روانه گردد و منصب خواجه علی بیگ میوزا که بحفظ و حراست احمد نگار تعیین یافته بود پنجهزار دینار و سوار حکم شد بذوالدین قلی و خواجگی طاهر و سید خان محمد و مرتضی خان و وای بیگ بهر کدام یکنهچیر فیل مرحمت نمودم در هفدهم منصب حاکم بیگ از اصل و اضافه بهزاری ذات و دویست سوار مقرر گردید در هجدهم روز راجه سورجمل را خلعت و فیل و کهنه مرمع و تقی را خلعت داده بخدمت کانگزه مرخص ساختم چون فرستاده های فرزند بلند اقبال شاه خرم با ایلیچیان عادل خان و پیشکشهاییکه فرستاده بود داخل برهانپور شدند و خاطر انفرزند بالکلیه از مهمات صوبه دکن جمع گشت صاحب صوبگی بواری خاندیس و احمد نگار به سپه سالار خانخانان القماس نموده شاهنواز خاں پسر او را که در حقیقت خانخانان جوانست با دوازده هزار سوار موجود بضبط ولایت مفتوحه فرستاد و هر جا و هر محل را بجایگیری از معتبران قرار داده بندوبست اینجا بروشی که لایق و مناسب بود سرانجام نموده و از جمله لشکری که بهمرایه انفرزند مقرر بود موازی سی هزار سوار هفت هزار پیاده برق انداز در اینجا گذاشته تجمه مردم را که بیست و پنجهزار سوار دوهزار توپچی بود همراه گرفته روانه ملازمت شد و بتاریخ روز مبارکشنبه هشتم مهرماه الهی سنه دوازده جلوس موافق یازدهم شهر شوال سنه ۱۰۲۹ هزار بیست و شش هجری بعد از گذشتن سه بهرو یک گهری در قلعه ماند و بمبارکی و فوخی سعادت ملازمت دریافت مدت مفارقت پانزده ماه و یازده روز کشید بعد از تقدیم اداب کورنش و زمین بوس بالای چهار که طلبیدم و از غایت محبت و شوق بی اختیار از جاس خود برخاسته در اغوش عاطفت گرفتم چندانکه او در اداب و فروتنی

مبالغه فرمود من در عنایت و شفقت افزودم و نزدیک بخود حکم نشستن فرمودم هزار اشرفی و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار اشرفی و هزار روپیه برسم تصدق معروض داشت و چون وقت مقتضی آن نبود که پیشکش‌های خود را تمام بنظر در آورد فیل سرناک را که سر حلقه فیلا پیشکش عادل‌خان بود با صندوقچه از جواهر نفیس در پس وقت گذرانید بعد از آن به بخشیان حکم شد که امرائی که همراه آن فرزند آمده اند بترتیب منصب ملازمت نمایند اول خان جهان بسعادت ملازمت سرفرازی یافت او را بالا طلبیده بدولت قدمبوس امتیاز بخشیدم هزار مهر و هزار روپیه نذر و صندوقچه پر از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید و از پیشکش‌های او آنچه مقبول افتاد چهل و پنج هزار روپیه قیمت شد بعد از آن عبدالله‌خان آستانبوس نموده صد مهر نذر آورد و آنگاه مه‌آستانبوس سر بلندی یافت صد مهر و هزار روپیه نذر و گوهی از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید یک لک و بیست و چهار هزار روپیه قیمت آن شد از آنجمله لعلی است بوزن یازده مثقال که سال گذشته در اجمیر فرنگی بجهت فروختن آورده بود دو لک روپیه بها میکند و جواهریان هشتاد هزار روپیه قیمت می‌نمودند بنابراین سودا راست نیامد باز گردانیده برن چون بدرهانیپور میرسد مه‌آستانبوس یک لک روپیه ازو می‌خرد بعد از آنکه راجه بهاو سنگه ملازمت نموده هزار روپیه نذر و قدری از جواهر مرصع آلات پیشکش گذرانید و همچنین داراب‌خان بسر خانخانان و سردار خان برادر عبدالله‌خان و شجاع‌آستانبوس عرب و دیانت‌آستانبوس و شهبازخان و معتمدخان بخشی و آودارام که از سرداران عمده نظام الملکی بودند بقول فرزند شاه خرم آمده در سلک دولتخواهان منظم گشته و دیگر امرای بترتیب منصب ملازمت نمودند بعد از آن وکلای عادل‌خان دولت زمین بوس دریافتن عرضداشت او را گذرانیدند پیش ازین بجلدوی فتح رانا منصب بیست هزار و ده هزار سوار بفرزند اقبال مند مرحمت شده بود چون بتسخیر دکن شتافت بخطاب شاهي اختصاص یافت الحال بجلدوی این خدمت شایسته منصب سی هزار و بیست هزار سوار و خطاب شاهجهان عنایت فرمودم و حکم شد که بعد ازین در مجلس بهشت آئین مندلی نزدیک به تخت می نهاده باشند که آن فرزند نشنید و این عنایت بیست مخصوص بانفرزند که پیش ازین در سلسله مراسم نبود خلعت خاصه با چار قمب زربفت دوز گردبان و سراستین و حاشیه دامن مروارید دوخته که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع با پرده مرصع و خنجر مرصع مرحمت شد بجهت سرفرازی او خود از جواهر که پائین آمده خوانچه از جواهر و خوانی زر بر سر او نثار کردم و فیل سرناک را نزدیک طلبیده دیدم بی تکلف آنچه از تعریف و خوبی این فیل شنیده شد بجای خود است در کلانی و راستگی و جمال و خوش فعلی تمام عیار است و باین خوبی فیل کمتر دیده شد از بسکه در نظرم مقبول افتاد خود سوار شده تا دیون دولتخانه خاص بردم و پاره از زر بر سر او نثار کردم و حکم فرمودم که دیون دولت

خانه می‌بستند باشند. و باین نسبت نوربخت نام او نهاده شد روز جمعه بخت و چهارم راجه بهرجیو زمیندار بکلانه آمده ملازمت نمود نام او پرتا بخت و راجه انجارا هر کس که بوده باشد بهرجیو میگویند قریب بهزار و پانصد سوار مواجب خوار است در وقت کار تا سه هزار سوار هم سامان میتواند کرد ولایت بکلانه در میان گجرات و خاندیس و دکن واقع است دو قلعه مستحکم دارد سالیرومالیر و چون مالیر در میان معموره است خود در انجاسی باشد ملک بکلانه چشمهای خوش و ابهای روان دارد انبه انجا بغایت لطیف و بالیده میشود از ابتدای غورگی تا اخرین ماه می کشد انگورش فراوان است اما فرد اعلی نیست راجه مذکور با حکام گجرات و دکن و خاندیس سر رشته مدار و ملایمت از دست نیمه داده غایتاً خود بدیدن هیچکدام نمیرفته و چون ازینها خواستی که دست تصرف بملک او دراز سازد بحماییت دیگری از اسیب دیگری محفوظ ماندی بعد از آنکه ولایت گجرات و دکن و خاندیس بتصرف حضرت عرش اشپانی در آمدند به برهانپور آمده سعادت زمیندوس دریافت و در سلک بندها منظم گشته بمنصب سه هزار سرفراز شد درینولا که شاهجهان بهرهانپور رسید یازده زنجیر فیل پیشکش آورده ملازمت نمود در خدمت انفرزند بدرگاه آمد و در خور اخلاص و بندگی بعواطع و مراحم خسروانه سر بلندی یافت و بعنایت شمشیر مرصع و فیل و اسب و خلعت ممقاز گشته بود از چند روز سه انگشتی از یاقوت و الماس و لعل بدو مرحمت نمودم روز مبارک شنبه بیدست و هفتم نور جهان بیگم جشن فتح فرزند شاه جهان کرده بشاه جهان خلعتهای گران بها بانادری که بگلهای مرصع و مروارید های نفیس اراسته بود و سر پینج مرصع بجواهر نادر و دستار با طره مروارید و کمر بند مسلسل مروارید و شمشیر با پهل که مرصع باپهل کتاره و سده مروارید و دو اسب که یکی زین مرصع داشت و فیلاخامه با دو ماده فیل عنایت نمودند و همچنین بفرزندان و اهل حرم او خلعت های و تغور های اقمشه باقسام زرین بخشیدند و بندهای عمده او را اسب و خلعت و خنجر مرصع انعام فرمودند بهمه جهت سه لک روپیه صرف اینچیشن شده باشد در همین روز عبدالله خاں و سردار خاں برادر او را خلعت و اسب عنایت نمود بسرکار کالپی که بجایگزین آنها مقرر شده بود رخصت فرمودم و شجاعخان را نیز بجایگزینش که در صوبه گجرات تفخواه یافته رخصت داده خلعت و فیل مرحمت شد و سید حاجی را که جایگزین دار بهار بود اسب بخشیده رخصت نمودم چون مکرر بعوض رسید که خانوران پیرو و ضعیف شده چنانکه باید قاب قطره و تروند ندارد و صوبه کابل و بنکش سرزمین فتنه خیز است و بجهت استیصال افغانان پیوسته سواری و حرکت لازم دارد از انجا که احتیاط شرط جهاندار است مهابت خاں را بصاحب صوبگی کابل و بنکش تسلیم فرموده خلعت عنایت کردم و خاندوران بحکومت ولایت تهنه سرفرازی یافت ابراهیم خاں فتح جنگ چهل و نه زنجیر فیل از بهار پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت درین ایام بجهت من سون کیله آوردند تا امروز ازینقسم کیله

خورده نشده بود در کلانی مقدار یک انگشت بوده باشد خیلی شیرین و راست مزه است هیچ نسبت بدیگر اقسام کیله ندارد غایتاً خالی از ثقلی نیست چنانچه دو عدد از آن من خوردم اثر گرانی در خود یافتیم و دیگران میگویند که تاهفت و هشت میتوان خورد اگرچه کیله در اصل قابل خوردن نیست اما از اقسام او آنچه توان خورد همین است و بس امسال تا بیست و سویم ماه مهر مقربخاں انبه گجرات را بدآک چوکي رسانید درین تاریخ شنیده شد که محمد رضا ایلچی برادر شاه عباس در اگره بموضع اسهال و دیعت حیات سپرد و محمد قاسم سوداگر را که از پیش برادر امده بود وصی خود ساخته حکم فرمودم که بموجب وصیت اسباب و اشیای او را بخدمت شاه رساند تا ایشان در حضور خود بورثه مرحوم لطف نمایند بسید کبیر و بختر خاں و کلاے عادل خان خلعت و فیل مرحمت شد روز مبارک شنبه سیزدهم آبان ماه الهی جهانگیر قلبي بیگ ترکمان که بخطاب جانشین خان سرفراز است از دکن امده ملازمت نمود پدرش در سلک امرای ایران انتظام داشت در زمان عرش اشیانی از ولایت امده بود منصف عنایب نموده بصوبه دکن فرستاد در انصوبه نشوونما یافت اگرچه غایتاً مکرر مجرای خدمت او شده بود دریندوا که فرزند شاه جهان بملازمت رسید و از اخلاص و جانشیناری او معروض داشت حکم فرمودم که جریده بدرگاه امده سعادت ملازمت دریابد و باز مراجعت نماید درینروز اودا رام را بمنصب سه هزار و هزار پانصد سوار سرفراز ساختم ذات او برهن است و پیش عنبر اعتبار تمام داشت در وقتیکه شاهنواز خاں بر سر عنبر میرفت ادم خاں حبشی و جادو را و بابو را کایته و اودا رام و چندی از سرداران نظام الملکی جدا شده نزد شاه نواز خاں امده بودند و بعد از شکست عنبر باز بملایمتهای عادلخان و فریب عنبر از راه رفته ترک بندگی و دولتخواهی نمودند و عنبر بآدم خاں سوگند مصحف خورده او را غافل ساخت و بفریب گرفته در قلعه دولت آباد محبوس گردانید و آخر او را کشت بابو را کایته و اودا رام بر امده بسرحد عادلخان رفتند عادلخان در ملک خود راه نداد در همان روز بابو را کایته بفریب و غدر یکی از اشنایان نقد هستی در باخت و عنبر فوجی بر سر او دار ام فرستاد او جنگ خوب کرده فوج عنبر را شکست داد بعد از آن در انملک نتوانست بود خود را بسرحد ولایت بادشاهی انداخت و قول گرفته با اهل و عیال خویش و پیوند بخدمت فرزند شاه جهان امده و انفرزند او را بانواع عنایت و اقسام رعایت سرفراز ساخت و بمنصب سه هزار و هشتاد و یک هزار سوار امیدوار گردانیده همراه بدرگاه آورد چون بنده کار آمدنی بود پانصد سوار دیگر اضافه مرحمت نمود و شهباز خاں را که منصب دوهزار و هشتاد و پانصد سوار داشت پانصد سوار دیگر افزوده بفوجداری سرکار سازنگهور و بعضی از صوبه مالوه تعیین فرمودم بخانجهاں اسپ خاصه و فیل مرحمت شد روز مبارک شنبه دهم ماه مذکور فرزند شاه جهان پیشکشهای خود را بنظر درآورد جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و دیگر نفایس و نوادر تمام در صحن جهروکه بترتیب

چیده فیلان و اسپان را باسازهای طلا و نقره اراسته در برابر داشته بود بجهت خاطر جوئی او خود از جهوروکه پائین آمده بتفصیل دیده شد از انجمله لعلى است نفیس که در بند کوده بجهت انفرزند بمبلغ دو لک روپیه ایتباع نموده اند و زنش نوزده تانک که هفده مثقال و پنج و نیم سرخ باشد در سوکار می لعل از دوازده تانک بیشتر نبود جوهریان نیز همان قیمت منظور داشتند * دیگر فیلمی است از بابت پیشکش عادل خان شش تانک و هفت سرخ یک لک روپیه قیمت شد تا حال بایں کلائے و نفاست و خوشرنگی و شادابی فیلم در نظر نیامده * دیگر الماس جمکوره است از بابت عادل خان وزن یک تانک و شش سرخ چهل هزار روپیه بها کرده اند وجه تسمیه جمکوره آنکه در دکن سبزی است که انرا ساگ جمکوره میگویند در وقتیکه مرتضی نظام الملک برار را فتح کرد روزی با اهل حرم خود بسیر باغ رفته بود یکی از عورات در میان ساک جمکوره این الماس را یافته پیش نظام الملک برد از انروز بالماس جمکوره شهرت گرفت و در قدرات احمد نگر بتصرف ابراهیم عادل خان که الحال هست در آمد * دیگر زمردیست هم از پیشکش عادل خان اگرچه از کان نو است اما بغایت خوشرنگ و نفیس چنانچه تا حال اینطور دیده نشده * دیگر دو مروارید یکی بوزن شصت و چهار سرخ که دو مثقال و یازده سرخ باشد بیست و پنج هزار روپیه قیمت شد دویم شانزده سرخ در نهایت غلظانی و لطافت دوازده هزار روپیه قیمت نمودند * دیگر الماسی است از بابت پیشکش قطب الملک بوزن یک تانک سی هزار روپیه قیمت نمودند یکصد و پنجاه فیل از انجمله سه فیل باسازهای طلا از زنجیر و غیره و نه فیل باساز نقره اگرچه بیست فیل داخل حلقه خاصه شد اما پنج فیل بغایت کلا و نامی است اول نوربخت که انفرزند روز ملاحت گذرانید یک لک و بیست و پنج هزار روپیه قیمت قرار یافت دیگر مهریت از بابت عادل خان یک لک روپیه قیمت نموده درجن سال نام نهادم دیگر بخت بلند هم از پیشکش او یک لک روپیه قیمت نمودند چنانچه گرانبار نام نهادم دیگر فیل قدوسخان و فیل امام رضا از بابت قطب الملک اینها را نیز هر کدام یک لک روپیه بها شد دیگر یکصد راس اسب عربی و عراقی که اکثر اسبهای خوب بود از انجمله سه اسب زینهای مرصع داشت اگر پیشکشهای انفرزند آنچه از خاصه خود و از دنیا داران دکن گرفته است بتفصیل مرقوم گردد بطول میکشد مجمل آنچه از پیشکشهای او مقبول افتاد موازی بیست لک روپیه میشود سوائے این قریب بدو لک روپیه بوالده خود نورجهان بیگم پیشکش نمود و شصت هزار روپیه بدیگر والدہها و بیگماں گذرانید مجموع پیشکش انفرزند بیست و دو لک و شصت هزار روپیه شد که هفتاد و پنج هزار تومان رایج ایران و شصت و هفت لک و هشتاد هزار خانجی رایج توران باشد چنیں پیشکشی درین دولت ابد پیوند از نظر نگذشته بود توجه و عنایت بسیار بدو نمودم در حقیقت فرزندی که شایان لطف و شفقت باشد دوست نهایت رضامندی و خوشنودی از دارم الله تعالی او را از عمر و دولت برخوردار

گرداند چون در مدت عمر شکار فیل نکرده بودم و میل دیدن ولایت گجرات و تماشای دریای شور هم داشتم و مکرر قراولان رفته فیلها را صحرائی دیده جای شکار قرار داده بودند بخاطر رسیدن که سیر احمد آباد و تماشای دریا نموده وقت برگشتن که هوا گرم شود و موسم شکار فیل شود شکار کرده متوجه بدارالخلافه اگره شوم باین عزیمت حضرت مرید الزمانی و دیگر بیگمنا و اهل محل را با سیلاب و کارخانه جات زیادتی رانده اگره ساخته خون با جمعی که از همراهی آنها گزیر نیست برسم سیر و شکار متوجه صوبه گجرات شدم و شش ماه جمع آبان ماه بمبارکی و فرخی از ماندو کوچ کرده در کنار تال لعلچه فرود آمده شد صبح بشکار رفته یک نیله گاؤ به بندوق زدم شب شنبه مهاتنخا را اسپ و فیل خامه عنایت نموده بخدمت صوبه کابل و بذکش رخصت فرمودم و بالتماس او رشید خاں را خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع مرحمت نموده بکمک او تعیین کردم ابراهیم حسین را بخدمت بخششگری دکن سرفراز ساختم و هیرک حسین بواقع نویسی صوبه مذکور مقرر شد راجه کلیاں پسر راجه گودرمل که از صوبه اورتیسه آمده بود بجهت تقصیرات که بار نسبت میکردند روزی چند از سعادت کورنش محرومی داشت بعد از تحقیق بیگناهی او ظاهر شد اسپ و خلعت عنایت نموده همراه مهاتنخا بخدمت بنگش تعیین نمودم روز دوشنبه بودکالای عادل خاں طرہ هاس مرصع بطرح دکن مرحمت شد یکی پنجهزار روپیه و دیگر چهار هزار روپیه قیمت داشت چون افضل خاں و راسه رایان وکلای فرزند شاهجهان اینخدمت را چنانچه شرط بذدگیت و خدمتگاری بقدیم رسانیده بودند هر دو را بزیادتی منصب سرفراز فرموده راسه رایان را بخطاب بکرمادیت که در هندوان خطاب عمده است ممتاز ساختم و الحق بذده شایسته قابل تربیت است روز شنبه دوازدهم بشکار رفته دو نیله گاؤ ماده را به بندوق زدم چون ازین منزل شکار دور بود روز دوشنبه چهار و نیم کروزه کوچ فرموده در موضع کید حسن فرود آمدم روز سه شنبه پانزدهم سه نیله گاؤ زدم یکی از آنها که کلانتر بود دوازده من بوزن در آمد * درین روز از میوزا رستم غریب خطا گذشت ظاهرا بندوق را به نشانه سراسر است کرده اول یک تیرسی اندارد باز بندوق را پر میکند چون تیرش بسپار روان بوده بندوق را بر سینه خود تکیه داده غلوه را زیر دندان میکند که درست شود و گرفتگی داشته باشد قضا را درین وقت فقیله بآتشخانه میبرد و بالای سینه جاژیکه سر بندوق نهاده بود مقدار کف دست میسوزد چنانچه ریزه های دارو در پوست و گوشت فروسی نشیند و خیلی جراحات میشود و الم بسیار به میوزا رسید روز یکشنبه شانزدهم چهار نیله شکار شد سه ماده نیله گاؤ و یک بوکره نیله گاؤ روز مبارک شنبه بسیر دره کوهی که آبشار داشت و نزدیک به آردو واقع بود رفته شد اگرچه درین ایام آب کمتر داشت اما چون دو سه روز پیشتر مجراء آب از بالا بسته بودند و نزدیک رسیدن من گذاشتند بغایت خوب میریخت ارتفاعش بمست گز بوده باشد از فراز کوه جدا شده میوزاد درین قسم سر راهی غنیمت است پیاپی معتاد را بر لب آب

و سایه کوه بخورده شب به آردو آمدم درین روز زمیندار جغتای پوتی که بالقلماس فرزند شاهجهان گناه او بخشیده شده بود دولت استانبوس دریافت روز جمعه هزدهم یک فیله گاؤ کلان و یک بوکره و روز شنبه نوزدهم دو ماده شکار شد چون قرار آن عرض کردند که در برگزیده حاصلپور شکار فراوانست اردوی کلان را درین منزل گذاشته روز یکشنبه بستم با جمعی از بندهای نزدیک بحاصلپور که سه کوه مسافت داشت شتافتم میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو که بخطاب عضدالدوله اختصاص دارد بمنصب هزاربند و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت یادگار حسین قوش بیگی و یادگار قورچی را که خدمت بنکش تعیین شده اند فیل مرحمت نمودم درین تاریخ انگور حسینی بیدانه از کابل رسید بغایت تروتازه آمده بود زبان این نیازمند درگاه ایزدی از ادای شکر نعمتهای او قاصر است که باوجود سه ماه مسافت راه انگور کابل در دکن تازه بقازه میروند روز دو شنبه بستم و یکم سه راس فیله گاؤ خورد روز سه شنبه بستم دویم یک فیله گاؤ نرو سه ماده و روز کم شنبه بستم سویم یکماده شکار شد روز مبارک شنبه بستم و چهارم در کنار قل حاصلپور بزم پیداله ترتیب یافت بفرزند شاهجهان و چندی از امرای عظام و بندهای خاص پیداله عنایت شد یوسفخان پسر حسین خان را که از خاندان لایق تربیت است بمنصب سه هزاربند ذات و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم و بنفوجداري گوندوانه رخصت نمودم و بانعام خلعت و فیل سرفرازی یافت را به بهاریداس دیوان صوبه دکن بسعادت استانبوس ممتاز گشت روز جمعه جانبسارخان را بعنایت علم سر بلند ساخته اسپ خلعت مرحمت نموده بصوبه دکن رخصت فرمودم امروز بندوق نمایانی انداختم قضا را در درون دولخانه درخت کهرنوی واقع شده بود قریب آمده بر سر شاخ بلندی نشست و همی میانه سینه اش بنظر در می آمد بندوق را بروی دست گرفته در میان سینه او زدم و از جائیکه ایستاده بودم تا سر شاخ بستم و دو گز بود روز شنبه بستم و ششم قریب بدو کوه کوچ کرده در موضع کمالپور منزل شد یک فیله درین روز به بندوق زدم رستم خان که از بندهای عمده فرزند شاهجهانست و از بهرانپور با جمعی از بندهای درگاه بر سر زمینداران گوندوانه تعیین نموده بود صد و ده زنجیر فیل و یک لک و بستم هزار روپیه پیشکش گرفته درین تاریخ بآستانبوس رسید زاهد ولد شجاعخان بمنصب هزاربند و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفراز شد روز یکشنبه بستم و هفتم شکار باز و جود کردم روز دو شنبه فیله گاؤ کلان و یک بوکره شکار شد فیله دوازده من و نیم بوزن در آمد روز سه شنبه بستم و نهم یک فیله شکار شد بهلول میانه والہ یار کوکه از خدمت گوندوانه آمده سعادت ملازمت در یافت بهلولخان پسر حسن میانه است و میانه الکوشی است از افغانان در مبادی حال حسن نوکر صدقخان بود اما نوکر بادشاه شد اس و آخر در سلک بندهای بادشاهی انتظام یافت و در خدمت دکن قوت شد بعد از و پسرانش

بمنصب سرفراز گشتند اگرچه هشت پسر داشت اما دو پسرش هردو بچو هرشمشیر
 روشناس آمدند برادر کلان در آغاز جوانی و دیعت حیات سپرد بهاول رفته رفته بمنصب
 هزاري سر بلندي يافت دريں وقت فرزند شاهجهان به برهانپور رسیده اورا قابل تربیت
 دانسته بمنصب هزار و پانصدي ذات و هزار سوار آمیدوار ساخت و چون تا حال مرا
 ملازمت نکرده بود و بسیار آرزوی استانبوس داشت بدرگاه طلب فرمودم بی تکلف
 خوب خانزاد یست همچنانکه باطنش بحسن شجاعت آراستگی دارد ظاهرش هم
 خالي از نمودی نیست منصبی که فرزند شاهجهان تجویز نموده بود بالتماس او
 مرحمت شد و بخطات سر بلند خانی سرفراز گشت الهیار کوکه نیز جوان مردانه
 و بنده لایق تربیت است او را بخدمت حضور مناسب و چسپان یافته بدرگاه طلب
 فرمودم روز کم شنبه غره ماه اذر بشمار رفته یک نیله گاو به بندوق زدم درین تاریخ واقعات
 کشمیر بعرض میرسد که در خانه ابریشم فروشی دو دختر ندان دار بوجود آمده که پشت
 تا کمر بهم متصل بود اما سر و دست و پاهای هر کدام جدا اندک زمانی زنده بوده فوت
 شدند روز مبارکشنبه دویم درکنار تالای که دیوه شده بود بزم پیاله ترتیب یافت لشکر خان
 را خلعت و فیل مرحمت نموده بخدمت دیوانی صوبه دکن سرفراز ساختم منصب
 او از اصل و اضافه دو هزار پانصد ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد بولاله عادل خاں
 مهر کوکب طالع که هر کدام بوزن پانصد مهر دستوری میشود انعام شد بسر بلند خاں
 اسپ و خلعت عنایت نمودم چون از الهیار کوکه هم خدمات شایسته و تردانات
 پسندیده بوقوع آمده بود بخطاب همت خانی سرفراز گشته خلعت مرحمت شد روز جمعه
 سه چهار کروز و یکپاو کوچ نموده برگشته دکن محل نزول رایات اقبال گشت روز شنبه
 نیز چهار کروز و یکپاو کوچ نموده در قصد دهار منزل شد * دهار از شهرهای قدیم است
 و راجه بهوج که از راجهای معتبر هندوستانست درین شهر میبود و از عهد او هزار
 سال گذشته در زمان سلاطین مالوه نیز مدتها حاکم نشین بوده و قتیکه سلطان محمد
 تغلق بعزم تسخیر دکن میرفت قلعه از سنگ تراشیده برفراز پشته اساس ساخته ظاهرش
 غایت نمود و صفا دارد و درون قلعه از عمارات خالي است فرمودم که طول و عرض و
 ارتفاعش را مساحت کنند طول درون قلعه دوازده طناب و هفت گز عرض هفت
 طناب و سیزده گز و عرض دیوار قلعه نوزده و نیم گز و ارتفاع تا کنگره هفده و نیم گز ظاهر
 شد و در برون قلعه پنجاه و پنج طناب بود عمید شه غوری مخاطب بدلاور خاں که در
 زمان سلطان محمد پسر سلطان فیروز بادشاه دهلی حکومت ولایت مالوه باستقلال
 داشت در معموره برون قلعه مسجد جامع بنا نهاده در مقابل در مسجد میل آهنی
 مربع نصب کرده بود چون سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را بتصرف در آورد
 خواست که این میل را بججرات نقل نماید کار فرمایان در وقت فرود آوردن احتیاط
 نکردند و برزمین افتاده دو پاره شد یکی از آن هفت و نیم گز و دیگری چهار گز و یکپاو
 و دورش یک گز و یکپاو است چون در پنجا ضایع افتاده بود حکم کردم که لخت کلان

را با گره برده در محن روزه حضرت عرش اشیانی نصب کنند + که شبها چراغ بر بالای آن میسوخته باشند مسجد مذکور دود در دارن بر پیش طاق یکدر فقره از نثر بر لوح سنگی نقش کرده اند مضمون آنکه عمید شغوری در سنه سبعین و ثمانمائه این مسجد را اساس نهاده و بر پیشطاق دیگر قصیده نوشته اند که این چند بیت از آنجاست

خدا یگان زمان کوکب سپهر جلال * مدار اهل زمین آفتاب اوج کمال
بنای و پشت شریعت عمید شه دایم * که افتخار کند غور از آن حمیده خصال

معین و ناصر دین نبی دلاور خاں * که برگزیده خداوند ایزد متعال

بشهر دهارینا گرد مسجد جامع * بوقت سعد خجسته بروز فرخ فال

گذشته بود ز تاریخ هشتصد و هفتاد * که شد تمام ز انبال در گه اصال

چون دلاور خاں و بیعت حیات سپرد در انوقت هندوستان بادشاه با استقلال نداشت و ایام هرج و مرج بود هوشنگ پسر دلاور خاں که چون رشید و صاحب همت بود قابو دانسته بر سر بر سلطنت مالوه جلوس نمود بعد از فوت او بحسب تقدیر سلطنت بمحمود خلجی پسر خانجهان که وزیر هوشنگ بود منتقل شد و ازو بر پسرش غیاث الدین رسید و بعد از آن به ناصر الدین پسر غیاث الدین که پدر را زهر داده بر مسند زشت نامی نشست و ازو بفرزندش محمود انتقال یافت و سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را از محمود گرفت و سلسله سلاطین مالوه بمحمود مذکور منتهی شد روز دوشنبه ششم بشکار رفته یک نیله گاو ماده را به بندوق زدم بمیرزا شرف الدین حسین کاشغری فیلی عنایت نموده بخدمت صوبه بنکش رخصت نمودم بارد ارام خنجر مرصع و مهر صد توله و بیست هزار درب انعام شد روز سه شنبه هفتم در تال دهار یک مگر مچبه به بندوق زدم بآنکه همین سربینی او بنظر در می آمد و باقی تنه اش در آب نهان بود بقیاس و قریبه میان ششش زدم و بیک زخم تمام شد مگر مچبه از عالم نهنگ جانور است و در اکثر اینها هندوستان میباشد و بغایت کلال میشود این چندان کلال نبود مگر مچبه دیده شد که هشت گز طول و یک گز عرض داشته روز یکشنبه چهار و نیم کروه کوچ کرده سعداپور منزل شد در پدموضع رودخانه ایست که ناصر الدین خلجی بالای آنرا پل بسته و نشیمنها ساخته است از عالم کالیاده جائی است و هردو از بناهای و اثرهای اوست اگرچه عمارتش قابل تعریف نیست چون در میان رودخانه ساخته شده جوئیها و حوضها ترتیب داده اند یکطوری بنظر در می آمد شب فرمودم که بر دور آن جوئیها و ابها چراغان کردند روز مبارکشنبه نهم بزم پیداله ترتیب یافت درینروز بفرزند شاهجهان یکقطعه لعل یک رنگ بوزن نه تانک و پنج سرخ که یک لک و بست و پنجهزار و پیه قیمت داشت با دو مروارید انعام شد و این لعابست که در زمان ولادت من حضرت مریم مکانی والده حضرت عرش اشیانی برسم روزنابمن التفات نموده بودند و سالها در سر بیخ خاصه آنحضرت بود بعد از ایشان من هم تدریاً

+ الحال این ملک اهلی در اگره پرورده اکبر که بمقام سکندره است موجود نیست

خود در سرپیچ میداشتم قطع نظر از مالیت و نفاست چون بحسب شگون برین دولت ابد مقرون مبارک و همایون آمده بانفوزند مرحمت شد مبارز خاں را بمنصب هزار و پانصدیذات و سوار از اصل و اضافه سربلند ساخته بفوجداري سرکار میوات تعیین فرمودم و بانعام خلعت و شمشیر و فیل ممتاز گشت بهمت خان و کدرستمخان شمشیر مرحمت شد بکمالخان قراول که از خدمتگاران قدیم است و همیشه در شکارها حاضر میباشد خطاب شکارخانی عنایت نمودم و اودارام بخدمت صوبه دکن تعیین شد و بانعام خلعت و فیل و یادپایان عراقی سرفرازي یافت و خنجر زر نشان خامه مصحوب او بسیمه سالار خانخانان اتالیق مرحمت شد روز جمعه دهم مقام فرمودم روز شنبه یازدهم چهار کروه پاو کم کوچ نموده در موضع حلوت نزول اقبال افتاد روز یکشنبه دوازدهم پنجکروه کوچ کرده در پرگنه مذکور منزل شد این پرگنه از زمان پدرم جاگیر کیشوداس مارو مقرر است و در حقیقت طور وطن او شده عمارات و باغات ساخته از جمله باولی در سر راه اساس نهاده بغایت خوش طرح و اندام بخاطر رسید که اگر در جای باولی در سر راه ساخته شود بهمین طرح باید فرمود که بسازند اما اقل در برابر این باید ساخت روز دو شنبه سیزدهم بشکار رفته یک نیله گاؤ به بندوق زدم از تاریخی که فیل نور بخت بفیل خانه خاصه آمده حکم است که در دولتخانه خاص و عام می بسته باشد چون از حیوانات فیل را بآب الف تمام است باوجود زمستان و سردی هوا از در آمدن آب محظوظ میشود و اگر آبی نباشد که تواند بر آمد آب را از مشک بخراطوم گرفته بر بدن خود میریزد بخاطر رسید که هر چند فیل از آب محظوظ است و بالطبع بان مجبور اما یقین که در زمستان از آب سرد متاثر خواهد بود فرمودم که آب را شیر گرم کرده در خراطوم او میریزند باشند روزهای دیگر که آب سرد بر خود میریزند اثر ریشه و لرزه بر و ظاهر می شد و از آب گرم بخلاف آن آسوده و محظوظ میگشت و این تصرف خاصه منست روز سه شنبه چهاردهم شش کروه کوچ کرده در مقام سیلگده منزل شد روز کم شنبه پانزدهم از در بایه مهی گذشته نزدیک رام گده منزل گشت شش کروه کوچ واقع شد روز مبارک شنبه شانزدهم مقام نموده در سرایشاری که قریب باردو واقع است بزم پیناله ترتیب یافت سربلند خاں را بعنایت علم ممتاز ساخته و فیل بخشیده بخدمت صوبه دکن رخصت فرمودم و منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدیذات و هزار و صد سوار حکم شد راجه بهیم فراین زمیندار کرهه که بمنصب هزاري سرفراز است رخصت جاگیر یافت راجه بهرجو زمیندار بکلانه را بمنصب چهار هزاري سربلند ساخته بوطن او رخصت فرمودم و حکم شد که چون بملک خود برسد پسر کلان را که جانشین اوست بدرگاه فرستد که در خدمت حضور میباشد حاجی بلوچ که سردار قراولانست و نسبت سابق و بندگی قدیم دارد بخطاب بلوچ خانی سرفراز گشت روز جمعه هفت دهم پنج کروه کوچ نموده در موضع دهاوله نزول فرمودم روز شنبه هژدهم که عید قربان بود بعد از فراغ قربانی و لوازم آن سه کروه و یکپاو کوچ نموده در کنار تال موضع ناگور منزل شد روز یکشنبه

نوزدهم قریباً پنج‌کروه مسافت طی نموده در کنار تال موضع سمربه رایات اقبال بر افراخت روز دوشنبه بستم چهار کروه و یکپاؤ کوچ نموده برگذره دوحد محل نزول رایات جلال گشت این برگذره سرحد است میان ولایت مالوه و ملک گجرات تا از بد نور عبور واقع شد تمام راه جنگل و انبوهی درخت و زمین سنگ لاج بود روز سه شنبه بستم و یکم مقام کردم روز کم شنبه بستم و دویم پنج‌کروه و یکپاؤ کوچ نموده در موضع رنپاؤ نزول نمودم روز مبارکشنبه بستم و سوم مقام نموده در کنار تال موضع مذکور بزم پیاله ترتیب یافت روز جمعه بستم و چهارم دو نیم‌کروه کوچ نموده در موضع جالوت رایات اقبال بر افراشت درین منزل باز یگران ملک کرناتک آمده فنون بازی خود نمودند یکی از آنها زنجیر آهنی را که پنج و نیم گز طول و یک سیر و دو دام وزن داشت یکسر اندر در خلق نهاده اهسته اهسته تمام را بمدن آب فرو برد و ساعتی در شکم او بود بعد ازان برآورد و روز شنبه بستم پنجم مقام شد روز یکشنبه بستم و ششم پنج‌کروه کوچ نموده بموضع نیمده قرون آمدم روز دوشنبه بستم و هفتم نیز پنج کروه کوچ کرده در کنار تالابی نزول فرمودم روز سه‌شنبه بستم و هشتم چهار کروه پاؤ کم کوچ نموده نزدیک بقصبه صکرا در کنار تال ورود رایات اقبال اتفاق افتاد گل نیلوفر را که بزبان هندی کمودنی گویند بسه رنگ میشود سفید و کبود و سرخ پیش ازین کبود و سفید دیده شد اما سرخ تا حال بنظر در نیامده بود درین تال سرخ گل تازه و سبز رنگ مشاهده شد بے تکلف گلیست بغایت نادر و لطیف چنانچه گفته اند ❀

ز سرخی و تری خواهد چکیدن

گل کنول از کمودنی کلانتر میباشد رنگش سرخ چهره است و من در کشمیر کنول صد برگ هم بسیار دیده ام و قرر است که کنول روز میشگفت و شب غنچه میشود و کمودنی بخلاف آن روز غنچه میگردد و شب میشگفت و زنبور سیاه که اهل هند انرا بهونرا میگویند همیشه برین گلهای می نشیند و بجهت خوردن شیره که در میان این هردو گلست بدرون میروند و بسیار چینی واقع میشود که گل کنول غنچه میگردد و تمام شب بهونرا در آن غنچه میماند و همین طور در گل کمودنی هم بعد از شگفتن از میان برآمده پرواز میکند و چون زنبور سیاه ملازم دایمی این گلهاست شعرا می‌هند انرا چون بلبل عاشق گل اعتبار نموده مضامین عالی در سلک نظم کشیده اند از جمله تان سین کلانوت که در خدمت پدرم بے نظیر زمان خود بوده بلکه در هیچ عهد و قرن مغنی مثل او نگذشته در یکی از نقشها روی جوانرا بافتاب و چشم کشودن او را بشگفتن گل کنول و برآمدن بهونرا از میان آن تشبیه داده و درجائی دیگر بگوشه چشم نگریستن محذوب را بحرکت گل کنول در هنگام نشستن بهونرا نسبت کرده درین منزل انجیر از احمد اباد رسید اگرچه انجیر برهانپور هم شیدرین و بالیده میشود اما این انجیر کم دانه و شیرین تر است ده دوازده بهتر توان گفت روز کم شنبه بستم و نهم و مبارکشنبه سیم مقام شد درین منزل سرفراز خان از احمد اباد آمده سعادت استاذ موس در یافت از پیشکشهای

او تسبیح مرواریدی که به یازده هزار روپیه خریده بود باد و فیل و دواسپ و هفت راس گاؤ و بیل و چند تغور پارچه گجراتی مقبول افتاد تقمه را باو بخشیدم سرفرازخان نبیره صاحب بیگ است که از امرای حضرت جذت اشیانی بود حضرت عرش اشیانی او را بنام جدش صاحب بیگ میخواندند و من در آغاز جلوس منصب او را افزودم بصوبه گجرات تعیین فرمودم چون نسبت خانۀ زادی مرواریدی باین درگاه داشت در خدمت صوبه گجرات هم خود را نغزک ظاهر ساخت لایق تربیت دانسته ب خطاب سرفرازخان در عالم سربلند گردانیدم و منصب او بدو هزار و دشت و هزار سوار رسیده روز جمعه غره دیماه چهار کروزه پاوکم کوچ نموده در کنار تال جهسود نزول فرمودم درین منزل راسمان سردار پیاده هاس خد متی ماهی رو هو شکار کرده آورد چون طبعم بگوشت ماهی رغبت تمام دارم خصوصاً ب ماهی رو هو که بهترین اقسام ماهی هندوستان است و از تاریخ عبور کانی چند تا حال که یازده ماه گذشته باوجود نهایت تعخص بهم نرسیده بود امروز بدست آمد بغایت مکتوظ شدم و اسپی برای من عنایت فرمودم اگرچه پرگنه دوحه داخل سرحد گجرات است غایتاً ازین منزل در همه چیز اختلاف صریح ظاهر میشود صحرای زمینی نوعی دیگر مردم بومی دیگر زبانها بروش دیگر جنگلی که درین راه بنظر در آمد درخت میوه دار مثل انبه و کهرنی و ثمر هندی داشت و مدار محافظت زراعت بر خار بست زقوم است مزارعان بر دور مزرعه خویش زقوم نشانیده هر کدام قطعه زمینی خود را جدا ساخته اند و در میان کوچه راه تنگ بجهت آمدن و شد گذر شده اند چون تمام این ملک رنگ بوم است باندک تردد و ازدحامی که واقع شود چندان گرد و غبار بهم میرسد که چهره آدم بدشواری بنظر در می آید بخاطر رسید که احمدآباد را بعد ازین گردآباد باید گفت نه احمدآباد روز شنبه دویم چهار کروزه پاوکم کوچ نموده در کنار دریای مهبی منزل شد روز یکشنبه سویم باز چهار کروزه پاوکم کوچ نموده در موضع بدله نزول فرمودم درین منزل جمعی از منصبداران که بخدمت صوبه گجرات تعیین بودند سعادت استازوس در یافتند روز دوشنبه چهارم پنج کروزه کوچ کرده چترسپما نزول ریانت اجلال اتفاق افتاد روز سه شنبه پنجم پنج و نیم کروزه مسافت طی نموده در پرگنه موند ریانت اقبال برافراشت درین روز سه نیله گاؤ شکار شد یکی از همه کلانتر بود سیزده من و سیبوزن در آمد روز کم شنبه ششم شش کروزه کوچ فرموده در پرگنه نیلاؤ منزل شد و از میدان قصبه گذشته موازی یک هزار و پانصد روپیه نثار کردم روز مبارک شنبه هفتم شش و نیم کروزه کوچ نموده در پرگنه نیلاب نزول فرمودم در ملک گجرات کلانتر ازین پرگنه نیست هفت لک روپیه که بست و سه هزار تومان رایج عراق باشد حاصل دارد معموره قصبه مذکور هم خیلکی است در وقت آمدن از میان قصبه گذشته هزار روپیه نثار کردم همگی همت مصروف بر آنست که بهر بهانه فیضی بخلق خدا برسد چون مدار سواری مردم این ملک به عرابه است مراهم میل سواری عرابه شد تا دو کروزه بر عرابه نشستیم اما از گرد و غبار بسیار آزار کشیدم بعد از آن تا آخر منزل بر اسب سواری

کردم در اثنای راه مقر بخان از احمد اباد رسیده سعادت ملازمت دریافت و یک دانه مرورید که بسی هزار رویه خریده بود پیشکش گذرانید روز جمعه هشتم شش کروه و نیم کوچ نموده ساحل دریای شور محل نزول بارگاه اقبال گشت * کهنبایست از بندر های قدیم است بقول برهمنان چندین هزار سال از بنای این گذشته در ابتدا نامش ترنباوتی بوده و راجه ترنیک کنوار حکومت این ملک داشته اگر تفصیل احوال راجه مذکور بشرحی که برهمنان میگویند نوشته شود بطول میکشد مچنانچه چون ثوبت ریاست بر راجه ابهی کمار که از نایب او بود میرسد بقضای آسمانی بالای درین شهر نازل میشود چندان گرد و خاک میروند که تمام منازل و عمارت شهر در زیر این خاک پنهان میگردد و بنیاد حیات بسیاری از مردم زیر و زیر میگردد و غایت پیش از نزول بلا بته که راجه انرا پوستش میگرد بخوابش آمده ازین حادثه آگاه میسازد و راجه با عیال خود بجهاز درمی آید و ان بت را باستونی که در پس بت بجهت تکیه داشته بودند با خود همراه میبرد قضا را چهارم از طوفان بلا میشکند چون مدت حیات راجه باقی بود بمدد همان ستون کشتی وجودش بساحل سلامت میرسد و باز اراده تعمیر این شهر مینماید و ان ستون را بجهت علامت آبادانی و فراهم آمدن مردم نصب میکند چون بزبان هندی ستونرا استنهب و کهنب هر دو میگویند باین نسبت استنهب نگری و کهنباوتی میگویند و گاه بمناسبت نامش ترنباوتی نیز میگفتند و کهنباوتی رفته رفته بکثرت استعمال کهنبایست شد و این بندر از اعظم بندار هندوستانست و متصل بجزیری از جزیره های دریای عمان واقع شده عرض جزیر هفت کروه و طول قریب پنجاه کروه تخمیناً مقرر کرده اند جهاز بدرون جزیر در نمی آید و در بندر کوکه که از توابع کهنبایست است و نزدیک بدریا واقع گشته لنگر میکنند و از انجا اسباب را بغرابها انداخته به بندر کهنبایست می آرند و همین طور در وقت پر ساختن جهاز اسباب را در غرابها کرده می برند و بجهاز درمی آرند پیش از ورود موکب منصور چند غراب از بنادر فرنگ بکهنبایست آمده خرید و فروخت نموده اراده مراجعت داشتند روز یکشنبه دهم غرابها را اراسته بنظر در آوردند و رخصت گرفته متوجه مقصد شدند روز دوشنبه یازدهم من خود بر غراب نشسته تخمیناً یک کروه بر روی آب سیر کردم روز سه شنبه دوازدهم بشکار یوز رفته دو آهو گیرانیده شد روز کم شنبه سیزدهم به تماشای تال تارنگ سر سوار شده از میان راسته و بازار گذشتم و قریب به پنج هزار رویه نثار کردم در زمان حضرت عرش اشیا نی انار الله برهانه کلیان را معتمدی بندر مذکور بحکم آنحضرت حصارى بخته از خشت و آهک بر در شهر ساخته و سوداگر بسیار از اطراف آمده درین شهر توطن گزیده اند و خانها بصفا و منازل نیک اساس نهاده و صرفه الحال روزگار بسر میدرند بازارش اگرچه مختصر است غایتاً پاکیزه و پر جمعیت و کثرت است در زمان سلاطین گجرات تمغای این بندر مبلغی کلی بوده و الحال در بندر است حکم است که از چل یک زیاده نگیرند در دیگر بنادر عشر گویان ده یک و هشت

یک میگیرند و انواع تکالیف و مزاحمت بتجار و مترددین میسرانند و در جده که بندر مکه است چار یک میگیرند بلکه بیشتر هم و از اینجا قیاس می باید نمود که تمغای بنادر گجرات در زمان حکام سابق چه مبلغ بوده و لله الحمد که این نیازمند درگاه ایزدی توفیق بخشایش تمغای کل ممالک محروسه که از حساب و شمار بیرونست یافته و نام این تمغا از قلمرو من افتاده * درینولا حکم شد که تَنکه طلا و نقره ده بست وزن مهر و رویه معمول سکه کنند سکه تَنکه طلا یکطرف لفظ (جهانگیر شاهی سنه ۱۰۲۷) و جانب دیگر (ضرب کهنابایت سنه ۱۲ جلوس) مقرر شد و سکه تَنکه نقره یکرو در میان تَنکه لفظ (جهانگیر شاهی سنه ۱۰۲۷) و بر دور اینمصرع *

بزرایی سکه زد شاه جهانگیر ظفر پوتو

و بر روی دیگر در میان تَنکه (ضرب کهنابایت سنه ۱۲ جلوس) و بر دور مصرع دوم پس از فتح دکن آمد چو در گجرات از ماندو

در هیچ احدی تَنکه غیر از من سکه نشده و تَنکه طلا و نقره اختراع منست نامش تَنکه جهانگیری فرمودم روز مبارکشنبه چهاردهم پیشکش امانتخان متصدی بندر کهنابایت در محل بنظر گذشت منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصد ذات و چهار صد سوار حکم شد نورالدین قلی بمنصب سه هزار ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت روز جمعه پانزدهم بر فیل نور بخت سوار شده بر اسب روانیدم بغایت خوب درید در وقت نگاهداشتن هم خوب ایستاد این مرتبه سروریم است که من خود سوار می شوم روز شنبه شانزدهم رامداس ولد جیسنگه بمنصب هزار و پانصد ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرفراز شد روز یکشنبه هفدهم بدارانخان و امانتخان و سید بایزید بارهه فیل عنایت شد درین چند روز که ساحل دریای شور معسکر اقبال بود از سوداگرو اهل حرفه و ارباب استحقاق و سائر متوطنان بندر کهنابایت را بنظر در آورده فراخور حال هرکس خلعت و اسب و خرچی و مدد معاش مرحمت فرمودم و هم درین تاریخ سید محمد صاحب سجاده شاه عالم و فرزندان شیخ محمد فوٹ و شیخ حیدر ندیره میان وجیهه الدین و دیگر مشایخ که در احمد اباد توطن دارند باستقبال آمده ملازمت نمودند و چون غرض تماشای دریا و مدد جزر آب بوده ده روز مقام نموده روز سه شنبه نوزدهم رایات عزیمت بصوب احمد اباد بر افراشت بهترین اقسام ماهی که در اینجا بهم میرسد نامش عربیت و ماهی گیوان مکرر بجهت من گرفته آوردند بی تکلف نسبت دیگر اقسام ماهی که درین ملک میشود لذیذ تر و بهتر است اما بلذت ماهی رهو نیست ده نه بلکه ده هشت توان گفت و از غذاها که مخصوص اهل گجرات است کهچری باجوه است و افرا لذیذ نیز میگویند از اقسام ریزه غله آنست و این غله غیر از هندوستان در دیار دیگر نمیشود و نسبت بسایر بلاد هند در گجرات بیشتر است و از اکثر حبوبات ارزان تر چون هرگز نخورده بودم فرمودم که تیار ساخته آوردند خالی از لذتی نیست مرا خود خیلی در افتاد حکم کردم که در ایام صوفیانه که التزام ترک

جیوانی نموده ام و طعامهای بی گوشت میخورم اکثر ازین کمپوزی می آورده باشند روز سه شنبه مذکور شش کروه و یکپار کوچ نموده در موضع کوساله منزل شد روز کم شنبه بستم از برگنه بابره گذشته در کنار دریا فرود آمدم این منزل شش کروه بود روز مبارک شنبه بستم و یکم مقام نموده بزم پیاله ترتیب یافت در همین آب ماهی بسیار شکار کرده بجمعه ازیندها که داخل مجلس بودند قسمت شد روز جمعه بستم و دوم چهار کروه مسافت طی نموده در موضع باربچه سعادت نزول اتفاق افتاد و درین راه دیوارها بنظر در آمد از دینیم گز قاسم گز بعد از تحقیق معلوم شد که مردم بقصد ثواب ساخته اند که چون همای در راه مانده شود بار خود بران دیوار نهاده نفیسه راست سازد و باز به مدد غیر بفراغت برداشته متوجه مقصد گردد و این تصرف خاصه اهل گجراتست بسیار مرا این دیوار ساختن خوش آمد فرمودم که در جمیع شهرهای کلان بهمین دستور دیوارها از طرف بادشاهی بسازند روز شنبه بستم و سویم پنج کروه باو کم کوچ نموده کنار تال کاکریه محل نزول آوردی گیهان شکوه شد این تال را قطب الدین محمد نبیره سلطان احمد یانی شهر احمد آباد ساخته و بر درش زینه پایها از سنگ و آهک بسته اند و در میان تال باغچه مختصر و یک دست عمارت بنا نهاده و از کنار تال تاعمارت میان پل بسته اند که راه آمد و شد باشد و چون مدتها برین گذشته اکثر از هم ریخته ضایع شده و جائیکه قابل نشستن باشد نمازده بود درینولا که مرکب اقبال بصوب احمد آباد توجه فرمود صفی خان بخشی گجرات از سرکار بادشاهی شکست و ریخت انرا مرمت نموده و باغچه را صفا داده عمارتی نو مشرف بر تال و باغچه ساخت به تکلف منزلیست بغایت مطبوع و دلنشین طرحش مرا خوش در افتاد و در ضلعی که پل واقست نظام الدین احمد که در زمان پدرم یک چندی بخشی گجرات بود باغی ساخته بر کنار تال مذکور درین وقت بعرض رسید که عبدالله خان بجهت نزاعی که با عابد پسر نظام الدین احمد داشته درخت هائے این باغ را بریده است و نیز شنیده شد که در ایام حکومت خود در مجلس شراب مرد نامزدی را که خالی از ظرفی و مضحکی نبوده بمجرّد آنکه در مستی و بی شعوری حرفی نا ملایم از روی مطایبه گفته به طریق شده بیک از غلامان خود اشارت کرد که در همان مجلس گردش زده است از شنیدن این دو مقدمه خاطر عدالت آئین بغایت آشفته گشت و حکم فرمود که دیوانیان عظام هزار سوار دو اسبه و سه اسبه او را موافق یک اسبه مقرر داشته تفاوت انرا که هفتاد کدام میشود از محال جاگیر اوضاع نمایند چون درین منزل مزار شاه عالم بر سر راه واقع بود فاتحه خوانده گذشتم تخمیناً یک لک روبیه خرج عمارت این مقبره شده باشد شاه عالم پسر قطب عالم است و سلسله ایشان بمخدوم جهانیان منتهی میشود و مردم این ملک را از خاص و عام غریب اعتقادی بایشانست چنانچه میگویند که شاه عالم احیای اموات می کرد و بعد از آنکه چندین مرده را زنده ساخته بود پدرش برینمعنی وقوف یافته مانع آمده است که دخل در کارخانه الهی کردن گستاخی است و شرط بندگی نیست قضا را شاه عالم

خدا را می داشت و او را فرزند نمیشد و بدعای ایشان حق تعالی پسرری باو کرامت فرمود چون به بیست و هفت سالگی رسید در گذشت و انخادم گریه و زاری کذا بخندست ایشان آمده معروض داشت که پسر من فوت شده و مرا همین یک فرزند بود چون بدوجه شما حق تعالی کرامت فرموده بود امیدوارم که بدعای شما زنده شود شاه عالم لحظه متفکر گشته بدرون حجره رفتند و خادم مذکور بخندست پسر ایشان که او را بسیار درست میداشت رفته الحاح نمود که شما از شاه التماس کنید که فرزند مرا زنده سازند و پسر ایشان چون خورد سال بود بدرون حجره در آمده در باب مبالغه میکند شاه عالم میگوید که اگر شما راضی باشید عوض او جان بحق تسلیم کنید شاید التماس من قبول افتد و او عرض کرد که در آنچه رضای شما و خواست خدا باشد عین رضای منست شاه عالم دستهای پسر خود را گرفته از زمین برداشته روی سوه اسمان کرده گفت که بار خدایا عوض آن پزغاله این پزغاله را بگیر در ساعت پسر جان بحق تسلیم کرد و شاه او را بر بالای پلنگ خود خوابانیده چادری بر روی او پوشانید و خود از خانه برآمده بان خادم گفته اند که بخانه برو و از پسر خود خبر بگیر شاید سگته کرده باشد و نموده باشد چون او بخانه می آید پسر را زنده میبیند همه در ملک گجرات اینقسم حرفهای بسیار بشاه عالم نسبت میکنند و من خود از سید محمد که صاحب سجاده ایشانست و خالی از فضیلتی و معقولیتی نیست پرسیدم که این حرف چه صورت دارد گفت من هم از پدر و جد خود همین طور شنیده ام و بقواتر رسیده و العلم عند الله اگرچه این مقدمه از این خرد دور است غایتاً چون در مردم شهرت تمام داشت بجهت غرابت نوشته شد و رحلت ایشان ازین سرای فانی بعالم جاودانی در سنه هشتصد و هشتاد واقع شده در زمان سلطنت سلطان محمود بیکره و عمارات مقبره ایشان از آثار تاج خان دیربانی است که از امرای سلطان مظفر ابن محمود بوده چون روز دوشنبه ساعت بجهت در آمدن شهر اختیار شده بود روز یکشنبه بیست و چهارم مقام فرمودم درین مقام خریزه کاریز که قصبه ایست از توابع هرات رسید و مقرر است که در خراسان هیچ جا خریزه بخوبی کاریز نمیشود با آنکه یک هزار و چار صد کروه مسافت داشت و قافله به پنج ماه می آمد بسیار درست و تازه آمده و انقدر اورده اند که بجمیع بندها کفایت میکند و مقارن این کونله از بنگاله رسید و با وجود هزار کروه مسافت اکثر ثروت تازه آمده چون بغایت میوه لطیف و نازک است همانقدر که بجهت خاصگی کفایت باشد پیاده های داکچوکی دست بدست میرسانند زبان از ادای شکر الهی قاصر است شکر نعمتهای تو چند آنکه نعمتهای دست

درین تاریخ امانت خان دو دندان فیل گذرانید بغایت کلان که یکی از آن سه درم و هشت طسوطول و شانزده طسو ضخامت داشت سه من و در سیر بوزن در آمد که بیست و چهار و نیم من عراق باشد روز دو شنبه بیست و پنجم بعد از گذشتن شش گهزی در ساعت مسعود بمبارکی و فرخی متوجه شهر شدم و بر فیل صورت گچ که از

فیضان دوستدار منشیت و در صورت و سیرت تمام عیار با آنکه مست بود چون اعتماد بر
سواری خود و خوش جلویی او داشتم سوار گشتم خلقه انبوه از مرد و زن در کوچه و
بازار و درو دیوار بر آمده منتظر بودند تعریف شهر احمد آباد چنانکه شنیده شده بود بنظر
در نیامد اگر چه میان رسته بازار را عریض و وسیع گرفته اند غایتاً دکانها را درخور وسعت
بازار نساخته اند عمارتش همه از چوبست و ستون دکانها باریک و زیور و کوچه بازار
پر گرد و غبار از تال کاکریه تادرون ارک که باصطلاح اینملک بدر گریزند نثار کنان شتافتم
و بدر بمعنی مبارکست منازل سلاطین گجرات که در درون بدر واقع بود درین پنجاه
شش سال خراب شده و اثری از آنها نمانده غایتاً جمع از بندهای ما که بحکومت
ایملک تعیین بودند عمارات ساخته اند درینولا که از ماندو متوجه احمد آباد شدم
مقر بخان منازل قدیم را از سرنو تعمیر نموده نشیمنهای دیگر که ضروری بود مثل جهره که
و عام و خاص و غیره ترتیب داد چون امروز روز مبارک وزن فرزند شاهجهان بود برسم
معهود او را بطلا و دیگر اجناس وزن فرمودم و سال بیست و هفتم از مولود مسعود او
بخرمی و نشاط آغاز شد امید که حضرت واهب العطا یا او را بایی نیازمند درگاه خود
ارزانی دارد و از عمر و دولت خود برخوردار گناه همدین روز ولایت گجرات را بجایگز
انفرزند مرحمت فرمودم از قلعه ماندو تا بندر کهنابایت براهی که آمدیم یک صد و
بیست و چهار کوه است بیست و هشت کوچ و سی مقام واقع شد و در کهنابایت
تاده روز مقام اتفاق افتاد و از آنجا تا شهر احمد آباد بیست و یک کوه بود به پنج کوچ و دو
مقام طی شد مجملاً از ماندو تا کهنابایت و از کهنابایت تا احمد آباد بشرحی که گذارش
یافت یکصد و چهل و پنج کوه مسافت بدو ماه و پانزده روز آمدیم درین مدت همگی
سی و سه کوچ و چهل و دو مقام شد روز سه شنبه بیست و ششم بدیدن مسجد جامع که
در میان بازار واقعست رفته بچندی از فقرا که در آنجا حاضر بودند قریب پانصد روبیه بدست
خود خیرات کردم این مسجد از آثار سلطان احمد بانی شهر احمد آباد است مشتمل
بر سه در و در هر طرف بازار و مقابل دریکه بجانب مشرق واقع شده مقبره
سلطان احمد مذکور است و در آن گنبد سلطان احمد و محمد پسر او و قطب الدین
نجیره او آسوده اند طول صحن مسجد غیر از مقصوره یکصد و سه درعست و عرض
هشتاد و نه درع و به دور آن ایوان ساخته اند بعرض چهار درع و سه پاو فرش صحن از
خشت تراشیده و ستونها ایوان از سنگ سرخست و مقصوره مشتمل است بر سیصد و
پنجاه و چهار ستون و بالای ستونها گنبد زده اند طول مقصوره هفتاد و پنج درع و
عرض سی و هفت درع است و فرش مقصوره و محراب و منبر از سنگ مرمر ترتیب
یافته است و بر دیوار و پیشطاق دو منار پرکار از سنگ تراشیده مشتمل بر سه آشیانه در
غایت اندام نقاشی و نگاره کرده اند و بجانب دست راست منبر متصل بکنج مقصوره
شاه نشینی جدا کرده اند و از میان ستونها به تخته سنگ پوشیده اند و دوران را تاسقف
مقصوره به پنجره سنگ نشانیده اند غرض آنکه چون باد شاه بنماز جمعه و عید حاضر شود

باجمعی از مخصوصان و مقربان خود بران بالا رفته ادایه ملوایه نماید و انرا با مصطلاح این ملک ملوکخانه گویند و همانا که این تصرف و احتیاط بجهت هجوم عام شده باشد و الحق این مسجد بنای ایست بغایت عالی روز یکشنبه بسمت و هفتم بخانقاه شیخ وجیهه الدین که نزدیک بدو لتخانه بود رفته بر سر مزار ایشان که در محلی خانقاه واقع است فاتحه خوانده شد این خانقاه را صادق خان که از امرای عمده پدرم بود ساخته است شیخ از خلفای شیخ محمد غوث است اما خلیفه که مرشد بخلافت او مباحثات کند و ارادت ایشان برهانیست روشن بر بزرگی شیخ محمد غوث و شیخ وجیهه الدین بفضایل صوری و کمالات معنوی ارادتگی داشت پیش ازین بسی سال درین شهر ودیعت حیات سپرده بعد ازان شیخ عبدالله بوصیت پدر بر مسند ارشاد نشسته بغایت درویشی مرتاض بود چون مشارالیه بجوار رحمت ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسدالله جانشین گشت و همدران زودی بعالم بقا شتافت و بعد از و برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده شد و الحال در قید حیات است و بر سر مزار جد و ابای خود بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان مشغول و اثر صلاح از ناصیه روزگارش ظاهر چون عرس شیخ وجیهه الدین در میان بود یک هزار و پانصد روپیه بجهت خرچ عرس بشیخ حیدر عنایت شد و یک هزار پانصد روپیه دیگر بجمعی از فقرا که در خانقاه ایشان حاضر بودند بدست خود خیر کردم و پانصد روپیه به برادر شیخ وجیهه الدین لطف نمودم همچنین بهر کدام از خویشان و منسوبان ایشان در خور استحقاق خرچی و زمین مرحمت شد و بشیخ حیدر فرمودم که جمعی از درویشان و مستحقان را که معرفتی بحال آنها داشته باشند بحضور آورده خرچی و زمین التماس نمایند روز مبارک شنبه بدست و هشتم بسیر رستم خان بازی رفته یک هزار و پانصد روپیه در راه نثار کردم بازی با مصطلاح اهل هند باغ را گویند و این باغیست که برادر شاه مراد بنام پسر خود رستم ساخته بود یک جشن مبارک شنبه درین باغ کرده بچند از بندهای خاص پیالها عنایت کردم و آخر روز بباغچه حوبلی شیخ سکندر که در جوار این باغ واقعست و انجیرش بغایت خوب رسیده بود رفته شد چون میوه را بدست خود چیدن لذتی دیگر دارد و من تاحال انجیر بدست خود نچیده بودم و درینضمن سرفرازی او هم منظور بود بے تکلفانه رفتم شیخ سکندر گجراتی الاصل است و خالی از معقولیتی نیست و بر احوال سلاطین گجرات استحضار تمام دارد و مدت هشت ده سال است که در سلک بندها منتظم است چون فرزند شاهجهان رستم خان را که از عمده بندهای ارست بحکومت احمد آباد مقرر فرموده بود بالتماس ان فرزند رستم بازی را بمناسبت اسمی بار بخشیدم درین روز راجه کلیان زمیندار ولایت ایدر سعادت استانبوسی در یافته یک زنجیر فیل و نه اسب پیشکش گذرانید فیل را بار بخشیدم این از زمینداران معتبر سرحد گجرات است و ملک او متصل بکوهستان رانا واقع شده و سلاطین گجرات پیوسته بر سر راجه انجا لشکر کشیده اند اگرچه بعضی اطاعت گروه میکردند و

پیشکش میداده غایتاً خود بدیدن هیچکدام نرفته اند بعد از آنکه حضرت عرش اشیدانی فتح گجرات فرموده اند افواج منصوره بر سر او تعین شد چو خلاصی خود را منحصر در اطاعت و فرمان پذیریه یافت ناگزیر بندگی و دولتخواهی اختیار نموده بسعادت استانبوس شتافت و از آن تاریخ در سلک بندها منظم است و هر کس بحکومت احمد آباد تعین میشود بدیدن او آمده در وقت کار و خدمت با جمعیت خود حاضر میشود روز شنبه غره ماه بهمن سنه ۱۲ چندرساین که از عمده زمینداران این ملک است دولت استانبوس در یافته که اسب پیشکش گدازید روز یکشنبه دوم بهراجہ کلیان زمیندار ایدر رسید مصطفی و میر فاضل فیل عنایت شد دوشنبه بشکار باز جره سوار شده قریب به پانصد رویه در راه نثار کردم در پی تاریخ ناشپاتی از بدخشان رسید روز مبارک شنبه ششم بسیر باغ فتح که در موضع سیر خیر واقعت شتافته یکزار و پانصد رویه در راه نثار کردم * چون مزار شیخ احمد کهنو بر سر راه واقع بود نخست بدانجا رفته فاتحه خوانده شد کهنو نام قصبه است از سرکار ناگور و مولد شیخ از آنجا است شیخ در عهد سلطان احمد که بانای شهر احمد آباد بوده اند و سلطان احمد بایشان ارادت و اخلاص تمام داشت و مردم این ملک را باو غریب اعتقاد است بایشان و از اولیای کبار میدانند و در هر شب جمعه خلق انبوه از وضع و شریف بزیارت ایشان حاضر میشوند سلطان محمد پسر سلطان احمد مذکور عمارت عالی از مقبره و مسجد و خانقاه بر سر مزار ایشان بقا نهاده و متصل بمقبره در ضلع جنوب تالی کلان ساخته و دور آنرا بسنگ و آهک ریخته برآورده و اتمام این عمارت در زمان قطب الدین ولد محمود مذکور شده مقبره چندینی از سلاطین گجرات برکنار تال در طرف بایه شیخ واقع است و در آن گنبد سلطان محمود بیکره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید نبیره سلطان مظفر که آخرین سلاطین گجرات است اسوده اند بیکره بزبان اهل گجرات بروت برگشته را گویند و سلطان محمود بروت های کلان برگشته داشت باین نسبت بیکره میگفته اند و متصل بمقبره ایشان گنبد خوانین آنهاست و بے تکلف مقبره شیخ بغایت عمارت عالی و جائی نفیس است و از رویه قیاس تخمیناً پنجاهک رویه صرف این عمارت شده باشد والله اعلم بالصواب بعد از فراغ زیارت به باغ فتح رفته شد این باغ در زمینی واقعست که سپه سالار خانخانان اتالیق بانجو که خود را بمظفر خان مخاطب ساخته بود جنگ صف کرده شکست داده از منجبهت باغ فتح نام نهاده و اهل گجرات فتح بائی میگویند و تفصیل این اجمال آنکه چون بمیامن اقبال حضرت عرش اشیدانی ملک گجرات مفتوح گشت

* شیخ احمد کهنو لقب جمال الدین در دهلی سال هفصد و سی و هفت یزاد از بزرگ زادگان آنجا است مرید و خلیفه بابا استحاق مغربی است نام او نصیر الدین از تیرنگی سپهر نیلی در طوفان باد از ینگاه خود جدا شده پس از روزگار به خدمت بابا استحاق مغربی سعادت الدرخ و دانش صوری و معنوی گرد آورد و در زمان سلطان احمد بگجرات رفت و خورده و بزرگ او را پذیرفتند و به نیایه گوی برخاستند سپس سفر عرب و عجم نمود و بسی بزرگان را دریافت خرابگاه میر گنج احمد آباد ۱۲ آئین اکبری

و نهب و بدست افتاد و اعتماد خان بعرض رسانید که این پسر بهمانیست و چون از سلطان محمود فرزند نماند و از اولاد سلاطین گجرات نیز هیچکس نبود که بسطنتت بر دارم ناگزیر صلاح وقت را منظور داشته چنانچه ظاهر ساختیم که این پسر محمود است و سلطان مظفر نام کرده بسطنتت برداشتیم و مردم بنابر ضرورت قبول این معنی کردند چون انحضرت قول اعتماد خان را در پس سواد معتبر میدانستند او را وجودی نفعاند و مدتها در میان خواصان خدمت میکرد و توجه بحال او نمی فرمودند بنابرین از فتحپور گریخته بگجرات آمده چند سال در پناه زمینداران روزگار بسر برد با آنکه شهاب الدین احمد خان را از حکومت گجرات معزول ساخته اعتماد خان را بجای او تعیین فرمودند جمعی از نوکران شهاب الدین خان که دل نهاد گجرات بودند ازو جدائی گزیده بامید نوکری اعتماد خان در احمدآباد ماندند بعد از آن که اعتماد خان بشهر درآمد بدو رجوع آورده اقبالی از جانب او نیافتند نه روستا رفتن نزد شهاب الدینخان داشتند نه راه ماندن در احمدآباد چون از همه جهت نامیدی دست داد چاره کار مفکرم بران دیدند که خون را به نهب رسانیده او را دست اویز فتند و فساد سازند و باین عزیمت ششصد هفتصد سوار از آن جماعت نزد نهب رفته او را بالوبند کاتهی که نبودر پناه او بود برداشته متوجه احمدآباد شدند و تارسیدن بحوالی شهر بمسیرای از بیدولتان واقع طلب باو پیوستند و قریب بهزار سوار از مغول و اهل گجرات جمع شدند چون اعتماد خان ازین سانحه وقوف یافت شیرخان نام پسر خود را در شهر گذاشته خود بطلب شهابخان که متوجه درگاه شده بود شتافت تا بامداد او تسکین این شورش دهند با آنکه اکثر از مردم خراب ازو جدا شده بودند از نقوش پیشانی باز ماندند نیز حرف بیوفائی نمیخواند ناچار برفاقت اعتماد خان عطف عنان نموده قضرا پیشتر از رسیدن اینها نهب در حصار احمدآباد در آمده بود دولتخواهان در سواد شهر به ترتیب مشرف پرداختند و مفسدان از قلعه برآمده بعرض کارزار شتافتند و چون فوج اهل ادبار نمودار شد آنچه از نوکران شهابخان باز مانده بودند همه بیکبار راه بیحقیقتی سپرده بخنیم پیوستند و شهاب خان شکست خورده بصوب پٹی که در تصرف بندهای بادشاهی بود شتافت حشم و بنگاه او بغارت رفت و نهب باین مفسدان منصبها و خطابه داده بر سر قطب الدین محمد خان که در برگه بروده بود رفت و نوکران مشارالیه نیز بروش نوکران شهابخان طریق بیوفائی سپرده جدائی اختیار نمودند چنانچه شرح این وقایع در اکبرنامه بتفصیل مسطور است آخر قطب الدین محمد خان را قول داده بدرجه شهادت رسانید و مال و اموال او که در برابر خزانه مردمی باشوکتی بود بتاراج حادثات رفت و قریب بچهل پنجهزار سوار در اندک مدت برگرد او فراهم آمدند چون صورت واقعه بعرض حضرت عرش آشیانی رسید میرزاخان خلف بیرمخان را با جمعی از بهادران رزم جوئے بر سر او تعیین فرمودند و روزیکه میرزاخان بحوالی شهر رسیده مشرف اقبال آراست تخمیناً هشت نه هزار سوار داشت و نهب با سی هزار سوار در برابر آمده عساکر

ادبار اثر خود را ترتیب داد بعد از قتال و جدال بسیار تقسیم فتح و فیروزی بر علم در لنگرگاهان وزید و نبو شکست خورده بحال تباه راه ادبار پیش گرفت پدرم بجلدوسی این فتح منصب پنج‌هزاری و خطاب خاننانی و حکومت ملک گجرات بمیرزاخان عنایت نمودند باغی که خاننانش در عرصه کارزار ساخته برکنار دریای سامر متعی واقع است و عمارات عالی باصفه در خور آن مشرف بر دریا بنا نهاده و اطراف باغ را دیوار از سنگ و آهک در غایت استحکام کشیده و این باغ یکصد و بیست جریب است و بی تکلف سیروگاه خوشی است یمن که دو لک روپیه خرچ شده باشد مرا خود خیلی در افتاد توان گفت که در تمام گجرات مثل این باغی نداشت جشن مبارک شنبه کرده به بندهای خاص پیاله عنایت نمودم و شب در آنجا بسر برده آخرهای روز جمعه بشهر درآمد قریب هزار روپیه در راه نثار شد درینوقت باغبان بعرض رسانید که چند درخت گل چنپه از بالای همه که مشرف بر دریا است نوکر مقرنخان بریده از شنیدن اینکسرف خاطر آزرده گشت و خود متوجه تحقیق و بازخواست شدم چون ثبوت پیوست که این فعل زشت از سرزده حکم فرمودم که هر دو انگشت ابهام او را قطع کردند تا موجب عبرت دیگران شود و ظاهر اینست که مقرنخان را ازین معنی اطلاعی نبوده و الا در همان وقت بسزا می‌رسانید روز سه شنبه پانزدهم کوتوال شهر دزد را گرفته آورد که پیش ازین چند دفعه او را بدزدی گرفته هربار عضو از اعضایش بریده بودند یکمرتبه دست راست و یار دوم انگشت ابهام دست چپ و دنده سیوم گوش چپ و نوبت چهارم پی هر دو پا و بار آخر بینی و معینا ترک کار خود نموده دوش بخانه کاه فروشی بدزدیدن آمده بود قضا را صاحب خانه خبردار شد و او را گرفت دزد چند زخم کارد بکاه فروش زده او را هلاک میسازد درین شور و غوغا خرویشان او هجوم آورده دزد را می گیرند فرمودم که دزد را بخویشان مقتول حواله نمایند تا او را بقصاص رسانند

هم در سراں روی که در سرگاری

روز کم‌شنبه دوازدهم مبلغ سه هزار روپیه بعظمت خاں و معتقد خاں سپرده شد که فردا بر سر مزار شیخ احمد که کهنه رفته به فقرا و ارباب استحقاق که دران بقعه توطن دارند قسمت نمایند روز مبارک شنبه سیزدهم بمنزل فرزند شاهجهان رفته جشن مبارک‌کنشبه در آنجا ترتیب یافت و بجمعی از بندهای خاص پیاله مرحمت شد و فیل سندر متعی را که در فیلان خاصه بجلدی و سبک‌پائی و خوش جلویی امتیاز تمام داشت و باسپ هم خوب میدوید و از فیلان اول اول بود و حضرت عرش اشانی بغایت این را دوست میداشتند چون فرزند شاهجهان بسیار مایل بود و مکرر التماس نمود بیچاره شده باساز طلا از زنجیر و قیصره بایک ماده فیل درین روز بانفرزند مرحمت فرمود و یک لک درب بولای عادل خاں انعام شد درینولا بعرض رسید که مکرم خاں وک معظم خاں که بصاحب صوبگی اودیسه سرفراز است فتح ولایت خورده کرده و راجه آنجا گریخته

براج مهندره رفته است و چون از خانزادان لایق تربیت بود منصوب او را از اصل و اضافه سه هزار بذات و دو هزار سوار حکم فرمودم و بعنایت نقاره واسپ و خلعت سرفراز ساختم درمیان سرحد ولایت اویسه و کولکنده دو زمیندار واسطه بودند یکی راجه خورده دوم راجه مهندره ولایت خورده خود بتصرف بندهاے درگاه در آمد بعد ازین نوبت راج مهندره است بکرم الهی امید چنانست که قدم همت پیشترهم بگذرد درین وقت عرضداشت قطب الملک بفرزند شاهجهان رسید که چون ملک می بسرحد بادشاهی قریب شده و مرانسیبت بندگی باین درگاه است امیدوارم که بمکرم خان فرمان شود که دست تصرف بملک من دراز نسازد و این دلیلی است بر جرات و جلالت او که مثل قطب الملک همسایه ازو در حسابست درین تاریخ اکرام خان پسر اسلام خان به فوجداري فتحپور و نواحی آن سرفراز ساخته خلعت و فیل مرحمت نمودم چندرسپین زمیندار هلوذ بخلعت و اسپ و فیل ممتاز گشت و بلاچین قاقشال فیل عنایت شد و هم درین وقت مظفر پسر میرزا باقی ترخان سعادت استانبوس دریافت والدۀ او دختر باره زمیندار کج بود چون میرزا باقی برحمت حق پیوست و ریاست تهته بمیرزا جانی رسید از توهم میرزا جانی پناه بزمیندار مذکور برده از طفولیت تا حال در آن حدود گذرانیده درینولا که نزول موکب اقبال باحمدآباد اتفاق افتاد آمده ملازمت نمود اگرچه درمیان مردم صحرائی نشوونما یافته و از رسم و عادت بیگانه است غایتاً چون سلسله اینها را نسبت خدمتگاره و حقوق بندگی از زمان حضرت صاحبقران ثانی انارالله برهانه باین دودمان عالیشان ثابت است رعایت احوال او لازم شمرده بالفعل دو هزار روبیۀ خرجی و خلعت عنایت فرمودم و منصبی که در خور حال او باشد مرحمت خواهد شد شاید که در سپاهگرپها خو را خوب ظاهر سازد روز مبارک شنبه بست دوم بباغ فتح رفته سیر گل سرخ کرده شد یک تخته خوب شگفته بود درینملک گل سرخ کمتر میشود در یک جایقدر غنیمت بود شقایق زارش هم بد نبود انجیر هاے رسیده هم داشت چند انجیر بدست خود چیدم انکه از همه کلان تر بود وزن فرمودم هفت و نیم توله بوزن در آمد درین تاریخ هزار و پانصد خریزه کاریز که خان اعظم پیشکش فرستاده بود رسید هزار خریزه به بندهاے که در رکاب بودند انعام شد و پانصد خریزه باهل محل و چهار روز درین باغ بعیش و کامرانی گذرانیده شب دو شنبه بست و چهارم بشهر آمد ازین خریزه چندی بمشایخ احمدآباد عطا شد و باعث تعجب آنها گشت که در ملک گجرات خریزه بغایت زیون دیده میشود از خوردن این خریزه حیران ماندند که در عالم چنین نعمتی هم بوده است روز مبارک شنبه بست و هفتم در باغچه بکینه نام که در درون دولخانه واقعست و انریکی از سلاطین گجرات ساخته اند بزم پیاله تربیب یافت و بندهاے خاص بساغر هاے لبریز عنایت سرخوش گشتند یک تخته انگور درین باغچه به کمال رسیده بود حکم فرمودم که

جمعی از یندها که پیاله خورده اند خورشدهای انگور بدست خود چیده مژه سازند روز دو شنبه غره اسفندارمذ از احمدآباد کوچ فرموده رایات مراجعت بصوب مالوه برافراشت و تا دولتخانه که در کنار تال کاکریه ترتیب یافته بود نثار کنان شتافتم سه روز درین منزل مقام واقع شد روز مبارک شنبه چهارم پیشکش مقرنخان بنظر گذشت تحفه که نفاست داشته باشد و خاطر بآن رغبت کند نبود و از همین خجالت پیشکش را بفزندان خود داده که در درون محل گذرانند از جواهر و مرصع آلات و اقمشه موازی یک لک روپیه را قبول نموده تلمه را باو بخشیدم از اسپان کچهپی هم قریب بصد راس گرفته شد اما اسپ برجسته نبود که تعریف توان کرد روز جمعه پنجم شش کروه کوچ کرده بر کنار دریای احمد اباد نزول اجلال اتفاق افتاد چون فرزند شاهجهان رستم خان را که عمده بندهای اوست بحکومت گجرات میگرداشت بالتماس انفرزند علم و نقاره و خلعت و خنجر مرصع عنایت فرمودم تاحال درین دولت رسم نبود که بنوکر شاهزاده‌ها علم و نقاره مرحمت شود چنانچه حضرت عرش اشیانی باکمال شفقت و مهربانی که بمن داشتند تجویز خطاب و علم و نقاره باصراست من نه فرموده بودند چون توجه والتفات من نسبت بانفرزند نه بحدیست که در هیچ مرتبه از مراتب خاطر جوئی او را از دست توانم داد و در واقع فرزند یست شایسته و بهمه عنایت زبنده و در عنقوان عمر و دولت بهر جانب که روست همت نهاده آن مهم را خاطر خواه من صورت داده و همدربین روز مقرنخان رخصت وطن یافت چون مزار قطب عالم پدر شاه عالم بخاری که در موضع بنوه واقعست بر سر راه بود خود بانجا رفته پانصد روپیه بمقیمان ان مقام خیر کردم روز شنبه ششم در دریای محمود اباد بکشتی نشسته شکار ماهی کرده شد بر کنار آب مذکور مقبره سید مبارک بخاری واقعست که از امرای عمده گجرات بوده و این عمارت را بعد ازو فرزندش سید میوان ساخته و بغایت گنبدیست عالی بر دور آن حصار یست از سنگ و آهک در نهایت استحکام ترتیب یافته تخمیناً از دو لک روپیه بیشتر خرچ شده باشد مقبره‌های سلاطین گجرات که بنظر در آمده هیچکدام ده یک این نیست هر چند انها صاحب ملک بوده اند و این نوکر غایتاً همت و توفیق خدا داد است هزار آفرین بر فرزندی که مقبره پدر خود را چنین ساخته

کزو مانده بگیتی یادگار

روز یکشنبه مقام فرموده شکار ماهی کرده شد چهار صد ماهی بدام افتاد از انجمله یک ماهی بی پولک بنظر در آمد که آن را سنگ ماهی گویند شکمش بغایت کلا و برآمده می نمود فرمودم که در حضور چاک کردند از میانش ماهی پولک داری برآمد که تازه فرو برده بود و هنوز تغییر درو نرفته حکم کردم که هر دو را وزن کنند سنگ ماهی شش و نیم سیر بنظر در آمد و آنرا که فرو برده بود قریب بدو سیر ظاهر شد روز دوشنبه هشتم چهار کروه و یک پاؤ کوچ فرموده در موضع موده منزل شد مردم اینجا تعریف برسات گجرات میگردند قضا را شب گذشته و امروز تا چاشت خیلکی باران

شد و گرد و خاک فرونشست چون این ملک ریگ بوم است یقین که در برسات گرد و خاک نباشد و گل و لای نشود صحراها سبز و خرم گردن خوب خواهد بود بهر حال نمونه از برسات هم دیده شد روز سه شنبه پنج و نیم کره کوچ نموده در کنار موضع جر سیدما نزول اقبال افتاد دربی منزل خبر رسید که مانسنگه سیرزه جان بمالکان جهنم سپرده تفصیل این اجمال آنکه سیرزه گروهی اند از ملاحده هنون و همیشه سروپا برهنه میداشند جمعی موی سر و ریش و برت میکند و بعضی می تراشند و لباس دوخته نمی پوشند و مدار اعتقاد آنها برین است که هیچ جاندار را آزرده نداید ساخت و طایفه بانیه آنها را پیرو مرشد خود میدانند بلکه سجده و پرستش مینمایند و این سیرزه ها دو فرقه اند یکی را پتا گویند و دیگر کرتهل مانسنگه مذکور سردار طایفه کرتهل بود و بالچند کلان کرده پتا هر دو پیوسته در خدمت حضرت عرش آشیانی می بودند چون انحضرت شفقار شدند و خسرو گریخت و من از پے او ایلغار کردم رایسنگه برنیه زمیندار بیکانیور که به یمن تربیت و نوازش انحضرت بموتبه امارت رسیده بود از مانسنگه مذکور مدت سلطنت و پیش آمدن احوال مرا می پرسید و آن سیاه زیبا که خود را در علم نجوم و تسخرات ماهر میگفت باو میگویی که نهایت سلطنت ایشان تا دوسال است و آن خرف مبهوت با اعتماد این سخن بیرخصت بوطن خود رفت و بعد از آن که حق جل سبحانه این نیاز مند را بکرم و لطف خود برگزید و همعنان فتح و فیروزی بمستقر خلافت متمکن گشتم شرمنده و سرافکنده بدرگاه آمد و خائمت احوال او در جاس خود گذارش یافته القصه مانسنگه مذکور در همان سه چهار ماه بعلمت جزام مبتلا شد و اعضایش از هم ریخت تا حال بزندگانی که مرگ از او بمراتب بهتر است در بیکای فیروزگار بسر می برد درینولا او را آبرده حکم طلب فرمودم در اثنای راه که بدرگاه می آوردند از غایت توهم زهر خورده جان بمالکان جهنم سپرد و هرگاه نیت این نیازمند درگاه ایزدی مصروف بر عدالت و خیر باشد یقین که هرکس در حق من بد اندیشد در خور نیت خود خواهد یافت طایفه سیرزه در اکثر بلاد هند می باشد غایتاً در ملک گجرات چون مدار سودا و خرید و فروخت برپایانست سیرزه بیشتر میباشد و غیر از بتخانه منازل بجهت بودن و عبادت کردن آنها ساخته اند که در حقیقت دارالفساد است و زن و دختر خود را پیش سیرزه ها میفروستند و اصلاً حیا و ناموس در میان نیست و انواع فساد و بیبایی از آنها بوقوع می آید بنابراین حکم باخراج سیرزه ها فرمودم و فرامین باطراف فرستاده شد که هر جا سیرزه باشد از قلمرو من برآورند روز کم شنبه دهم بشکار رفته دو نیله گاؤ یکی نرو یکی ماده به بندوق زدم دربی روز پسردلور خاں از پتن که بجای پدرش تنخواه بود آمده سعادت زمین بوس دریاقت و اسب کچهی پیشکش گذرانیده بغایت خوش شکل است و خوش سواری تا بملک گجرات در آمده ایم بایں خوبی اسب هیچکس پیشکش نیآورده قیمتش هزار روپیه حکم شد روز مبارک شنبه یازدهم در کنار تال مذکور بزم پیاله ترتیب یافت و جمعی

از بندهای نارگه را که بخدمت این صوبه تعیین شده بودند مشمول عواطف و نوازش
 بیدریغ ساخته رخصت فرمودم از جمله شجاعت خان عرب را بمنصب دوهزار و
 پانصدینات و دوهزار سوار از اصل و اضافه سرفراز فرموده نقاره و اسب و خلعتا عنایت
 شد و همت خان را بمنصب هزار و پانصدی و هشتصد سوار سرفراز ساخته خلعت و
 فیل لطف نمودم کفایت خان که بخدمت دیوانی صوبه مذکور اختصاص دارد بهزار
 و دویصدی و سیصد سوار از اصل و اضافه ممتاز گشت صفی خان بخشی باسب
 و خلعت سرفراز شد خواجه عاقل را بمنصب هزار و پانصدی و ششصد و پنجاه سوار
 از اصل و اضافه اختصاص بخشیده بخدمت بخشی گری احداث تعیین فرمودم
 و بخطاب عاقلخانانی امتیاز یافت و سی هزار درب بوکیل قطب الملک که پیشکش
 آورده بود انعام مرحمت شد درین تاریخ فرزند شاهجهان انار و به که از فرای بجهت او
 آورده بودند بنظر گذرانید که تاحال باین کلانی دیده نشده بود فرمودم که وزن کنند
 بهی بیست و نه توله و نه ماشه و انار چهل و نیم توله بوزن درآمد روز جمعه دوازدهم
 بشکار رفته دو نیله گاؤ یکی نرو و یکی ماده شکار شد و روز شنبه سیزدهم سه نیله گاؤ دو
 فرو یکی ماده به بندوق زدم روز یکشنبه چهاردهم بشیخ اسمعیل ولد شیخ محمد
 غوث خلعت و پانصد روپیه خرچ عنایت فرمودم روز دوشنبه پانزدهم بشکار رفته دو
 ماده نیله گاؤ به بندوق زدم روز سه شنبه شانزدهم مشایخ گجرات را که بمتابعیت آمده
 بودند مرتبه دیگر خلعت و خرچ با اراضی مدد معاش داده رخصت فرمودم و به
 هریک ازینها کتابی از کتاب خانه خاصه مثل تفسیر کشاف و تفسیر حسینی
 و روضة الاحباب مرحمت شد و بر پشت آن کتب تاریخ آمدن گجرات و مرحمت
 نمودن کتاب مرقوم گشت درینمدت که شهر احمدآباد از نزول ریات جلال آراستگی
 داشت شغل شبانروزی من این بود که ارباب استحقاق را بنظر در آورده زو زمین
 عنایت فرمایم و با آنکه شیخ احمد صدر و چندی از بندهای مزاجدان تعیین شده
 بودند که درویشان و مستحقان را بملازمت می آورده باشند و فرزندان شیخ محمد
 غوث و نبیره شیخ وجیه الدین و دیگر مشایخ نیز حکم فرموده بودم که از ارباب استحقاق
 هر جا گمان داشته باشند بخدمت حاضر سازند و همچنین در محل چندی از عورات
 بهمین خدمت مقرر بودند که ضعیفها را بنظر بگذرانند و همگی همت مصروف
 آن بود که چون بعد از سالها مثل من بادشاهی بطالع فقرای این ملک آمده باشند
 باید که هیچ احدی محروم نماند و حق تعالی شاهد است که درین عزیمت کوتاهی
 نکرده ام و هیچ وقت ازین شغل فارغ نبوده ام اگرچه از آمدن احمدآباد اصلاً معظوظ
 نشده ام غایتاً خاطر حقیقت شناس را باین خورسند دارم که آمدن من موجب رفاهیت
 حال جمعی کثیر از درویشان شد و خلقی بذوا رسید روز سه شنبه شانزدهم کوکب پسر
 قمرخان را که در برهانپور بلباس فقر درآمده سر بصرای غریب نهاده بود گرفته
 آوردند و شرح این برسم اجمال آنکه کوکب نبیره میر عبداللطیف قزوينی است که

از سادات سیفی بوده و نسبت خانزادگی موروثی باین درگاه دارد از تعینات لشکر نگهبان بود گویا روزی چند دران لشکر به تنگدستی و پریشانی میگذرانید و چون مدتی بود که باضافه منصب سرفروزی نیافته بود توهم بے عنایتی من علاوه آن میشوند و از آشوب خاطر و تنگ حوصلگی بلباس تجرد در آمده سر بصرای آوارگی می نهد و در عرض شش ماه تمام ملک دکن را از دولت آباد و بیدرو و بیجاپور و کرناٹک و گلکنده سیر کرده به بندر وایل میرسد و از آنجا بکشتی نشسته در بندر کوکه می آید و بندر سورت و بروج و دیگر قصبات را که در سوره واقع بود سیر نموده باحمدآباد میرسد درینوقت زاهد نام یکی از نوکران فرزند شاهجهان اورا گرفته بدرگاه آورد حکم فرمودم که بایند گران بحضور آورند چون بنظر درآمد پرسیده شد که باوجود حقوق خدمت پذیر و جد و نسبت خانزادگی باعث این بیسعادت می چه بود عرض کرد که در خدمت قبله و مرشد حقیقی دروغ نمیتوان گفت راستی آنکه پیش ازین امیدوار مرحمت بودم و ازینکه طالع موافقت نکرد ترک تعلقات ظاهری نموده سراسیمه رو بواحدی غربت نهادم چون از گفتارش آثار صدق ظاهر بود در دلم اثر کرد و ازان شدت فرو آمدم و پرسیدم که درین سرگشتگی عادلخان و قطبالمک و عنبر هیچ کدام را دیده معروض داشت که هرگاه طالع من درین درگاه مدد نکرده باشد و ازین دولت که بحرست بیکران لب تشنه مراد مانده باشم حاشا که بچشمه سار آنها لبها همت تر سازم و بریده بان سرے که بسجود این درگاه رسیده باشد و بدیگری فرود آید از روزیکه قدم بواحدی غربت نهاده ام تا حال وقایع خود را بطریق روزنامه بر بیاضی ثبت نموده ام حقیقت احوال من از آنجا ظاهر خواهد بود اینک حرف بیشتر موجب ترحم گشت و مسودات اورا طلبیده خواندم معلوم شد که درین سرگشتگی و غربت محنت و ریاضت بسیار کشیده و اکثر پیاده گردیده و بقوت ناگزیر عاجز گردیده ازینجهت خاطر من مأیوسان شد و روز دیگر بحضور طلبیده بند از دست و پایش فرمودم که بر دارند و خلعت و اسب و هزار روپیة خرجی عنایت شد و منصب او آنچه بود ده پانزده اضافه مرحمت نمودم و چندان اظهار لطف و عنایت فرمودم که هرگز در مخیله او نگذشته بود بزبان حال این بیت میگفت

اینکه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب

خویشتر را در چنبری نعمت پس از چندین عذاب

روز کم شنبه هفتم شش کوه کوچ فرموده در مقام باره سید نوروز اقبال اتفاق افتاد پیش ازین مذکور میگشت که در کشمیر اثربان ظاهر شد و درین تاریخ عرضداشت واقعه نویس آنجا رسید نوشته بود که درینماک علت و با اشتداد تمام یافته و کس بسیار تلف میشود باین طریق که روز اول در سردی و تب بهم میرسد و خون بسیار از بینی می آید روز دوم جان بحق تسلیم می کند و از خانه که یک کس قوت شد تمام مردم آن خانه در معرض تلف اند و هرکه نزد بیماری یا مرده برون بهمان حال مبتلا میگردد از جمله شخصی

مردۀ بود اورا بر بالای کاه انداخته شسته اند اتفاقاً گارسه آمده ازان کاه ملخورد و می میرد و بعد ازان سگی چند از گوشت ان گاو خورده تمام مردۀ اند و کار تا بجای رسیده که از توهم مرک پدر نزدیک پسر و پسر نزدیک پدر نمی رود و از غرایب انکه در محله که ابتداء بیماری از انجا شده بود اثنی در گرفته قریب بسه هزار خانه دران محله می سوزد و در اثنای طغیانی اینکادنه صباحی که اهل شهر و مواضع و نواحی بر میخیزند شکل مستدیری بر درهائی خانه ظاهر شده می بینند سه دایره کلاں بر روی هم و دو دایره اوسط و یک دایره خورد و دیگر دایره که میان ان بیاض ندارند و این اشکال در همه خانها بهمرسیده و در مساجد نیز ظاهر میگردد از روزیکه آتش افتاده و این اشکال نمایان گشته فی الجمله تخفیفی درو با میگویند که شده است چون این مقدمه غریب تمام داشت نوشته شد غایتاً بقانون خلک راست نمی آید و عقل من قبول اینمعنی نمی کند والعلم عندالله امید که حق جل سبحانه تعالی بریندهای گناه کار خود مهربان گردد و ازین بلیه بالکلیه نجات یابد روز مبارک شنبه هژدهم دونیم کوه کوچ نموده در کنار آب مهبی منزل شد درین روز زمیندار جام دوست زمین بوس دریافته پنجاه راس اسب پیشکش و صد مهر و صد روپیه نذر گذرانید نامش جسا است و جام لقب است هرکس که جانشین شود او را جام میگویند و این از زمینداران عمده ملک گجرات است بلکه از راجهای نامی هندوستانست ملکش بدریای شور متصل است پنج شش هزار سوار همیشه میدارد و در وقت کار تاده دوازده هزار سوار هم سامان میتواند داد و در ولایت او اسب بسیار بهم میرسد چنانچه تا دو هزار روپیه اسب کچھی خرید و فروخت میشود بر اجه مذکور خلعت عنایت فرودم و همدریں روز کچھی نوابین راجه ولایت کوچ که در اقصای بلاد بنگاله واقعست سعادت آستانبوس دریافته پانصد مهر نذر گذرانید و بعنایت خلعت و خنجر مرصع سرفراز گشت نوازش خاں پسر سعید خاں که بحکومت ولایت چونکرة تعیین بود بدولت زمین بوس استسعاد یافت روز جمعه نوزدهم مقام شد روز شنبه بستم چهار کوه پاؤ کم کوچ نموده بر کنار تال جهنم نزل نمودم روز یکشنبه بستم و یکم چهار کوه ونیم کوچ کرده در کنار تال بدراله فرود آمده شد درین روز خبر فوت عظمت خاں گجراتی که بجهت بیماری در احمد آباد مانده بود بمسامع جلال رسید او از بندهای مزاجدان بود و خدمات نیک از روی می آمد و از حقیقت ملک دکن و گجرات وقوف تمام داشت خاطر حق شناس از خبر فوت او گرانی پذیرفت در تال مذکور گیاهی بنظر درآمد که بمجرد رسیدن انگشت و یا سرچوبه برگهایش نیز بهم می آورد و بعد از زمان باز شگفته میگردد و برگش از عالم برگ درخت مرهندیست نامش بعربی شجر الحیا است و بهندی لجنوتی میگویند راجه بمعنی حیا است چون از رسیدن دست و انگشت سر بهم می آرد ازین جهت به حیا نسبت کرده اند بے تکلف خالی از غرایبی نیست و نامش را هم نوزک یافته اند و میگویند که در خشکی هم میشود روز دوشنبه بیستم و دویسم مقام شد قراولان خبر

آوردند که درین نزدیکی شیربهرت که بمردم راهگذری مزاحمت و آسیب می‌رساند و در پیشه که می‌باشد کله و استخوان چنده از آن میان که تازه خورده بود دیده شد بعد از دو پهر روز بشکار آن شیر سواری نموده بیک زخم بندوق کارش ساختم اگرچه شیرکلان بود غایتاً ازینهم کلان تیراها زده شد از جمله شیر که در قلعه ماند زده بودم هشت و نیم من بود این هفت و نیم من بوزن در آمد یکمن از آن کمتر روز سه‌شنبه بیست و سوم سه و نیم کروه و کسره کوچ نموده بر لب آب بایب نزل نمودم روز کم‌شنبه بیست و چهارم قریب بشش کروه طی نموده در کنار تال همده منزل شد روز مبارکشنبه بیست و پنجم مقام فرموده بزم پیماله ترتیب یافت و بندهای خاص بساغر عنایت سرخوش گشتند نوازش خاں را بمنصب سه هزار و دو هزار سوار که اضافه پانصدی ذات باشد سرفراز ساخته و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت جاگیر فرمودم و محمد حسین سبک را که بجهت ابتیاع اسپان راه‌واریه بلخ فرستاده شده بود درین تاریخ بدرگاه رسیده سعادت زمین‌دوس دریافت از اسپان آورده او یک اسپ ابرش بغایت خوش رنگ و خوش بست است تاحال باین رنگ ابرش دیده نشده بود و چند راه‌وار دیگر خوب آورده بود بنابراین او را بخطاب تجارت خان سرفراز فرمودم روز جمعه بیست و ششم پنج کروه و یک باو طی نموده در موضع جالون منزل شد و راجه لچهمی نراین عموی راجه کوچ که الحال ملک گجرات را باو عنایت فرموده ام اسپ عنایت کردم روز شنبه بیست و هفتم سه کروه کوچ کرده در مقام بوده نزل اجل اتفاق افتاد روز یکشنبه بیست و هشتم پنج‌کروه طی نموده کنار قصبه دوح که این قصبه سرحد گجرات و مالوه است محل نزل رایات جلال گشت پهلوان بهارالدین برق انداز بچه لنگوری را با بزی به ملازمت آورده عرض نمود که در راه یکی از توپچیان این بنده لنگور ماده را که بچه خود را در سینه گرفته بر بالای درختی نشسته بود می بیند و آن سنگ دل رحم نکرده ماده لنگور را به بندوق میزند بمجرد رسیدن بندوق بچه را از سینه جدا کرده بر شاخی می‌گذارد و خود بوزمین افتاده جان می سپارد درین اثنا من رسیدم و آن بچه را فرود آورده بجهت شیر خوردن نزدیک این بزم بدم حق تعالی بزا برو مهربان ساخته شروع در لیسیدن و مهربانی کرد و باوجود عدم جنسیت باهم چنان الفت گرفته اند که گویا از شکم او برآمده فرمودم که بچه را از جود سازند بمجرد جدا ساختن بز آغاز فریاد و بیطاعتی کرد و بچه لنگور فیزیکی تابنی بسیار نمود اما الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن چندان تعجب ندارد و مهربانی بزبان بچه جای تعجب بسیار است لنگور جانور بیست از عالم میمون غایتاً موه میمون بزرده مایل و رویش سرخ و موه لنگور سفید و رویش سیاه و دم لنگور دوچندان از دم میمون دراز است بنابراین غرابت این مقدمه نوشته شد روز دوشنبه بیست و نهم مقام نموده بشکار نیله گاؤ رقوم و دو نیله گاؤ یک و نیمه ماده به بندوق زدم روز سه‌شنبه سی ام نیز مقام واقع شد *

تمام شد جلد اول توژک جهان گیزی

حکم چنانگیں

حکم فرمودم که این دوازده ساله احوال را یک جلد ساخته نسخه های متعدد
تألیف نمایند که به بندهای خاص عنایت فرمایم و بسایر بلاد فرستاده شود که از باب
دولت و اصحاب سعادت دستور العمل روزگار خود سازند *



جشن هیز دهمین نوروز از جلوس همایون

شب که شنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه ۱۰۱۷ هجری بعد از گذشتن چهارده نیم گهزی تحویل آفتاب یعنی حضور نیر اعظم عطیه بخش عالم به برج حمل اتفاق افتاد و تا این نوروز جهان افروز دوازده سال از جلوس همایون این نیازمند درگاه الهی بخیر و خوبی گذشته سال نو بمبارکی و فرخی آغاز شد روز مبارک شنبه دوم ماه فروردی ماه الهی جشن وزن قمری انجمن افروز گشت و سال پنجاه و یکم از عمر این نیازمند درگاه ایزدی بمبارکی آغاز شد آمد که مدت حیات در مرضیات الهی صرف شود و نفسی بے یاد او نگذرد بعد از فراغ وزن تازه بتازه بزم نشاط ترتیب یافت و بندهای خاص بساغر ابدوز عنایت سرخوش گشتند درین روز آصفخان که بمنصب پنجهازری ذات و سه هزار سوار سرفرازی داشت بعنایت چهار هزار سوار دو اسبه و سه اسبه ممتاز شد و ثابتنخا بمنحمت عرض مکرر سرفرازی یافت خدمت توپخانه بمنحمت خان مرحمت نمود و اسب کچھی که پسر دلاور خان پیشکش آورده بود با آنکه تا در ولایت گجرات نزول موکب اقبال اتفاق افتاده مثل این اسب بسرکار نیامده چون میوزا رستم بسیار اظهار میل و خواهش نمود خاطر او را عزیز میداشتم باو عنایت نمودم بچهار انگشتی از الماس و یاقوت و زمرد و نیلم و دو دست باز مرحمت شد و براجہ لچھمی نراین نیز چهار انگشتی از لعل و عین الهی و زمرد و نیلم نیز عنایت شد مروتنخان از بدگاله سه زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود دو فیل خاصه شد شب جمعه فرمودم که دور تال را چراغان کردند بغایت خوب شده بود روز یکشنبه حاجی رفیق از عراق آمده سعادت آستان بوس دریافت و مکتوبی که برادر شاه عباس مصحوب او ارسال داشته بود گذرانید مشاوالیه غلام میر محمد امین خان قافله باشی است و میر او را از عالم فرزندان تربیت کرده در واقع خوب خدمتگاریست مکرر بعراق آمد و رفت نموده به برادر شاه عباس آشنا شده دویی دفعه از اسپان پنچاق و اقمشه نفیسه آورده بود چنانچه از اسپ هاسه او چند اسب داخل طوایل خاصه شد چون بنده کار آمدنی و خدمتگار لایق عنایت است بخطاب ملک التجار سرفراز ساختم روز دوشنبه براجہ لچھمی نراین شمشیر خاصه و تسبیح مرصع و چهار دانه مروارید بجهت حلقه گوش مرحمت نمودم روز مبارک شنبه میوزا رستم که به منصب پنجهازری ذات و هزار سوار سرفراز بود باضافه پانصد سوار امتیاز یافت اعتقاد خان بمنصب چهار هزار و هزار سوار ممتاز شد

سرفراز خان به منصب دو هزار و پانصدی و هزار و چهار صد سوار سرفراز گشت معتمد خان بمنصب هزار و سیصد و پنجاه سوار سربلندی یافت به انفرادی سنگهدان و فدائی خان اسپ مد مهري عنایت شد چون صوبه پنجاب بحفظ و حراست اعتماد الدوله مقرر است حسب التماس او میر قاسم بخشی احدیان را که نسبت و سلسله ایشان دارد بحکومت صوبه مذکور سرفراز فرمود و منصب هزار و پانصد سوار و خطاب قاسم خان به مرحمت کردم پیش ازین بوجه لچمی نراین اسپ عراقی عنایت نموده بودم درین تاریخ فیل و اسپ ترکی بخشیده رخصت بنگاله فرمودم جام بانعام کمر شمشیر مرصع و تسبیح مرصع و اسپ یک عراقی دیگره ترکی و خلعت سرفرازی یافته رخصت وطن شد صالح برادر زاده آصفخان مرحوم را بمنصب هزار و سیصد سوار ممتاز ساخته رخصت صوبه بنگاله فرمود و اسپ بمشارالیه مرحمت شد درین تاریخ میر جمله از عراق آمده دولت زمین بوس دریافت مشارالیه از سادات معتبر اصفهان است و سلسله اینها در عراق همیشه عزت داشته اند و الحال برادر زاده او میر رضی در خدمت بودم شاه عباس بمنصب مدارت اختصاص دارد و شاه صبیح خون را باو نسبت کرده میر جمله پیش ازین بچهارده سال از عراق بر آمده نزد محمد قلی قطب الملک بگلکندة رفته بود نامش محمد امین است و قطب الملک او را میر جمله خطاب داده بود مدت ده سال مدار علیه او بوده و صاحب سامان شده بعد از آنکه قطب الملک مذکور دیعت حیات سپرده و نوبت ریاست به برادر زاده او رسیده بمیر سلوکی که خاطر خواله او باشد نکرده و میر رخصت گرفته بوطی اشتافته و شاه بنابر نسبت میر رضی و عزت که مردم صاحب سامان را در نظرها میباشد بمیر مذکور توجه و شفقت بسیار ظاهر فرموده و او نیز پیشکشهای لایق گذرانیده مدت سه چهار سال در عراق بسر برده و پاک ها بهم رسانیده چون مکرر معروض گشت که او اراده خدمت این درگاه دارد فرمان فرستاده بدرگاه طلب فرمود و مشارالیه بمجرد رسیدن فرمان ترک تعلقات نموده جریده روزه اخلاص بدرگاه نهاد و درین تاریخ بعزیماسط بوس مفتخر گشته دوازده راس اسپ و نه غور قماش و دو انگشتری پیشکش گذرانید چون از روزه عقیدت و اخلاص آمده مشمول عواطف و مراحم ساخته بالفعل بیست هزار دره خرج و خلعت عنایت شد و درین روز خدمت بخشی گری احدیان را از تغیر قاسم خان بعنایتخان مرحمت فرمود و خواجه عاقل را که از بندهای قدیم است بخطاب عاقل خان سرفراز فرموده است به عنایت فرمود روز جمعه دلاور خان از دکن آمده سعادت آستان بوس دریافت صد مهر و هزار روبیه نذر گذرانید باقرخان فوجدار صوبه ملتان بمنصب هشتصدی ذات و سیصد سوار سرفراز گشت تجارت خان و باهووی زمیندار صوبه ملتان بانعام فیل ممتاز شدند روز شنبه یازدهم بعزم شکار فیل از دوحه کوچ فرموده در موضع کوه باره نزول اجلال اتفاق افتاده روز یکشنبه دوازدهم موضع سجارا محل ورود مرکب منصور گشت از اینجا تا دو خله هشت کوه است و تا شکارگاه یک و نیم کوه مباح روز دوشنبه سیزدهم با جمعی از بندهای

خاص بشکار فیل متوجه شدم چرا که فیل در کوهستانی واقع است و فراز و نشیب بسیار گذار پیاده بصعوبت میسر است پیش ازین جمعی کثیر از سوار و پیاده بطریق قمرغه در جنگل را احاطه نموده بودند و بیرون جنگل بر فراز درختی بجهت نشستن من تختی از چوب ترتیب داده در اطراف آن بر چند درخت دیگر نشیمن ها بجهت آمراس ساخته بودند در بیست فیل نر با کمند های مستحکم و بسیاری از ماده فیلان آماده داشته و بر هر فیل دو نفر فیلبان از قوم جرگه که شکار فیل مخصوص آنهاست نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرایی از اطراف جنگل بحضور بیآوند تا تماشای شکار آنها کرده شود قضا را در وقتی که مردم از اطراف به جنگل در آمدند از انبوهی درخت و پست و بلند بسیار سلسله انتظام از هم کسبخت ترتیب قمرغه برجا نماند فیلان صحرایی سراسیمه بهر طرف روه نهادند و دوازده زنجیر فیل از نرو ماده بایں ضلع افتادند چون بیم آن بود که میادا بدر روند فیلهای خانگی را پیشتر رانده هرجا یافتند بستند اگرچه فیل بسیار بدست نیامدند غایتاً دو فیل نفیس شکار شد بغایت خوب صورت و اصیل و تمام عیار چون کوهی را که در میان جنگل واقع است و این فیلان در آن جنگل می بودند را کس بهازی می گویند یعنی دیو کوه بایں نسبت راون سرو و پاوی سر که نام دیوهاست این هر دو فیل را نام کردم روز سه شنبه چهاردهم و کم شنبه پانزدهم مقام فرمودم شب مبارک شنبه شانزدهم کوچ نموده بمنزل کوهه باره نزل اجلال اتفاق افتاد حاکم بیگ که از خانزاده درگاه است بخطاب حاکمخانی سرفراز گشت و مبلغ سه هزار روپیه بمنکرام زمیندار کوهستان پنجاب انعام شد چون گرما نهایت اشتداد داشت و سواری روز متعذر بود کوچ بشب قرار یافت روز شنبه هیجدهم در پرگنه دوحد منزل شد روز یکشنبه نوزدهم حضرت نیر اعظم عطیه بخش عالم در شرف خانه حمل جلو جهان افروزی فرمود درین روز جشن عالی ترتیب یافته بر تخت مراد جلوس فرمودم شهنواز خان را که بمنصب پنج هزار دینار سرفرازی داشت بعنایت دو هزار سوار دو اسبه و سه اسبه ممتاز ساختم خواجه ابوالحسن میر بخششی بمنصب چهار هزار دینار ذات و دو هزار سوار اصل و اضافه سرفرازی یافت چون احمد بیگ خان کابلی که بحکومت کشمیر سرفرازی داشت تعهد نموده بود که در عرض دو سال فتح ولایت تبیت و کشتوار نماید و آن وعده مذقضي گشت و اینخدمت ازو بانصرام فرسید بذابریں اورا معزول ساخته دلاور خاں کاکرا را به صاحب صوبگی کشمیر سرنزدی بخشیدم و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت فرمودم و او نیز خط تعهد سپرد که در عرض دو سال فتح تبیت و کشتوار نماید بدیع الزمان پسر شاه رخ میرزا از جاگیر خود که در سلطان پور داشت امدت سعادت استانبوس دریافت قاسمخان را بعنایت خنجر مرصع و فیل سرفراز ساخته بحکومت صوبه پنجاب رخصت فرمودم شب سه شنبه بیست یکم از منزل مذکور کوچ فرموده عنان مرکب اقبال بصوب احمد اباد معطوف داشتم چون از شدت گرما و عقوقت هوا محنت

بسیار می کشیدند و تا رسیدن باگرو مسافت بعید بایستی پیاده بخاطرم گذشت که ایام تابستان درین موسم بدارخلافه توجه نفرمائیم چون تعریف بر شکل ملک گجرات بسیار شنیده می شد و شهرت احمد اباد را نسبتی نمائده بود قصد گجرات بخيال گذشت اخرا را بدو احمد اباد قرار گرفت و از آنجا که حمایت و حراست ایزد حق سبحانه همه جاو همه وقت حافظ و ناصر این نیازمند است مقارن اینحال خبر رسید که باز در آگوه اثر و بلاء ظاهر شد و مردم بسیار تلف میشوند بنابراین فسخ عزیمت آگوه که بالهام غیبی در خاطر پرتو افکنده بود مصمم گشت جشن مبارک شنبه بیست سویم بمنزل جالود ترتیب یافت پیش ازین ضابطه سکه چنان بود که یک روزه مراسم میگردید و بر روزه دیگر نام مقام و ماه و سنه جلوس درینولا بخاطر رسید که بجای ماه صورت برجی را که بآن ماه منصوب باشد نقش بکنند مثلا در ماه فروردی صورت بوه و در آردی بهشت شکل ثور و چون همچنین در هر ماه که سکه شود یکطرف صورت آن برج را بمنوعی نقش کنند که حضرت نیر اعظم ازان طالع باشد و این تصرف خاصه من است و تا حال نشده بود *

درین روز اعتقاد خان بعنایت علم سرفرازی یافت به مروتخان که از تعیینات صوبه ینگاله است نیز علم مرحمت شد و شب شنبه بیست و هفتم در موضع بدرواله از پرگنه سهرانزول اقبال اتفاق افتاد و درین منزل آواز کویل شنیده شد کویل مرغی است از عالم زاغ غایتا در چته خورد تر هر دو چشم زاغ سیاه می باشد و از کویل سرخ ماده او خاله های سفید می دارد و نر سیاه یکرنگ است نر او بغایت خوش آواز می باشد بلکه آواز او را هیچ نسبتی بآواز ماده او نیست کویل در حقیقت بلبل هندی است همچنان که مستی و شورش به بلبل در بهار میباشد آشوب کویل در آمد برسات که بهار هندوستان است می شود ناله اش بغایت دلنشین و موثر است و آغاز مستی او مقارن است برسیدن انبه اکثر بر درخت انبه می نشیند و از رنگ و بو انبه محظوظ است و از غرایب آنکه کویل خود بچه از بیضه بر نمی آرد و در وقت بیضه نهان هر جا آشیانه زاغ را خالی می یابد بیضه آن را بمنقار شکسته بیرون می اندازد و خود بجای آن بیضه می نهد و میبرد و زاغ آن را بیضه خود تصور کرده بچه بر می آورد و پرورش میدهد و این امر غریب را من خود در اله آباد مشاهده کرده ام شب کم شنبه بیست و نهم گذار دریای مهبی منزل شد و جشن مبارک شنبه در آن محل ترتیب یافت دو چشمه در کنار دریای مهبی ظاهر شد بغایت آب صاف داشت چنانچه که اگر دانه خشخاش هم در او افتد تمام ظاهر میشود تمام آن روز بهمراهی اهل محل گذرانیده شد چون سیر بمنزل دلکش بود فرمودم که بر لب هر چشمه صفه بستند روز جمعه در دریای مهبی شکار ماهی کرده شد و ماهی های کلان پولک دار بدام افتاد نخست بقرزند شاه جهان حکم شد که شمشیر خود بیازماید بعد ازان بامرا فرمودم که شمشیر های که در کمر بسته اند بیغدازند شمشیر آن فرزند بهتر از همه بریده

ایندست نقش‌هاے سکه عهد جهانگیري که یکطرف ان بشکل بروج دوازده گانه نقش
میشد و من بسعی بسیار اهل ان سکه‌هاے دوازده گانه را بهمرسانیده نقل
ان‌ها بعینه درین‌مقام نقش میکنم

نقش سکه صورت حمل مطابق ماه فروردین



نقش سکه صورت ثور مطابق ماه اردیبهشت



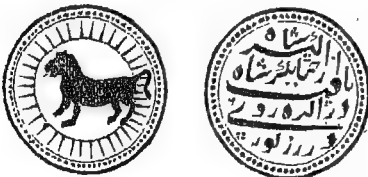
نقش سکه صورت جوزا مطابق ماه خرداد



نقش سکه صورت سرطان مطابق ماه تیر



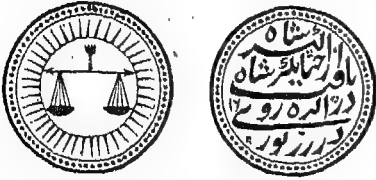
نقش سکه صورت اسد مطابق ماه مرداد



نقش سکه صورت سنبله مطابق ماه شهریور



نقش سکه صورت میزان مطابق ماه مهر



نقش سکه صورت عقرب مطابق ماه ابان



نقش سکه صورت قوس مطابق ماه آذر



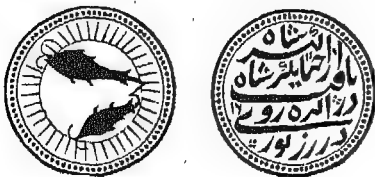
نقش سکه صورت جدی مطابق ماه دی



نقش سکه صورت دلو مطابق ماه بهمن



نقش سکه صورت حوت مطابق ماه اسفند/اردیبهشت



ماه‌های باجمعی از بندها که حاضر بودند قسمت نموده شد شب شنبه غره اردی بهشت ماه از منزل مذکور کوچ فرموده به بسالان و تواچیان حکم کردم که از مواضعی که بر سر راه و نزدیک برآه واقع است بیوه و بیچاره آنجا را جمع ساخته بحضور بیاورند که بدست خود خیر کنم که هم باعث مشغولیت و هم نامردان بفیض میرسند کدام مشغولی به ازین خواهد بود روز دو شنبه سویم شجاعت خاں عرب و همت خاں و دیگر بندها که از تعیینات صوبه دکن و گجرات بودند دولت آستان بوس دریافتند مشایخ و ارباب سعادت که در احمدآباد توطی دارند ملازمت نمودند روز سه شنبه چهارم گذار دریای محمود آباد محل نزول عساکر اقبال گشت رستم خاں را که فرزند شاهجهان به حکومت گجرات گذاشته بود بسعادت زمینی بوس سرفراز شد جشن مبارک شنبه ششم در گذار تال کاکریه ترتیب یافت ناهر خاں حسب الحکم از صوب دکن آمده بسعادت کورنش فرق عزت برافراخت بفرزند شاه جهان انگشتی الماس از بابت پیشکش قطب الملک که هزار مهر قیمت داشت مرحمت شد اتفاقاً دران الماس سه خط در برابر یکدیگر و خط محرف در زیر آن واقع بود چنانچه نقش لاله ظاهر میشد این الماس را از نوادر روزگار دانسته فرستاده بود حالانکه رک و تراش در جواهر عیب است لیکن بظاهر عام قریب بود و معیناً از معدنی که معتبر است نبود چون فرزند شاه جهان میخواست که از غذایم فقه دکن یاد بدهد بجهت برادرش شاه عباس فرستد این الماس را با دیگر تحفه ها بجهت ایشان ارسال میدارد درین روز هزار روپیه در وجه انعام برگه های باد فروش عنایت فرمود مشارالیه گجراتی الاصل است و از نقل و سرگذشت احوال این ملک استحضار تمام دارد نامش برونه بود یعنی نهال بخاطر رسید که پیر مرد را برونه گفتن به نسبت است خصوص الحال که بسحاب مکرمت ما سرسبز و بارور بوده باشد بنابراین حکم فرمودم که بعد ازین او را برگه های میگفته باشند برگه بزبان هندوی درخت را میگویند روز جمعه هفتم ماه مذکور موافق غره جمادی الاولی در ساعت مسعود مختار به باری و فرخی بشهر احمدآباد در آمد و مت سواری فرزند بلند اقبال شاه جهان بیست هزار چرن که پنجهزار روپیه باشد بجهت فئاد آورده بود تا در دولتخانه فئاد گذار شتافتم چون بدولتخانه نزول اقبال فرمودم طرء مرمع که بیست و پنجهزار روپیه قیمت داشت برسم پیشکش گذرانید و از بندها که او که درین صوبه گذاشته بود نیز پیشکشها آوردند بهمه جهت قریب بچهل هزار روپیه شده باشد چون بعرض رسید که خواجه بیگ میرزای صفوی در احمد نگر بجوار مغفرت ایزدی پیوسته خنجر خان را که بفرزند می برگزیده بود بلکه از فرزند ملای گرامی تر میداشت و در حقیقت جوان رشید خدمت طلب و بنده قابل تربیت است بمغضب دهرزاری ذات و سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته حراست قلعه احمد نگر بعده او مقرر فرمودم درین ایام از شدت گرما و عفونت هوا بیماری در میان مردم شایع شده و از اهل شهر وارد و کم کسی باشد که دو سه روزی باین بلا مبتلا نشده باشد تب محرق یا درد اعضا بهم میرسد

و در عرض دوازده روز آزار تمام میرساند چنانچه بعد از صبحت مندرج در ارتفاع و سستی باقی می ماند غایتاً عاقبت بخیر است و حذر جانے بکسی کم میرسد و از مردم کهن سال که درین ملک توطن دارند شنیده شد که پیش ازین به سی سال همی قسم تپ بهم رسیده بود و بخیر گذشت بهر حال در آب و هوا گجرات زبونی ظاهر شد و ازین آمدن بغایت پیشیمانم امید که حق جل و علی بفضل و کرم خویش این گرانی را که سبب نگرانی خاطر است از میان مردم بردارد روز مبارک شنبه سیزدهم بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ بمنصب هزار و پانصدی ذات و سوار و عنایت علم سرفروزی یافته بخندمت فوجداری سرکار پتن تعیین شد سید نظام فوجدار سرکار لکهنؤ بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت منصب علی قلی درمن که از تعینات صوبه قندهار است بالتماس بهادر خاں صاحب صوبه قندهار هزاری ذات و هفتصد سوار حکم شد سید هزبرخاں باره بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سربلندی یافت زبردست خاں را بمنصب هشتصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار سرفراز فرمود درینولا قاسم خواجه ده بندی پنج دست باز توپغون از ماورالزهر بمصحب یکی از اقوام خود برسم نیاز ارسال داشته بود یک دست در راه ضایع شد چهار دست سلامت در اوجین رسیدند حکم فرمودم که مبلغ پنج هزار روپیه حواله کس ایشان نمایند که از هر قسم متاع که مرضی خواجه داند ابدیاع نموده ببرد و هزار روپیه بمشارالیه انعام شد و همدربن وقت خاں عالم که نزد دارای ایران بابلچی گری رفته بود یک دست باز اشیانی که بزبان پارسی اکنه می گویند پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت بظاهر علامتی که از باز داری تمیز توان کرد ندارد بعد از پرائیدن تفاوت ظاهر میشود و روز مبارک شنبه بیستم میر ابوالصالح خویش مرحومی میرزا یوسفخان حسب الحکم از دکن آمده سعادت استال بوس دریافت مد مهر نذر و کلگی مروع پیشکش گذرانید میرزا یوسفخان از سادات رضوی مشهد است و سلسله اینها در خراسان همیشه معزز و مکرم بوده اند و بالفعل برادر شاه عباس صبیبه خود را به برادر خورک میر ابوالصالح مذکور نسبت کرده پدرش مرزا اتخ خادم باشی روضه رضیه امام هشتم است و میرزا یوسف خاں بمیامی تربیت حضرت عرش اشیانی بمرتبه امارت و منصب پنج هزاری رسیده بود بے تکلف خوب میری بود و نوکر را بسیار بتوزک میداشت و بسیاری از خویشان او برگرد او فراهم آمده بودند در صوبه دکن برحمت حق پیوست اگرچه فرزند بسیار ازو ماند و نظریه حقوق قدیم رعایتها یافتند خصوص در تربیت پسر کلانش نهایت توجه مبذول گشت در اندک مدت بمرتبه امارت رسانیدم غایتاً ازو تا پدر فرق بسیاری است روز مبارک شنبه بیست و هفتم بحکیم مسیح الزمان بیست هزار درب انعام مرحمت شد و بحکیم روح الله صد مهر و هزار روپیه عنایت فرمودم چون مزاج مرا بسیار خوب دریافته بود دید که هوا گجرات بغایت ناسازگار است حکیم مذکور گفت همی که شما در شراب و افیون معتاد اندک کمی خواهند فرمود تمام

این کوفت شما بیکبارگنی بر طرف خواهد شد و همین که من در یک روز هر دو ازینها کم کردم در همان روز اول بسیار فایده کرد روز مبارک شنبه سویم خورداد ماه قزلباش خان بمنصب هزاروپانصد یزدات و هزار و دویست سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت و عرض داشت گچیهت خان داروغه فیل خانه و بلوچ خان قراول بیگی رسید که تاحال شصت و نه زنجیر فیل از فرو ماده شکار شده بود و بعد ازین هرچه شود عرض داشت خواهد شد حکم کردم که فیل پیرو آنچه خورد باشد زنهار نگیرند و غیر ازین دو قسم از فرو ماده هرچه بنظر در آید شکار کنند روز دوشنبه چهار دهم مبلغ دو هزار روپیه بجهت عرس شاه عالم بسید محمد صاحب سجاده ایشان عنایت نمودم و اسب خاصگی گچیهی که از اسپان سره بجام بود پیشکش نموده بود براجہ نرسنگه دیو مرحمت شد هزار روپیه به بلوچ خان قراول بیگی که بخد مت شکار فیل تعیین است انعام فرمودم روز سه شنبه پانز دهم اثر گرانی درن سردر خود یافتیم آخر به تب منجر شد شب پیداله هائے معتاد را نخوردم و بعد از نیم شب آزار خمار بر محنت تب افزودم و تا دم صبح بر بستر می طپیدم آخر روز کم شنبه شانزدهم تب تخفیف یافت و باستصوب حکما شب ثلثان معتاد پیداله خورده شد و بجهت خوردن شوربایه ماش و برنج هر چند تکلیف میکردند و مبالغه می نمودند نتوانستم بخود قرار داد تا بعد تمیز رسیده ام یاد ندارم که هرگز شوربایه بوغان خورده باشم امید که بعد ازین هم حاجت نه افتد چون درین روز غذا آوردند طبیعت رغبت نه نمود مجمعه سه روز و دو شب بفاصله گذشت با آنکه یک شبان روز تب کشیده ام و ضعف و بیطاقتی بحدیست که گویا مدتها صاحب فراش بوده ام اشتها مطلق نمانده و بطعام رغبت نمیشود و در حیرتم که بانی این شهر را چه لطانت و خوبی منظور بوده که در چنین سرزمین بے فیض شهر ساخته بعد ازو دیگران فیض عمر عزیز خود را درین خاکدان بر همه چیز گذرانیده اند هوایش مسموم و زمینش کم آب و رنگ بوم و گرد و غبار بحدی که پیش ازین شرح داده شد آب بغایت زبون و ناگوار و رود خانه که در کنار شهر واقع است غیر از ایام برسات همیشه خشک میباشد چاهها اکثر شور و تلخ تالابها که در سواد شهر واقع است بصابون گذران دو غاب شده مردم اعیان که بقدر سامان دارند در خانه هائے خود برکها ساخته اند و در ایام برسات از آب باران پر می سازند و تا سال دیگر از آن آب میخورند و مضرات آبی که هرگز هوا یاو نرسد و راه بر آمد بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون شهر بجای سبزه و ریاحین تمام محکرا زقوم زار است و نسیمی که از روزه زقوم زرد فیض او معلوم مصرع

ای تو مجموعه خوبی بچه نامت خوانم

پیش ازین احمد آباد را گرد آباد گفته بودم الحال ندیدم که سدومستان نام نهم یا بیمارستان خوانم یا زقوم گویم یا جهنم آباد که شامل جمیع صفات است اگر موسم برسات مانع نبوده بکروز درین محنت سرا توقف نمی فرمودم و سلیمان وار بر تخت باد نشسته بیرون می شتافتم و خلق خدا را ازین رنج و محنت خلاص میساختم

چون مردم این شهر بغایت ضعیف دل و عاجز اند بجهت احتیاط که مبادا بغضی از اهل اردو به تعدی و ستم در خانه ملکی آنها فرود آیند و مزاحم احوال فقرا و مساکین شوند و قاضی و میر عدل بجهت رویدگی مدهنت نمایند تا نتوانند بان ستم پیشه با بس آمد از تاریخ که در پی شهر نزول سعادت اتفاق افتاد با وجود حدت و حرارت هوا هر روز بعد از فراغ عبادت دو بهر بجهت طرف دریا که هیچگونه حایلی و مانعی از درو دیوار و یساول و چوبدار ندارند برآمده دوسه ساعت نجومی می نشینم و بمقتضای عدالت بفریاد داد خواهان رسیده ستم پیشه ها را در خور جرایم و تقصیرات سیاست میفرمایم حتی در ایام ضعف باکمال درد والم هر روز بدستور معهود بجهت برآمده تن اسانی بر خود حرام داشته ام

بهر نیکبانی خلق خدا * شب نکند دیده بخواب اشنا

از بی اسودگی جمله تن * رنج پسندم به تن خویشتن

بکرم الهی عادت چنان شده که در میان شبانروزی پیش از دوسه ساعت نجومی نقد وقت بقاراج خواب نمیروم در پی ضمن دو فائده منظور است یکی آگاهی از ملک و دوم بیدار دلی بیاق حق و حیف باشد که این عمر چند روزه بغفلت بگذرد چون خواب گرانی در پیش است این بیداری را که دیگر در خواب نخواهم دید غنیمت شمرده یک چشم زدن از یاد حق غافل نباید بود

باش بیدار که خواب عجبی در پیش است

و همان روز که تپ کردم فرزند بجان پیونده شاه جهان تپ کرد و کوفت او بامداد انجامید و تا ده روز بکوشش نتوانست رسید روز مبارک شنبه بیست و چهارم آمده ملازمت نمود بغایت ضعیف و ناتوان بنظر در آمد چنانچه اگر کسی نگوید توان فهمید که این کس بیماری یک ماه بلکه بیشتر هم کشیده باشد شکر که عاقبت بخیر گذشت روز مبارک شنبه سی و یکم میر جمله که درینولا از ایران آمده مجملی از احوال او رقمزده کلمک وقایع نگار شده بمنصب هزار و پانصدینات و دویست سوار فرق عزت برافراخت در پی روز بجهت ضعیفی که کشیده ام یک زنجیر فیل و یک راس اسب و اقسام چهار پایه بامقدارے از طلا و نقره و دیگر اجناس برسم تصدق بمستحقان عنایت شد اکثر از بندها در خور سرمایه خویش تصدقات آورده بودند فرمودم که اگر غرض اظهار اخلاص و مچر است مقبول نیست و اگر از صدق عیدیت است چه حاجت باوردن حضور غایبانه خود بفقرا و ارباب استحقاق قسمت نمایند روز مبارک شنبه هفتم تیر ماه الهی صادق خان بخشی بمنصب دوهزاری ذات و سوار از امل و اضافه سرفرازی یافت اراد نجان میر سامان بمنصب دو هزار و هزار سوار ممتاز گشت میر ابو صالح رضوی بمنصب دوهزاری و هزار سوار بختاب رضویخانی و عنایت غلم و فیل سرفراز شده بصوبه دکن رخصت یافت درینولا بعرض رسید که سپهسالار اتالیق خان خانان در تجمیع این مصرع مشهور که

بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید
غزلی گفته و میزرا رستم صفوی و میزرا مراد پسر او نیز طبع آزمایی نموده اند مطلع
در بدیهه بخاطر رسید

ساغر می بر رخ گلزار می باید کشید * ابر بسیار است می بسیار می باید کشید
از ایستاد های بزم حضور هر که طبع نظمی داشت غزلی گفته گذرانید این مصرع ظاهر
شد که از مولانا عبدالرحمن جامی است و غزل او تمام بنظر در آمد غیر از آن مصرع
که بطریق مثل زبان زد روزگار شده دیگر کاره ساخته بغایت ساده و هموار گفته درین
تاریخ خبر فوت احمد بیگ خان حاکم کشمیر رسید پسران او که از خانه زادهای این درگاه
اند و اثر رشد و کار طلبی از ناصیه احوال آنها ظاهر بود بمنصب مناسب سرفرازی
یافته بمخدمت صوبه بنگش و کابل تعیین شدند منصب او دوهزار و پانصدی بود
پسر کلان او بمنصب سه هزار و سه پسر دیگر بمنصب نهصدی ممتاز گشتند روز
مبارک شنبه چهار دهم خواجه باقیخان که بجواهر اصالت و شرافت و نجابت
و شجاعت آراستگی دارد و یکی از تهنجیات ملک برار بعده اوست بمنصب هزار و
پانصدی و هزار سوار از اصل و اضافه و بخطاب باقیخانی علم عزت بر انراخت
راے کهذکور که سابق دیوان صوبه گجرات بود بدیوانی صوبه مالوا ممتاز گشت درینولا
جفت شدن سارس که تاحال دیده نشده بود و در مردم شهرت دارد که هرگز هیچکس
ندیده بنظر در آمد سارس جانوریست از عالم کلنگ غایتاً از کلنگ ده دوازده پر کلان تر
و میان سر پر ندارد و پوستی است بر استخوان سر کشیده و از پشت چشم تا مقدار
شش انگشت از گردن او سرخ میباشد اکثر در صحرا جفت جفت بسمی بود
و احياناً خیل خیل هم بنظر در می آیند و جفت آن را از صحرا آورده در خانه ها نگاه
می دارند و با مردم انس میگیرند القصة جفت سارسی است در سرکار من که
لیلی و سجنون نام نهاده ام روزی یکی از خواجه سرایان عرض کرد که در حضور من
اینها باهم جفت شدند حکم فرمودم که هرگاه باز اراده جفت شدن داشته باشند مرا
آگاه سازند هنگام سفیده صبح آمده عرض کرد که باز میخواهند که جفت شوند در لحظه
خود بجهت تماشا شتافتم ماده پاهای خود را راست گذاشته اندک خم کرد نراول
یک پای خود را از زمین برداشته بر پشت او نهاد و بعد از آن پای دوم راو لحظه
بر پشت او نشسته جفت شد نگاه فرود آمد و گردن را دراز ساخته نول را بر زمین
رسانیده یک مرتبه برگرد ماده گشت یکی که بیضه نهاده بچه هم برآورد و از الفت
و محبت سارس با جفت خود نقلها غریب و عجیب بسیار شنیده شد چون بتواتر
رسیده و غرابت تمام دارد نوشته می شود از جمله قیام خان که از خانه زادهای این
درگاه است و در فن شکار و قزاقی و قوف تمام دارد عرض کرد که روزی بشکار رفته بودم
سارس نشسته یافتم چون نزدیک تر شتافتم از جای خود برخاسته روان شد و از رفتار
او اثر ضعفی و الهی یافته شد جای که نشسته بود رفتم استخوانی چند بامشتی پر

بنظر درآمد که در زیر خود گرفته نشسته بود بر دوران دام چیده خون را بگوشه کشیدم خراست که بجای خود آمده بنشیند پایش بدام مضبوط شد پایش رفته گرفتم بغایت سبک به نظر درآمد چون نیک دیدم در سینه و شکم اصلا برنمانده گوشت و پوست از هم ریخته و کرم افتاده بلکه در تمام اعضا اثری از گوشت نمانده مشت پرست با استخوانی چند بدست درآمد ظاهر شد که جفتش مرده و از فراق او باین روز نشسته

بگذاخت تن از هجر دل افروز مرا * افروخت چو شمع آه جانسوز مرا
روز طرب سیاه شد چون شب غم * بنشانند فراق تو بدین روز مرا
همت خاں که از بندهای خوب من است و سخن او اعتماد را میشاید عرض کرد که در پرگنه دوحه جفت سارے برکنار تال بنظر درآمد از بند و قچیان من یک راز و همان جاسرش بریده پاک ساخت قضا را دران منزل دوسه روز مقام واقع شد جفت او پیوسته دران گرد و پیش میگشت و فریاد و فغان میکرد و مرا از بیقراری او دل بدرد می آمد و غیر از ندامت چاره نبود چون ازان منزل کوچ شد بحسب اتفاق بعد از بیست و پنج روز بهمان مقام عبور افتاد از متوطنان انجا مال و حال و خاتمت احوال ان سارس پرسیدم گفتند که در همان روز جان داد و هنوز اثری از استخوان و پر زبال او برجاست من خود بانجا رفته دیدم بنوعی که گفته بودند نشان یافتم ازین عالم نقلها در میان مردم بسیار است فوشتن آنها طولی دارد روز شنبه شانزدهم خبر فوت راوت شنکر که از تعینات صوبه بهار بود بعرض رسید و مانسنگه پسر کلان او بمنصب دو هزاره ذات و ششصد سوار سرفراز گشت و دیگر فرزندان و اقوام او باضافه منصب سرفراز شدند و بمتابعت او مامور گشتند روز مبارک شنبه یست و یکم فیل باون سرشکار خاصه که بجبهت رام شدن در پرگنه دوحه گذاشته شده بود بدرگاه رسید حکم فرمودم که نزدیک بجهز که طرف دریا نگاه دارند که همیشه در مد نظر باشد در فیل خانه حضرت عرش اشیانی کلان تر از فیل درجنسال که مدتها سر حلقه فیلان خاصه بود بنظر من در نیامد ارتفاع ان چهار درع و سه نیم پا گز الهی بود که هشت درع و سه انگشت شرعی باشد و بالفعل در فیلان سرکار من از همه کلان تر پهلوان عالم گجراج است که عرش اشیانی خود بدولت شکار فرموده بودند و سر حلقه فیلان خاصه منست از تفاعش چهار درعه و نیم باست که هفت درعه و هفت انگشت شرعی باشد گز شرعی بعرض بست و چهار انگشت ادم منساوی الخلقه قرار یافته و گز الهی بعرض چهل انگشت است درین تاریخ مظفر خاں که بخدمت صاحب صوبگی ولایت گهته سرفراز شده بود سعادت استانبوس دریافت مد مهر و صد روپیه نذر و موازی یک لک روپیه از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانیده درینولا خبر رسید که حق سبحانه تعالی بفرزند پروز پسر از صوبه مغربی شاه مراد کرامت فرمود امید که قدمش برین دولت مبارک باشد روز یکشنبه بست و چهارم راس بهار دولت استانبوس دریافت در ملک گجرات کلان تر ازین زمینداری نیست

ملکش بدریائے شور پیوسته است بهاره و جام از یک جد اند و بده پشت بالا تر بهم میرسند غایتاً بجهت ملک و جمعیت اعتبار بهاره از جام بیش است می گویند که بدیدن هیچ یک از سلاطین گجرات نیامده سلطان محمود فوجی بر سر او فرستاده بود جنگ صف کرد و شکست بر فوج محمود افتاد القصه در وقتی که خان اعظم به تسخیر قلعه جوناگړه ملک سورتی شتافت ننو که مخاطب بمیلطان مظفر یو و خود را وارث ملک میگرفت بحال تباہ در پناه زمینداران روزگار بسر می برد بعد از آن جام با افواج منصوره جنگ صف کرده شکست خورد و ننو به پناه راس بهاره در آمد خان اعظم ننو را از راس بهاره طلب نمود مشارالیه چون تاب مقاومت با لشکر منصور نداشت ننو را سپرده بایں دولخواهی از مدیات افواج قاهره محفوظ ماند در آن وقت که احمد آباد بمورد موکب اقبال ارامتگی یافت و بزودی کوچ شد بملازمت نرسید و زمین او هم خلیه راه بود و فرصت نیز مقتضی تعیین افواج نبود چون بحسب اتفاق باز مراجعت واقع شد درین دفعه فرزند شاهجهان راجه بکر محبت را با فوجی از بندهای درگاه تعیین فرمود او نجات خود را منحصر در آمدن دانسته خود بسعادت آستان بوس شتافت و دو بیست مهر و دو هزار روپیه نذر و صد اسپ پیشکش گذرانید غایتاً از اسبان او یکی آنچنان نبود که خاطر پسند باشد عمرش از هشتاد زیاده بنظر می در آمد و خود میگوید که نود سال دارم در حواس و قوای ظاهر فتورے نرفته از مردم او پیری بنظر در آمده صورت ریش و بروت و ابرو او سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرا راس بهاره یاد دارم و در پیش او از خوردنی کلان شده ام درین تاریخ ابوالحسن مصور بخطاب نادر الزمانی سرفراز گشت مجلس جلوس مرا در دیباجه جهانگیر نامه کشیده بنظر در آورد چون سزاوار تحسین و افرین بود مورد الطاف بیکران گشت کارش بعیار کامل رسیده و تصویر او از کار نامه های روزگار است درین عصر نظیر و عدیل خود ندارد اگر درین روز استاد عبدالحی و استاد بهزاد در صفحه روز گار می بودند انصاف کار او می دادند پدرش اقرارائی مروی در زمان شاهزادگی من بخدمت من پیوسته او را نسبت خانزادی بایں درگاه است غایتاً او را هیچ اشنائی و مناسبت بکار پدرش نیست بلکه از یک عالم نمیتوان گفت و مرا نسبت باو حقوق تربیت بسیار است از غرس تا حال خاطر همیشه متوجه تربیت او بوده تا کارش بدین درجه رسیده الحق نادره زمان خود بوده و همچنین استاد منصور نقاش که بخطاب نادر العصری ممتاز است و در فن نقاشی یگانه عصر خود است و در عهد دولت پدر من و من این دو تنی ثالث خود ندارند مرا ذوق تصویر مهارت تمیز او بجای رسید که از استادان گذشته و حال کار هر کس بنظر در می آید بی آنکه نامش مذکور شود بدیهه دریابم که کار فلا است بلکه اگر مجلسی باشد مشتمل بر چند چهره و هر چهره کار یکی از استادان باشد می توانم یافت که هر چهره کار کیست و اگر در یک صورت چشم و ابرو را دیگر کشیده باشد در آن صورت می فهمم که اصل چهره کار کیست و چشم و ابرو را که ساخت شب یکشنبه سی و

یکم تیر ماه باران عظیم شد تا روز سه شنبه غره امرداد ماه الهی بشدت هرچه تمام تر بارید و تا شافزده روز پیوسته ابرو باران بود چون این ملک رنگ بوم است و بناهاش در غایت زیبونی عمارات بسیار افتاد و اساس حیات جمعی از باد آمد از مقوطنان این شهر شنیده شد که مثل باران امثال یاد ندارند که در هیچ سنه شده باشد رود خانه سانبهر منتهی اگر چه بظاهر پر آب می نماید غایتاً اکثر جا پایابست و فیل خود همیشه آمد و رفت میکند همین که یکروز امساک باران شد اسب و آدم نیز پایاب میگذردند سر چشمه این رودخانه در کوهستان در ملک رانا واقع است از کربوه کوکوه برمی آید و یک و نیم کوه طی نموده از تبه میرپور میگذرد و در اینجا این رودخانه را دریای و اکل میگویند چون سه کوه از میرپور گذشت سانبهر منتهی می نامند روز مبارک شنبه دهم راو بهاره بعنایت فیل نور و مانه فیل و خنجیر مرصع و چهار انگشتری از یاقوت سرخ و یاقوت زرد و نیام و زرد سرفرازی یافت پیش ازین اتالیق جان سپارخان خاندان سپه سالار حسب الحکم فوجی بسرگردگی پسر خود امیر الله بجانب گوندوانه بجهت گرفتن کان الماس که در تصرف پنجوز زمیندار خاندیس است تعیین نموده بود درین تاریخ مرشد داشت او رسید که زمیندر مذکور مقاومت یا لشکر منصور زیاده از اندازه و مقدار خویش دانسته کان را پیشکش نمود و داروغه بادشاهی بضبط آن مقرر گشت الماس آنجا باصالت و نفاست از سایر اقسام الماس امتیاز تمام دارد و نزد جوهریان بغایت معتبر و همه نیک اندام و بهتر تر و برتر میشوند و دوم کان گوکوه که در حدود ملک بهار واقع است و الماس آنجا از کان بر نمی آید رودخانه ایست که در ایام برسات سیل از فراز کوه می آید و پیش آن را می بندند و چون سیل از روست بند گذشت و آب کم شد جمع که درین فی مهارت دارند و مخصوص این کار اند هرودخانه در آمده الماس می آرند و الحال سه سال است که اینمک بتصرف اوایل دولت ابد قرین در آمده و زمیندار آنجا محبوس است غایتاً آب آنسزمین بغایت مسموم است و مردم بیگانه در آنجا نمی توانند بسربرد سویم در ولایت گزننگ متصل بسرحد قطب الملک در پنجاه کوه مسافت چهار کان واقع است و در تصرف زمینداران است و الماس آنجا اکثر پخته بهم میرسد روز مبارک شنبه دهم ناهر خا بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سرفراز گشت و یک زنجیر فیل باو عنایت شد مکروب خا داروغه کذب خانه به منصب هزار و پانصدی ذات سربلندی یافت چون حکم فرمود بود که شب برات بر دور تال کاکریه چراغان ترتیب نمایند آخرهای روز دوشنبه چهارده ماه شعبان بقصد تماشاخانه آن توجه فرمود اطراف تال را با عمارت میان بفانوس البان و اقسام صنایع که در چراغان مقرر است آراسته آتشبازیها ترتیب داده بودند بغایت چراغان عالی شد و با آنکه در نیمه دت پیوسته ابرو باد و باران بود بعنایت الهی از اول شب هوا صاف شد و اثری از ابر نماند و بر حسب دلخواه تماشاخانه چراغان میسر گشت و بندهای خاص بساغر نشاط خوشوقت گردیدند حکم کردم

شب جمعه باز بهمین دستور چراغان کنند و از غرایب اتفاقات آنکه آخر روز مبارک شنبه
 هفدهم متصل باریدگی بود و در وقت روشنی چراغ باران استاد و تماشاچه چراغان
 خاطر خواه شد در پی روز اعتماد الدوله یکقطعه نیلم قطبی در غایت نفاست و یکزنجیر
 فیل بی دندان بایراق نقره پیشکش نمود چون خوبصورت و خوش ترکیب بود داخل
 فیلا خاصه مقرر شد در کنار تال کاکریه سناسی که از مرتاضان طایفه هذون اند کلبه
 درویشان ساخته منزوی بود چون خاطر همواره بصحبت درویشان راغب است بے تکلفانه
 بملاقات او شتافتم و زمانی ممتد صحبت او را دریافتم خالی از آگاهی و معقولیت
 نیست و بآئین دینی خود از مقدمات صوفیه وقوف تمام دارد و ظاهر خود را بروش
 اهل فقر و تجرد موافق ساخته و خود را از طلب و خواهش گذرانیده توان گفت که
 ازین طایفه بهتر از سب بنظر نیامده روز دوشنبه بسمت و یکم سارسی که جفت شدن آنرا
 در اوراق سابقه ثبت کرده ام در باغچه خس و خاشاک فراهم آورده اول یکبیضه نهاده
 روز سوم بیضه دوم نهاده این جفت سارس را در یک ماهگی گرفته شده بود و پنج سال در
 سوکار مانده القصه بعد ازین پنج و نیم سال جفت شدند و تا یکماه جفت میشدند در
 بیست و یکم ماه امردان که باصطلاح اهل هند ماه سارن گویند بیضه نهادند ماده تمام شب
 تنها بر بیضه می نشیند و نر نزدیک ماده استاده پاس میدارد و چنان آگاه می باشد که
 هیچ جانداری را مجال آن نیست که نزدیک باو توان گذشت یکمرتبه راسو کلان
 نمودار شد بشدت هرچه تمام تر بجانب او دویده تا راسو خود را بصوراح نرسانید دست
 از باز نداشت چون غیر اعظم جهان را بنور خویش نورانی ساخت نر بر سر ماده
 آمده بمنقار پشت او را می خار و بعد از آن ماده بر می خیزد و نر می نشیند
 و باز ماده نیز بهمین دستور آمده او را بر می خیزاند و خود می نشیند مجدداً تمام
 شب ماده تنها بر بیضه نشسته پرورش می دهد و روز نرو ماده به نوبت میشینند
 و در وقت نشستن و برخاستن نهایت احتیاط بجای می آرند که مبادا اسپیدی به بیضه
 رسد در پی هنگام مراجعت از شکار فیل چون موسم شکار باقی بود گچبخت خان داروغه
 و بلوچ خان قراول بیگی را گذاشته شده بود که تا ممکن و مقدور باشد فیل بگیرند
 و همچنین جمعی از قراولان فرزند شاهجهان نیز باینخدمت مامور و تعیین شده بودند
 در پی تاریخ آمده ملازمت نمودند همگی یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل از نرو ماده
 شکار شده هفتاد و سه زنجیر نرو یکصد و دوازده ماده ازین جمله چهل و هفت زنجیر نر
 و هفتاد و پنج ماده که یکصد و بیست و دو زنجیر باشد قراولان و فوجداران بادشاهی
 شکار کردند و بیست و شش زنجیر نرو سی و هفت ماده که شصت و سه زنجیر باشد
 قراولان و فیلبانان فرزند شاهجهان گرفتند روز مبارک شنبه بیست و چهارم بسیر باغ
 فتح رفته دو روز در آنجا بعیش و نشاط گذرانیده شد آخر روز شنبه بدولتخانه
 معارفه اتفاق افتاد چون اصفخان بعرض رسانید که باغچه حویلی بنده بغایت سبز و
 خورم شده انواع گل و ریاحین شگفته حسب التماس مشارالیه روز مبارک شنبه سی

و یکم بمنزل او رفتیم الحق خوب سر منزله به نظر در آمده و خوشرویی گشتم از جواهر مرصع آلات و اقمشه موازی سی و پنج هزار روپیه پیشکش او قبول افتاد مظفر خاں بعنایت خلعت و فیل سرفرازی یافته بدستور سابق خدمت حکومت صوبه تپته بعهده او مقرر شد خواجه عبدالکریم گیلانی که برسم تجارت از ایران آمده بود برادر شاه عباس مکتوبی با محقر تحفه مصحوب او ارسال داشته بودند درین تاریخ مشارالیه را خلعت و فیل عنایت نموده رخصت انعطاف ارزانی فرمودم و جواب کتاد شاه بآید بودی مرسول گشت و خان عالم بفرمان مرحمت هذوان و خلعت خاصه سرفرازی یافت روز جمعه غره شهر پور ماه شد از روز یکشنبه سویم تاشم مبارک شنبه باران باریده غرایب آنکه روزهای دیگر خجفت سارس پنج شش مرتبه بنوبت بالاس بیضه می نشیند درین شب تروز که پیوسته باران بود و هوا بقدر برودت داشت بجهت گرم داشتن بیضه ها از اول صبح تا نصف النهار متصل فر نشست و ازین روز تا صباح روز دیگر بی فاصله مادم نشست که مبادا از برخاستن و نشستن بسیار برودت هوا تاثیر کند و نم به بیضه ها رسد و ضایع شوند مگر آنکه ادومی برهنمونی عقل ادراک می کند و حیوان بمقتضای حکمت از این مجبور بان شده و غریب تر آنکه در اوایل بیضه ها را متصل بهم در زیر سینه نگاه میداشت بعد از آن که چهارده پانزده روز گذشت در میان بیضه ها بقدر فاصله گذاشت که مبادا از اتصال انها حرارت بافراط شود از گرمی بسیار فاسد گردند روز مبارک شنبه هفتم بمبارکی و خورمی پیشخانه بجانب آگره بر آورده شد پیش ازین منجمان و اختر شناسان بجهت کوچ ساعت مذکور اختیار نموده بودند چون باران بافراط شد از رودخانه محمود آباد و دریای مهبی عبور لشکر منصور متعذر بود ناگزیر درین ساعت پیشخانه را بر آورده روز بستم و یکم شهر پور ساعت کوچ مقرر گشت چون فرزند شاهجهان خدمت فتح قلعه کانگه که کمند تسخیر هیچ یک از سلاطین والا شکوه سرفراز کلنگه آن نرسید بر ذمت همت خویش لازم شمرده فوجی بسرگردگی راجه سوار جمل پسر راجه پاسو ونقی که از بندهای روشناس اوست پیش ازین فرستاده بود درینولا ظاهر شد که فتح آن حصن متین بجمعی که پیش ازین تعیین فرموده صورت پذیر نیست بنابراین راجه بکرماجیت را که از بندهای عمده اوست بادو هزار سوار موجود از ملازمان خاصه خود و جمعی از بندهای جهانگیری مثل شاهبازخان لودی و هردی نوابین هادا و رای پرتی چند و پسران رام چند و دویست نفر برق انداز سوار و پانصد نفر توپچی پیاده سواره فوج که سابقاً فرستاده تعیین فرمودند و چون ساعت رخصت او درین روز مقرر گشته بود مشارالیه تسبیح زمرد که ده هزار روپیه قیمت داشت برسم پیشکش گذرانیده بعنایت خلعت و شمشیر سرفرازی یافته بانخدمت رخصت شد چون در انصوبه جاگیر نداشت فرزند شاهجهان برگزیده برهانه را که بستم و دو نکه دام جمع دارد و خود بالعام التماس نمود که بجایگزین او مقرر دارم و خواجه تقی دیوان بیوتات که بخدمت دیوانی صوبه دکن مقرر گشته بود بخطاب معتمد خانی

و فیل و خلعت ممتاز شد و همت‌خان را به فوجداری سرکار بهرونچ و آن حدود رخصت فرموده اسب و پریم نرم خاصه عنایت نمودم و برگنه بهرونچ بجایگزین او مرحمت شد و راس پرتوی چند که بخدومت کانگزه مقرر گشته بمنصب هفتصدی و چهار صد و پنجاه سوار فریق عزت برافراخت چون عرس شیخ محمدغوث درمیان بود هزار درب بجهت خرچ آن بفرزندان ایشان لطف شد مظفر ولد بهادرالملک که از تعیینات صوبه دکن است بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سر بلندی یافت چون وقایع دوازده سال از جهانگیرنامه به بیاض برده شده بود بمتصدیان کتابخانه خاصه حکم فرمودم که این دوازده ساله احوال را یک جلد ساخته نسخه‌های متعدد ترتیب نمایند که به بندهای خاص عنایت فرائیم و بسایر بلاد فرستاده شود که ارباب دولت و اصحاب سعادت دستورالعمل روزگار خود سازند روز جمعه هشتم یکی از واقعه نویسان تمام را نوشته و جلد کرده بنظر در آورد چون اول نسخه بود که ترتیب یافته به فرزند شاهجهان که او را در همه چیز از همه فرزندان خود اول میدانم مرحمت نمودم و بر پشت کتاب بخط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام بان فرزند عنایت شد امید که توفیق دریافت این مطالب که باعث رضاجوئی خالق و دعاگوئی خلق است نصیب و روزی باد روز سه شنبه دوازدهم سبحاب قلی قراول بسیاست رسیده و تفصیل این اجمال آنکه او پسر حاجی جمال بلوچست که از قراولان خوب پدرم بود و بعد از شفقار شدن انحضرت نوکر اسلامخان شده همراه او به بنگاله رفته بود او را اسلام خان بنابر نسبت خانه زادگی این درگاه مراعات احوال بواجبی نموده و محل اعیان دانسته پیوسته در سواری و شکار نزدیک بخود می داشت عثمان افغان که سالها به تهر و عصیان دران صوبه گذرانیده و خاتمت احوال او در اوراق گذشته گذارش یافته چون هراس ببقیاس از اسلام خان داشت کس نزد این بے سعادت فرستاده بجهت قتل تقیلات می نماید و او تعهد این کار کرده دو سه کس دیگر را باخود متفق می سازد قضا را پیش از آنکه اراده باطل این حق ناشناس از حیز قوه بفعل آید یکی از آنها آمده او را آگاه میکند اسلامخان در لحظه آن حرام نمک را گرفته مقید و محبوس می گرداند القصه بعد از فوت مشارالیه بدرگاه آمد چون برادران و خویشان او در سلک قراولان انتظام داشتند حکم شد که او نیز در زمره قراولان منتظم باشد درین وقت پسر اسلامخان بطریق معما عرض کرد که لایق خدمت نزدیک من نیست بعد از شگافتنی ظاهر شد که چنین مقدمه باو نسبت کرده بودند معذرا چون برادرانش بمبالغه عرض نمودند که محض تهمت بوده و بلوچ خان قراول بیگي ضامن شد از قتل و سیاست او در گذشته و حکم فرمودم که همراه بلوچ خان خدمت می کرده باشد باین کرامت و جان بخشی بے سبب و جهت از درگاه گریخته بجانب آگره و انحدود رفت به بلوچ خان حکم شد که چون ضامن بود اول او را حاضر سازد او کسان به شخص فرستاده در یکی از مواضع آگره که خالی از تهری نیست و جهنده نام دارد برادر

بلوچ خان که به تفحص او رفته بود او را دریافت هر چند بملايقت خواست که بدرگاه آورد بهیچ وجه اراضی نشد و مردم بحمايت برخاستند ناگزیر نزد خواجه جهان باگرو رفته حقیقت را باز نمود مشارالیه فوجی بر سر آن ده تعیین فرمود که جبراً و قهراً او را گرفته بیاورند مردم آن موضع چون ویرانی و خرابی خود را در آینده حال مشاهده نمودند او را بدست او دادند درین تاریخ مقید و مسلسل بدرگاه رسید حکم بقتل او فرمود میوه غضب بسرعت هر چه تمام تر او را بسیاست گاه برو بعد از زمانه بشفاعت یکی از نزدیکان جان بخشی فرموده حکم به بریدن پاهای او شد و بحسب سرنوشت پیش از رسیدن حکم بسیاست رسیده بود هر چند آن خون گرفته استحقاق کشتن داشت معیناً خاطر حق شغاس نداشت گزیده مقرر فرمود که بعد ازین حکم بقتل هر کس شود با وجود تاکید و مبالغه تا وقت غروب آفتاب عالمتاب نگاهدارند و نکشند و اگر تا آنوقت حکم نجات نرسد ناگزیر بسیاست رسانند روز یکشنبه در پاهای مهبی عظیم طغیان نمود و موج های کلاں کلاں بنظر درآمد باوجود بارانهای گذشته هرگز باین شدت بلکه نصف این نیامده بود از اول روز آغاز آمدن سیل شد و آخر روز رو بکمی نهاد مردم کهن سال که درین شهر توطن دارند عرض کردند که یک مرتبه در ایام حکومت مرتضی خان چندین جلوریز سیل آمده بود و غیر از آن بخاطر نمیوسد درین ایام یکی از قضایای مغربی که مداح سلطان سنجر و ملک الشعراء او بود استماع افتاد بغایت سلیس و هموار گفته مطلعش ایتست

ای آسمان مسخر حکم روان تو * کیوان پیر بنده بخت جوان تو
سعید او زرگر باشی که طبع نظمی داشت قصیده مذکور را تتبع نموده بعرض رسانید
خوب گفته بود این چند بیت از آن قصیده است

ای نه فلک نمونه از استن تو * دوران پیر گشته جوان در زمان تو
بخشد دل تو فیض و نجوید سبب چومهر * جانها همه فدای دل مهربان تو
از باغ قدرت است فلک یک ترنج سبز * انداخته بروی هوا باغبان تو
یارب چه گوهری تو که افروخت در ازل * جان های قدسیان همه از نور جان تو
بادا جهان بکام تو ای بادشاه عهد * در سایه تو خورم شاه جهان تو
ای سایه خدا ز تو پر نور شد جهان * بادا همیشه نور خدا سایبان تو
روز مبارک شنبه چهاردهم بصله این قصیده حکم فرمود که سعید را بزر وزن کنند آخر روز بسیر باغ رستم بازی رفته شد بغایت سبز و خورم بنظر درآمد وقت شام بر کشتی نشسته از راه دریا بدولتخانه معاودت نمودم روز جمعه پانزدهم ملا امیری نام پیر مردی از طرف ماورالنهر آمده سعادت استن بوس دریافت و چنین بعرض رسانید که از قدیمان عبدالله خان اوزبک بودم و از ایام جوانی و عفتوان نشوونما تا وقتی که خان شنقار شدند در سلک خدمتگاران قدیم و نزدیک امتیاز داشته در خلاصه محرم بوده و بعد از گذشتن خان تاحال در آن ملک بآبرو گذرانیده درینولا بقصد زیارت خانه مبارک از وطن

مالتوفه برآمده خود را بملازمت رسانیدم او را در بودن و رفتن مختار ساختم عرض نمود که روزی چند در خدمت خواهم بود هزار روپیه خرجی و خلعت مرحمت شد بغایت پیر شکفته روئی پر زقل و سخن است فرزند شاهجهان نیز پانصد روپیه و سربها لطف کرد در میان باغچه دولتخانه خورم صفا و حوضی واقع است و یک ضلع آن صفا درخت مورسریست که پشت بران داده می توان نشست چوں یک طرف تغه او مقدار سه ربع گز کاواک شده بد نما بود فرمودم که لوح سنگ مرمر تراشیده در آنجا مضبوط سازند که پشت بران نهاده توان نشست درینوقت بیتی بدیهه بر زبان جاری گشت و بسنگ تراشان حکم شد که دران لوح نقش کنند تا بطریق یادگار در صفا روزگار بماند و آن بیت اینست

نشینم گاه شاه هفت کشور * جهانگیر این شاهنشاه اکبر

شب سه شنبه نوزدهم در دولتخانه خاص بازار ترتیب یافت پیش ازین ضابطه چنان بود که هر چند گاه اهل بازار و محترفه شهر حسب الحکم در صحن دولتخانه دکان ها راسته از جواهر مرصع آلات و انواع اقمشه و اقسام امتعه آنچه در بازارها بفروخت میبود حاضر ساخته بنظر در آوردند بخاطر رسید که اگر در شب این بازار ترتیب یابد و فاندوس بسیاری در پیش دکانها چیده شود طور نمودی بخواهد داشت بے کالمف خوب برآمد و غیر مکرر بود بجمع دکانها سیر کرده آنچه از جواهر و مرصع آلات و هر قسم چیزه خوش آمد خریدم از هر دکان متاعی بملا امیری انعام شد و چندان جنس باو رسید که از ضبط آن عاجز آمده بود روز مبارک شنبه بیست یکم شهر یور ماه الهی سنه ۱۳ جلوس مبارک مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجری بعد از گذشتن دوازدهم ساعت نجومی بمبارکی و فرخی رایات عزیمت بصوب دارالخلافه اگره برافراشته شد و از دولتخانه تا تال کاکریه که محل نزول رایات اقبال بود بدستور معهود نثار کدبان شتافتم در همین روز جشن وزن شمسی معنقد گشت و بحساب سنه شمسی سال پنجاهم از عمر این نیازمند درگاه ایزدی بمبارکی آغاز شد و بضابطه مقرر خود را بطلا و دیگر اجناس وزن نموده سروارید و گل زرین نثار کردم و شب تماشاے چراغان نموده در حرم سرای دولت بعیش و عشرت گذرانیده شد روز جمعه بیست و دریم حکم کردم که جمیع مشایخ و ارباب سعادت را که درین شهر توطن دارند حاضر سازند که در ملازمت افطار نمایند و سه شب برین و تیره گذشت و هر شب تا آخر مجلس خود بر سر پا استاده بر زبان حال میگفتم

خداوند گارتونکر توئی * توانا و درویش پرور توئی

نه کشور کشایم نفرمان دهم * یکی از گدایان این در گهم

تو بر خیر و نیکی دهم دسترس * وگرنه چه خیر اید از من یکس

منم بنده گان را خداوند کار * خداوند را بنده حق گذار

جمعی از فقرا را که تا حال بملازمت نرسیده بودند التماس مدد معاش داشتند

در خور استحقاق هر یک زمین و خرجه مرحمت شده کامیاب خواهش گردانیدم شب مبارک شنبه بیست و یکم سارس یک بچه برآورد و شب دوشنبه بیست و پنجم بچه دوم مجمل یک بچه بعد از سی و چهار روز و دوم بعد از سی و شش روز برآمد در چته از بچه قازده بازده کلان تر یا برابر بچه طالس یکماهه توان گفت پشمن نیله رنگ است روز اول هیچ نخورد و از روز دوم مادرش ملخه‌ای خورد را بمنقار گرفته گاه مثل کبوتر می خوراند و گاه بروش مرغ پیش بچه می انداخت که خود بچینه اگر ملخه ریزه بود درست میگذاشت و اگر کلان تر بعضی را دو پاره و بعضی را سه پاره می کرد تا بفراغت بچه‌ای او تواند خورد چون بسیار میل دیدن آنها داشتم حکم فرمودم که با احتیاط تمام چنانچه از آری و اسیدی بانها نرسد بحضور بیارند و بعد از دیدن باز فرمودم که بهمان باغچه درون دولتخانه برده بمحافظت تمام نگاه دارند هرگاه نقل و حرکت توان فرمود بملازمت خواهند آورد درین روز حکیم روح‌الله بانعام هزار روپیه سرفراز شد بدیع‌الزمان پسر میرزا شاهرخ از جاگیر خود امدۀ ملازمت نمود روز سه‌شنبه بیست و ششم از تال کاکریه کوچ کرده در موضع کج منزل گزیدم روز کم‌شنبه بیست و هفتم برکنار دریای محمودآباد که ایزک نام دارد نزول اقبال اتفاق افتاد چون آب و هواے احمدآباد بسیار زیور بود محمود بیکره باستصوات حکما بر ساحل دریای مذکور شهری اساس نهاده اقامت گزیده بود بعد ازان که جاپانیو را فتح کرد آن جا را دارالملک کرد و نازمان محمود شهید حکام گجرات اکثر اوقات در آنجا می بودند محمود مذکور که آخرین سلاطین گجرات است باز در محمودآباد نشیمن گاه خود قرار داد بے تکلف آب و هواے محمودآباد را هیچ نسبتی با احمدآباد نیست بجهت امتکان فرمودم که گوسفندی را پوست کنده در کنار تال کاکریه بیاریند و همچنین گوسفندی را در محمودآباد تا تفاوت هو ظاهر گردد اتفاقاً بعد گذشتن هفت گهری روز در آنجا گوسفندی را اویختند چون سه گهری از روز ماند بمرتبه متعفی و متغیر گشت که عبور از حوالی آن دشوار بود در محمودآباد وقت صبح گوسفند را اویختند تا وقت شام اصلاً متغیر نشد و بعد از گذشتن یک و نیم پهر از شب تعفی پیدا کرد مجمل در سواد شهر احمدآباد بعد از هشت ساعت نجومی متعفی گشت در محمودآباد بعد از چهارده ساعت روز مبارک‌شنبه بیست و هشتم رستم خان را که فرزند اقبال مذکور شاهجهان بمحکومت و حراست ملک گجرات مقرر نموده بعنایت اسپ و فیل و بره نرم خاصه سرفراز ساخته رخصت فرمود و بندهای جهانگیری که از تعینات صوبه مذکور اند در خور رتبه و پایه خویش با اسپ و خلعت ممتاز گشتند روز جمعه بیست و نهم شهریور مطابق غره شوال راس بهار بخلعت و شمشیر مرصع و اسپ خاصه فرق عزت را برافراخته بوطن خود مرخص گشت و فرزندان او نیز با اسپ و خلعت سرفرازی یافتند روز شنبه بسید محمد نبید شاه عالم فرمودم که هرچه میخواسته باشد بی حجابانه التماس نماید و برطبق این سرگند مصحف دادم مومی الیه عرض کرد که چون بمصحف قسم میدهند التماس

مصحفی می نمایم که پیوسته با خود داشته باشم و از قنوت ثواب بحضرت رسد بنابراین
 مصحفی بخط یاقوت بقطع مطبوعه مختصر که از نقایس و نوادر روزگار بود بمیر مذکور
 عنایت شد و بر پشت آن بخط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام بسید
 محمد این کرامت بظهور رسید نفس الامر آنکه میر بغایت نیک نهاد و مغتنم است
 با نجات ذاتی و فضایل کسبی باخلق حمیده و آطوار پسندیده آراسته بسیار شگفته رو و
 کشاده پیشانی است و از مردم این ملک بخوش ذاتی میر کسی دیده نشد بمشارالیه فرمودیم
 که مصحف بعبارت سلیس خالی از تکلف و تصنع ترجمه نماید و اصلاً بشرح و بسط
 و شان نزول آن مقید نشده بلغات ریخته قران را لفظ بلفظ فارسی ترجمه کند و یک حرف
 بر معنی تحت اللفظ نیفزاید و بعد از تمام آن مصحف مصحوب فرزند خویش
 جلال الدین سید روانه درگاه سازد و فرزند میر نیز جوانی است بفنون ظاهری و باطنی
 آراسته آثار صلاح و سعادت مندی از ناعیه احوالش ظاهر و میر بفرزندی او می نازد و
 الحق شایستگی این دارد و نگرک جوانکی است با آنکه مکرر بمشایخ گجرات موهبتها
 بظهور رسیده بود مجدداً در خور استحقاق هر یک از نقد و جنس رعایتها کرده رخصت
 انعطاف ارزانی داشتیم چون آب و هوا ای ملک بمزاج من ناسازگار بود حکما
 چنین صلاح دیدند که قدری از معتاد پیاله کم باید کرد بصوابدید انها شروع در کم ساختن
 پیاله نموده شد و در عرض یک هفته بوزن یک پیاله کم کردم اول هر شب شش پیاله بود
 و هر پیاله هفت و نیم توله که مجموعه آن چهل و پنج توله باشد شراب ممزوج معتاد
 بود الحال شش پیاله هر پیاله شش توله و سه شیشه که در کل سی و هفت و نیم توله
 باشد خورده میشود از بدایع و قایع آنکه پیش ازین بشانزده و هفتده سال در اله آباد
 با خدای خود عهد کرده بودم که چون سنین عمرم به خمسین رسد ترک شکار تیرو
 بندوق نموده هیچ جاندار را بدست خود ازده نسازم و بمقر بخان که از منظوران
 محفل قدس بود ازین نیت آگاهی داشت القصه درین تاریخ که عمرم به سن مذکور
 رسیده آغاز سال پنجاه است روزی از کثرت دود و بخار نفسم تنگی کرد آزار بسیار
 کشیدم در آن حالت بالهام غیبی از عهدهی که با خدای خود کرده بودم بیدام آمد
 و عزیمت سابق در خاطر تصمیم یافت و با خود قرار دادم که چون سال پنجاهم
 باخر رسیده مدت و عده بمر آید بتوفیق الله تعالی روزیکه بمسعدت زیارت حضرت عرش
 آشیانی انار الله برهانه مشرف گردم استمداد همت از بواطن قدسی موطن آنحضرت
 جستجی دل را از ان شغل باز دارم بمجرد ظهور این نیت در خاطر آن کلفت و آزدگی
 رفع شد خود را خوش وقت و تازه یافتیم و زبان را بحد و سپاس ایند جلشانه و شکر
 مواهبا او چاشنی بخشیدم امید که توفیق میسر گردد

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد * که رحمت بران تربت پاک باد

میا زار موزی که دانه کش است * که جاندار و جان شیرین خوش است

روز مبارک شنبه چهارم ماه الهی سینه کبیر و اختر خان و کلابه عبدالحان را که پیشکش

او بدرگاه والا آورده بودند رغصت انعطاف ارزانی داشتیم سید کبیر بخلعت و خنجر مرمع و اسب سرفرازی یانت و بخترخان با اسب و خلعت و اوربسی مرمع که اهل این ملک در گردن می آورند ممتاز گشت و مبلغ شش هزار درب خرچه بهرد و انعام شد و چون عادل خان مکرر بوسیله فرزند اقبال مند شاهجهان التماس شبیه خاصه شریفه نموده بود شبیه خود را با یک قطعه لعل گران بها و قیل خاصه بمشارایه عنایت فرمودم و فرمان مرحمت عنوان صادر گشت که از ولایت نظام الملک و قطب الملک هرجا و هر قدر تواند تصرف نمود بانعام او مقرر باشد و هرگاه کمک و مدد میخواستند باشد شاه نواز خان خرچه آراسته بکمک او تعیین نماید در زمان سابق نظام الملک که کلان تریس حکام دکن بود و همه او را بکلانی قبول داشتند و برادر مهین میدانستند درینولا عادل خان مصدر خدمات شایسته گشت و بخطاب والا فرزند شرف اختصاص یانت او را بسپرداری و سزی تمام ملک دکن بلند مرتبه ساختیم و بجهت شبیه این رباعی بخط خاص مرقوم گشت

آی سوسه تو دایم نظر رحمت ما * آسوده نشین بسایه دولت ما
سوسه تو شبیه خویش گردیم روان * تا معنی ما به بینی از صورت ما
و فرزند شاهجهان حکیم خوشحال پسر حکیم همام را که از خانه زادان خوب این درگاه است و از صغرس در خدمت آن فرزند کلان بوده بجهت رسانیدن نوید مزاحم جهانگیری بمرافقت و کلاسه عادلخان نزد او فرستاد و همدریں روز میرجمله بخدمت عرض مکرر فرق عزت بر افراخت چون کفایت خان دیوان صوبه گجرات را در هنگامیکه بدیوانی صوبه بنگاله اختصاص داشت بعضی حوادث روع داده بود از سامان افتاده بنابرین مبلغ پانزده هزار روپیه بانعام او مرحمت شد درینولا دو جلد جهانگیرنامه ترتیب یافته بنظر گذشت یکی را چند روز پیش ازین بمدارالملکی اعتمادالدوله لطف فرمودم و درین تاریخ دیگر بفرزندی اصفخان عنایت نمودم روز جمعه پنجم بهرام پسر جهانگیر قلیخان از صوبه بهار آمده دولت زمین بوس دریافت و التماسی چند از حاصل کان کوکوه آورده گذرانید چون دران صوبه از جهانگیر قلی خان خدمت شایسته بظهور فرسیده بود معه ذالک بعرض مکرر رسید که چندی از برادران و خویشان او دران ملک دست تسلط و تعدی دراز ساخته بندهای خدا را مزاحمت و آزار میسازند و هریکی خود را حاکمی تراشیده جهانگیر قلیخان را تمکین نمی نهند بنابران مقررخان که بنده قدیم الخدمت مزاجدان است فرمان بدستخط خاص صادر گشت که بصاحب صوبگی بهار سرفراز و ممتاز بوده بمقرر رسیدن فرمان قضا جریان بدانصوب شتاب از التماس های که ابزاهیم خان فتح جنگ بعد از فتح کان مذکور بدرگاه ارسال داشته بود چند قطعه بجهت تراشیدن حاکمان سرکار شده بود درینوقت که بهرام ناگاه باگه رسید روانه درگاه می شد خواجه جهان چندی را که طیار شده مصحوب او بدرگاه فرستاد یکی از آنها با نقش است و بظاهر از نیلیم تمیز نمیتوان کرد تا حال التماس باین رنگ دیده نشده چند سرخ

بوزن در آمده جوهریان سه هزار روپیه قیمت کردند و عرض کردند که اگر سفید و تمام عیار می بود بیست هزار روپیه می ارزید امسال تا تاریخ ششم مهرماه آنها خورده شد درینملک لیون فرادان است و بالیده می شود و از باغ کاکونام هندو که چند لیون آورده بودند بغایت لطیف و بالیده یکی را که از همه کلاں تر بود فرمودم که وزن کنند هفت توله برآمد روز شنبه ششم جشن دسره ترتیب یافت اول اسپان خاصه را آراسته به نظر درآوردند بعد از آن فیلان خاصه را آراسته گذرانیدند چون دریای مهبی هنوز پایاب نشده بود که اردو گیهاں شکوه عبور تواند نمود و آب و هواى محمود آباد در آن هیچ نسبتی بدیگر منازل نمود باز ده روز در پی سر منزل مقام واقع شد روز دوشنبه هشتم از منزل مذکور کوچ کرده در موده نزل اقبال افتاد خواجه ابوالحسن بخشی را که با جمعی از بندهاى کار گذار ملاح و خادایه بسیار پیشتر فرستادم که دریای مهبی را پل بزدند که انتظار پایاب نباید کشید و اردو ظفر قرین بسهولیت عبور تواند نمود روز سه شنبه نهم مقام شد روز کم شنبه دهم موضع اینده محل نزل رایات جلال گشت در اوایل سارس فریای بچه خود را بمنقار گرفته سرنگون اویزان میساخت و بیم آن میشد که مجاددا از اثر بیمهری باشد و ضایع سازد بنابراین حکم فرموده بودم که نر را جدا نگاه دارند و پیش بچه ها نگذارند درینولا بجهت امتحان فرمودم که نزدیک بچه ها بگذارند تا حقیقت بیمهری و محبت ظاهر گردد و بعد از گذاشتن نهایت تعلق و مهر دریافته شد و محبت او هیچ کمتر از محبت ماده نیست و معلوم می شود که آن ادا هم از روز دوستی بوده روز مبارک شنبه یازدهم مقام شد و آخر روز بشکار یوز رفته سه اهو و سیاه و چهار ماده اهو و چهاره بیوز گیرانیده شد روز یک شنبه چهاردهم نیز بشکار یوز رفته پانزده راس اهو از نرو ماده گیرانیده شد بمیرزا رستم و سهراب خاں پسر او حکم فرموده بودم که بشکار نیله گاؤ رفته هر قدر که توانند با بندوق بزنند هفت راس از نرو ماده پدر و پسر شکار کردند چون بعرض رسید که درین نواحی شیر است مردم از آن که بگوشت آدم عادت کرده و آسیب او بخلق خدا میرسد بفرزند شاه جهان حکم شد که شرورا از بندهاى خدا کفایت کند آن فرزند حسب الحکم بندوق زده شب بنظر در آورده فرمودیم که در حضور پوست کنند اگرچه بظاهر پر کلاں مینمود چون لاغر بود از شیر هاى کلاں که من خود انداخته ام در وزن کمتر برآمد روز دو شنبه پانزدهم و روز سه شنبه شانزدهم بشکار نیله گاؤ شتافته هر روز دو نیله گاؤ به تغذک زده شد روز مبارک شنبه هیزدهم برکنار تاک که مخیم بارگاه اقبال بود بزم پیاله اراستگی یافت گلهاى کنول بر روی آب نغزک شگفته بود بندهاى خاص بساغر نشاط خوشوقت گشتند جهانگیر قلیخان بست زنجیر فیل از صوبه بهار و مروت خاں هشت زنجیر از ینگاله پیشکش ارسال داشته بود بنظر گذشت یک فیل از جهانگیر قلی خاں و دو فیل از مروت خاں داخل فیلان خاصه شدند تنه بخلها تقسیم یافت میر خاں پسر میرزا ابوالقاسم تمکس که از خاں زادان این درگاه است بمنصب هشتصدی ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سوارانی پانست

قیام خان خدمت قراول بیگ و منصب ششصد ذات و هند و پنجاه سوار ممتاز گشت عزت خان که از سادات باره و بمزید شجاعت و کار طلبی امتیاز دارد از تعینات صوبه بنگش است حسب التماس مهالتخان صاحب صوبه مذکور بمنصب هزار و پانصد ذات خاصه و هشتصد سوار فریق عزت بر انراخت کفایت خان دیوان صوبه گجرات بعیانیت فیل سرفراز شده سرخص گشت بصفی خان بخشی صوبه مذکور شمشیر مرحمت نمودم روز جمعه نور دهم بشکار رفته یک نیله گاؤ ترزدم در مدت العمر بید ندارم که تیر بندوق از نیله گاؤ و نوکلان پراگذاشته باشد از ماده بسیار میگردد درین تاریخ با آنکه چهل و پنج قدم مسافت بود از دو پوست آزاد گذشت باصطلاح اهل شکار قدم عبارت از دو گام است که پیش و پس نهاده شود روز یکشنبه بسمت و یکم خود بشکار باز و جره خوشوقت گشته بمیرزا رستم و داراب خان و میر میران و دیگر بندگان حکم فرمودم که بشکار نیله گاؤ رفته هر قدر توانند به بندوق بزنند نوزده راس از نو و ماده شکار کردند و ده راس آهو هر کس از هر قسم بیوز گیرانیده شد ابراهیم خان بخشی صوبه دکن حسب التماس خانخانان سپه سالار بمنصب هزار ذات و دوپست سوار سرفرازی یافت روز دوشنبه بیست و دوم از منزل مذکور کوچ واقع شد روز سه شنبه بسمت و سوم باز کوچ فرمودم قراولان عرض کردند که درین نواحی ماده شیر به سه بچه بنظر درآمده چون نزدیک برآه بود خود بقصد شکار متوجه گشته هر چهار را به تفک زدم و از آنجا بمنزل پیش شتافته از پلی که بر بالای مهبی بسته شده بود عبور فرمودم با آنکه درین دریا کشتی نبود که پل توان بسمت و آب بغایت عمیق بود و تند میگذاشت بحسن اهیام خواجه ابوالحسن میر بخشی پیش از دو سه روز پلی در نهایت استحکام که طول یکصد و چهل درعه و عرض چهار درعه است مرتب گشته بجهت امتحان فرمودم که فیل کن سندر خاص را که از فیلان کلاں قوی هیکل است با سه ماده فیل از روی پل گذرانیدند بنوعی مستحکم بسته شده بود که قوایم او از بار فیل کوه پیکر اصلا متزلزل نگشت از زبان معجز بیان حضرت عرش آشیانی انا رالله برهانه شنیده ام که میفرمودند که روزی در عنفوان جوانی دوسه پیاله خورده بودم و بر فیل مست سوار شده با آنکه هشیار بودم و فیل در غایت خوش جلوی باراده و اختیار من می گشت خود را بیهوش و فیل را بدمست و سرکش و نموده بجانب مردم میدوانیدم بعد از آن فیل دیگر طلبیده هر دو را بچنگ انداختم و آنها جنگ کنان تا سر پل که بر دریای جمنا بسته شده بود شتافتند قضارا آنفیل گریخت و چون از طرف دیگر راه گریز نیافت ناگزیر بر سمت پل روان شد و فیل که من برو سوار بودم از پی او شتافت هر چند عنان او بدست اختیار من بود و باندک اشارتی می ایستاد بخاطر رسید که اگر فیل را از رفتن بالای پل باز دارم مردم آن اداها می مستانه را محمول بر ساختگی خواهند داشت و ظاهر خواهد شد که نه من مست بشخود بوده ام نه فیل بدست و خود سرو این اداها از بادشاهان ناپسندیده است لاجرم بتائید این سببخانه استعانت چسسته فیل خود را

از تعاقب او باز نداشتیم و هردو بر روی پل روان شدند چون پل بکشتی ترتیب یافته بود هرگاه قیل دستهای خود را بر کنار کشتی می نهاد نصف کشتی باب فرو می رفت و نصف دیگر بلند می ایستاد در هر قدم گمان آن می شد که پیوند کشتی ها از هم گسیخته گردد و مردم از مشاهده این حال غریب بحیرت و اضطراب و شورش می بودند چون حمایت و حراست حق جل و علا همه جا و همه وقت حارس و حامی این نیازمند است هردو فیل در ضمان سلامت ازان پل عبور نمودند روز مبارک شنبه بهشت و پنجم بر کنار آب مهی بزم پیاله ترتیب یافت و چندی از بندهای خاص که درین قسم مجالس و محافل راه دارند بساغرهای لذتیز و عنایت های سرشار کام دل برگرفتند به تکلف منزلی است بغایت دل نشین بدو وجه دران منزل چهار مقام واقع شد یکی خوبی جاو دوم آنکه مردم در گذشتن اضطراب ننمایند روز یکشنبه بهشت و هشتم از کنار آب مهی کوچ فرمودم روز دو شنبه باز اتفاق کوچ افتاد درین روز غریب تماشائے مشاهده شد جفت سارسی که بچه کشیده بود روز مبارک شنبه از احمد آباد آورده بودند در محسن دولت خانه که بر کنار تال ترتیب یافته بود با بچه های خود می گذشتند اتفاقاً نرو ماده هردو آواز کردند و جفت سارس صحرایی آواز اینهارا شنیده از آن طرف تال فریاد بر آوردند و بر اثران پرواز کنان آمده نریا نرو ماده با ماده بچنگ افتادند و با آنکه چند کس ایستاده بودند اصلاً ملاحظه مردم نکردند و خواهی سربانی که بمحافظت انها مقرون بقصد گرفتن شتافته یکی بر نردر آویخت و دیگری بماده آنکه نر را گرفته بود بقتلاش بسیار نگاهداشت و آنکه بماده دست انداخته نتوانست نگاهداشت و از چنگ او بدر رفت من بدست خود حلقه در بینی و پاهای او انداخته آزاد ساختم و هردو بجای مقام خویش رفته قرار گرفتند غایتاً هردو دفعه که سارس های خانگی فریاد می کردند انها نیز در برابر آوازی دادند و هم ازین عالم تماشای آهوی صحرایی دیده شد در پرگنه کرنال بشکار رفته بودم قریب به سی کس از اهل شکار و خدمت گار در ملازمت حاضر بودند آهوی سیاه با ماده آهوی چند بنظر در آمد یک مرتبه آهوی آهوگیر را بچنگ او سردادیم دوسه شاخ جنگ کرده پس پا برگشته آمد دفعه دیگر خواستم که بهاند بر شاخ آهوی آهوگیر بسته بگذاریم تا گرفتار شود درین اثنا آهوی صحرایی از شدت غضب و غیرت هجوم مردم را در نظرنه آورده بی محابا دویده آمد و دوسه شاخ آهوی خانگی جنگ در گریز کرده از میدان بدر رفت درین تاریخ خبر فوت عذابتخان رسید او از خدمتگاران و بندهای نزدیک بود با آنکه افیون می خورد و هنگام فرصت مرکب پیاله هم میشد رفته رفته شیفته شراب گشت چون ضعیف بنیه بود زیاده از حوصله و طاقت خویش ارتکاب می نمود بمرض اسهال مبتلا شد و درین ضعف دوسه دفعه از عالم صرع غشی بر مزاجش مستولی گشت حسب الحکم حکیم رکناً بمعالجه او پرداخت هر چند تدبیرات بکار برد نفعی بران مرتبه نگشت مع ذالک غریب جویی بهمرسانید و با آنکه حکیم مبالغه و تاکید می نمود که در شبان روزی

پیش از یک تربیت مرتکب غذا نشود ضبط احوال خود نمی توانست کرد دیوانه وار خود را بر آب و آتش می زد تا آنکه بمسوالقنیه و استنفا منجر شد بسیار زبون و ضعیف گشت چند روز پیش ازین التماس نمود که خود را بیشتر باگوشه رساند حکم فرمودم که بحضور آمده رخصت شود در پالکی انداخته آورند بحدی نحیف و ضعیف بنظر در آمد که موجب حیرت گشت

کشیده پوستی بر استخوانی

بلک استخوان هم به تحلیل رفته با آنکه مصوران در کشیدن شبیه لاغر نهایت افراق بکار می برند اما ازین عالم بلکه نزدیک باین هم بنظر در نیامده سبحان الله آدم زاده باین هیات و ترکیب هم میشود این دو بیت اوستاد درین مقام مناسب افتاده

سایه من گرم نگیرد پاه * تا قیامت نداردم برجای

ناله از بسکه ضعف دل بیند * تا بلب چند جای به نشیند

از غایت غزایب فرمودم که مصوران شبیه او را کشند القصد حال او را بسیار متغیر یافتیم گفتیم که زنهار در چنین وقت نفسی از یاد حق غافل نباید شد و از کرم او نا امید نباید شد اگر مرگ آمان بخشد آن را دستگاه معذرت و فرصت تدارک باید شمرد و اگر مدت حیات بسر آمده هر نفس که بپای او بر آید غنیمت باید دانست از باز ماندنهای خویش دل مشغول مباش که اندک حق خدمت پیش ما بسیار است و چون از پریشانی او بعرض رسیده بود دو هزار روپیه خرچ راه باو داده رخصت کردم روز دوم مسافرا عدم گشت روز سه شنبه سی ام کنار آب مانب محل نزول اردوی گیهان پوی گردید جشن نو روز مبارک شنبه دویم ایام ماه الهی درین منزل اراستگی یافت امان الله پس مهتابتخان حسب التماس او بمنصب هزاری ذات و سیصد سوار سرفراز شد گروه وکد راه سال بمنصب هزاری ذات و هشتصد سوار سربلندی یافت عبدالله پسر خار اعظم بهزاری ذات و سیصد سوار ممتاز گشت دلیرخان که از جاگیرداران صوبه گجرات است بمرحمت اسپ و فیل سرفراز نمودم رنبا زخان پسر شهنازخان کنجو حسب الحک از صوبه دکن آمده بخدمت بخشیدری و واقعه نویسی لشکر بنگش سرفراز گشت منصب او هشتصدی ذات و چهار صد سوار مقرر شد روز جمعه سویم کوچ فرمودم درین منزل شاهزاده شجاع جگر گوشه فرزند شاهجهان که در دامن عصمت نور جهان بیگم پرورش می یابد و مرانسبت باو تعلق خاطر و دل بستگی بمنزله ایست که از جان خود عزیز میدارم بیماری که مخصوص اطفال است و آنرا ام الصببیا میگویند بهم رسانید و زمانی بمقتدا از هوش رفت هر چند اهل تجربه تدبیرات و معالجات بکار برند سود نداد و بیپوشی از هوش از من نبود چون از تدای ظاهری نا میدی دست داد از روی خضوع و خشو فرق نیاز بدرگاه کریم کار ساز و رحیم بنده نواز سوده صحت او را مسالت نمودم درین حالت بخاطر گذشت که چون باخدای خود عهد کرده بودم که بعد از تمام سر خمسین از عمر این نیاز مذکور شکار تیر و بندرق نموده هیچ جائداره را بدست

خود از ده نهارم اگر به نیت سلامتی او از قاریخ حال دست ازان کار باز دارم ممکن که حیات او وسیله نجات چندین جاندار شود حق سبحانه تعالی او را باین نیازمند ارزانی دارد القصه بعزم درست و اعتقاد صادق با خدا عهد کردم که بعد ازین هیچ جاندار را بدست نیازم بکرم الهی کوفت او تخفیف تمام یافت و دران هنگام که این نیازمند در بطن والده بود بدستوری که دیگر اطفال در شکم حرکت میکنند روزه اثر حرکت ظاهر نشد پرستاران مضطرب و متلاشی گشته صورتحال را بعرض حضرت عرش اشیانی رسانیدند دران ایام پدرم پیوسته شکار یوز میفرمودند چون انروز جمعه بود به نیت سلامتی من نذر فرمودند که در مدت عمر روز جمعه شکار یوز نکنند تا انتهای حیات برین عزیمت ثابت قدم بودند و من نیز متابعت انحضرت نموده تا حال شکار یوز روز جمعه نکرده ام مجمل بجهت ضعف نورچشمی شاه شجاع سه روز درین منزل توقف واقع شد امید که حق تعالی او را عمر طبعی کرامت فرماید روز سه شنبه هفتم کوچ اتفاق افتاد روزی پسر حکیم تعریف شیر شتر میکرد بخاطر رسید که اگر روزی چند بدان مداومت نمایم ممکن که نفعی داشته باشد و بمزاج من گوارا باشد آصفخان ماده ولایتی شیردار داشت قدری ازان شیر تناول کردم بخلاف شیر دیگر شتران که خالی از شوری نیست بمذاق من شیرین و لذیذ آمد و الحال قریب یکماه است که هر روز پیاله که مقدار نیم کاسه آبخوری باشد ازان شیر می خورم و نفعی ظاهر شده واقع تشنگی است غریب آنکه دوسال پیش ازین اصفخان این مایه را خریده بود و دران وقت بچه نداشت و اصلا اثر شیر ظاهر نبود درین ایام بحسب اتفاق از پستان او شیر برآمد هر روز چهار شیر گاؤ و پنج شیر گندم و یک شیر قند سیاه و یک شیر بادیان بخورد او می دهند که شیرش لذیذ و شیرین و مفید باشد بے تکلف بمذاق من خیلی در افتاد و گوارا آمده و بجهت امتحان شیر گاؤ و شیر گاؤ میش را طلبیده هر سه را چشیدم در شیرینی و عذوبت شیر این شتر را نسبتی نیست فرمودم که چند مایه دیگر را هم ازین قسم خوراک بدهند تا ظاهر شود که از اثر غذاهای لطیف عذوبت است یا در اصل شیر این شتر شیرین است روز کم شنبه هشتم کوچ فرمودم روز مبارک شنبه نهم مقام واقع شد دولت خانه بر مقام تال کلائے ترتیب یافته بود فرزند شاه جهان کشتی طرح کشمیر که نشیمن گاه اس را از نقره ساخته بودند پیشکش نمود اخرهای انروز بران کشتی نشسته سیر تال کرده شد عابد خاں بخشی بنگش را که بدرگاه طلبداشته شده بود درین روز سعادت استقانبوس در یافته بخدمت دیوانی بیوتات سرفراز گشت سرفراز خاں که از ککیان صوبه گجرات است بعنایت علم و اسب پنجاخ خاصه و فیل فرق عزت به اقراخته رخصت یافت عزت خان که از تعینات لشکر بنگش است بعنایت علم سر بلند گردید روز جمعه دهم کوچ فرموده شد میر میزان بمنصب دو هزارذات و ششصد سوار سرفرازی یافت روز شنبه یازدهم پرگنه دوحه محل ورود موکب مسعود گشت شب یکشنبه دوازدهم آبان ماه الهی سده سیزده جلوس مطابق پانزدهم ذیقعده

هزار و بیست و هفت هجری بطالع نوزده درجه میزان بخشنده میمنت بفرزند اقبالمند شاهجهان از صبیبه آصفخان گرامی فرزند کرامت فرمود آمدید که قدمش برین دولت ابد قرین مبارک و فرخنده باد سه روز در منزل مذکور مقام نموده روز یکشنبه پانزدهم در موضع نمونه نزول اقبال اتفاق افتاد چون التزام شده که جشن مبارک شنبه تا مقدور و ممکن باشد در کنار آب و جای بصفا ترتیب یابد درین نزدیکی سرزمینی که قابلیت آن داشته باشد نبود ناگزیر قریب نیمی از شب مبارک شنبه شانزدهم گذشته باز سواری فرمودم و هنگام طلوع نیز اعظم فروغ بخش عالم در کنار تال باکهور نزول اجلال واقع شد آخرهای روز بزم پیاله آراسته بچندی از بندهای خاص پیاله عنایت فرمودم روز جمعه هفدهم کوچ فرمودم کیشو داس مارو جاگیردار آن نواحی است حسب الحکم از دکن آمده بسعادت زمینی بوس سربلندی یافت روز شنبه هیزدهم حوالی رام گده معسکر اقبال گشت چند شب پیش ازین سه گهزی بطلوع مانده بود در کوه هوا ماده بخار و د خانی بشکل عمود نمودار شد و هر شب یک گهزی پیشتر از شب دیگر ظاهر میگشت و چون تمام نمود صورت حریه پیدا کرد هر دو سرباز یک و میان گنده خمدر مانند دهره پشت اجاذب جنوب و روزه بسوی شمال الحال یکپهر بطلوع مانده ظاهر می گردید منجمان و اختر شناسان قد و قامت او را باسطرلاب معلوم کردند که بسمت و چهار درجه فلکی را باختلاف منظر ساز است و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه نیز در جهت حرکت فلک اعظم درو ظاهر می شود چنانچه اول در برج عقرب بود انرا گذاشته بمیزان رسید و حرکت عرض در جهت جنوب بیشتر دارد دانایان فن نجوم در کتب این قسم را حریه نامیده اند و نوشته اند که ظهور این دلالت میکند بر ضعف ملوک عرب و استیلاء دشمنان ملوک عرب بر ایشان و العلم عند الله تا تاریخ مذکور بعد از شانزده شب که علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره نمودار گشت که سرش روشنی داشت و تا دوسه گز دم او دراز مینمود و اما در دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود الحال قریب هشت شب است که نمودار شده هرگاه که منتفی گردد مرقوم خواهد نمود و از آثار او آنچه بظهور رسد نوشته خواهد شد روز یکشنبه نوزدهم مقام کرده روز دوشنبه در موضع سینل کهنه نزول فرمودم روز سه شنبه بسمت و یکم باز مقام شد برشید خان افغان خلعت و فیل مصحوب رنجاز خان مرحمت نموده فرستادم روز کمشنبه بسمت و دوم پرگنه مدنپور مخیم آردوی گیهای شکوه گشت روز مبارک شنبه بسمت و سیم مقام کرده بزم پیاله ترتیب یافت و داراب خان بخلعت نادری سرفراز شد روز جمعه مقام نموده روز شنبه بسمت و پنجم پرگنه نوازی مخیم معسکر اقبال گشت روز یکشنبه بسمت و ششم در کنار آب چنبل نزول فرمودم و روز دوشنبه بسمت و هفتم بر لب آب کهنر منزل شد روز سه شنبه بسمت و هشتم سواد بلده اوجین مورد ریاست فیروزی گردید از احمد آباد تا اوجین نود و هشت کروز مسافت را به بسمت و هشت کوچ و چهل و یک مقام که دو ماه و نه روز باشد آمده شد روز کم شنبه بسمت و نهم باجد روپا

که از مرتضیان کیش هفود است و تفصیل احوال او در اوراق سابق نگاشته کلک وقایع نگار گردید صحبت داشته بسیر و تماشا که کالیاده توجه فرمودم به تکلف صحبت او از مغنمات است در پی تاریخ از مضمون عرض داشت بهادر خان حاکم قندهار بوضوح پیوست که در سنه هزار و بیست و شش هجری که عبارت از سال پار باشد در قندهار و نواحی آن کثرت موش بمعدی رسیده که جمیع محصولات و غلات و مزروعی و سردرختیهای انولایت را ضایع ساخته اند تا زراعت درو نشده بود خوشه ها را بریده میخوردند چون رعایا مزروعات خود را بخزمن در آوردند تا کوفتن و پاک ساختن نصف دیگر تلف شده بود چنانچه ربعی از محصولات شاید بدست در آمده باشد و همچنین از فالیز ها و از باغات اثر نماند. بمرو چندی آواره و معدوم شدند چون فرزند شاهجهان جشن ولادت پسر خود را نکرده در او چنین که محال جاگیر اوست التماس نمود که بزم روز مبارکشذبه سی ام در منزل او آراستگی یابد لاجرم آن فرزند را کامروای خوااهش ساخته در منزل او بعیش و طرب گذرانیده شد و پنجاه خاص که در پی قسم مجالس و محافل بار می یابند بساغرهای لبریز عنایت سرخوش گشتند و فرزند شاهجهان آن مولود مسعود را به نظر در آورده خوانی از جواهر و مرصع آلات و پنجاه زنجیر فیل سی ترو بیست ماده بوسم پیشکش گذرانیده التماس نام نمود انشالله بساعت نیک نهاده خواهد شد و از فیلان او هفت زنجیر فیل داخل حلقه خامه شد تقمه به فوجداران تقسیم یافت و در کل آنچه از پیشکشهای او مقبول افتاد دوایک روییه خواهد بود در پی روز عضدالدوله از جاگیر خود رسیده سعادت آستان بوس دریافت هشتاد و یک عدد مهر بصیغه نذر و فیله بوسم پیشکش گذرانید. قاسم خاں که از حکومت بنگاله معزول ساخته بدرگاه طلب داشت شده بود بدولت زمیں بوس مستعد گشته هزار مهر نذر گذرانید روز جمعه غره اذر ماه بشکار باز و جره خاطر را رغبت افزود در اژدهای سواری بقطع زراعتی از جوار گذر افتاد بآنکه هر تنه یکخوشه بار می آورد تنه بنظر درآمد که دوازده خوشه داشت موجب حیرت گشت درینحال حکایت بادشاه و باغبان بخاطر گذشت

حکایت بادشاه و باغبان

یکی از سلاطین در هوای گرم بدزباغی رسید پیر باغبانی دید بر در استاده پرسید که در پی باغ انار هست گفت هست سلطان فرمود که قدحی آب انار ببار باغبان را دختره بود بجمال صورت و حسن سیرت آراسته باو اشارت کرد تا آب انار حاضر سازد دختر رفت و فی الحال قدحی پر آب انار بیرون آورد و برگی چند بر روی آن نهاده سلطان از دست او گرفت و در کشید آنگاه از دختر پرسید که مقصود از گذاشتن این برگها بر روی آب چه بود دختر بزبان فصیح و ادای ملیح معروف داشت که در چنین هوای گرم غرق از عرق قطره و سواری رسیدن و آب را بیکدم در کشیدن منافی

حکمت است بغیر این احتیاط بزرگها را بر روی آب و قدح نهاده تا با آهستگی و تانی نوش جان فرمایند سلطان را این حسن ادا بغایت خوش آمد و بخاطر گذراندن که این دختر را داخل خدمه محل خود سازم بعد از آن از باغبان پرسید که هر سال حاصل تو از این باغ چیست گفت سیصد دینار گفت بدیوان چه میدهی گفت سلطان از سردرختی چیزی نمیکرد بلکه از زراعت عشره می ستاند سلطان را بخاطر گذشت که در مملکت من باغ بسیار و درخت بسیار است اگر از حاصل باغ نیز عشره دهد مبلغی کفایت می شود و رعیت را چندان زیانی نمی رسد بعد از این بفرمایم که خراج از محصول باغات نیز بگیرند پس گفت قدره آب دیگر هم از انار بیار دختر رفت و بعد از دیری آمد و قدحی آب انار آورد و سلطان گفت که ان نوبت که رفتی زود آمدی و بیشتر آوردی و این مرتبه انتظار بسیار دادم و کمتر آوردی دختر گفت که ان نوبت قدح را از اب یک انار مالا مال ساخته بودم و در این دفعه پنجم شش انار افشردم و انقدر اب حاصل نشد سلطان را حیرت افزون باغبان معروف داشت که برکت محصول از اثر نیت نیک پادشاه است مرا بخاطر می رسد که شما پادشاه باشید در وقتی که حاصل باغ را از من پرسیدید نیت شما دگرگون شده باشد لاجرم برکت از میوه رفت سلطان متاثر گشت و ان اندیشه از دل برآورد پس گفت یک نوبت دیگر قدحی از اب انار بیار دختر باز رفت و بزودی قدح را با لایب برون آورد خندان و شادان بدست سلطان داد سلطان بر فراست باغبان افزون کرده صورت حال ظاهر ساخت و ان دختر را ازو درخواست و خواستگاری نمود این حقیقت از ان پادشاه حقیقت آگاه بر صفحه روزگار یادگار ماند القصه ظهور این امور معنی اثر نیت نیک و ثمرات عدالت است هرگاه همگی همت و نیت سلاطین معدلت آئین مصروف و معطوف بر اسودگی خلق و رفاهیت رعایا باشد ظهور خیرات و محصول زراعت و باغات مستبعد نیست ولله الحمد که در این دولت ابد قرین بر سردرختی هرگز محصول رسم نبوده است و نیست و در تمام ممالک محروسه یکدام و یکجبهه باین صیغه داخل خزانه عامه و واصل دیوان اعلی نمی شود بلکه حکم است که هر کس در زمین مزرعه باغ سازد حاصل ان معاف باشد امید که حق سبحانه این نیاز مند را همواره بر نیت خیر موافق داراد

چون نیت بخیر است و خیرم دهی

روز شنبه دوم بار بصحبت چند روپ خاطر شوق افزود بعد از فراغ عبادت نیمروز بکشتی نشسته بقصد ملاقات او شتافتم که در آخر روز در گوشه انزوائی او دریده صحبت داشتم بسا سخنان بلند از حقایق و معارف استماع افتاد بے اغراق مقدمات تصرف منظم بیان می کند و از صحبت او محظوظ میتوان شد شصت سال از عمرش گذشته بصفت و دو ساله بود که قطع تعلقات ظاهری کرده قدم همت بشاهراه تجرید نهاده و سی و هشت سال است که در لباس بے لباسی بسر میبرد در وقت رخصت گفت که شکر

این موهبت الهی بکدام زبان ادا نمایم که در عهد دولت چنین بادشاه عادل بحضرت
وقت و آرامش خاطر عبادت معبود خود مشغول و از هیچ رهگذر غبار تفرقه بر دامن
عزیمت من نمی نشیند روز یک شنبه سویم از کالیاده کوچ فرمودم در موضع قاسم که پرتو
قزول واقع شد در اثنای راه بشکار باز و جره مشغولی داشتم اتفاقاً کاروانکی برخاست
باز توپغون را که نهایت توجه بان دارم از پی او پرانیدم کاروانک از چنگ او بدرجست
و باز هوا گرفته بمرتبه بلند شد که از نظرها غایب گردید هر چند قراولان و میرشکاران
از پی او باطراف تاختند اثری ازو نیافتند و محال نمود که در چنین صحرای باز
بدست آید و لشکر میر کشمیری که سردار میرشکاران کشمیر است و باز مذکور حواله او
بود سراسیمه بے سراغ و نشان در اطراف صحرای شتافت ناگاه از دور درختی دید چون
فردیک رسید باز را بر سر شاخ نشسته یافت مرغ خانگی را نموده باز را طلبید سه گهری
بیشتر نگذشته بود که گرفته بحضور آورد و این موهبت غیبی که در گمان و خیال هیچکس
نمود مسرت افزای خاطر گشت بانعام این خدمت منصب او را افزوده اسپ و
خلعت مرحمت نمودم روز دوشنبه چهارم و سه شنبه پنجم و کمشنبه ششم پی در پی
کوچ واقع شد روز مبارکشنبه هفتم مقام نموده در کنار تال جشن نشاط آراستگی یافت
نور جهان بیگم بیماری داشت که مدتها بران گذشته بود و اطباء که بسعادت خدمت
اختصاص دارند از مسلمان و هندو هر چند تدبیرات بکار بردند سودمند نیفتاد و از
تداوی آن بعجز معترف گشتند درینوقت که حکیم روح الله بخدمت پیوست و متصدی
علاج آن شد بتائید ایمن عزاسمه در اندک مدت صحت کامل رو نمود و بصله این
خدمت شایسته حکیم را بمنصب لایق سرفراز ساخته سه موضع از وطن او بطریق
ملکیت عنایت فرمودم و حکم شد که مشارالیه را بقصره وزن کرده در وجه انعام او مقرر
دارند روز جمعه هشتم تا روز یکشنبه سیزدهم پی در پی کوچ اتفاق افتاد و هر روز تا
آخر منزل بشکار باز و جره مشغول بوده دراج بسیار گیرانده شد روز یکشنبه گذشته گذر کردن
پسرانا امر سزگه بدولت زمین بوس سرفراز گشته تسلیمات مبارکباد فتم دکن
بتقدیم رسانیده صد مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و موازی بست و یک هزار روپیه از قسم
مرصع آلات با چند اسپ و فیل پیشکش گذرانید آنچه از قسم فیل و اسپ بود باو
بخشیدم و تنه بمعرض قبول مقرون گشت و روز دیگر باو خلعت مرحمت شد بهیر
شریف وکیل قطب الملک یک زنجیر فیل و باراد تخال میر سامان فیو یک زنجیر فیل
عنایت شد سید هزیر خان بفوجداری سرکار میوات سرفراز شد منصب او از اصل و
اضافه هزار پی ذات و پانصد سوار مقرر گشت سید مبارک را بحراست قلعه رهناس
ممتاز ساخته منصب پانصدی ذات و دود سوار مرحمت فرمودم روز مبارک شنبه
چهاردهم در کنار تال موضع سندهارا مقام کرده بزم پیاله ترتیب یافت و بندهای
مخصوص بساغرهای نشاط خوشوقت شدند جانوران شکاری که در آگره بکریز بسته
بودند خواجه عبداللطیف قوش بیگی در پی روز آورده بنظر گذرانید آنچه لایق سرکار

خامه بود انتخاب نموده تلمه را بامرا و دیگر بندها بخشیده شد درین تاریخ خبری
 و کانر نعمتی راجه سورجمل ولد راجه باسو بمسامع جلال رسید راجه باسو چند پسر داشت
 مشارالیه اگرچه بمسال از همه کلان تر بود غایتاً پدر بجهت بداندیشی و فتنه جوئی
 پیوسته او را محبوس و مضبوط میداشت همچنان ازو ناراض و آزردہ خاطر گذشت
 بعد از فوت او چون این بی سعادت از همه کلان تر بود دیگر فرزند قابل ورشید نداشت
 حقوق خدمت راجه باسو ملحوظ و منظور فرموده بجهت انتظام سلسله زمینداری
 و محافظت ملک و وطن او این بیدولت را بخطاب راجگی و منصب دوهزاری سرفراز
 ساخته جا و جاگیر پدرش را که بسعی خدمت و دولخواهی بدست آورده بود و مبلغانهای
 کلیم از نقد و جنس که بمسالهای دراز اندوخته بود با و ارزانی داشتند در هنگامیکه مرحومی
 مرتضی خان بخدمت فتح کانگڑه دستور یافت چون این بیدولت زمیندار عمده آنکوهستان
 بود بظاهر تعهد خدمات و دولخواهی ها نمود بکمک مشارالیه مقرر گشت و بعد از آن
 که بمقصد پیوست مرتضی خان محاصره را بر اهل قلعه تنگ ساخت و این بد سنگال از
 صورت حال دریافت که عنقریب مفتوح خواهد شد در مقام ناسازی و فتنه پرازی در آمده
 پرده آزر از پیش رو بر گرفت و با مردم مشارالیه کارها بمنازعت و مخاصمت رسانید
 مرتضی خان نقش بیدولتی و ادبار از صفحه جبین آن برگشته روزگار خواننده شکایت
 او را بدرگاه والا عرضداشت نمود بلکه ضریح نوشت که اثار یغی و نا دولخواهی از
 احوال او ظاهر است و چون مثل مرتضی خان سردار عمده بال لشکر گران در آن کوهستان
 بود آن بی سعادت وقت را مقتضی ترتیب اسباب شورش و آشوب نیافته بخدمت
 فرزند شاه جهان عرضداشت نمود که مرتضی خان بتحریک ار باب غرض بامری سویی
 مزاجی بهم رسانیده در مقام خراب ساختن و بر انداختن من شده به عصیان و بغی
 متهم میسازد امید که سبب نجات و باعث حیات من گشته مراد درگاه طلب فرمایند
 هر چند که بر سخن مرتضی خان نهایت اتمام داشت غایتاً ازین که او التماس طلب
 خود بدرگاه نموده شبیه بخاطر رسید که مبادا مرتضی خان به تحریک ار باب فساد
 بشورش در آمده و غور نکرده او را متهم میساخته باشد منجماً بالتماس فرزند شاه جهان
 از تقصیرات او گذشته بدرگاه طلب فرمودم و مقارن این حال مرتضی خان بجوار رحمت
 اینزدی پیوست و فتح قلعه کانگڑه تا فرستادن سردار دیگر در عقد توقف افتاد چون
 این فتنه سرشت بدرگاه والا رسید نظر بظاهر احوال او افکنده در آن زودی مشغول
 و مشمول عطواطف بیدریغ ساخته در ملازمت شاه جهان بخدمت فتح دکن رخصت
 نموده شد بعد از آن که ملک دکن به تصرف اولیای دولت ابد قرین در آمد در خدمت
 آن فرزند وسایل برانگیزی متصدی فتح قلعه کانگڑه گشت هر چند این بی حقیقت
 حق ناشناس را باز در آن کوهستان راه دادن از این حزم و احتیاط دور بود لیکن چون
 این خدمت را آن فرزند بعهده خویش گرفته بود ناگزیر به اراده و اختیار او گذشته
 شد و فرزند اقبالمند او را با تقی نام به یکی از بندهای خود و توجی شایسته از

منصبداران و اجدیان و برق اندازان بادشاهی تعین فرمود چنانچه این احوال برسم اجمال در اوراق گذشته سمت ذکر یافته چون بمقصد پیوست با تقی نیز آغاز خصوصیت و بهانه جوئی نموده جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت و مکرر شکایت او را عرضداشت نمود حتی که سریم نوشت که صحبت من باو راست نمی آید و این خدمت ازو متمشی نمی شود اگر سردار دیگر مقرر نمایند فتح این قلمه بزودی خواهد شد ناگزیر تقی را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از بندهای عمده اوست با فوجی از مردم تازه زور باین خدمت رخصت نمود چون این بی سعادت دریافت که زیاده برین حیل و تدبیر از پیش نخواهد رفت تا رسیدن بکرماجیت جمعی از بندهای درگاه را به بهانه آنکه مدتها یساق کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود که بجایگرای خود شتافته تا آمدن راجه بکرماجیت بسامان خود پردازند چون بظاهر تفرقه در سلسله جمعیت دولتخواهان راه یافت و اکثری بمحال جایگزین خود رفتند و معدودی از مردم روشنای در آنجا ماندند قابو دانسته اثار بغی و فساد ظاهر ساخت سید صفی باره که بمزید شجاعت و جلالت اختصاص داشت با چندی از برادران و خویشان پادشاهت افشوده شریعت خوشگوار شهادت چشید و بعضی را به زخمهای کاری که پیرایه شیران کارزار است ان بد ذات از عرصه نبرد برگرفته به نکبت سرای خود برد جمعی از جاده دوستی به نگ پا خود را بگوشه سلامت کشیدند و ان بد بخت دست تعدی و تصرف به پرگنات داس کوه که اکثر ازان بجایگزین اعتمادالدوله مقرر است در از ساخته از ناخست و تاراج سر موئی فرو نگذاشت امید که همبرین زودی بسزای اعمال و جزای اعمال مبتلا گردد و نمک این دولت کار خود بکند انشاءالله تعالی روز یکشنبه هفدهم از گهائی چاندا عبور واقع شد روز دوشنبه هیجدهم اتالیق جان سپار خانان سپه سالار به سعادت استانبوس مفخر گشت چون مدتله مدید از حضور دور بود و مرکب منصور از نواحی سرکار خاندیس و برهانپور عبور میفرمود التماس دریافت ملازمت نمود حکم شد که اگر خاطر او از همه جهت جمع باشد جریده امده بزودی معاودت نماید بنابراین حسب الحکم بصرعت تمامتر شتافته درین تاریخ دولت زمین بوس دریافت و بانواع نوازش خسروانه و اقسام عواطف شاهانه فرق عزت برافراخته هزار مهر و هزار رویه بصیغه نذر گذرانید چون آرد و درگذشتن گهائی صعوبت بسیار کشیده بود بجهت رفاهیت احوال مردم روز سه شنبه نوزدهم مقام فرمودم روز کم شنبه بستم کوچ کرده روز مبارکشنبه بیست و یکم باز اتفاق مقام افتاد در کنار دریای که بهسند استظهار دارد بزم پیداله مرتب گشت اسپ سمنده خاصه سمیر نام که از اسپان اول بود بخانخانان عنایت نمودم سمیر باصطلاح اهل هند کوه طلا را گویند و بجهت مناسبت رنگ وکلان جثه باین اسم موسوم گشته روز جمعه بیست و دوم و شنبه بیست و سوم پی در پی کوچ شد درین روز عجیب ابشاری مشاهده افتاد آب در غایت صفا پر جوش و خروش از جای مرتفع می ریزد بر اطراف نشیمن های خدا افروزی بے تکلف درین نزدیکی

باین خونی ایشاری بنظر در نیامد نادر سیرگاه است لحظه از تماشای آن محظوظ گشتم روز یک شنبه بیست و چهارم مقام نموده در تالایه که پیش در لخانه واقع شد بر کشتی نشسته شکار مرغابی کرده شد روز دو شنبه بیست پنجم و سه شنبه بیست و ششم و کم شنبه بیست و هفتم به در پی کوچ افتاد بخانخانان پیوستن خاصه که در برداشتم لطف نمودم و هفت راس اسب از طویله خاصه که بر هر کدام سواری کرده شد نیز بان اتالیق مرحمت نمودم روز یک شنبه دوم دیماه الهی قلعه رن تهنبور محل ریات جلال گشت این قلعه از اعظم قلاع هندوان است در زمان سلطان علاءالدین خلجی راس پتمبر دیو متصرف بود سلطان مدتها مدید محاصره نموده بمحنت و تردن بسیار مفتوح ساخت و در آغاز سلطنت حضرت عرش ایشیانی انارالله برهانه راس سرجن هادا در تصرف داشت و پیوسته شش هفت هزار سوار ملازم او می بودند و انحضرت بمیاسن تائید ایزد سبحان در عرض یکماه و دوازده روز فتح کردند و راس سرجن برهمنونی بخت سعادت اسنادبوس دریافتند در سالک دولتخواهان منتظم گشت و از امرای معتبر و بندگان معتمد شد بعد از و پسروش رای بهوج نیز در زمرة امرای عظام انتظام داشت الحال نبیره او سر بلند راس داخل بندهاى عمده است روز دو شنبه سیوم بعزم تماشای قلعه توجه نمودم دو کوه در برابر یکدیگر واقع است یکی را رن میگویند و دیگری را تهنبور قلعه بر فراز تهنبور اساس یافته و این هر دو اسم را ترکیب داده رن تهنبور نام کرده اند اگرچه قلعه در غایت استحکام است و آب فراوان دارد غایتاً کوه رن حصنی است قوی و فتح این حصار منحصراً است از آن جانب چنانچه والد بزرگوارم حکم فرمودند که توپ هارا بر فراز کوه رن بر آورده و عمارات درون حصار را مجرا گیرند اول توپی را که آتش دادند بچوکندهی محل راس سرجن رسید و از آفتادان آن عمارت زلزله در بنای همت او راه یافته و توهم عظیم بر باطن او مستولی گشته و نجات خود را منحصراً در سپردن قلعه دانسته فرق عبودیت و خاکساری بدرگاه شهنشاہ چرم بخش غدر پذیر سود القصد قرار داد خاطر چنان بود که شب در بالای قلعه گذرانیده روز دیگر بارود مراجعت فرایم چون منازل و عمارات درون حصار بر روش هندوان اساس یافته و خانها را بی هوا و کم فضا ساخته اند دلنشین نیفتاد و خاطر نیز بتوقف راضی نشد حمامی بنظر در آمد که یکی از نوکران رستم خان متصل بحصار قلعه ساخته باغچه و نشیمنی مشرف بر محراب خالی از فضائی و هوائی نیست و در تمام قلعه به ازیں جائی نم رستم خان از امرای حضرت عرش ایشیانی بوده از مغرسن در بندگی انحضرت تربیت یافته نسبت محرمیت و قرب خدمتی داشته از غایت اعتماد این قلعه را حواله باو فرموده بودند بعد از فراغ تماشای قلعه و منازل آن حکم شد که جمعی از مجرمان را که درین حصار محبوس اند حاضر سازند تا بجمعیّت جال و حقیقت احوال هر یک را رسیده بمقتضای عدالت حکم فرموده شوند مجملّاً غیر از معامله خون یا شخصی که از خلاصی او فتنه و اشوب در ملک راه می یافت دیگر همه را ازاد ساختم و بهر کدام در خور حال او

خرچی و خلعت عنایت شد و شب سه شنبه چهارم بعد از گذشتن یکپهرو سه گهزی بدولتخانه مراجعت فرمودم روز یکشنبه پنجم قریب به پنج کروه کوچ نموده روز مبارک شنبه ششم مقام واقع شد درین روز خانخانان پیشکش خود بنظر در آورد از قسم جواهر و مرصع آلات و اقمشه و فیل آنچه پسند افتاد برگزیده قتمه را بمشار الیه مرحمت فرمودم مجموع پیشکش او آنچه بدرجه قبول رسید مواری یک لک و پنجاه هزار روبیه قیمت شد روز جمعه هفتم پنج کروه کوچ نمودم پیش ازین سارس را به شاهین گیرانیده بودم لیکن شکار درنا تا حال تماشا نکرده بودم چون فرزند شاه جهان ذوق شکار شاهین بسیار دارد و شاهین های او خوب رسیده حسب التماس آن فرزند صبح پگاه سوار شدم یک درنا بدست خود گیرانیدم و درنا دیگر را شاهین که آن فرزند در دست داشت گرفت بی تکلف از شکارهای خوب خوب است بغایت الغایت محظوظ گشتم اگرچه سارس جانور کلا است غایتاً سست پرکارا ک واقع شد شکار درنا را هیچ نسبتی با نیست بنانم دل و جگر شاهین را که این قسم جانوران قوی جثه را میگیرد و بزور سر پنجه همت زبون میسازد حسن خاش قوشچی آن فرزند بجلدوی این شکار بعنایت فیل و اسب و خلعت سرفرازی یافت و پسرش نیز باسپ و خلعت ممتاز گشت روز شنبه هشتم چهار کروه و یکپاکوچ کرده روز یکشنبه نهم باز مقام نمودم درین روز خانخانان سپه سالار بخلعت خاصه و کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه با تلایر فرق عزت برافراخته مجدداً بصاحب صوبگی ملک خاندیس و دکن سر بلندی یافت و منصب آن رکن السلطنت از اصل و اضافه هفت هزاری ذات و سوار مرحمت شد چون صحبت او با لشکر خان راست نیامد حسب التماس مشارالیه عابد خان دیوان بیوتات را بخدمت دیوانی بیوتات مقرر فرمودم و منصب هزاری ذات و چهارصد سوار عنایت شد اسب و فیل و خلعت مرحمت نموده بدان صوب فرستادم و همدری روز خاندوران از صوبه کابل رسیده دولت زمین بوس دریافت هزار مهر و هزار روبیه بصیغه نذر گذرانید و تسبیح مروارید با پنجاه راس اسب و ده قطار شتر نو و مایه ولایتی و چند دست جانور شکاری و چینی و خطائی و غیره برسم پیشکش معروض داشت روز دوشنبه دهم سه کروه و یکپا و روز سه شنبه یازدهم پنج کروه و سه پا و کوچ شد درین روز خاندوران مردم خود را آراسته بنظر در آورد و هزار سوار مغل که اکثر اسب ترکی و بعضی عراقی و مجنس داشتند بشمار داد با آنکه جمعیت او اکثر متفرق گشته بعضی ملازم مهابتخان شده در همان صوبه مانده اند و جمعی از لاهور جدائی گزیده باطراف ممالک رفته اند اینقدر سوار خوش اسبه غنیمت نمود بیتکلف خاندوران در شجاعت و دلوری و جمعیت داری از یکتایان روزگار است اما افسوس که پیر منحنی شده و کبر سن او را دریافته و باصراش بسیار ضعیف و زبون گشته دو پسر جوان و رشید دارد خالی از معقولیتی نیستند غایتاً خود را در برابر خاندوران نمودن کاری است مشکل و عظیم درین روز بمشارالیه و فرزندان او خلعت و شمشیر مرحمت شد روز یکشنبه دوازدهم سه نیم کروه در نور دیده برکنار قال ماند و نزول

سعادت اتفاق افتاد در میان تال نشیمن از سنگ واقع است بر یکی از ستونها این رباعی شخصی ثبت نموده بود بنظر در آمد و مرزا از جا در آرد الحق از شعر هاسه خوب است

یاران موافق همه از دست شدند * در دست اجل یگان یگان پست شدند
بودند تنگ شراب در مجلس عمر * یک لحظه زما پیشترک مست شدند
در بقوت رباعی دیگر هم ازین عالم شنیده شد چون بسیار خوب گفته آن را نیز نوشتم
افسوس که اهل خود و هوش شدند * از خاطر همدما فراموش شدند
آنها که بصد زبان سخن میگفتند * آیا چه شنیدند که خاموش شدند

روز مبارک شنبه سیزدهم مقام کرده شد عبدالعزیز خان از صوبه بنگش رسیده سعادت آستانبوس دریافت اکر امخا که بفوجداری فتح پور و اطراف آن متعین بود بدولت ملازمت سر بلند گشت خواجه ابراهیم خان بخشی صوبه دکن بخطاب عقیدت خانی سرفراز شد میر حاج از کومکین صوبه مذکور از جوانان مردانه است بخطاب شرزه خانی و عالم سر بلندی یافت روز جمعه چهاردهم بذج کروه و یکپار کوچ شد روز شنبه پانزدهم سه کوه طے نموده در سواد بیانه نزول اجلال اتفاق افتاد خود با اهل حرم به تماشای بالای قلعه شتافتیم محمد بخشی حضرت جذت آشیانی که حراست قلعه بعده او مقرر بود منزلی ساخته مشرف بر صحرای بغایت مرتفع و خوش هوا و مزار شیخ بهلول نیز در جوار آن واقع است و خالی از فیضی نیست شیخ برادر کلان شیخ محمد غوث است و در علم دعوت اسما بد طولی داشته و جذت آشیانی را بشیخ مذکور رابطه محبت و حسن عقیدت بروجه کمال بوده در هنگامیکه آنحضرت تسخیر ولایت بنگاله فرموده یکچندی در آن ولایت اقامت گردیدند مرزا هندان بحکم آنحضرت در آگره مانده بود جمعی از قلعهچیان زر بنده که سرشت انها به فتنه و فساد مجبول است راه بیوفانی سپرده از بنگاله نزد میرزا آمدند و سلسله جذبان خیمت باطن میرزا شده به بغی و کافر نعمتی و ناحق شناسی رهنمون گردیدند و میرزا به عاقبت خطبه بلام خود خوانده صریحاً اعلام بغی و عناد مرتفع گردانید چون صورت واقعه از عرضداشت دولتمخواهان بمسامع جلال رسید آنحضرت شیخ بهلول را بجهت نصیحت فرستادند که میرزا را از اراده باطل گردانیده بشاهراه اخلاص و اتفاق ثابت قدم سازد چون آن بیدولتان فتنه سرشت چاشنی سلطنت را در کام میرزا شیدویی ساخته بودند میرزا باندیشه باطل خام طمع شده بموافقت و متابعت راضی نگشت و بتحرک ارباب فساد شیخ بهلول را در چارباغ که حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه بر لب آب چون ساخته اند به تیغ بیباکی شهید گردانید و چون محمد بخشی را بشیخ مذکور نسبت ارادت بود نعلش او را در قلعه بیانه برده مدفون ساخت روز یک شنبه شانزدهم چهارم و نیم کروه طے نموده در منزل برة رسیده شد چون باغ و باواری که بحکم مریم زمانی در برگنه جوست اساس یافته در سوراخ واقع بود بتماشای ان توجه فرمودم بے تکلف

بناؤنی عمارتی است عالی و بغایت خوب ساخته اند از کارفرمایان تحقیق شد که مبلغ
بست هزار روبه صرف این عمارت شد و چون درین حوالی شکار خیلی بود روز
دوشنبه هفت دهم مقام فرمودم روز سه شنبه هیژ دهم سه کروه و یک نیم پاو گذشته
در موضع دایرمنو ورود موکب مسعود اتفاق افتاد روز کم شنبه نوزدهم دو کوزه و نیم
طی نموده در کنار کول فتحپور ریات منصور برافراشت و چون هنگام عزیمت فتح
دکن از رن تهنبور تا اوجی آسامی منازل و بعد مسافت انها نوشته شده بود درین
مرتبه به تکرار نوشتن مناسب ندید و از راه رن تهنبور تا فتحپور براهی که آمده شد
دو و بست و سی و چهار کوزه مسافت به شصت و سه کوچ و پنجاه و شش مقام
که مجموع یکصد و نوزده روز بوده طی نموده شد بحساب شمسی چهار ماه
و یکروز کم گذشته و قمری چهار ماه کامل و از تاریخی که موکب اقبال بعزم فتح راندا
و تسخیر ملک دکن از مستقر الخلافه نهضت فرموده تاحال که ریات جلال همعنان
نصرت و اقبال باز بمركز سلطنت قرار گرفت پنج سال و چهار ماه شد منجمان و اختر
شناسان روز مبارک شنبه بیست و هشتم دیمه الهی سده سیزدهم مطابق سلخ محرم
سده یکهزار و بیست و هشت هجری ساعت در آمدن بدار الخلافه اگر اختیار فرموده
بودند درینولا مکرر از عرایض دولتخواهان معروض گشت که علت طاعون در شهر آگره
شایع است چنانچه در روزی قریب بصد کس کم و زیاده در زیر بغل و یا کیش ران یا در ته
گلو دانه بر آورده ضایع میشوند و این سال سیوم است که در موسم زمستان طغیان میکند و
در آغاز تا بستان معدوم میگردد و از غرایب آنکه درین سه سال بجمیع قصبات و قریات
نواحی آگره سرایت کرده و در فتحپور املا اثر این ظاهر نشده حتی در آمان آباد تا
فتحپور دو نیم کوزه مسافت است مردم انجا از بیم وبا ترک وطن داده بدیگر مواضع
پناه برده بودند ناگزیر مراعات حزم و احتیاط از ضروریات دانسته مقرر شد که درین ساعت
مسعود بمبارکی و فرخی در معمره فتحپور نزول موکب منصور اتفاق آتند و بعد از تخفیف
بیماری و گرانی ساعت دیگر اختیار نموده بدولت و سعادت ورود ریات جهاں کشا
بمستقر الخلافه ارزانی فرمائیم انشاء الله تعالی و تقدس جشن مبارک شنبه در کنار کول فتحپور
ترتیب یافت چون ساعت داخل شدن بمعموره بست و هشتم قرار یافته هشت روز در
همین منزل توقف مقرر گشت حکم فرمودم که دور تال را پیمودند هفت کروه برآمد درین
منزل غیر از حضرت مریم الزمائی که بقدر تکسر میداشته اند دیگر جمیع بیگمان و خلوت
نشینان سراق عفت و سایر بندهای درگاه دولت استقبال دریافتند صبیبه آصفخان مرحوم
که در خانه عبدالله خان پسر خان اعظم است نقل عجیب و غریب بذرائده نهایت تاکید
در تصحیح آن نمود بجهت غرابیت مرقوم گشت روزی در صحن خانه موشی
بنظر درآمد سراسیمه افتاد و خیزان بطرز مستان هرسو میرفت و نمی دانست که
بکجا می رود به یک از کنیزان گفتیم که دم آن را گرفته پیش گربه انداخت گربه بشوق و
میل از جای جسته موش را بدهن گرفت و فی الفور گذاشته نفرت ظاهر ساخت

رفته رفته آثار مال و آزدگی از چهره او پیدا شد روز دیگر نزدیک مردن رسید بخاطر گذشت که اندک تریاق فاروق باید داد چون دهانش کشوده شد کام و زبان سیاه بنظر آمد تا سه روز بحال تباه گذرانیده در چهارم بهوش آمد بعد ازان کنیزک را دانه طاعون ظاهر شد و از افراط سوزش و فزونی درد آرام و قرار درو نمائده و رنگش متغیر گشت زردی بسیاهی مایل و تب محرق کرد روز دیگر از پایان اطلاق شده در گذشت و بهمین روش هفت و هشت کس در انخانه ضایع گشتند و چندی بیمار بودند که ازان منزل برآمده بباغ رفتم آنها نیکه بیماری را داشتند در باغ فوت شدند و در اینجا دیگر دانه بر نیارود مچمه در عرض هشت و نه روز هفده کس مسافرا را عدم شدند و نیز گفت آنها که دانه بر آورده بودند اگر آب جهت خوردن یا غسل کردن از دیگر طلبیدند فی الفور دروهم سرایت کرده و آخر چنان شد که از غایت توهم هیچکس نزدیک بانها نمیگشت روز شنبه بسمت و دوم خواجه جهان که بحراست آگره مقرر بود سعادت آستان بوس در یافته پانصد مهر بصفیه نذر و چهار صد روپیه برسم تصدق گذرانید روز دوشنبه بیست و چهارم بمشارالیه خلعت خاضه مرحمت شد روز مبارک شنبه بسمت و هشتم بعد از گذشتن چهار گمزه که قریب بدو ساعت نجومی باشد بساعتی که تولا کند بدو تقویم

بمبارکی و فرخی رایات منصور بمعموره فتحپور نزل سعادت ارزانی فرمود در همین ساعت جشن فرزند ارجمند اقبالمند شاهجهان ترتیب یافت و او را بطلا و دیگر اجناس وزن فرمود و سال بسمت و هشتم بحساب ماه هائے شمسی بمبارکی آغاز شد امید که بعمر طبعی رسد و همدیس تاریخ حضرت مریم الزمانی از آگره تشریف گرمی ارزانی فرمودند و بدریافت دولت ملازمت ایشان سعادت جاوید اندوختم امید که ظل تربیت و شفقت ایشان بر سر این نیازمند مخلک باد چون اکرام خان پسر اسلماخان خدمت فوجداری این حدود را چنانچه باید بقلید ضبط در آورده بود منصب او را از اصل و اضافه هزار و پانصد دات و هزار سوار مرحمت شد سهرابخان پسر میرزا رستم صفوی بمنصب هزار دات و سیصد سوار ممتاز گشت درین روز عمارت دولخانه حضرت عرش اشدانی را به تفصیل سیر کرده بقزند شاه جهان نموده شد درون آن حوض کلانی از سنگ تراشیده در غایت صفا ترتیب یافته کپور تلاء نام سی و شش درعه در سی و شش درعه مربع و عمقش چهار و نیم درعه و بحکم انحضرت متصدیان خزانه عامره بفلوس و روپیه مملو ساخته بودند سی و چهار کرور و چهل و هشت لک و چهل و شش هزار دام که شانزده لک و هفتاد و نه هزار و چهار صد روپیه باشد که مجموع یک کرور و سه لک بحساب هندوستان و سیصد و چهل و سه هزار تومان بضابطه ایران بوده باشد مدتها تشنه لبان بادیه طلب را ازان چشمه سار مکرمت سیراب امید می ساختند روز یک شنبه غره بهمین ماه بحافظ یاق علی گوینده هزار درج انعام شد محب علی پسر بدانخان چکنی و ابوالقاسم خان گیلانی که دارای چشم جهان بین آنها را مهیل کشیده سر بصرای او را رگی داده مدتی است

که در پناه این دولت روزگار بفراغت خاطر بسوز می برند و بهر کدام در خور حال آنها وجه معیشت مقرر گشته در پی تاریخ از اگر آمده سعادت استانبوس دریافته و بهر یک هزار روپیه انعام شد جشن مبارک شنبه پنجم در دولتخانه با اسبگی ترتیب یافت و بنده های خاص به باغچه های نشاط خوشوقت گشتند فصلی که غمزد سلطان پرویز فیل کوه دمان را مصحوب او بدرگاه فرستاده بود رخصت معاونت یافت جلد جهانگیر نامه با اسب پنجاق خامه عنایت شد که بجهت انقراض به بزرگ روز یکشنبه هشتم بکنور کور پسر رانا امر سنگه اسب و فیل و خلعت و کپوه مرصع با پهل کتاره مرحمت نموده شد بجایه جایگزین رخصت فرمودم و مصحوب او اسبی بران فرستاده شد و همدین روز بعزم شکار امان آباد توجه نمودم چون حکم بود که اهلوان آن سرزمین را هیچکس شکار نکند در پی شش سال اهو بسیار فراهم آمده و بغایت رام شده اند تا روز مبارک شنبه دوازدهم بدولتخانه معاونت نمودم و روز مذکور بدستور معهود بزم پیاله ترتیب یافت شب جمعه سیزدهم بروحه غفران پناه شیخ سلیم چشتی که شمه از محامد ذات و محاسن صفات ایشان در دیباجه ای اقبال نامه ثبت افتاده رفته فائحه خوانده شد هر چند اظهار کرامات و خوارق عادات نزد برگزیده های درگاه ایزدی پسندیده نیست بلکه درون مرتبه خود دانسته از اظهار آن اجتناب می نمایند یکی وقتی از اوقات در جذب مستقی به اراده و اختیار با قصد هدایت شخصی ظاهر شد از جمله آن که پیش از ولادت من حضرت عرش اشیانی را بنویسد قدوم این نیازمند و در برادر دیگر امیدوار ساخته بودند دیگر آنکه روزی بتقریبی حضرت عرش اشیانی پرسیدند که عمر شما چند است و زمان ارتحال بهار الملک بقا کی خواهد بود در جواب گفتند که حق جل اعلی عالم السر و الخفیات است و بعد از مبالغه و اغراق اشارت باین نیازمند فرمودند که هرگاه شاهزاده به تعلیم معلم یا دیگر چیزی یاد گیرند و بان مکالم میباشوند نشان وصال است لاجرم آنحضرت بجمعی که در خدمت من مقرر بودند تاکید فرمودند که هیچکس بشاهزاده از نظم و نظم چیزی تعلیم نکند تا آنکه دو سال هفت ماه گذشت و روزی یکی از عورات مستحقه که در آن محله می بود اسپند همیشه بجهت دفع عین الکمال می سوخت باین بهانه در خدمت من راه داشت و از خیرات و تصدقات بهره مند میشد مرا تنها یافته غافل از آن مقدمه ای بیت را بمن تعلیم نمود

الهی غنچه آمید بکشی * گلی از روزه جاوید بنما

من بخدومت شیخ رفته ای بیت را خواندم شیخ بی اختیار از جله خود برجسته بملازمت حضرت عرش اشیانی شتافتند و از ظهور این واقعه چنانچه بود آگاه بشنیدند قضا را همان شب اثار تب ظاهر شد و روز دیگر کس بخدومت آن حضرت فرستاده تالسمین کلافوت را که از گوینده های بی نظیر بود طلب داشتند تالسمین بملازمت ایشان رفته آغاز گویندگی نمود بعد از آن کس بطلب حضرت عرش اشیانی

فرستادند چون آنحضرت تشریف آوردند فرمودند که وعده وصال رسیده و از شما وداع می شویم و دستار از سر خود برداشته بر سر من نهادند گفتند که ما سلطان سلیم راجا پیشین خود ساختیم و او را بخدای حافظ و ناصر سپردیم و زمان زمان ضعف ایشان امتداد میدادند و اثر گذشتن بیشتر ظاهر میشد تا بومال محبوب حقیقی پیوستند یکی از اعظم اثار که در عهد دولت و زمان خلافت حضرت عرش اشیا نی بظهور آمده این مسجد و روضه است بی اغراق عمارتی است نهایت عالی تمکین که مثل این مسجد در هیچ بلادی نیست عمارتش همه از سنگ در کمال صفا اساس نهاده پنج لکروپیه از خزانه عامه صرف شده تا باتمام رسیده و آن که قطب الدینخان کوکلتاش محکمر و دور روضه و فرش گنبد و پیشطاق مسجد را از سنگ مرمر ساخته سواست این است این مسجد مشتمل است بر دو دروازه کلاں بر سمت جنوب واقع است در غایت ارتفاع و نهایت تکلف پیشطاق دوازده درعه عرض و شانزده طول پنجاه و دو درع ارتفاع دارد بسی و دو زین بالا باید رفت تا بانجا رسید و در دیگر خورد ترازین رو بمشرق واقع است طول مسجد از مشرق و بمغرب با عرض دیوارها دوهصد و دوازده درعه است از انجمله مقصوره بیست و پنج و نیم درع پانزده در پانزده درع گنبد میان است و هفت درع عرض و چهارده طول و بیست و پنج درع ارتفاع پیشطاق است و هر دو پهلوئی این گنبد کلاں دو گنبد دیگر خورد تر است و ده درع درده درع تخته ایوان ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال بجنوب یک صد و هفتاد و دو درع است و بر اطراف نود ایوان و هشتاد و چهار حجره است عرض حجره چهار درعه و طول پنج درع است و ایوان بعرض هفت و نیم درع است و صحن مسجد سواست مقصوره و ایوان و در یکصد و شصت و نه درع طول و یکصد و چهل و سه درع عرض است و بالای ایوانها و در و بالای مسجد گنبد هائے خورد ساخته اند که در شب هائے عرس و ایام متبرکه شمع دران میان نهاده دوران را بهارچه ایوان میگیرند و از عالم فانوس می نماید و زیر صحن مسجد را برکه ساخته اند که باب باران مملو میسازند و چون فتحپور کم آب و بد آب است و با هل این سلسله و درویشانی که پیوسته مجاور این مسجد اندک تمام سال کفایت می کند و در مقابل دروازه کلاں بر سمت شمال مایل بمشرق روضه شیخ است میان گنبد هفت درع و دور گنبد ایوان سنگ مرمر که پیش انرا نیز پنجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف و مقابل این روضه بر سمت مغرب باند فاصله گنبد دیگر واقع است که خوبشان و فرزندان شیخ در انجا آسوده اند از عالم قطب الدینخان و اسلامخان و معظمخان و غیره که همه نسبت این سلسله و مراعات حقوق بمرتبه امارت و پایة عالی رسیده اند چنانچه احوال هر یک در جاع خویش مذکور گشت الحال پسر اسلامخان که بخطاب اکرام خان سرفرازی دارد و صاحب سجاده است و اثار سعادت مندی از احوال او ظاهر و خاطر به تربیت او متوجه بسیار است روز مبارک شنبه نوزدهم عبد العزیزخان را بمنصب دو هزار و هشتاد و هشتاد و دو هزار سوار

سرفراز ساخته بخدمت فتح قلعه کانگه و استیصال سورجمل کافر نعمت تعیین فرمودم و قیل و اسب و خلعت بمشار الیه مرحمت شد ترسون بهادر نیز بهماں خدمت دستوری یافت و منصب او هزار و دو صدی ذات و چهار صد و پنجاه سوار مقرر گشت و اسب عنایت نموده رخصت فرمودم چون منزل اعتمادالدوله در کنار تال واقع بود و بغایت جای صفا و مقام دلنشینی تعریف می نمودند حسب التماس ان مشار الیه جشن روز مبارک شنبه بیست و ششم در آنجا ترتیب یافت و آن رکن السلطنت بلوازم پای انداز و پیشکش پرداخت و مجلس عالی آراست و شب بعد از خوردن طعام بدولتخانه معاودت واقع شد روز مبارک شنبه سویم ماه اسفند از مذ الیه سید عبدالوهاب بارهه که در صوبه گجرات خدمت و ترددات ازو بظهور رسیده بود بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفرازی یافته بخطاب دلیر خانی غرق عزت و برافراخت روز شنبه دوازدهم بقصد شکار امان آباد نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد تا روز یکشنبه با اهل محل به نشاط شکار مشغول بوده شب مبارک شنبه بیست و هفتم بدولت خانه مراجعت واقع شد قضا را روز سه شنبه در اثنا شکار عقد مروارید و لعلی که نور جهان بیگم در گردن داشت گسیخته یک قطعه لعل که بده هزار روپیه می ارزید با یکدانه مروارید که هزار روپیه بها داشت گم شد روز کمشنبه هرچند قراولان تفحص و تجسس نمودند بدست نیفتاد بخاطر رسید که هرگاه نام این روز کمشنبه است پیدا شدن آن درین روز از محالات است بخلاف آن چون روز مبارک شنبه همیشه بر من خجسته و مبارک آمده است باندک تفحص قراولان هر دو را دران محرابه سروین یافته بملازمت من آوردند و از اتفاقات حسنه آنکه در همین روز فرخنده جشن وزن قمری و بزم بسنت باره آراستگی یافت و بشارت فتح قلعه مؤ و شکست سورجمل سیاه بخت نیز رسید تفصیل این اجمال آنکه چون راجه بکرماجیت بانواج منصوبدان حدود پیوست سورجمل برگشته روز خواست که روزی چند به تنبال و بناوه درائی بگذراند مشار الیه که از حقیقت کار آگهی داشت بسخن او نه پرداخته قدم جرات و جلالت پیش نهاد و ان مخدول العافیت سر رشته تدبیر از دست داده نه بجنگ صف پناه همت قائم داشت و نه بلوازم قلعداری همت گماشت باندک زد و خوردی کس بسیار بکشتن داده راه اوارگی پیش گرفت و قلعه مؤ و شهره که اعتضاد قوی آن برگشته بخت بود بے محنت و تعب هر دو مفتوح گشت و ملکی که اباعن جدا در تصرف داشت پامال عساکر اقبال شد و ان سرگشته بادیه ضلالت و ادبار بحال تباہ پناه بکریوه هائے دشوار گذار برده خاک مذلت و خواری بر فرق روزگار خویش بخت راجه بکرماجیت ملک اورا پس سر گذاشته بانواج قاهره بتعاقب او شتافت چون صورتحال بمسامع جلال رسید بجلد و بے این خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت فرمودم و فرمان قضا جریان از قهرمان جلال شرف ارتفاع یافت که قلعها و عماراتی که ساخته و پرداخته او و پدر او باشد از بیخ و بنیاد برانداخته اثری از ان بر روی زمین نگذارند و از غریب آنکه سورجمل برگشته روزگار

برادری داشت جگت سنگه نام چون او را بخطاب راجگی و بنایه امارت سربلند ساختیم و ملک رانا را و سامان و حشم و خدم بے شریک و سهیم بمشارالیه عنایت نمودم بجهت مراعات خاطر او جگت سنگه را که با او سر ساز گاری نداشت منصب قلیلی تجویز فرموده بصوبه بنگاله فرستاده بودم و آن بشپاره دور از وطن در غربت روزگار بخواهی و دشمنی کاسی گذرانیده انتظار لطیفه غیبی داشت تا آنکه بطالع او چنین منصوبه نشست و آن بے سعادت تیشه بر پای خود زد جگت سنگه را بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه طلب داشته بخطاب راجگی و منصب هزاریدات و پانصد سوار سرفراز ساخته بستم هزار دربار مدد خرج از خزانه عامه عنایت شد و کهنه مرصع و خلعت واسپ و فیل مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادم و فرمان گیتی مطاع شرف صدور یافت که اگر مشارالیه برهنه طالع مصدر خدمات شایسته گردد و دولتخواهی ازو بظهور رسد دست تصرف او را دران ملک قوی مطلق گرداند * چون تعریف باغ نور منزل و عمارتی که بتازگی احداث یافته مکرر بعرض رسیده بود روز دو شنبه برپارگی شوق سوار شده در باغ بوستان سرا منزل گزیدم و روز سه شنبه دران گلشن دلکشا بعیش و فراغت گذرانیده شب کم شنبه باغ نور منزل بورون موکب مسعود ارستگی یافت این باغ است مشتمل بر سیصد و سی جزیب به گز الهی و دوران را دیوار عرض رفیع از خشت و آهک ریخته برآورده در غایت استحکام و در میان باغ عمارات عالی و نشیمن گاه به تکلف و حوضهای لطیف ساخته شده و در بیرون دروازه چاه کلان تزیین یافته که سی و دو جفت گاؤ متصل اب میکشند و شاه جوئی در میان باغ درآمده بحوضها میریزد و غیر ازین چندین چاه دیگر است که اب آنها بحوضها و چمن ها تقسیم می یابد بانواع و اقسام فواره و ابشار زینت افزوده و تالاب در میان حقیقی باغ واقع است که بآب باران پر میشود اگر احياناً در شدت گرما اب آن رو بکمی نهد از اب چاه مدد میسرانند که پیوسته لبریز باشد قریب یک لک و پنجاه هزار روپیه تاحال صرف این باغ شده و هنوز نا تمام است و مبلغها بساختن خیابانها و نشاندن نهال ها صرف خواهد شد و نیز قرار یافته که میان باغ را از سرنو حصر نموده راه مداخل و مخارج آب را بنوعی استحکام بخشند که همیشه پر آب باشد و اب آن از هیچ راه بدر نرود و نقصان نه پذیرد یمکن که قریب بدو لک روپیه بهمه جهت صرف شود تا باتمام رسد روز مبارک شنبه بیست و چهارم خواجه جهان پیشکش کشید از جواهر و مرصع الات و اقمشه و فیل و اسپ موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه انتخاب نموده تکه بمشارالیه عنایت نمودم تا روز شنبه دران گذار نشاط بعشرت و انبساط گذرانیده شب یکشنبه بستم و هفتم به فتحپور عنان مراجعت معطوف داشتم و حکم شد که امراء عظام بدستور هر سال دولتخانه را آئین بندی نمایند روز دو شنبه بیست و هشتم بقدر اشرافی در چشم خود یافتیم چون از غلبه خون بود فی الفور بعلی اکبر جراح فرمودم که نصف گیرد و روز دهم نفع آن ظاهر شد و هزار روپیه باو مرحمت شد روز سه شنبه

بیت و نهم مقرنجان از وطن خود آمده سعادت استانبوس دریافت و بانواع مراسم سرفراز ساختیم *

جشن چهاردهمین نوروز از جلوس همایون

مبعم مبارک شنبه چهارم شهر ربیع الآخر سنه هزار و بیست و هشت هجری حضرت نیر اعظم فروغ بخش عالم به بیت الشرف حمل شرف و سعادت تحویل ارزانی داشت و سال چهاردهم از مبداء جلوس این نیازمند بمبارکی و فرخی آغاز شد در روز مبارک شنبه غره نوروز گیتی نوروز فرزند اقبال منذ شاه جهان که غره ناصیه مرادات و فروغ جبهه سعادت است جشن عالی ترتیب داده منتخب تحف روزگار از نفایس و نوادر هردیار برسم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانید از ان جمله یاقوتی است بوزن بیست و دو سرخ خوش رنگ و آبدار و باندام جوهریان چهل هزار روپیه قیمت نمودند دیگر لمعی است قطیعه که وزن آن سه تانک بغایت نفیس قیمت آن نیز چهل هزار روپیه شد دیگر شش دانه مروارید که یکی از آنها یک تانک و هشت سرخ وزن دارد و کلاه آن فرزند در گجرات به بیست و پنج هزار روپیه ابتیاع نمودند و پنجم دانه دیگر بسی و سه هزار روپیه و یک قطعه الماس که هزده هزار روپیه ارزش آن شده و همچنین پردله مرصع با قبضه شمشیر که در زرگر خانه آن فرزند با تمام رسید و اکثر جواهران را تراشیده نشانده اند و آن فرزند نهایت دقت تصرف طبیعت بکار برده پنجاه هزار روپیه قیمت قرار یافته و این تصرفات خاصه اوست که تا حال بخاطر هیچکس نرسیده بود و به تکلف خوب یافته یک جفت نقاره مرسل نواز را از طلا ساخته همه کور که و نقاره و کرنا و سرفا و غیره آنچه لازمه نقارخانه بادشاهان ذی شوکت است تمام را از فقره ترتیب داده در ساعت فرخنده و مسعود که بر تخت مراد جلوس نمودم به نوازش در آوردند مجموع به شصت و پنج هزار روپیه برآمده دیگر تخت سواری فیل که اهل زمان هوده گویند از طلا ساخته بسی هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل کلاں با پنج زنجیر تلایر از بابت پیشکش قطب الملک حاکم گولکنده فیل اول داد الهی نام داشت چون در نوروز داخل فیلخانه خاصه شد نور نوروز نام کردم الحق فیل است بغایت عالی در کلانی و جمال و شکوه هیچ کاستی ندارد چون در نظرم خوش نمود خود سوار شده در محلی دولتخانه گردانیدم قیمت این فیل هشتاد هزار روپیه مقرر گشت و بهای شش زنجیر دیگر بست هزار روپیه و رخوت طلا از زنجیر و غیره که بجهت فیل نور نوروز آن فرزند ترتیب داده بود بسی هزار روپیه قیمت شد و فیل دوم با رخوت نقره گذشت و ده هزار روپیه دیگر از جواهر متفرقه برگزیده شد و از پارچه های نفیس گجرات که گرگران آن فرزند ترتیب داده فرستاده بودند اگر به تفصیل مرقوم گردد بطول می انجامد القصه مجموع پیشکش او چهار لاک و پنجاه هزار روپیه شد امید که از عمر و دولت برخوردار روز جمعه دوم شجاعتخان

عرب و نورالدین قلی کوتوال پیشکش گذرانیدند روز شنبه سیوم دارالامتحان پسر خانخانان روز یکشنبه چهارم خانجهان التماس ضیافت نمود از پیشکشهای او یک سرواید که به بست هزار روپیه خوریده بود با دیگر نفایس که مجموع آن یک لک و سی هزار روپیه قیمت شد قبول افتاد تکه بمشارالیه بخشیده شد روز دوشنبه پنجم راجه کشنداس و حاکم خان روز سه شنبه ششم سردار خان روز کم شنبه هفتم مصطفی خان و امانت خان پیشکش گذرانیدند از هر کدام قلیلی بجهت سرفرازی آنها قبول نموده شد روز مبارکشنبه هشتم مدارالملکی اعتمادالدوله در منزل خویش جشن ملوکانه آراسته التماس ضیافت نمود بقبول این ملتسم پایه قدر او افزوده شد الحق در آراستن مجلس و افزایش پیشکش نهایت اغراق و تکلف بکار برده اطراف تال را تا جائیکه چشم کار میکرد و کوچههای که از دور و نزدیک می نمود باقسام چراغان و فانوس الوان زینت بخشیده بود از جمله پیشکشهای آن مدارالسلطنت تختی است از طلا و نقره در نهایت تکلف و تصنع و پاهای آن را بصورت شیر نموده که تخت را برداشته اند در مدت سه سال باهتمام تمام باتمام رسیده بود و بچهار لک و پنجاه هزار روپیه مرتب گشت و این تخت هنرمند نام فرنگی ساخته که در فنون زرگری و حکاکی و انواع هنرمندی عدیل و نظیر خود ندارد و بغایت خوب ساخته و این خطاب را من باو عنایت فرمودم و سوائے آن پیشکشی که بجهت من آورده موازی لک روپیه از مرصع آلات و الممشه به بیدگمان و اهل محل گذرانید بے اغراق از ابتدای زمان دولت حضرت عرش آشیانی انارالاه برهانه تا حال که سال چهاردهم از عهد سلطنت این نیاز مند است هیچکس از امیران عظام چنین پیشکشی نکشیده الحق او را بدیگران چه نسبت درین روز اگر امخان پسر اسلامخان منصب دو هزارذات و هزار سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت و آنے راس سنگدل بمذنب دو هزارذات و هزار و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت روز جمعه نهم اعتبار خان پیشکش گذرانید و همدین تاریخ خاندوران بعنایت اسپ و فیل سرفراز شده به ایالت ولایت پنه رخصت یافت و منصب او بدستور سابق شش هزارذات و پنجهزار سوار مقرر گشت روز شنبه دهم فاضلخان روز یکشنبه یازدهم میر میران روز دوشنبه دوازدهم اعتقاد خان روز سه شنبه سیودهم تاتار خان و آنے راس سنگدل روز کم شنبه چهاردهم میرزا راجه بهاو سنگه پیشکش کشیدند و از هر کدام آنچه نفایس و تازگی داشت برگزیده تکه بانها مرحمت فرمودیم روز مبارک شنبه یازدهم اصف خان در منزل خود که بغایت جای بصفا و دلنشینی بود مجلس عالی و جشن بادشاهانه آراسته التماس ضیافت نمود ملتسم او را پایه قبول بخشیده با اهل محل تشریف برده شد و آن رکن السلطنت این عطیه را از سواهب غیبی شمرده در افزونی پیشکش و ترتیب مجلس غایت اغراق بکار برده بود از جواهرگران بها و زربفت های نفیس و اقسام تحف آنچه پسند افتاد برگزیده تکه بمشارالیه عنایت نمودم از جمله پیشکشهای او لعلی است بوزن دوازده و نیم تانک که بیک لک و بیست و پنج هزار روپیه خورده

بود قیمت مجموع پیشکش او آنچه مقبول افتاد یک لک و شصت و هفت هزار روپیه شده درین تاریخ خواجه جهان بمنصب پنج هزار و پانصد سوار سرفراز شد لشکر خان حسب الحکم از دکن آمده بدولت ملازمت سریندگی یافت چون در خاطر قرار گرفته که بعد گذشتن آیام بهرسات در آغاز خوبی های هوا بفضل ایند جبل و علی مرکب گیهان نظیر بسیر گذار همیشه بهار کشمیر نهضت فرماید لاجرم محافظت و محارست قلعه و شهر آگره و فوجداری اطراف و نواحی بدستوریکه خواجه جهان داشت بلشکر خان مناسب دیده او را بنویسد این مرحمت ممتاز ساختم امانتخان بخدمت داروغگی داغ و گذرانیدن سواران خود محله سرفراز گشت روز جمعه شانزدهم خواجه ابوالحسن میر بخششی و روز شنبه هفدهم صادق خان بخششی و روز یک شنبه هشتدهم ارادخان میر سامان و روز دوشنبه نوزدهم که چشم روز شرف بود هضالدوله پیشکشها گذرانیدند و از هر کدام آنچه پسند افتاد بجهت سرفرازی آنها پایه قبول یافت درین نوروز قیمت پیشکشها که بندهای درگاه گذرانیده اند و بمعرض قبول افتاده بسمت لک روپیه شده روز شرف بفرزند سعادت مند شاهزاده سلطان پریز بمنصب بیست هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم اعتمادالدوله بمنصب هفت هزار و پانصد سوار شرف اختصاص یافت عضدالدوله را بخدمت انا لیقی قرة العین خلافت شاه شجاع امتیاز بخشیدم امید که بعمر طبعی برسد و از اهل سعادت و اقبال باد قاسم خان بمنصب هزار و پانصد سوار و باقرخان بمنصب هزار و پانصد سوار و چهار صد سوار سرفراز شدند چون مهابتخان التماس کمک نموده بود پانصد سوار احدی بصوبه بنگش تعیین فرمودم و عزتخان را که دران صوبه مصدر خدمات شایسته شده بود بعنایت فیل و کپوه مرصع سرفراز ساختم درینروز عبدالستار مجموعه بخط خاص حضرت جذت آشیانی انارالله برهانه مشتمل بر بعضی از دعوات و مقدمه از علم تنجیم و دیگر امور غریبه که اکثری را آزموده و بحقیقت و رسیدن دران جویده ثبت فرموده اند بوسم پیش کش گذرانید بعد از زیارت خط مبارک ایشان ذوقی و نشاطی در خود مشاهده نمودم که خود را کم بآن حال یاد دارم بغایت الغایت محظوظ گشتم بخدا که هیچ تحفه پیش من بانها نمیبرد بجلد و به اینخدمت منصب او از آنچه در متخیله او نگذشته بود افزوده هزار روپیه انعام فرمودم هنرمند فرنگی که تخت مرصع را ساخته بانعام سه هزار درب و اسب و فیل سرفراز شد بخواجه خواند محمود که سالک طریق خواجه هاست و خالی از درویشی و نامرادی نمیتواند هزار روپیه لطف فرمودم لشکر خان بمنصب سه هزار و پانصد سوار سرفراز سریندگی یافت معمور خان بمنصب نه صد و پانصد و چهار صد و پنجاه سوار و خواجه طاهر بهشتی ذات و سیصد سوار و سید احمد قادری بهشتی و شصت سوار سرفراز گشتند براجا سارنگ دیو بمنصب هفت صد و پانصد و سی سوار میر خلیل الله پسر عضدالدوله بمنصب ششصد و پانصد و دو صد و پنجاه

سننوار فیروز خان خواجه سرا بمنصب ششصدی و یکصد و پنجاه سوار و خدمتخان
 بمنصب پانصد و پنجاهی و یکصد و سی سوار و محرم خان پانصدی و یک صد و
 بیست سوار عزت خان بمنصب ششصدی ذات و یکصد سوار راے نیوالیداس
 مشرف فیلخانه بمنصب ششصدی ذات و یکصد و بیست سوار و راے مانیداس
 مشرف محل بمنصب ششصدی ذات و یکصد سوار سربلندی یانت قنمیل و جگمل
 پسران کشتی سنگه هر کدام بمنصب پانصدی و دو صد و بیست و پنج سوار امتیاز یافتند اگر
 اضافه منصب داری آنها که از پانصدی کمتر اند نگاشته شود بطول انجامد بخضرخان
 متعینه خاندیس دوهزار روپیه انعام شد روز کم شنبه بیست و یکم بقصد شکار
 متوجه امان آباد گشتم پیش ازین بچند روز حسبالحکم خواجه جهان و قیام خان
 قراول باشی بجهت شکار قمرغه فضاے وسیعی اختیار نموده بر دور ان سرابره کشیده
 آهوه بسیار از اطراف صحرا رانده بدرون سرابره آورده بودند چون عهد کرده ام که بعد
 ازین هیچ جاندارے را بدست نخورم نیازم بخاطر رسید که همه را زنده گرفته در میان
 چوکان فتحپور گذاشته شود که هم ذوق شکار دریافته باشم و هم آسپینی بانها فرسند بنابرین
 هفتصد راس در حضور گرفته به فتحپور فرستاده شد چون ساعت در آمدن بدرا اختلافه
 نزدیک بود بر اے مان خدمتیه حکم فرمودم که از شکار گاه تا میدان فتحپور در رویه مثل
 کوجه سرابره میکشیده باشند و آهوان را از انجا رانده بمیدان رسانند و قریب هشتصد
 آهوبایں طریق فرستاده شد که مجموع یکهزار و پانصد راس بوده باشد شب کم شنبه
 بیست و هشتم از امان آباد کوچ فرموده در بوستان سراسر منزل گزیده شد و از انجا
 شب مبارک شنبه بیست و نهم بیباغ نور منزل نزول اقبال اتفاق افتاد روز جمعه سی ام
 والده شاه جهان بجوار رحمت ایزدی پیوست روز دیگر خود بمنزل ان فرزند گرامی
 رفته بانواع و اقسام دلنوازی و خاطر جوئی او رسیده همراه خود بدولت خانه اوردم روز
 یکشنبه غره ارضی بهشت ماء الهی بساعت سعادت قریبی که منجمان و اختر شناسان
 اختیار نموده بودند بر قیل خاصه دلیر نام سوار شده بمبارکی و فرخی بشهر در آمدن
 خلق انبوه از مردوزن در کوچه و بازار و درو دیوار فراهم آمده انتظار داشتند باین معهود
 تا درون دولت خانه نثار کنان شتافتم از قاریخیکه موکب مسعود باین سفر عاقبت
 محمود نهضت فرموده تاحال که قریب سعادت و اقبال مراجعت نموده پنج سال و
 هفت ماه و نه روز است درینولا بفرزند سلطان پرویز فرمان شد که چون مدتهاے مدینه
 گذشته که از خدمت حضور محروم است و بادراک سعادت زمیں بوس مستعد نگشته
 اگر آرزو مند ملازمت باشد بموجب حکم متوجه درگاه شود بعد از ورو فرمان مرحمت
 عنوان ان فرزند ظهروایں مکرمت را از مواهب غیبی دانسته روی امید بدرگاه سپهر
 اشتباه نهاد درین مثال بفقرا و ارباب استحقاق چهل و چهار هزار و هفتصد و هشتاد
 و شش بیگه و دو دپه در و بست و سیصد و بیست خروار غله از کشمیر و هفت قلبه
 زمین از کابل مدد معاش لطفه نمودم امید که همواره توفیق کام بخشی و خیر سگالی

نصیب و روزی باد از سوانح این ایام باغی شدن اله داد پسر جلال افغان است تفصیل این اجمال آنکه چون مه‌بانخان بضبط بنگش و استیصال افغانان دستوری یافت بگمان آنکه شاید این بی سعادت در برابر مراحم و نوازش ما مصدر خدمتی تواند شد التماس نموده همراه برد چون سرشت این کافر نعمتان حق ناشناس بنفاق و بد اندیشی مجبور است بنابر حزم و احتیاط مقرر شد که فرزند و برادر او را بدرگاه فرستد که بطریق یرغمال در خدمت حضور باشد و بعد از آنکه پسر و برادر او بدرگاه رسید بجهت تسلی و دلای او بانواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم لیکن از آنجا که گفته اید

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه * بآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

از تاریخی که بال سرزمین پیوست آثار بی دولتی و حق ناشناسی از وجذات احوال او ظاهر شدن گرفت و مه‌بانخان بجهت نظام کار سرشته مدارا از دست نمدان تا آنکه درینول فوجی به سرداری پسر خود بر سر طایفه از افغانان فرستاده بود او را همراه ساخت چون بمقصد پیوستند از نفاق و بد اندیشی مومی الیه آن یورش خاطر خواه بانجام نرسید و بی حصول مقصود مراجعت نمودند اله داد بدنهاده بقوه آن که مبادا درین مرتبه مه‌بانخان ترک مدارا نموده در مقام تحقیق و باز پرس در آمده به پاداش کردار خود گرفتار شود پرنده آرزوم از میان بر گرفته بغی و حرام نمکی را که درین مدت پوشیده میداشت بی اختیار ظاهر ساخت و چون حقیقت حال از عرضداشت مه‌بانخان بمسامع جلال رسید حکم فرمودم که پسر او را با برادرش در قلعه گوالیار محبوس دارند اتفاقاً پدر این بی دولت نیز از خدمت حضرت عرش اشیانی گریخته بود و سالها بدزدی و راهزنی روزگار بسر می برد تا بسزای کردار زشت خود گرفتار شد امید هست که این بی سعادت هم درین زودی بهاداش اعمال خودش مبتلا گردد روز مبارک شنبه پنجم مانسنکله ولد راوت شنبکر که از کمکیان صوبه بهار است بمنصب هزاری ذات و ششصد سوار سرفرازی یافت عاقلخان را بجهت دیدن محله و تحقیق جمعیت منصبداران که بخدمت بنگش مقرر اند رخصت فرمودم و فیلی بمشار الیه عنایت شد بمه‌بانخان خنجر خاصه طرح ماژندران مصحوب دوست بیگ مرحمت نموده فرستادم پیشکش روز دوشنبه به محمود آبدار که از زمان شاهزادگی و ایام طفولیت بلوازم بندگی و خدمتگاری اشتغال دارد انعام مقرر شد بیزن خویش پاینده‌خال مغول بمنصب هفت صده ذات و چهار صد و پنجاه سوار ممتاز گشت محمدحسین برادر خواجه جهان را که بخدمت بخشیدگری کانگزه اختصاص دارد منصب ششصد ذات و چهار صد و پنجاه سوار مرحمت نمودم درین تاریخ تربیت خاں که از خاندان موروثی این درگاه بود و بیمن نیت درست در سلک امرا انتظام داشت و دیعت حیات سپرد خالی از نامرادی و سلامت نفس نبود جوانی عیاش طبیعت بود تمامی عمر خود را میخواس که بفراغت بگذراند به نغمه هندی بسیار میل داشت و بد هم نمیفهمید مرد بی بدی بود راجه سورجسنکله بمنصب دو هزار ذات و سوار سرفراز شد بکرم الله

ولد علي مردان خان بهادر و باقر خان فرجدار ملتان و ملک محبت افغان و مکتوبخان
فیل مرحمت شد سید بایزید بخاری که حراست قلعه بهکوه و فوجداري آنحدود بعده
اوست نیز بعنایت فیل سرفرازی یافت امان الله پسر مهتابخان بانعام خنجر مرصع
ممتاز گشت بشیخ احمد هانسی و شیخ عبدالطیف سنبلی و فراست خان خواجه
سرای و رای کنور چند مستوفي فیل مرحمت نمودم محمد شفیع بخشی صوبه پنجاب
بمنصب پانصدی ذات و سیصد سوار فرق عزت برافراخت بمونس پسر مهتر خان که
حراست قلعه کالنجر بعده اوست منصب پانصدی ذات و یکصد و پنجاه سوار عنایت
شد درین تاریخ خبر فوت شاه نواز خان پسر سپه سالار خانخانان سبب گرانجی خاطر
گشت در هنگامیکه آن اتالیق از ملازمت رخصت میشد بتأکید تمام فرموده شده بود
که چون مکرر بمسامح جلال رسیده که شاه نواز خان شیفته شراب گشته و پیداله بافراط
میخورد اگر در واقعه این سخن فروغ صدق دارد حیث باشد که درین سن خود را ضایع
سازد باید که او را بطور او نگذارد و ضبط آن احوال بواجبی نماید اگر خود از عهده او
بیرون نتواند آمد صریح عرضداشت نماید که بحضور طلبداشت بهاملاح حال او توجه
فرمایم چون به برهانپور رسید شاه نواز خان را بغایت ضعیف و زبون دریافته بتدبیر
علاج او پرداخت قضارا بعد از روزی چند صاحب فراش گشته بر بستر ناتوانی افتاد
هر چند اطبا معالجات و تدبیرات بکار بردند سودمند نشد در عین جوانی و دولت درسنة
سی و سه سالگی با جهانجهاں نگرانی و حسرت بجوار رحمت و مغفرت ایزدی پیوست
از شنیدن این خبر ناخوش تأسف بسیار خوردم الحق خوب خانه زاده رشید بود
بایستی در پی دولت مصدر خدمات عمده شدی و اثرهای عظیم مانده اگر چه همه
را این راه در پیش است و از فرمانگیتی مطاع قضا و قدر هیچکس را چاره و گزیر نی
لیکن باین روش رفتن گران بینماید امید که از اهل امرزش باد راجه سازند و او را که از
خدمتگذاران نزدیک و بندهای مزاجدان است نزد آن اتالیق فرستاده بانواع مراحم
و نوازش پرسش و دلجوئی فرمودم و منصب پنجهزاری شاه نواز خان را بر منصب
برادران و فرزندان او افزوده شد دارابخان برادر خورد او را بمنصب پنجهزاری ذات و
سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته بعنایت خلعت و فیل و اسب و شمشیر مرصع
امتیاز بخشیدم و نزد پدرش رخصت فرمودم که او را بجای شاه نواز خان بسرداری
صوبه بوار و احمد نگر مقرر نماید رحمن داد برادر دیگرش بمنصب دوهزاری و هشتصد
سوار سربلندی یافت منوچهر پسر شاه نواز خان بمنصب دوهزاری ذات و هزار سوار معشر
گشت طغرل ولد شاه نور خان بمنصب هزارذات و پانصد سوار ممتاز شد روز مبارکشنبه
دوازدهم قاسم خان خویش اعتمادوله به عنایت علم فرق برافراخت اسدالله پسر
سید حاجی را که بارکده بندگی و خدمت آمده بود منصب پانصدی ذات و یکصد
سوار عنایت شد صدر جهان خویش مرحومي مرتضی خان بمنصب هفتصدذات و
ششصد سوار بخدمت فوجداري سنبل سرفرازی یافت و فیل مرحمت نموده رخصت

فرمودم بهار شهبه بندیده را بمنصب ششصدی ذات و چهار صد سوار امتیاز بخشیده فیل عنایت شد بسنگرام راجه جمو نیز فیل مرحمت شد در احمد آباد دو بکه مار خور همراه داشت چون ماده در سرکار نبود که جفت توان کرد بخاطر رسید که اگر با بز بربری که در عربستان خصوص که از بندر شهر درخار می آرند جفت کرده شود اما نتاج آنها بیچه شکل و شمایل بهمرسد القصه با هفت بربری ماده جفت فرموده شد و بعد از انقضای مدت ششماه در فتحپور هر کدام یک بیچه آوردند چهار ماده و سه نر و بغایت خوش صورت و خوش ترکیب و خوش رنگ و در پس رنگها آنچه بیکه مشابعت و مناسبت دارد مثل سمنه خطهای سیاه در پشت داشته باشد و سرخ نیز از دیگر الوان خوشرنگ و خوشتر مینماید و اصالت درو بیشتر ظاهر میشود و از شوخی و دیگر آدای مضحک و انواع جست و خیز چه توپند ادای چند مشاهده میشود که بے اختیار خاطر را بتماشای آن رغبت افزاید و اینکه در مردم شهرت گرفته که مصور اداهای جست و خیز بزغاله خوب نمیتواند کشید اینجا یقین شد اگر احیاناً اداهای بزغاله را یک طوری تواند کشید در کشیدن اداهای غریبه و انواع جست و خیز و شوخیهای این شک نیست که بعجز اعتراف خواهد نمود از جمله بیچه یکماهه بلکه بستم روزه بتوئی از جاهای مرتفع جسته خود را بر روست زمین میگیرند که اگر غیر بزغاله بجهت یک عضو در دست نخواهد ماند از بسکه مرا خوش آمدند فرمودم که همیشه نزدیک نگاهدارند و هر کدام را نامی مناسب آنها نهاده شد بغایت محظوظم و در فراهم آوردن بکه مار خور و بز اصیل نهایت توجه دارم و میخواهم که نتاج اینها بسیار شود و در مردم انتشار یابد بعد از آن که نتاج اینها را بایکدیگر جفت کرده شود ظن غالب آن است که نفیس تر بهمرسد و یکی از خصوصیات و امتیاز اینها نسبت به بزغاله آنکه بزغاله بمچون زائیدن تا پستان بدهن نگیرد و شیر نخورد فواید و اضطراب بسیار ظاهر می کند و این بخلاف آن اصلا آواز بر نمی آرد و در غایت استغنا و بے نیازی استاده می باشد شاید که گوشت اینها در غایت خوش مزگی بوده باشد قبل ازین فرمان می شده بود که مقرنخان بصاحب صوبگی بهار سرفراز گشته بدانصوب شتاب مشارالیه خود را بدرگاه رسانید که زمینی بوس نموده متوجه مقصد گردن بنابراین روز مبارک شنبه دوم خرداد فیل باتلایر و دو اسب و کهنه مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم و پنجاه هزار روپیه برسم مساعدت مرحمت شد و همدری تاریخ سردار خان بخلعت و فیل و اسب سرفراز گشته بجاگیری سرباز منگیر که در ولایت بهار و بنگاله است رخصت یافت میر مشرف وکیل قطب الملک که در درگاه بود رخصت شد فرزند اقبالمند شاه جهان برادر افضل خان دیوان خود را بمراقت او تعیین نموده چون قطب الملک اظهار اخلاص و ارادت نموده مکرر التماس شبیهه کرده بود حسب التماس مشارالیه شبیهه خود را با کهنه مرصع و پهل کتاره مرحمت فرمودم و بستم و چهار هزار درب و خنجر مرصع و اسب و خلعت بمیر شریف مذکور عنایت شد فاضلخان

دیوان بیوتات بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز شد حکیم رگفاته بمنصب ششصدی ذات و شصت سوار سرفراز شد چون درین ایام عرس حضرت عرش اشیانی بود پنجهزار رویه حواله چندی از بندهای معتبر شد که بقرا و ارباب استحقاق قسمت نمایند حسنعلی خان را که جاگیردار سرکار منگیر بود بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و سوار افتخار بخشیده بکمک ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبه ولایت بنگاله مقرر فرمودم و شمشیری بمشارالیه عنایت شد چون میرزا شرفالدین حسین کاشغری در خدمت بنگش جان نثار گشت ابراهیم حسین پسر او را بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساختم درینولا ابراهیم خان دو منزل کشتی که باصلاح آن ملک گوشه گویند نشیمن گاه یکی را که از طلاو دوم را از نقره ساخته برسم پیشکش ارسال داشته بود از نظر گذشت بی تکلف در قسم خود از فرد اعلی است یکی را بفزند شاهجهان لطف فرمودم روز مبارک شنبه نهم سادات خان بمنصب هزاری ذات و شصت سوار سر بلندی یافت درین تاریخ عضد الدوله و شجاعت خان عرب بحال جاگیر خود رخصت شدند روز مبارک شنبه باصفخان کهپوه مرصع معه پهل گناره عنایت فرمودم چون فرزندان سعادت مند سلطان پرویز متوجه درگاه والا شده التماس خلعت نادری خامه نموده بود که در روز ملازمت بمبارکی پوشیده سعادت زمین بوس در یابد حسب التماس او خلعت نادری و چیره و فوطه خامه حواله شریف وکیل آن فرزند فرمودم که نزد او روانه سازد روز مبارک شنبه بست و سویم میرزا والی بهر عمه این نیارمند حسب الحکم از صوبه دکن آمده دولت استانبوس دریافت پدرش خواجه حسن خالدار از خواجه زاده های نقشبندی است عم من میرزا محمد حکیم همشیره خود را بخواجه نسبت کرده بودند تعریف خواجه از مردم بسیار شنیده شد حسب و نسب باهم جمع داشت و مدت ها حل و عقد سرکار میرزا محمد حکیم عمومی من بقبضه اختیار خواجه بنود و مراعات خاطر خواجه بسیار میفرمودند پیش از شفقار شدن میرزا و دیعت حیات سپرد از دو پسر ماند میرزا بدیع الزمان و میرزا والی میرزا بدیع الزمان بعد از فوت مرزا گریخته بماوراءالنهر رفت و در آن غربت محاسن راه عدم شد و بیگم با میرزا والی بدرگاه آسمان جاه پیوست و حضرت عرش اشیانی مراعات خاطر بیگم بسیار می فرمودند میرزا هم جوان سنجیده آرمیده است خالی از معقولیت و فهمیدگی نیست از علم موسیقی و قوف تمام دارد درینولا بخاطر رسید که صبیبه شاه زاده مرحوم دانیال را بمیرزا نسبت فرموده شود و باعث طلب میرزا بدرگاه همین بود این صبیبه از دختر قلیچ محمد خان است امید که توفیق رضاجویی و خدمتگاری که وسیله سعادت مندی و برخورداری است نصیب و روزی باد درین تاریخ سر بلند راسه که بخد مت صوبه دکن معین است بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز شد درین ایام بعرض رسید که شیخ احمد نام شیادی در سهند دام زرق و سالوس فروچیده بسیاری از ظاهر پستان بیمعنی را مید خود کرده و بهر شهر و دیار یکی از مردان

خود را که آئین دکان آرائی و معرفت فروشی و مردم فریبی را از دیگران پخته تر داند خلیفه نام نهاده فرستاده و مزخرفاتی که بمزیدان و معتقدان خود نوشته کتابی فراهم آورده مکتوباتی نام کرده و دران جنگ مهمات بسا مقدمات لطایل مرقوم گشته که بکفر و زندگه منجر میشود از انجمله در مکتوب نوشته که در انشاء سلوک گذارم بمقام ذی الذورین آفتاد مقامی دیدم بغایت عالی و خوش بصفا از انجا در گذشتم بمقام فاروق پیوستم و از مقام فاروق بمقام صدیق عبور کردم و هر کدام را تعریفی در خور آن نوشته و از انجا بمقام محبوبیت واصل شده مقامی مشاهده آفتاد بغایت مغرور و ملون خود را بانواع انوار و الوان منعکس یافتیم یعنی استغفرالله از مقام خلفا در گذشته بعالم مرتبت رجوع نمودم و دیگر گستاخیا کرده که نوشتن آن طولی دارد و از ادب دور است بنابراین حکم فرمودم که بدرگاه عدالت آئین حاضر سازند حسب الحکم بملازمت پیوست و از هر چه پرسیدم جواب معقول نتوانست سامان نمود و با عدم خرد و دانش بغایت مغرور و خود پسند ظاهر شد صلاح حال او منحصراً درین دیدم که روزی چند در زندان ادب محبوس باشد تا شوریدگی مزاج و آشفتگی دماغش قدری تسکین پذیرد و شورش عوام نیز فرو نشیند لاجرم بانه را سه سنگدلان حواله شد که در قلعه گوالیار مقید دارد روز شنبه بسمت و پنجم خرداد فرزند ارجمند شاهزاده سلطان پرویز از اله آباد رسیده بسجود آستان خلافت جبین اخلاص نورانی ساخت بعد از ادای رسوم زمینی بوس بذوازش بیکران مخصوص گشته حکم نشستن فرمودم در هزار مهر و دو هزار روپیه بصیغه نذر و الماس برسم پیشکش وقت ملازمت گذرانید چو فیلهای او هنوز نرسیده بود وقت دیگر بنظر خواهد گذشت راجه کلیان زمیندار رتنبور را که آن فرزند حسب الحکم فوجی بر سر او فرستاده هشتاد فیل و یک لک روپیه پیشکش گرفته همراه بدرگاه گیتی پناه آورده بود دولت آستان بوس دریافت وزیر خاں دیوان آنفرزند که از قدیم بندهای این درگاه است بسعدت کورنش سرفراز شده بسمت و هشت زنجیر فیل از نرو ماده پیشکش گذرانیده از انجمله نه زنجیر فیل مقبول افتاد تکه بمشارالیه عنایت شد چون بعرض رسید که سرتخان پسر افتخار خاں که از خانه زادن و تربیت یافته های این درگاه است در اقصائی بلاد بنگاله با طایفه تگه جنگ کرده جان نثار شد اله یار برادر او را بمنصب هزارینات و پانصد سوار سرفراز ساختم برادر دیگرش بمنصب چهار صدینات و سوار سربلندی یافت تا بارماندها پراگنده نشوند روز دو شنبه سوم تیر ماه الهی در سواد شهر چهار آهوسه سیاه و یک ماده و یک آهوبره شکار شدند چون از پیش منزل فرزند سعادت مند سلطان پرویز عبور اتفاق افتاد دو زنجیر فیل دندان دار با تلای برسم پیشکش گذرانید هر دو زنجیر داخل فیالان خاصه حکم شد روز مبارک شنبه سیزدهم سید حسن ایلیچی برادر کامگار شاه عباس فرمانروای ایران سعادت آستان بوس دریافتی مراسله ان برادر گرامی را با پیاله آبخوری بلورینی که لعل بر سرپوش ان کشانیده بودند گذرانید چون از فرط محبت و وداد و خلوص مودت و اتحاد بود سبب از دیان دوستی و ارتباط گشت درین روز فدائی خاں

بمنصب هزاریدات و پانصد سوار سربلندی یافت نصرالله و لک فتح الله که محافظت و محاربت قلعه انبر بعهده اوست بمنصب هزار و پانصدی ذات و چهار صد سوار سرفراز شد روز مبارک شنبه بستم امان الله پسر مهلتخان بمنصب هزار و پانصدیدات و هشت صد سوار سرفراز شد وزیر خان را بخدمت دیوانی منوبه بنگاله اختصاص بخشیده اسب و خلعت و خنجر مرصع مرحمت فرمودم بمیر حسام الدین وزیر ستخان فیل عنایت شد درین تاریخ حافظ حسن ملازم خان عالم با مکتوب مرغوب گزینی برادر شاه عباس و عرضداشت آن رکن السلطنت بدرگاه پیوست و خنجر قبضه دندان ماهی جوهر دار سیاه ابلق که برادریم بخان عالم لطف نموده بودند چون بغاست تمام داشت بدرگاه فرستاده بود از نظر گذشت بغایت پسندیده افتاد الحق تکفه ایست فادر تا حال اصلا ابلق دیده نشده بود مرا بسیار خوش آمد روز مبارک شنبه بستم و هفتم میوزا والی بمنصب دو هزار و ذات و هزار سوار سربلندی یافت بستم و چهارم هزار درب در وجه انعام بسید حسن ایلچی عنایت شد بعید الله خان بهادر فیروز جنگه فیل مرحمت نمودم روز مبارک شنبه دوم امرداد ماه الهی باعتبار خا اسب عنایت شد و قلخان بمنصب هزار و ذات و هشتصد سوار سرفرازی یافت شب شنبه چهارم امرداد ماه الهی مطابق پانزدهم شعبان جشن شب برات بود حسب الحکم لیب دریای کشتی ها را بانواع چراغان و اقسام آتشبازی اراسته بنظر در آوردند الحق چراغانی ترتیب یافته بودند بغایت خوش می نمودند مدت ممتد از سیر و تماشای آن محظوظ شدم روز سه شنبه میر پسر نادر علی میدانی که از خانه زادی قابل تربیت است بمنصب هفتصدی ذات و پانصد سوار امتیاز یافت بخواجه زمین الدین منصب هفتصدی ذات و سیصد سوار مرحمت فرمودم خواجه محسن بمنصب هفتصدی ذات و یکصد سوار سرفراز گشت روز مبارک شنبه نهم بشکار موضع سمونگر رفته شد تا روز دو شنبه در آن محراب دلکشا بسیر و شکار خوشوقت بوده شب سه شنبه بدولت خانه معاودت اتفاق افتاد روز مبارک شنبه شانزدهم بشوئن نبیره شیخ ابوالفضل بمنصب هفتصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار سرفرازی یافت روز مبارک شنبه بسیر باغ گل افشان که بر آب آبی جمنه واقع است رفته شد در اثناء راه باران فرو ریخت و خوب بارید جمن را بتازگی طراوت و نضارت بخشد اندکس بکمال رسیده بود سیر مستوفی کرده شد از عماراتی که مشرف بر دریا اساس یافته چندان که نظر کار می کرد غیر از سبزه و آب رزان هیچ محسوس نمیشد این ایات انوری مناسب مقام افتاد

روز هیش و طرب یستان است * روز بازار گل و ریحان است

توده خاک عبیر امیز است * دامن باد گلاب افشان است

از ملاقات مبله روی غدیر * راست چون آزده سوهان است

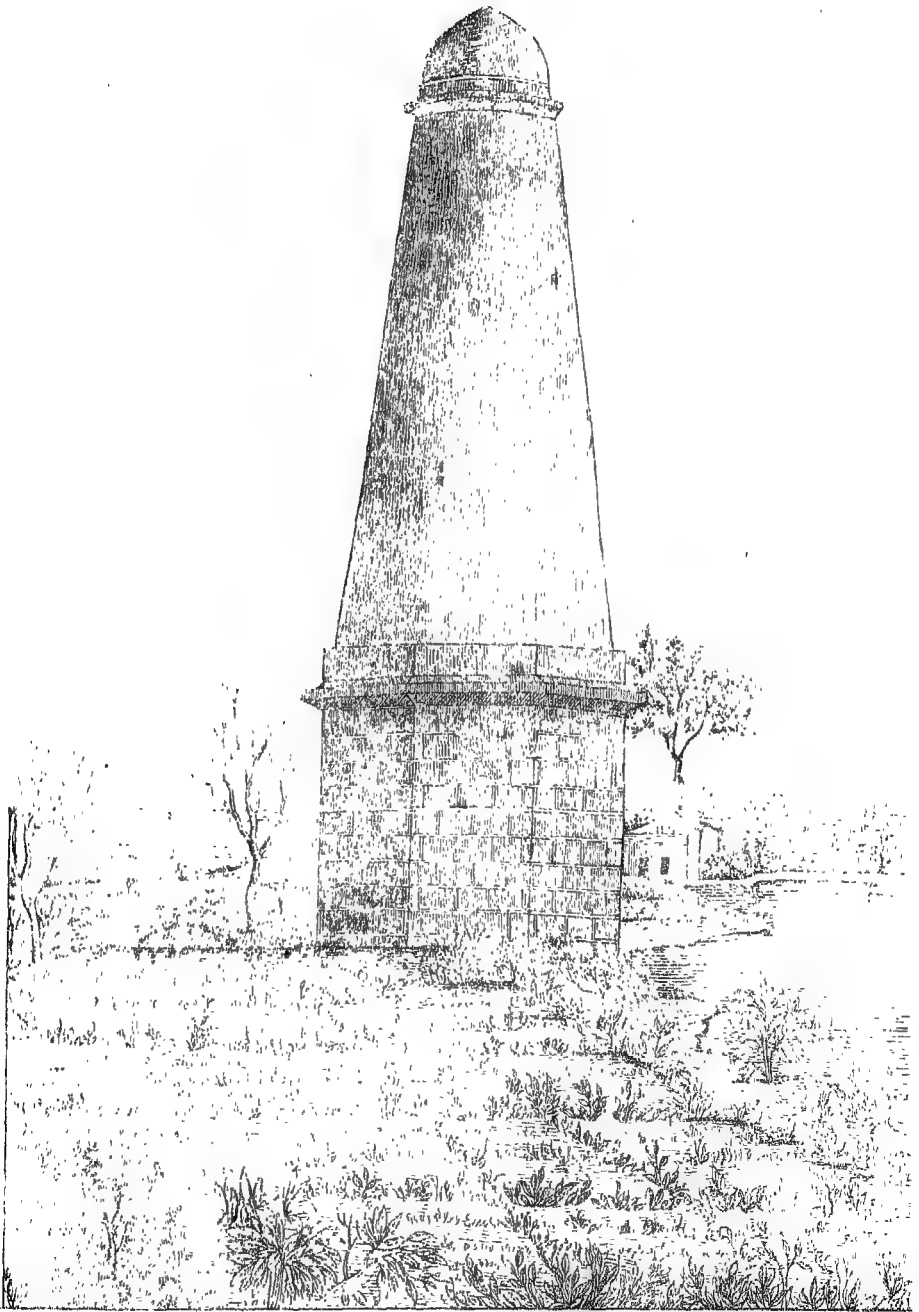
چون باغ مذکور بعهده تربیت خواجه جهان مقرر است پارچه‌ای زربفت طرح تازه درینولا از عراق بجهت او آورده بودند برسم پیشکش گذرانید آنچه پسند افتاد برگزید

تتمه باو مرحمت فرمودم باغ را هم خوب ترتیب داده بود منصب او از اصل و اضافه پنج هزار دین و سه هزار سوار حکم شد از اتفاقات غریبه آنکه با خان عالم خنجر قبضه دندان ابلق جوهر دار که از پیش برادر کامگار عالیقدر شاه عباس یافته فرستاده خاطر بحدس راغب و مایل دندان ابلق شده که چند از مردم صاحب وقوف بجانب ایران و توران تعیین فرمودم که در تفحص و تجسس کوشیده از هر جا و هر کس بهر روش و هر قیمت که بدست افتد تقصیر نکنند بسیاری از بندهای مزاجدان و امراء دیشان بجهت مجرا خود پیوسته در طلب و تفحص میباشند قضا را در همین شهر یکی از مردم اجنبی بیوقوف دندان ابلق در غایت لطافت و نفاست بقلیلی در سر بازار می خرد و اعتقادش اینکه مگر در وقتی از اوقات در آتش افتاده و سیاهی اثر سوختن است بعد از مدتی یکی از نجاران سرکار فرزند اقبالمند شاه جهان میباید که یکپارچه ازین دندان را بجهت شستی باید بر آورد و چنان باید کرد که اثر سوختگی و سیاهی نماند غافل از آن که سیاهی قدر و قیمت سفیدی را افزوده و این خال و خط است که مشاطه تقدیر پیرایه جمال او نموده نجار فی الفور نزد داروغه کارخانه خود شتافته این مرده را باو میسرساند که چنین جنسی کمیاب و تحفه و نادر که خلقی در طلب او سرگردانند و مسافت های بعید طی نموده و باطراف و اکفاف بلاد شتافته اند مفت و رایگان بدست یکی از مردم مجهول افتاده قدر قیمتش نمی شناسد سهل و آسان ازو توان گرفت مشارالیه بموافقت او رفته در ساعت بدست می آرد و روز دیگر بخدمت انقزوند می گذراند چون فرزند شاه جهان بملازمت پیوست نخست اظهار شگفتگی بسیار نمود بعد از آنکه دماغ از نشاء باده اراستگی یافت بنظر در آورد بغایت مرا خوشوقت گردانید.

اے وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

چندان دعا خیر در حق او کردم که اگر از صد یک آن باجابت مقرون گردد بجهت برخورداری دین و دولت او کافی است درین تاریخ بهلیم خان یکی از نوکران عمده عادل خان امده ملازمت نمود چون از روی اخلاص اختیار بندگی نموده بود بمراحم بیدریغ اختصاص بخشیده خلعت و اسپ و شمشیر و ده هزار دینار انعام شد و منصب هزار دین ذات و پانصد سوار عذایت فرمودم درینولا عرضداشت خان دوران رسید نوشته بود که انحضرت از کمال مرحمت و قدر دانی پیر غلام خود را باوجود کبر سن و ضعف با صرة بحکومت ملک تهنه سرفراز فرموده بودند چون این ضعیف بغایت تحیف پیر و منحنی شده و در خود قوت و قدرت تردد و سواری نمی یابد التماس دارد که از سپاه گری معاف نموده در سلک لشکر دعا انتظام بخشید حسب التماس او حکم شد که دیوانیان عظام پرگنه خوشاب را که سی لک دام جمع اصلی اوست و مدتهاست که در وجه جاگیر مشارالیه تنخواه است و بغایت معمور و مزروع شده بجهت مدد خرج او مقرر دارند که اسوده و مرفه الحال روزگار بسربرد و پسر کالی او شاه محمد نام بمنصب هزار دین

و ششصد سوار سرفرازی یافت و پسر دهم یعقوب بیگ بمنصب سیصد بذات و سیصد و پنجاه سوار فرق عزت برافراخت سویم اسد بیگ بمنصب سیصد بذات و پنجاه سوار ممتاز گشت روز شنبه غره شهر پور ماه الهی بجهت اتالیق جافه پاره خانان سپهسالار و دیگر امراء عظام که بخدمت صوبه دکی مقرر اند خلعت بارانی مصحوب یزدانی عنایت فرمودم چون عزیمت سیر گلزار همیشه بهار کشمیر در خاطر تصمیم یافته نورالدین قلی رخصت شد که پیشتر شتافته نشیب و فراز راه بونج را حتی الامکان علاج نماید و نوع سازد که عبور چارواهاے بار بردار از کربوه هائے دشوار گذار بسهولیت میسر شود و مردم محنت و تعب نکشند و جمع کثیر از عمله و فعله اینکار مثل سنگتراش و نجار و بیلدار و غیره بهمراهی او رخصت یافتند و نیلی بمشارالیه عنایت شد شب مبارکشنبه سیزدهم بیابان نور منزل رفته تا روز یکشنبه شانزدهم دران گلشن نشاط بعیش و انبساط گذشت راجه بکرما جیت بهگیله از قلعه مانند پور که وطن مالوفه اوست آمده سعادت آستانبوس دریافت نیلی و کلگی مربع برسم پیشکش گذرانید مقصود خان بمنصب هزار بذات و یکصد و سی سوار سرفراز گشت روز مبارکشنبه بستم فرزند شاه پرویز دو زنجیر فیل پیشکش آورد و داخل حلقه خاصه حکم شد بتاریخ بستم و چهارم ماه مذکور در دولتخانه حضرت مریم زمانی جشن وزن شمسی انجمن افروز گشت سال پنجاه و یکم بحساب ماههای شمسی بفرخی و فیروزی آغاز شد امید که مدت حیات در مرضیات ایزد جل سبحانه مصروف باد سید جلال خلف سید محمد نبیره شاه عالم بخاری را که محمله از احوال او در ضمن وقایع سفر گجرات مرقوم گشته رخصت انعطاف ارزانی داشتم ماده قیلی بجهت سواری او با خرج راه عنایت شد شب یکشنبه سی ام مطابق چهاردهم شهر شوال که قرص ماه بعیار کامل رسیده بود در عمارات باغ که مشرف بر دریای جمده واقع است جشن ماهتابی ترتیب یافت و بغایت مجلس آرمیده و بزم پسندیده گذشت غره ماه الهی از دندان ابلق جوهر دار که فرزند سعادت مند شاهجهان پیشکش کرده بود فرمودم که مقدار دو قبضه خنجر و یک ششمت ازان بریدند بغایت خوش رنگ و نفیس برآمد باسناد پورن و کلیان که در فن خاتم بندی عدیل و نظیر خود ندارند حکم شد که قبضه خنجر را بانداسی که درینولا پسند افتاده و بطرح جهانگیری شهرت یافته بسازند همچنی تیغه و غلاف گیزی و بندوبان را باسنادانی که هر کدام در فن خود از یکتایان روزگار اند فرموده شد الحق چنانچه خاطر میخواست ترتیب یافت یکقبضه خود آنطور ابلق برآمده که از دیدنش حیرت افزود از جمله هفت رنگ محسوس میشود و بعضی گلهای چنان مینماید که گویی نقاش صنع بکلک بدایع نگار از خط سیاه بر دور آن تحریر کرده نفس الامر آنکه بحدی نفیس است که یک نفس نمیخواهم که از خود جدا سازم و از جمیع جواهر گران بها که در خزانه است گرامی تر میدارم روز مبارکشنبه بمبارکی و فرخی دو کمر بستم و استادان نادره کار که در اتمام آن نهایت صنعت و دقت بعمل آورده کارنامه ظاهر ساخته بودند بانعامات سرفراز گشتند استاد پورن بعنایت فیل



و خلعت و حلقه طلا بجهت سردست که اهل هندان را کز گویند و کلیان بخطاب عجایب دست و اضافی و خلعت و پهنوچی مرصع و همچنین هر کدام در خور حالت و هنرمندی خود نوازشات یافتند چون بعرض رسید که امان الله پسر مهتابخان به احدات بدنهاد جنگ کرده فوج او را شکست داده بسیاری از افغانان سیاه رو و باطن را علف تیغ خون اشام ساخته شمشیر خاصه بجهت سرفرازی او فرستاده شد روز شنبه پنجم خبر فوت راجه سورجسنگه رسید که در دکن باجل طبعی در گذشت او نبیره مالدیو است که از زمینداران عمده هندوستان بود و زمینداری که با رانا دم از تقابل و مساوات میزند این است بلکه در یکی از جنگها بر رانا غالب آمده و احوال او در اکبرنامه بشرح و بسط مذکور است راجه سورجسنگه بمیامن تربیت حضرت عرش اشدیانی و این نیازمند درگاه سبحانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسید ملکش از پدر و جد در گذشت پسرش گجسنگه نام دارد و پدرش در زمان حیات مهمات ملکی و مالی خود را بقبضه اقتدار او سپرده بود چون قابل تربیت و نوازش دانستم او را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و علم و خطاب راجه و برادر خورش را بمنصب پانصدی ذات و دو صد و پنجاه سوار سرفراز ساخته جاگیر در وطن مرحمت فرمودم روز مبارک شنبه دهم مهر ماه حسب التماس امینخان بمنزل او که در کنار جهنم اساس یافته رفته شد حماسی ساخته در نهایت صفا و نفاست بغایت محظوظ گشتم بعد از فراغ غسل بزم پیاله ترتیب یافت و بندهای خاص بساغرهای نشاط خوشوقت شدند از پیشکشهای او آنچه پسند افتاد برگزیده تقیه بمشارالیه بخشیدم قیمت مجموع پیشکش او که گرفته شد مبلغ سی هزار روپیه بوده باشد باقرخان فوجدار ملتان بعنایت علم سربلندی یافت پیش ازین حسب الحکم از دارالخلافه آگره تا دریای اترک دو طرفه درخت نشانیده خیابان ترتیب داده اند و همچنین از آگره تا بنگاله و درینولا حکم کرم که از آگره تا لاهور بر سر هر کوه میلی بسارند که علامت کوه باشد و بفاصله سه کوه چاه آب تا مقردین اسوده و مرفه الحال آمد و رفت نمایند از تشنگی و تابش افتاب محنت و صعوبت نکشند روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهر ماه جشن دسره ترتیب یافت باین هندی اسپان را راسته بنظر در آوردند و بعد از دیدن اسپان چند زنجیر فیل بنظر گذشت چون معتمد خان در نوروز گذشته پیشکش نگذرانیده بود درین جشن تخت طلا با یک انگشتری یاقوت و یک بس و دیگر جزوایات پیشکش کرد تخت نقره ساخته شده قیمت مجموع آن شانزده هزار روپیه باشد چون از صدق عقیدت و اخلاص آورده بمعرض قبول مقرون گشت درین روز زبردست خان بمنصب هزاریدات و چهار صد سوار سرفرازی یافت چون ساعت کوچ روز دسره مقرر شده بود وقت شام بمبارکی و فرخی برکشتی نشسته متوجه مقصد گشتم و هشت روز در منزل اول توقف افتاد تا مردم بفراغ خاطر سامان نموده باینده مهتابخان از بنگش پداکچوکی سیب فرستاده بود بسیار تروتازه آمد لطافت تمام داشت از خوردنش محظوظ گشتم باسبب خوب کابل که در همانجا خورده شد و سیب سمرقندی که هر سال می آرند طرف نمی

چهاردهمین روز

توان نهاد در شیرینی و فراغت و راست مزگی هیچ نسبت بابها ندارد تا حال بایر نفاست و لطافت سیب ندیده شده بود می گویند که در بنگش بالا متصل بلشکردر دهی است سیوران نام دران ده سه درخت ازین سیب است و هر چند سعی نمودند جای دیگر باین خوبی نشد بسید حسن ایلچی برادر شاه عباس ازین سیب الوش عنایت کردم تا معلوم گردد که در عراق بهتر ازین میشود یانه عرض کرد که در تمام ایران سیب اصفهان ممتاز است نهایتش همین قدر خواهد بود روز مبارک شنبه فربه ما آبان الهی بزیارت روضه حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه رفته فرق نیاز بر آستان ملایک آشیان سوده صد مهر نذر گذرانیدم جمیع بیگمان و اهل محل بطواف ان آستان ملایک مطاف استسعاد جسته نذورات گذاریدند شب جمعه مجلس عالی اراسته شا از مشایخ و ارباب عظام و حفاظ و اهل نغمه بسمیاری فراهم آورده وجد و سماع کردند و بهر کدام درخور استحقاق و استعداد آنها از خلعت و فرجی و شال عنایت شد عمارات این روضه متبرکه بغایت عالی اساس یافته درین مرتبه باز بخاطر رسید از آنچه بود بسیار افزود شب سویم بعد از گذشتن چهار گهزی از منزل مذکور کوچ اتفاق افتاد و پنج و نیم کروه برآه دریا نور دیده چهار گهزی از روز بر آمده بود که بمنزل رسیده شد بعد از دو بهر روز از آب گذشته هفت دراج شکار کردم آخرهای روز بسید حسن ایلچی بیست هزار روپیه انعام شد و خلعت طلا دوز با جیغه مرصع و فیل مرحمت نموده رخصت انعطاف ارزانی داشتم و بجهت برادر مرصع که بشکل خروس ساخته بودند و مقدار معتاد من شراب درومی گنجید برسم ارمغان فرستاده شد امید که سلامت بمنزل مراد برسد لشکرخان را که بحکومت و حراست دارالخلافه آگزه اختصاص یافته خلعت و اسب و فیل و نقاره و خنجر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم اکر امخان بمنصب دو هزاره ذات و یک هزار و پانصد سوار و خدمت فوجداری سرکار میوات سرفرازی یافت پسر اسلامخان است و او ندیده صاحب سجاده فقران پناه شیخ سلیم است که محامد ذات و محاسن صفات و نسبت دعا گوئی ایشان باین دودمان والا در اوراق گذشته نگاشته کلک صداقت رقم گشته درینولا از شخصی که سخن او بفروغ صدق آراستگی داشت استماع افتاد که در زمانه که مرا بقدر تفسری وضعفی در اجمیر دستداد پیش از آنکه این خبر ناخوش بولایت بنگاله رسد روزی اسلام خان در خلوت نشسته بود ناگاه او را بیلخودی دست مید هد چون بخود می آید بیکی از معتمدان خویش که بهیکی نام داشت و از محرمان او بوده می گوید که از عالم غیب مرا چنین نمودند که پیکر مقدس حضرت شاهنشاهی بقدر گرانی دارد علاج آن منحصراً در فدا ساختن چیز است بغایت عزیز و گرامی نخست بخاطرش گذشت که فرزند هوشنگ را فدای فرق مبارک آنحضرت سازم لیکن چون خورد سال بود و هنوز تمتعی از حیات نیافته و کام دل بر نگرفته مرا بر حال او رحم آمد خود را فدای صاحب و مربی خود کردم امید که چون از صمیم القلب و صدق باطن است

بدرگاه الهی مقبول افتد فی الفور تیر دعا بپردازد - اجابت رسید و در همان روز تیر
ضعف و عارضه بیماری در خود احساس نمود آنرا فائاً مرض اشتداد می یافت
تا بجوار رحمت ایزدی پیوست و حکیم علی الاطلاق صحت عاجل و کامل از شفاخانه
غیب بایں نیاز مند کرامت فرمود اگرچه حضرت عرش اشیانی انارالله برهانه بولاد
و احفاد شیخ الاسلام توجه مفرط داشتند و هر کدام را در خور قابلیت و استعداد تربیت
ها و رعایت ها فرموده بودند لیکن چون نوبت سلطنت و خلافت بایں نیاز مند رسید
بجهت اداء حقوق ان بزرگوار رعایت های عظیم یافتند و اکثر از ایشاں بعالی مرتبه امارت
رسیدند و بصاحب موبگی ها ترقی و تصاعد کردند چنانچه احوال هر کدام در جای
خود گذارش نمود چون درین موضع هلال خان خواجه سرا که از خدمتگاران زمان
شاهزادگی است سرای و باغی ساخته بود پیشکش گذرانید بجهت سرفرازی او قلبیلی گرفته
شد ازین منزل بچهار کوچ در ظاهر متهرا و روک مرکب مسعود اتفاق افتاد روز مبارکشنبه
هشتم پتمشای بندرابن و دیدن بتخانهای انجا رفته شد اگرچه در عهد سلطنت
حضرت عرش اشیانی امرای راجهوت عمارت به طرز خود ساخته و از بیرون به تکلفات
افزوده غایتاً در درون چندان شهر و ابابیل درو خانه ها کرده که از بوسه بد انها یک
نفس بند نمیتواند شد

از برون چون گور کانر پر حلال * وز درون قهر خدای عزوجل

درین روز مخلص خان حسب الحکم از بدگاله آمده سعادت استانبوس دریافت صد مهر
و صد رویه بصیغه نذر و لعلی و طره مرصعی بوسم پیشکش گذرانید روز جمعه نهم شش
لک رویه خزانه بجهت ذخیره قلعه اسیر نزد سپهسالار خانخانان فرستاده شد در اوزاق
گذشته بتقریبات از کیفیات احوال گسائیں چدروپ که در اوجین کوشه انزوا داشت مرقوم
گشته درینولا از اوجین بمتهرا که از اعظم معابد هندو است نقل مکان نموده بر کنار
دریای جمده بعدادت معبود حقیقی اشتغال دارد چون صحبت او پیرامون خاطر می
گشت بقصد ملاقات او شتافتم و زمانے ممتد در خلوت بیزحمت غیر صحبت داشته
شد الحق که وجودش بغایت مغنم است در مجلس او مظلوظ و مستفید میتوان
شد روز شنبه دهم قراولان بعرض رسانیدند که درین نزدیکی شیرے است که آزار و آسیب
ازو برعایا و مترددین میرسد فی الفور حکم فرمودم که فیل بسیار برده بیشه را نیک
محماسه نمایند و آخر های روز خود باهل محل سوار شدم چون عهد کرده ام که هیچ
جاندارے را بدست خود نیازارم بنور جهان بیگم فرمودم که بندوق بیندازد بانکه فیل
از بوسه شیر قرار و آرام نمیگیرد و پیوسته در حرکت است و از بالای عمارتی تنگ
بے خطا انداختن کاریست عظیم مشکل چنانچه میرزا رستم که در فن بندوق اندازی
بعد از من مثل او دوئی نیست مکرز چنان شده که سه تیر و چهار تیر از بالای فیل
خطا کرده نور جهان بیگم تیر اول چنان زد که بهماں زخم تمام شد روز دوشنبه دوازدهم
باز خاطر را بملاقات گسائیں چدروپ رغبت افزود بے تکلفانه بکلمه او شتافتم صحبت

داشته شد سخنان بلند در میان آمد حق جل و علی فریبا توفیقی کرامت فرموده فهم عالی و نظرت بلند و مدرکه تند را بادانش خداداد جمع و دل از تعلقات ازاد ساخته پشت پا برمال و مافیها زده در گوشه تجرید مستغنی و بے نیاز نشسته از اسباب دنیوی نیم گز کهنه کرباس که ستر عورت شود و پارچه از سفالین که دم آبه توان خورد اختیار نموده در زمستان و تابستان و برسات و بریان و سردیا برهنه بصر برود و سوراخی که بصد محنت و شکنجه توان گردید و راه در آمد بنوعی که طفل شیرخواره را بزحمت توان در آورد بجهت بودن قرار داده این دوسه بیت حکیم ثنائی علیه الرحمة مناسب حال افتاد

داشت لقمان یکی کریمچی تنگ * چون گلوگاه نای و سینه چنگ
بوالفضولی سوال کرد ازوی * چیست اینخانه شش بدست دوی
بادم گرم و چشم گریان پیر * گفت هذا لمن یموت کثیر
روز کم شنبه چهاردهم باز بملاقات گسائیں رفته ازوداع شدم بی تکلف جدائی از صحبت او برخاطر حقیقت گزین گرانی نمود روز مبارک شنبه پانزدهم کوچ فرموده در برابر بندر این منزل گزیدم درین منزل فرزند سعادت مند سلطان پرویز رخصت شده باله آباد و محال جاگیر خود شتافت اراده خاطر چنان بود که او درین یورش بسعادت همراهی اختصاص یابد چون پیش ازین اظهار پریشانی نمود ناگزیر بجدائی او رخصت دادم و اسب پنجاق و کمر خنجر دسته ابلق جوهر دار و شمشیر خاصه و سپر خاصه مرحمت شد امید که باز بزودی و خوبی دولت حضور یابد چون مدت حبس خسرو بطول انجا میداد بود بخاطر صواب اندیش رسید که بیش ازین او را محبوس داشتن و از سعادت خدمت محروم داشتن دور است لاجرم بحضور طلبیده حکم کورنش کردم مجدداً نقوش جرایم او بزال عفو شست و شو یافت و غبار خجالت و ذلت از ناصیه او زوده شد امید که توفیق رضا جوئی و سعادت بندگی نصیب و روزی او باد روز جمعه شانزدهم مخلص خانرا که بجهت خدمت دیوانی سرکار فرزند شاه پرویز طلبیده بودم در خدمت آن فرزند رخصت یافت و منصب او بدستوری که در بنگاله داشت دو هزار ری ذات و هفتصد سوار مرحمت فرمودم روز شنبه هفدهم مقام شده درین منزل سید نظام پسر میر میران صدر جهان که بقوعداری سرکار قندوج اختصاص داشت دولت ملازمت دریافت دو زنجیر فیل و چند دست جانور شکاری پیشکش گذراند یک زنجیر و دو دست باز گرفته شد روز یکشنبه هیزدهم کوچ اتفاق افتاد درینولا دارای ایران مصحوب پری بیگ میر شکاریک دست شنفار خوش رنگ فرستاده بود و یک دست دیگر خان عالم داده مشارالیه نیز یاشنفار شاهي که بدرگاه ارسال داشته خود در راه ضایع میشود و شنفار شاهي نیز از غفلت میر شکار بچنگ گریه می افتد اگرچه زنده بدرگاه رسانیدند لیکن یک هفته بیش نماند و تلف شد چه نویسم از حسن و رنگ این جانور خالهای سیاه بره رینال و بر پشت و پهلو بسیار

خوشنما بود و چون خالی از غرابت نبود باستاد منصور نقاش که بخطاب نادرالعصر سرفراز است فرمودم که شبیه ان را کشیده نگاهدارد دو هزار روبیه به میر شکار مذکور لطف نموده رخصت فرمودم در عهد دولت حضرت عرش اشیانی انارالله برهانه وزن سیرسی دام بود مقارن اینحال بخاطر گذشت که خلاف ضابطه ایشان چرا باید کرد اولی آنکه بدستور سابق سی دام باشد روزی گسائین چدروپ بتقریبی گفت که در کتاب بید که احکام دین ما در اینجا مثبت است وزن سیر را سی و شش دام نوشته اند چون از اتفاقات غیبی حکم شما بآنچه که در کتاب ما است مطابق افتاد اگر همان سی و شش دام مقرر فرمایند بهتر خواهد بود حکم شد که بعد ازین در تمام ممالک سی و شش دام معمول باشد روز دوشنبه نوزدهم کوچ شد راجه بهار سنگه را بکمک لشکر دکن تعیین فرمودم اسپ و خلعت مرحمت نموده شد ازین تاریخ تا روز کم شنبه بیست و هشتم پی در پی اتفاق کوچ واقع شد روز مبارک شنبه بیست و نهم دارالبرکت دهلی ورود مرکب اقبال آراستگی یافت نخست با فرزندان و اهل محل زیارت روضه منوره حضرت جذت آشیانی انارالله برهانه شفاخته نذورات گذرانیده شد و از اینجا بطواف روضه متبرکه سلطان المشایخ شیخ نظام الدین چشتی رفته استمداد شمت نمودم و آخرهای روز بدولتخانه که در سلیم گذه تزیین یافته بود نزول سعادت اتفاق افتاد روز جمعه سی ام مقام شد چون درینمدت شکارگاه پرگنه پالم را حسب الحکم محافظت نموده بودند بعرض رسید که آهو بسیار جمع شده روز شنبه غره آذر ماه الهی بعزم شکار یوز سواری نموده شد آخرهای روز در اثنای شکار زاله باقراط بارید در کلانی مقداز سیدی بود هوا را بغایت سرد ساخت درین روز سه آهو گیرانیده شد روز یکشنبه درم چهل و شش آهو شکار کردم روز دوشنبه سویم بیست و چهار آهو بیوز گیرانیده شد و دو آهو فرزند شاهجهان به بندوق زد روز سه شنبه چهارم پنجم آهو گیرانیده شد روز کم شنبه پنجم بیست و هفت آهو شکار شد روز مبارک شنبه ششم سید بهوه بخاری که بمحکومت و حراست دارالملک دهلی اختصاص داشت سه زنجیر فیل و هیزده راس اسپ و دیگر جزویات برسم پیشکش گذرانید یک زنجیر فیل و دیگر جزویات مقبول افتاد قلمه باو بخشیدم هاشم خوستی فوجدار بعضی پرگنات میوات سعادت آستان بوس سرفرازی یافت تا روز مبارک شنبه سیزدهم در حدود پالم بشکار یوز مشغول بودم در عرض دوازده روز چهار صد و بیست و شش آهو گیرانیده بدلهلی مراجعت واقع شد در خدمت حضرت عرش آشیانی شنیده بودم که آهو را که از جنگ یوز خلاص سازند با آنکه آسیبی از ناخن و دندان باو فرسیده باشد زنده ماندن آن از محالات است درین شکار بجهت مزید احتیاط آهوه چند خوش صورت قوی جثه پیش ازل که زخمی از دندان و ناخن بآنها برسد خلاص ساخته فرمودم که در حضور نگاه داشته نهایت محافظت و تیمار داری بکار برند یک شبانروز بحال خود بوده آرام و قرار داشتند روز دوم تغیر فاحش در احوال آنها مشاهده رفت از عالم مستان دست و پا را بجای و بے قانون انداخته می افتادند و

بر میخواستند هر چند تریاق فاروقی و دیگر دواهاست مناسب داده شد تاثیر نکرد تا یک پاس باین کیفیت گذرانیده جان دادند درین تاریخ خبر ناخوش رسید که فرزند کلان شاه پرویز در آگوه و دیعت حیات سپرد چون گلرنگ شده بود و آن فرزند نهایت تعلق و دلپسنگی داشت ازین سانکه دلخراش بغایت متاثر و آزردہ خاطر گشته اضطراب و بیطافتی بسیار ظاهر ساخته است بجهت دلنوازی و خاطر جوئی او عنایت نامه ها فرستاده ناسور درونی او را بمرهم لطف و عاطفت دوا فرمودم آمید که حق جل و علی صبر و شکیب کرامت کند که درین قسم قضایا بهتر از تحمل و بودباری فمگساری نمی باشد روز جمعه چهاردهم بالتماس آغائی آغامان بمنزل او رفته شد او را بسبب سبقت خدمت و طریقه بندگی موروثی باین دودمان رفیع الشان ثابت است و حضرت عرش آشیانی انارالله برها نه در هنگامیکه مرا کنخدا ساختند آغائی آغامان را از همیشه می شاه زاده خانم گرفته بخدمت محل من مقرر فرمودند از آن تاریخ سی و سه سال است که در خدمت من می باشد و خاطر ایشان را بغایت عزیز و گرامی میدارم و ایشان باخلاص خدمت سلسله ما کرده اند در هیچ سفر و پورشی باراده و اختیار خویش از ملازمت من محروم نمانده اند چون کبرسن ایشان را دریافت التماس نمودند که اگر حکم شود در دهلی اقامت گزیده آنچه از عمر باقی باشد بدعا گوئی صرف سازم که دیگر مرا طاقت نقل و حرکت نمانده و از آمد و شد محنت و معوبت می کشم و از سعادت مندیهای ایشان آنکه بحضرت عرش آشیانی همسال واقع شده اند مجملآ آسودگی ایشان را منظور داشته حکم فرمودم که در دهلی توقف نمایند و در آنجا بجهت خود باغی و سوا و مقبره ساخته اند مدتی است که بتعمیر آن مشغول اند القصه مراعات خاطر آن قدیم الخدمت را مطمح نظر داشته بمنزل ایشان رسیده شد و بسید بهوه حاکم شهر تاکید فرمودم که در لوازم خدمتگاری و پاس خاطر ایشان چنان تاکید نماید که از هیچ رهگذر غبار کلفتی بر حواشی خاطر ایشان نه نشیند درین تاریخ راجه کشند اس بمنصب دو هزاره ذات و سیصد سوار از اصل و اضافه سرلندی یافت چون سید بهوه خدمت فوجداری دهلی را چنانچه باید بتقدیم رسانیده بود و مردم انکدود از حسن سلوک او نهایت رضامندی داشتند بدستور سابق محافظت و محارست شهر دهلی و فوجداری اطراف آن بمشارایه مقرر فرموده بمنصب هزاره ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته فیل مرحمت نموده رخصت نمودم روز شنبه پانزدهم میزرا والی را بمنصب دو هزاره و هزار سوار و عنایت علم و فیل امتیاز بخشیده بصوبه دکن تعین فرمودم شیخ عبدالحق دهلی که از اهل فضل و ارباب سعادت است درین آمدن دولت ملازمت دریافت کتابی تصنیف نموده بود مشتمل بر احوال مشایخ هند بنظر در آمده خیلی زحمت کشیده مدتهاست که در گوشه دهلی بوضع توکل و تجرید بسر می برد مرد گرامی است صحبتش بی ذوق نیست بانواع مراحم دلنوازی کرده رخصت فرمودم روز یکشنبه شانزدهم از دهلی

کوچ کرده شد روز جمعه بوقت و یکم به برگشته کرانه نزول سعادت اتفاق افتاد برگشته مذکور وطن مالوف مقربخان است آب و هوایش معتدل و زمینش قابل مقربخان در اینجا باغات و عمارات ساخته چون مکرر تعریف باغ او بعرض رسیده بود خاطر را بهیوآن رغبت افزود روز شنبه بیست و دوم با اهل حرم از سیران باغ محظوظ گشتم بے تکلف باغی است بغایت عالی و دلنشین آنچه دیوار پخته دور آن برکشیده و خدایانها را فرش بسته یکصد و چهل بیگانه است و در میان باغ حوضی ساخته است طول در بیست و بیست درع عرض در بیست درع و در میان حوض صفه ماهتابی بیست و دو درع مربع و هیچ درخت گرم سیر و سرد سیر نیست که در آن باغ نباشد از درختهای میوه دار که در ولایت میشود حتی نهال پیستد سبز شده سروهایی خوش قد باندام دیده شد که تاحال باین خوبی و لطافت سربنظر در نیامده باشد فرمودم که سروه را بشمارند سیصد درخت بشمار در آمد در اطراف حوض عمارات مناسب اساس یافته هنوز در کارند روز دوشنبه بیست و چهارم خنجر خان که حراست قلعه احمد نگر بعده اوست بمنصب دو هزار و پانصد ذوات و هزار و ششصد سوار ممتاز گشت روز کم شنبه بیست و ششم حضرت واهب العطايا فرزند شاه جهان را پسر از صبیحه آصفخان کرامت فرمود هزار مهر نذر گذرانیده التماس نام نمود امید بخش نام کردم امید که قدمش برین دولت مبارک و فرخنده باد روز مبارک شنبه بیست و هفتم مقام شد درین چند روز از شکار جز و تو غدیری محظوظ بودم جز بور را فرمودم که وزن کردند دو سیر و یکپا و جهانگیری بر آمد و ابلق دو سیر و نیم پا و تو غدیری کلان یک پا و از جز بور کلان تر شد روز مبارک شنبه پنجم دیماه الهی در مقام اکبر پور از کشتی بر آمده براه خشکی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و از آگوه تا منزل مذکوره که در دو کوه پرگنه برزیه واقع است یکصد و بیست و سه کوه براه دریا که فرد و یک کوه براه خشکی است بسی و چهار کوچ و هفده مقام طی منزل شد سواے این یک هفته در بر آمدن شهر و دوازده روز در پالم بجهت شکار توقف نموده بودم که همگی هفتاد روز باشد درین تاریخ جهانگیر قلیخان از بهار آمده دولت زمین بوس دریافت صد مهر و صد روپیه برسم نذر گذرانیده از روز مبارک شنبه گذشته تا روز کم شنبه یازدهم پی در پی کوچ واقع شد روز مبارک شنبه دوازدهم از سیر باغ سهند خوش وقت گشتم از باغ های قدیمی است و درخت های سال رسیده دارد طراوتی که پیش ازین داشت نمائده معینا غنیمت است خواجه و یسی که از زراعت و عمارت صاحب و قوف است محض بجهت مرمت این باغ او را کوروی سهند ساخته پیش از ساعت کوچ از دار الخلافه آگوه رخصت فرموده بودم و بقدر ترتیب و مرمت نموده مجدداً تاکید کرده شد که اکثر درختهای کهنه بے طراوت را دور ساخته نهالهای تازه بنشانند عراق بغدادی را از سرنو صفا داده عمارات های قدیم را تعمیر نمایند و دیگر عمارات از حمام و غیره در جای مناسب حکم شد که آسان نهد درین تاریخ دوست بیگ که از کمپان عبداللہ خان است بمنصب

هفتصدی ذات و پنجاه سوار سرفراز گشته مظفر حسین پسر وزیر خان بمنصب ششصدی ذات و سیصد سوار ممتاز گشت شیخ قاسم بخدمت صوبه دکن رخصت شد روز مبارک شنبه نوزدهم حسب التماس فرزند سعادتمند شاه جهان بمنزل او تشریف ارزانی فرمودم بجهت ولادت فرزندی که حق جل و اعلیٰ کرامت فرموده جشن عالی آراسته پیشکش کشید ازان جمله شمشیر نیمچه یک آویز که کارند بکیت و قبضه و بند باز آن از نیلم فرنگ تراش ترتیب یافته الحقی پاکیزه و مطبوع ساخته شده دیگر فیلیست که راجه بکلانه و برهان پور بان فرزند گذرانیده بود چون آن فیل خوش صورت و خوش فعل است داخل فیلان خاصه حکم شد مجموع قیمت پیشکش آنچه قبول و مقبول افتاد یک لک و سی هزار روپیه باشد و قریب بچهل هزار روپیه بوالده ها و ولای نعمت ها عود گذرانید درین ایام سید بایزید بخاری فوجدار صوبه بکر یکراس رنگ که در خوردی از کوه آورده در خانه پرورش داده پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت بغایت خوش آمد از قسم مار خور و قوچ کوهی بسیار دیده شد که در خانه پرورش یافته اما رنگ بنظر در نیامده بود فرمودم که بایزیری یکجا نگاه دارند تا جفت شود و نیاز بهم رسد بے تکلف نسبتی بمار خور و قوچار ندارد سید بایزید بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار سرفراز شد روز دوشنبه بسمت سوم مقیم خائرا بخلعت و اسپ و فیل و کپهه مرصع سرفراز ساخته بصوبه بهار تعین فرمودم روز یک شنبه بسمت نهم بربلس آب بیاه جشن فرزند اقبالمند شاه جهان ترتیب یافت و همدرین روز راجه بکرمأجیت که بمحاصره قلعه کانکڑه اشتغال دارد بجهت عرض بعضی مدعیات حسب الحکم بدرگاه آمده سعادت استانبوس دریافت روز دوشنبه سی ام فرزند شاه جهان بجهت دیدن عمارات دولت خانه که بتازگی احداث یافته ده روز رخصت گرفته بلاهور شتافت و راجه بکرمأجیت بمنایت خنجر خاصه و خلعت و اسپ سرفراز گشته بخدمت محاصره قلعه کانکڑه مراجعت نموده روز کم شنبه دوم بهمن ماه الهی باغ کلانور بورود موکب مسعود آراستگی یافت درین زمین حضرت عرش اشیانی بر تخت خلافت جلوس فرموده اند چون خبر نزد یک رسیدن خان عالم بدرگاه رسید هر روز یکی از بندهارا بجهت سرفرازی او برسم استقبال فرستاده بانواع و اقسام مزاحم و نوازش پایه عزت و منزلت او افزودم و عنوان فرامین را بمصرعی یا بیتمی بدیهه مناسبت مقام زینت بخشیده به عنایت ها سرشار مخصوص ساختم از جمله یک مرتبه عطر جهانگیری فرستاده این مطلع بر زبان قلم آمد

بمروت فرستاده ام بوسه خویش * که ارم ترا زود تر سوسه خویش

روز مبارک شنبه سوم در باغ کلانور خان عالم بسعادت استانبوس سرفرازی یافت صد مهر و هزار روپیه بصیغه نذر آورد و پیشکش خود را بمروور خواهد گذرانید زنبیل بیگ ایلچی برادر شاه عباس با مراسله شاهي و نفایس آن دیار که برسم سوغات ارسال داشته اند متعاقب می رسد از عنایات و مرحمتی که برادرم بخان عالم می فرمودند اگر بتفصیل

موقوف گردید عمل بر اغراق خواهد شد همواره در محاورات خانعالم میگردید و هر لحظه از خدمت خود جدا نمیداشتند بحسب اتفاق اگر روزی یاشبی در خانه خود خواستی بسر برد بے تکلفانه بمنزل او تشریف برده بیش از بیش اظهار مرحمت می فرمودند روزی در فرخ آباد شکار قمرغه طرح افکند بخانعالم حکم تیر اندازی فرمودند مشارالیه از راه ادب کمان بے دو تیر پیش آورد شاه پنجاه تیر دیگر از ترکش خاصه لطف نمودند قضا را ازین تیرها پنجاه تیر بشکار می رسد و دو تیر خطا میشود انگاه بچندے از ملازمان او که در مجالس و محافل راه داشتند حکم تیر اندازی میفرمایند اکثری خوب می اندازند از جمله محمد یوسف قراول تیر زده که از دو خوک پراں گذشته و استادهای بساط قرب بے اختیار افریں ها کردند و در هنگام رخصت خانعالم را در اغوش عزت گرفته التفات بسیار اظهار نمودند و بعد از آنکه از شهر برآمده باز بمنزل او تشریف آورده عذر ها خواسته وداع کردند از نفایس و نوادر روزگار که خانعالم آورده الحق از تأییدات طالع او بود که چنین تحفه بدست افتاده مجلس جنگ صاحبقران است با نقیمش خان و شبیه انحضرت و اولاد امجاد و امراء عظام را که در آن جنگ بسعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده و نزدیک بهر صورتی نوشته که شبیه کیست و این مجلس مشتمل است بر دویمست و چهل صورت و مصور نام خود را خلیل میرزا شاه رخى نوشته کارش بغایت پخته و عالی است و بقلم استاد بهزاد مناسبت و مشابعت تمام دارد اگر نام مصور نوشته نبوده گمان میشود که کار بهزاد باشد و چون بحسب تاریخ او پیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از شاگردان اوست و بروش او متفق گشته این گرمی تحفه از کتابخانه علیین مکانی شاه اسمعیل ماضی و یا از حضرت شاه طهماست بسرکار برادر شاه عباس انتقال یافته و صادق نام کتاب دار ایشان در دیده بدست شخصی فروخته قضا در صفاهان این مجلس بدست خانعالم می افتد و بشاه نیز خبر میرسد که او چنین تحفه بدست آورده و بهم رسانیده به بهانه تماشا ازو طلب میفرمایند خانعالم هر چند خواست که بطایف الکمال بگذراند چون مکرر بمبالغه اظهار فرمودند ناگزیر بخدمت ایشان فرستاده شاه بمجرد دیدن شناخته اند روزی نزد خود نگاه داشته غایتاً چون توجه خاطر ما با امثال این نفایس میدانند که در چه مرتبه است از خواستن نیز در کلی و جزوی بحمد الله که مضایقه نیست حقیقت را بخانعالم ظاهر ساخته باز بمشارالیه لطف نمودند در وقتیکه خانعالم را بعراق میفرستادم بشنداس نام مصور را که در شبیه کشی از یکتایان روزگار است همراه داده بودم که شبیه شاه و عمدهای دولت ایشان را کشیده بیارد شبیه اکثری را کشیده بود بنظر در آورد خصوصاً شبیه شاه برادرم را بسیار بسیار خوب کشیده بود چنانچه بهر کس از بندهای ایشان نمودم عرض کردند که بسیار خوب کشیده همدری تاریخ قاسم خاں با دیوان و بخشی لاهور دولت زمین بوس دریافتند بشنداس مصور بعنایت فیل سرفراز شد با خواجه که از کمیان صوبه قندهار

است بمقتضای هزاره فانی و پانصد و پنجاه سوار ممتاز گشت روز سه شنبه ششم
مدار الهامی اعتماد الدوله لشکر خود را سامان داد با آنکه ضبط صوبه پنجاب بعده
و کلاسه ایشان مقرر است و در هندوستان نیز جاگیر متفرقه دارند پنجهزار سوار بنظر
دارآوردند چون وسعت کشمیر آنقدر نیست که محصورش بجمعی که همواره ملازم موکب
اقبال اند وفا کند و از طنطنه نهضت رایات جلال نرج غلات و حبوبات به تغیر اعلی
رسیده بود بجهت رفاهیت عامه خلایق حکم شد که بندهای که در رکاب اند سامان
مردم خود نموده معدودی که ناگزیراند همراه گرفته تتمه بمحال جاگیر خود را رخصت
نمایند و همچنین در تخفیف دادن چارواها و شاگردپیشه نهایت تاکید و احتیاط مرعی
دارند روز مبارکشنبه دهم فرزند اقبالمند شاهجهان از لاهور آمده سعادت قد مبوس
دریافت جهانگیر قلیخان را بخلمت و اسب و فیل سرفراز ساخته با برادران و فرزندان
بصوبه دکن رخصت فرمود درین تاریخ طالب آملی بخطاب ملک الشعرا خلعت امتیاز
پوشیده اصل او از آمل است یکچندی با اعتماد الدوله میبود چون رتبه سخنش از
همکنان در گذشت در سلک شعراء پای تخت منتظم گشت این چند بیت
ازوست

ز غارت چمن بر بهار منتهاست * که گل بدست تراز شاخ تازه تر ماند
لب از گفتن چنان بستم که گوئی * دهان بر چهره زخمی بود و به شد
عشق در اول و آخر همه ذوق است و سماع
این شرابی است که هم بخته و هم خام خوش است
گر من بجایه جوهر آئینه بودمی * بے رونما ترا بقو می نمود می
دولب دارم یکی در می پرستی * یکی در عذر خراهی های مستی
روز دوشنبه چهاردهم حسینی پسر سلطان قوام رباعی گفته گذرانید
گردی که ترا ز طرف دامان ریزد * آب از رخ سرمه سلیمه اس ریزد
گر خاک درت بامتحان بفشارند * ازوی عرق جبین شاهان ریزد
معتمد خان درینوقت رباعی خواند مرا بغایت خوش آمد و در بیاض خود نوشتم
زهرم بفراق خود چشایی که چه شد * خون ریزی و آستین نشانی که چه شد
ای غافل از آنکه تیغ هجر تو چه کرد * خاکم بفشار تا بدانی که چه شد
طالب صفاهانی الاصل است در عفتوان شباب بلباس تجرید و قلندری گذارش
بکشیر افتاد و از خوبی جا و لطافت آب و هوا دل نهاد آنملک شده توطی و تاهل
اختیار کرد بعد از فتح کشمیر بخدمت عرش آشیانی پیوسته در سلک بندهای
درگاه انتظام یافته الحال عرش قریب صد رسیده و در کشمیر بفراغ خاطر بافرزندان
و متعلقان بدعای دولت ابد قریب مشغول است چون بعرض رسید که در لاهور میان
شیخ محمد میر نام درویشی است سندی الاصل بغایت فاضل و مرقاض و مبارک
نفس و صاحب حال و در گوشه توکل و عزت منزوی گشته از فقر غنی و از دنیا

مستعفی نشسته است بنابرین خاطر حق طلب به ملاقات ایشان قرار نگیرد و بدیندن ایشان رغبت افزود چون به لاهور رفتن متعذر بود رقعہ بخدمت ایشان نوشته شوق باطن را ظاهر ساختم و آن عزیز باوجود کبر سن و ضعف بخیه تصدیعه کشیده تشریف آورد و مدت ممتد تنها بایشان نشسته صحبت مستوفی داشته شد الحق ذات شریفه است و در پی عهد بغایت غنیمت و عزیزالوجود این نیازمند از خود برآمده با ایشان صحبت داشت و بسا سخنان بلند از حقایق و معارف استماع افتاد هرچند خواستم نیازم بگذرانم چون پایه همت ایشان را ازان عالی تر یافتم خاطر باظهار این مطلب رخصت نداد پوست آهو سفید بجهت جاع نماز یایشان گذرانیدم فی الفور وداع شده به لاهور تشریف بردند روز کم شنبه بیست و سوم در حوالی دولت آباد نزول موکب اقبال اتفاق افتاد دختر باغبانی بنظر در آمد بابر و ریش اندوه مقدار یک قبضه ظاهرش بمردان مشتبه در میان سینه هم موه برآمده امپستان نداشتن بفرس در یافتن که باید فرزند نشود گفت که مرا تا حال حیض نشده و این دلیل بیست بران بچندی از عورات فرمودم که بگوشه برده ملاحظه نمایند که مبادا خنثی باشد معلوم شد که از دیگر عورات سرمویی تفاوت ندارند بنابر غرابت در پی جریده اقبال ثبت افتاد روز مبارک شنبه بیست و چهارم باقرخان از ملتان آمده سعادت زمینی بوس دریافت در اوراق گذشته مرقوم گشته که اله داد پسر جلاله بار بکی از لشکر ظفر اثر فرار نموده راه ادبار پیش گرفت درینولا ندامت گزیده باشنائی باقرخان باعتماد الدوله ملتجی شد که استشفاع گناه من نمایند حسب الالتماس ایشان حکم فرمودم که اگر از کرده خود پشیمان گشته روی امید بدرگاه نهد ذلت و جرایم او بعفو مقرون گردد در پی تاریخ باقرخان او را بدرگاه آورد مجدداً بشفاعت اعتماد الدوله اثار خجالت و غبار ندامت بزال عفو از ناصیه احوال او شست و شو یافت سنگرام زمیندار جمو بخطاب راجگی و منصب هزار پی ذات و پانصد سوار و عنایت فیل و خلعت سرفراز شد غیرت خان فوجدار میانه دو آب بمنصب هشتصد پی ذات و پانصد سوار ممتاز گشت خواجه قاسم بمنصب هفتصد پی ذات و دو صد و پنجاه سوار فرق عزت برافراخت به تهمتن بیگ پسر قاسم کوکه منصب پانصد پی ذات و سیصد سوار مرحمت شد به خان عالم فیل خاصه معه تلایر عنایت نمودم از پی منزل باقرخان را بمنصب هزار و پانصد پی ذات و پانصد سوار سرفراز فرموده باز بصوبه داری رخصت فرمودم روز دوشنبه بیست و هشتم برگشته کروهی که بر ساحل بهت واقع است محل نزول موکب اجلال و اقبال گشت چون این کوهستان از شکار گاههای مقرر است حسب الحکم قراولان پیشتر آمده جرگه ترتیب داده بودند روز کم شنبه غره اسفندار مذمات الهی شکاری را از شش کروه مسافت رانده روز مبارک شنبه دریم بشاخچند در آوردند یکصد و یکوأس از قوچ و چکاره شکار شد چون مهلت بخان مدتها بود که از سعادت حضور محرومی داشت بالتماس او حکم فرموده بودم که اگر از نسق آن مهم اطمینان حاصل کرده باشد و از هیچ رهگذر دل نگرانی ندارد افواج را

در تهنیت‌ها گذاشته جریده متوجه درگاه شود درین روز سعادت استانبوس دریافت
صد مهر نذر گذرانید خان عالم بمنصب پنجه‌زاری ذات و سه هزار سوار سرفراز گشت
مقارن اینحال عرضه داشت نورالدین قلی از راه پونج رسید نوشته بود که گریه‌ها را
حتی الامکان اصلاح داده هموار ساخته بودم قضارا چند شبانروز بارندگی شد و بالای
کوتل بارتفاع سه درج برف افتاده هنوز می بارد اگر بیرون کوه تا یکماه توقف نمایدند
عبور ازین راه میسر است والا دشوار می نماید چون غرض ازین عزیمت دریافت موسم
بهار و شگوفه زار بود از توقف فرصت از دست می رفت ناگزیر عطف عنان نموده
برای بکلی ودمتور نهضت رایات اقبال اتفاق افتاد روز جمعه سیوم از دریای بهمت
عبور واقع شد بانکه آب تا کمر بود چون بغایت تند میرفت و مردم در گذشتن
محنت می کشیدند حکم فرمودم که دویمت زنجیر قیل بر سر گذرها برده اسباب
مردم بگذرانند جمعی که ضعیف و زبون باشند نیز سواره عبور نمایند تا آسیب جانی
و مالی به نا مرادی نرسد درین تاریخ خبر فوت خواجه جهان رسید او از بندهای
قدیم و خدمتگاران زمان شاه‌زادگی بود اگرچه در آخر از ملازمت من جدا شده روزه
چند خدمت عرش اشیانی پیوست چون بجای بیگانه نرفته بود بر خاطرم چندان
گران نیامد چنانچه بعد از جلوس رشائتی که در محبلیه او نگذشته بود فرمودم تا آنکه
بمنصب پنجه‌زاری ذات و سه هزار سوار سرفرازی یافت و شرح احوال او به ثقیببات
درین جریده اقبال ثبت افتاده خدمات عمده را متمم شد و در کارها طرفه کدی
داشت غایتاً از کسب قابلیت و استعداد ذاتی او دیگر جزئیات که پیرایه جوهر انسانی
است بے نصیب بود درین راه ضعف قلبی بهم رسانیده روزی چند باوجود تکسرو
بیماری در رکاب سعادت بسر برد چون ضعف او اشتداد یافت از کلانور رخصت گرفته
بلاهور شتافت و در انجا باجل طبعی در گذشت روز شنبه چهارم ماه مذکور قلعه
رهتاس مخیم اردو ظفر قرین گشت قاسم خاں را بعنایت اسپ و شمشیر و پرم نر
خاصه سرفراز ساخته رخصت لاهور فرمودم باغچه بر سر راه واقع بود سیر شگوفه کرده شد درین
منزل تیپو بهمرسید گوشت تیپو از کیک لذیذ تر است روز یکشنبه پنجم میرزا حسن
پسر میرزا رسن بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار ممتاز گشت بصوبه دکن تعیین
شد خواجه عبداللطیف قوش بیگی نیز بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفرازی
یافت درین سرزمین گلی بنظر در آمد درون سفید و بیرون سرخ و بعضی درون سرخ
و بیرون زرد بفارسی لاله بیگانه میگویند و بهندی تهل بمعنی زمین است چون گل
کنول مخصوص اب است این را تهل کنول نامیده اند یعنی کنول صحرایی روز مبارک
شنبه نهم عرضداشت دلاور خاں حاکم کشمیر نوید رسان فتح کشتوار گشت
تفصیل این اجمال بعد از رسیدن او بیایه سریر چاه و جلال رقمزده کلک و قایع نگار
خواهد شد فرمان مرحمت عنوان با خلعت خاصه و خنجر مرمع فرستاده محصول
یکساله ولایت مفتوحه بجلد در این پسندیده خدمت عنایت شد روز سه شنبه

چهاردهم مقام حسن ابدال محل نزول رایات جلال گشت چون کیفیات راه و خصوصیات منزل در ضمن وقایع یورش کابل مرقوم شده به تکرار نبرد اذیت ازین جا تا کشمیر منزل بمنزل نوشته خواهد شد انشاءالله تعالی از تاریخچه که بمنزل اکبر پور بمبارکی و خیریت از کشتی برآمده تاحسن ابدال یکصد و هفتاد و هشت کروه معافیت در عرض شصت و نه روز بچهل و هشت کوچ و یکمقام طی شد چون درینمزل چشمه پر آب و آبیاری و حوضی در غایت لطافت واقع است در روزمقام فرموده روز مبارک شنبه شانزدهم جشن وزن قمری ترتیب یافت سال پنجاه و سوم بحساب شهر قمری از عمر این نیاز مند درگاه بمبارکی آغاز شد چون ازین منزل کوه کوتل و نشیب و فراز بسیار در پیش بوده بیک دفعه عبور اردو گیهاں پورے دشوار می نمود مقرر گشت که حضرت مریم زمانی با دیگر بیگمان روزی چند توقف فرموده باسودگی تشریف آرند مدارالملک اعتمادالدوله الخاقانی و صادق خاں بخشی و ارادتخاں میر سامان باعمله بیوتات و کارخانجات بمرور عبور نمایند و همچنین رستم میرزای صفوی و خان اعظم و جمعی از بندها براه پونچ رخصت یافتند و موکب اقبال جریده با چنده از منظوران بساط قرب و خدمتگاران ضروری روز جمعه هفتدهم سه و نیم کروه کوچ نموده در موضع سلطان پور منزل گزید درین تاریخ خبر فوت رانا امر سنگه رسید که در اودیپور باجل طبعی مسافر راه عدم شد جگت سنگه نبیره و بهیم پسر او که در ملازمت می باشند بخلعت سرفرازی یافتند و حکم شد که راجه کشنداس فرمان مرحمت امیر با خطاب رانا و خلعت و اسپ و فیل خاصه بجهت گذر کرن برده مراسم تعزیت و تهنیت بتقدیم رسانند از مردم این مرزوبوم اجتماع افتاد که در غیر ایام برسات که اصلا اثری از ابر و صاعقه نباشد آوازه مانند بصدای ابرازین کوه بگوش میرسد و این کوه را گرچ می نامند بعد از یک سال و دو سال البته چینی صدای ظاهر میشود و اینحرف را مکرر در خدمت حضرت عرش آشیانی نیز شنیده بودم چون خالی از غرابتی نیست نوشته شد والعلم عندالله روز شنبه هیزدهم چهار کروه و نیم گذشته در موضع سنجی نزول اجال واقع شد ازین منزل داخل برگنه هزارا قار لغست روز یکشنبه نوزدهم سه کروه و سه پاو در نور دیده موضع نوشهره منزل شد ازینجا داخل دهنتور است چندانکه نظر کار میکرد چلک های سبز در میان گل تهل کنول و قطعه گل سرشت شگفته بود و بغایت خوش می نمود روز دوشنبه بیستم سه و نیم کروه کوچ کرده در موضع سلهر ورون موکب مسعود إتفاق افتاد و مهابتخاں از قسم جواهر و مرصع آلات موازی شصت هزار روپیه پیشکش گذرانید درین سرزمین گلی بنظر در آمد سرخ آتشین باندام گل ختمی اما از خورد تر و چندی گل یکجا نیک بیکدیگر شگفته از دور چنان نماید که گویا یک گل است درختش مقدار درخت زرد آلو میشود و درین دامن کوه خود رو نیز بسیار بود در غایت خوشبوئی رنگش از بنفشه کمتر روز سه شنبه بیست و یکم سه کروه طی نموده در موضع مالکلی نزول اقبال واقع شد درین روز مهابتخاں را بخدمت بنگش رخصت فرموده

اسب و فیل خامه و خلعت با پوستین مرحمت نمود امروز تا آخر منزل تقاطر بود شب کم شنبه بسمت و دهم نیز باران شد وقت سحر برف بارید و چون اکثر راه بسته بود از باران لغزیدگی بهمرسانید چارواک را غر هرجا افتاد برخواست بسمت و پنج زنجیر فیل از سرکار خامه شریفه تصدق شد بجهت باریدگی دو روز مقام فرمودم روز مبارکشنبه بسمت و سوم سلطان حسین زمیندار پگلی دولت زمین بوس دریافت اینجا داخل ملک پگلی است از غریب اتفاقات آنکه در وقتیکه حضرت عرش آشیانی میفرتند درین منزل برف باریده بود و الحال نیز باریده درین چند سال املا برف نبارید بلکه باران هم کم شده بود روز جمعه بسمت و چهارم چهار کوه طے نموده در موضع سواد نگر محل نزول مرکب منصور گشت درین راه هم اچمه بسیار بود و درخت زر آلو و شفتالو صحرای شگوفه کرده سراپا در گرفته بود و درختهای صوبه چون سرو دیده را فریب میداد روز شنبه بسمت و پنجم قریب بسمه و نیم کوه در نور دیده ظاهر پگلی بود روز مرکب مسعود آراستگی یافت روز یکشنبه بسمت و ششم بشکار کبک سوار شده آخرهای روز بالتماس سلطان حسین بمنزل او تشریف برده پایتختش در امثال و اقوان افزودم حضرت عرش آشیانی نیز بمنزل او تشریف برده بودند از قسم اسب و خنجر و بازو جوه پیشکش کشید اسب و خنجر باو بخشیده فرمودم که باز و جوه را کمر بر بسته آنچه بر آید بنظر خواهد گذرانید سرکار پگلی سی و پنج کوه در طول و بسمت و پنج در عرض است مشرق ربه کوهستان کشمیر و بوسمت مغرب اٹک بیارس و بجانب شمال گنور و بجانب جنوب گنهور واقع است در زمانه که صاحبقران گیتی ستان فتح هندوستان نموده بدارالملک توران عنان اقبال معطوف داشته اند میگویند که این طایفه را که ملازم رکاب نصرت قناب بودند درینحدود مقام مرحمت گذاشته اند میگویند که ذات ما قار لغست اما مشخص نمیی دانند که دران وقت کلا تر اینها که بون و چه نام داشته الحال خود لاهوری محض اند و بزبان چنان منکلم و حقیقت مردم دهنطور نیز برینقیاس است در زمان عرش آشیانی شاهرخ نامی زمیندار دهنطور بود الحال بهادر پسر اوست اگرچه باهم نسبت خویشی و پیوند دارند لیکن نزاعی که لازمه زمینداران است همیشه بسرحد و حدود می باشد آنها پیوسته درلخواه آمده اند سلطان محمود پدر سلطان حسین و شاهرخ هر دو در وقت شاهزادگی در ملازمت من رسیده بودند بآنکه سلطان حسین هفتاد ساله است در قوای ظاهری او املا فتوری راه نیافته و تاب و طاقت سواری و ترو چنانچه باید دارد درینملک بوزه می سازند از نان و برنج که ان را سر میگویند غایتاً ازبوزه بسیار تند تر و مدارخوراک این مردم بر سراسر است و هر چند کهنه تر باشد بهتر است و این سر را درخم کرده و سرخم را محکم بسته دو سال و سه سال در خانه نگاه می دارند و بعد ازان زلال روی خم را گرفته انرا آجی می نامند و آجی ده ساله هم میباشد و پیش آنها هر چند کهن سال تر بهتر و اقل مدت یکسال است سلطان محمود کاسه کاسه ازین سر میگرفت و لاجرم

می کشید سلطان حسین هم ملتزم است و بجهت من از فرد اعلایش آورده یکبار برای
استکان خوردم پدش ازین هم خورده شده بود کیفش مشهی است اما خالی از
کرختی نیست معلوم شد که اندک بنگی هم همراه میسازند در خمارش غلبه میکند
اگر شراب نباشد بالضرور بدل شراب تواند شد از میوه ها زردآلو و شفتالو و امرود میشود
چون تربیت نمی کنند همه خود روست و همه ترش و ناخوش می باشد از سرشگوفه
انها محظوظ میتوان شد خانه و منازل هم از چوب است برش اهل کشمیر می سازند
جانور شکاری بهم می رسد اسپ و اشتر و گاو و گاو میش می دارند و بز و مرغ فراوان
است استریش ریزه می شود بجهت بازگران بکار نمی آید چون بعرض رسید که چند
منزل پیشتر آبادانی که غله آنجا بار دوسه ظفر قرین کفایت کند نیست حکم شد که
پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه گرفته فیلان را تحقیق دهند
و سه چهار روز ازوقه برگیرند و از ملازمان و کاتب سعادت چندس بهمراهی گرفته بقیه مردم
بسرکردگی خواجه ابوالحسن بخشی چند منزل عقب می آمده باشند با کمال احتیاط
و تاکید همتصد زنجیر فیل بجهت پیشخانه و کارخانه جات ناگزیر نمود منصب سلطان
حسین چهار صدی ذات و سیصد سوار بود در بنوقت بمنصب ششصدی ذات و سیصد
و پنجاه سوار سرفرازی یافت و خلعت و خنجر مرصع و فیل مرحمت فرمودم بهادر
دهندوری بکمک لشکر بنگش تعیین است منصب او را از اصل و اضافه دو صدی ذات
و یک صد سوار حکم شد روز کم شنبه بیست و نهم پنج کوه او یکپا و کوچ نموده از پل
رودخانه نین سکه گذشته منزل گزیدم این نین سکه از طرف شمال بجانب جنوب
میرود و این رودخانه از میانه کوه وارو که مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است
برآمده چون در اینجا آب مذکور دوشاخ شده بجهت عبور لشکر منصور حسب الحکم در پل
از چوب مرتب ساخته بودند یک در طول هر ده درعه و دوم چهارده و در عرض هر کدام پنج درع
و درین ملک طریق ساختن پل آن که درختهای شاخدار بر روی آب می اندازند و هر دو سر
آن را بسنگ بسته استحکام میدهند و تخته چوب های سطر بر روی آن انداخته بمیخ
و طناب قوی مضبوط می سازند و باندک مرمئی سالها سال برجاست القصة
فیلان را پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل گذشتند سلطان محمود نام این رودخانه
را نین سکه کرده یعنی راحت چشم نام نهاده روز مبارک شنبه سی ام قریب سه
و نیم کوه در نور دیده بر لب رودخانه کش گنگا منزل شد درین راه کوتلی واقع است
بغایت بلند ارتفاع آن یک و نیم کوه سرفشیب یک و نیم کوه و این کوتل را
پیم درنگ می نامند وجه تسمیه آن که بزبان کشمیری پنبه را پیم میگویند چون حکام
کشمیر داروغه گذاشته بودند که از بار پنبه تمغا بگیرند و در اینجا بجهت گرفتن تمغا
درنگ میشد بنابراین پیم درنگ شهرت یافته و از گذشت پل ابشاره است در نهایت
لطافت و ضفا پیاله های معتاد را بر لب آب و سایه درخت خورده وقت شام بمنزل
رسیدم برین رودخانه پلی بود از قدیم و چهار درعه در طول و یک نیم در عرض

که پیدای ماهی گذشته حسب الحکم پل دیگر در محاذی آن ترتیب یافته طول پنجاه و سه دره و عرض سه دره چون آب عمیق و تند بود فیلان را برهنه گذرانیده سوار پیاده و اسب از روی پل گذشته حسب الحکم حضرت عرش اشیدانی سوانی از سنگ و اهک در غایت استحکام بر فراز پشته مشرف بر آب اساس یافته یک روز به تحویل مانده معتمد خانرا پیشتر فرستاده شده بود که بجهت تخت نشستن و آرامتن جشن نوروز سرزمینی که ارتفاع و امتیاز داشته باشد اختیار نماید اتفاقاً از پل گذشته مشرف بر آب پشته واقع بود سبز و خورم بر فراز آن سطحی پنجاه دره گویا کار فرمایان قضا و قدر بجهت چینی روزی مهیا داشته بودند مشار الیه لوازم جشن نوروزی را بر فراز آن پشته ترتیب داده بود بغایت مستحکم افتاد معتمد خان مورد تحسین و آفرین گشت رود خانه کهن گنگا از طرف جنوب می آید و بجانب شمال می رود آب بهت از سمت شرق آمده برود خانه کهن گنگا پیوسته بطرف شمال جاری است *

جشن پانزدهمین نوروز از جلوس همایون

تحویل نیز اعظم مراد بخش عالم بشرف خانه حمل روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و بست و نه هجری بعد انقضاء دوازده و نیم گهری که پنج ساعت نجومی باشد اتفاق افتاد و سال پانزدهم از جلوس این نیازمند درگاه الهی بمبارکی و فرخی آغاز شد روز شنبه دوم چهار کوره و نیم پاو کوچ نموده در موضع بکرمینزل گزیدم دربی راه کوتل نبود بقدر سنگلاخ داشت طاقس و دراج سیاه و لنگور که در ولایت گرم سیر می باشد دیده شد ظاهر در سرد سیر هم میتواند بود از اینجا تا کشمیر هر جا راه بر کنار دریای بهت است دو جانب کوه واقع شد و از ته دره آب در غایت تنگی پر جوش و خروش میگذرد هر چند فیل کلان باشد نمی تواند پاهای خود را قائم ساخت فی الفور می غلطد و میبرد و سگ آبی هم دارد روز یکشنبه سیوم چهار کوره و نیم طی نموده در موسران نزول فرموده شب جمعه سوداگران که در برگنه باره موله توطن دارند آمده ملازمت نمودند وجه تعمید باره موله پرسیده شد عرض کردند که باره بزبان هندی خوک را میگویند و موله مقام را یعنی جال باره و از جمله اوتار که در کیش هنود مقرر است یکی اوتار باره است و باره موله بکثرت استعمال باره موله شده روز دوشنبه چهارم دو نیم کوره گذشته در بهولباس منزل گزیدم چون این کوهها را بغایت تنگ و دشوار نشان میدادند و از هجوم مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر میشد بمعتمد خان حکم فرمودم که غیر از آصفخان و چند تن از خدمتگاران ضروری هیچکس را نگذارند که در رکاب سعادت کوچ کنند و آردو را هم یک منزل عقب می آورده باشند اتفاقاً مشار الیه دیر خود را پیش ازین حکم روانه ساخته بود بعد ازاں مردم خود میفرستاد که در باب من چنین حکم

شده شما بهر جا که رسیده باشید توقف نمائید برادران او در پايه کوتل بهولباس این خبر را شنیده همانجا ديره خود را فرود می آرند در زمانی که مرکب اقبال قریب بمنزل او رسید برف و باران باریدن آغاز کرد هنوز یک میدان راه طے نشده بود که دیره او نمایان شد ظهور این موهبت را از اتفاقات غیبی شمرده با اهل محل بمنزل مشارالیه فرود آمده از آسیب سرما و برف و باران محفوظ ماندیم برادران او حسب الحکم کس بطلب او دوانیدند در وقتی که ایی مرده باو می رسد که فیلا و پیشخانه بر فراز کوتل برآمده راه را تنگ ساخته اند چون سوار گذشتن متعذر نمود از غایت شوق و ذوق پیاده سراز پا نشناخته در عرض دو ساعت دو نیم کمره مسافت طی نموده خود را بمقامت رسانید و بزبان حال ایی بیت میخواند

آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل

خجلت بود درویش را ناگه چو مهان در رسد

آنچه در بساط او بود از نقد و جنس و ناطق و صامت تفصیل کرده برسم پا انداز معروض داشت همه را باو بخشیدم و فرمودم که مطاع دنیا در چشم همت ما چه نماید جوهر اخلاص را بدیله گران خریداریم ایی اتفاق را از اصل اخلاص و تأییدات طالع او باید شمرده که مثل من بادشاهی با اهل حرم خود یک شبان روز در خانه او براحمت و آسودگی بسربرد و او را در امثال و اقربان و ابنای جنس سرفرازی نصیب شود روز سه شنبه بنجم دو کمره گذشته در موضع کهنای نزول اجلال اتفاق افتاد سرو پای که در برداشتم به معتمد خان مرحمت فرمودم و منصب او اهل اضافه هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد و ازین منزل داخل سرحد کشمیر است و در همین کوتل بهولباس یعقوب پسر یوسف خان کشمیری بانواج منصوره حضرت عرش آشیانی که راجه بهگوان داس پدر راجه مان سنگه سردار بود جنگ کرده اند درین روز خبر رسید که سهراب خان پسر رستم میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشت تفصیل ایی اجمال آنکه او حسب الحکم یک منزل عقب می آید در راه بخاطرش می رسد که بدریا درآمده غم غم کند با آنکه آب گرم میسر بود هر چند مردم مانع آمدند و گفتند که درین قسم هوا سرد بے ضرور در چنین دریای ذخار خونخوار که فیل مست را می غلطاند در آمدن از آئین حزم و احتیاط دور است بحرف انها مقید نمیشود و چون وقت ناگزیر در رسیده بود از غایت خود را نی و غرور و جهالت باعتقاد و اعماد شناوری خود که درین فن بینظیر بود بجد تر میشود و با یک نفر خدمتیه و یک کس دیگر که شناوری میدانستند بر فراز سنگی که بر لب آب بود برآمده خود را بدریا می اندازد بمجرد افتادن از تلاطم امواج نمیتواند خود را جمع ساخت و بشناوری برداخت افتادن همان بود و رفتن همان سهراب خان با خدمتیه رخت حیات بسیل فدا داد و کشتی گیر بصد جان گذدن کشتی و جود بساحل سلامت رسانید میرزا رستم را فرایب الفتی و تعلقی و محبتی باین فرزند بود در راه بونج از شنیدن ایی خبر جالگاه جامه شکیبایی چاک زده بیتابه

و اضطراب بسیار ظاهر میسازد با جمیع متعلقان خویش لباس ساتم پوشیده سروپا برهنه متوجه ملازمت میشوند و از سوز و گداز مادرش چه نویسد اگرچه میزرا دیگر فرزندان هم دارد غایتاً پیوند دل بایی فرزند داشت عمران بیست و شش ساله بود در بندرق اندازی شاگرد رشید پدرش بود سواربی فیل و ارابه خوب میدانست در یورش گجرات اکثر اوقات حکم می شد که در پیش فیل خاصه سوار شود و در سپاهگری خیلیه چسپان می بود روز کم شنبه ششم سه کروه طی نموده در موضع زدند منزل شد روز میارکشنبه هفتم از کوتل کوارمت عبور فرموده در موضع وچه فزول اقبال اتفاق افتاد مسافت این منزل چهار کروه و یک پاؤ است کوتل کوارمت از کوتل هله صعب است و آخری کوتل این راه است روز جمعه هشتم قریب بچهار کروه طی نموده در موضع بلقار منزل شد درین راه کوتل نبود بقدر و سعتی داشت صحرا صحرا و چمن چمن شگوفه و انواع ریاحین از نرگس و بنفشه و گلها غریب که مخصوص این ملک است به نظر درآمد از جمله گلی دیده شد که به هیئات عجیب پنج شش گل نارنجی رنگ سرنگون شگفته و از میان گلها برگی چند سبز برآمده از عالم انزاس نام این گل بولانیک است و گل دیگر مثل پوئی بر دور آن گلها ریزه باندام و یاسمن رنگ و بعضی کبود و بعضی سرخ و در میان نقطه زرد بغایت خوشنما و موزون نامش لدر پوش و پوش علی العموم را می گویند ارغوان زرد هم درین راه فراوان است گل کشمیر از حساب و شمار بیرون است کدام ها را نویسم و چند توان نوشت آنچه امتیازی دارد مرقوم می گردد درین راه ابشاره بر سر راه واقع است بغایت عالی و نفیس از جای بلند می ریزد درین راه آبشاری بایی خوبی دیده نشده لحظه توقف نموده چشم و دل را از جای بلند به تماشای آن سیراب ساختم روز شنبه نهم چهار کروه و سه پاؤ کوچ فرموده بباره موله عبور موکب منصور اتفاق افتاد باره موله از قصبه هله مقرر کشمیر است و از اینجا تا شهر چهارده کروه مسافت است و بر لب آب بهت واقع شده جمعی از سوداگران کشمیر دزی قصبه توطن گزیده مشرف بر لب آب منازل و مساجد ساخته اند اسوده و مرقه الحال روز گاریسر می برند حسب الحکم پیش از ورود موکب مسعود کشتی هله آراسته درین مقام مهیا داشته بودند چون ساعت در آمدن روز دوشنبه اختیار شده بنابری دو پهر از روز یکشنبه دهم گذشته بشهاب الدین پور در آمدن درین روز دلاور خاں کاکر حاکم کشمیر از کشتوار رسیده دولت اسفانجوس دریافت بقانون عواطف روز افزون بادشاهانه و گوناگون نوازش خسروانه سرفرازی یافت الحق این خدمت را چنانچه باید بتقدیم رسانیده امید که حضرت واهب العطایا جمیع بندها بالخلاص را چنین افروز عزت گرداند کشتوار برسمت جذوب کشمیر واقع است از معموره کشمیر تا منزل الکم حاکم نشین کشتوار است شصت کروه مسافت پیموده آمد بتاریخ دهم شهریور ماه الهی سنه چهاردهم دلاور خاں با ده هزار نفر سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار پیش نهاد همت ساخته حسن نام پسر خود را با گرد علی میر بحر بمحافظت شهر

راست سرحدها مقرر داشت و چون گوهر چک و ایبه چک بدعوی وراثت کشمیر
 شکار و نواحی آن سرگشته وادی غلات و ادبار بودند هیبت نام یکی از برادران
 را با جمعی در مقام دیسو که متصل بکوتل پیرینجال واقع است بجهت احتیاط
 است و از منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود با فوجی برآه سنگین پرور شقاقت
 لال نام پسر رشید خود را با نصرالله عرب و علی ملک کشمیری و جمعی از بندهای
 نگیزی برآه دیگر تعیین فرموده و جمال نام پسر کلان خود را با گروهی از جوانان
 لاسب بهرا ولی فرج خود مقرر نموده همچنین دو فرج دیگر بدست راست و چپ
 قرار داده که میرفته باشند چون راه برآمد اسپ نبود چند اسپ بجهت احتیاط
 گرفته اسپان سپاهی را در کل باز گذرانیده بکشمیر فرستاد و جوانان کارطلب کمر
 بست بمیان جان بسته پیاده بر فراز کوه برآمدند و غازیان لشکر اسلام با کافران بدسراجم
 ل بمنزل جنگ کذان تا در کورت که یکی از محکمهای غنیم بود شتافته در آنجا فرج
 و جمال که از راههای مختلف تعیین شده بودند باهم پیوستند و مخالفان برگشته
 بار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار نشیب و فراز
 بار بها مردی همت پیموده تا دریای مرو شتافتند و برب آب مذکور آتش قتال
 حال یافت و غازیان لشکر اسلام ترددات پسندیده بظهور رسانیدند و ایبه چک برگشته
 است با بسیاری از اهل ادبار بقتل رسید و از کشته شدن ایبه راجه بے دست و دل
 راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در بهند رکوٹ که بران طرف آب واقع است
 فک گزید جمعی از بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند بر سر پل جنگ عظیم
 شد و چندی از جوانان بشهادت رسیدند و همچنین مدت بیست شبان روز
 های درگاه سعی در گذشتن آب داشتند و کافران تیره بخش هجوم آورده بمدافعه
 مقابلہ تقصیر نمی کردند تا آنکه دلاور خان از استحکام تهاجمات و سرانجام اذوقه خاطر
 رخ نموده به لشکر فیروزی اثر پیوست و راجه از حیلہ سازی و رویا بازی و کلاه خود را
 دلاور خان فرستاده القماس نمود که برادر خود را با پیشکش بدرگاه میفرستم چون
 از من بعفو مقرون گردد و بیم و هراس از خاطر من زایل شود خود نیز بدرگاه گیتی
 از رفته آستاندوس نمایم دلاور خان بسخن فریب آمیز گوش نینداخته نقد فرست
 از دست نداده فرستادهای راجه را بے حصول مقصود رخصت فرموده در گذشتن
 آب اهتمام شایسته بکاربرد جمال پسر کلان او با جمعی از نهنگان بحر شجاعت
 جلالت بالای آب رفته بشناوری و دلاوری ازان دریای ذخار خونخوار عبور نمودند
 بمخالفان جنگ سخت در پیوست و بندهای جانبازان طرف هجوم آورده کار
 اهل ادبار تنگ ساختند آنها چون تاب مقاومت در خود نیافتند تخت پل را شکسته
 و گریز پیش گرفتند و بندهای نصرت قریب باز پل را استحکام داده بقیه لشکر را گذرانیدند
 روز خان در بهند رکوٹ معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تادریای چناب که اعمق قری
 سیاه بختان است دو تیر انداز مسافت بوده باشد و در کنار آب چناب کوهی است

مرتفع بود از آن آب بدشورای میسر و بجهت امداد رفت پیاده ها طنابها سطر تعبیه نموده در میان دو طناب چوب ها بمقدار یک یکدست پهلوی یک دیگر مستحکم بسته یک سر طناب را بقله کوه و سر دیگر را بدانطرف آب مضبوط میسازند و دو طناب دیگر یک گز از آن بلند تر تعبیه می نمایند که پیاده ها پاهای خود را بر آن چوب ها نهاده بهر دو دست طنابهای بالا را گرفته از فراز کوه به نشیب میرفته باشند تا از آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کرهستان زمپه گویند هر جا مطنه بستن زمپه داشتند به بند و قچی و تیور انداز و مردم کاره استحکام داده خاطر جمع نمودند دلار خاں جاله ها ساخته شدی هشتاد نفر از جوانان دایر کار طلب بر جاله نشانیده میخواست که از آب بگذرانند چون آب در غایت قندی و شورش میگذشت جاله بسیل فذارت و شصت و هشت نفر از آن جوانان غریق بحر عدم شدند و آبروی شهادت یافتند و ده نفر بدست و بازوی شادوری خود را بساحل سلامت رسانیدند و دو کس برانطرف آب افتاده در جنگ از باب ضلالت اسیر شدند القصة دلار خاں تا چهار ماه و ده روز در بهندر کوت پاهای همت افشوده سعی در گذشتن داشت تیر تدبیر بهدف مقصد نمی رسید تا آنکه زمینداری راه بری نمود از جالای که مخالفان را گمان گذشتن نبود زمپه بسته در دل شب جلال پسر دلار خاں با چند نفر از بندهای درگاه و جمعی از افغانان قریب بدویست نفر از آن راه سلامت گذشته هنگام سحر به خبر بر سر راجه رسیده کزنای فتح بلند او را ساخته چندی که برگرد و پیش راجه بودند در میان خواب و بیداری سر اسیمه بر آمده اکثری علف تیغ خون اشام گشتند بقیة السیف جان سبک پا از آن ورطه بلا آوردند در آن شورش یکی از سپاهیان راجه رسیده خواست که بزخم شمشیر کارش بتمام رساند راجه غریب بر آورد که من راجه ام مرا زنده نزد دلار خاں ببرید مردم بر سر او هجوم آورده دستگیر ساختند بعد از گرفتار شدن راجه از متعصبان او هر کس که بود خود را بگوشه کشید دلار خاں از شنیدن این مژده فتح و فیروزی سجدات شکر الهی بقدیم رسانیده با لشکر منصور از آب عبور نموده بمندل بدر ملک که حاکم نشین آن ملک است در آمد از کنار آب تا اینجا سه کوه مسافت بوده باشد دختر سنگرام راجه جمود دختر سورجمل مردود پسر راجه با سو در خانه راجه است و از دختر سنگرام فرزندان دارد پیش از آن که فتح شود عیال خود را از روستا احتیاط به پناه راجه جهمال و دیگر زمینداران فرستاده بود چون موکب منصور نزدیک رسید دلار خاں حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه استانبوس گشت نصرالله عرب را با جمعی از سوار و پیاده بحر است این ملک گذاشت در کشتوار گندم و جو و عدس و ماش و ازرن فراوان میشود بخلاف کشمیر شالی کمتر دارد زعفرانش از زعفران کشمیر بهر قریب بصد دست از باز جره گرفته می شود نارنج و ترنج و هندوانه از فرد اعلی بهم میرسد خرپزه اش از عالم خرپزه کشمیر است و دیگر میوه ها از انگور و شفتالو و زرد آلو و امروہ نرش میشود اگر تربیت کنند ممکن که خوب شود سفی نام زر منسوک

که از حکام کشمیر مانده یک و نیم آن را بیک روپیه میگیرند و در سواد او معامله پانزده سبهمی که ده روپیه باشد بیک مهر پادشاهی حساب کنند و دوسیر بوزن هندوستان را یکمی نامند و رسم نیست که از محصول زراعت راجه خراج بگیرد بر سر هر خانه در سال شش سبهمی که چهار روپیه باشد میگیرند زعفران را در کل معلوفه جمعی از راجپوتان و هفتصد نفر توپچی که از قدیم نوکران تنخواه نموده عاقبتاً در وقت فروختن زعفران از خریدار بر سر منی که عبارت از دوسیر باشد چهار روپیه میگیرند و کلیه حاصل راجه بر جریمه است و باندک تقصیر مبلغ کلی می ستانند و هر کس را متبول و صاحب جمعیت یافتند بهانه انگبخته آنچه دارد پاک میگیرند همه جهت لک روپیه تخمیناً رز حاصل حصه او باشد و در وقت کارشش هفت هزار پیاده جمع میشود و اسب در میان آنها کم است قریب پنجاه اسب از راجه و عمد های او بوده باشد محصول یکساله در وجه انعام دلاور خان مرحمت شد از رز تخمین جاگیر هزار ی ذات و هزار سوار بضابطه جهانگیری بوده باشد چون دیوانیان عظام و کرام نسق بسته بجایگزینان تنخواه نمایند حقیقت باز قرار واقعی ظاهر خواهد شد که چه مقدار جاست روز و شبده یازدهم بعد از دو پهر و چهار گهزی بمبارکی و فرخندگی در عمارت که مجدداً بر کنار قال احداث یافته ورود موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آشیانی قلعه از سنگ و اهک در غایت استحکام احداث یافته هنوز ناتمام است یک ضلع آن مانده امید که بعد ازین باتمام رسد از مقام حسن ابدال تا کشمیر براهی که آمده شد هفتاد و پنج کوه مسافت به نوزده کوچ و شش مقام که بست و پنجروز باشد قطع شد و از دار الخلافه اگر تا کشمیر در عرض صد و پنجاه و هیزده روز سه صد و هفتاد و شش کوه مسافت به یکصد و دو کوچ و شصت و سه مقام طی شده و براه خشکی که ممر عام و راه متعارف است سیصد و چهار و نیم کوه است روز سه شنبه دوازدهم دلاور خان حسب الحکم راجه کشتوار را مسلسل بحضور آورده زمین بوسی فرمود خالی از وجاهت نیست پوشش بروش اهل هند و زبان کشمیری و هندی هر دو میداند بخلاف دیگر زمینداران اینکدره فی الجمله شهری ظاهر شد حکم فرمودم که باوجود تقصیر و گناه اگر فرزندان خون را بدرگاه حاضر سازد از حبس و قید نجات یافته در سایه دولت ابد قرین آسوده و فارغ البال روزگار بسر خواهد برد والا در یکی از قلاع هندوستان بحبس متخلد گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آم مییدوار مرحمت آنحضرت ام بهرچه حکم شود اکنون مجمعه از احوال و اوضاع و خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سی و پنج درجه است و طولش از جزایر سفید مد و پنج درجه از قدیم اینملک در تصرف راجه ها بوده مدت حکومت آنها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و آسامی آنها در تاریخ راجه ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی بغارسی ترجمه شده است بمفصیل مرقوم است و در تاریخ سنه هفتصد و دوازده هجری بذور اسلام رونق و بها

پندرفته سی و دو نفر از اهل اسلام مدت دو بیست و هشتاد و دو سال حکومت این ملک داشته اند تا آنکه بتاریخ نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش اشیدانی فتح فرموده اند و از آن تاریخ تا حال سی و پنجاه سال است که در تصرف اولیای دولت ابد قرین ماست ملک کشمیر در طول از کوتل بهلولیاس تا قزو تر پنجاه و شش کوه جهانگیری است و در عرض از بستم و هفت کوه زیاده نیست و از ده کم نه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه به تخمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای کش گنگا تا قزو تر یکصد و بستم کوه است و عرض از ده کم نیست و از بستم و پنج زیاده نه من بستم احتیاط و اعتماد جمعی از مردم معتمد کار دان مقرر فرمودم که طول و عرض را طذاب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود بالجمله آنچه شیخ یکصد و بستم کوه نوشته بود شصت و هفت کوه برآمد چون قرار داد است که حد هر ملکی تا جائی است که مردم بزبان انملک متکلم باشند بنابراین از بهلولیاس که یازده کوه ازینطرف کش گنگا است سرحد کشمیر مقرر شد باین حساب پنجاه و شش کوه باشد و در عرض دو کوه بیش تفاوت ظاهر نگشت و گروهی که در عهد این نیازمند معمول است موافق ضابطه ایست که حضرت عرش اشیدانی بسته اند هر گروهی پنجهزار درج و یک درج دو درج شرقی می شود که هر درجی بستم و چهار انگشت باشد و هر جا کوه یاگز مذكور گردد مراد از آن کوه و گز معمول است و نام شهر سری نگر است و دریای بهت از میان معموره میگذرد و سرچشمه افرا و درناک میگویند از شهر چهارده کوه بر سمت جنوب واقع است و بحکم این نیازمند بر سران چشمه عمارتی و باغی ترتیب یافته در میان شهر چهار پل از سنگ و چوب در غایت استحکام بسته شده که مردم از روی آن تردد می نمایند پل را باصطلاح این ملک کدل میگویند در شهر مسجدی است بغایت عالی از اثاز سلطان سکندر در هفتصد و نود و پنج اساس یافته بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نموده هنوز با تمام نرسیده بود که قصر حیات او از پا در افتاد و در نهصد و نه ابراهیم باکری وزیر سلطان حسین حسن انجام و آراستگی بخشید از آن تاریخ تا حال یکصد و بستم سال است که برجاست از محراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج درج و عرض یکصد و چهل و چهار درج است مشتمل بر چار طاق و بر اطراف ایوان و ستونهای عالی نقاشی و نگاری کرده الحق از حکام کشمیر اثری بهتر ازین نمانده میر سید علی همدانی قدس سره روزی چند درین شهر بوده اند خاندانی از ایشان یادگار است متصل شهر دو کول بزرگ واقع است که همه سال پر آب می باشد و طعمش متغیر نمیگردد و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و هیمه بر کشتی است در شهر و برگذات پنجهزار و هفتصد کشتی است هفت هزار و چهار صد ملاح بشمار آمده ولایت کشمیر سی و هشت پرگنه است انرا دو نصف اعتبار کرده اند بالای آب را آمراج گویند و پایان آب را کامراج نامند ضبط زمین و دادسند زرو سیم درین ملک رسم نیست مگر جزوی از سایر جهات و نقد جنس

را بخیر و از شاهی حساب کنند هر خروایی سه من و هشتصد پایی وزن حال است کشمیرستان
 دو شهر را بکمن اعتبار کرده اند چهار من را که هشت سیر باشد یک ترک و بجمع روایت
 کشمیری یک و شصت و سه هزار و پنجصد خرواز و یازده ترک است که بحساب نقدی
 هفت کرور و چهل و شش لک و هفتاد هزار دام منی شود و بضایطه حال نجای هشتاد
 هزار و پانصد سوار است راه در آمد بکشمیر متعذر بهترین راهها بهیمرو پگلی است
 اگرچه راه بهیمرو نزدیک تر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد منحصراً
 در راه پگلی است و دیگر راهها درین موسم از برف مالا مال می باشد اگر به تعزیف
 و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید نوشت ناگزیر مجمعی از اوضاع و خصوصیات آن
 رقمزده کلک بیان میگردد * کشمیر باغی است همیشه بهار یا قلعه ایست اهلی
 حصار بادشاهان را گلشنی است عشرت افزا و درویشان را خلوتکده دلکشا چمنهای
 خوش و آبشارهای دلکش از شرح و بیان افزون آبهای روان و چشمه سارهای از
 حساب و شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان گل سرخ و بنفشه و
 نوگس خون رو صحرای انواع گلها و اقسام ریاحین از آن بیشتر است که بشمار
 در آید در بهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شگوفه مالا مال در و دیوار و صحن و بام
 خانها از مشعل لاله بزم افروز و چلکهای مسطح و سه برگهای میروج را چه گویند
 شده جلوه گر نازنینان باغ * رخ آراسته هریکی چون چراغ
 شده مشکبو غنچه در زیر پوست * چو تعوید مشکین بیازود دوست
 غزلخوانی بلبل صبح خیز * تمنا میبخوارگان کرده تیز
 بهر چشمه منقار بط آب گیر * چو مقراض زربن بقطع حریر
 بساط گل و سبزه گلشن شده * چراغ گل از باد روشن شده
 بنفشه سر زلف را خم زده * گره در دل غنچه محکم زده
 بهترین اقسام شگوفه بادام و شفتالو است برون کوهستان ابتدای شگوفه در غره اسفندارند
 می شود و در ملک کشمیر اوایل فروردین و در باغات شهر در نهم و دهم ماه مذکور و
 انجام شگوفه تا آغاز یاسمن کبود پیوسته است در خدمت والد بزرگوارم مکور سیر
 زعفران زار و تماشای خزان کرده شده بود بحمد الله درین مرتبه جوانیهای بهار را
 در بافت خوبیهای خزان در موقعش نوشته خواهد شد عمارات کشمیر همه از چوب
 است دو آشیانه و سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند و بامش را خاکپوش کرده
 پیاز لاله چوغاشی می نشانند و سال بسال در موسم بهار می شگفت و بغایت
 خوشنماست این تصرف مخصوص اهل کشمیر است امسال در باغچه دولتخانه و بام
 مسجد جامع لاله بغایت خوب شگفته بود یاسمن کبود در باغات فراوان است و یاسمن
 سفید که اهل هند چندیلی گویند خوشبو می شود قسم دیگر صندلی رنگ است
 آن نیز در غایت خوشبوئی و این مخصوص کشمیر است گل سرخ چند قسم بنظر
 در آمده غایتاً یکی خوشبوست دیگر گلی است صندلی رنگ و بویش در غایت

لطافت و نوازات از عالم گل سرخ و تندی اش نیز به گل سرخ متشابه و گل سوسن دو قسم می باشد آنچه در باغات است بسیار بالیده و سبز رنگ و قسم دیگر محروانی است اگرچه کم رنگ است غایتاً خوشبو است گل جعفری کلان و خوشبو می شود تندی اش از قامت آدمی میگذرد لیکن در بعضی سالها وقتی که کلان شد و بگل رسید و گل کرد گرمی پیدا می شود و بر گلش پرده از عالم عنکبوت می تندی و ضایع می سازد و تندی اش را خشک میکند و امسال چنین شد و گلهای که در ایلاقات کشمیر بنظر در آمده از حساب و شمار بیرون است آنچه نادرالعصری اوستاد منصور نقاش شعبیه کشیده از یکصد گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت عرش اشیانی شاه آلو مطلقاً نبود محمد قلی افشار از کابل آورده پیوند نموده تا حال ده پانزده درختی بهار آمده زرد الو پیوندی نیز درخت چند معدود بود مشارالیه پیوند را در پی ملک شایع ساخت و الحال فراوان است الحق زرد الو کشمیر خوب می شود در باغ شهر ارای کابل درختی بود میرزائی نام که بهتر از آن خورده نشده بود و در کشمیر چندین درخت مثل آن در باغها است ناشپاتی فرد اعلی می شود از کابل و بدخشان بهتر نزدیک بناشپاتی سمرقند سیب کشمیر بخوبی مشهور است و امروز وسطی میشود انگورش فراوان است اکثرش ترش و زیون انارش انقدرها نیست ترش فرد اعلی بهم میرسد خورده بغایت شیرین و شکننده می شود لیکن اکثر آنست که چون به پختگی رسد گرمی در میانش بهم میرسد و ضایع میسازد اگر احياناً از آسیب محفوظ ماند بغایت لطیف می شود شاه توت نمی باشد و توت سایر صحرا صحرا است و از پاي هر درخت توت تاک انگوری بالا رفته غایتاً توتش قابل خوردن نیست مگر درختی چند که در باغ ها پیوند کرده باشند برگ توت بجهت گرم پيله بکار می رود و تخم پيله از گل کت و تیت می آرند شراب و سرکه فراوان است اما شرابش ترش و زیون و بزبان کشمیر مس گویند بعد از آن که کاسه ها از آن در کشند بقدری سرگرمی از آن بهم می رسد از سرکه اقسام اچار میسازند چون سیر در کشمیر خوب می شود بهترین اچارش اچار سیواست انواع غله بغیر از نخود اکثری دارد اگر نخود بکارند سال اول می شود سال دوم زیون می شود سال سوم بمشنگ متشبه می شود برنج از همه بیشتر یمن که سه حصه برنج و یک حصه سایر حبوبات بوده باشد مدار خورش اهل کشمیر بر برنج است اما زیون می شود و خشکه تر می پزند و می گذارند که سرد شود بعد از آن می خورند و آنرا بتهه میگویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه مردم کم بضاعت حصه از آن بتهه شب نگاه میدارند و روز دیگر می خورند نمک از هندوستان می آرند در بتهه نمک انداختن قاعده نیست سبزی در آب می جوشانند و اندک نمکی بجهت تغیر ذایقه در آن می اندازند و با بتهه می خورند و جمعی که خواهند تنعم کنند در آن سبزی اندک روض چار مغز می اندازند و روض چهار مغز زود تلخ و به مزه می شود بلکه روض گاؤ نیز مگر انگاه که تازه بقاره از مسکه

وہ زمین گرفتہ در طعام پیوند ازنگ و انرا سدا پاک نامند بزبان کشمیریو چون هوا سرد و نمناک است بمجرد آنکہ سه چهار روز بماند متغیر نمی گردد و گاؤ میش نمیباشد گاؤ نیز خورد و زیون می باشد گندمش زرد کم مغز است نان خوردن رسم نیست گوسفند بے دندہ می باشد از عالم کوهی هندوستانیان انرا ہندو میگویند گوشتش خالی از نزاکت و راست مزگی نیست مرغ و قاز و مرغابی و سوبہ و غیرہ فراوان می باشد مادی ہمہ قسم پولک دار و بی پولک می باشد اما زبوں ملبوسات از پشمینہ متعارف مرد و زن کرتہ پشمین می پوشند و انرا پتو گویند و فرضاً اگر پتو نپوشند باعتقاد شان اینکہ هوا تصرف می کند بلکہ ہضم طعام بے این ممکن نیست شال کشمیر را کہ حضرت عرش آشیانی ہوم فرم نام فرمودہ اند از قوط اشتہار حاجت بہ تعریف نیست قسم دیگر نہرمہ است از شال جسیم ترو ملایم میباشد و دیگر درمہ است از عالم جل خرو سگ بر روی فرش می افکندند غیر شال دیگر اقسام پشمینہ در تبت بہتر میشود با آنکہ پشم شال را از تبت می آرند در انجا بعمل نمیدانند آورد پشم شال از بڑے بہم میرسد کہ مخصوص تبت است و در کشمیر از پشم شال پتو ہم میبافند و دو شال را باہم رفو کردہ از عالم سقراط می مالند بجهت لباس بارانی بد نیست مردم کشمیر سر میداشند و دستار گرد می بندند و عورات عوام را لباس پاکیزہ و شستہ پوشیدن رسم نیست یک کرتہ پتو سه سال و چہار سال بکار میدہند ناشستہ از خانہ بافندہ آوردہ کرتہ میدوزند و تا پارہ شدن باب نمیرسد ازار پوشیدن عیب است کرتہ دراز و فراخ تا سرو پا افتادہ می پوشند و کمر می بندند با آنکہ اکثرے خانہ بولب آب دارند بقطرہ آب بپدن انها نمیرسد مجملہ ظاہرانہا همچو باطن انها چرکین است بے صفا ارباب صنایع در زمان مرزائی حیدر بسیار بیش آمدند موسیقی را رونق افزود کمانچہ و جنترو قانون و چنگ و دف و نئے شایع شدہ در زمان سابق سائرے از عالم کمانچہ میداشتند و نفسہا بزبان کشمیری در مقامات ہندی میخواندند و آنہم منحصر بردوسہ مقامی بود بلکہ اکثر بیک آہنگ می سرائیدند الحق مرزا حیدر را در رونق کشمیر حقوق بسیار است پیش از عہد دولت حضرت عرش آشیانی مدار سوار می مردم اینجا برگونت بود اسپ کلاں نمیداشتند مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم تحفہ جہت حکام آوردندے گونت عبارت از یابوی ست چہار شانہ بزمیں نزدیک در سایر کورستان ہند نیز فراوان میباشد اکثر جنگرہ و شخ جلو میشود بعد از آنکہ این گلشن خدا آفریں بتائید دولت و یم تربیت خاقان سکندر آئین رونق جاوید یافت بسیاری از ایماقات را درینصوبہ جاگیر مرحمت فرمودہ گلہ ہالے اسپ عراقی و ترکی حوالہ شد کہ کبہ بگیرند و سپاہیان از خود نیز ایلچی سامان نمودند و در اندک فرصت اسپان بہم رسیدہ چنانچہ اسپ کشمیر با دو بست و سینصد روپیہ بسیار خرید و فروخت شدہ و احیاناً بہزار روپیہ ہم رسیدہ مردم اینملک انچہ سوداگر و اہل حرفہ اند اکثر سنی اند و سپاہیان شوعہ اسماعیہ و گروہی نوربخشی

و طایفه فقرا میباشند که آنها را ریشی گویند اگر چه علمی و معنوی ندارند لیکن به سبب ساختگی و ظاهر آرائی میزنند و هیچکس را بد قبی گویند زبان خواهش و پای طلب گزانه دارند گروشت نمیخورند و زن نمیکنند و پیوسته درخت میوه دارند صبرا میباشند باین نیت که مردم از آن بهره ور شوند و خود از آن تمتع بر نمیگیرند قریب دو هزار کس ازین گروه بوده باشند و جمیع از برهمنان اند که از قدیم درین ماک میباشند و مانده اند و بزبان سایر کشمیریان متکلم ظاهرشان از مسلمانان تمیز نتوان کرد لیکن کتابها بزبان شنسکوت دارند و میخوانند و آنچه شرایط بت پرستی است بفعل می آرند و شنسکوت زبانی است که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند و بغایت معتبر دارند اما بتخانهای عالی که پیش از ظهور اسلام آسای یافته برجاست و عمارتش همه از سنگ و از بنیاد تا سقف سنگهای کلاسی منی چهل منی تراشیده و بر روی یکدیگر نهاده متصل بشهر کوهیچ است که انرا کوه باران گویند و هری پرست نیز نامند و بر سمت شرقی آن کوه قل واقع است و مسافت دورش شش و نیم کوه و کسری پیموده شده حضرت عرش اشیاپی انار الله برهانه حکم فرموده بودند که درین مقام قلعه از سنگ و آهک در غایت استحکام آسای نهادند در عهد دوات این نیازمند قریب الاختتام شده چنانچه کوهیچ مذکور در میان حصار افتاده و دیوار قلعه بر دیوار آن گشته و کول مذکور بحصار پیوسته و عمارات دولتخانه مشرف بر آن آب است و در دولتخانه باغچه واقع است و مختصر عمارتی در وسط آن که والد بزرگوارم اکثر اوقات در آنجا می نشستند درین مرتبه سخت بیطراوت و افسرده بنظر درآمده چون نشیمن گاه آن قبله حقیقی و خدای مجازی در حقیقت سجده گاه این نیازمند است بر خاطر حق شناس ناپسندیده افتاد بمتمدنخان که از بندهای مزاج دانست حکم فرمود که در ترتیب باغچه و تعمیر منازل غایت جد و جهد بتقدیم رساند در اندک فرصت بحسن اتمام رونق دیگر یافت در باغچه صده عالی سی و دو دره مربع مشتمل بر سه قطعه آراسته شد و عمارات را از سربو تعمیر فرموده به تصویر اوستاد آن فاکره کار رشک نگار خانه چینی ساخت و این باغچه را نور افزا نام کردم روز جمعه پانزدهم فروردی ماه الهی دو گاو قطاس از پیشکشهای زمیندار ثبت بنظر درآمد در صورت و ترکیب بگاو میش بیشتر مشابهت و مناسبت دارد اعضایش بر پشم است و این لازمه حیوانات سرد سیر است چنانچه بز رنگ از ولایت بکرو کوهستان گرم سیر آورده بودند بغایت خوب صورت و کم پشم بود و آنچه درین کوهستان بهم میرسد بجهت شدت سرما و برف پرستی و بدهیئات است و کشمیریان رنگ را کپل گویند و هم درینولا آهونی مشکین پیشکش آورده بودند چون گوشتش خورده نشده بود فرمودم که طعام ها بختند سخت بی مزه بد طعام ظاهر شد از حیوانات چار پائی صحرائی گوشت هیچ یک بزبونی و بد طعمی این نیست فاته در تازگی بوئی نداشته بعد از آن که چند روزی ماند و خشک شد خوشبو می شود و ماده فاته ندارد درین شوشه روز اکثر اوقات بر کشتی نشسته از سیر و تماشای شگوفه

بهاک و شالمار محظوظ گشتم بهاک نام برگنه ایست که بر اطراف کوه دل واقع است و همچنین شالمار نیز متصل آن وجوی آب خوشی دارد که از کوه آمده یکول دل میبرد به فرزند خرم فرمودم که پیش آن را بستند ابشاری بهم رسیده که از سیر آن محظوظ توان شد و این مقام از سیر گاهای مقرر کشمیر است روز یکشنبه هفدهم غریب واقع روی نمود شاه شجاع در عمارات دولتخانه بازی می کرد اتفاقاً در بچه بود بجانب دریا پرده بر روی آن افکنده دروازه نه بسته بودند شاهزاده بازی کنان در جانب در بچه میروند که تماشا کند بمجرد رسیدن سرنگون بزیرافتاد قضا را پلاسی نه کرده در زیر دیوار نهاده بودند و فراش متصل آن نشسته بود سروا باین پلاس میزد پاها بر پشت و دوش فراش خورده بر زمین می افتد با آن که ارتفاعش هفت دره است چون حمایت ایزد جل سبحانه حافظ و ناصر بود وجود فراش و پلاس واسطه حیات او میشود عیاذ بالله اگر چنین نبودی کار بدشواری کشیده در آنوقت راسه ما که سردار پیاده های خدمتیه بود در پای جهور که ایستاده فی الفور دویده او را برمی دارد و در اغوش گرفته متوجه بالا می شود در آنجا در انحالت همی قدر می پرسد که مرا کجا می ببری او میگوید که بملازمیت حضرت دیگر ضعفه برو مستولی می شود و از حرف زن باز می ماند من در استراحت بودم که این خبر موحش بگویم رسید سرا سیمه بیرون دادم چون او را بدینحال دیدم هوشم از سر رفت و زمان ممند در اغوش شفقت گرفته محو این موهبت الهی بودم در واقع طفل چهار ساله از جانی که ده گز شرعی ارتفاع داشته باشد سرنگون بیفتد و اصلاً غبار اسیدی بر اعضایش نه نشیند جای حیرت است سجدات شکر این موهبت تازه بتقدیم رسانیده تصدقات داده شد و فرمودم که ارباب استحقاق و فقرای که درین شهر توطن دارند بنظر در آورند تا درخور آنها وجه معیشت مقرر شود از غرایب آنکه سه چهار ماه پیش ازین واقعه جوتک رای منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طائفه است ب واسطه بمن عرض کرده بود که از زائچه طالع شاهزاده چنین استخراج شده که این سه چهار ماه برایشان گران است یمن که از جای مرتفع بزیرافتد و غبار اسیدی بر دامن حیات نه نشیند چون مکرر احکام او بصکت پیوست همواره این توهم پرامون خاطر می گشت و درین راههای خطرناک و گریزهای دشوار گذار یک چشم از آن نونهای چمن اقبال غافل نبودم همیشه او را در نظر میداشتم و نهایت محافظت و غایت احتیاط بجا می آمد تا بکشمیر رسیده شد چون این سانحه ناگزیر بود آنکها و دایه های او چنین غافل می شدند که بخیر گذشت در باغ عیش آباد درختی بنظر در آمد که شگوفه مدبرگ داشت بغایت بالیده و خوشنما غایتاً سیب او ترش نشان میدادند چون از دلاورخان کاکر خدمت شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهار هزاره ذات و سه هزار سوار سرفراز فرمودم و پسران او را نیز بمناسب امتیاز بخشیدم شیخ فرید ولد قطب الدین خان بمنصب هزاره ذات و چهار صد سوار نوازش یافت بمنصب سرباز خان هفتصدی

ذات و دو صد و پنجاه سوار حکم شد نورالله گرگیراق را بمنصب ششصدی ذات و یکصد سوار سرفراز ساختم و خطاب تشریف خانی عزایت فرمودم پیشکش روز مبارک شنبه بیست و یکم در وجه انعام قیام خاں قراول باشی مرحمت شد چون اله داد افغان پسر باریکی برگردار زشت خویش ندامت گزیده بدرگاه آمد حسب التماس اعتماد الدوله گناه او بعمو مقرون گشت اثار خجالت و شرمساری از ناصیه احوالش ظاهر بود بدستور سابق منصب دو هزار و پانصدی و یک هزار و دویست سوار عزایت نمودم میرک جلاير از کمکیان صوبه بنگاله بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفرازی یافت چون بعرض رسید که لاله چوغاشی در پشت بام مسجد جامع خوب شگفته روز شنبه بیست و سوم بسیر و تماشاى آن رفته شد الحق یک ضاع آن گذار خوشی شده بود برگنه مود مهری که پیش ازین براجہ باسو عزایت بود بعد از او پسر او سورجمل مقهور داشت در بنوا بجکت سنگه برادر او که تیکه نیافته بود لطف نمود و برگنه جمو براجہ سنگرام مرحمت شد روز دوشنبه غره اردی بهشت بمنزل خورم رفته بکمام او در آمد بعد بر آمدن پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر او پذیرفتم روز مبارک شنبه چهارم میر جمله بمنصب دو هزارى ذات و سیصد سوار سرفراز شد روز یکشنبه هفتم بقصد شکار کبک بموضع چهار دره که وطن حیدر ملک است سواری شد احمق سرزمین خوشی و سیرگه دلکشی است آبهای روان و درختهای چنار عالی دارد حسب التماس او نور پور نام نهادم در سر راه درختی است هل تهل نام که چون یکی از شاخهات آن را گرفته جذبانند مجموع درخت در حرکت می آید عوام باین اعتقاد که این حرکت مخصوص همان درخت است اتفاقاً در دیبه مذکور ازان قسم درخت دیگر بنظر در آمد که بهمان طریق متحرک بود معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه مخصوص یک درخت و در موضع راولپور از شهر دو نیم کروزه بر سمت هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته پیش ازین بیست سال که من خود براسپی سوار باینچ اسنپ زمین دار و دو خواجه سرا بدرون آن در آمده بودم و هرگاه بتقریبی اینحرف مذکور میشد مردم استبعاد می نمودند درین مرتبه باز فرمودم که چندی بدرون آن در آیند بهمان دستور که در خاطر داشتم ظاهر شد در اکبرنامه مسطور است که حضرت عرش اشیانی سی و چهار کس را بدرون آن در آورده متصل یکدیگر نشاندند بودند درین تاریخ بعرض رسید که پرتی چند پسر را منوهر که از کمکیان لشکر کانگڑه بود بامخالفاں جنگ بے صرفه کرد، جان نثار گشت روز مبارک شنبه یازدهم برین موجب بندهای درگاه باضافه منصب سرفراز گشتند تثار خاں دو هزارى ذات و پانصد سوار عبدالعزیز خاں دو هزارى ذات و هزار سوار و دیبی چند گوالیاری هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار میر خاں پسر ابو القاسم خاں یکی هزارى ذات و ششصد سوار مرزا محمد هفتصدی ذات و سیصد سوار لطف الله سیصدی ذات و پانصد سوار نصرالله عرب پانصدی ذات و دویست و پنجاه سوار تهور خاں بغوجدارى سرکار میوات تعیین

شد روز مبارک شنبه بسمت پنجم سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکر بصاحب
 صوبگی ولایت تهنه فرق عزت بر افتراخت و منصب او اصل و اضافه دو هزار
 ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد و علم نیز مرحمت فرمودم شجاعخان عرب بمنصب
 دو هزار و پانصد ذات و دو هزار سوار عزافتخار یافت و انی رای سنگدلن حسب التماس
 مهاتخان بصوبه بنگش تعیین شد جانشینار خان بمنصب دو هزار ذات و هزار و پانصد
 سوار سرفراز گشت درینولا از عرایض سپهسالار خان خانان و سایر دولخواهان ظاهر شد
 که عذیر سیاه بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت زشت
 آن به ذات است بنیاد کرده و از آن که مرکب منصور بولایت دور دست نهضت نموده
 فرصت مغتنم شمرده عهد و پیمانی که بایندهای درگاه بسته بود شکسته دست
 تصرف بملک بادشاهی دراز ساخته امید که عنقریب بشامت اعمال خویش گرفتار
 گردد چون التماس خزانه نموده بود حکم شد که مبلغ بیست لک روپیه متصدیان
 دارالخلافه آگوه نزد سپهسالار روانه سازند و مقارن این خبر رسید که امرا تهاجمات را گذاشته
 نزد داراب خان فراهم آمده اند و ترکیان بر دور لشکر صف بسته می گردند خنجر خان
 در احمدنگر متحصن شده تا حال دو سه دفعه بندهای درگاه را یا مقهوران مبارزت
 اتفاق افتاد و هر مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند و در مرتبه
 آخر داراب خان جوانان خوش اسپه را همراه گرفته بر بنگاه مقهوران تاخت و جنگ
 سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده رو به ادبار بودی قرار نهادند و بنگاه
 آنها بتاراج رفت و لشکر ظفر اثر سالم و غانما باردو خود مراجعت نمود چون عصر
 و گرانی عظیم در لشکر منصور بهم رسید دولخواهان کنکاش دران دیدند که از کربوه
 روهنگه فرو آمده در پایان گهاگ توقف باید نمود تا رسد غله بهسولیت میرسیده
 باشد و مردم محنت و تاب نکنند ناگزیر در بالا پور معسکر اقبال آراستند و مقهوران سیاه
 بخت شوخی و شلاکیننی نموده در طرف بالا پور نمایان شدند راجه نرسنگدیو با چندی از
 بندهای جان نثار بدفاعه غنیمت گماشته بسیاری را بقتل آورد و منصور نام حبشی
 که در سپاه مقهوران بود زنده بدست افتاد هر چند خواستند که بزیز فیل اندازند رضی
 نشد پای جهالت افشرد راجه نرسنگدیو فرمود که سرش از تن جدا سازند امید که
 فلک دوار سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار سایر حق ناشناسان نهد در سیوم اردی
 بهشت به تماشای سکه ناک سواری شد بغایت تیلاق خوشی است و این آبشار
 در میان دره واقع است و از جای مرتفع میریزد هنوز بر اطراف آن برف بود جشن
 مبارک کشنده دران گلزمین آراسته پیاله های معتاد را بولب آب خورده مکتوظ گشتم
 درین جدول آب جانور در نظر در آمد از عالم ساج ساج سیاه رنگ است و خالهای
 سفید دارد و این همرنگ بلبل است با خالهای سفید و غوطه در آب میخورد و زمان
 ممتد در زیر آب میباید و از جای دیگر سر بر می آرد فرمودم که دو سه جانور از آن گرفته
 آرند تا معلوم شود که از باب است مرغابی است پوست درمیان پا دارد و باهم پیوسته

یا از عالم جانوران محتراتی کشاده است دوه قطعه ازان گرفته آوردند یکی فی الفور مرد و دیگر یکروز ماند پنجاه اش مثل مرغابی پیوسته نبود بنادرالعصری استبان منصور نقاش فرمودم که شبیه آن را بکشند کشمیریان گلکرمی نامند یعنی ساج آبی دریندولا قاضی و میر عدل معروضداشتند که عبدالوهاب پسر حکیم علی بجمع از سادات متوطن لاهور هشتاد هزار روپیه دعوی میدنماید و خطی بمهر قاضی نورالله ظاهر ساخته که پدر من زر مذکور را برسم امانت بسید ولی پدر اینها سپرده و سادات منکرانده اگر حکم شود حکیم زاده بجهت احتیاط سوگند مصحف خورده حق خود را ازانها بگیرد فرمودم آنچه مطابق احکام شریعت است بعمل آورند روز دیگر معتمد خان بعرض رسانید که سادات خضوع و خشوع بسیار ظاهر میسازند و معامله کلی است هرچند در تحقیق و تفحص این قضیه بیشتر تامل یکار رود بهتر خواهد بود بنابراین فرمودم که آصف خان در تحقیق این قضیه نهایت دقت و دور اندیشی بکار برده نوعی نماید که املا مظنه و شبه و شک نماند باوجود این اگر خوب و اشکافته نشود در حضور خود باز پرس نموده خواهد شد بمجرد شنیدن این حرف حکیم زاده را دل و دست است از کار رفته و جمعی از آشنایان شفیع ساخته حرف آشتی به میان آورد غرض آنکه اگر سادات باز پرس این قضیه را بآصفخان به اندازند خط ابوامی سپارم که مرا بالایشان من بعد حقی و دعوی نباشد هرگاه آصفخان کس بطلب او میفرستد ازان جا که خاین خایف می باشد بدبهاه وقت می گذرانید و حاضر نمی شد تا آنکه خط ابوا به یکی از دوستان خود سپرد و حقیقت بآصفخان رسید جبراً او را حاضر ساختند در مقام پرسش در آمد فاکزیر اعتراف نمود که این خط را یکی از ملازمان من ساخته و خود گواه شده مرا از راه برده بود بهمین مضمون نوشته داد چون آصفخان حقیقت را بعرض رسانیده منصب و جاگیر او را تغییر ساخته از نظر انداختم و سادات را بعزت و ابرو رخصت لاهور ارزانی داشتم روز مبارک شنبه هشتم خور داد اعتقاد خان بمنصب چهار هزاره ذات و هزار و پانصد سوار سرفرازی یافت و صادق خان بمنصب دوهزاری و پانصد ذات و هزار و چهار صد سوار ممتاز گشت زمین العابدین پسر آصفخان مرحوم بخندمت بخشیدگی احدیال سرفراز گشت راجه نرسنگدیو بدذبله بوالا پایه پنج هزاره ذات و سوار فرق عزت برافراخت در کشیدر پیشرس تری میوها اشکن است میبخوش میداشت از آلو بالو خورد ترغایتاً در چاشنی و نراکت بسیار بهتر و در کیفیت شراب سه چهار آلو بالو بیشتر نمی توان خورد و ازین در شبان روزی ناصد هم بمزه می توان گزک کرد خصوصاً از قسم پیوندیش حکم فرمودم که بعد ازین اشکن را خوش کن می گفته باشند ظاهراً در کوهستان بدخشان و خراسان می شود مردم اینجا بجمعه می گویند آنچه از همه کلا تر است نیم مثقال بوزن در آمد شاه آلو در چهارم اردی بهشت مثله از نخود نمایان شد در بیست و هفتم رنگ گردانید در پانزدهم خور داد بکمال رسید و نور کرده شد شاه آلو بدایقه من از اکثر میوه ها خوشتر می آمد چهار درخت

در باغ نور افزا بار آورده بود یکی را شیرین یاز نام کردم و دوم را خوشگوار و سوم را که از همه بیشتر بار آورده بود پر بار و چهارم که کمتر بار داشت کم بار و یک درخت دریاغچه خورم بار آورده بود انرا شاه و انرا نام نهادم. نونهالی در باغچه عشرت افزا بود انرا نو بار خواندم هر روز همان قدر که بجهت مرز پیااله کفایت کند بدست خود می چیدم اگرچه از کابل هم بذاک چوکنی می رسانیدند لیکن از باغچه خانه تازه بتازه چیدن بدست خود لطف دیگر دارد شاه آلو کشمیر از کابل کمتر نمی شود بلکه بالیده تراست آنچه از همه کلاں تر بود یک نانک و پنخ سرخ بوزن در آمد روز سه شنبه بست و یکم بادشاه بانو بیگم حجله نشین ملک بقا شد و الم اینواقعه دلخراش بار گران بر خاطر م نهاد امید که الله تعالی او را در جوار مغفرت خودش جای دهد از غریب انکه جوتک راے منجم پیش ازین بدو ماه بعضی از بندهاے نزدیک را اگله ساخته بود که یکی از صدر نشینان حرم سراے عفت بنهائخانه عدم خواهد شقاقت و ایں را از زانچه طالع من دریافته بود مطابق افتاد و از سوانح شهادت یافتن سید عزتخان و جلال خان که در لشکر بنگش و تفصیل ایں اجمال انکه چون هنگام رفع محصول شد مهابتخان لشکر تعیین نمود که بکوهستان در آمده زراعت افغان را بخوراند و از ناخت و تاراج و کشتن و بستن دقیقه مهمل نگذارند قضا را چون بندهاے درگاه بپاے کوتل میرسند افغانان برگشته روزگار از اطراف هجوم آورده سر کوتل را می گیرند و استحکام میدهند جلال خان که مرد کار دیده و پیر محنت کشیده بود صلاح وقت دران می بیند که دوسه روزی توقف کرده شود تا مقهوران ادوکه چند روزه که بر پشت بار کرده آورده اند صرف نموده لاچار خود بخود ویران شوند انگاه بسهولیت مردم ما ازین گریوه دشوار خواهند گذشت چون ازین کوتل بگذریم دیگر کارے نمیتوانند ساخت و مالش بسزا خواهند یافت عزت خان که شعله بود رزم افروز و برق دشمن سوز بصوابدند جلال خان نهر داخه برهنه با چندی از سادات بارهه توسن همت برانگیخت و افغانان مانند مور و ملخ از اطراف هجوم آورده او را در میان گرفته با آنکه زمین معرکه اسپ تاز نبود بهر طرف که حی غصب می افروخت خرمن هستی بسیارے باآتش تیغ می سوخت در اثنای زد و خورد اسپش را پے کردند پیاده تارمی داشت تقصیر نکرد عاقبت بارفقاے خویش مردانه فروشد و در هنگامیکه عزت خان می تازد جلال خان که پسر مسعود پسر احمد بیگ خان و بیزن پسر ناد علی میدانے و دیگر بندها عنان شتاب از دست داده بے اختیار از هر طرف کوتل می جذبند و مقهوران سر کوهها گرفته بسنگ و تیر کار زار می نمایند جوانان جانشپار چه از بندهاے درگاه چه از تابینان مهابتخان داد جرات و جلالت داده بسیاری از افغانان را بقتل می رسانند و داریو گیر جلالخان و مسعود بابسیارے از جوانان جان نثار می گردند بیک تند خوئی و تیز جلوئی عزتخان چنین چشم زخمی بلشکر منصور رسید و مهابتخان از شنیدن ایں خبر وحشت اثر فوجی از مردم تازه زور بمک فرستاده تهاجمات را از سر نو استحکام می دهد و هر جا

اثری از آن سیاه بختل می یابند در کشتی و بستر تقصیر نمی نمایند چون این واقعه بعرض رسید اکبر قلی پسر جلال خان را که بخدمت فتح قلعه کانگوه مقرر بود بحضور طلب داشته منصب هزاره ذات و هزار سوار لطف فرمودم و ملک موروثی او را بدستور قدیم در وجه جاگیر او مقرر داشته اسب و خلعت داده بکمک لشکر بنگش فرستادم با آنکه از عزت خان فرزند مانده بود بغایت خورده سال جانفشانی او را در پیش نظر حقیقت بین داشته منصب و جاگیر عنایت شد تا باز مانده‌های او از هم نپاشند و دیگران را امید و آری افزایش درین تاریخ شیخ احمد سهرندی را که بجهت دکان آرائی و خود فروشی و بی صرفه گوئی روزی چند در زندان ادب محبوس بود بحضور طلب داشته خلاص ساختم خلعت و هزار روپیه خرچ عنایت نموده در رفتن و بودن مختار گردانیدم او از روه انصاف معروض داشت که این تنبیه و تادیب در حقیقت هدایتی و کفایتی بود نقش مراد در ملازمت خواهد بود بستر و هفتم خورده زرد الو رسید خانه تصویر که در باغ واقع است و حکم به تعمیر آن شده بود درینولا بتصویر اسنادان فادره کار آراستگی یافت در مرتبه بالا شبیه جنت آشیانی و عرش آشیانی و در مقابل شبیه مرا و برادر شاه عباس را کشیده اند بعد از آن شبیه میرزا کامران و میرزا محمد حکیم و شاه مراد و سلطان دانیال و در مرتبه دوم شبیه امرا و بندهای خاص را تصویر کرده اند و در اطراف بیرون خانه سواد منازل راه کشمیر به ترتیبی که آمده شده نگاشته اند یکی از شعرا این مصرع را تاریخ یافته

مجلس شاهان سلیمان حشم

روز مبارک شنبه چهارم تیر ماه الهی جشن بویا کوبی شده درین روز شاه الوی کشمیر باخو رسید از چهار درخت یاغچه نور افزا یک هزار و پانصد عدد و از سایر درختها پانصد عدد دیگر چیده شد بمتصدیان کشمیر تاکید فرمودم که درخت شاه آلو در اکثر باغات پیوند کنند و فراوان سازند درینولا بهیم پسر رانا امر سنگه بختاب راجگی سرفروزی یافت و دلیر خان برادر رشید عزت خان بمنصب هزاره ذات و هشتصد سوار ممتاز گشت و محمد سعید پسر احمد بیگ خان بمنصب ششصد ذات و چهار صد سوار و مخلص الله برادر او پانصد ذات و دویست و پنجاه سوار فوازش یافتند بسید احمد صدر منصب هزاره عنایت شد بمیرزا حسین پسر میرزا رستم صفوی منصب هزاره ذات و پانصد سوار مرحمت فرموده بخدمت دکن رخصت کردم روز یک شنبه چهاردهم تیر ماه الهی حسن علی خان ترکمان بصاحب صوبگی اودیسه فوق عزت برافراخت و منصب ذات و سوار سه هزاره حکم شد درین تاریخ بهادر خان حاکم قندهار نه رأس اسب عراقی و چند تغور اقمشه زربفت و مخمل زربفت و دانه‌های کیش و غیره برسم پیشکش ارسال داشته بود به نظر گذشت روز دو شنبه پانزدهم بسید ایلان توسی مرک سواریه شد بدو کوچ دریا به کوتل رسیده روز کم شنبه هفدهم بفراز کوه برآمده دو کوه مسافت در غایت ارتفاع بصعوبت تمام قطع شد از فراز کوتل

تا ایلاق یک کوره دیگر زمین پست و بلند بود اگرچه قطعه قطعه گلهای الوان شگفته بود لیکن انقدر که تعریف می کردند و در خاطر نقش بسته بود به نظر در نهاد شنبه شد که درین نزدیکی دره ایست که بغایت خوب شگفته روز مبارک شنبه هیزدهم بتماشای آن رفتم بے تکلف هرگونه اغراق که در تعریف آن گل زمینی کرده شود گنجایش دارد چندانکه نظر کار می کرد گلهای الوان شگفته بود پنجاه قسم گل در حضور خود چیده شد یمنی که چند قسم دیگر هم بوده باشد که بنظر در نیامده آخر هاله روز عذان مراجعت معطوف داشتم امشب در حضور به تقریبی جرف محاصره احمد نگر مذکور می شد خانجها غریب نقلی گذرانید پیش ازین هم مکرر بگوش رسیده بود بذکر غرابت مرقوم میگردد در هنگامی که برادر شاهزاده دانیال قلعه احمد نگر را محاصره کرده بود روزی اهل قلعه توپ ملک میدان را بجانب اردو شاهزاده مجرا گرفته آتش دادند گوله قریب دایره شاه زاده رسید از اینجا باز گنبد بسته در خانه قاضی بایزید که از مصاحبان شاهزاده بود رفته افتاد اسپ قاضی بفاصله سه چهار گز بسته بودند بمجرّد رسیدن گوله بر زمین ران اسپ از بیخ برکنده بر زمین افتاد و غلوله از سنگ بود بوزن ده من متعارف هند که هشتاد من خراسان باشد توپ مذکور بمثابه کلاں است که آدم درمیان درست می تواند نشست درین تاریخ خواجه ابوالحسن میر بخشی را بمنصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار سرفراز ساختم مبارزخان بمنصب دو هزار ذات و هزار و هفتصد سوار سربلندی یاقت بیژن پسر نادر علی بمنصب هزار ذات و پانصد سوار ممتاز گشت امانتخان بمنصب دو هزار ذات و چهار صد سوار سرفراز شد روز مبارک شنبه بست و پنجم نوازخان پسر سعید خان را بمنصب سه هزار ذات و دو هزار سوار و همت خان را بمنصب دو هزار ذات و هزار و پانصد سوار و سید یعقوب خان پسر سید کمال بخاری را به منصب هشتصد ذات و پانصد سوار امتیاز بخشیدم میر علی عسکر پسر میر علی اکبر موسوی بخطاب موسویخان نوازش یافت چون تعریف ایلاق کوری مرک مکرر شنیده شده بود درینولا خاطر بتماشای آن بسیار رغبت افزود روز سه شنبه هشتم امرداد بدانصوب سواری شد از تعریف آن چه نویسد چندانکه نظر کار می کرد گلنهای الوان شگفته و درمیان سبزه و گل جدول هاله آب روان در غایت لطافت و صفا گوئی صفحه ایست از تصویر که نقاش قضا بقلم صنع نگاشته غنچه دلها از تماشای آن می شگفت بی تکلف آن ایلاق را نسبت بدیگر ایلاقات نیست و بهترین سیرگاه های کشمیر می توان گفت در هندوستان پیدیا نام جانوری است خوش آواز که در موسم برسات ناله های جان سوز می کشد چنانچه کویل بیضه خود را در اشیان زان می نهد و زان بچه او را می کشد و می پرورد در کشمیر دیده شد که بیضه خود را در اشیان غوغائی نهاده بود و غوغائی بچه آن را پرورش میداد روز مبارک شنبه هفدهم فدا بخشان بمنصب هزار و پانصد ذات و هفتصد سوار سرفراز گشت درین تاریخ محمد زاهد نام ایلچی عزتخان حاکم اورنگز بدرگاه رسید

مریضه با محقر تحفه ارسال داشته سلسله جنبان نصبت های موروثی شده بود بنظر عاطفت مخصوص داشته عجاله الوقت ده هزار در ب با نعام ایلچی مقرر شد و بمقتضای بیوتات حکم فرمودم که از اقسام اجناس آنچه او القماس نماید بجهت فرستادن ترتیب دهند درینولا فرزند خاں جهان را غریب توفیقی نصیب شده از شیفتگی باده نهایت زار و نزار گشته بود از استیلاء این نشاء مرد افکن نزدیک بان رسیده که جان گرامی در سرائینکار کند ناگه بخود پرداخت و حق سبحانه او را موقوف ساخت و عهد کرد که بعد از این دامن لب بشراب نیالاید و الوده نسازد هر چند نصیحت کردم که بیک بار ترک کردن خوب نیست از روی حکمت و تدبیر بمروور باید گذاشت راضی نشد و مروورده گذاشت بقاریخ بیست و پنجم امرداد بهادر خاں صاحب صوبه قندهار بمنصب پنجهازادات و چهار هزار سرفراز گشت و در دوم شهریور ماه الهی مانع منگه پسر راوت شنکر بمنصب هزار و پانصدی و هشتصد سوار و میر حسام الدین بهزار و پانصدی و پانصد سوار و کرم الله پسر علی مردان خاں بهادر بشش صدی و سیصد سوار نوازش یافتند چون درینولا توجه خاطر بدندان ابلق جوهر دار بسیار است امرای عظام در تفحص و تجسس غایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانیدند از آن جمله عبدالعزیز خاں نقشبندی عبد الله نام ملازم خود را نزد خواجه حسن و خواجه عبدالرحیم پسران خواجه کلان جویباری که امروز مقتدای ولایت ماروا الفهراند فرستاده مکتوبی مشتمل بر اظمه را این خواهش ارسال داشته بود اتفاقاً خواجه حسن دندانی درست در کمال لطافت داشته فی الفور مصحوب مومی الیه روانه درگاه ساخت و درین تاریخ بحضور رسید موجب انبساط خاطر گشت فرمودم که موازی سی هزار روپیه را از نفایس امتعه بجهت خواجه ها روانه سازند و میر ترکه بخاری بدینخدمت مامور گشت روز مبارکشنبه دوازدهم شهر یور میر میران بفوجداری سرکار میوات دستوری یافت و منصب او از اصل و اضافه دو هزار و یک هزار و پانصد سوار حکم شد و اسب خاصه با خلعت و شمشیر عنایت فرمودم درینولا از عرضداشت سندر بوضوح پیروست که جوهر مل مقهور جان بمالکان جهنم سپرد و نیز بعرض رسید که فوجی بر سر یکی از زمینداران فرستاده طریق احتیاط از دست داده است بے آنکه راه در آمد را استحکام دهند و سرکوبها را بگیرند و در تنگنایی کوه در آمده جنگ بے صوفه کرده اند چون روز بآخر رسیده بود کار نا ساخته و عطف عنان نموده اند و در برگشتن جلو ریزان شده کس بسیار بکشتن داده اند خصوصاً جمعی که عار گریختن بخود نه پسندیده اند شهادت را بجان خریده اند از جمله شهباز خاں دلمو مانی که طایفه است از گروه افغانان لودی با جمعی از نوکران و اقوام جان نثار گشت الحق خوب بنده بود شجاعت با خرد و آزر جمعداشت دیگر جمال خاں افغان و رستم برادر او و سید نصیب باره و چند دیگر زخمی بر آمدند و نیز نوشته رسید که محاصره تدک شده و کار بر متحصنان بدشواری کشیده و مردم را در میان انداخته زنهار خواسته اند امید که درین زودی به یمن اقبال روز

افزون قلعه مفتوح گردد روز کم شنبه هیزدهم ماه مذکور دلاور خان کاکر باجل طبعی و دیعت حیات سپرد از امرای صاحب الوش شجاعت با سرداری و کاردانی داشت از زمان شاهزادگی بخدمت من پیوسته و بحسن اخلاص و جوهر رشد از همکنان گوی سبقت رفته بود الا پایه امارت رسیده بود در آخر عمر حق تعالی توفیق حق گذاری نصیب کرد و فتح کشتوار که خدمتی بود نمایان بهمت او میسر شد امید که از اهل امرزش باد فرزندان و باز مانده‌های او را بانواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم و از مردم او چندی که لایق منصب بودند در سلک بنده‌های درگاه انتظام بخشیده دیگران را حکم فرمودم که بدستور سابق با فرزندان او بوده باشند تا جمعیت او از هم نپاشد درین تاریخ قوزیساول باقطعه الماس که ابراهیم خان فتح جنگ از حاصل کان بنگاله فرستاده بود آمده ملازمت نمود وزیر خان دیوان بنگاله که از قدیمان این درگاه بود باجل طبعی در گذشت شب مبارک شنبه نوزدهم کشمیریان کنار دریای بهت را دورویه چراغان کرده بودند و این رسمی است پاستانی که هر سال درین تاریخ از غنی و فقیر هرکس که خانه در کنار دریا دارد مثل شب برات چراغان روشن میکند از برهمندان سبب آن را پرسیده شد گفتند که درین تاریخ سرچشمه دریای بهت ظاهر شده و از قدیم این رسم آمده که در آن روز جشن دهته ترواه است دهته بمعنی بهت است و ترواه سیزده را میگویند چون درین تاریخ سیزدهم شوال چراغان می کنند باین اعتبار دهته ترواه نامیده اند بے تکلف خوب چراغانی شده بود بر کشتی نشسته سیر و تماشا کرده شد درین تاریخ جشن وزن شمسی آراستگی یافت و بضابطه معهود خود را بطلا و اجناس دیگر وزن کرده در وجه ارباب استحقاق مقرر فرمودم سال پنجاه و یکم از عمر این نیازمند درگاه الهی بانجام رسید و سر آغاز سال پنجاه و دوم چهره مراد افروخت امید که مدت حیات در مرضیات ایزدی مصروف باد جشن روز مبارک شنبه بست و ششم در منزل اصفخاں ترتیب یافت و آن عمده السلطنت بلوازم نیاز و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت در غره شهرپور مرغابی در تال الوه نمایان شد و در بیست و چهارم ماه مذکور در کول دل نمودار گشت جانوران پرند که در کشمیر می باشند بدین تفصیل است کلنگ سارس طاوس چرز لگ لگ تغداری تغداف کروانک زرد تلک نقوه باچرم لیلوره حواصل مکشه تقله قاز کونکله دراج شارک نونسرج موسیچه هرپل دهیک کویل شکرخواره مهوره هنس کلچری تاثیر که من او را بد اواز نام کرده ام چون اسامی بعضی ازینها بفارسی معلوم نبود بلکه در ولایت نمی باشد بهندی نوشته شد و اسامی جانوران که در کشمیر نمیداشند از درنده و چرنده بدین تفصیل شیرزرد یوز گرگ گاومیش صحرائی آهوه سیاه چهاره کوته پاچه نیله گاؤ گورخر خرگوش سیاه گوش گربه صحرائی موشک کرلانی سوسمار خارپشت درین تاریخ شفتالو از کابل بآکچوک ری رسید آنچه از همه کلاں نر بود بیست و شش توله بوزن در آمد که شصت و پنج مثقال بوده باشد

تاموسم شفتالو بود انقدر می‌رسید که باکثر امرا و بندهاے خاص الرش عنایت میشد روز جمعه بیست و هفتم بقصد سیر و تماشا و برناک که سرچشمه دریای بهت است سواری شد پنج کره بالای آب بکشتی رفته در ظاهر موضع پانپور نزول فرمودم درین روز خبر ناخوش از کشتوار رسید تفصیل این اجمال آنکه چون دلاور خان فتم کرده متوجه درگاه شد نصرالله عرب را با چندی از منصب داران بمحافظت انجا گذاشت او را در راه دو خطا افتاد یکی آنکه زمینداران و مردم انجا را تنگ گرفت و سلوک نا ملائم در پیش داشت دوم آنکه جمعی که بکمک مقرر بودند به طمع اضافه منصب ازو رخصت خواستند که بدرگاه رفته مهمسازی خود کنند و ان تجویز اینمعنی نموده اکثری را بمرو رخصت داد چون پیش او جمعیت کم ماند زمینداران انجا که زخمها ازو در دل داشتند و در کمین شورش بودند فرصت یافته از اطراف هجوم آوردند پل را که عبور لشکر و کمک منحصر دران بود سوخته آتش فتنه و فساد افروختند و نصرالله متحصن گشته دو سه روزه خود را بهزار جان کندن نگاه داشت چون اذوقه نبود و راه را نیز بسته بودند ناگزیر بشهادت قرار داده مردانه با چندی که همراه بودند داد شجاعت و جلالت داد تا آنکه اکثری ازان مردم بشهادت رسیدند و بعضی خود را اسپر سر پنجه تقدیر کردند چون این خبر بمسامع جلال رسید جلال پسر دلاور خان که اثار رشد و کار طلبی از ناصیه احوال او ظاهر بود و در فتم کشتوار تردنات پسندیده ازو بظهور آمده بود بمنصب هزاری ذات و ششصد سوار سرفراز ساخته و ملازمان پدر او را که در سلک بندهاے درگاه انتظام یافته بودند و فوجی از سپاه صوبه کشمیر با بسیاری از زمینداران و پیاده هاے برقنداز بکمک او مقرر داشته باستیصال ان گروه عاقبت مخدول تعیین فرمودم و نیز حکم شد که راجه سنگرام زمیندار جمو با مردم خود از راه کوه جمو در آید امید که درین زودی بسزای کردار خویش گرفتار آیند روز شنبه بیست هشتم چهار و نیم کره کوچ شد از موضع کاکاپور یکا کره گذشته بر لب آب فردو آمدم بنگ کاکاپور مشهور است بر کنار دریا صحرا صحرا خود رو افتاده روز یکشنبه بیست و نهم بموضع پنج هزاره منزل شد این موضع بفرزند اقبال منذ شاه پریز عنایت شده است وکلای او مشرف بر آب باغچه و مختصر عمارتی ترتیب داده بودند در حوالی پنجهزاره چلکه واقع است در غایت صفا و نزهت و هفت درخت چنار عالی در وسط چلکه و جوی آبی بر دور گشته کشمیریان سنها بهولی می گویند یکی از سیر گاهای مقرر کشمیر است درین تاریخ خبر فوت خاندوران رسید که در لاهور باجل طبعی در گذشت عمرش قریب به فود رسیده بود از بهادران مقرر زور گار و دلیران عرصه کارزار بود شجاعت را با سرداری جمعداشت درین دولت حقوق بسیار دارد امید که از اهل امرزش بان چهار پهر ازو ماند لیکن هیچکدام لیاقت فرزندی او ندارند قریب چهارلک روپیه نقد و جنس از ترکه او بر آمد بفرزندانش عنایت شد روز دوشنبه سی ام نخصت تماشای سرچشمه انچ نموده شد این موضع را حضرت عرش اشپانی به راصداس کچهواھے

مرحمت نموده بودند و او در دامن کوه و فراز چشمه عمارات و حوضها ساخته بی تکلف سرمنزلی است در غایت لطافت و نفاست آبش در کمال صفا و عذوبت ماهی بسیار درو شناور *

در ته آبش ز صفا ریگ خورد * کور تواند بدل شب شمرد

چون این موضع بفرزند خانجهاں عنایت فرمودم مشارالیه ترتیب ضیافت نموده پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر او گرفته شد ازین چشمه نیم کوهی میجهد بهون نام سرچشمه ایست که رای بهاری چند از بندهای عرش اشیانی بخانه بر فراز آن ساخته آب این چشمه ازان بیشتر است که توان گفت و درختهای کلاں کهن سال از چنار و سفیدار و سیاه بید بردور آن رسته شب درین مقام گذرانیده روز سه شنبه سی و یکم بسر چشمه اچول منزل شد و آب این چشمه ازان فراز تر است ابشار خوشی دارد بر اطراف درختهای چنار عالی و سفیدارهای موزون سر بهم آورده نشیمنهای دلکش بموقع ترتیب داده بودند در مد نظر باغچه با صفا گلهای جعفری شگفته گویی قطعه ایست از بهشت روز کم شنبه غره مهر ماه از اچول کوچ فرموده قریب به چشمه ویرناک منزل شد روز مبارک شنبه دویم بر چشمه مذکور بزم پیاله ترتیب یافت بندهای خاص را حکم فاشستن فرمودم پیاله سرشار پیموده از شفقالو سه کابل الوش گزک عنایت فرمودم و هنگام شام مستان بخانه خودها باز گشتند این چشمه منبع دریای بهت است و در دامن کوهی واقع است که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه و گیاه بومشن محسوس نمی شود در زمان شاهزادگی حکم فرموده بودم که بر سر این چشمه عمارتی که موافق آن مقام باشد اساس نهند درینولا بانجام رسید حوض منمن چهل و دو درع و چهارده گز عمق و آبش از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه رسته زنگاری رنگ و ماهی بسیار شناور و بردور حوض ایوانهای طاق زده و باغی در پیش این عمارت و از لب حوض تا در باغ جوئی چهار گز در عرض و یکصد و هشتاد گز در طول و دو گز در عمق و بر اطراف حوض خیابان سنگ بست و آب حوض بمثابه صاف و لطیف که باوجود چهار گز در عمق اگر نخود در زیر آب افتاده باشد بنظر در می آید و از صفائی جوی و سبزه و گیاه که در زیر آن چشمه رسته چه نویسد اقسام سبزه و ریاحین در هم رسته از جمله بته بنظر می آمد بعینه مانند دم طاوس نقاشانه و از موج آب متحرک و یک گل جا بجا شگفته و نفس الامر آنکه در تمام کشمیر باین خوبی و دلقریبی سیرگاهی نیست معلوم شد که بالای آب کشمیر را هیچ نسبت بپایان اب نیست و بایستی روزی چند در بخدود سیر مستوفی کرده داد عیش و گسرنانی میدادم چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود و در سرقتل برف شروع در باریدن کرده و فرمت توقف بر نمی تافت ناگزیر عنان معاودت بجانب شهر معطوف داشتم و حکم شد که بر کنار جوی مذکور دو رویه درخت بنشانند روز شنبه چهارم بچشمه لوکا بهون منزل شد این سرچشمه هم قابل جای هست اگرچه الحال در برابر آنها نیست لیکن اگر سرمست کنند جای خوب خواهد شد فرمودم که مناسب این مقام عمارتی بسازند و حوض

پیش چشمه را مرصع نمایند در اثناء راه بر چشمه عبور واقع شد که آنده ناک نامند مشهور است که ماهی این چشمه نابینا میباشد لحظه بر چشمه مذکور توقف نموده دام انداختم و دوازده ماهی بدام افتاد از انجمله سه ماهی نابینا بود و نه ماهی چشم داشت ظاهراً آب این چشمه را تاثیر است که ماهی را کور میسازد بهر حال خالی از غرابیت نیست روز یکشنبه پنجم باز چشمه صیقلی بهون و اینچ عبور نموده متوجه شهر شدم روز کم شنبه هشتم خبر فوت هاشم پسر قاسم خاں رسید روز مبارکشنبه نهم اراد تخاں بصاحب صوبگی کشمیر سرفراز شد میر جمله از تغیر او بخدمت خانسامانی امتیاز یافت و معتمد خاں بخدمت عرض مکرر فرق عزت بر افراخت و منصب میر جمله دوهزاری ذات و پانصد سوار حکم شد شب شنبه یازدهم بشهر نرئوز اجلال اتفاق افتاد آسف خاں بخدمت دیوانی صوبه گجرات ممتاز شد سنگرام راجه جمو بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سر بلندی یافت درین روز غیر مکرر شکار از ماهیگیران کشمیر مشاهده افتاد در جائیکه آب تا سینه آدمی باشد دو کشتی پهلوی یکدیگر میبوند بدستوری که یکسر باهم پیوسته باشد و سردیگر از هم دور بفاصله چهارده پانزده دزعه و دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشتی ها چرب دراز در دست گرفته می کشیند تا فاصله زیاده و کم نشود و در برابر میرفته باشند و ده دوازده ملاح در ته آب در آمده سرهای کشتی را باهم پیوسته بدست گرفته پاها بزمین کوفته می روند ماهی که در میان هر دو کشتی در آمده خواهد که از تنگی بگذرد بهای ملاحان می رسد و ملاح فی الفور غوطه خورده خود را بقعر آب می رساند و ملاح دیگر به پشت او حمل انداخته بدو دست پشت او را زیر میکند تا آب او را ببالا نیارد او ماهی را بدست گرفته می آرد و بعضی که درین فن مهارت تمام دارند دو ماهی بدو دست گرفته بر می آرند از جمله پیر ملاح بود که در هر غوطه زدن اکثر دو ماهی می گرفت و این شکار در پنجهزاره میشود و مخصوص دریای بهت است در گولابها و دیگر رودخانه نمیشود و منحصراً در موسم بهار است که آب سرد و گزنده نباشد روز دوشنبه سیزدهم جشن دسپره ترتیب یافت بدستور هرسال اسپان را از طوایل خامه و آنچه حواله امر شده آراسته بنظر در آوردند درینولا اکثر کوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس کردم امید که عاقبت بخیر مقرون باد انشاء الله تعالی روز کم شنبه پانزدهم بقصد سیر خزاں بجانب صفاپور و دره لار که پایان آب کشمیر واقع است متوجه گشتم در صفاپور تالای خوش است و بر سمت شمالی آن کوهی افتاده پر درخت با آنکه آغاز خزاں بود عجب نمودی داشت عکس درختهای الوان از چنار و زرد آلو و غیر آن در میان تالاب بغایت خوش می نمود بے تکلف خوابهای خزاں از بهار هیچ کمی ندارد

ذوق فنا نیافته ورنه در نظر * رنگی تر از بهار بود جلوه خزاں

چون وقت تنگ بود و ساعت کوچ قریب شد سیر اجمالی کرده مراجعت نموده شد درین چند روز پیوسته بشکار مرغابی خوشوقت بودم روزی در اثناء شکار ملاحی

بچه قزقره گرفته آورد در غایت لاغری و زبونی بود یک شب بیشتر زنده نماند قزقره در کشمیر نمی باشد ظاهراً در هنگام گذشتن و رفتن به هندوستان از لاغری و بیماری افتاده باشد درینولا روز جمعه خبر فوت میرزا رحمن داد پسر خانخانان رسید که در بالابور باجل طبعی درگذشت ظاهراً روزی چند تب کرده بود در ایام نقاهت روزی دکنیای فرج بسته نمایان می شوند برادر کلانش داراب خان بقصد جنگ سواری همی نماید چون خبر برحمن داد می‌رسد از غایت جرأت و جلالت باوجود ضعف و تکرر سوار شده خود را به برادر می‌رساند بعد ازاں که غنیم را زیر کرده مراجعت می‌نماید در برآوردن جسه شرط احتیاط بجا نمی‌آرد فی الفور هوا تصرف می‌کند و تشنج می‌شود و زبان از گویائی می‌ماند دو سه روزی باین حال گذرانیده و دیعت حیات می‌سپارد خوب جوانی رشید بود ذوق شمشیر زدن و کارطلبی بسیار داشت و همه جا قصدش این بود که جوهر خود را در شمشیر نماید اگرچه آتش ترو خشک را یکسان می‌سوزد لیکن بر من گران و سخت می‌نماید تا بر پدر پیر دل شکسته او چه رسیده باشد هنوز زخم مصیبت شاه نواز خان التیام نیافته بود که این جراحت تازه نصیب او شد امید که الله تعالی درخور آن صبر و حوصله کرامت کند روز مبارک شنبه شانزدهم خنجر خان بمنصب سه هزاره ذات و سوار سرفراز شد قاسم خان بمنصب دو هزاره ذات و هزار سوار ممتاز گشت محمد حسین برادر خواجه جهان را که بخدمت بخشیدگی لشکر کنگره مقرر است منصب هشتصدی ذات و سوار عنایت فرمودم شب دو شنبه بست و هفتم مهر ماه الهی بعد گذشتن یک پهر و هفت گه‌تری بمبارکی و فرخی ریات اقبال بصوب هندوستان ارتفاع یافت چون زعفران گل کرده بود از سواد شهر کوچ فرموده بموضع پذیر شتافت در تمام ملک کشمیر زعفران بغیر از این ده جائی دیگر نمی‌شود روز مبارک شنبه سی ام در زعفران زار بزم پیداله ترتیب یافت چمن چمن و صحرا صحرا چند آنکه نظر کار کند شگفته بود نسیمش در انجا دماغها را معطر ساخت تده اش بزمین پیوسته می‌باشد گلش چهار برگ دارد و بنفشه رنگ است، بگلان گل چنپه و از میانش سه شاخ زعفران رسته پیازش را می‌نشانند و در سالی که خوب می‌شود چهار صد من بوزن حال می‌آید که سه هزار و دو من بوزن خراسان بوده باشد نصف حصه خالصه و نصف حصه رعایا معمول است و سیبری بده روپیه خرید و فروخت می‌شود أحياناً نرخ کم و زیاده هم میشود و رسم مقرر است که گل زعفران را چیده می‌آرند و موافق ربعی که از قدیم بسته اند نیم وزن نمک در وجه اجرة می‌گیرند و نمک در کشمیر نمی‌باشد از هندوستان می‌برند دیگر از تحفه‌های کشمیر پر کنگی است و جانور شکاری در سالی تا ده هزار و هفصد پربهم میرسد و باز جره تا دو بست و شصت بدام می‌افتد و اشیان باشد هم دارد و باشد اشیانی بد قمشوره روز جمعه غره‌آبان ماه الهی از پنیرو کوچ فرموده در مقام خان پور منزل شد چون بعرض رسید که رنبدل بیگ ایلچی برادر شاه عباس بحوالی لاهور رسیده مصحوب میر

حسام الدین پسر غصه الدوله انجو خلعت و سی هزار روبیه خرجی عنایت شد حکم کردم که آنچه او بمشارالیه تکلیف نماید وجه قیمت انرا تا پنجهزار روبیه دیگر از خود بطریق ضیانت بفرستد پیش ازین فرموده بودم که از کشمیر تا انتهای کوهستان در هر منزلی عمارت بجفت نشیمن خاصه و اهل محل اساس نهند که در سرما و برف در خیمه نباید گذرانید اگرچه عمارات این منزل باتمام پیوسته بود چون هنوز نم داشت و بوسه آهک می آمد در خیمه استراحت نموده شد روز شنبه دوم در کلپور منزل شد چون مکرر بعرض رسیده بود که در حوالی هیرا پور آبشار واقع است بغایت عالی و نادر با آنکه سه چهار کوه از راه بجانب دست چپ بود جویده بقصد تماشای آن شتافتم از تعریف و توصیف آن چه نوشته آید سه چهار مرتبه آب بر روی هم میروند تا حال باین خوبی و لطافت آبشار بنظر در نیامده بے تکلف نظرگاهی است بغایت عجیب و غریب تا سه پهر روز آنجا بعیش و کامرانی گذرانیده چشم و دل را از تماشای آن سیراب ساختم لیکن در وقت این و باران خالی از وحشتی نیست بعد از سه پهر روز سوار شده هنگام شام بهیرا پور رسیده شب در منزل مذکور گذرانیده شد روز دوشنبه چهارم از کوتل بازی برآری عبور نموده برفراز کوتل پیر پنجال منزل گزیدم از صعبیت این گریزه و دشواری این راه چه نویسد که اندیشه را مجال گذر نیست درین چند روز مکرر برف باریده بود و کوهها سفید شده در میان جاده نیز بعضی جاها یخ بسته بود چنانچه سم اسب گیرائی نداشت و سوار بسختی می گذشت الله تعالی کرم خویش اوزانی داشت که درین روز نبارید طرفه آنکه پیشتر گذشته بودند و آنها که متعاقب آمده همه باریدن برف را دریافتند روز سه شنبه پنجم از گریزه پیر پنجال گذشته در پوشانه منزل شد با آنکه ازین طرف نیز نشیب است لیکن از بسکه بلند است اکثر مردم پیاده گذشتند روز کم شنبه ششم بیستم کل محل نزول اجلال گشت قریب موضع مذکور آبشار واقع است و چشمه بغایت نفیس است حسب الحکم صفه را بجفت نشیمن ترتیب داده بودند الحق نظرگاه خوشی است فرمودم که تاریخ عبور مرا بر لوح سنگ کنده برفراز صفه نصب کنند و بے بدلتان بیکه چند گفته و برسبیل نظم این نقش دولت بر لوح روزگار یادگار است در زمیندار درینراه میباشند که آمد و رفت و بندوبست بقضه اختیار آنهاست و در حقیقت کلید ملک کشمیر اند یک را مهدی نایک نام و دیگری را حسین نایک گویند از هیرا پور تا بیرم کله غبطه راه بعده اینهاست پدر مهدی نایک بهرام نایک در آیام حکومت کشمیر یان عمده بود چون نوبت حکومت به بندهای درگاه رسید میرزا یوسف خان در آیام حکومت خویش بهرام نایک را مسافر ملک نیستی گردانید الحال در تصرف و دخل هر دو برادر هم اند اگرچه بظاهر باهم مدارائی دارند لیکن بباطن در نهایت عداوت اند درین روز شیخ ابن یحیی که از خدمتگاران قدیم اعتمادی عمده بود بجوار رحمت یزدی پیوست چون نیک ذات بے بدل بود از غایت اعتماد افیون خاصه و آب حیات حواله او بود شبی که بر بالای کوتل پیر پنجال منزل شد چون خیمه و اسباب

نرسیده بود بقدر ضعف هم داشت سرما تصرف نمود و تشنج کرد و زبان از گویائی مماند
 دو روز تا بحال زنده بود و در گذشت افیون خاصه بخواندند سپردم و بخدمت ابدار خانه
 بموسویخان حواله شد روز مبارک شنبه هفتم موضع تهنه معسکر اقبال شد اکثر در بزم کله
 میمون بسیار بنظر در آمده بود اما ازین منزل در هوا و زبان و لباس و حیوانات و آنچه
 مخصوص ولایت گرم سیر است تفاوت فاحش ظاهر شد مردم اینجا بزبان فارسی و هندی
 هردو متکلم اند ظاهر از زبان اصل اینها هندی است زبان کشمیری بجهت قرب و جوار باد
 گرفته اند محمداً از اینجا داخل هند است عورات لباس پوشیده نمی پوشند و بدستور
 زنان هند حلقه در بینی میکنند روز جمعه هشتم راجور محل نزول ریایات عالیات گردید
 مردم اینجا در زمان قدیم هند بوده اند و زمینداران اینجا را راجه میگفتند سلطان فیروز
 مسلمان کرده و مع ذالک خود را راجه می گویند و هنوز بدعتهای ایام جاهلیت
 در میان آنها مستمر است از جمله چنانچه بعضی از زنان هندو با شوهر خود میسوزند
 اینها را زنده با شوهر در گور می آرند شنیده شد که در همین ایام دختر سه دوازده
 ساله با شوهر خود که همسال باو بود زنده بقبر در آوردند دیگر آنکه بعضی از مردم
 بے بضاعت را که دختر بوجود می آید خفه کرده میکشند با هندو پیوند خویشی
 میکنند هم دختر میدهند و میگیرند گرفتن خود خوب اما دادن نعوذ بالله فرماں شد
 که بعد از پیروامون این امور نگردند و هرکس که مرتکب این بدعتها شود او را سیاست
 کنند در راجور رود خانه ایست آبش در برسات بغایت مسموم میشود اکثر مردم مش
 را در زیر گلر بوفه برمی آید و زرد و ضعیف میباشند برنج راجور بهتر از برنج کشمیر
 است بنفشه خود رو و خوشبو درین دامن کوه میباشد روز یکشنبه دهم در نوشهره منزل
 اتفاق افتاد درین مقام بحکم حضرت عرش آشیانی قلعه از سنگ ساخته اند و پیوسته
 جمعی از حاکم کشمیر در اینجا بطریق تهنه می باشند روز دوشنبه چوکی هندی محل
 نزول موکب اقبال گشت عمارات این منزل را مراد نام چیده اتمام نموده حسن انجام
 بخشیده بود در میان دو تخته صفا آراسته نسبت بدیگر منازل امتیاز داشت
 منصب او را افزودم روز سه شنبه دوازدهم در مقام تهنه منزل واقع شد امروز از کوتل و
 کوه گذشته بسعت آباد هندوستان در آمدیم پیشتر قراولان بجهت قمری دستوری یافته
 بودند که در تهنه و کرچهاک و نکتهاله جرگه ترتیب دهند روز کم شنبه و مبارک شنبه
 شکار را زنده آوردند روز جمعه به نشاط شکار خوشوقت شدیم قحقرار کوهی و غیره پنجاه و
 شش راس شکار شد درین تاریخ راجه سارنگ دیوکه از خدمتگاران نزدیک است بمنصب
 هشتصدیدات و چهار صد سوار سرفرازی یافت روز شنبه شانزدهم بجانب کرچهاک
 متوجه شدم و به پنج کوچ کنار دریای بهت معسکر اقبال گردید روز مبارک شنبه
 بست و یکم در جرگه کرچهاک شکار کردم نسبت بدیگر بارها شکار کمتر آمده
 چنانچه دل میخواست محظوظ نشدم روز دوشنبه بست و پنجم در جرگه نکتهاله
 به نشاط شکار کردم و از اینجا بده منزل شکار گاه جهانگیر آباد مخیم بارگاه دولت گردید

در زمان شاهزادگی این سرمنزل زمین شکارگاه من بود و بنام خود دهی آباد ساخته و مختصر عمارتی بنانهاده بسکندر مبین که از قراولان نزدیک بوده حواله نمودم و بعد از جلوس پیرگنه ساخته بجایگزیر مومنی الیه لطف فرمودم و حکم کردم که عمارتی بجهت دولخانه و تالابی و مناره اساس نهند و بعد از فوت او این پیرگنه بجایگزیر ارادتهای مقرر شد و سربراهی عمارت بمشارالیه باز گشت درینولا حسن انجام پذیرفته بی تکلف تالابی شده بغایت وسیع و درمیان تال عمارت دلنشین بهمه جهت یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف عمارت اینجا شده باشد الحق بادشاهانه شکار گاه بیست روز مبارک شنبه و جمعه مقام کرده از انواع شکار محفوظ شدم قاسم خان که بحراست لاهور سرفراز است دولت زمین بوس دریافت پنجاه مہر نذر گذرانید و از پنجاه یک منزل درمیان باغ مومنی عشقباڑ که در کنار دریای لاهور است نزول اقبال اتفاق افتاد و درختهای چنار عالی و سررہای خوش قد دارد بے تکلف نغزک باغچه ایست روز دوشنبه نهم اذر ماه الهی مطابق پنجم محرم سنہ یکہزار و سی و یک از باغ مومنی بر فیل اندر نام سوار شده نثار کنان متوجہ شہر گردیدم و بعد از گذشتن سه پہر و دو گہری از روز در ساعت مسعود و مختار بدولتخانه در آمده در عماراتی کہ مجدداً باہتمام معمور خان حسن انجام پذیرفته بمبارکی و فرخی نزول فرمودم بے تکلف منازل دلکش و نشیمن ہلے روح افزا در غایت لطافت و نزہت ہمہ منقش و مصور بعمل اوسنادان نادر کار آراستگی یافته باغہای سبز خرم بانواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته

زفرق تا بقدم ہر کجا کہ می نگرم * کرشمہ دامن دل میکشد کہ جا اینجا است

بالجملہ مبلغ ہفت لک روپیہ کہ بیست و سہ ہزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت شدہ * درین روز بہجت افروز مژدہ فتح قلعہ کانگرہ مسرت بخش خاطر اولیای دولت گشت و بشکر این مہمت عظمی و فتح بزرگ کہ از عطایات مجددہ و اہب العطیات است سرنیاز بدرگاہ کریم کارساز فرود آورده کوس نشاط و شادمانی بلند اوازہ گردید کانگرہ قلعہ ایست قدیم شمال رویہ لاهور درمیان کوهستان واقع شدہ باستحکام و دشوار کشائی و متانت و محکمی معروف و مشہور از قریب اساس این قلعہ جز خدایہ جہاں اگلہ نیست اعتقاد زمینداران ولایت پنجاب انست کہ درین مدت قلعہ مذکور بقومی دیگر انتقال نمودہ و دیگر بیگانہ برو دست تسلط نیافتہ العلم عنداللہ بالجملہ ازان ہنگام کہ صیت اسلام و اوازہ دین مستقیم محمدی بہندوستان رسید ہیچ یک از سلاطین والا شکوہ را فتح میسر نشدہ است سلطان فیروزشاہ با اینہمہ شوکت و استعداد خود رفتہ بہ تسخیر قلعہ پرداخت و مدتہا محاصرہ داشت چون دانست کہ استحکام و متانت قلعہ بحدیست کہ تا سامان قلعداری و ادوقہ باستحکمان بودہ باشد ظفر بر تسخیران ندوان یافت کام و نا کام بامدن راجہ و ملازمت نمودن خرسندی نمودہ دست ازان باز داشت گویند راجہ ترتیب پیشکش و ضیافت نمودہ سلطان را بالتماس اندرون قلعہ برد سلطان بعد از سیر و تماشای قلعہ ہراجہ گفت کہ مثل من بادشاہ را بدرون

قلعه اردن از شرایط حزم و احتیاط دور بود و جمعی که در ملازمت اند اگر قصد ثواب کنند و قلعه را به تصرف در آورند چه می توانی کرد راجه بجانب مردم خود اشارت نمود در لحظه فوج از دلاوران مسلح و مکمل از نهانخانه برآمدند و سلطان را کورنش نمودند سلطان از دیدن هجوم آن مردم مقوم و متفکر گشته از غدر اندیشید راجه پیش آمده زمین خدمت را بوسه داد و گفت ما را جز اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه بر زبان مبارک گذشته احتیاط دور بینی را پاس میدارم که همه وقت یکسان نیست سلطان افری گفت راجه منزلی چند در رکاب بوده رخصت معاودت یافت بعد ازان هر که بر تخت دهلی نشست لشکر به تسخیر کانگه فرستاد و کاره از پیش ذرفت پدر بزرگوار من هم یک مرتبه لشکری عظیم بسرداری حسین قلیخان که بعد از خدمات پسندیده بختاب خانجهانی شرف اختصاص پذیرفته بود تعین فرمودند در اندای محاصره شورش ابراهیم حسین میرزا شد و آن حق ناشناس از گجرات گریخته بصوب پنجاب علم فتنه و آشوب برافراخت و خانجهال فا گزیر از گرد قلعه برخاسته متوجه اطفال نایره فتنه و فساد او گشت و تسخیر قلعه در عقده توقف افتاد پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف بود شاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهره کشا نمی شد چون بکرم این جل جلال حق سبحانه تخت دولت بوجود این نیازمند ارادتگی یافت از جمله غزاهای که بر ذمت همت لازم شمرده یک این بود نخست مرتضی خان را که ایالت صوبه پنجاب داشت با فوج از بهادران نبرد درست به تسخیر قلعه مذکور رخصت فرمود و هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که مرتضی خان بر حمت ایزدی پیوست بعد ازان جوهرمل بسراج راجه باسو تعهد این خدمت نمود او را سردار لشکر ساخته فرستاد آن بد شورش در مقام بدی و بغی و کافر نعمتی در آمده عصیان ورزیده و تفرقه عظیم در آن لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در عقده تعویق و توقف افتاد بهی بر نیامد که آن ناحق شناس بسزای عمل خویش گرفتار گشته بجهنم رفت چنانچه تفصیل آن در مقام خویش گذارش یافته باجمله درینولا خرم تعهد خدمت مذکور نموده سندر ملازم خود را باستعداد تمام فرستاده بسیاری از امرای بادشاهی بکمک او دستوری یافتند و بتاریخ شانزدهم شهر شوال سنه یک هزار بیست نهم هجری لشکرها بدور قلعه پیوسته مورچل ها قسمت شد مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه نموده راه امدود شد اذوقه را مسدود ساختند و رفته رفته کار بدشواری کشید و بعد از آنکه از قسم غله آنچه غذا تواند شد در قلعه نمانده چهار ماه دیگر غله های خشک را بکمک جوشانیده خوردند چون کار بهلاکت رسید و از ممر راه امید نجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه را سپردند و روز مبارک شنبه غره شهر محرم سنه یک هزار سی و یک هجری فتحی که هیچیک از سلاطین والا شکوه را میسر نشده بود در نظر کوتاه بینان ظاهر اندیش در رمی نمود الله تعالی بمحض لطف و کرم خود باین نیازمند کرامت فرمود و جمعی که درین خدمت ترددات پسندیده نموده بودند در خور استعداد و

شایستگی خویش باضافه منصب و مراتب سرفراری یافتند روز مبارک شنبه یازدهم
حسب التماس خرم بینزل او که نوساخته بود رفته شد از پیشکشهای او آنچه خوش
آمد برداشتم سه زنجیر فیل داخل حلقه خاصه شد و در همین روز عبدالعزیز خان
نقشبندی را بقوچداری نواحی قلعه کانگوه مقرر فرمودم و منصب او دو هزار و ذات
و هزار و پانصد سوار حکم شد فیل خاصه باعتقاد خان عنایت نمودم الف خان قیامخانی
بجراست قلعه کانگوه دستوری یافت و منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصد ذات
و هزار سوار حکم شد شیخ فیض الله خویش مرتضی خان نیز بنوافقت او مقرر شد که
بالا قلعه بوده باشد شنبه سیزدهم ماه مذکور خسروفت شد شرایط نیازمندی
بدرگاه ایزد متعال و قادر پر کمال ظاهر ساخته مناسب وقت از نقد و جنس برسم
خدیوات و تصدقات بفقرا و مساکین و از باب استحقاق قسمت شد درینولا رنبل بیگ
ایلچی دارای ایزان سعادت آستانقوس دریافت پس از ادای کورنش و زمین بوس
رقیمه کریمه آن برادر والا قدر که مشتمل بر اظهار مراتب یکجہتی و کمال محبت بود
گذرانید و دوازده عباسی نذر و چهار راس اسب بایزاق و سه دست بار تو بقون و پنج
سراسترو پنج نفر شتر و نه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر پیشکش گذرانید او را بر یافت
خان عالم رخصت فرموده بودند جهت بعضی ضروریات همراهی نتوانست کرد درین
تاریخ بدرگاه رسید خلعت فاخروہ تاجیغه و طرہ مززع کاری و خنجر مززع باو مرحمت
شد و مال بیگ و حاجی نعمت که همراه او آمده بودند ملازمت نموده سرفراری
یافتند امان الله پسر مہانتخان بمنصب دو هزار و سیصد سوار معہ اصل و اضافه
سواران گردید حسب التماس مہانتخان سیصد سوار بمنصب مبارز خان افغان افزوده
اصل و اضافه دو هزار و سیصد سوار مقرر گشت صد سوار دیگر بمنصب
کبک نیز اضافه فرموده شد خلعت زمستانی معہ الله خان و لشکر خان مرحمت
نموده فرستادم بالتماس قاضی بیاض او رفته شد که در معاد شهر واقع است در سر سواری
ده هزار چرن نثار کردم از پیشکشهای او یکقطعه لعل و یکقطعه الماس و برخی از اقمشه آنچه
خوش آمد برداشتم * شب یک شنبه بسمت و یک بمبارکی و فیروزی پیش خانه بصوب
دارالخلافه اگر بر آمد بروقت از خان بداروغگی تو بخانه لشکر دکن مقرر گردید شیخ اسحق
بخدمت کانگوه سرفراز شد برادر الہداد افغان را از حبس برآورده ده هزار روپیہ انعام شد
و یک دست باز تو بغون بخرم التفات فرمودم روز مبارک شنبه بسمت و ششم بضابطه
مقرر جشن ترتیب یافت سوغاتهای دارائی ایران که بمصوب رنبل بیگ ارسال داشته
بودند از نظر گذشت بمسلطان حسین فیل عنایت نمودم بملا محمد کشمیری هزار روپیہ
انعام شد بمنصب سردار افغان بالتماس مہانتخان هزار و سیصد سوار مقرر
گشت چون راجہ روپنجد گوالیوری در خدمت کانگوه تر ذات پسندیده نموده بود بدیوانیان
عظام حکم شد که نیمه وطن او را در وجہ انعام اعتبار نمایند ذمیمہ دیگرہ جاگیر او
تذخوہ دهند بتاریخ سپہم نواسہ مدارالملکی اعظم الدولہ را بجهت فرزند شہریار

خواستگاری نموده یک یک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستاده شد
 امرای عظام و بندهای عمده اکثر همراه ساچق بمنزل مشارالیه رفته بودند ایشان
 مجلس عالی آراسته درین جشن تکلفات فراوان ظاهر ساخت امید که مبارکبادش چون
 ان عمده السلطنت عمارات عالی و نشیمنهای بس تکلف در منزل خود اساس
 نهاده بود التماس ضیافت نمود با اهل محل بمنزل او رفته شد بغایت جشن عالی
 ترتیب داده پیشکشهای لایق از هر قسم بنظر در آورد رعایت خاطر او نموده آنچه پسند
 افتاد برگزینم درین روز پنجاه هزار روپیه برنیل بیگ ایلچی مرحمت شد منصب
 زبردستخان از اصل و اضافه هزاره ذات و پانصد سوار مقرر گشت مقصود برادر
 قاسم خان بمنصب پانصدی و سیصد سوار و مرزا دکهنی پسر میرزا رستم پانصدی
 و دو بیست سوار سرفرازی یافت درین ایام سعادت فرجام که رایات فتح و فیروزی
 در ولایت همیشه بهار کشمیر بدولت و بهروزی بسیر و شکار خوشوقت بود هوا
 متصدیل ممالک جنوبی بتواتر رسید مشتمل بر آنکه چون رایات ظفر آیات از مرکز
 خلافت دورتر شناخته دنیا داران دکن از بیدولتی و کم فرصتی نقض عهد نموده سر بقتله
 و فساد برداشته اند و پائی از حد خویش برتر نهاده بسیاری از مضامین احمد نگر
 و برار را متصرف گشته اند چنانچه مکرر عرایض رسیده که مدار کاران شور بختان
 بر تاخت و تاراج و آتش زدن و ضایع ساختن کشتها و علفزارها است چون در مرتبه
 اول که رایات جهانکشا به تسخیر ممالک جنوبی و استیصال آن گروه مخدول العاقبت
 نهضت فرمود و خرم بهراولی لشکر منصور سرفراز گشته به برهان پور رسید از کربوت
 و حیل سازی که لازمه ذات فتنه سرشت آنهاست او را شفیع ساخته ولایت بادشاهی
 را واگذاشتند و مبلغها برسم پیشکش از نقد و جنس بدرگاه از سال داشته تعهد نمودند
 که بعد ازین سر رشته بندگی از دست ندهند و پای از حد ادب بیرون نهند چنانچه
 در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نگار گشته بالتماس خرم در قلعه شادی آباد
 ماند و روزی چند توقف اتفاق افتاد باستشفاع او بر تصرف و زاری آنها بخشوده آمد
 الحال که از بد ذاتی و شوره پستی نقض عهد نموده از شیوه اطاعت و بندگی انحراف
 ورزیده اند باز عساکر اقبال بسرکردگی او تعیین نمودم که تا سزای ناسپاسی و بد کرداری
 خود در یافته موجب عبرت سایر تیوه بختان خیره سر شود لیکن چون مهم کانگه
 بعهد او بود اکثر مردم کار آمدنی خود را بآنخدمت فرستاده بود روزی چند در انصرام
 این اندیشه کوشش فرمت تا آنکه درینولا عرایض پی در پی رسید که غنیم قوت گرفته
 قریب شصت هزار سوار اوباش گرد آورده اکثر ملک بادشاهی را متصرف شده اند
 و هر جا تهانه بود برداشته در قصبه مهگر پیوستند مدت سه ماه در آنجا با مخالفان
 سیه روزگار در رزم و پیکار بودند و درینمدت سه جنگ حساسی شد و هر بار بندهای
 جان نثار بر مقهوران تیوه روزگار اثار غلبه و تسلط ظاهر ساختند چون از هیج راه غله و اقزقه
 بار و نمیرسید و آنها بر اطراف معسکر اقبال بتاخت و تاراج مشغول بودند عسرت غله

به نهایت انجامید و چارواها زبون شد ناگزیر از بالا گهات فردو آمده در بالا پور توقف گردیدند آن مقهوران به تعاقب دلیر شده در حوالی بالا پور آمده بقزاقی و ترکی گری پرداختند بندگان درگاه شش هفت هزار سوار از مردم گزیده و خوش اسپه انتخاب نموده بر سر بنگاه مخالفان تاختند آنها قریب شصت هزار سوار بودند مجملۃً جنگ عظیم شد و بنگاه آنها بتاراج رفت و بسیاری را کشته و بسته سالم و غانماً مراجعت نمودند در وقت برگشتن باز آن بیدولتان از اطراف هجوم آورده جنگ کنان تا اردو آمدند از جانبین قریب بهزار کس کشته شده باشند برین حمله مدت چهار ماه در بالا پور توقف نمودند چون عسوت غله به نهایت انجامید بسیاری از قلچچیان از بده گریخته بمخالفان پیوستند و پیوسته جمعی راه بے حقیقتی سپرده در زمره مقهوران منظم میگشتند بنابراین صلاح در توقف ندیده به برهانپور آمدند باز آن سیه بختان از بے در آمده برهانپور را محاصره نمودند تا مدت شش ماه در گرو برهانپور بودند اکثر پرگنات ولایت برار و خاندیس را متصرف گشتند و دست تطاول و تعدی بر رعایا و زیردستان دراز ساخته به تحصیل پرداختند چون لشکر محضت و تاب بسیار کشیده بود و چارواها زبون گشته نمی توانستند از شهر برآمده تذبذب بر اهل نمایند و این سبب افزونی غرور و نخوت و زیادتیی پندار و جرأت کوه اندیشان کم فرصت گشت و مقارن اینحال نهضت رایات اقبال بمقتدر سزور خلافت اتفاق افتاد و نیز بعنایت ایزد سبحانه کانگزه مفتوح گشت بنابراین روز جمعه چهارم دیماه خورم را بدانصوب رخصت نمودم و خلعت و شمشیر مرصع و فیل مرحمت شد نور جهان بیگم نیز فیلی مرحمت نمودند حکم فرمودم که دو کرور دام بعد از تسخیر ملک دکن از ولایت مفتوحه در وجهه انعام خود متصرف گردند ششصد و پنجاه منصب دار و یک هزار احدی و یک هزار برق انداز رومی و یک هزار توپچی پیاده سواے سی و یک هزار سوار که در انصوب بوده و هشت با توپخانه عظیم و فیل بسیاری بهمراهی او مقرر گشت و یک کرور روپیه بجهت مدد خرج لشکر منظور لطف فرمودم بدهای که بخدومت مذکور مقرر شده اند در خور پایۃ خویش هر کدام بانعام اسپ و فیل و سرو پا سرفرازی یافتند در همین ساعت مسعود و زمان محمود رایات عزیمت بصوب دارالخلافه اگره انعطاف یافت و در نو شهر نزول اقبال اتفاق افتاد محمد رضاے جابری بدیوانی صوبه بنگاله و خواجه ملکی به بخشیکری صوبه مذکور ممتاز گشته باضافه منصب سرفراز شدند جگت سنگه ولد رانا کرن از وطن آمده سعادت آستان بوس دریافت در ششم ماه مذکور فضائے کنار تال راجه تودر مل محل نزول بارگاه دولت گردید چهار روز درین منزل مقام شد درینولا چندے از منصبداران که بخدومت فتح دکن دستوره یافته بودند برینموجب باضافه منصب سرفراز شدند زاهد خان هزاری و چهار صد سوار بود هزاری و پانصد سوار شد هندی نوابین هائے را از اصل و اضافه نهصدی و ششصد سوار سرفراز ساختم یعقوب پسر خاندوران هشتصدی و چهار صد سوار شد و همچنین جمعی کثیر از بدها در خور شایستگی خویش باضافه

منصب سرفرازی یافتند معتمد خاں بخدمت بخشیکری و واقعه نویسی لشکر فیروزی اثر سربلند گشته عنایت توغ ممتاز گردید پیشکش لچمی چند راجه کماؤں از بازو جره و دیگر جانوران شکاری بدظار گذشت جگت سنگه ولد رانا کرن بکمک لشکر دکن رخصت یافت اسپ خاصه معه زین باو مرحمت شد راجه روپ چند عنایت فیل و اسپ سرفراز گشته بجایگز خود رخصت یافت بقاریخ دوازدهم فرزند خانجهان را به صاحب صوبگی ملتان سرفراز گردانیده رخصت فرمودم سر و پابانادری و خنجر مرصع و فیل خاصه بایراق و یکماده فیل و اسپ خاصه خدنگ نام و دوست باز عنایت شد سید هزیر خاں هزارزی و چهار صد سوار منصب داشت بانصدی و دو بیست سوار افزوده همراه خانجهان رخصت فرمودم محمد شفیع بخدمت بخشیکری و واقعه نویسی صوبه ملتان سرفراز گشت بهوال که از بندهای قدیم بود باشراف توپخانه و خطاب رائے امتیاز یافت در سیزدهم گذاردن ریای گویندوال معسکر اقبال گشت چهار روز درین منزل مقام شد فیل خاصه جیسنگه نام باساد بهم انتخاب عنایت شده مصحوب صفیا ملازم او فرستادم و بامرای صوبه بنگش خلعتها مصحوب عیسی بیگ فرستاده شد و در هفدهم چشن وزن قمری اراستگی یافت چون معتمد خاں بخدمت بخشیکری لشکر دکن دستوری یافت خدمت عرض مکرر بخواجه قاسم فرمودم میر شرف به بخشیکری احدیان و فاضل بیگ به بخشیکری صوبه پنجاب سرفراز گشتند چون بهادر خاں حاکم قندهار از بیماری درک چشم خود عرضداشت کرده التماس استقامت بوسی کرده بود درینولا حکومت و حراست قندهار بعدد العزیز خاں مغوض داشته به بهادر خاں فرمان صادر شد که چون مشارالیه برسد قلعه را باو سپرده خود روانه درگاه شود بیست و یکم ماه مذکور نور سراسر محل ورود سعادت گشت درین سرزمین وکلای نورجهان بیگم سراسر عالی و بانگی بادشاهانه اساس نهاده بودند درینولا باتمام رسید بنابری بیگم التماس ضیافت نموده مجلس عالی ترتیب داده و در تکلفات افزوده از انواع و اقسام نفایس و نوادر بوسم پیشکش گردانید بجهت دلجوئی آنچه پسند افتاد گرفته شد دو روز درین منزل مقام شد و مقرر گردید که متصدیان صوبه پنجاب دو لک روپیه دیگر سوائے شصت هزار روپیه که سابق حکم شده بود بجهت انوکه قلعه قندهار روانه سازند میر قوام الدین دیوان صوبه پنجاب رخصت لاهور شد و خلعت یافت و قاسم خاں را بجهت تنبیه و تادیب سرکش حوالی کانگڑه و ضبط الحدود رخصت فرمودم نادری خاصه و اسپ و خنجر و فیل مرحمت نمودم منصب او از اصل و اضافه دو هزار ذات و هزار و پانصد سوار مقرر گشت راجه سنگرام را بالتماس مشارالیه رخصت الحدود نموده سروپا و اسپ و فیل عنایت شد درینولا باقر خاں از ملتان آمده سعادت استانبوس دریافت غره بهمن ماه الهی روز مبارکشنده ظاهر بلده سهرنہ منزل اقبال گشت یکروز مقام کرده بسیر باغ خوشوقت شدم روز یکشنبه چهارم خواجه ابوالحسن بخدمت فتح دکن رخصت یافت خلعت با نادری و شال خاصه و مصلح نام فیل و توغ و نقاره بمشارالیه عنایت نموده بمعتمد خاں

خلعت و اسب خاصه صبح صادق نام مرحمت فرموده رخصت کردیم هفتم ماه مذکور کناره آب سرستی نواحی قصبه مصطفی باد منزل دولت گردید روز دیگر باکبرپور نزول فرمودم از اینجا در آب جون بکشتی نشسته متوجه بمقصد گشتم درین روز عزتخان چاچی بافوجدار آنحدود دولت استان بوس دریافت محمد شفیع را بمقتان رخصت فرموده اسب و خلعت و مهرنوشاهی عنایت فرمودم و چیره خاصه مصحوب او بفروزد خانجهان فرستاده شد ازینجا به پنج کوچ حوالی پرگنه کرانه که وطن مقرب خاں است محل نزول بارگاه دولت گشت وکلاء او نود و یکقطعه یاقوت و الماس چهار قطعه برسم پیشکش و هزار گز مخمل بصیغه پا انداز با عرضداشت او گذرانیدند و صد نفر شتر برسم تصدق معروضداشتند حکم فرمودم که به مستحقان تقسیم فرمایند ازینجا به پنج کوچ دارالملک دهلی مورد رایات اقبال گشت اعتماد رای را نزد فرزند اقبالمذ شاه پروریز فرستاده فرجی خاصه بجهت انفرزند ارسالداشتیم و مقرر شد که در عرض یکماه برگشته خود را بملازمت رساند دو روز در سلیم گده مقام فرموده روز مبارکشنبه بست و سیوم بعزم شکار پرگنه پالم از میانه معموره دهلی گذشته برکنار حوض شمسی محل نزول دولت گشت در اثناء راه چهار هزار چرن بدست خود نثار کردم بست و دوزنجیر فیل از نرو ماده پیشکش اله یار واد افتخارخان از بنگاله رسیده بود بنظر در آمد ذوالقرنین بفوجداري سانبهر دستوری یافت او پسر اسکندر ارمني است پدرش در خدمت عرش آشیانی سعادت پذیر بود آنحضرت صبیحه عبدالحی ارمني را که در شهنشاهان اقبال خدمت می نمود باو نسبت فرمودند از دو پسر بوجود آمد یکی ذوالقرنین که بقدر نشاء آگاهی و خدمت طلبی داشت و در عهد دولت من دیوانیان عظام خدمت خالصه نمکسار را بعهده او مقرر نمودند و آنخدمت را نغزک سروسامان میکرد درینولا بفوجداري آن حدود سرفراز گشت به نغمه هندی سره دارد سلیقه اش درین فن درست رفته و تصنیفات او مکرر بعرض رسیده و پسند افتاده لعل بیگ بخدمت داروغگی دفتر از تغیر نورالدین قلی ممتاز گشت چار روز بنواحی پالم بشکار خوشوقت گشته به سلیم گده مراجعت نمودم در بست و نهم نوزده زنجیر فیل و دو نفر خواجه سرا و یک نفر غلام و چهل و یکقطعه خروس جنگی و دوازده راس گاؤ و هفت شاخ گاؤ میش پیشکش ابراهیم خاں فتح جنگ بنظر گشت روز مبارکشنبه سی ام مطابق بست و پنجم ربیع الاول مجلس وزن قمری منعقد گشت کوکه خاں را نزد خانخانان فرستاده بعضی پیغام بتقریر او حواله فرموده بودم درینولا عرضداشت او رسیده ملازمت فمود میر میرانرا که بفوجداري صوبه میوات فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت کرد از تغیر سید بهوه بحکومت دارالملک دهلی سرفراز گشت * درین تاریخ آقابیک و محب علی فرستادهای دارای ایران سعادت آستانبوس دریافتند و مکتوب محبت اسلوب آن برادر عايقدر گذرانیدند و کلاهی ابلق که فرستاده بودند بنظر در آمد جوهریان پنجاه هزار روبیه

قیمت کردند علی بوزن دوازده تانک از جواهر خانه میرزا آغ بیگ خلف میرزا شاهرخ بموروز روزگار و گردش ادوار بسلسله صفویه منتقل شده بود و در آن لعل بخط نسخ ثبت شده آغ بیگ بن میرزا شاهرخ بهادر بن میر تیمور گورکان و برادر شاه عباس فرمودند که در گوشه دیگر بخط نستعلیق

بنده شاه ولایت عباس

کندند و این لعل را برجیغه نشانده بطریق یاد بود بمن فرستاده بودند چون نام اجداد من در آن ثبت بود تیمنا و تبرکا بر خود مبارک گرفته بسعیدای داروغه زرگر خانه فرمودم که در گوشه دیگر جهانگیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم گردن بعد از روزی چند که خبر فتح دکن رسید آن لعل را بخرم عنایت نمودم و فرستادم روز شنبه غره اسفندار مذ از سلیم گدّه کوچ شد نخست بروضه منزله حضرت جذت آشیانی انارالله برهانه رسیده آداب نیازمندی بتقدیم رسانیده دو هزار چرس بزایه نشینان آن روضه مقدسه لطف فرمودم دو منزل بر گذار آب چون در سواد شهر اتفاق افتاد سید هزار خا که بکمک خانجهان مقرر گشته بود بخلمت و اسپ و شمشیر و خنجر و عنایت علم سرفرازی یافته رخصت شد سید عالم و سید عبدالهادی برادران او نیز با اسپ و خلمت سرفراز گشتند میر برکه بخاری بماوراءالنهر رخصت شد ده هزار روپیه باو حواله فرمودم که پنجهزار روپیه بخواجه صالح ده بنده که ابا عن جدا از دعا گوین این دولت ابد پیوند است رسانیده پنجهزار روپیه دیگر بمنصوبان و مجاوران روضه مقدسه حضرت صاحبقرانی انارالله برهانه تقسیم نماید چیره خاصه مصحوب او بمهابتخان عنایت نموده فرستادم و فرمودم که در بهم رسانیدن دندان ماهی ابلق نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رساند و از هر جاو بهر بها که میسر شود بدست آورد از کنار شهر دهلی در کشتی نشسته بشش کوچ فضای بندر ارباب مورد اردوی گنجان پوی گردید بمیر میران فیل عنایت فرموده رخصت دهلی نمودم زبردستخان بخدمت میر توزکی از تغیر فدا بخش ممتاز گشت پرم نرم خاصه باو لطف نمودم روز دیگر حوالی گوکل محل نزول ریات عالیات گردید درین منزل لشکر خا حاکم دارالخلافه آگره و میر عبدالوهاب دیوان و راجه نقهمل و خضرخان فاروقی حاکم اسیر و برهانپور و احمدخان برادر او و قاضی و مفتی و دیگر اعیان شهر سعادت ملازمت در یافتند و بتاریخ یازدهم ماه مذکور در باغ نور افشان که آن روی آب چون واقع است بمبارکی نزول فرمودم چون ساعت در آمدن شهر چهاردهم ماه مذکور شده بود سه روز درین منزل مقام نموده در ساعت مسعود و مختار متوجه قلعه شده به فرخی و فیروزی بدولتخانه در آمدم این سفر مبارک اثر از دارالسلطنت لاهور تا دارالخلافه آگره در مدت دو ماه و دو روز بچهل و نه کوچ و بست و یک مقام بانجام رسید هیچ روزی در کوچ و مقام در خشکی و قری بی شکار نگذشت یکصد و چهارده راس آهو پنجاه و یک قطعه مرغابی چهار قطعه کاروانک ده دراج دویست قطعه پونه درین راه شکار شد چون لشکرخان خدمت آگره را حسب المرضی سامان نموده بود

هزارینات و پانصد سوار بر منصب او افزوده از اصل و اضافه بچهار هزار و دو هزار و پانصد سوار سرفراز ساخته بخدمت کمک لشکر دکن تعیین فرمودم سعیدای داروغه زرگرخانه بخطاب ببیدل خانی سرفراز گشت چهار راس اسپ و پاره از نقره آلات و اقمشه که دارای ایران مصحوب اقا بیگ و محمد محب علی فرستاده بود درینولا از نظر اشرف گذشت جشن روز مبارک شنبه بستم در باغ نور منزل منعقد گشت یک لک روپیه بفرزند شهریار انعام شد مظفرخان بموجب حکم از تهته رسیده سعادت ملازمت دریافت یکصد مهر و صد روپیه نذر گذرانید لشکرخان یکقطه لعل پیشکش آورد چهار هزار روپیه قیمت شد اسپ خاصه صاحب نام بعبدالله خان عنایت نمودم عبدالسلام ولد معظم خان از او دیسه آمده دولت ملازمت دریافت یکصد مهر و صد روپیه نذر او بنظر گذشت منصب دوست بیگ ولد تولکخان از اصل و اضافه نهصدی ذات و چهار صد سوار مقرر شد جشن روز مبارک شنبه بستم و هفتم در باغ نور افشان ترتیب یافت خلعت خاصه بمیرزا رستم و اسپ به پسر او دکهنی نام و اسپ خاصه و یک زنجیر فیل بلشکرخان مرحمت شد روز جمعه بستم و هشتم بعزیمت شکار بطرف موضع سمونگر توجه نموده شب مراجعت نمودم هفت راس اسپ عراقی بایراق پیشکش اقا بیگ و محب علی بنظر در آمد یکصد مهر نور جهانی بوزن صد توله بونبل بیگ (بلچی عنایت کردم قلمدان مومع بصادق خان میر بخشش لطف نمودم یک موضع از دارالخلافه آگره در وجه انعام خضرخان فاروقی مرحمت فرمودم درین سال هشتاد و پنج هزار بیگه زمین و سه هزار و سیصد و بیست و پنج خروار و چهار دیمه و دو قلمه و یک قطعه باغ و دو هزار و سیصد و بیست و هفت عدد روپیه و یک مهر و شش هزار و در بستم درب و هفت هزار و هشتصد و هشتاد چرن و یک هزار و پانصد و دوازده توله طلا و نقره و ده هزار دام از خزانه وزن تصدق در حضور اشرف بفقرا و ارباب استحقاق عنایت شد سی و هشت زنجیر فیل که دو لک و چهل و یک هزار روپیه قیمت آنها شده اند وجه پیشکش داخل فیلخانه خاصه شریف گشته پنجاه و یک زنجیر فیل بامرای عظام و بنده های درگاه بخشیدم *

جشن شانزدهمین نوروز از جلوس همایون



روز دو شنبه بیست و هفتم ربیع الآخر سنه هزار و سی هجری نیر اعظم عطیه بخش عالم دولتمرای حمل را بذور جهان افروز خویش مذکور ساخته عالم و عالمیان را شان کام و بهره وز گردانیده سال شانزدهم از جلوس این نیازمند درگاه الهی بفرخی و فیروزی آغاز شد و در ساعت مسعود و زمان محمود در دارالخلافه آگره بر تخت مراد جلوس فرمودم درین روز بجهت افروز فرزند سعادت مند شهریار بمنصب هشت هزار و چهار

هزار سوار فوق عزت بر افراخت پدر بزرگوارم نیز مرتبه اول همین منصب به برادران من لطف فرموده بودند امید که در سایه تربیت و رضاجوئی من به منتهای عمر و دولت برسد درین تاریخ باقر خاں جمعیت خود را آراسته بتوزک از نظر گذرانید هزار سوار و دو هزار پیاده بخشیان عظام بقلم درآورده معروضداشتند بمنصب دوهزاری ذات و هزار سوار سرفراز ساخته خدمت فوجداری آگره بعهده او فرمودم روز چهارشنبه با اهل محل بر کشتی نشسته بباغ نور افشان رفته شد و شب در انجا استراحت کردم چون باغ مذکور بسرکار نور جهان بیگم متعلق است روز مبارک شنبه چهارم جشن بادشاهانه آراسته پیشکش عالی کشید از جواهر و مرصع آلات و اقسام آلات و امتعه نفیس آنچه پسند افتاد انتخاب کردم و موازی یک لک روپیه قیمت انها شد درین ایام هر روز بعد از دو پهر بر کشتی نشسته بجهت شکار بسمونگر که از شهر تا انجا چهار کوه مسافت داشت رفته شب بدولت خانه می آیم راجه سارنگ دیو را نزد فرزند اقبالمد شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با کمر مرصع مشتمل بر یک قطعه یاقوت کبود و چند قطعه یاقوت سرخ نفیس ارسال داشتم چون صبح بهار از تغیر مقرب خاں بان فرزند مرحمت شده سزاوی نموده از صوبه اله ایاس بد بهار راهی سازد میرزاهد خویش مظفر خاں از تهته آمده ملازمت نمود میر عضد الله چون بسیار پیر و منحنی شده از عهده سامان لشکر و جاگیر نمیتواند بر آمد او را از تکلیف خدمت و تردن معاف داشته حکم فرمودم که هر ماه چهار هزار روپیه نقد از خزانه عامه می گرفته باشد و در آگره و لاهور و هرجا مرضی او بوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفه الحال بسر برده بدعای ازدیاد عمر و دولت اشتغال نماید در نهم فروردی ماه پیشکش اعتبار خاں بنظر در آمد از قسم جواهر و اقمشه و غیره موازی هفتاد هزار روپیه بمعرض قبول افتاد تقمه را باو بخشیدم صاحب عالی و اقبایک فرستادهای دارای ایران بیست و چهار راس اسب و دو استر و سه قطار شتر و هفت قلابه سگ تازی و بیست و هفت طاق زربفت و یک شمامه عنبر اشهب و دو زوج قالی و دو نمده تکیه برسم پیشکش گذرانیدند و در اسبهای معه کوه که برادرم مصحوب انها فرستاده بودند نیز بنظر در آوردند روز مبارک شنبه بالتماس آصفخان با اهل محل به منزل او رفته شد جشن عالی ترتیب داده بسیاری از نقایس جواهر و فواید اقمشه و غرایب تکف بنظر در آورد و موازی یک لک و سی هزار روپیه از هر قسم برگزیده تقمه را باو بخشیدم سی و دو زنجیر فیل از نرو ماده مکرم خان حاکم اردبیه برسم پیشکش فرستاده بود پایه قبول یافت درینولا گویا بخری بنظر در آمد بغایت غریب و عجیب بعینه مانند ببر سیاه و زرد است این سیاه و سفید از سر بیننی تا انتهای دم و از نوک گوش تا سرسم خطهای سیاه مناسب جا و مقام کلاں و خورد بقرینه افتاده و برگرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده گویی نقاش تقدیر بقلم بدایع نگار کارنامه در صحیفه روزگار گذاشته از بسکه عجب بود بعضی را گمان آن بود که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیقات به یقین پیوست که از خداوند جهان

افریس است چون نادر بود داخل سوغات هائے برادرش شاه عباس نموده شد بهادرخان اوزبک از اسپان پنجاق و اقمشه عراق برسم پیشکش فرستاده بود بنظر در آمد خلعت زمستانی بجهت ابراهیم خان فتح جنگ و امرای بنگاله منصوب مومن شیوازی فرستاده شد در پانزدهم پیشکش صادقخان گذشت از هر قسم موازی پانزده هزار روبیه گرفته تمه بار بخشیدم فاضل خان نیز درین روز پیشکشی فراخور حالت خویش گذرانید قلبی گرفته شد روز مبارک شنبه که این جشن شرف آراستگی یافت در پهر و یک گهری از روز گذشته بر تخت مراد جلوس نمودم حسبالالتماس مدارالملکی اعتمادالدوله جشن شرف در منزل او منعقد گشت پیشکش نمایان از نوادر و نفایس هر دیار ترتیب داده در تکلفات افزوده بود بهمه جهت موازی یک لک و سی و هشت هزار روبیه بر داشته شد درین روز یک عدد مهر بوزن دویست توله برنبدل بیگ ایلچی عنایت نمودم درینولا ابراهیم خان خواجه سرای چند از بنگاله برسم پیشکش فرستاده بود یکی از آنها خنثی ظاهر شد هم آلت مردی و هم محل مخصوص زنان دارد اما خصیه ظاهر نیست از جمله پیشکش مشارالیه دو منزل کشتی است ساخت بنگاله نهایت لطیف اندام موازی ده هزار روبیه صرف زیمنت آنها نموده بود بے تکلف بادشاهانه کشتی هاست شیخ قاسم را صاحب صوبه الهاباس ساخته بخطاب محکمشم خانی و منصب پنجهازاری امتیاز بخشیدم و حکم کردم که دیوانیان جاگیر اضافه او را از محال غیر عملی تنخواه نمایند راجه شیام سنگه زمیندار سری نگر بعنایت اسپ وفیل سرفرازی یافت درینولا بعرض رسید که یوسف خان ولد حسین خان در لشکر ظفر اثر دکن بمرگ مفاجات ودیعت حیات سپرد چنین شنیده شد که در زندت که در جاگیر بود چنان فربه شده بود که باندک حرکتی و ترددی نفسش کوتاهی میکرد روزی که خرم را ملازمت می نمود در آمد و رفت نفسش می سوزد چنانچه در وقتی که سرپا داده بود در پوشیدن و تسلیم کردن عاجز شده بود در تمام اعضایش رعشه افتاده بصد محنت و جان کندن تسلیم کرده خود را بیرون انداخت و در پناه سرا پرده افتاده از هوش رفته نوکرانش برپالگی انداخته بخانه رسانیدند و بمجرد رسیدن بیک اجل در رسید و فرمان یافت و این خاک توده گران بار را بخاکدان فانی گذاشت در غره اردی بهشت ماه برنبدل بیگ ایلچی خنجر خاصه عنایت نمودم بتاریخ چهارم ماه مذکور جشن کار خیر فرزند شهریار نشاط افزای خاطر گردید مجلس خندانیدی در دولتخانه مریم الزمانی آراستگی یافت جشن نکاح در منزل اعتمادالدوله منعقد گشت و من خود با اهل محل بدانجا رفته بزم نشاط آراستم بعد از گذشتن هفت گهری از شب جمعه بمبارکی نکاح شد امید که بوی دولت روز افزون فرخنده و میمون باد روز سه شنبه نوزدهم در باغ نور افشان بفرزند شهریار چار قب مرصع با دستار و کمربند و دو راس اسپ یک عراقی بازی طلا و دیگری ترکی بازی نقاشی عنایت شد درین ایام شاه شجاع آبله برآورده و بحدی شدت کرده که آب از گلویش فرو نمی رفت و امید

از حیاتش منقطع گشت چون در زانچه طالع پدرش ثبت افتاده بود که در بی سال
 پسر او فوت شود همه منجمان اتفاق داشتند برینکه او نخواهد ماند و جوتکرای بخلاف
 می گفت که غبار آسیبی بر دامن حیاتش نخواهد نشست. پرسیدم که بچه دلیل
 گفت که در زانچه طالع حضرت نوشته شده که در بی سال از هیچ رهگذر کلفتی و گرانی
 بخاطر مبارک راه نیابد و توجه خاطر اشرف بسیار است در بی صورت می باید که
 آسیبی باو نرسد و فرزندی دیگر ازو فوت شود قضا را چنانچه گفته بود بظهور آمد و این
 از چنان مهلکه جان برد و پسر که از صبیته شهناز خاں داشت در برهانپور فوت شد
 غیر ازین بسیاری از احکام او مطابق افتاده که خالی از غرابت نیست و درین وقایع
 بتقریبات ثبت شده * بنابرین فرمودم که او را بزرگ کشیدند شش هزار و پانصد روپیة
 برآمد بانعام او مقرر گشت محمد حسین جابری بخدمت بخشیدگري و واقع نویسی
 صوبه اودیسه سرفرازی یافت منصب لاجپن منجم قاقشال بالتماس مهابتخان از اصل
 و اضافه هزار بی ذات و پانصد سوار مقرر شد محمد حسین برادر خواجه از کانگرة آمده
 ملازمت نمود به بهادر خاں اوزبک فیل عنایت نموده مصکوب وکیل او فرستادم
 هرمز و هوشنگ بنایر غفران پناه مرزا محمد حکیم بنابر حزم احتیاط که از لوازم پاس
 سلطنت و جهانداري است در قلعه گوالیار محبوس بودند درینولا هردو را بحضور
 طلبداشته حکم فرمودم که در دارالخلافه آگوه می بوده باشند روزینه که باخراجات ضروری
 کفایت کند مقرر گشت در بی ایام رودر پهنای چارچ نام برهمنی که از دانشوران این گروه
 است در بنارس بافاده و استفاده اشتغال داشت دولت ملازمت دریافت الحاق
 مطالب عقلی و نقلی را خوب ورزیده و در فن خود تمام است از غرایب سوانح که
 درینولا بظهور پیوست. آنکه در سی ام فروردی ماه سنه حال در یکی از مواضع پرگنه
 جالندهر هنگام صبح از جانب مشرق غوغائے عظیم مهیب برخاست چنانچه نزدیک
 بود که ساکنان آن از هول آن صدای وحشت افزا قالبها نهد کنند در اثنای این شور
 و شغب روشنی از بالا بر زمین افتاده و مردم را مظنه آن شد که مگر از آسمان آتش
 میبارد بعد از لحظه که آن شورش تسکین یافت و دلهای اشفته از سراسیمگی و هول باز
 آمد قاصد تیز رو نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده ازین سانکه اعلام نمودند
 او در لحظه سوار شده خود را بمقصد میسراند و بر سران قطعه زمین رفته بنظر در می آرد
 مقداره دوازده گز زمین در عرض و طول بنوعی سوخته بود که اثری از سبزه و گیاه نماند
 هنوز اثر حرارت و تفسیدگی داشت فرمود که آنقدر زمین را بکنند هر چند بیشتر
 میکنند در حرارت و تپش بیشتر ظاهر میگشت تا بجای رسید که پارچه آهن تفته
 نمودار شد بمرتبه گرم بود که گویا از کوره آتش برآورده اند بعد از زمانه سرد شد و
 آن را برگرفته بمنزل خود آورده در خریطه نهاده و مهر کرده بدرگاه فرستاد فرمودم که در
 حضور وزن کنند یکصد و شصت توله برآمد باستاد داد حکم کردم که شمشیر و خنجر
 و کاردی ترتیب داده بنظر درآورد عرض کرد که در زیر پتک نمی ایستد و از هم میریزد

فرمودم که درینصورت با آهن دیگر ممزوج ساخته بعمل آورد چنانچه فرموده بودم سه حصه آهن برق و یک حصه دیگر آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه کارد و یکقبضه خنجر ساخته بنظر آورد از آمیزش آهن دیگر جوهه برآورده بود بدستور شمشیریمانی و جنوبی اخیل خم میشد و اثر خم نمی ماند فرمودم که در حضور آزمودند بغایت خوب برید برابر بشمشیرهای اخیل اول یکی را شمشیر قاطع دیگر را برق سرشت نام کردم بیدل خاں رباعی که افاده این مضمون نماید گفته معروضداشت

از شاه جهانگیر جهان یافت نظام * افتاده بعهد او ز برق آهن خام
زان آهن شد بحکم عالمگیرش * یک خنجر و کارد با دو شمشیر تمام

و شعله برق بادشاهی تاریخ یافته درینولا راجه سارنگدیو که نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود عرضداشت کرده بود که این مرید حسبالحکم از اله اباس متوجه صوبه بهار گردید امید که از عمر خود برخوردار باشد قاسم خاں بعنایت نقاره سریلندی یافت درین تاریخ علیم الدین نام ملازم خرم عرضداشت او را مشتعلبر نوید فتح با شست مرصع که بطریق نذر فرستاده بود آورده گذرانید خلعت بجهت او ارسال داشته رخصت فرمودم امیر بیگ برادر فاضل بیگ خاں بدیوانگی سرکار فرزند شهریار و محمد حسین برادر خواجه جهان به بخشیکری و معصوم بخدمت میر سامانی او مقرر گشتند سید حاجی بکمک لشکر ظفر اثر دکن دستوری یافت و اسب باو عنایت کردم و مظفر خاں بخدمت بخشیکری سرفرازی یافت * چون درینولا والده امام قلینخان والی توران مکتوبه مشتمل بر اظهار نسبت اخلاص و مراسم اشنائی به نور جهان بیگم فرستاده و از تحفه های آندیار برسم سوغات ارسال داشته بود بذابری خواجه نصیر را که از بندهای قدیم و خدنگاران زمان شاه زادگی من است از جانب نور جهان بیگم برسم رسالت و مکتوبه با نفایس اینملک مصحوب او ارسال داشته شد درین ایام که بانغ نور افشان محل نزول بارگاه اقبال بود بچه رنگ هشت روزه از بالای بام دولخانه که هشت گز ارتفاع داشت جستی زده خود را بر زمین گرفت و بجست و خیز در آمد و املا اثر آسیب ورنج در او پدید نیامد * در چهارم خرداد ماه الهی افضل خاں دیوان خرم عرضداشت او را مشتعلبر نوید فتح و فیروزی آورده استافبوس نمود تفصیل این اجمال آنکه چون لشکر مذکور بحوالی اوجین رسید جمعی از بندهای درگاه که در قلعه ماند بودند نوشته فرستادند که فوج از مقهوران قدم جرأت و بے باکی پیش نهاده از آب نریده گذشتند و دهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته بتاخت و تاراج آن مشغول اند مدارالمهامی خواجه ابوالحسن با پنجهزار سوار برسم مذقلا تعیین شد که گرم و چسپاں شتافته سزای آن گروه باطل نیز بدهد خواجه شبگیر زده هنگام طلوع صبح بر لب آب نریده رسیده بود که آنها آگهی یافتند لحظه پیشتر بآب در زده خود را بساحل سلامت رسانیده بودند که بهادران تیز جلو به تعاقب شتافته قریب چهار گروه دیگر آنها را راندند و بسیاری را به شمشیر انتقام مسافر راه عدم

گردانیدند و مقهوران برگشته روزگار تا به برهان پور عنان مسارعت باز نکشیدند نوشته خرم بخواجه ابوالحسن رسید که تا آمدن ما دژان طرف آب توقف نماید و مقارن با عساکر اقبال بفوج منقلا پیوست و کوچ بکوچ تا به هانپور شتافت و هنوز آن مخدولان بے عاقبت پائے ادبار برقرار داشته بر دور شهر نشسته بودند چون مدت دو سال بندهای درگاه بآن مقهوران در زد و خورد بودند بانواع و اقسام رنج و تعب از بیجاگیری و عسرت غله کشیده بودند از سواری دایمی اسبان زبون شده بنابران نه روز در سرانجام لشکر توقف افتاد درین نه روز سی لک روپیة و چسبہ بسیار به سپاه منصور قسمت نموده و سزاولان گماشته مردم را از شهر بر آورده اند و هنوز به دران رزم دوست دست بکار نبوده بودند که آن سیه بختان تاب مقاومت نیاورده مانند بذات الغش از هم پاشیدند و جوانان نیز جلو از عقب در آمده بسیاری را به تیغ انتقام بر خاک هلاک انداختند و بهمین دستور فرصت نداده زده و کشته تا کهرکی که جای اقامت نظام الملک و غیره مقهوران بود بودند یک روز پیشتر آن بد اختر از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافته نظام الملک را باهل و عیال و احمال و اثقال بقلعه دولت آباد برده بود جائیکه در پیش چپله و خمچه داشت پشت به قلعه داده نشست و بیشتر از مردم او بر اطراف ملک پراکنده شدند سران لشکر ظفر اثر با سپاه کینه خواه سه روز در بلده کهرکی توقف نموده شهری را که در مدت بیست سال تعمیر یافته بود بنوعی خراب ساختند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که برونی اصای باز آید محمداً بعد از انهدام آن بناها راے ها بران قرار یافت که چون هنوز فوج از مقهوران قلعه احمد نگر را محاصره دارند یک مرتبه تا اینجا رفته ارباب فتنه را تنبیه بر اصل نموده از سرنو سامان اذوقه کرده کمک گذاشته باید برگشت و باین عزیمت روانه شده تا قصبه پتن شتافتند و غیر مقهور مزور حیل ساز وکلا و امرا فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد ازین سرشته بندگی و دولتخواهی از دست ندهم و از حکم قدم بیرون نه نهم و آنچه فرمان شود از پیشکش و جریمه منت داشته بسرکار می رسانم اتفاقاً درین چند روز عسرت تمام از گرانی غله در آرد و راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعه احمد نگر را محاصره داشتند از طنطنه نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نمودند و از دور قلعه برخاستند بنابرین فوج بمک خلجی خان فرستاده مبلغی برسم مدد خرج ارسال داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته دولت خواهان مظفر و منصور باز مراجعت نمودند و بعد از عجز و زاری بسیار مقرر گشت که سوائے ملکی که از قدیم در تصرف بندهای درگاه بود سوازی چهارده گروه دیگر از محالی که متصل بسرحدهای بادشاهی است واگذارند و پنجاه لک روپیة برسم پیشکش بخزانة عامرة رسانند افضلخان را رخصت نموده کلگی لعلی که دارای ایران فرستاده بود و تعریف آن در جای خود نوشته شده بجهت خرم عنایت نموده فرستادم و بمشارالیه خلعت و فیل و دوات و قلم مرصع مرحمت شد خلجیخان که در محارست قلعه احمد نگر مصدرخدشات پسندیده و تردوات

سیصد و پنجاه و سه هزار و هشتاد و سه نفر. — بار هزاری ذات و هزار سوار سرفرازی یافت مکرم خان
حسب الحکم از صوبه اودیسسه آمده بابرادران بدولت ملازمت مستسعد گشت عقد
سرفرازی برسم پیشکش گذرانید مظفر الملک ولد بهادر الملک بخطاب نصرخانی
سرفراز گردید باودی رام دکنی علم عنایت شد و عزیز الله ولد یوسف خان بمنصب هزاری
ذات و پانصد سوار ممتاز گشت روز مبارک شنبه بیست و یکم مقر بخان از صوبه بهار
رسیده دولت ملازمت دریافت درینولا اقامتی و محب علی بیگ و حاجی بیگ
و فاعل بیگ فرستادهای دارای ایران را که بدفعات آمده بودند رخصت فرمودم
باقا بیگ سرو پا و خنجر و جیغه مرصع و چهل هزار روپیه نقد انعام شد و محبعلی بیگ
بخدمت و سی هزار روپیه سرفراز گشت و بهمین دستور بدیگران نیز مرخور شایستگی
خود انعام ها شد و یاد بودنی مناسب وقت بجهت برادر والا قدر معصوب نام بردها
فرستاده شد درین تاریخ مکرم خان بصاحب صوبگی دارالخلافه دهلی و خدمت
نواحی میوات سرفراز شد شجاعخان عرب بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد
سوار اصل و اضافه عزافتخار یافت شریه خان بمنصب دو هزار و سوار و گرد هر
ولد رانی سال کچوا به هزار و دو صدی و نهصد سوار ممتاز گشتند در بیست و نهم
قسم بیگ نام فرستاده دارای ایران آمده ملازمت نمود و مکشوف آن برادر عالی قدر
مشمول بر مراتب محبت و یک جهتی گذرانیده آنچه برسم سوغات فرستاده بود بذکر
در آورد در غره تیر ماه الهی فیل خاصه گنج رتن نام بجهت فزندان جهان فرستادم
نظر بیگ ملازم خرم عرضداشت او آورده گذرانیده التماس اسپ بخشی نموده بود
براجه کشن داس مشرف فرمودم که هزار راس اسپ از طوایل سرکار در پانزده روز سامان
نموده همراه روانه سازد و اسپ روپرتی نام که دارای ایران از غنایم لشکر روم ار سال داشته
بود بخرم عنایت نموده فرستادم درین روز غیاث الدین نام ملازم ارادتخان عرضداشت
اورا مشتمل بر نوبت فتح آورده بود گذرانیده در اوراق گذشته از شورش و فتنه انگیزی
زمینداران کشتوار و فرستادن جلال پسر دلاور خان نگاشته کلک بیان گشته بود چون این
مهم از سروسامان پسندیده نیافت بارادتخان حکم شده بود که خود بآن خدمت
شایسته شتافته مفسدان بد سوانجام را تذبذبه و تادیب بر اصل دهد و بنوعی ضبط آن
کوهستان نماید که غبار تفرقه و آشوب بر حواشی آن ملک نه نشیند مومی الیه
بموجب فرموده شتافته خدمت شایسته ظاهر ساخت و اهل فتنه و فساد بصحرای
آوارگی سرنهاده نیم جانی بدر رفتند و مجدداً خار شورش و آشوب آزان ملک برکنده
شد و بمردم کاری استحکام داده و ضبط تهاجمات نموده بکشمیر مراجعت کرد بجلدوی
این خدمت پانصد سوار بر منصب ارادتخان افزودم چون خواجه ابوالحسن بر مهم دکن
مصدر ترددات شایسته و خدمات پسندیده شده بود هزار سوار بر منصب مشارالیه
اضافه فرمودم * احمد بیگ برادر زاده ابراهیم خان فتح جنگ بصاحب صوبگی
اودیسسه سرفراز گشته بخطاب خانی و علم و تقارر بلند مرتبه شد و منصب او از اصل و

اضافه دو هزار و پانصد سوار حکم فرمود چون مکرر از فضایل و کمالات قاضی نصیر بهراندپوری استماع افتاده بود خاطر حقیقت جری را بصحبت مشارالیه رغبت افزود درینولا حسب الطلب بدرگاه آمد عزت دانش او را پاس داشته باکرام و احترام دریافتم قاضی در علوم عقلی و نقلی از یکتایان عصر است و کم کتابی باشد که بمطالعه او نرسیده لیکن ظاهرش را بباطن آشنائی کمتر است و از صحبت او محفوظ نمیتوان شد چون بدرویشی و زاویه گزینی بغایت راغب و مایل یافتم پیروی خاطر او نموده تکلیف ملاصرت نکردم و پنج هزار روپیه عنایت فرموده رخصت دادم که بوطن خود شتافته آسوده خاطر روزگار بسربرد در غره امرداد ماه الهی باقر خاں بمنصب در هزاری ذات و هزار و دو بیست سوار سرفراز گشت و از آنرا و بندهای بادشاهی که در فتح دکن تهرانات شایسته بمقدم رسانیده بودند سی و دو نفر اضافه های لایق عز اختصاص یافتند عبدالعزیز خاں نقشبندی که بحکومت قندهار تعیین شده حسب الائتماس فرزند خانبهگان بمنصب سه هزار و ذات و دو هزار سوار سرفراز شد در غره شهرپور شمشیر مرصع بنوبل بیگ ایلچی عنایت نمود و یک دیبه از اعمال دارالخلافه که مبلغ شانزده هزار روپیه جمع داشت نیز بار لطف شد * درینولا حکیم رکن را بحجت شورش مزاج و بدخوئی و عدم وقوف لایق خدمت ندانسته رخصت فرمود که هر جا خواهد برود چون بعرض رسید که هوشنگ برادر زاده خانعالم خون ناحق کرده در حضور طلبداشته بازپرس کردم و بعد از ثبوت حکم بقصاص او شد حاشا که درین امور رعایت خاطر شاهزاده نکرد تا بامرا و سایر بندها چه رسد امید که کوفیق رفیق باد غره شهرپور ماه حسب الائتماس آصف خاں بمنزل آورفته در حمامی که بتازگی ساخته بود غسل کرده شد بے تکلف بسیار نفیس و مکلف حمامی است بعد از فراغ غسل پیشکش لایق بنظر در آورد و آنچه پسند افتاد برگزیده تخته باو بخشیدم وظیفه خضر خاں خاندیسی از اصل و اضافه هزار روپیه مقرر شد * درین ایام بعرض رسید که کلیان نام آهنگری بر زنی هم از صنف خود عاشق زار است و پیوسته سر در پی او دارد و اظهار شیفتگی مینماید آن ضعیفه باوجودیکه بیوه است املا بآشنائی او تن نمیدهد و صحبت این بیچاره دل داده در باطنش سرایت نمیکند هر دو را بحضور طلبداشته بازپرس نمودم و هر چند آنعورت را به پیوند او ترغیب و تکلیف داده شد اختیار نکرد درینوقت آهنگر مذکور گفت که اگر یقین دادم که او را بمن عنایت فرمایند خود را از بالای شاه بوج قلعه می اندازم من از روی مطایبه گفتم که شاه برج موقوف اگر عمومی محبت تو از صدق فروغی دارد خود را از بام این خانه اندازی من او را حکمی بتو میدهم هنوز سخن تمام نشده بود که برق آسا دیده خود را یزیر انداخت بچهره او فندان از چشم و دهانش خون جاری شد من از آن هزل و مطایبه ندانستم بسیار کشیدم و آزرده خاطر گردیدم بآصف خاں فرمودم که او را بخانه برده تمیمارداری نماید چون پیمانده حیاتش بجز شده بود بهمان آسیب در گذشت

عاشق که جان نثار بران آستانه ساخت * از شوق جان سپرد و اجل را بهانه ساخت
 حسب الائتماس مهالنخاس منصب لاجین قاقشال از اصل و اضافه هزاره ذات و
 پانصد سوار مقرر شد در سوانح گذشته ایمانی بران رفته که روز جشن دهم در کشمیر
 اثر گرفتگی نفس و کوتاهی دم در خود احساس نمودم مجمل از کثرت باریدگی و
 رطوبت هوا در مجرای نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی و گرفتگی ظاهر شد
 رفته رفته بامتداد و اشتداد انجامید از اطمینانی که در ملازمت بودند نخست حکیم
 روح الله متصدی علاج گشت و یک چنده بدواهای گرم ملایم تدبیرات بکار برد
 بظاهر اندک تخفیفی شد چون از آن گریوه برآمدم باز شدت ظاهر ساخت درین مرتبه
 روزی چند بشیربزو و باز بشیرشتر پرداخت از هیچ کدام فایده بر اصل نیافتم مقارن
 اینحال حکیم رکنا که از سفر کشمیر معاف داشته در آنکه گذشته بودم بخدمت پیوست
 و از روی دلیری و اظهار قدرت مرتکب معالجه شد و مدار برادرینه گرم و خشک نهاد
 از تدبیرات او نیز فایده مرتب نگشت بلکه سبب افزونی حرارت و خشکی دماغ و
 مزاج شد و بغایت ضعیف گشتم و مرض رو باشتداد نهاد و محنت بامتداد انجا مید
 درین قسم وقتی و چنین حالتی که دل سنگ بر من میسوخت مدرا پسر حکیم مرزا محمد
 که از اطباء عمده عراق بود در عهد دولت پدر بزرگوارم از ولایت آمده بود بعد از آنکه تحت
 سلطنت بوجود این نیازمند راستگی یافت چون بجهت استعداد و تصرف طبیعت
 از همکنان امتیاز داشت در مقام تربیت او شده بخطاب مسیح زمانی امتیاز بخشیدم
 و پایه اعتبار از دیگر اطباء که در ملازمت بودند بر افزودم بگمان آنکه شاید وقتی از اوقات
 مصدر خدمتی تواند شد آن حق ناشناس باوجود چندین حقوق و مذت و رعایت
 مرا باین روز دیده و بچنین حال پسندیده اصلا بدوا و علاج خود را اشنا نمی ساخت
 با آنکه از جمیع اطباء که در ملازمت حاضر بودند بقدر امتیازی داشت متصدی علاج
 نمیشد هر چند عنایت و التفات ظاهر ساخته بمدارا و مراسات تکلیف می نمودم
 بیشتر صلب شده در جواب می گفت که بردانش و حداقت خود این قدر اعتماد
 ندارم که متصدی علاج توانم گشت و همچنین حکیم ابوالقاسم پسر حکیم الماک باوجود
 نسبت خانهدادگی و حقوق تربیت متوهم و متوحش خود را ظاهر می ساخت که
 از رویت خاطر مستنفر و متعادی می شد تا بمعالجه چه رسد ناگزیر دست از همه باز
 داشته از تدبیرات ظاهری دل برکنده خود را بحکیم علی الاطلاق سپردم چون در نشاء
 پیاله تخفیفی می شد روز هم بخلاف ضابطه و معتاد ارتکاب می نمودم رفته رفته
 بافراط کشید و مقارن گرم شدن هوا ضرر آن محسوس گشت ضعف و محنت رو بفرزنی
 نهاد نورجهان بیگم که تدبیر و تجربه او ازین اطباء بیشتر است خصوص که از روی
 مهربانی و دلسوزی باشد در مقام کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم
 حال باشد شد اگرچه پیش ازین هم علاجی که اطباء میکردند بصلاح و موافقت او بود لیکن
 درینوقت مدار بر مهربانی او نهادم و شراب را بتدریج کم کرد و از چیزهای نامناسب

و غذاها را ناموافق محافظت نمود امید که حکیم حقیقی از شفاخانه غیب صحت کامل نصیب کند روز دوشنبه دوازدهم ماه مذکور مطابق بیست و پنجم شهر شوال سنه یکهزار و سی هجری جشن وزن ششمی بمبارکی و فرخی آراستگی یافت چون در سال گذشته بیماری معب کشیده پیوسته در محنت و آزار گذرانیده بودم بشکر آنکه چنین سالی بخیریت و سلامت بانجام رسید در سر آغاز سال حال اثر صحت بر چهره مبارک پدیده آمد نور جهان بیگم التماس نمود که وکلای او متصدی این جشن عالی باشند الحق مجلسی ترتیب نمود که حیرت افزای نظارگیان گشت از تاریخی که نور جهان بیگم در عقد از دواج این نیازمند در آمده اگرچه در همه جشن های وزن ششمی و قمری لوازم انرا چنانچه لایق این دولت بوده باشد ترتیب نموده سرمایه اسباب سعادت و نیک بختی دانسته است لیکن درین جشن بیش از پیش در تکلفات افزوده در آراستن مجالس و ترتیب بزم نهایت توجه بکار برد و جمعی از بندهای پسندیده خدمت و خواصان مزاجدان که درین ضعف از روزه اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت برگرد سرم میگشتند بنوازشات لایق از خلعت و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب و فیل و خوانها پراز زر هر کدام در خور پایه خویش سرفرازی یافتند با آنکه از اطبا خدمت شایسته بظهور نیامده بود باندک خفتی که دوسه روز دست میداد تقریبات برانگیخته انواع و اقسام مراسم بظهور آمده درین جشن همایون نیز با نعامات لایق از نقد و جنس کام دل برگرفتند بعد از فراغ جشن مبارک خوانهای جواهر و زر بطریق نثار در دامن امید اهل نشاط و ارباب استحقاق رانجته شد و جوتهای منجم که نوید بخش صحت و تندرستی بود بمهر و روبه وزن نموده مبلغ پانصد مهر و هفت هزار روبه باین صیغه در وجه انعام او مقرر شد در آخر مجلس پیشکشهای که بجهت من ترتیب داده بودند بنظر در آورند از جواهر مرصع آلات واقمشه و اقسام نفایس آنچه خاطر پسند افتاد برگزیدیم بالجمله موازی دو لک روبه صرف این جشن عالی بابت انعاماتی که نور جهان بیگم کرده بقلم در آمد سوای آنچه برسم پیشکش گذرانید در سنوات گذشته که من صحت داشتم سه من و یک دوسیر بیشتر یا کمتر بوزن در می آمدم امسال بنابر ضعف و لاغری دو من و بیست و هفت سیر شدم روز مبارک شنبه غره ماه الهی اعتقاد خان حاکم کشمیر بمنصب چهار هزار و دوهزار و پانصد سوار سرفرازی یافت راجه گجسنگه بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار ممتاز گشت چون خبر بیماری من بفروند شاه پرویز میرسد بفرمان طلب مقید نشده بی تابانه متوجه ملازمت میگردد بتاریخ چهاردهم ماه مذکور در ساعت معسود و زمان معسود آن فرزند سعادت مند بدولت استانبوس مستعد گشته سه بار بر دور تخت گردید هر چند مبالغه نموده سوگند می دادم و منع میفرمودم او در زاری و تضرع افزوده بیشتر اغراق بکار می برد دست او را گرفته جانب خود کشیدم و از روی شفقت و عاطفت در اغوش عزت تنگ در آورده التفات و توجه بسیار ظاهر ساختم

امید که از عمر و دولت برخوردار باشد درینولا بیست لک روپیه خزانه مصحوب
 الهاد خاں بجهت صرف ضروریات لشکر دکن نزد خرم فرستان شده مشارالیه بعنایت
 قبل و علم سرفرازی یافت در بیست و هشتم قیام خاں قراول بیگم بمرض طبعی و بیعت
 حیات سپرد از خدمتگاران مزاجدان بود و قطع نظر از فنون شکار و مهارت او در پی فن
 از اکثر جزویات خبردار بود و پیروی مزاج می بسیار کرده بود بالجمله از پی سانه
 خاطر مسمیت گرانی پذیرفت امید که ایند تعالی او را بیمارزا * بتاریخ بسمت و
 نهم والده نور جهان بیگم بجوار رحمت الهی پیوست از صفات حمیده این که بانوبه
 خاندان عفت چه نویسم بے اغراق در پاکیزگی طینت و دانائی و سایر خوبیهای که زیور
 عورات است مادر دهر همتا او نوزده و مادر او را از مادر حقیقی خود کمتر نمیدانستم
 نسبت تعلق و رابطه محبت که اعتمادالدوله را باو بود یقین که هیچ شوهرب را با
 همسر خود نبوده از اینجا باید قیاس کرد که بران پیغم زده چه گذشته باشد و همچنین
 از نسبت تعلق نور جهان بیگم با چنیس والده چه توان نوشت فرزندے مثل آصفخان
 با نهایت خردمندی و دانائی جامه شکیبائی چاک کرده از لباس اهل تعلق برآمده
 پدر مجروح خاطر را از مشاهده حال گرمی فرزند غم برغم و درد بردارد افزود هر چند
 به نصیحت پرداخت سود مند نیامد روزی که من به پرسش رفتم چون ابتدای
 شورش مزاج و آزدگی خاطر او بوده از روی شفقت و مرحمت حرفی چند نصیحت
 آمیز فرموده بجد نگرفتم و وا گذاشتم تا آن آشوب فرو نشیند بعد از روزی چند جراحت
 درونی او را بموهم التفات علاج کرده باز بلباس اهل تعلق می آورم اگرچه اعتمادالدوله
 بجهت رضا جوئی و پیروی خاطر من بظاهر خود را ضبط میکرد و اظهار حوصله می نمود
 لیکن باین نسبت الفتی که او را بود حوصله چه همراهی تواند کرد غره آبان ماه
 الهی سر بلند خاں و جانشینار خاں و باقیخان بعنایت نقاره سر بلندی یافتند عبدالله
 خاں بے رخصت صاحب صوبه دکن بمحال جاگیر خود آمده بدینوایان عظام فرمودم
 که جاگیر او را تغیر نمایند باعتماد را حکم شد که سزاوی نموده او را بصوبه مذکور
 رساند * پیش ازین مجملی از احوال مسیح الزمان ثبت افتاد که باوجود چندین
 حقوق تربیت و نوازش در پی قسم بیماری توفیق خدمتگاری نیافت غریب تر آنکه
 بیکبار پرده آرم از پیش برگرفته التماس سفر حجاز و زیارت خانه مبارک نمود از اینجا
 که در همه وقت در همه کارها توکل این نیازمند بذات خداوند بی نیاز و کریم کارساز
 است کشاده پیشانی رخصت فرمودم با آنکه از همه قسم سامان داشت بست هزار
 روپیه بجهت مدد خرج انعام شد امید که حکیم عالی الاطلاق بی وسیله اطباء و سبب
 دوا این نیازمند را از شفا خانه کرم خود صحت عاجل و شفای کامل کرامت
 کذا چون هوا آگره از ممر شدت حرارت و افراط گرما بمزاج من سازگار نبود بتاریخ
 سیزدهم روز دوشنبه آبان ماه الهی سنه شانزده ربابت عظیمت بر سمت کوهستان
 شمالی برافراشته شد که اگر هوا ناحت باعندال قریب باشد بر کنار آب گدگ

سرزمین خوشی اختیار نموده شهره بنا نهاده شود که در موسم تابستان محل اقامت باشد و الا بجانب کشمیر عنان عزیمت معطوف گردد و مظفر خان را بحفظ و حراست دارالخلافه آگه گذاشته به نقاره واسپ و فیل سرفراز فرمودم میرزا محمد برادر زاده او را بفوجداری نواحی شهر مقرر داشته بخطاب اسد خانی و اضافه منصب ممتاز گردانیدم * و باقر خان را بخدمت صوبه داری صوبه اوده سرفراز ساخته رخصت فرمودم * بست و ششم ماه مذکور از نواحی متعز فرزند اقبال منذ شاه پرویز بصوبه بهار و محال جاگیر خودش دستوری یافت سرو پای خاصه با نادری و خنجر مرصع و اسپ و فیل لطف فرموده رخصت نمودم امید که از عمر برخوردار باشد مکر مخال حاکم دهلی بدولت زمینی بوس سرفراز شد در ششم ماه بدارالملک دهلی نزول اتفاق افتاد و در روز در سلیم گنه مقام فرموده به نشاط شکار مشغول گشتم درینولا بغرض رسید که جادو رای کهاتمه که از سرداران عمده دکن است برهنه منوی سعادت و بدرقه توفیق دولخواهی اختیار نموده در سلک دولت خواهان و بندها منتظم گردید فرمان مرحمت عنوان باخلعت و خنجر مرصع مصکوف نراین داس را تهور عنایت نموده بجهت او فرستادم غره دیمه الهی مطابق هفتم شهر صفر سنه ۱۰۳۱ هجری مقصود برادر قاسم خان بخطاب هاشم خانی و هاشم بیگ خوشی بخطاب جان نثار خانی سرفراز گشتند هفتم ماه مذکور در مقام هردوار که برکنار گنگ واقع است نزول سعادت اتفاق افتاد هردوار از معتمد معابد مقرر هندو است و بسیاری از برهمنان و تجرد گزینان درین مقام گوشه انزوا اختیار نموده بآئین دین خویش یزدان پرستی می نمایند بهر کدام درخور استحقاق از نقد و جنس تصدق لطف فرمودم چون آب و هواے این دامن کوه پسند خاطر فیقتاد و سرزمینی که اقامت در آن توان کرد بنظر در نیامد برسمت دامن کوه جمو و کانگوه نهضت فرمودم درینولا بغرض رسید که راجه بهار سنگه در صوبه دکن مسافر ملک عدم گشت از افراط شراب بغایت ضعیف و زبون شده بود ناگاه غشی برو مستولی میگردد هر چند اطبا تدبیرات بکار برده داغها بر فرق سر می سوزند بهوش نمی آید یک شبان روز بے شعور افتاده روز دیگر میگردد دو زن و هشت کنیز خود را بآتش و فاس او سوختند جگت سنگه برادر کلانش و مهاسنگه برادر زاده او هردو نقد حیات در کار شراب کرده بودند مشارالیه از انها عبرت نگرفته جن شیریں بآب تلخ فروخت بغایت وجیهه و نیک ذات و سنجیده بود از ایام شاهزادگی بخدمت من پیوسته بمیدان تزیینت من بوالا پایه پنجهزاری رسیده بود چون ازو فرزندی نمانده ندیده برادر کلانش را باوجود صغر سن بخطاب راجگی سرفراز ساخته منصب دو هزاره سوار عنایت فرمودم برگنه انبر که وطن انهاست بدستور سابق بجایگزین او مقرر شد تا جمعیت او متفرق نشود اصالت خان پسر خانبهال بمنصب هزاره ذات و بانصد سوار سرفراز شد هشتم ماه مذکور در سراے آلتوه منزل شد چون پیوسته به نشاط شکار مشغول و طبیعت بخوردن گوشت جانورانی که به دست خود شکار می کنم بیشتر راغب

است بنابر سواس و احتیاط که درین امور است در حضور می فرمایم که پاک سازند و خورده سفید شده چینه دانه آنرا ملاحظه می کنم که چه خورده و خوراک این جانور چیست اگر حیواناً چیزیست که کراهیت داشته باشد بنظر در می آید ترک خوردن آن می کنم پیش ازین اقسام مرغابی بغیر از سونه میل نمی فرمودم در هنگامیکه دارالبرکت اجمیر محل نزول ربابت اقبال بود سونه مرغابی خانگی را دیدم که کرمهای مکروه می خورد از مشاهده آن طبیعت را نفرت بهم می رسد از خوردن سونه مرغابی خانگی ترک دادم تا آنکه درین تاریخ مرغابی شکار شد فرمودم که در حضور پاک کردند از چینه دان اول پاهنکی خورد بر آمد بعد از آن بقه کلان ظاهر شد بموتده کلان بود که تا بچشم خود دیده نشود قبول نتوان کرد که باین کلانی تواند فرو برد مگر از امروز بخود قرار دادم که در کل مرتکب مرغابی نشوم خان عالم معروض داشت که گوشت عقاب سفید بغایت لذیذ و نازک میباشد بنابران عقاب سفید را طلبیده اشته فرمودم که در حضور پاک ساختند اتفاقاً از چینه دان آن ده بقه بر آمد بذوعی مکروه طبیعت افتاد که از یاد آن خاطر متذنی و متذفر می گردم در بیست و یکم باغ سهند معرفت افزای خاطر گشت و دو روز مقام نموده از سیر و تماشای آن مخطوط گشتم درینولا خواجه ابوالحسن از صوبه دکن آمده سعادت ملازمت دریافت مورد عنایات روز افزون گردید غرض بهمین ماه الهی در نورسرا منزل اتفاق افتاد منصب معتمد خان از اصل و اضافه دو هزاره ذات و شش صد سوار حکم شد خان عالم بصاحب صوبگی اله اباس سرفرازی یافت اسپ و سرو پا و شمشیر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم مقرب خان بمنصب پنج هزاره ذات و سوار ممتاز گشت روز مبارک شنبه که کنار آب بیاه منزل شده قاسم خان از لاهور آمده دولت ملازمت دریافت هاشم خان برادر او با زمینداران دامن کوه سعادت آستانه بوس سرفراز شد باسوس زمیندار بلواره جانوری بنظر در آورد که مردم کوهستان آنرا جان بهن خوانند مانند قرقادل است که تدری نیز گویند رنگش بعینه برنگ ماده قرقادل است لیکن درجه قرقادل سفید باسوی مذکور معروض داشت که این جانور بر کوه برف می باشد و خوراکش علف و سبزه است تدری در خانه نگاه داشته بچه ازو گرفته شد و گوشت اقسام آن را از جوانه و کلان مکور خورده شد توان گفت که گوشت تدری را با گوشت جانور مذکور نسبتی نیست گوشت این جانور بمراتب لذیذ ترست از جانورانی که درین کوهستان بنظر در آمد یکی پهل پکار است کشمیریان سوتلو می گویند از طاقس ماده نیم سوانی خورده تر میباشد پشت و دم و هردو بازو بسیاهی مایل از عالم بالهال چرخ و خالهال سفید می دارد شکم تاپیش سینه سیاه باخالهال سفید و بعضی خالهال سرخ نیز دارد و پرهاال بازو سرخ آتشین در نهایت برقی و خوبی و از سرنول تا پس گردن نیز سیاه برق و بالای سر دو شاخ و گوشش فیروزه رنگ و بر در چشم و دهانه پوست سرخ و در زیر حلقوم پوستی گرد مقدار دو کف دست و در میان آن پوست مقدار یکدست بنفشه رنگ است و

در میان آن خاله‌ای فیروزه رنگ افتاده بر دور آن هر خط فیروزه رنگ کشیده مشتمل بر هشت گنگره و بر دور آن خط فیروزه بعرض دو انگشت سرخ گل شفق‌آلو و باز بر گردن آن خط فیروزه رنگ و پایهایش نیز سرخ رنگ زنده را که وزن فرموده شد یکصد و پنجاه و دو توله بر آمد بعد از کشتن و پاک ساختن یک صد و سی و نه توله شد دیگر مرغ زرین است که ساکنان لاهور شن گویند و کشمیریان پوط نامند رنگش از عالم سینه طاووس و بالای سر کاکل و دمش مقدار چهار پنجم انگشت زرد مانند شپهر طاووس و جثه برابر قاز غایتاً گردن قاز دراز و بے اندام است و ازین کوتاه و باند نام برادر شاه عباس مرغ زرین خواسته بود چند قطعه مصحوب ایلچی او فرستاده شد روز دوشنبه جشن وزن قمری آراستگی یافت درین جشن نور جهان بیگم بچهل و پنجم کس از امرای عظام و بندهای نزدیک خلعت داد چهار دهم ماه مذکور موضع بهلون از مضافات سینا محل نزول اردو بهیچان پوی گردید چون هوا سیر کانگزه و کوهستان مذکور پیوسته مرکوز خاطر بود اردوی کلان را درین مقام گذاشته باجمعی از بندهای مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور شدم چون اعتمادالدوله بیمار بود در اردو گذاشتم و صادق خان میر بخشی را بجهت محافظت احوال مشارالیه و محارست اردو نگاه داشتم روز دیگر خبر رسید که حال اعتمادالدوله متغیر گشته و علامت یاس از چهره احوالش ظاهر است از اضطراب نور جهان بیگم و نسبت التفاتی که مرا باو بود تاب نیاورده بارد و مراجعت نمودم آخرهای روز بدیدن او رفتم وقت سکرات بود گاه از هوش میرفت و گاه بهوش می آمد نور جهان بیگم بجانب من اشارت کرد و گفت می شناسید در چنان وقتی این بیت انوری را خواند

* آنکه ناپیدای مادر زاد اگر حاضر شود * در چنین آرایش عالم به بیند مهتری
 دو ساعت بر بالین او بودم هرگاه بهوش می آمد هرچه می‌گفت از روی آگاهی و فهمیدگی بود القصه شب هفتم ماه مذکور بعد انقضای سه گهری برحمت جارید پیوست چه گویم که ازین واقعه وحشت افزا بر من چه گذشته هم وزیر عاقل کامل بود و هم مصاحب دانای مهربان

از شمار دو چشم یک تن کم * در حساب خود هزاران بیش
 پا آنکه بار چنین سلطنتی بر دوش اختیار او بود و این ممکن و مقدور بشر نیست که در دخل و تصرف همه را از خود راضی توان داشت هیچکس بجهت عرض مطلب و مهم سازی خود نزد اعتمادالدوله نرفت که از پیش او آزردگی برگشته باشد هم دولتخواهی و کفایت صاحب را مراعات مینمود و هم ارباب حاجت را خورسند و امیدوار میداشت الحق این شیوه مخصوص او بود از روزیکه مصاحب او بجوار رحمت ایزدی پیوست دیگر بخود نه پرداخت روز بروز میگذاخت اگرچه در ظاهر بجهت سرانجام مهم سلطنت و تمشیت امور دیوانی مکنیت بخود قرار داده دست از کار نمیداشت لیکن در باطن باتش جدائی او میسوخت تا آنکه بعد از سه ماه و بیست روز در گذشت روز

دیگریه پرسش فرزندان و خوبشان آورفته چهل و یک تن از فرزندان و اقوام و دوازده نفر از منشیان او را سرو پا عنایت نموده از لباس ماتم بر آوردم روز دیگر بهمان عزیمت کوچ نموده متوجه تماشای قلعه کانگزه شدیم بچهار منزل در پایه مان گنگا مورد اردیست معلی گشت الف خاں و شیخ فیض الله محارسان قلعه مذکور سعادت زمیں بوس دریافتند دریں منزل پیشکش راجه چیتا به نظر در آمد ملک او بست و پنجگروه از کانگزه دور ترست دریں کوهستان ازو عمده ترزمیندار نیست گریزگاه همه زمینداران ملک ملک اوست و عقبهای دشوار گذار دارد تا حال اطاعت هیچ بادشاهی نکرده پیشکش نفرستاده بود برادر او نیز بملازمت سرفراز گشته از جانب او مراسم بندگی و دولخواهی ظاهر ساخت خیلیک شهری و معقول بنظر در آمد بانواع مراسم و نوازش سرفرازی یافت * بتاریخ بست و چهارم ماه مذکور متوجه سیر قلعه کانگزه شد و حکم کردم که قاضی و میر عدل و دیگر علماء اسلام در رکاب بوده آنچه شعار اسلام و شرایط دینی محمدی است در قلعه مذکور بعمل آوردند بالجمله قریب یک گروه طی نموده بر فراز قلعه بر آمده شد بتوفیق ایزد سبحان بانگ نماز و خواندن خطبه و کشتن گاؤ و غیره که از ابتدای بنای این قلعه تا حال نشده بود همه را در حضور خود بعمل آوردم سجدهات شکر این موهبت عظمی که هیچ بادشاهی توفیق بران نیافته بود بتقدیم رسانیده حکم فرمودم که مسجد عالی درون قلعه بنا نهاد قلعه کانگزه برکوة بلند واقع است و در استحکام و متانت بحده است که اگر اندوخته و لوازم قلعه داری برجا باشد دست زور بدامن آن نمیرسد و کمند تدبیر از تسخیر آن کوتاه است اگرچه بعضی جاسر کوبها دارد و توپ و تفنگ میرسد اما حصاربان را زیان ندارد می تواند که بجای دیگر نقل مکان نموده از آسیب آن محفوظ مانند قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد درون آن یک گروه و پانزده طناب است طول پاو گروه و دو طناب و عرض از بیست دو طناب زیاده نماند و از پانزده کم نی و ارتفاع یکصد و چهارده درجه در حوض درون قلعه دارد یکی در طول دو طناب و در عرض یک و نیم طناب و دوم نیز برابر آن بعد از فراغ سیر قلعه بتماشای بتخانه درگا که به بهون مشهور است توجه فرمودم عالمی سرگشته بادیه ضلالت شده قطع نظر از کفار که بت پرستی آئین آنهاست گروه گروه از اهل اسلام مسافت بعید طی نموده نذورات می آرند و پرستش این سنگ سیاه می نمایند نزدیک بتخانه مذکور در دامن کوه ظاهرا کان گوگرد است و از اثر حرارت و تابش پیوسته آتشی شعله می کشد انرا جولا موکی نام نهاده اند و یکی از کرامات بت قرار داده و فی الواقع هنوز اعتقاد درست و راست داشته عوام الناس را فریفته اند هنوز می گویند که چون زن مهادیو را عمر بمو آمد و شربت مرگ چشید مهادیو از غایت محبت و تعلق که باو داشت مرده او را بدوش کرده سر در جهان نهاد و لاشه او را با خود می گردانید چون مدتی بریں گذشت ترکیب او متلاشی گشت و از هم فرو ریخت هر عضو در جائی افتاد و در خور شرافت و کرامت هر عضو

انجا را عزت و حرمت داشتند چون سینه که نسبت باعضای دیگر شریف تر است درین مقام افتاد اینجا را نسبت بجایهای دیگر گرامی تر داشتند و بعضی برانند که این سنگ که الحال معبود و منصوب کفار شقاوت اثار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه سنگی که در قدیم بود لشکری از اهل اسلام آمده سنگ مذکور را برداشته در قعر دریا انداختند بدستوری که هیچکس بپیدا نیاوردست برد مدتها این غوغای کفر و شرک از عالم بر افتاده بود تا آنکه برهمنی موزور بجهت دکان آرائی خویش سنگی را در جایی نهان ساخته نزد راجه وقت آمده گفت که من دوگا را بخواب دیدم که بمن میگفت که در فلان مقام مرا انداخته اند زود مرا دریابید راجه از ساده لوحی و طمع زر که در نذورات خواهد آمد سخن برهمن را معتبر داشته جمعی را بهمهراهی فرستاد و آن سنگ را آورده درین مقام بعزت تمام نگاهداشته اند و از سرنو دکان ضلالت و گمراهی فرو چیده اند و العلم عند الله از بتخانه مذکور بسیر دره که بکوه مدار شهرت یافته عبور اتفاق افتاد جائی نفیس است از روی آب و هوا و طراوت سبزه و لطافت مقام نظرگاه خوشی است و آبشار در آن مقام واقع شده که از فراز کوه آب فرو می ریزد حکم فرمودم که عمارت موزون در خور این مقام اساس نهند در بیست و پنجم ماه مذکور رایات مراجعت معطوف داشته الفخان و شیدخ فیض الله را بعنایت اسپ و فیل همراز ساخته بمحافظت قلعه رخصت فرمودم روز دهم قلعه نور پور محل نزول اردوی معلی گردید بعرض رسید که درین نواحی مرغ جنگلی بسیار است چون تاجال شکار مرغ مذکور نکرده بودم روز دیگر مقام فرموده به نشاط شکار خوشوقت گشتم چهار قطعه شکار شد در جثه و رنگ و صورت از مرغ خانگی تمیز نمیتوان کرد و از خصوصیات مرغ مذکور آن است که اگر از پا گرفته سرنگون سازند تا هرجا که برند آواز بر نمی آرد و خاموش می باشد بخلاف مرغ خانگی که فریاد می کند مرغ خانگی را تا دار آب گرم غوطه ندهند پرهای آن بمسهولت کنده نمی شود جنگلی از عالم دراج و بونده خشک کنده می شود از اقسام آن فرمودم که طعام بپختند و کباب کردند بد طعام ظاهر شد هر چه کلاں است گوشتش در نهایت بیمزگی و خشکی است جوانه اش فی الجمله رطوبتی دارد اما بدطعام است زیاده از یک تیرانداز پرواز نمی تواند کرد خردش اکثر سرخ می باشد و ماکیان سیاه و زرد و درین جنگل نور پور بسیار است نام قدیم نور پور دهسریست بعد از آنکه راجه باسو قلعه از سنگ و منازل و بساتین طرح افکند بمناسبت نام من نور پور گویند تخمیناً سی هزار رویه صرف این عمارت شده باشد غایتاً عمارتی که هندوان بسلیقه خود بسازند هر چند تکلفات بکار برند دلنشین نیست چون جای قابل و سرمنزل دلکشا بود حکم فرمودم که یک لک رویه از خزانه عامره بجهت عمارات انجا تلخواه نمایند و منازل عالی در خور آن سرزمین اساس نهند درینولا بعرض رسید که سناسی موتی درین نواحی می باشد که مطلق اختیار از خود دور کرده حکم فرمودم که بحضور بیاوند که بحقیقت او را رسیده شون عابدان

و مرتاضان همدو را سرب با سی می گویند و معنی سرب با سی آنکه تارک همه چیز و بکثرت استعمال ستاسی شد و تفصیل مراتب اینها بسیار است و در طایفه سرب باسی چند گروه اند و از انجمله یکی موتی است که از خود صلب اختیار میکنند و خود را تسلیم می سازند چنانچه مطلق زبان را بگویی آشنا نمی سازند اگر ده شبان روز یک جا ایستاده باشند قدم پیش و پس نمی نهند مجمل حرکت باختیار آنها سر نمی زند و حکم همان دارند چون بحضور آوردند تفحص احوالش نموده شد استقامت عجیبی در حالش مشاهده افتاد بخاطر رسید که در حالت مستی و بیخبری و بیخودگی ادای خارجی از سرزند بغبران چند پیاله عرق دو آتش باو خورانیده شد بدو عی ملکه این کار بهم رسانیده بود که سرموئی تغیر نیافت و بهمان استقامت بود تا از هوش رفت مثل مرده ها او را برداشته بردند حق تعالی رحمی کرد که ضرر جانی باو نرسید القصة در مرتبه خود غریب استقامت داشت درینولا بی بدلخان تاریخ فتح کانگڑه و تاریخ بنای مسجد که در قلعه مذکور فرموده شده معروض داشت چون خوب یافته بود نوشته شد

شهنشاه زمان شاه جهانگیر ابن شاه اکبر * که شد بر هفت کشور بادشاه از حکم تقدیری جهانگیر جهان بخش و جهان دار و جهان دارا * که از بخت جوان او جهان ایمن شد از پیری بشمشیر غزا این قلعه را بکشود تاریخش * خرد گفتا کشود این قلعه اقبال جهانگیری تاریخ بنای مسجد را چنین گفته

نور دین شاه جهانگیر بن شاه اکبر * بادشاه است که در دهرند اردنانی

قلعه کانگڑه بگرفت بتائید اله * ابر تیغش که کند قطر او طوفانی

شد چو از حکم ر این مسجد پر نور بنا * که منور شود از سجده او پیشانی

هاتف از غیب بگفت از پی تاریخ بنایش * مسجد شاه جهانگیر بود نورانی در غره اسفندار مذ مای الهی جاگیر و حشم و اسباب ریاست و امارت اعتماد الدوله بنور جهان بیگم ارزانی داشتم و حکم فرمودم که نقاره و نویت او را بعد از فویم بادشاهی مینواخته باشند چهارم ماه مذکور حوالی پرگنه کشته مه محل نزول مواکب والا گشت * در پی روز خواجه ابوالحسن بعالی منصب دیوانی کل سرفراز گردید بسی و دو نفر از امراء دکن خلعت عنایت شد ابوسعید فیروز اعتماد الدوله بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سربلندی یافت * درینولا عرض داشت خرم رسید مشتمل بر آنکه خسرو در هشتم ماه بعرضه در قولنج و دیعت حیات سپرده بجوار رحمت رب العالمین پیوست نوزدهم ماه مذکور در کنار بهت نزل دولت اتفاق افتاد قاسم خان بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار سرفراز شد راجه کشند اس بخدمت فوجداری دهلی ممتاز گشت و منصب او اصل و اضافه دوهزاری ذات و پانصد سوار مقرر شد پیش ازین قوالان و یساولان تعیین شده بودند که در شکارگاه کرچهاک جرگه ترتیب نمایند چون بعرض رسید که شکار به شاخند در آمده بیست و چهارم ماه مذکور

بلچندس از بندهای خاص بعزم شکار توجه فرمودم و از قچقار کوهی و چهاره یکصد و بیست و چهار راس شکار شد درین روز بعرض رسید که ظفرخان پسر زین خان برحمت حق پیوست سعادت امید پسر او را بمنصب هشت صدی ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم

جشن هفتدهمین نوروز از جلوس همایون



شب دوشنبه شهر جمادی الاول سنه هزار و سی و یک هجری بعد از گذشتن یک پهر و پنج گهزی و کسری نیر اعظم فروغ بخش عالم دولتمسرای حمل را بنور جهان افروز خویش منور گردانید و سال هفتم از جلوس این نیازمند بفرخی و فیروزی آغاز شد درین روز بهجت افروز آصف خان بمنصب شش هزار ذات و سوار سرفراز گردید قاسم خان را بحکومت صوبه پنجاب رخصت فرموده اسپ و فیل و سروپا عنایت نمودم هشتاد هزار درب برنیل بیگ ایلچی دارای ایران انعام شد در ششم ماه مذکور مقام راول پندی مورد عساکر منصور گردید فاضل خان بخدمت بخشگیری سرفرازی یافت برنیل بیگ حکم شد که تا هنگام مراجعت موکب منصور از سیر کشمیر در دارالسلطنت لاهور آسوده بسربرد باکبر قلیخان لنگر فیل عنایت شد چون درینولا مکر استماع یافت که دارای ایران از خراسان بعزم تسخیر قندهار شتافته اگرچه این حرف نظر بر نسبتهای سابق و حال بغایت بعید می نمود و از حساب دور بود که این قسم بادشاه بزرگ خیالات سبکی و بی حوصلگی بکار برد و بر سر ادنی بنده از بندهای من که باسیصد چهار صد نوکر در قندهار باشد خود بیاید اما از آنجا که حزم احتیاط از شرایط جهانداری و لوازم سلطنت است زین العادین بخشی احدیان را با فرمان مرحمت عنوان نزد خرم فرستاده ام که با عساکر فیروزی اثر و فیلان کوه شکوه و توپخانه عظیم که در آن صوبه یکمک او مقرر بود بسرعت هرچه تمام تر خود را بملازمت رساند که اگر این حرف مقرون بصدق باشد او را بالشکری از حساب و شمار بیرون و خزانه از حد و اندازه افزون فرستاده شود تا نتیجه عهد شکنی و حق ناشناسی را در یابد هشتم ماه مذکور در سرچشمه حسن ابدال منزل شد فدائی خان بمنصب دو هزار ذات و هزار سوار سرفراز گردید بدیع الزمان بخدمت بخشگیری احدیان مقرر گشت در دوازدهم ماه مذکور روز جمعه مهابتخان از کابل آمده ملازمت نموده سعادت زمین بوس دریافت و مورد الطاف روز افزون گردید صد مهر بصیغه نذر و ده هزار روپیه برسم تصدق گردانید خواجه ابوالحسن تابینان خود را اراسته بنظر گردانید دو هزار و پنجاه سوار خوش اسپه بقلم در آمد که از آن جمله چهار صد سوار برق انداز بودند در منزل مذکور شکار قمرغه طرح افکنده سی

و سه راس از قفقاز گوهی و غیره به تیرو تفنگ انداختم درینوقت حکیم مومنا بوسیله رکن السلطنت مهابتخان دولت ملازمت دریافت از روی قدرت و دلیری متصدی علاج شده امید که قدم او مبارک باشد منصب امان الله پسر مهابتخان دو هزار و هزار و هشتصد سوار مقرر شد نوزدهم ظاهر یگلی مکھی مورد بارگاه اقبال گردید و جشن شرف در انجا آراستگی یافت مهابتخان را رخصت کابل فرموده اسپ و فیل و خلعت مرحمت فرمودم منصب اعتبارخان پنج هزار و چهار هزار سوار حکم شد چون بنده قدیم خدمت و بسیار پیر ضعیف شده بصاحب صوبگی آگره سرفراز ساختم و حراست قلعه و خزاین بعده او مقرر داشتم بعنایت فیل و اسپ و خلعت ممتاز ساخته رخصت فرمودم بیست و نهم در کهای کنوار ارادتخان از کشمیر آمده سعادت استانبوس دریافت دویم اردی بهشت ماه الهی در خطه دلکشای کشمیر نزول اجلال اتفاق افتاد میر میران بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و چهار صد سوار سرفراز گردید درینوقت بجهت رفاهیت احوال رعایا و سپاهی مرسوم فوجداری را برطرف ساخته فرمان شد که در کل ممالک محروسه بعلمت فوجداری مزاحمت نرسانند زیر دستخان میر توزک بمنصب دو هزار و هفتصد سوار ممتاز گشت در تاریخ سیزدهم بصوابدید اطبا خصوص حکیم مومنا از بازوی چپ فصد نموده سدک شدم بمقر بخان سرو پا بحکیم مومنا ده هزار درب انعام شد حسب التماس خرم منصب عبدالله خان شش هزار و مقرر گشت سرفراز خان بعنایت نقاره سرفراز گردید بهادر خان اوزبک از قندهار آمده دولت زمین بوس دریافت صد مهر بصیغه نذر و چهار هزار روپیة بوسم تصدق گذرانید مصطفی حاکم تهته شاه نامه و خمسه شیخ نظامی مصور بعمل استادان با دیگر تحفه ها بوسم پیشکش فرستاده بود بنظر در آمد غره خردان ماه الهی لشکرخان بمنصب چهار هزار و ذات و سه هزار سوار سربلندی یافت بمیر جمله منصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار سوار عنایت شد از امراء صوبه دکن برین موجب باضافه منصب سرفراز گردیدند سردار خان سه هزار و دو هزار و پانصد سوار سربلندخان دو هزار و پانصدی ذات دو هزار و دو بیست سوار باقیخان دو هزار و پانصدی و دو هزار سوار شرزه خان دو هزار و پانصدی و هزار و دو بیست سوار جان سپار خان دو هزار و ذات و دو هزار سوار مرزا والی دو هزار و پانصدی و هزار سوار مرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاه رخ هزار و پانصدی ذات و سوار زاهدخان هزار و پانصدی و هفتصد سوار عقیدتخان هزار و دویست و سیصد سوار ابراهیم حسین کاشغری هزار و دویست و ششصد سوار ذوالفقارخان هزار ذات و پانصد سوار راجه گجسنگه و همت خان بعنایت نقاره ممتاز گردیدند دویم تیر ماه الهی سید بایزید بخطاب مصطفی خانی سرفراز گردید و نقاره نیز مرحمت شد درینوقت تهرخان که از خدمتگاران نزدیک است با فرمان مرحمت عنوان بطالب فرزند اقباله مذ شاه پرویز رخصت شد پیش ازین بچند روز عریض متصدیان صوبه قندهار مشتمل بر عزیمت دارای ایران به تسخیر قندهار رسیده بود و خاطر صد اقامت آئین نظر بر نسبت های گذشته و حال تصدیق

ایذمعیبی نمیدنمود تا آنکه عرض شد فرزند خانجهاں رسید * که شاه عباس با لشکرهای عراق و خراسان آمده قلعه قندهار را محاصره نمود حکم فرمودم که ساعت بجهت برآمدن از کشمیر مقرر نمایند خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان بخشی پیشتر از موکب منصور لاهور شتافتند تا رسیدن شاه زادهای عالیقدر با لشکر دکن و گجرات و بنگاله و بهار و جمع از امرای که در رکاب ظفر قرین حاضراند و آنچه بے در پی از محال جاگیر خود برسند نزد فرزند خانجهاں بملاقات روانه سازند همچنان توپخانه و حلقه های مست فیلان خزانه و سلاح خانه سامان نموده فرستند چون بهایی ملتان و قندهار آبادانی کمتر است بے تهیه اذوقه فرستادن لشکر گران صورت پذیرند بنابراین مقرر شد که غله فروشان را که با مصالح هند بنجاره گویند دلاسا نموده زرداده مقرر فرمایند که همراه لشکر ظفر اثر باشند تا از ممر اذوقه تنگی نکشند اینجا بنجاره طایفه ایست مقرر بعضی هزار گاؤ و بعضی بیشتر یا کمتر به تفاوت میدارند غله از بلوکات بشهرها آورده میفروشند و در لشکرها همراه میباشند و در چنین لشکره ائلاً صد هزار گاؤ بلکه بیشتر همراه خواهد بود امید که بتوفیق کریم کارساز لشکر بعدت و آلات سامان شود که تا اصفهان که پای تخت اوست هیچ جا تاامل و توقفه رو ندهد بخانجهاں فرمان شد که زهار تا رسیدن عساکر منصور از ملتان قصد آن جانب ننمایند و اضطراب نکنند و گوش بر حکم دارن بهادر خان اوزبک بعنایت اسپ و سرو پا سرفراز گشته بکمک لشکر قندهار مقرر شد فاضل خان بمنصب دوهزاری ذات و هفتصد و پنجاه سوار ممتاز گردید چون بعرض رسید که فقراء کشمیر در زمستان از شدت سرما محنت میکشند و بسختی و دشواری میگذرانند حکم فرمودم که قریه از اعمال کشمیر که سه چهار هزار روپیه حاصل آن بوده باشد حواله ملا طالب اصفهانی نمایند که در وجه لباس فقرا و گرم کردن آب بجهت وضو ساختن در مساجد باید که صرف نماید چون بعرض رسید که زمینداران کشتوار باز سر تهر و عصیان برداشته به فتنه و فساد پرداخته اند به اراد تخاں حکم شد که گرم و چسپان شتافته پیش از آنکه خود را قائم سازند تنبیه بر اصل نموده بیخ فساد آنها بر کند * درین تاریخ زمین العابدین که بطلب خرم رفته بود آمده ملازمت نمود و معروضداشت که قرارداد او این است که ایام برسگال را در قلعه ماند و گذرانیده متوجه درگاه شود عروضا داشت او خوانده شد از فحوائص مضمون و ملتسماتی که کرده بود بوسه خیر نمی آمد بلکه آثار بیدولتی ظاهر میشد لاجرم فرمان شد که چون او اراده آن دارد که بعد از برسات متوجه درگاه شود باید که امرای عظام و بندهای درگاه که بکمک او مقرر اند خصوص از سادات بارهه و بخاری و شیخ زاده و افغان و راجپوتان تمام را بدرگاه روانه سازد بمیرزا رستم و اعتقاد خان حکم شد که پیشتر به لاهور رفته استعداد لشکر قندهار نمایند بمشارایه یک لک روپیه برسم مساعدت عنایت شد و به عنایت خان و اعتقاد خان نقاره مرحمت فرمودم * ارادت خان که به تنبیه و تادیب مفسدان کشتوار شتافته بود بسیاری را بقتل رسانیده از سر نو ضبط نموده و

استحکام داده بخد مت برداخت معتمد خاں که بدست بخشینگری لشکر دکن اختصاص داشت چون آن مهم بانجام رسیده حسب التماس مشارالیه طلب شده بود درین تاریخ آمده استانبول نمود * از غریب افکه چون در حرم سرائ عصمت دافه مرور دے که چارده بازده هزار رویه قیمت داشت گم شده چونکرای منجم بعرض رسانید که درین دوسه روز پیدا می شود و صادق خاں رمال معروض داشت که در همین دوسه روز از جای بهم میرسد که بصفا و پاکیزگی متصف باشد مثل عبادتخانه و جای که مخصوص بنماز و تسبیح و اشغال باشد عورت رمالی عرض کرد که درین زودی پیدا خواهد شد و عورت سفید پوست از روی شگفتگی آورده بدست حضرت خواهد داد قضا را روز سویم یکی از کنیزان ترک در عبادتخانه یافته بخوشحالی تمام تبسم کنان بدست من داد چون سخن هرسه یکی نشست هر کدام بانعام خاطر خواه سرفراز گردید چون خالی از غریب نبود نوشته شد درینولا کوکب و خدمتکار خاں و غیره دوازده نفر از بندهای نزدیک را بسزاولی امراء صوبه دکن تعیین فرمودم که اهتمام شایسته نموده بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه حاضر سازند که بلشکر فیروزی اثر قندهار فرستاده شود چون درین ایام مکرر بعرض رسید که خرم به بعضی از محال جاگیر نور جهان بیگم و شهریار بی حکم دست تصرف دراز ساخته از جمله پرگنه دهلپور که در جاگیر فرزند شهریار از دیوان اعلیٰ تنخواه شده بود دریا نام افغان را از نوکران خود باجمعی فرستاده و او باشریف الملک ملازم شهریار که بغوجداري انحدرد مقرر بود جنگ کرده و کس بسیاری از طرفین بقتل رسیده اند اگرچه از توقف او در قلعه ماند و ملتزمات دور از حساب و نامعقول که در عرض داشت خود باظهار آن جرات نموده بود ظاهر میشد که عقل او برگشته است لیکن از استماع این اخبار متیقن گشت که حوصله او را گنجایش این همه عنایت و تربیت که در حق او شده نیست و دماغش خلل پذیرفته بنابراین راجه روز افزون را که از خدمتگاران قدیم است و نزدیک بود نزد او فرستاده ازین جرات و بیباکی باز پرس فرمودم و فرمان شد که بعد ازین ضبط احوال خود نموده قدم از جاده معقول و شاهراه ادب بیرون نه دهد و بمحال جاگیر خود که از دیوان اعلیٰ تنخواه یافته خرسند باشد و زنهار اراده آمدن بملازمت ننماید و جمعی از بندها که بجهت یورش قندهار طلب شده زود روانه درگاه والا سازد اگر خلاف حکم بظهور رسید ندامت خواهد کشید درینولا میر ظهیرالدین نبیره میر میران پسر شاه نعمت الله مشهور از ایران آمده ملازمت نمود خلعت و هشت هزار درب انعام شد * آجاله دکنی بافرمان عنایت عنوان نزد راجه نرسنگدیو رخصت یافت که سزاولی نموده حاضر سازد قبل ازین بنابر رعایت بسیار و مرحمت سرشار که به خرم و فرزندان او داشتم در هنگامی که پسرش را بیماری معذب دست داده بود بخود قرارداد بودم که اگر خدای تعالی او را به بخشد دیگر شکار بندوق نکنم و هیچ جانداری را بدست خود ازده نسازم با این میل و هوس که مرا بشکار است خصوص به شکار بندوق مدت پنجسال پیرامون آن نگشتم درینولا که

خاطر از کردن ناملازم او گرانی پذیرفت باز بشکار بندوق توجه فرمودم و حکم کردم که هیچکس را بی بندوق در دولخانه نگذارند در اندک مدت اکثری از بندها را ذوق بندوق اندازی شد و تزکیش بندگان بجهت مجرای خود بر پشت اسب ورزش رسانیدند در بیست و پنجم ماه مذکور مطابق هفتم شوال در ساعت مسعود و مختار از کشمیر متوجه لاهور شدم بهاری داس برهنه را با فرمان مرحمت عنوان نزد رانا کرن فرستادم که پسر او را با جمعیت بملازمت بیاورد میر ظهیرالدین بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز شد چون بعرض رسید که قرض دار است ده هزار روپیه انعام فرمودم غره شهر پور ماه الهی سرچشمه اچهل منزل نشاط گردید روز مبارک شنبه در سرناک بزم پیااله ترتیب یافت درین روز میمون فرزند سعادتمند شهر یار تسلیم خدمت قندهار و تسخیر آن دیار نمود بمنصب دوازده هزاری و هشت هزار سوار سرفروزی یافت خلعت خاصه با نادری تکه مروارید عنایت شد درینولا سوداگری در دانه مرورید کلان از آنکه روم آورده بود یکی از آن یک مثقال و ربع دویم یک سرخ ازو کمتر هر دو به شصت هزار روپیه نور جهان بیگم خریده درین روز پیشکش کرد روز جمعه دهم بصلاح دید حکیم مومنا از دست فصد نموده سبک شدم مقر بخان که درین فن ید طولی دارد همیشه او فصد من کرده یمن که هرگز خطا نکرده باشد دوبار خطا کرد بعد از آن قاسم برادر زاده او فصد کرد خلعت و دو هزار روپیه بمشارالیه داده هزار درج بحکیم مومنا انعام شد میرخان حسب اللقمان خان جهان بمنصب هزار و پانصدی و فصد سوار سرفراز گشت در بیست و یکم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگی یافت سال پنجاه و چهارم از عمر این نیازمند درگاه الهی بمبارکی و فرخی آغاز شد امید که مدت عمر در مرغیات ایزدی مصروف باد در بیست و هشتم بسیر آبشار اوهر رفته شد چون چشمه مذکور بخوبی و گوارائی مشهور بود بآب گنگ و آب دره لار در حضور وزن فرمودم آب اوهر از آب گنگ سه ماشه گران آمده آب گنگ از آب دره لار نیم ماشه سبک تر شد در سیم مقام هیرو پور نزول بارگاه اقبال گشت با آنکه ارادتخان خدمت کشتوار را خوب کرده چون رعایا و سکنه کشمیر از طرز سلوک او شکوه می نمودند اعتقاد خان را بصاحب صوبگی کشمیر سرفراز ساخته اسب و خلعت و شمشیر خاصه دشمن گذار باو عنایت فرمودم ارادتخان را بخدمت لشکر قندهار تعیین نمودم گذور سنگه راجه کشتوار را که در قلعه گوالیار مقید بود از حبس بر آورده کشتوار باو عنایت کردم و اسب و خلعت و خطاب راجه باو عنایت شد حیدر ملک را بکشمیر فرستادم که از دره لار جوی آب بباغ نور افزا بیارد سی هزار روپیه بجهت مصالح واجوره آن حواله شد دوازدهم ماه مذکور که از کوهستان جمو بر آمده در بهتر نزول افتاد روز دیگر شکار قمرغه کردم اور بخشش پسر خسرو را بمنصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار عنایت شد در بیست و چهارم از آب چناب عبور فرمودم میرزاسقم از لاهور آمده ملازمت نمود همدری تاریخ افضلحال دیوان خرم عرضداشت او را آورده ملازمت نمود بے اعتدالیهای خود را لباس معدرت پوشانیده او را فرستاده

که شاید به توفیق و جبر زبانیها کاری از پیش تواند برد و اصلاح ناهمواری او تواند نمود.
 من خود اصلاً توجه فرمودم و روندادم خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خاں بخشی
 که بجهت سامان لشکر قندهار پیشتر بلاهور شتافته بودند سعادت آستان بوس دریافتند
 غره آبان ماه الهی امین الله پسر مهلبختان بمنصب سه هزاره ذات و هزار و هفتصد
 سوار سرفراز گردید فرمان مرحمت عنوان بطلب مهلبختان فرستاده شد درینوقت عید الله
 خاں را که بجهت خدمت قندهار طلب فرموده بودم از محال جاگیر خود آمده
 زمین بوس نمود چهارم ماه مذکور بمبارکی و فرخی داخل شهر لاهور شدم الف خاں
 بمنصب دو هزاره و هزار و پانصد سوار سربلندی یافت * بدیوانیان عظام حکم فرمودم
 که جاگیرهای خرم را که در سرکار حصار و میان دو آب و این حدود تذخواه دارند در
 طلب جمعی از بندها که بخدمت قندهار مقرر شده اند تذخواه نمایند او از عیوض
 این محال از صوبه مالوه و دکن و گجرات هر جا که صوبه گجرات و مالوه و دکن و خاندیس
 خاں را خلعت داده رخصت نمودم و فرمان شد که صوبه گجرات و مالوه و دکن و خاندیس
 بار عنایت شده از اینجا هر جا خواهد محل اقامت قرار داده بضبط آن حدود پردازان جمعی
 از بندها که بحضور بجهت پورش قندهار طلب شده سزاواران به آوردن آنها تعیین شده
 رفته اند زود بدرگاه فرستد و بعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرموده درنگدرد و الا
 نهامت خواهد کشید درین روز اسب پنجاق اول که در طوایل خاصه امتیاز داشت
 بعبدالله خاں عنایت شد * در بست و ششم ماه مذکور حیدر بیگ و ولی بیگ
 فرستادهای دارای ایران دولت باریافتند بعد از ادا مراسم کورنش و تسلیم نوشته
 شاه را بنظر در آوردند * فرزند خانجهان حسب الحکم جریده از ملتان رسیده ملازمت
 نمود هزار مهر و هزار روپیه و هیژده اسب پیشکش گذرانید مهلبختان بمنصب شش
 هزاره ذات و پنج هزار سوار سرفراز شد بمیرزا رستم فیل عنایت نمودم راجه سارنگ دیو
 بسزاوولی راجه نرسنگ دیو تعیین فرمودم که او را بسرعت هر چه تمامتر بدرگاه حاضر ساز
 هفتم آذر ماه الهی ایلیچیان شاه عباس را که بدفعات آمده بودند خلعت و خرجی
 داده رخصت فرمودم کتابتی که در معذرت قندهار مصحوب حیدر بیگ ارسال داشت
 بود با جوابی که نوشته شده درین اقبال نامه ثبت افتاد

نقل نامه دارای ایران

نسایم دعوائی که از نفحات اجابت آن غنچه مراد شگفته نگهت افزای مشام یگانگی
 باشد و لواجم مدحاتی که از لمعات خلوصش انجمن اتحاد منور گشته ظلمت زدای
 غالیه بیگانگی گردان عطر بزم خلعت و ولای اعلیٰ حضرت ظل الهی و شمع جمع صدق
 و صفائی آن نور پروت الهی گردانیده مشهود رانی انور و مکشوف ضمیر منیر ضیا گسته
 میگردداند که بر دل دانش بسند و خاطر آسمان پیوند آن برادر بجان برابر که آئینه چهار

دانش و بینش و سرأت جمال حقایق آفرینش است عکس پذیر خواهد بود که بعد
 سنوج قضیه ناگزیر نواب شاه جنت مکان علینکین آشیانی انارالله برهانه چه قسم قضایا
 در ایران روداده بعضی ممالک از تصرف منسوبان این دودمان ولایت مکان بیرون
 رفته چون این نیازمند درگاه بے نیاز مقلد امور سلطنت شد به یمین ترفیقات ربانی
 و حسن توجه دوستان انتزاع جمیع ممالک موروثی که در تصرف مخالفان بود
 نمود چون قندهار در تصرف گماشنگان والا دودمان بود ایشان را از خود دانسته
 متعرض آن نشده از عالم اتحاد و برادری مترصد بودیم که ایشان نیز بطریق
 ابا و اجداد عظام جنت مقام خود در تفریض ان توجه مبذول فرمایند چون بتغافل
 گذرانیدند مکرر بنامه و پیغام و کنایت و صریح بتصریح طلب ان نمود شاید که در
 نظر همت ایشان این محقر ملک قابل مضایقه نبود مقرر فرمایند که در تصرف
 اولیای اینخاندهاں داده رفع ظن دشمنان و بد گوین و قطع زبان درازی حاسدان و
 عیب جوین گردد و جمعی پیشتر این امر را در عقدہ تعویق انداختند چون حقیقت
 این مقدمه در میان دوست و دشمن اشتہار یافت و از انجانب جولے مشعر برد و
 قبول نرسیده بخاطر عاطر رسید که طرح سیر و شکار قندهار اندازیم که شاید بدین وسیله
 گماشتهای ان برادر نامدار کامگار از روس روابط الفت و خصوصیتی که در میان مسالوک
 است موکب اقبال را استقبال نموده بخدمت اشرف فایز گردند و مجدداً بر عالمیان
 و سوخ قواعد یگانگی طرفین ظاهر گردیده باعث زبان کوتاهی حاسدان و بدگوین شود
 بدین عزیمت بے یراق قلعه گیری متوجه شده چون بالوکای فرای رسیدیم منشور
 عاطفت مبنی بر اظهار سیر و شکار قندهار بحاکم انجا فرستادیم که مهمان پذیر باشد
 عزت اثار خواجه باقی کرکراک را طلب فرموده بحاکم و امراء که در قلعه بودند پیغام
 دادیم که میان عالیحضرت باد شاه ظل الله و نواب همایون ما جدائی نیست و آگاهی
 که هست از همدیگر میدانیم و ما بطریق سیر متوجه ان صوبه ایم نوعی نکنند که
 کلفت خاطر بهم رسد ایشان مضمون حکم و پیغام مصلحت انجام را بگوش حقیقت
 فیدوش نشنیده و مراسم الفت و اتحاد جانبین را منظور نداشته اظهار تمرد و عصیان
 نمودند تا بحوالی قلعه رسیده باز عزت اثار مشارالیه را طلب فرمودم و آنچه لوازمه
 نصیحت بود باو گفته فرستادیم تا ده روز دیگر عساکر منصور را قدغن فرمودیم که بیرومون
 حصار نگردن نصایح سودمند نیامد و در مخالفت اصرار نمودند چون بیش ازین
 مصالح گنجایش نداشت لشکر قزلباش باوجود عدم اسباب قلعه گیری به تسخیر قلعه
 مشغول شد در اندک مدت برج و باره را با زمین یکسان ساخته کار براهل قلعه تنگ
 شد امان خواستند مانیز رابطه محبت که از قدیم الایام فیما بین این دو سلسله رفیعہ
 مسالوک بوده طریقه برادری که مجدداً از زمان میوزائی ان اورنگ نشین بارگاه جاه و جلال
 میان ایشان و نواب همایون مابذوعی استقرار یافته که رشک افزای سلاطین روی
 زمین شده است منظور نظر داشته بمقتضای مروت جبلی نقصیرات و زلات ایشان را

به عفو مقرون فرموده و مشمول عنایت ساخته سالماً و غانماً باتفاق حیدر بیگ تورباشی که از صوفیان صادق اینخاندان است روانه درگاه معلی گردانیدم حقا که بنیاد و داد و اتحاد موروثی و مکتسبی از جانب این ولجوری نه بمرتبه مشید و مستحکم است که بجهت صدور بعضی امور که بحسب تقدیر از ممکن امکان بمنصه ظهور آمده باشد خلل پذیر گردد

میان ما و تو رسم جفا نخواهد بود * بجز طریقه مهر و وفا نخواهد بود
مرجو آنکه از آن جانب نیز همین شیوه مرضیه مسلوک بوده بعضی امور غریبه را منظر
انظار خجسته آثار فرموده اگر خدشه بر عارض الفت ظاهر شده باشد بحسن عفو و
ذاتی و محبت ازلی در ازاله آن کوشیده گل همیشه بهار یکدلی و یگانگی را سرسبز
و خورم داشته همگی همت گردون اساس بنائید میبانی وفاق و تصفیة مناهل اتفاق
که نظام بخش انفس و آفاق است مصروف فرمایند و کل ممالک محروسه ما را بخون
متعلق دانسته بهر کس خواهند شفقت فرموده اعلام بخشند که بلا مضایقه باو
سپرده می شود این جزئیات را خود چه اعتبار باشد امراء و حکامیکه در قلعه بودند
اگرچه مرتکب امری چند که مذافی مراسم دوستی باشد شدند اما آنچه واقع شده از
جانب ماست و ایشان آنچه لارمه نوکری و شرط جانشاری بود بتقدیم رسانیدند یقین
که آن حضرت نیز شفقت شاهانه و مرحمت بادشاهانه شامل حال آنها فرموده ما را
از ایشان شرمزده نخواهند ساخت زیاده چه اظذاب نماید همواره لوی فرقدان سای
هم آغوش تائیدات غیبی باد *

جواب نامه شاه عباس

سپاس معرا از ملایس حد و قیاس و ستایش مبرا از آلائش تشبیه و التباس
یگانه معبودی را در خور و سزاست که استحکام عهد و موثیق بادشاهان عظیم الشان را
موجب انتظام سلسله آفرینش و التیام و فرمان رویان جهان را باعث رفاهیت و آسایش
و سبب امنیت و آرامش خلائق و عباد که ودايع بدایع حضرت آفریننده اند گردانیده
مصادق این بیان و مرید این برهان موافقت و اتحاد و مرابطت و داد است که
فیما بین این والا دودمان رفیع الشان تحقیق پذیرفته و در زمان دولت روز افزون ما
بتجدید بمثابه مکرر و مشید گشته که محسود سلاطین زمان و خواقین دوران است آن
شاه جم جات ستاره سپاه فلک بارگاه دارا گره گردون شکوه زبنده افسر کیانی شایسته
تخت خسروانی شجره برومند ریاض سلطنت و ابهت نهال بوستان نبوت و ولایت
نقاوه دودمان علوی خلاصه خاندان صفوی ے سبب و باعثی در صد افسردگی
گلزار محبت و دوستی و اخوت و یکدلی که تا انقراض زمان و اختلاف ادوار دوران
امکان نشستن فبار خلل بر ساحت بیاض آن نبوده شدند ظاهراً رسم اتحاد و یگانگی

فرمان را بیان اینجهان بوده باشد که در عین استحکام و اخوت و دوستیکه قسم بسر یکدیگر
مخبر شده باشند و با کمال موافقت روحانی و مصادقت جسمانی که فیما بین بجان
مضایقه نباشد تا بملک مال چه رسد باین روش بصیر و شکار آیند.

• مدد حیف بر محبت بیش از قیاس ما * از وزون مکتوب محبت طراز که در معذرت
سیر و شکار قندهار مصحوب سعادت نصایب حیدر بیگ و ولی بیگ ارسال داشته بودند
مشعر بر محبت ذات ملایک صفات بود گلهای نشاط بزوری روزگار خجسته آثار شکفت
بر رای گیتی آرای آن برادر کامگار عالیقدر مخفی و محتجب نماد که تار سیدن رسول
فرخنده پیام و نبل بیگ بدرگاه آسمان جاه اظهاری بمناسبت و پیغام در باب خواهش قندهار
نشدن بود در حیدر که ما بسیر و شکار خطه دلکشای کشمیر مشغول بودیم دنیا داران دکن از
کوته اندیشی قدم از جاده اطاعت و بندگی بیرون نهاده طریق عصیان پیمودند لهذا برونست
همت بادشاهانه تدبیر و تدابیر کوته اندیشان لازم شد و رایات نصرت آیات بدار السلطنت
لاهور نزول اجلال فرموده فرزند برخوردار شاهجهان را با لشکر ظفر اثر بر سر آن بیسعادتان تعیین
فرمودیم و خود متوجه دارالخلافه آگره بودیم که و نبل بیگ رسید و مراسله محبت افزای
ریخت بخش اورنگ شاهی رسانید آن تعویذ دوستی را برخورد شگون گرفته بقصد دفع شر
دشمنان و مفسدان متوجه دارالخلافه آگره گشتم در رقیمه گهربار در رنثار اظهار خواهش قندهار
نشدن بود و نبل بیگ زبانی ظاهر نمود در جواب او فرمودیم که منارا بآن برادر کامگار بهیم
چیز مضایقه نیست انشاء الله تعالی بعد از سرانجام مهم دکن بتوجهی که مناسب دولت
باشد شما را رخصت خواهم ساخت و فرمودیم که چون طی مسافت دور دراز کرده
آمده بخت روز در دار السلطنت لاهور از کوفت راه آسوده شود که ترا طلب خواهم فرمود بعد
از رسیدن به آگره که مستقر الخلافت است مشار الیه را طلبیدیم که رخصت فرمایم چون
عذایت ایزدی قریب حال این نیاز مند درگاه الهی است خاطر از فتح و ابرداخته
متوجه پنجاب گشتم و در صدد آن شدیم که مشارالیه را روانه گردانیم بعد از سرانجام
بعضی مهمات ضروری بجهت گرمی هوا متوجه خطه کشمیر جذت نظیر که در لطافت
و نزهت آب و هوا مسلم الثبوت سیاحان ربع مسکون است شدیم بعد از رسیدن بآن
خطه دلکش و نبل بیگ را بواسطه رخصت طلبیدیم که خود بسعادت متوجه شده
سیر گاهای نزهت بخش فرح افزای انجارا یک یک با و نمایم دریں اثنا خبر رسیدن
آن برادر کامگار بعزم تسخیر قندهار که هرگز در خاطر خطور فکریه بود رسید حیرت تمام
دست داد که کوره دهی چه خواهد بود که خود بسعادت بتسخیر آن متوجه شوند
و چشم از چنان دوستی و برادری و اتحاد پوشیده دارند باوجود آنکه مستخبران راست
قول درست گفتار خبر می رسانیدند باور نمی کردیم بعد از آنکه اینخبر محقق شد
در ساعت بعد العزیز خان حکم فرمودیم که از رضای آن برادر کامگار تجاوز نه نماید تا حال
سر رشته برادری مستحکم است مرتبه و درجه این الفت و یکجہتی را برابر بعالم نمی کردیم
و هیچ عطیه را بآن نمی سنجدیم فاما لایق و مناسب برادری آن بود که تا آمدن ایلچی

حسن خدمت میرزا

میرزا میرزاوند که باید بطلب و مدعاى که آمده بود کامیاب بمخدمت میرزا رسیدن ایلیچی مرتکب چنین خدشه شدن آیا اهل روزگار تقصیر بپیرایه عهد و صداقت و سرمایه مروت و قنوت را کدام طرف راجع خواهند ساخت الله تعالى در جمیع احوال حافظ و ناصر و معین باد * بعد از رخصت فرمودن ایلیچیان همگی همت به تهیه لشکر قندهار مصروف داشته فرزند خانجهانرا که بجهت بعضی مصلحتها طلب شده بود قبل و اسب خاصه با شمشیر و خنجر مرصع و خلعت عنایت نموده بطریق منقلاص رخصت فرمودم که تا رسیدن شاهزاده شهریار با عساکر ظفر آثار در ملتان توقف نموده منتظر حکم باشد و باقر خانرا که فوجدار ملتان بود بدرگاه والا طلب نموده شد علی قلی بیگ درمن را به منصب هزار و پانصدی سرفراز ساخته بکمک مشارالیه مقرر داشتم و همچنین میرزا رستم را بمنصب پنجهازری بلند مرتبه گردانیده در خدمت آنفرزند بشکر مذکور تعیین فرمودم لشکر خان از صوبه دکن آمده ملازمت نمود از تعینات لشکر مذکور گشت الهادخان افغان و میرزا عیسی ترخان و مکرخان و اکرامخان و دیگر امرا که از صوبه دکن و مجال جاگیر خود آمده بودند اسب و خلعت لطف نموده بهمراهی خانجهان رخصت فرمودم عمده السلطنت آصفخانرا بدارالخلاصه اگر فرستادم که کل خزانه مهر و روپیه را که از آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی انارالله برهاده تا حال فراهم آمده بدرگاه بیارد امالتخان پسر خانجهان به منصب دوهزار و هزار سوار سرفرازی یافت محمد شفیع بخشی صوبه ملتان بخطاب خانی سرفراز گشت * شریف وکیل فرزند اقبالمند شاه پرویز را رخصت فرمودم که بسرعت هرچه تمامتر قندهار آنفرزند را با لشکر صوبه بهار بملازمت بیارد و فرمان مرحمت عدوان به خط خاص نوشته تاکید بسیار در آمدن او نموده شد درین تاریخ میر میرزا نبیره شاه نعمت الله بمرگ مفاجات و دیعت حیات سپرد امید که از اهل آموزش باد مرزا بیگ قزاق را نایل مست زیر کرد و کشت خدمت او را بامام وردی فرمودم چون از مریضی که در سال پیش ازین عارض شده بود و هنوز هست دل و دماغ همراهی نمود که بمسودات سوانح و وقایع توانم پرداخت درینولا که معتمدخان از خدمت دکن آمده سعادت آستان بوس دریافت چون از بندهای مزاجدان و شاگردان سخن فهم بود و سابق نیز سر رشته اینخدمت و ضبط وقایع بعهد او بود حکم فرمودم که از تاریخ که نوشته ام آینده مشارالیه بخط خود نویسد و در ذیل مسودات من داخل سازد و آنچه بعد ازین سوانح شود بطریق روزنامه مسوده نموده به تصحیح من رسانیده به بیاض می سپرد باشد *

ازینجا مسودات نوشته معتمد خان است

درین ایام که همگی همت جهانکشی به تهیه لشکر قندهار و تدارک آنکار مصروف بود خدای ناخوش از تغییر حال و بے اعتدالیهای خرم بعرض میرزاوند موجب توهش و توزع خاطر میگشت * بنابراین موسویخان را که از بندهای با اخلاص مزاجدان بود بگذارین پیغامهای تهدید و ترغیب و بیان نصایح هوش افزا نزد آن بیدولت فرستادم که

برهنه‌مونی سعادت او را از گران خواب غفلت و غرور بیدار سازد و نیز بر اراده هائے باطل و مقاصد فاسد او وقوف حاصل نموده بخداست شتابد تا بهره‌چشم مقتضای وقت باشد بعمل آید غرض بهمن ماه الهی جشن وزن قمری آراسته گردید درین جشن همایون مهتابخان از صوبه کابل رسیده سعادت ملازمت دریافت و مورد عنایات خاص گشت یعقوب خان بدخشی را بعنایات نثاره بلند پایگی بخشیده بصوبه کابل تعیین فرمودم *
مقارن اینحال عرضداشت اعتبار خان از آگره رسید که خرم بالشکر نکبت اثر از ماندن روانه اینصوب شده ظاهراً خبر طلب خزانه را شنیده آتش در نهادش افکند و عنان اختیار از دست داده بیتابانه روانه شده که شاید در آشنای راه خود را بخزانه رسانده دست اندازی تواند کرد بنابراین رای صواب نما چنین اقتضا فرمود که برسم سپرو شکار تا کنار آب سلطان پور قهضت اتفاق افتد اگر آن بے سعادت برهنه‌مونی بدرقه ضلالت قدم به بادیه جلالت نهاده باشد پیشتر شتافته سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهاده شود و اگر طور دیگر صورت بندد در خور آن بعمل آید * باین عزیمت هفتدهم ماه مذکور بساعت مسعود و زمان محمود کوچ واقعه شد مهتابخان بعنایات خلعت خاص سرفرازی یافت یک لک روپیه بمزرا رستم و دو لک روپیه به عبدالله خان بصیغه مساعدت حکم شد مرزا خان پسر زین خان را با فرمای مرحمت عنوان فزد فرزند اقبال‌مند شاه پرویز فرستاده تاکید بیش از بیش در طلب او نموده شد راجه سارنگدینو جهت طلب راجه نرسنگدینورفته بود آمده ملازمت نمود معروضداشت که راجه بنا جمعیت شایسته و فوج آراسته در بلده تهنائیسر بسعادت رکاب مفتخر خواهد گشت و درین چند روز مکرر عرایض اعتبار خان و دیگر بندها از دارالخلافه آگره رسید که خرم از برگشتگی و بیدولتی حقوق تربیت را بمعقوق تبدیل ساخته پای ادبار در وادی جهالت و ضلالت نهاده روانه این حدود است و ازین جهت برآوردن خزانه را صلاح دولت ندانسته باستحکام برج و باره و لوازم قلعه‌داری پرداختم و همچنین معروضداشت آصفخان رسیده که آن بیدولت پرده ازرم دریده روی بودای ادبار نهاده از روش آمدن او بوسه خیر نمی آید چون صلاح دولت در آوردن خزانه نبود بحراست ایزدی سپرده خود متوجه ملازمت است بنابراین از آب سلطانپور عبور فرموده بکوچ متواتر متوجه تنبیه و تادیب آن سیاه بخت گردیدم و حکم فرمودم که بعد ازین او را بیدولت میگفته باشند درین اقبال نامه هرجا بے دولت مذکور شود کنایه از او خواهد بود از تربیت ها و مرحمت ها که در حق او بظهور آمده می توانم گفت که تا حال هیچ بادشاهی بفرزند خود اینقدر عنایت نکرده باشد آنچه پدر بزرگوارم به برادران من لطف نموده بودند من بنوکران او مرحمت فرمودم و صاحب خطاب و علم و نثاره ساختم چون در اوراق گذشته بتقریبات ثبت افتاده و بر مطالعه کنندگان این اقبالنامه پوشیده نخواهد بود که چه پایه توجه و تربیت در حق او مبذول گشته زبان قلم را از شرح آن کوتاه داشتم از کدام الم خود نویسم از کوفت و ضعف در چنین هوا سه گوم که بمزاج من نهایت فاسازگاری دارد سواری و تردن

باید کرد و تا این حال بر سرچنین ناخلفی باید رفت بسیار از بندگان هزارا که سالهاست
 دراز تربیت کرده بفرقه امارت رسانیده که امروز بایستی بجنگ اودیک یا قزلباش
 بکار آیند به شومی او سیاست فرموده بدست خود ضایع ساخت لله الحمد که این
 جل سبحانه انقدر حوصله و برد باری کرامت فرمود که این همه را تاب می توان آورد
 و یک طوری می توان گذرانید و برخود آسان کرد اما آنچه بدول گرانی میکند و مزاج
 غیرت را در آشوب دارد این است که در چنین وقتی بایستی که فرزندان سعادت گوین و
 امراء اخلاص این به تعصیب یکدیگر تلاش خدمت قندهار و خراسان که ناموس
 سلطنت است نمایند این بے سعادت تیشه بر پای دولت خود زده سنگ راه این
 عزیمت شد و مهم قندهار در عقده تعویق و توقف افتاد امید که حق تعالی این
 نگرانی هزارا از پیش خاطر بردارد * درینوقت بعرض رسید که محترم خان خواجه
 سرا و خلیل بیگ ذوالقدر و فدائی خان میرتوزک با بیدولت رابطه اخلاص درست
 ساخته ابواب مراسلات مفتوح دارند چون وقت مقتضی مداوا و اغماض نبود هر سه
 را مقید فرمودم و بعد از تحقیق و تفحص احوال چون در حرام نمکی و بد اندیشی و
 بدگمانی خلیل و محترم شک و شبهه نماند و مثل میوزا رستم امرا بر بے اخلاصی
 و بدگمانی خلیل سوگند خورده ناگزیر انها را بسیاست رسانیدم و فدائی خان را که
 غبار اخلاص او از الیش تهمت و نقصان پاک بود از قید برآورده سرفراز ساختم راجه
 روز افزون و برسرم تا کچوکي نزد فرزند اقباله مند شاه پرویز فرستادم که سزاوی نمود
 آن فرزند را با لشکر ظفر اثر بسرعت هرچه تمامتر بملازمت رساند تا آن بیدولت
 چنانچه باید بسزای کردار نا پسندیده خود برسد جواهر خان خواجه سرا بخندمت
 اهتمام در بار محل سرفراز شد غره اسفندار مذ ماه الهی نور سراسر مورد عساکر
 منصور گشت * درین روز عرضداشت اعتبار خان رسید که بیدولت بسرعت
 هرچه تمامتر خود را بنواحی دارالخلافه آگره رسانیده بود که شاید پیشتر از استحکام
 قلعه ابواب فتنه و فساد مفتوح گردانیده کاری توان ساخت چون به فتحپور میرسد در
 دولت را بر روی خود مسدود می باید خجالت زده ارباب گشته توقف می نماید
 خان خانان و پسر او بسیار از امرای بادشاهی که در تعینات صوبه دکن و گجرات بودند
 همراه او آمده رفیق راه بغی و کافر نعمتی شده اند موسویخان او را در فتحپور دیده تبلیغ
 احکام بادشاهی نمود و مقرر شد که قاضی عبدالعزیز ملازم خود را بر فراقت او بدرگاه والا
 فرستد که مطالب او را بعرض رساند سندر نام نوکر خود را که سر حلقه ارباب ضلالت
 و سر گروه اهل فساد است با آگره فرستاده که خزاین و دفاین بدها را که در آگره دارند
 متصرف گردانند از جمله بخانه لشکرخان در آمده نهالک رویه را متصرف گشت
 همچنین بمنزل دیگر بندها هرجا گمان سامان داشت دست تاول درآر ساخته آنچه
 یافت بتصرف درآورد هرگاه مثل خانخانان امرای که بمنصب عالی اتالیقی اختصاص
 داشت در هفتاد سالگی روزه خود را به بغی و کافر نعمتی سپاه زد از دیگران خود

چه گله گویا سرشت او به بغی و کافر نعمتی مجبول بود پدرش در آخر عمر با پدر بزرگوارم همیش شیشه ناپسندیده مسلوک داشت او پدری پدر نموده درین سن خود را مطعون و مردود ازل و ابد ساخت

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمی بزرگ شود

درین تاریخ موسویخان با عبدالعزیز فرستاده بیدولت رسید چون ملتمحات او معقولیت نداشت راه سخن نداده حواله مهابتخان نمودم که مقید دارد پنجم ماه مذکور گذار آب لودیانه مقوم معسکر اقبال گردید خان اعظم بمنصب هفت هزار و پنج هزار سوار سوبلندی یافت راجه بهارت بوندیله از دکن و دیانت خان از آگره رسیده ملازمت نمودند گناه دیانت خان را بخشیده بهمان منصب که سابق داشت سرفراز ساختم راجه بهارت بمنصب هزار و پانصدی و هزار سوار و موسویخان بهزاري و سید صد سوار ممتاز گشتند روز مبارک شنبه دوازدهم در ظاهر برگشته تها نیسر راجه نرسنگدیو ملازمت نموده فوج آراسته بتوزک عرض داده مورد تحسین و آفرین گردید راجه سارنگدیو بمنصب هزار و پانصدی و ششصد سوار سرفراز شد در حوالی کرنال آصفخان از آگره آمده بسعادت رکاب بوس فرق عزت برافراخت درینوقت آمدن او عذواں فتوحات بود نواز شخان پسر سعید خان از صوبه گجرات رسیده زمینی بوس نمود در هنگامیکه بیدولت در برهان پور بود حسب التماس او باقی خان را بصوبه چوناگره تعیین فرموده بودم بمشارالیه فرمان شده بود که بدرگاه آید درینولا خود را رسانیده شریک خدمت گشت چون از دارالسلطنت لاهور بے سابقه خبر کوچ اتفاق افتاد و فرصت مقتضی توقف و تأمل نبود با معدودے از امراء که در رکاب منصور بودند و بمخدمت حضور اختصاص داشتند برآمده شد تا رسیدن بسهند اندک مایه مردم بسعادت همراهی سرفراز بودند بعد از گذشتن از سهند فوج فوج و قشون قشون لشکر از اطراف و جوانب آمدند تا دهلی انقدر جمعیت فراهم آمد که بهر جانب که نظر می انداختم تمام روی صحرا را لشکر فراگرفته بود چون بعرض رسید که بیدولت از فتحپور برآمده روانه اینصوب گشته بکوچ متواتر متوجه دهلی شد بعساکر ظفر طراز حکم چلته پوشیدن فرمودم درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج منصور بصوابدید مهابتخان مفوض بود سرداری فوج هراول بعبدالله خان مقرر داشته از جوانان چیده و گزیده و سپاهیان کاردیده هرکس را که مشارالیه التماس نمود در فوج او نوشته حکم فرمودم که یک گروه پیشتر از دیگر افواج میرفته باشند خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها را نیز او متعهد شد و ماغافل ازین که او با بیدولت همدستان است و غرض اصلی آن بد اصل آنست که اخبار لشکر مارا باو رساند پیش ازین هم خبر راست و دروغ بر طومارهای طولانی نوشته می آورد که جاسوسان من آزانجا فرستاده اند بعضی از بندهای فکری را متهم میداشت که با بیدولت اتفاق دارند و اخبار دربار باو می نویسند اگر بقتنه ساری و در اندازی او از جا رفته اضطراب و بینایی می نمودم درین طور شورش که تند باد فتنه و طوفان بلا در آشوب و تلاطم بود

بسیاری از پندهای قدوی را به تهمت او ضایع بایستی ساخت با آنکه بعضی از دولتمداران در خلا و ملا بکنایه و صریح از بد اندیشی و نادرستی او حرفها راست بعرض میرسانیدند وقت مقتضی آن نبود که وا شکافته برده از روی کار او برگرفته آید چشم و زبان را از ادای که وحشت خاطرشوم او باشد نگاهداشته بیشتر از بیشتر در عنایت و التفات اغراق و افراط بکار میرفت که شاید خجالت زده از کردار نا هنجار خود گشته از بد ذاتی و فتنه پردازی باز آید آن مردود ازل و ابد که سرشت زشت او بخوبی و نفاق مجبول بود بخود پس نیامده کرد آنچه در خور او بود چنانچه در جای خود گذارش خواهد یافت

درختیکه تلخ است او را سرشت * گوش در نشانی بدباغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب * به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سحر انجام گوهر بکار آورد * همان میوه تلخ بار آورد
بالجملة در حوالی دهلی سید بهوه بخاری و صدر خاں و راجه کشنداس از شهر آمده بسعادت رکاب بوس سرفراز شدند باقر خاں فوجدار سرکار اوده نیز درین تاریخ خود را باردوبه ظفر قرین رسانید بسمت و پنجم ماه مذکور از معموره دهلی گذشته در کنار آب جمده معسکر اقبال آراستم گرد هر ولد را سال درباری از صوبه دکن آمده بدولت زمیں بوس ممتاز گردید به منصب دو هزار و هزار و پانصد سوار سرفراز گشته بخطاب راجه خلعت امتیاز پوشید زیر دست خاں میرنوزک بمعنایت علم نرق عزت برافراخت

جشن هیژدهمین نوروز از جلوس همایون



شب سه شنبه بستم ماه جمادی الاول سنه هزار و سی و دو هجری نیر اعظم فروغ بخش عالم به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و سال هیژدهم از مبداء جلوس بمبارکی و فرخی آغاز شد * درین روز استماع افتاد که بیدولت بحوالی متبرا رسیده در پرگنه شاه پور لشکر ادبار اثر او فرود آمده بسمت و هفت هزار سوار دید امید که عنقریب مقهور و مغلوب گردد راجه جیسنگه نبیره راجه مانسنگه از وطن خود آمده سعادت رکاب بوس دریافت راجه نرسنگه دیورا که در طایفه راجپوت ازو عمده تر امرای نیست بخطاب مهاراجه بلند مرتبه گردانیده راجه جوگراج پسر او را بمنصب دو هزار و هزار سوار سرفراز ساختم سید بهوه بمعنایت فیل ممتاز شد چون بعرض رسید که بیدولت کنار آب جمده را گرفته می آید نهضت موکب منصور نیز بهمان سمت مقرر گشت ترتیب افواج بحر امواج از هراول و چرنغار و برنغار و التمش و طرح و چند اول وغیره بآیینی که لایق حال و مناسب مقام بود قرار یافت مقارن این خبر رسید که بیدولت باخانخانان بی سعادت از راه راست عنان تافته بر پرگنه کولکه که بیست

کروه جانب چپ است شتافته و سندر برهن را که رهنمای بادیه ضلالت و گمراهی است با داراب پسر خانخانان و بسیاریه از امرای بادشاهی که رفیق راه بغی و حرام نمکبی شده اند مثل همت خاں و سربلند خاں و شرزه خاں و عابد خاں و جاد و رای و اودیرام و آتش خاں و منصور خاں و دیگر منصبداران که از تعینات صوبه دکن و گجرات و مالوه بودند تفصیل آن طولی دارد تمام نوکران خود را مثل راجه بهیم پسر رانا و رستم خاں و بیرم بیگ و دریای افغان و تقی و غیره در برابر لشکر منصور گذاشته پنج فوج قرار داده اگرچه بظاهر سمت سرداری به داراب برگشته روزگار است لیکن در حقیقت و معنی سرداری و مدار کار بر سندر زشت کردار است و تیره بختان بی عاقبت در نواحی بلوچپور نزول ادبار نموده اند هشتم ماه مذکور قبولپور معسکر ظفر گردید درین تاریخ نوبت چنداولی باقر خاں بود مشارالیه را از همه عقب تر گذاشته بودیم جمعی از مقهوران در اثنای راه خود را با عراق لشکر منصور رسانیده دست تطاول دراز ساختند باقر خاں پای همت برجا داشته بمداغه آنها پرداخت و خواجه ابوالحسن خبر یافت و بکمک عنان نافت تا رسیدن خواجه مردودان تاب نیاورده راه گریز سپرده بودند روز چهارشنبه نهم ماه مذکور بیست و پنجهزار سوار سرداری آصفخان و خواجه ابوالحسن و عبدالله خاں جدا ساخته بر سر مقهوران بی عاقبت تعیین فرمودم قاسم خاں و لشکر خاں و ارادخان و فدائی خاں و دیگر بندها موازی هشت هزار سوار در فوج آصفخان مقرر گشت باقر خاں و نورالدین قلی و ابراهیم حسین کاشغری و غیره مقدار هشت هزار سوار بکمک خواجه ابوالحسن قرار یافت نوازش خاں و عبدالعزیز خاں و عزیزالله و بسیاری از سادات باره و امروه به همراهی عبدالله نوشته شد درین فوج ده هزار سوار بقلم آمدند سندر مقهور لشکر ادبار اثر ترتیب داده قدم بی آزمی پیدشهاد درین وقت من ترکش خاصه خود را مصحوب زبردستخان میر توزک بجهت عبدالله خاں فرستادم که موجب دلگرمی او شود چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد آن روسیاه ازل و ابد که سرشت زشتش به بغی و کفران نعمت مجبول بود راه گریز سپرده به مقهوران پیوست عبدالعزیز خاں پسر خاند وران و الله اعلم دانسته یافان دانسته به همراهی اوشتافت نوازشخان و زبردستخان و شیر حمله که در فوج آن بی حمیت بودند پای همت افشوده از رفتن او ویران نشدند از آنجا که تائید ایزد جل و اعلی همه جا و همه وقت قرین حال این نیازمند است در چنین هنگامیکه مثل عبدالله خاں سرداری فوج ده هزار سوار را برهن زده و ویران ساخته بغنیم پیوست و نزدیک بود که چشم زخم عظیم به لشکر منصور رسد تیر تفنگ از شست غیب بمقابل سندر رسید از افتادن او ارکان همت مقهوران تزلزل پذیرفت خواجه ابوالحسن نیز فوج مقابل خود را از پیدش برداشته در هم شکست و آصفخان بوقت رسیدن باقر خاں ترده نمایان کرده کار را تمام ساخت و فتحی که طغرای فتوحات روزگار تواند شد از مکمن غیب چهره پرت از مراد گشت زبردست خاں و شیر حمله و شیر بچه پسر او و پسر اسد خاں و عموزی و محمد حسین

برادر خواجه جهان و جمعی از سادات باره که در فوج عبداللہ رو سیاه بودند شویست خوشگوار شهادت چشیده حیات جاوید یافتند عزیزاللہ نبیره حسین خاں زخم بندرق برداشته بسلامت ماند اگرچه درینوقت رفتن آن منافق مردودهم از تائیدات غیبی بود لیکن اگر در عین جنگ این حرکت شنیع ازو بظهور رسیدی ظن غالب آنکه اکثر سرداران لشکر عاصی گشتندی یا گرفتار شدی بحسب اتفاق در السنه عوام بلعنت اللہ اشتہار یافت چون نامی از غیب نامزد او شده بود من هم او را بهمین نام خواندم بعد ازین ہرجا لعنت اللہ مذکور شود کنایہ ازو خواهد بود بالجملہ مقہوران بد انجام کہ از عرصہ کارزار راہ گریز سپردہ بودند روے بوادی ادبار نہادند و دیگر خود را جمع نیا رستند ساخت و لعنت اللہ با سایر مقہوران تابیش بیدولت کہ بیست کرۂ مسافت بود عنان باز نکشید چون خبر فتح اولیای دولت باین نیازمند بے نیاز رسید سجادات شکر این موهبت کہ از عنایات مجددہ الہی بود بتقدیم رسانیدہ دولتخواہان شایستہ خدمت را بحضور طلب فرمودم روز دیگر سرسندر را بحضور آوردند چنان ظاہر شد کہ چون بندرق باو رسید جان ہمالکان جہنم سپرد لاشہ او را بجهت سوختن بدہی کہ در آن حوالی بودہ بردہ اند وقتی کہ خواستہ اند کہ آتش برافروزند فوجی از دور نمایان شد ازبیم آنکہ مبدا گرفتار شوند ہر کدام بطرفی گریختہ اند مقدم آن موضع سرش را بریدہ برآے سجرای خود نزد خان اعظم کہ در جاگیر او مقرر بود ہودہ مشارالہ بملازمت آورد چہرہ شومش درست نمایان بود هنوز متغیر نشدہ گوشہایش را بجهت سرویدہای کہ داشتہ بردہ بردہ بودند اما هیچ معلوم نشد کہ از دست کہ بندرق خوردہ از معدوم شدن او بیدولت دیگر کمر نہ بست گویا دولت و ہمت و عقل او آن سگ ہندو بودہ ہرگاہ مثل من پدیری کہ در حقیقت افریدگار مجازی اویم و در حیات خود او را بوالا پایہ سلطنت رسانیدہ بہ هیچ چیز ازو دریغ نہ داشتہ باشم چنین کند حاشا از عدالت الہی کہ دیگر روی بہبود نہ بیند جمعی از بندہا کہ درین یورش مصدر خدمات شایستہ شدہ در خور پایہ خویش بمراہم بیش از بیش سرفرازی یافتند خواجه ابوالحسن بمنصب پنچہزاری از اصل و اضافہ ممتاز شد نواز شہخان بمنصب چہار ہزاری و سہ ہزار سوار باقر خاں سہ ہزاری و پانصد سوار و نقارہ ممتاز گردید ابراہیم حسین کاشغری دو ہزاری و ہزار سوار عزیزاللہ دو ہزاری و ہزار سوار نورالدین قلی دو ہزاری و ہفتصد سوار راجہ رامداس دو ہزاری و ہزار سوار لطف اللہ ہزار و پانصدی و پانصد سوار پرورش خاں ہزاری و پانصد سوار و اگر جمیع بندہا مفصلًا نوشتہ اند بطول می انجامد بالجملہ یک روز در منزل مذکور مقام فرمودہ روز دیگر کوچ کردم خان عالم از الہ آباد کوچ کردہ دولت استانبوس دریافت دوازدم ہایہ مذکور در حوالی موضع جہانمہ منزل شد درین روز سربلند راے از دکن آمدہ ملازمت نمود و بعنايت خنجر مرع خاصہ با پھول کتارہ سرفراز گردید عبدالعزیز خاں و چندسہ کہ ہمراہ لعنت اللہ رفتہ بودند خود را از جنگ بیدولت خلاص کردہ بملازمت پیوستند و چنان

نمودند که در وقتیکه لعنت الله تاخت ما را گمان آن شد که بقصد مبارزت اسپ برانگیخته چون میان مقهوران در آمدیم چاره بجز رضا و تسلیم ندیدیم الحال قابو یافته خود را بسعادت آستانبوس رسانیدیم بآنکه دو هزار مهر برسم مدد خرج از بیدولت گرفته بودند چون وقت تقاضای باز پرس نمی نمود عذر انها را براستی خریداری شد نور دهم جشن شرف آراستگی یافت و بسیاری از بندها باضافه منصب و عنایات لایق سرفراز گردیدند میر عضدالدوله از آگره آمده ملازمت نمود فرهنگ که در لغت ترتیب داده بنظر در آورد الحق محنت بسیار کشیده و خوب پیروی ساخته و جمیع لغات را از اشعار علماء قدما مستشهد آورده دریں فن کتابی مثل این نمیباشد راجه چیسنگه بمنصب سه هزار و چهار صد سوار سرفراز شده بفزند شهربار فیل خامه عنایت نمودم خدمت عرض مکرر بمو سو بخان مقرر گشت آمان الله پسر مهابتخان بختاب خانه زاد خانی و منصب چهار هزار و ذات و سوار نوازش یافته بعنایت علم و نفاذ بلند مرتبه گردید غره اردی بهشت ماه الهی برکنار کول فتح پور نزول اقبال اتفاق افتاد اعتبار خاں از آگره آمده ملازمت نمود و بنظر عاطفت مخصوص گشت مظفر خاں و مکررم خاں و برادر مکررم خاں نیز از آگره آمده سعادت ملازمت در یافتند چون اعتبار خاں بمحافظت و محارست قلعه آگره چنانچه از حلال نمکی مصدر مساعی جمیل و تزیینات پسندیده گردیده بود بختاب ممتاز خانی سر بلند گردانیده منصب شش هزار و ذات و پنج هزار سوار عنایت نمودم خلعت باشمشیر مرصع و اسپ و فیل خامه مرحمت فرموده بخدمت مذکور رخصت اعطاف ارزانی داشتیم سید بهبه بمنصب دو هزار و پانصد سوار سرفراز شد مکررم خاں بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و خواجه قاسم بهزار و چهار صد سوار نوازش یافتند چهارم ماه مذکور منصور خاں فرنگی که در اوراق گذشته احوال او بشرح مرقوم گشته با برادرش و نوبتخان دکنی برهنمون دولت از بیدولت جدا شده بخدمت پیوستند خواص خاں را نزد فرزند اقبال منذ شاه پرویز فرستادم میرزا عیسی ترخان از ملتان رسیده سعادت آستان بوس دریافت بمهابتخان شمشیر خامه عنایت شد دهم ماه مذکور نواحی برگنه هندون معمر اقبال گردید منصور خاں بمنصب چهار هزار و ذات و سه هزار سوار و نوبتخان بمنصب دو هزار و هزار سوار امتیاز یافتند یازدهم مقام شد چون دریں روز سعادت ملازمت فرزند اقبال منذ شاه پرویز مقرر گشته بود حکم فرمودم که شاهزادهای کامگار و امرای نامدار و سایر بزرگهای جان سپار جوق جوق و قشون قشون باستقبال شفاخته آن فرزند اقبال منذ را بآئین لایق بملازمت آورند و بعد از گذشتن نیم روز که ساعت مسعود و مختار بود سعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت و بعد از تقدیم لوازم کورنش و تسلیم و ادای مراتب توره و ترتیب فرزند اقبال منذ را بشوق و شفقت تمام در آغوش عزت گرفته نوازش و مهربانی بدش از بدش ظاهر ساختم درینولا خبر رسید که بیدولت دو وقت عبور از حوالی برگنه

انبیر که وطن مالوفه راجه مانسنگه است جمع از اوباش را فرستاده آن معموره را تاخت و تاراج نموده دوازدهم ماه مذکور ظاهر موضع ساروالی معسکر اقبال گشت حبشی خان را جهت تعمیر منازل اجمیر پیشتر رخصت فرمودم فرزند سعادت مند شاه پرویز را به منصب والای چهل هزاری و سی هزار سوار بلند مرتبه گردانیدم چون بعرض رسید که بیدولت جگت سنگه پسر راجه باسورا تعیین فرموده که بوطن خویش رفته در کوهستان صوبه پنجاب ابراب فتنه و فساد مفتوح گرداند صادق خان میربخشی را بحکومت صوبه پنجاب سرفراز ساخته به تنبیه و تادیب او رخصت فرمودم خلعت باشمشیر و فیل عنایت کردم و منصب او از اصل و اضافه چهار هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر داشته عنایت توغ و نقاره سرفراز گردانیدم درینوقت بعرض رسید که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ را که به فتحپوری اشتهار دارد برادران خورد او بشخیر بر سر اوربخته او را بقتل بمیرسانند مقارن اینحال برادرانش بدرگاه آمده زمین بوس نمودند و مادر حقیقی او نیز بخدمت پیوست لیکن چنانچه باید مدعی خون فرزند نشد و به نبوت شرعی نتوانست رسانید اگرچه زشت خوئی او بمرتبه بود که کشته شدن آن بی سعادت افسوس نداشت بلکه صلاح وقت و مناسب دولت باشد لیکن چون ازین بیدولتان نسبت به برادر کلان که بمنزله پدر است چنین بی باکی بظهور رسیده و عدالت مقتضی اغماض نگشت حکم فرمودم که بالفعل در زندان محبوس باشند بعد ازین آنچه سزاوار باشد بعمل آید بیست و یکم ماه مذکور راجه گجسنگه و رای سورجسنگه از محال جاگیر خود رسیده دولت رکاب بوس در یافتند مغرالمملک که بطلب فرزند خان جهان بملتان فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت نمود و از معوبت ضعف و بیماری او معروض داشت اصالتخان پسر خود را با هزار سوار بخدمت فرستاده اظهار تاسف و آزرده گی بسیار از حرمان ملازمت نموده بود چون عذر بفروغ صدق آراستگی داشت مقبول افتاد بیست و پنجم ماه مذکور فرزند اقبالمند شاهزاده پرویز با عساکر منصور بتعاقب و استیصال بیدولت و مخدول العاقبت تعیین شد عنان اختیار شاهزاده کامگار و مدار انتظام عساکر منصور ظفر آثار بید مومنین الدولة القاهره مهابتخان حواله شد از امرای نامدار و بهادران جان نثار که در خدمت شاهزاده بلند اقبال مقرر گشته باین تفصیل است خانعالم مهاراجه گجسنگه فاضل خان رشید خان راجه گردهر راجه رام داس کچهاوه خواجه میر عبدالعزیز عزیزالله اسد خان پرورش خان اکرام خان سید هزبر خان لطف الله رای نراین داس و غیرهم موازی چهل هزار سوار موجود و توپخانه عالی بابیست لک روبده خزانه همراه نموده شد بساعت سعادت قرین آن فرزند اخلاص گزین را همعنان فتح و فیروزی رخصت نموده شد فاضلخان بخدمت بخشیکری و واقع نویسی لشکر منصور مقرر گشت خلعت خاصه بانادری زربفت و در گزینان و دامان مرورید کشیده که بمبلغ چهل و یک هزار روبده در سرکار ترتیب یافته بود وفیل خاصه رتن گچ نام باده ماده فیل واسپ خاصه و شمشیر مرصع که قیمت جمله هفتاد

و هفت هزار روپيه باشد بشاهزاده مرحمت فرمودم و همچنين نور جهان بيگم خلعت و اسب و فيل چنانچه رسم است به آن فرزند لطف نمود و بمهابتخان و ديگر امرا در خور شايستهگي اسب و فيل و سرور عنايت شد از ملازمان روشناس آن فرزند نيز بعنايات لائق سرفرازي يافتند در پس تاريخ مظفرخان بخدمت مير بخشي خلعت امتياز يافت غره خورداد ماه الهي شاهزاده داور بخش پسر خسرو را بصاحب صوبگي ملک گجرات سريلند ساخته خان اعظم را برالا منصب اتاليقي او امتياز بخشيدم به شاهزاده اسب و فيل و خلعت و خنجر خاصه مرصع و توغ و نقاره مرحمت شد خان اعظم و نوازش خان و ديگر بندها بنوازشات در خور خود سرفرازي يافتند ارادت خان از تغيير فاضل خان بخدمت بخشيگري ممتاز شد * ركن السلطنه آصف خان بصاحب صوبگي ولايت بنگاله و او ديسه فرق عزت برافراخت خلعت خاصه با شمشير مرصع بمشاراليه عنايت شد ابو طالب پسر او بهمهراهي پدر مقرر گشت و بمنصب دوهزارى و هزار سوار سرفرازي يافت * روز شنبه نهم ماه مذکور مطابق نوزدهم شهر رجب سنه هزار و سي و دو هجري در ظاهر اجمير برکنار تال آنا ساگر نزول سعادت اتفاق افتاد شاهزاده داور بخش بمنصب هشت هزارى و سه هزار سوار سرفراز گردیده دو لک روپيه خزانه بجهت مدد خرچ لشکر بهمهراهي او مقرر گشت و یک لک روپيه مساعدت بخان اعظم حکم فرمودم اله يار پسر افتخار بيگ که در خدمت فرزند اقبالملك شاه پرويز ميباشد حسب التماس آن فرزند بعنايت علم سرفراز گردید تاتار خان حراست قلعه گواليار دستوري يافت راجه گجسنگه به منصب پنجهازى و چهار هزار سوار سريلند گشت * در بنوا از آگره خبر رسيد که حضرت مریم الزماني بقصاه ايزد سبحانه بخواند سراى جاوداني شتافتند اميد که الله تعالى ايشان را غريق بحر رحمت خویش گرداناد و جگت سنگه پسر آنا کرن از وطن آمده دولت زمين بوس دريافت ابراهيم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سي و چهار زنجير فيل برسم پيشکش فرستاده بود بنظر در آمد باقر خان بفوجداري سرکار اوده و ساداتخان بفوجداري * بيان دوا آب مقرر گردیدند مير مشرف بخدمت ديواني بيوتات سرفراز شد * دوازدهم تير ماه الهي عرضداشت متصدیان صوبه گجرات نوید بخش فتح و فيروزي گردید تفصيل اين اجمال آنکه صوبه گجرات را که جای یکی از سلاطين والا شکوه است در جلدوی فتح رانا به بيدولت عنايت فرموده بودم چنانچه در سوانح گذشته مشروحاً ثبت افتاد و سندر برهمن بوكالت او حکومت و حراست آنملک می نمود در هنگامیکه اين اراده فاسد در خاطر حق ناشناس او رسيد آن سگ هندو را که پیوسته محرک سلسله نفاق و عناد و مرتب اسباب فتنه و فساد بود با همت خاں و شرزه خاں و سرفراز خاں و بسياری از بندهای بادشاهي که جاگيردار آنصوبه بودند بحضور خود نموده کهتر برادر او را بجای او مقرر داشت بعد ازاں که سندر بقتل رسيد و بيدولت هزيمت يافته عنان ادبار بصوب ماند و تافقه ملک گجرات را به تيول لعنت الله مقرر نموده کهتر

مذکور را به آصفخان دیوان آنصوبه و خزانه و تخت مرصع که بدیج لک رویه صرف آن شده و پردلکه که بدولک رویه برآمده و اینها را بصیغه پیشکش من ترتیب داده بود طلب نمود صفی خان برادر جعفر بیگ است که در خدمت پدر من بختاب آصف خانی اختصاص داشت یک صبیبه برادر نور جهان بیگم که به یمن تربیت من بختاب آصف خانی سرفراز است در خانه اوست و صبیبه دیگر ازو به سال کلا تر بخانه بیدولت است و هر دو از یک والده اند به این نسبت بیدولت ازو توقع همراهی و موافقت داشت لیکن چون در ازل قلم تقدیر بسعادت مندی او جاری شده بود مقرر گشته که بدولت و امارت برسد حق سبحانه تعالی او را موافق گردانیده مصدر خدمات نمایان شده چنانچه نوشته می آید بالجملة لعنت الله ییوفا وفادار نام خواجه سرای خود را بحکومت آن ملک فرستاده او بامعدودی بی سرو پایا بامدادان در آمده شهر گجرات را متصرف گشت چون صفی خان اراده دولتیخواهی پیش نهاد خاطر اخلاص مائز داشت در نگاهداشتن نوکرو فراهم آوردن جمعیت و صید دلها همت گماشت روزی چند پیشتر از کهنتر از شهر برآمده در کنار تال کانکویه منزل گزید و از آنجا به محمود آباد شتافت و بظاهر چنان نمود که نزد بیدولت میروم و در باطن با ناهر خان و سید دلیر خان و نانو خان افغان و دیگر بندهای جان سپار و فدویان تربیت قدم با اخلاص که در محال جاگیر خود توقف داشتند مراسلات و مراعات ترتیب مقدمات دولتیخواهی نموده در انتظار فرصت نشست صالح نام ملازم بیدولت که که فوجدار سرکار پهلان بود و جمعیت نیک همراه داشت از فحوائی کار دریافت که صفی خان را اندیشه دیگر پیش نهاد خاطر است بلکه کهنتر هم این معنی را دریافت بود لیکن چون صفی خان جمعی را دلاسا نموده شرایط حزم و احتیاط مرعی و مصلوک میداشت نتوانستند دست و پا زد و صالح از توهم آنکه مبادا صفی خان ترک محاب و مدارا نموده دست بخزانه دراز سازد پیش بینی بکار برده با خزانه پیشتر شقاقت و قریب ده لک رویه بماند و به بیدولت رسانید و کهنتر نیز پردلکه مرصع را گرفته از پی او روانه شد اما تخت را بجهت گرانی نتوانست همراه برد صفی خان قابو دانست از محمود آباد برگشته کریج که از راه متعارف برسمت چمپ واقع است و نانو خان د اینجا بود نقل مکان نموده با ناهر خان و دیگر دولتیخواهان بمکاتبت و پیغام قرار داد هر کدام از محال جاگیر خود با جمعی که دارند سوار شده هنگام طلوع نیر اعظم که صبح اقبال اهل سعادت است و شام ادبار ارباب شقاوت از دروازه که برسمت آنها است بشهر در آیند و نساء خود را در برگشته مذکور گذاشته خود با نانو خان وقت سه بسواد شهر رسیده در باغ شعبان لحظه توقف می نمایند تا خوب روشن شود و دو سه دشمن تمیز توان کرد و بعد از جهان افروزی صبح سعادت چون در دولت را کشا یافت با آنکه اثری از ناهر خان و دیگر دولتیخواهان ظاهر نه نمود به توهم آنکه میبایست مخالفان آگاهی یافته درهای قلعه را هم مستحکم سازند توکل بتائید ایزد نصرت بخند

نموده از دروازه سارنگپور بشهر درآمده و مقارن اینحال ناهرخان نیز رسیده از دروازه آمده داخل شهر شد خواجه سرای لعنت الله از نیرنگی اقبال بے زوال و قوف یافته بخانه شیخ حیدر نبیره میان وجیهه الدین پناه برد بندهای شایسته خدمت شایسته فتح و نصرت بلند آوازه ساخته باستحکام برج و باره پرداختند و چندی را بر سر خانه محمد نقی دیوان بیدولت و حسن بیگ بخشی او فرستاده آنها را بدست آوردند و شیخ حیدر خون آمده صفی خان را آگاه ساخت که خواجه سرای لعنت الله در خانه من است او را هم دست بگردن بسته آوردند و جمیع ملازمان و منتسبان بیدولت را محبوس و مقید ساخته خاطر از ضبط و نسق شهر پرداختند و تخت مرصع با دولک رویه نقد و اسباب و اشیائیکه از بیدولت و مردم او در شهر بود بتصرف دولتخواهان در آمد چون این خبر به بیدولت رسید لعنت الله را باهمت خان و شرزه خان و سرفراز خان و قابل بیگ و رستم بهادر و صالح بدخشی و دیگر عاصیان بتعاقب چه از بندهای بادشاهی و چه از مردم خود قریب پنج و شش هزار سوار موجود بوسه احمد آباد تعیین نمود صفی خان و ناهرخان از آگاهی این پای همت افشوده بدلاسه سپاهی و فراهم آوردن جمعیت پرداختند و از نقد و جنس هرچه بدست آمده بود حتی تخت را شکسته بعلاوه مردم قدیم و جدید قسمت نمودند و راجه کلیان زمیندار اندور و پسرال گوپی و سایر زمینداران اطراف را بشهر طلبیده جمعیت نیک فراهم آوردند لعنت الله بکمک مقید نشده در عرض هشت روز خود را از ماندوبه بروده رسانید و دولتخواهان برهنموننی همت و بدرقه توفیق از شهر برآمده در کنار تال کانکره معسکر اقبال اراستند لعنت الله را بخاطر میسر که شاید از تیز جانونی سرشته انتظام دولتخواهان از هم تواند گسیخت چون از بر آمدن بندهای خدمتگذار آگاهی یافت در برده عنان ادبار باز کشیده تا رسیدن کمک توقف گزید بعد از آن که عاصیان بدسرانجام بان سرفتنه ایام ملحق گشتند قدم ضلالت و گمراهی پیش نهاد و بندهای دولتخواه از کانکره کوچ کرده در ظاهر موضع تیوه نزدیک بمزار قطب عالم فرود آمدند لعنت الله سه روزه راه را بدو روز بیموده از بروده به محمود آباد پیوست چون سید دلیر خان فسانئی شرزه خان را از بروده گرفته بشهر آورده بود و نسائی سرفراز خان نیز در شهر بود صفی خان بهر دو مخفی کس فرستاده پیغام داد که اگر برهنموننی سعادت داغ عصبیان از لوحه پیشانی عبودیت خود زوده خود را در سلک سایر بندهای دولتخواه منظم سازید عاقبت شما در دنیا و در عقبی مقرون بصلاح و سداد خواهد بود والا عیال و اطفال شما را متعرض ساخته بانواع خواری سیاست خواهم کرد لعنت الله ازینمعنی آگاهی یافته سرفراز خان را به بهانه از خانه طلب داشته مقید گردانید و چون شرزه خان و همت خان و صالح بدخشی باهم اتفاق داشتند و یکجا فرود می آمدند شرزه خان را نتوانست بدست آورد بالجمله بدست و یکم ماه شعبان سنه ۱۰۳۲ لعنت الله از جائیکه بود سوار شده عساکر فکیت مائرا ترتیب داده دولتخواهان نیز افواج اقبال

آراستند و مستعد جدال و قتال گردیدند لعنت الله را بخاطر میسرده که از در آمدن من
پای همت آنها از جا خواهد رفت و کار بجنگ نارسیده پریشان و متفرق خواهند
گشت چون ثبات قدم در تلخواهان را مشاهده کرد تاب نیارده بجانب دست چپ
عنان ادهار تافت و بظاهر چنان نمود که در پی میدان داروسه تفنگ زیر خاک پنهان
ساخته اند مردم ما ضایع خواهند شد بهتر آنست که در عرصه سرگنج رفته جنگ اندازیم
و این اندیشه فاسد و تدبیرات باطل از تأییدات اقبال بود چه از انحراف عنان او آوازه
هزیمت بر زبانها افتاد و بهادران عرصه فیروزی گرم و گیرا از پهلوی در آمدند و آن
به سعادت بسرگنج نتوانست رسید و در موضع بارپچه دایره کرد و در تلخواهان در ده
ما لونه که قریب سه کوره فاصله بود معسکر اقبال آراستند صبح روز دیگر افواج
ترتیب داده بآئین پسندیده متوجه کارزار گشتند و ترتیب افواج بدین نمط قرار یافت
در هراول ناهرخان و راجه کلیان زمیندار اندور و دیگر بهادران جلالت اثار کار طلب
گردیدند در چرنغار سید دلیر خان و سید سید و جمعی از بندهای اخلاص شعار
مقرر شدند و در برفغار نانوخان و سید یعقوب و سید غلام محمد و دیگر فدائیان جان نثار
قرار گرفتند و در قول صفی خان و کفایت خان بخشی و بعضی از بندهای شایسته
خدمت پای همت افشردند از اتفاقات حسنه جانی که لعنت الله فروز آمده بود
زمین پست و بلند بود زار انبوه و کوچهای تنگ داشت بنابراین سلسله افواج
او انتظام شایسته نیافت اکثر مردم کاری خود را همرا رستم بهادر پیش کرده بود
و همت خان و صالح بیگ نیز از پیش قدما ضلالت بودند سپاه نکبت اثار او را
نخست جنگ با ناهرخان و همت خان افتاد و چپقلش نمایان شد قضا را همتخان
یزخم تفنگ بر خاک هلاک افتاد و صالح بیگ را با نانوخان و سید یعقوب و سید
غلام محمد و دیگر بندها مبارزت دست داد در عین زور خوردن فیل سید غلام محمد
رسیده او را از اسب جدا ساخت و بزخمهای کاری بر خاک افتاد و قریب صد کس
او جان نثار گردیدند در پی وقت فیلی که در پیش فوج عاصیان بود از آواز بان
و صاعقه تفنگ رو گردان شده بکوچه تنگ که از دو طرف زرقوم زار داشت در آمده
بسیاری از مهوران را پامال نیستی ساخت و از برگشتن فیل سر رشته انتظام مخالفان
از هم گسیخت در پی اثنا سید دلیر خان از دست راست در آمده کارزار کرد لعنت الله
از کشته شدن همت خان و صالح آگاهی نداشت بقصد کمک آنها جلو تیز گرفته بارگی
ان بار برانگیخت چون بهادران فوج هراول تودعات کرده اکثر زخمی شده بودند از رسیدن
لعنت الله تاب نیارده انحراف عنان نمودند و نزدیک بود که چشم زخم عظیمی رسد
در پنحال نایب ایزدی بجلوه در آمد و صفی خان از غول بکمک فوج هراول شتافت مقارن
این خبر کشته شدن همت خان و صالح به لعنت الله رسید و از نمایان شدن فوج غول
و آمدن صفی خان پای همت افشرد و از جای رفته آوازه داشت هزیمت و ناکامی
شد سید دلیر خان تا یک کوره تعاقب نموده بسیاری از هزیمتیان را علف تیغ انتقام

ساخت قابل بیگ حرام نمک با جمعی از مقهوران بند قزلباش اسیر سرپنجه مغانات گردید چون لعنت‌الله از سرفراز خان جمعیت خاطر نداشته در روز جنگ او را مسلسل بر فیل نشاند و یکی از غلامان خود را موکل ساخته بود که اگر شکست افتد او را بقتل رساند و همچنین بهادر پسر سلطان احمد را نیز با بزنجیر بر یکی از فیلان سوار کرده اجازت قتل داده بود در وقت گریختن موکل پسر سلطان احمد او را بچمدهر میکشد و سرفراز خان خود را از بالای فیل بزمیری اندازد موکل او در آن سراسیمگی از روی اضطراب زخمی بازمی زند اما کارگر نمی افتد صفی خان او را به کارزار دریافته بشهر میفرستد و لعنت‌الله تا برده عنان ادبار باز نکشید و چون نساء شرزه خان در قید دولتخواهان بود ناچار آمده صفیخان را دید بالجملة لعنت‌الله از برده به بزنجیر شتافت فرزندان همت خان در قلعه مذکور بودند اگرچه او را در قلعه راه ندادند اما پنجهزار محمودی برسم اقامت فرستادند و او سه روز در بیرون قلعه بزنجیر بحال تباه گذرانیده روز چهارم از راه دریا به بندر سورت بخت ادبار کشید و قریب دو ماه در بندر مذکور بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت چون سورت در جاگیر بیدولت بود قریب چهار لک محمودی از متصدیان او گرفته آنچه به ظلم و بیداد از هر جهت بدست آمد متصرف شد و باز بخت برگشته‌های ستاره سوخته فراهم آورده در برهانپور خود را به بیدولت رسانید القصه چون از صفی خان و دیگر بندهای حق شناس که در صوبه گجرات بودند چنین خدمت شایسته بظهور پیوست هر کدام بانواع نوازش و مراحم سربلندی یافت صفی خان هفتصدی ذات و سیصد سوار منصب داشت سه هزاری و دو هزار سوار ساخته بخطاب سیف خان جهانگیر شاهی و علم و نقاره سرفرازی بخشیدم ناهر خان هزاری و دویست سوار داشت بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار عزامتیاز یافته بخطاب شیر خان و عنایت اسپ و فیل و شمشیر مرصع فرق عزت برافراخت و او نبدیره فرستگدیو بودار پورن مل لولو است که حاکم رایسین و چندیری بود چون شیر خان افغان قلعه رایسین را محاصره نمود مشهور است که او را قول داده بقتل رسانید و اهل حرم او باصطلاح هنوز جوهر کرده خود را در آتش غیرت و ناموس سوختند تا دست نامحرم بدامن عصمت آنها نرسد فرزندان و اقوام او هر کدام بطرفی افتادند پدر ناهر خان که خانجهان نام داشت نزد محمد خان فاروقی حاکم اسیر و برهانپور رفته مسلمان شد و چون محمد خان ودیعت حیات سپرد حسن پسر او در صغر سن بجای پدر نشست راجه علیخان برادر محمد خان آن خورد سال را در قید کرده خود مقلد امور حکومت گشت بعد از چند ماه راجه علیخان خبر رسید که خان جهان و جمعی از نوکران محمد خان اتفاق نموده اند و قرار داده که قصد تو کنند و حسن خان را از قلعه برآورده بحکومت پرنزد راجه علیخان پیشدستی نموده حیات خان حبشی را با بسیاری از ابطال رجال بر سر خانه خانجهان فرستاد که یا او را زنده بدست آرند یا بقتل رسانند مشارالیه برنامه ناموس خود قدم غیرت افشوده بجنگ استاد و چون کار بر تو تنگ شد جوهر کرده از

حیات مستعار در گذشت. در آنوقت ناهر خاں بغایت خورد سال بود حیات خاں حبشی از راجه علیخاں القماس نموده او را بفرزندی برداشت و مسلمان ساخت بعد از فوت او راجه علیخاں در مقام تربیت ناهر خاں در آمده رعایت احوال او بواجبی می نمودند چون پدر بزرگوارم انارالله برهانه قلعه اسپر را فتح کردند مشارالیه بخدمت آنحضرت پیوست آثار رشد از ناصیه احوال او دریافتند بمنصب لایق سرفراز فرمودند و برگه محمد پور را از صوبه مالوه بجایگزین نمودند در خدمت من بیشتر از بیشتر ترقی کرد الحال که توفیق حق گذاری نصیب او شد نتیجه آن چنانچه لایق بود دریافت * سید دلیر خاں از سادات باره است سابق نامش سید عبدالوهاب بود منصب هزاره و هشتصد سوار داشت بدو هزاره و دویست سوار و علم سرفراز گشت باره بزبان هندی دوازده را گویند چون در میان دو آب دوازده دیبه نزدیک هم واقع است که وطن این سادات است بنابراین سادات باره اشتها یافته اند بعضی مردم در صحت نسب اینها سخن ها دارند لیکن شجاعت ایشان برهانی است قاطع برسیادت چنانچه درین دولت هیچ معرکه نبوده که اینها خود را نمایان نساخته باشند و چندی بکار نیامده باشند مرزا عزیز کوکه همیشه می گفت که سادات باره بلا گردان ایندولت اند الحق چنین است نانو خاں افغان هشتصدی ذات و سوار منصب داشت هزار و پانصدی ذات و هزار دویست سوار حکم شد همچنین دیگر بندهای دولتخواه در خور خدمت و جانفشانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند کام دل بر گرفتند درینولا امالتخاں پسر خانجهاں را بکمک فرزند داور بخش بصوبه گجرات تعین فرمودیم و نورالدین قلی را بصوبه مذکور فرستادیم که شرزه خاں و سرفراز خاں و دیگر اعیان لشکر عامی که اسپر سر پنجه مکافات شده اند محبوس و مسلسل بدرگاه بیارند * و درین تاریخ بعرض رسید که منوچهر پسر شاه نواز خاں برهمنونی سعادت از بی دولت جدا شده بخدمت فرزند اقبالمذک شاه پرویز پیوست اعتقاد خاں حاکم کشمیر بمنصب چهار هزاره ذات و سه هزار سوار سرفرازی یافت چون قراولان خبر آوردند که درین نزدیکی شیری نمایان شده خاطر را بشکار آن رغبت شد بعد از در آمدن به بیشه سه شیر دیگر نمایان گردیدند هر چهار را شکار کرده بدولتخانه مراجعت نمودم همچنان طبیعت بشکار شیر مایل است که تا شکار آن میسر باشد به شکار دیگر دستوری نمی دهد سلطان مسعود پسر سلطان محمود انارالله برهانه نیز بشکار شیر رغبت مفرط داشته و از شیر کشتن او آثار غریبه در تواریخ مذکور و مسطور است خصوص در تاریخ بیهقی که مصنف او آنچه برای العین مشاهده نموده بطریق روزنامه ثبت نموده از جمله آن می نویسد که روزی در حدود هندوستان بشکار شیر رفت و فیل سوار بود شیر سخت بزرگ از بیشه برآمد و روبفیل نهاد خسته بینداخت و بر سینه شیر زن شیر از در و خشم خیز زده بقفله فیل برآمد و امیر به زانو استاده چنان شمشیر سه زد که هر دو دست شیر قلم کرد و شیر باز پس افتاد و جان داد مرا هم در ایام شاهزادگی چنینی

اتفاق افتاده بود که در حدود پنجاب به شکار شیر رفتیم شیرے قوی جثه از بیشه بر آمده نمایان شد از بالای فیل بندوقی بران زدم شیر از شدت غضب از جا برخاسته بققای فیل برآمد و فرصت مقتضی آن نشد که بندوق را گذاشته شمشیر را کار فرمایم سر بندوق را گردانیده برانو در آمدم و بدو دست سر بندوق را چنان بر سر و روی او زدم که از اسب آن بر زمین افتاد و جان داد از غرایب آنکه در کوه کول من روزی بشکار گرگ رفته بودم بر فیل سوار بودم گرگی از پیش بر آمد تیری نزدیک به پنا گوش زدم که قریب به یک و جب فرو نشست و بهمان تیر افتاد و جان داد و بسیاری بوده که پیش من جوانان سخت کمان بیست تیر و سی تیر زده اند و نموده چون از خون نوشن خوشنما نیست زبان قلم را از عرض این وقایع کوتاه می دارم در بیست و نهم ماه مذکور عقد مزواند بجات سنگه پسر رانا کرن عنایت شد درینولا بعرض رسید که سلطان حسین زمیندار بگلی و دیعت حیات سپرده منصب و جاگیر او را به شادمان پسر گان او لطف نمودم هفتم ماه امرداد ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند شاه پوزیز از لشکر ظفر اثر رسیده بدو فتح سامعه افروز اولیای دولت ابدی اتصال گردید عرضداشت انفرزند مشتمل بر کیفیت جنگ و ترددات بهادران با نام و ننگ گذرانید شکر این موهبت که از عنایات الهی بود بتقدیم رسیده و شرح آن مجمل آنکه چون عساکر منصور در موکب شاهزاده والا قدر از کربوه چاندا عبور نموده به ولایت مالوه در آمد بیدولت با بیست هزار سوار و سیصد فیل جنگی و توپخانه عظیم از ماند و بعزم رزم در آمده جمعی از ترکمان دکن را با جادو و اودای رام و الش خا و دیگر مقهوران سپاه بخت پیش از خود گسیل نمود که باردوے ظفر قرین بقزاقی بر آیند مهاتخان ترتیب بتزک شایسته نموده شاهزاده والا قدر را در غول جاس داده خود بهم فوج را رسیده در سوار شدن و فرود آمدن شرایط حزم و احتیاط بکار برد ترکمان از دور خود را نمودار می گردانند و قدم جرات و جلالت پیش نمی نهادند روزی نوبت چند اولی منصور خا فرنگی بود در وقت فرود آمدن اردوے مهاتخان بجهت احتیاط بیرون لشکر فوج بسته ایستادند تا مردم بفراغ خاطر دایره کنند چون منصور خان در اثنای راه پیاله خورده سرمست باده غرور به منزل میرسد بحسب اتفاق فوجی از دور نمودار میشود و خیال شواب او را برین میدارد که باید تاخت ے آنکه برادران و مردم خود را خبر کند سوار شده می تازد و دو سه ترکی را پیش انداخته تاجاے که جادو راس و اودی رام با دو سه هزار سوار صف بسته ایستاده اند زده زده می برد چنانچه ضابطه اینهاست از اطراف هجوم آورده او را در میان می گیرند تارمقی داشته دست و پا زده در راه اخلاص جان سپار میگردد درین ایام مهاتخان پیوسته برسل و رسایل صید دلهاے رمیده جمعی که از روه احتیاط و اضطراب همراه بیدولت بودند می نمود چون مردم آیت یاس از صفحه احوال او می خواندند از انجانب نیز نوشتها فرستاده قول خواسته بودند بعد از آن که بیدولت از قلعه ماند و برآمد نخستین جماعتی ترکمان را پیش

فرستاد و از پس آنها رستم خان و تقی و برقنداز خان را با گروه توپچیان روانه ساخت
 انگاه داراب خان و بهیم و بیزم بیگ و دیگر مردم کاری خود را روانه گردانید و چون
 بخود قرار جنگ صف نمی توانست داد همیشه نظر برقنداز داشت قیلان مست جنگی
 را با ارابه های توپخانه از آب نبرده گذرانیده جریده از پے داراب و بهیم خود هم روست
 ادبار بعرضه کارزار نهاده روزی که حوالی کالیاده معسکر اقبال گردید بیدولت تمام لشکر
 نکبت اثر خود را به تقابل فوج منصور فرستاده خود با خانجنان و معدودے یک گروه
 عقب ایستاده برق اند از خاں که از مهابتخان قول گرفته در کمین بود وقتی که لشکرها در
 برابر هم صف کشیده اند قابو یافته باجماعتی برقنداز تاخته خود را به لشکر منصور رسانیده
 و جهانگیر بادشاه سلامت گفته می آید تا بمهابتخان رسید مشارالیه بملازمت فرزند
 اقبالمنذ پروز برده بمراحم بادشاهی مستمال و امیدوار گردانید و سابق بهاءالدین نام
 داشت و نوکر زبختان بود بعد از فوت او در سلک توپچیان روسی منظم گردید چون
 خدمت خود را گرم و چسپان می کرد و جمعی با خود همراه داشت لایق تربیت
 دانسته بخطاب برقنداز خانی سرفراز ساختم در وقتی که بیدولت را بدکن می
 فرستادم مشارالیه را میرانش لشکر ساخته همراه او تعیین ساختم اگرچه در ابتدای
 داغ لعنت برنامیه عبودیت نهاد لیکن عاقبت بخیر ظاهر شد و بوقت آمدن
 همان روز رستم که از نوکران عمده او بود و اعتماد تمام بر او داشت چون یافت که
 دولت ازو برگشته است از مهابتخان قول گرفته برهمونی سعادت و بدرقه توفیق
 با محمد مراد بدخشی و دیگر منصبداران که همراه او بودند از لشکر نکبت اثر
 او بیرون تاخته بموکب اقبال شاهزاده والا قدر پیوست بیدولت را از شنیدن این
 اخبار دست و دل از کار رفت و بر تمام نوکران خود چه جای بندهای بادشاهی
 که همراه او بودند بے اعتقاد و بے اعتماد شده از غایت توهم شبیاشب کس فرستاده
 مردم پیش را نزد خود طلبیده فرار برقرار اختیار نموده سراسیمه از آب نبرده عبور کرد
 درینوقت باز چندی از ملازمان او قابو یافته جدا شدند و بخدمت فرزند سعادتمنذ
 پیوسته در خور حالت خویش نوازش یافتند و همدریں روز که از آب نبرده میگذشت
 نوشته بدست مردم او افتاد که مهابتخان در جواب کتابت زاهد خان نوشته بعواطف
 و مراحم بادشاهی مستمال و امیدوار گردانیده در آمدن ترغیب و تحریص بسیار نموده
 بود آن را بجنس نزد بیدولت بردند اواز زاهد خان بد گمان و بے اعتماد شده او را
 به سه پسر محبوس گردانید زاهد خان پسر شجاعت خان است که از امرا و بندهای
 معتمد پدر بزرگوارم بود و من این بے سعادت را نظر بر حقوق خدمت و نسبت
 خانه زادگی تربیت فرموده بخطاب خانی و منصب هزار و پانصدی سرفراز ساخته
 همراه بیدولت بخدمت فقم دکن رخصت فرمودم درینولا که امرای انصوبه را بجهت
 مصلحت قندهار طلب فرمودم با آنکه فرمان از روی تاکید خصوص باز صادر شد
 این بے سعادت بدرگاه نیامده خود را از فدربان و هوا خواهان بیدولت ظاهر ساخت

بعد از آنکه از حویلی دهلی شکست خورده برگشت با آنکه عیال مندی نداشت
توفیق نیافت که خود را بملازمت رساند و غبار خجالت و داغ عیال از لوح پیشانی
پاک ساخته عذر تقصیر گذشته در خواهد تا آنکه منتقم حقیقی او را باین روز مبتلا
ساخت و مبلغ یک لک و سی هزار روپیه نقد از اموال او بیدولت متصرف گشت
چوبد کردی مباش ایمن ز آفات * که واجب شد طبیعت را مکافات
بالجمله بیدولت بسرعت از آب نریده گذشته تمام کشتیهارا بانطرف کشید
و گذرها را باعتقاد خود استحکام داده بیرم بیگ بخشی خود را با فوجی از مردم
معتد خود و جمعی از ترکبان دکن در کنار آب گذاشته آوازه‌های توپخانه در برابر
نهاد خود بجانب قلعه اسیر و برهانپور عنان ادبار معطوف داشته درینوقت ملازم
او قاصدی که خانخانان نزد مهابتخان فرستاده بود گرفته پیش بیدولت برد در عنوان
مستوجب این بیت مرقوم بود

صد کس بنظر نگاه می دارند * ورنه بپریده می زب آراسی
بیدولت او را باوادی از خانه طلبیده نوشته را باو نمود اگرچه عذرها گفت لیکن
جوابی که مسموع افتد نتوانست سامان نمود القصه او را با داراب و دیگر فرزندان متصل
مذول خود نظر بند نگاه داشت و آنچه خود فال زده بود که صد کس بنظر نگاه می
دارند پیش او آمد درینوقت ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند را که عرضداشت فتح
آورده بود بخطاب خوش خبر خانی سرفراز ساخته خلعت و فیال عنایت شد و
فرمان مرحمت عنوان شاهزاده و مهابتخان مصحوب خواص خاں فرستاده بهرنچی
گزارش بها بجهت فرزند اقبالمند و شمشیر مرصع به مهابتخان عنایت شد * چون
از مهابتخان خدمات شایسته بظهور پیوسته بود بمنصب هفت هزاری ذات
و سوار سرفرازی بخشیدم سید مهابتخان از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت
مورد عنایات خاص گردید مشارالیه از تعینات صوبه دکن بود چون بیدولت از حوالی
دهلی شکست خورده بماندو رفت او فرزندان خود را در حدود متعلقه غیر بصیانت
ایزدی سپرده از راه نا متعارف خود را بملازمت رسانید میرزا حسن پسر میرزا رستم
صفوی بخدمت فوجداری سرکار بهراچ دستوری یافته بمنصب هزار و پانصدی ذات
و بانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز گشت لعل بیگ داروغه دفتر خانه را نزد فرزند
اقبال مند شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با نادری به آن فرزند و دستار بمهابتخان
مصحوب او عنایت شد خواص خاں که سابق نزد آن فرزند رفته آمده بود ملازمت
نمود مشتمل بر اخبار خوش آمد خانه زاد خاں پسر مهابتخان را بمنصب پنجهزاری
ذات و سوار سرفراز ساختم درینوقت روزی بشکار فیله گاؤ خوشوقت شدم در اثنای شکار
ماری بنظر در آمد که طولش دو نیم درعه و جثه او مقدار سه دست بود و نصف
خرگوشی را فرو برده و نصف دیگر را در فرو بردن بود چون قراولان برداشته نزدیک آوردند
خرگوش از دهانش افتاد فرمودم که باز بدنهانش در آورند هر چند زور کردند نیارستند

در آورد چنانچه از زور بسیار کنج دهانش باز شد بعد از آن فرمودم که شکمش را چاک کردند اتفاقاً خرگوش دیگر درست از شکمش برآمد اینقسم مار را در هندوستان چیتل می‌گویند و بمرتبه کلان میشود که کوزه پاچه را درست فرو می‌برد لیکن زهر و گردگی ندارند روزی در همین شکار یک ماده نیله گاؤ را به بندوق زدم از شکمش دو بچه رسیده برآمد چون شغیده شده بود که گوشت بزره نیله گاؤ لذیذ و لطیف می‌باشد به باور خیال سرکار فرمودم که در پیاره ترتیب داده‌ایم و در آنجا به تکلف خالی از لذت و نراکت نبود در پاتردهم شهر یوز ماه الهی رستم خاں و محمد مراد و چندی دیگر از نوکران بیدولت که برهمنونی سعادت از جدا شده خود را به ملازمت فرزند اقبال‌مند شاه پرویز رسانیده بودند حسب‌الحکم بدرگاه آمده دولت آستان‌دوس دریافتند رستم خاں را بمنصب پنجه‌زاری ذات و چهار هزار سوار و محمد مراد را بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته بعواطف روز افزون امیدوار ساختم رستم خاں بدخشی‌الاصل است نامش یوسف بیگ بود نسبت قرابت بمحمد قلی صفاهانی دارد که وکیل و مدار علیه مرزا سلیمان بوده است اول در سلک بندهای درگاه انتظام داشت و اکثر در صوبه‌ها بسر برده داخل منصباتان خورد بود به تقریبی جاگیر او تغییر شده نزد بیدولت آمده ملازم گشت از شیرشکاری و قوف تمام دارد در پیش او هم تودعات کرده خصوص در مهم رانا و بیدولت او را از سایر نوکران خود برگزیده و بمرتبه عمارت رسانیده بود چون مر عذایات بسیار باز کردم حسب‌الالتماس او خطاب خان و علم و ذقاره بمشارالیه مرحمت فرمودم و یکچند بوکالت او حکومت گجرات داشت و بد هم نکرده بود محمد مراد پسر مقصود میرآب است که از قدیمان و بابریان مرزا سلیمان و مرزا شاه رخ بود درین تاریخ سید بهبه از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود نورالدین قلی چهل و یک نفر از مخدولان به عاقبت را که در احمدآباد گرفتار شده بودند مقید و مسلسل بدرگاه آورد شریه خاں و قابل بیگ را که سرکرده ارباب فساد بودند در پای فیل مست انداخته بپاداش رسانیدم بعدم ماه مذکور مطابق هیزدهم شهر ذیقعد فرزند شهریار را از نواسه اعتمادالدوله حق سبحانه صبیحه کرامت فرمود امید که قدمش برین دولت فرخنده و همایون باد بیست و دوم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگی یافت سال پنجاه و پنجم از عمر این نیازمند به مبارکی و فرخندگی آغاز شد بدستور هر سال خود را بطلا و اجناس وزن فرموده در وجه مستحقان مقرر فرمودم از انجمله بشیخ احمد سهرندی دو هزار روپیه عذایت شد غره مهرماه الهی میرجمله بمنصب سه هزاری ذات و سیصد سوار ممتاز گشت مقیم بدخشی گجرات بخطاب کفایتخانی سربلندی یافت چون بیگناهی سرفراز خان خاطر نشین گردید او را از بند برآورده مرتبه کورنش دادم حسب‌الالتماس فرزند شهریار به منزل او رفته شد جشن عالی آراسته پیشکشهای لایق کشیده و بانگترک از بندها سرو پا داده درینولا عرضداشت فرزند اقبال‌مند شاه پرویز رسید که بیدولت از آب برهان پرویز

گذشته سرگشته بادیه غلات گشته تفصیل این اجمال آنکه چون از آب نبرده عبور نمود تمام کشتیها را به آنطرف برده کنار دریا و گدوها را به توپ و تفنگ استحکام داد بپرم بیگ را با بسیاری از بخت برگشته های ستاره سوخته بر کنار آب گذشته بجانب آسیر و برهانپور رخت ادبار کشید و خانخانان و داراب را نظربند با خود همراه برد اکنون مجمل حقیقت قلعه آسیر بجهت شادابی سخن ناگزیر است * قلعه مذکور در ارتفاع و استحکام و متانت از غایت اشتها محتاج بتعریف و توصیف نیست پیش از رفتن بیدولت بدکن حواله خواجه نصرالله ولد خواجه فتح الله بود که از غلامان و خانه زادان قدیم الخدمت است ثانی الحال به التماس بیدولت حواله میسر حسام الدین پسر میسر جمال الدین حسین شد چون دختر تغائی نور جهان بیگم در خانه اوست و قتیکه بیدولت از حوالی دهلی شکست خورده بجانب مالو و ماندو عطف عنان نمود نور جهان بیگم بمیر مذکور نشانها فرستاده تاکید فرمودند که زهار الف زهار بیدولت و مردم او را بپرواس قلعه نگذارند برج و باره را استحکام داده ادای حقوق لازم شناسد و نوعی نهند که داغ لعنت و کفران نعمت بر ناصیه سیادت و عزت او نشیند الحق خوب استحکام داده و سامان قلعه مذکور نه بمرتبده ایست که مرغ اندیشه بیدولت برحواشی آن تواند پرواز کرد و تسخیر آن بزودی ممکن و میسر باشد بالجملة چون بیدولت شریف نام ملازم خود را نزد مشارالیه که فرستاده به ترتیب مقدمات بیم و امید از راه برده مقرر نمود که چون بگرفتن نشان و خلعت فرستاده بوده است از قلعه بزور آید دیگر او را بالای قلعه نگذارند آن بے سعادت بمحور رسیدن شریف حقوق تربیت و رعایت را بر طاق نسیان نهاده بپمضایقه و میبالغه قلعه را بشریفا سپرده خود با فرزندان برآمده نوب بیدولت رفت بیدولت او را بمنصب چهار هزار بذات و عام و نقاره و خطاب مرتضی خانگی بدنام ازل و ابد و مطعون دین و دنیا ساخت القصه چون آن بخت برگشته بپایه قلع آسیر رسیده خانخانان و داراب و سایر اولاد بدنهاد او را با خود بالای قلعه برد و سه چهار روز در آنجا بسر برده از اذوقه و سایر مصالح قلعه داری خاطر و پرداخت قلعه را بگوپال داس نام راجپوت که سابق نوکر سربلند راے بوده و در هنگام رفتن دکن ملازم او شده بود سپرده عورات و اسباب زیادگی را که با خود گردانیدند متعذر بود در آنجا گذاشت و هر سه مذکوره خود را باطفال و کنیز چند ضروری همراه گرفت اول قصدش این بود که خانخانان و داراب را در بالای قلعه محبوس دارد اخر راے او برگشت و باخود فرود آورده به برهانپور شتافت * درینولا لعنت الله گمراه باجهان جهان ادبار و نحوست از سورت آمده باو پیوست از غایت اضطراب سربلند راے پسر راے بهوج هانده را که از بندها و راجپوتان مردانه صاحب الوش است در میان داده برسل و رسائل حرف صلح مذکور ساخت مهابتخان گفت که تا خانخانان نیاید صلح صورت پذیر نیست همگی مقصدش آنکه باین وسیله آن سرگروه محکال را که سر حلقه ارباب فساد و عداست ازو جدا سازد بیدولت ناچار او را از قید برآورده بسوگند مصحف اطمینان خاطر خود نموده

بجهت دلجوئی و استحکام و عهد و سوگند بدرون محل برده محرم ساخت و زن و فرزند خود را پیش او آورده انواع و اقسام الحاج و زاری بکار برد خلاصه مقصودش آنکه وقت ما تنگ شده و کار بدشواری کشیده خود را بشما سپردم حفظ عزت و ناموس ما بر شماست کاری باید کرد که زیاده بری خواری و سرگردانی نکشم خانخانان بجزیمت صلح از بیدولت جدا شده متوجه لشکر ظفر اثر گردید قرار یافت که مشارالیه در انطرف آب بوده بمراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید قضا را پیش از رسیدن خانخانان بکنار آب چندی از بهادران جلالت قرین و جوانان نصرت ایمن شیع قابو یافته از جائیکه مقهوران غافل بودند عبور نمودند از شنیدن این خبر ارکان همت تزلزل پذیرفت و بیرم بیگ نتوانست پای غلالت و جهالت برجا داشته بمذافعه و مقابله پرداخت تا بر خود بچند کس از آب پستیار گذشت و در همان شب مفسدان سیاه بخت مانند بذات النعش از هم پاشیده راه گریز سپردند خان خانان از نیرنگی اقبال بی زوال در ششدر حیرت افتاد نه روی رفتن نه رای آمدن درینوقت مکرر نوشته های فرزند اقبال مذبذبه و رهنمونی سعادت مشتمل بر دلاسا و استمالت بی در پی رسید خانخانان از صفحه احوال بیدولت صورت یاس و نقش ادبار دریافته بتوسط مهابتخان بخدومت فرزند اقبال مذبذبه و بیدولت از رفتن خانخانان و عبور لشکر منصور از آب نوبده و گریختن بیرم بیگ و قرف یافته دل پای داده باوجود طغیان آب و شدت باران بحال تباہ از راه بهت گذشته بجانب دکن روانه شد درین هرج مرج اکثری از بندهای بادشاهی و ملازمان او کام ناکام جدائی اختیار نموده از همراهی او باز ماندند چون وطن جادورای و اودی رام و آتش خاں در سر راه بود بجهت مصکلت خویش چند منزل رفاقت نمودند اما جادورای باردوسه او نیامد و بفاصله یک منزلی از بی میرفت و اسبابیکه مردم درین اضطراب و هول جان می گذاشتند او خاوندی میکرد روزی که از آن طرف آب روان می شد ذوالفقار خاں نام ترکمان را که از خدمتگاران نزدیک او بود بطلب سر بلند خاں افغان فرستاده پیغام گذارد که از نیک مردی و راست عهدی تو دور می نماید که تاحال از آب نگذشته آبروی مردان و فاست مرا از بیوفائی هیچکس چنان گران نمی آید که از تو مشارالیه در کنار آب سوار اسناده بود که ذوالفقار خاں رسیده تبلیغ رسالت می نماید سر بلند خاں جواب مشخص نداد و در رفتن و بودن متردد و متفکر بود در آن وقت از روی اعراض میگذرد که جلوی اسب مرا بگذار ذوالفقار شمشیر کشید بر کمر او حواله میکند درینحال یکم از افغانان نیزه کوتاه دسته را که اهل هند برچه می گویند در میان حایل می سازد و ضرب تیغ بر چوب برچه خورده نوک شمشیر بر کمر سر بلند خاں گذارد نمیرسد و بعد از برهنه شدن شمشیر افغانان هجوم آورده ذوالفقار را پاره پاره میسازند پسر سلطان محمد خزانچی که خواص بیدولت بود بتاثر آشنائی و دوستی بی اجازت بیدولت همراه او آمده نیز بقتل میرسد بالجملة چون خبر آمدن او از برهانپور و در آمدن عساکر منصور بشهر مذکور استماع

افتاد خواصخان را برجناح استعجال نزد فرزند اخلاص کیش فرستاده تاکید بیش از پیش فرمودم که زینهار بچهره کشائی این مرادات تسلی نگشته همت بران مصروف دارد که یا او را زنده بدست آرد یا از قلمرو بادشاهی آوره سازد چون مذکور می شد که اگر ازین طرف کار برود تنگ شده غالب ظن انست که از راه الکه قطب الملک خود را بولایت آودیس و بنگاله اندازد و بحساب سپاهگری نیز معقول می نمود بنابر حزم و احتیاط که از شرایط جهانداري است میزرا رستم را بصاحب صوبگی اله آباد اختصاص بخشیده رخصت انصوب فرمودم که اگر بحسب اتفاق نقش چنین نشیند از مصالح آنکار باشد * دریندو فرزند خانجهان از ملکان آمده دولت زمین بوس دریافت هزار مهر بصیغه نذر و یک قطعه لعلی که یک لک روپیه قیمت داشت با یکعدد مروارید و دیگر اجناس بوسم پیشکش گذرانید بر سقم خان فیل مرحمت نمودم نهم آبان ماه الهی خواصخان عرضداشت شاه زاده و مهابتخان را آورده معروضداشت که چون آن فرزند به برهانپور رسید با آنکه بسیاری از مردم بنابر شدت باران و بر آمدن او عقب مانده بودند بموجب حکم بی تامل و توقف از آب گذشته به تعاقب بیدولت علم اقبال بر افرخت و بیدولت از شنیدن اینخبر جانکاه سراسیمه طی مسافت می نمود و از شدت باران و افراط لای و گل و کوچ پی در پی چاروائی بار بردار از کار رفته بود از هر کس هرچه در راه می ماند باز پس نمی گردید و او با فرزندان و متعلقان نقد جان غنیمت شمرده با اجناس نمی پرداختند عساکر اقبال از گریوه بهنگار گذشته تا برگنه رفت که از برهانپور قریب چهل کوره مسافت است به تعاقب او شتافتند او با نیکیال تا قلعه ماهور وقت و چون دانست که جادو رلی و اودی رام و سایر دکنیان بیش ازین بار رفاقت نخواهند کرد پرده آرم نگاهداشته انها را رخصت نمود و فیلان گرن بار بادیگر احوال و انتقال در قلعه مذکور با اودی رام سپرده بجانب ولایت قطب الملک روانه شد چون بر آمدن اواز قلمرو بادشاهی به تحقیق پیوست فرزند سعادت مند بصوابید مهابتخان و سایر دولخواهان از برگنه مذکور عنان مراجعت معطوف داشته در غره آبان ماه الهی داخل برهانپور گشت راجه سارنگدیو با فرمان مرحمت عنوان نزد انفرزند رخصت شد قاسم خان بمنصب چهار هزاره ذات و دو هزار سوار سرفرازی یافت میرک معین بخشی کابل را حسب التماس مهابتخان ب خطاب خانی سرفرازی بخشیدم الفخا و قیام خان از صوبه پنده آمده ملازمت نموده بحر است قلعه کانگزه مقرر فرموده علم عنایت فرمودم غره آذر ماه الهی با فلیخان از چونانگده آمده ملازمت نمود چون خاطر از مهم بیدولت و پرداخت و گرمای هندوستان بمزاج من سازگار نبود دویم ماه مذکور موافق غره شهر صفر مقرون بخیر و ظفر از دار البرکت اجمیر بعزم سیر و شکار خطه دلبدر کشمیر نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد قبل ازین عمده السلطنت اصفهان را بصاحب صوبگی بنگاله اختصاص بخشیده بدانصوب رخصت فرموده بودم چون خاطر بصحت او الفت و توانست گرفته و او در قابلیت و استعداد و مزاجدانی

از دیگر بندها امتیاز تمام دارد بلکه در اقسام شایستگی بیهمناست و جدائی او بر من
 گرانی میکرد لاچار فسخ آن عزیمت نموده بملازمت طلبیده بودم درین تاریخ بدرگاه
 رسیده سعادت استانبوس دریافت جگت سنگه ولد رانا کون رخصت وطن شده
 بغایت خلعت و خنجر مرصع سرفراز گشت راجه سارنگدیو عرضداشت فرزند سعادتمند
 شاه پرویز و مدار السلطنت مهاتخال آورده استانبوس نمود مرقوم بود که خاطر از مهم
 بیدولت جمع شده و دنیا داران دکن کام و نا کام شرایط اطاعت و فرمان برداری بتقدیم
 میرسند انحضرت قطع فگرانی خاطر از پنجانب فرموده بمیر و شکار خوشوقت باشند
 و از ممالک محروسه هر جا پسند افتد و بمزاج اشرف سازگار باشد تشریف بده به نشاط
 دل و کام بخشی روزگار مسعود بسر برند بهتم ماه مذکور میرزا والی از سر و نهج آمده ملازمت
 نمود حکیم مومنا بمنصب هزاری سرفراز گردید امالتخال پسر خاں جهان حاسب الحکم از
 گجرات آمده دولت زمین بوس دریافت درینولا عرضداشت عقیدتخال بخشی صوبه
 دکن مشتمل بر کشته شدن راجه گرد هر رسید و شرح این سائحه آنکه یکی از برادران سید
 کبیر باره که ملازم فرزند اقبالمند شاه پرویز بود شمشیر خود را بجهت روشن ساختن
 و چرخ زدن به صیقلگیری که متصل بخانه راجه گرد هر دکان داشته میدهد روز دیگر که
 به طلب شمشیر می آید بر سر اجوره گفتگو می شود و نقران سید چند چوب بصیقل
 می زنند مردم راجه بحمایمت او آن نفر را شلاق میزنند اتفاقاً دوسه جوانی از سادات
 باره در آن حوالی منزل داشته اند ازین غوغا وقوف یافتند و بکمک سید مذکور
 میرسند آتش فتنه در میگردد و در میان سادات و راجپوتان جنگ میشود و کاریه تیر
 شمشیر می کشد سید کبیر آگاهی یافته با سی چهل سوار خود را بکمک میرسند و
 درینوقت راجه گرد هر با جمعی از راجپوتان و اقوام خود چنانچه رسم هنوز است برهند
 نشسته طعام می خورند از آمدن سید کبیر و شدت سادات وقوف یافته مردم خود را
 بدریں حویلی در آورده در را مضبوط میسازد و سادات دروازه حویلی را آتش زده خوا
 را بدرون می اندازند و جنگ بجائی میرسد که راجه گرد هر با بیست و شش نفر
 ملازمان خود کشته میشود و چهل کس دیگر زخم برمیدارند و چهار کس از سادات
 نیز بقتل میرسند و بعد از کشته شدن راجه گرد هر سید کبیر اسپان طوبه او را گرفته بخانه
 خود مراجعت می نماید امرا راجپوت بقتل راجه گرد هر وقوف یافته فوج فوج
 منازل خود سوار میشوند و تمام سادات باره بکمک سید کبیر شتافته در میدان پیش
 ارک مجتمع میگردند و آتش فتنه و فساد و آشوب ترقی میکند و نزدیک بان میرسد
 که شورش عظیم شود مهاتخال ازین آگاهی یافته فی الفور سوار گشته خود را میرساند
 و سادات را بدریں ارک آورده راجپوتان را بروشی که مناسب وقت بود دلاسا نمود
 چندی از عمدها را همراه گرفته بمنزل خانعالم که در آن نزدیکی بوده می برد چنانکه
 باید دلاسا می نماید متعهد و متکفل تدارک این میگردن چون پنجبر ب شاهزاده میر
 انفرزند نیز بمنزل خانعالم رفته بزبان که لایق حال بوده تسلیم می نماید و راجپوت

را به منزل می فرستد روز دیگر مهاجرت بخانه راجه گرد هر رفته فرزندان او را پرسش و دلجوئی می کند و از روزه تدبیر و سنجیدگی سید کبیر را بدست آورده مقید می سازد چون راجپوتان بغیر از کشتن او تسلی نمیشدند بعد از روزه چند او را بپاداش می رساند و بیست و سویم محمد مراد را بخدمت فوجداری سرکار اجمیر مقرر داشته رخصت فرمودم درین راه پیوسته به نشاط شکار خوشوقت بودم روزه در اثناء شکار دراج توغون که تا حال بنظر در نیامده بود ببار گیرانیدم اتفاقاً بازی که او را گرفت نیز توغون بود بتجربه معلوم شد که گوشت دراج سیاه از سفید لذیذ تر است و گوشت پودنه کلاں که اهل هند گهاگهر گویند از قسم پودنه خورن که جنگی باشد بهتر همچنین گوشت حلوان فربه را با گوشت بوس سنجیدم گوشت حلوان فربه لذیذ تر است و محض بجهت امتحان مکرر فرموده بودم که هر دو یک قسم طعام پخته اید که از قرار واقع تمیز و تشخیص کرده شود ینابری مرقوم میگردد دهم دی ماه در حوالی پرگنه رحیم آباد قراولان خبر شیرین آوردند بارادرتخان و فدائی خان حکم شد که اهل میش را که در رکاب حاضر اند همراه برده پیشه را محاصره نمایند و از پی آنها سوار شده متوجه شکار گشتم از انبوهی درخت و بسیاری جنگل خوب نمایان نبود فیل را پیشتر رانده پهلوی آنرا بنظر در آوردم و بیک زخم بندوق افتاد و جان داد از ایام شاهزادگی تا حال اینهمه شیر که شکار کردم در بزرگی و شکوه و تناسب اعضا مثل این شیر بنظر در نیامده بمصوران فرمودم که شبیه آنرا موافق ترکیب و جثه بکشند بیست و نیم من جهانگیری وزن شد طولش از فرق تا سردم سه و نیم درعه و دو طسو بر آمد در شانزدهم بعرض رسید که حاکم آگره بجوار رحمت ایزدی پیوست اول در پیش بهادر خان برادر خان زماں بوده بعد از کشته شدن آنها بخدمت والد بزرگوارم پیوست چون من قدم بعالم وجود نهادم آن حضرت بمن لطف نموده ناظر سرکار من ساختند مدت پنجاه و شش سال پیوسته از روزه اخلاص و دلسوزی و رضا جوئی خدمت من کردی و هرگز از غباری بر حواشی خاطر من نه نشسته حقوق خدمت و سبقت بزدگی او زیاده برانست که متصدی نوشتن آن توان شد ایزد تعالی او را غریق بحر مغفرت خویش گرداند مقربان را که از قدیمان و بابریان این دولت است بحکومت و حراست آگره بلند پایگی بخشیده رخصت فرمودم در حوالی فتحپور مکرم خاں و عبدالسلام برادر او سعادت زمیں بوس دریافتند بیست دوم در قصبه متهرا جشن وزن قمری آراستگی یافت و سال پنجاه و هفتم از عمر این نیازمند درگاه بی نیاز بیماری و فرخی آغاز شد در حوالی متهرا بر کشتی از راه دریا سیرکنان و شکار افغان متوجه گشتم در اثنای راه قراولان بعرض رسانیدند که ماده شیرینی باسه بچه نمایان شد از کشتی بر آمده به نشاط شکار پرداختم چون بچه هاش خورد بود فرمودم که بدست گرفتند و صادر آنها را به بندوق زدم درینولا بعرض رسید که گنواران و مزارعان آن روی آب جمعه از دزدی و راهزنی دست برنمیدارند و در بنده جنگلهای اندوه و محکمههای دشوار گذار بقمر و بیبائی روزگار بسر برده مالی

واجبی بجایگزین داران نمی دهند بخانجهان حکم فرمودم که جمعی از منصبداران پیش را همراه گرفته تنبیه و تادیب بلیغ نماید و قتل و بند و تاراج نموده محکمه و حصار آنها بخاک برابرسازد و خازین فتنه و فساد آنها از بیخ برکند روز دیگر فوج از آب گذشته گرم و چسپان تاخندند چون فرصت گریختن نشد پای جهالت افشوده جنگ در برابر کردند و کس بسیاری بقتل رسید زن و فرزند آنها با سیری رقت و غنیمت فراوان بتصرف سپاه منصور افتاد غره بهمن ماه رستم خان را بنفوجداري سرکار قنوج سرفراز ساخته بدانصوب فرستادم دویم ماه مذکور عبدالله پسر حکیم ذوالدین طهرانی را در حضور فرمودم که سیاست کردند و شرح این اجمال آنکه چون داراي ايران پدرش را بگمان زرو سامان در شکنجه و تعذيب کشيد مشارالیه از ايران گریخته بصد فلاکت و پربشاشي خود را به هندوستان انداخت و بوسیله اعتماد الدوله در سلک بندگان درگاه منتظم گردید و از مساعدت بخت باندک زمانی روشناس گشته داخل خدمتگاران نزدیک شد و منصب پانصدی و جایگزین معمره یافت لیکن از آنجا که حوصله اش تنگ بود قباب این دولت نداشت کفران نعمت و ناسپاسی پیشه خود ساخت و پیوسته زبان را به شکر و شکوه خدا و خداوند خودش آلوده میداشت درینولا مکرر بعرض رسید که هر چند عنایت و رعایت در حق او پیشتر شود آن نا حق شناس در شکایت و آزرگی می افزاید معه ذالک نظر مرحمت‌های که در حق او به ظهور آمده بود مرا باور نمی افتاد تا آنکه از مردم بیغرض که در محافل و مجالس حرفهای بی ادبانه ازو نسبت بمن شنیده بودند استماع می افتاد به ثبوت پیوست بنابران بحضور طلبیده‌اشته سیاست فرمودم *

زبان سرخ سر سبز میدهد بر یاد

چون فراوان بعرض رسانیدند که درین نواحی ماده شیر می باشد که متوطنان این حدود از اسب او در محنت و آزار اند به فدائی خان حکم شد که حلقهای فیل همراه برده آن شیر را محاصره نماید و از پی او خود سوار شده به پیشه در آمدن بغایت جلد و چسپان بنظر در آمد بیک زخم بندوق کارش تمام شد روزی به نشاط شکار خوشوقت بودم دراج سپاه به باز گیرانیدم فرمودم که در حضور حوصله اش را چاک نمایند از چینه دان او موش بر آمد که درست فرو برده بود و هنوز به تحلیل نرفته حیرت افزای خاطر گشت که نای گلوئی او باین باریکی موش درست را بچه طریق فرو برده بے اغراق اگر دیگری نقل میکرد تضدیق آن ممکن نبود چون خود دیده شد بنابر غریبت مرقوم گشت ششم ماه مذکور دارالمک دهلی معسکر اقبال گشت چون جگت سنگه پسر راجه باسو باشارت بیدولت بکوهستان شمالی پنجاب که وطن اوست رفته شورش انداخت خاں صادق خاں را به تنبیه و تادیب او تعیین فرمودم چنانچه در اوراق گذشته ثبت افتاد درینولا مادھو سنگه برادر خورد او را بخطاب راجه سرفراز ساخته اسب و خلعت مرحمت فرمودم حکم شد که نزد صادق خان رفته بر هم زن هنگامه مفیدان

بے عاقبت گردن روز دیگر از سوادشهر کوچ فرموده بسلم گدھے نزول اقبال اتفاق افتاد چون خانه راجه کشنداس بر سر راه واقع بود و مبالغه و الحاح بسیار نمود بحسب الالتماس او سایه دولت بر منازل او انداخته آن قدیم‌الخدمت را کامیاب این آرزو گردانیدم از پیشکشهای او قلیلی بجهت سرفرازی او پایه قبول یافت بیستم از سلیم گدھے کوچ شده سید بهره بخاری را بحکومت دهلی که وطن مالفه اوست و الحق اینخدمت را پیش ازین هم خوب سر کرده بلند پائیدگی بخشیدم درینوقت علی محمد پسر علی رانی حاکم تبت بفرموده پدر بدرگاه آمده دولت زمین بوس دریافت و ظاهر شد که علی رانی باین پسر خود نسبت محبت و تعلق مفروط داشت و از دیگر اولاد گرامی تر میدیدم و درخواست که او را چانشین خود گرداند بنابران محسود برادران گشت و آرزو گیکها در میان آمد ابدال پسر علی رانے که رشید تهرین اولاد اوست از غیرت و آزدگی بخان کاشغر متوسل شده آنها را خامی خود ساخت که چون علی رانے بغایت پیرو منکذی شده هرگاه زمان موعود در رسد بکمایت والی کاشغر حاکم ملک تبت شود علی رانے ازین توهم که مبادا برادران قصد او کنند و در ملک او شورش افتد مشارالیه را روانه درگاه نمود و همگی مقصدش آنکه از منصوبان این درگاه شود که بکمایت و رعایت اولیای دولت کارش رونق و نظام پذیرد غرض اسفندار مذ مایه الهی در نواحی برگذنه ابداله منزل شد لشکری پسر امام وردی که از بیدولت گریخته خود را بخدمت فرزند سعادت مند شاه پرویز رسانیده بود درین تاریخ بدرگاه آمده آستانبوس نمود عرض داشت آن فرزند و مهابتخان مشتملبه سفارش و مجرائی خدمت عادل خان بانوشته که مشارالیه نزد مهابتخان فرستاده بود اظهار بندگی و دولتخواهی نموده بنظر در آورد و باز لشکری را نزد آنفرزند فرستاده خلعت بانادری تکمه مرورید بجهت شاهزاده خلعت بجهت خان عالم و مهابتخان فرستاده بالتماس آنفرزند فرمان استمالت مینوی بر عنایت بیغایت باسم عادل خان قلمی فرموده خلعت با نادری خاصه مرحمت شد و حکم فرمودم که اگر صلاح دانند مشارالیه را نزد عادلخان فرستند پنجم ماه مذکور باغ سهند محل نزول بارگاه اجلال گشت درکنار آب بیاه صادق خان و مختار خان و اسفندار و راجه روپ چند گوالیاری و دیگر امرا که بکمک او مقرر بودند خاطر از ضبط و ربط کوهستان شمالی را پرداخته سعادت آستانبوس دریافتند بالجملة جگت سنکه باشاره بیدولت خود را بکوهستان مذکور رسانیده به ترتیب اسباب فتنه و فساد پرداخت و چون عرصه خالی بود روزی چند در شعاب جبال و گریوه های دشوار بسر برده بناخت و تاراج رعایا و زیردستان و بال اندوخت تا آنکه صادق خان بآنحدود پیوست و بمقدمت بیم و امید جمیع زمینداران را بقید ضبط در آورده استیصال آن بے سعادت را وجه همت خود ساخت و مشارالیه قلعه مور را استحکام داده متحصن شد هرگاه قابو یافتی از آن محکمه برآمده بانوچه از بندهای بادشاهی جنگ در گریز کردی تا آنکه اذوقه کمی کرد و از کمک و مدد دیگر زمینداران مایوس گشت و سرفراز ساختن برادر خورده موجب اضطراب و دلنگینی او شد

ناگزیر وسایل برانگیخته بخدمت نور جهان بیگم التجا آورد و اظهار ندامت و خجالت نموده به استشفاع ایشان توسل جست و بجهت دلجوئی و خاطر داری ایشان رقم عفر بر جراید عصیان او کشیده آمد درین تاریخ عرایض متصدیان دکن رسید که بیدولت با لعنت الله و داراج و دیگر پرو بال شکسته چند بحال تپاه و رو سیاه و خرابی از سرحد قطب الملک بجانب اودیسسه و بنگاله رفت و درین سفر خرابی بسیار بحال او و همراهیان او راه یافت و کس بسیار بهذکام فرست سر و پا برهنه از جان دست شسته راه فرار پیش گرفتند از جمله روزی میرزا محمد پسر افضل خان دیوان او باوالده و عیال خود بوقت کوچ گریخت و چون خبر به بیدولت رسید جعفر و خانقلی اوزبک و چندی دیگر از مردم اعتمادی خود را بتعاقب او فرستاد که اگر زنده بتواند بدست آورد قبا و الاسر او را بریده بحضور بیاورند نامبردها بسرعت هرچه تمام تر طی مسافت نموده در اثنای راه باو رسیدند او ازین حادثه آگاهی یافته والده و عیال خود را بجانب جنگل برده پنهان کرد و خود بامعدودی از جوانان که اعتماد همراهی بانها داشت مردانه بایست همت افشوده بکمان داری ایستاد ظاهرا جوی آبی و چپله هم در میان او بود سید جعفر خان خواست که نزدیک آمده بتیال و فریب او را همراه برد هر چند بترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی کرد درو اثر نکرد و جوابش به تیر جان سنان حواله ساخت و بغایت جنگ مردانه کرد و خان قلی و چندی دیگر از مردم بیدولت را بجهنم داخل ساخت و سید جعفر نیز زخمی شد و خود بزخمهای کاری نقد هستی در باخت لیکن تا رمقی داشت بسپاری را به رمق ساخت بعد از کشته شدن سر او را بریده پیش بیدولت بردند چون بیدولت از حوالی دهلی شکست خورده بماند و رفت افضلخان را بجهت طلب و کمک و مدد نزد عادلخان و غیره فرستاده بازو بند بجهت عادلخان و اسپ و فیل و شمشیر مرصع برای عنبر مصحوب او ارسال داشته بود اول نزد عنبر میبرد بعد از تدلیغ رسالت آنچه بیدولت بجهت او فرستاده بود پیش می آورد و عنبر قبول نمیکند و میگوید که ما تابع عادلخانیم و امروز عمده دنیا داران دکن اوست شما را اول پیش او باید رفت و اظهار مطلب خود نمود اگر او قبول این معنی نمود بنده موافقت و متابعت میکند و در انصورت هرچه فرستاده آید میگیرد و الا نه افضل خان نزد عادلخان میرود و بغایت بد پیش می آید و مدتها در بیرون شهر نگاه میدارد و بحال او نمی پردازد و انواع خواری میفرماید و آنچه بیدولت بجهت او و عنبر فرستاده بود همه را غایبانه ازو طلب نموده متصرف میشود مشارالیه در اینجا بود که خبر کشته شدن پسر و خرابی خانه را شنیده بروز سیاه می نشیند القصة بیدولت با این سامان دولت و اتفاقات طالع و نشستی منصوبه می درست راه دور و دراز طی نموده خود را به بندر مجهلی پائن که به قطب الملک متعلق است رسانید و پیش از رسیدن خود بان حوالی کس خود را نزد قطب الملک فرستاده بانواع و اقسام امداد و همراهی تکلیف نمود قطب الملک جزوه از نقد و

جذس برسم اقامت فرستاده بمیر سرحد خود نوشت که بدرقه شده از سرحد خویش سلامت بگذراند و جمله غله فروشان و زمینداران را دلاسا نموده مقرر دارد که باردوسه او غله و سایر ضروریات می رسانیده باشند * بیست و هفتم ماه مذکور غریب سائحه روی نمود شب از شکارگاه مراجعت نموده باردوسه می آمدم اتفاقاً از جوئی که سنگ لاج بسیار داشت و آبش تند می گذشت عبور واقع شد یکی از سبز بختان سرکار گرک خوان طلائی که مشتمل بر خوانچه و پنج پیاله با سرپوش در خریطه کرپاسی نهاده و سر آن را بسته درست داشت در وقت گذشتن پایش لشتگی میخورد و از دستش می افتد چون آب عمیق بود و سخت تند می رفت هر چند تفحص کردند و دست و پا زدند اثری از آن ظاهر نشد روز دیگر حقیقت بعرض رسانیدند جمعی از ملاحان و قزاقان را فرمودم که همانجا رفته باز از روستا احتیاط تفحص نمایند شاید پیدا شود اتفاقاً در جائیکه افتاده بود بدست آمد و غریب تر آنکه اصلاً زیرو بالا نرفته و یک قطره آب در پیدالهائے او در نیامده بود اینمقدمه نزدیک است بان که چون هادی بر مسند خلافت نشست انگشتی یاقوتی از میراث پدر بدست هارون افتاده بود خادمی را نزد هارون فرستاد و آن انگشتی را طلب داشت قصارا در آنوقت هارون بر لب دجله نشسته بود چون خادم ادای رسالت نمود هارون بخشم رفته گفت که من خلافت را بدو رواداشتم تو یک انگشتی را بمن روا نداشتی از شدت غضب انگشتی را در دجله انداخت بعد از چند ماه که بحسب تقدیر هادی در گذشت و نوبت خلافت بهارون رسید بغواصان فرمود که در دجله در آمده انگشتی را در جائیکه انداخته ام تفحص نمایند از اتفاقات طالع و دستگیری اقبال در غوطه اول انگشتی را یافته آورده بدست هارون داد * درینولا روزی در شکارگاه امام وردی قزاق باشی در اچ بنظر در آورده که یکپای او خار داشت و پای دیگر خار نداشت چون در ماده مایه امتیاز همین خار است بطریق امتحان از من پرسید که این نور است یا ماده بده گفتم که ماده است بعد از آن شکمش را پاره کردند بیضه پیشینه از شکمش برآمد جمعی که در ملازمت حاضر بودند از روستا استیعا پرسیدند که بچه علامت در یافتند گفتم که سر نول ماده نسبت به نور خورد میدهد به تتبع و دیدن آن بسیار ملکه بهم رسیده از غریب آنکه نای گلوے جمیع حیوانات که ترک آن را حلق گویند از سرگردن تا چین دهن یکی می باشد و از جزو بخلاف همه از سر گلو تا چهار انگشت یک حلق است باز دوشاخ شده بچینه دهن پیوسته و از جائیکه دوشاخ میشود سربند است گره طوری بدست محسوس می گردد و از کنگ عجیب تر است حلق او بطریق مار پیچ از میان استخوان سینه گذشته تا دم غازه رفته و از آنجا باز برگشته بگلو پیوسته است چرخ دو قسم می باشد یکی سیاه ابلق دریم بور و درین ایام معلوم شد که دو قسم نیست آنچه سیاه ابلق است نر است و هرچه بور است ماده و دلیل برین آنکه از ابلق خصیه ظاهر شد از بور بیضه و مکرر امتحان نموده شد چون

طبیعت من رغبت تمام دارد و انعام ماهی خوب بجهت من می آرند بهترین ماهی هاله هندیست و زهو است و از پس آن بزب و هر دو بولک دار می باشند و در شکل و شمایل نزدیک به یک دیگر و همه کس زود تفریق نمیتوانند کرد همچنین در گوشت آنها نیز تفاوت بغایت کم است مگر صاحب ذائقه عالی در یابد که لذت گوشت زهو اندک بهتر است *

جشن نوروز دهمین نوروز از جلوس همایون



روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه هزار و سی و سه هجری بعد از گذشتن یک پهنرو دوگهری از روز مذکور نیز اعظم عطیه بخش عالم به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت و بذکاهای شایسته باضافه منصب و ازدیاد مراتب سر بلندی یافتند احسن الله پسر خواجه ابوالحسن از اصل و اضافه بمنصب هزاره و سیصد سوار ممتاز گشت محمد سعید پسر احمد بیگ خان کابلی به هزاره و سیصد سوار سرفراز شد میر شرف دیوان بیوتات و خواص خان هر یک بمنصب هزاره سر بلند گردیدند سردار خان از کانگزه آمده دولت زمین بوس دریافت درینوا به یساولا و اهل یساق حکم فرمودم که بعد ازین در وقت سواری و برآمدن از دولخانه ادم معیوب را از قسم کور و گوش و بیغی بریده و پیس و مجذوم انواع بیمار نگذارند که بنظر در این نوروزهم جشن شرف اراستگی یافت الهوردی بدار امام وردی از پیش بیدولت گریخته بدرگاه آمد و بعزایت بیغایت سرفرازی یافت چون خبر آمدن بیدولت بسپرد او دیسه بتواتر رسید فرمان باسم شاهزاده و مهالتخان و امرای که به کمک آن فرزند مقرر اند بتایید صادر شد که خاطر از ضبط و نسق انصوبه برداخته بزودی متوجه صوبه اله آباد و بهار گردند و اگر بحسب اتفاق صوبه دار بنگاله پیش راه او را نتواند گرفت و قدم جرات و جلالت پیش نهد بصدمات افواج قاهره که در ظل ریاست انفرزند مقرر اند آواره دشت ناکامی گردد و بنابر احتیاط در دوم اردی بهشت ماه فرزند خانبهان را بصوبه دار خلافت آگوه رخصت فرمودم که در آن نواحی بوده منتظر اشارت باشد اگر بخدمتی حاجت افتد و حکم فرمایند مقتضای وقت بعمل آورد بمشارایه خلعت خاصه با ناکری تکه مروارید و شمشیر خاصه مرصع و باصالتخان پسر او اسپ و خلعت عنایت شد درین تاریخ عرضه داشت عقیدت خان بخشی صوبه دکن رسید نورشته بود که حسب الحکم فرزند اقبالمذ شاه پرویز همشیره زوجه گجسنگه را در عقد ازدواج خود در آورده امید که قدمش باین دولت مبارک و فرخنده بان و نیز مرقوم بود که ترکمان خان را از پتن طلبیده عزیزالله را بجای او مقرر فرمودند و جانشینار خان نیز حسب الحکم آمده ملازمت نمود و قتیکه بیدولت از برهانپور راه ان بار پیش گرفت میرحسام الدین نظر

برکردار زشت خود انداخته در برهانپور نیارست بود فرزندها را همراه گرفته بجانب دکن رخت ادبار کشید که در پناه عادلخان روزگار بسر برد قضارا از حوالی پیشتر عبور واقع میشود که جانسپار خاں وقوف یافته جمع را بر سر راه میفرستد و او را با متعلقان گرفته پیش مهاتخان می آورد مهاتخان مقید و محبوس داشته یک لک روپیه از نقد و جنس ازو گرفته و تحصیل نموده و جادو راس و اودی رام فیلان بیدولت را که در قلعه برهانپور گذاشته بود همراه گرفته آورده شاهزاده را ملازمت نمودند قاضی عبدالعزیز که در حوالی دهلی از فرزند بیدولت بجهت عرض مقاصد او آمده بود او را راه سخن نداده حواله مهاتخان نموده بودم و بعد از شکست و خرابی او مهاتخان ملازم خود ساخته بود چون رابطه اشنائی قدیم بعدلخان داشت و چند سال بوکالت خانجهان در بهانپور بود در بنولاه مهاتخان باز او را نزد عادلخان بوسم حجابت فرستاد و دنیاداران دکن تقاضای وقت و برآمد کار منظور و ملحوظ داشته اظهار بندگی و دولتخواهی نمودند عنبر مقهور علیشیر نامی از مردم معتبر خود فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت چنانچه مهاتخان از عالم نوکری عرضه داشت نوشته قرار داده بود که در دیونگام آمده مهاتخان را به بیدند و پسرکال خود را ملازم سرکار ساخته در خدمت فرزند اقبالمند باز دارد مقارن اینحال نوشته قاضی عبدالعزیز رسید که عادلخان از صمیم قلب اختیار بندگی و دولتخواهی نموده قرار داده که ملا محمد لاری را که وکیل مطلق و نفس ناطقه اوست و در محاورات و مراسلات او را ملان بابا گویند و می نویسند باینچ هزار سوار بفرستد که پیوسته در خدمت بمرسد و متعاقب رسیده دانند چون مکرر فرامین بتاکید صادر شده بود که آنفرزند بعزم استیصال بیدولت متوجه اله آباد و بهار گردن در بنولاه خبر رسید که باوجود ایام برسات و شدت باران بتاریخ ششم فروردی ماه آنفرزند بعساکر اقبال از برهانپور کوچ فرموده در لال باغ منزل گزید و مهاتخان تا آمدن ملا محمد لاری در برهانپور توقف نمود که چون مشارالیه برسد خاطر از نطق و ضبط انحدود پرداخته باتفاق او بخدمت فرزند اقبالمند شتابد لشکر خاں و جادو رای و اودی رام و دیگر بندها را مقرر نموده که بدلا گهاق رفته در ظفرنکر باشند جانسپار خاں را بدستور سابق رخصت فرموده اسد خاں معموری را بایلچ پور باز داشت منوچهر پسر شاهنوار خاں را بخانپور تعیین نمود رضویخان را به تهنیسر فرستاد که صوبه خاندیس را میانست نماید درین تاریخ خبر رسید که لشکری فرمان را بعدلخان رسانید و او شهر را آئین بسته چهار کوه استقبال نموده جهت فرمان و خلعت بر آمده تسلیمات و سجدهات بجا آورده در بیست و یکم سروپا بجهت فرزند داور بخش و خاں اعظم و صفی خاں مرحمت نموده فرستاد صادقخان را بحکومت و حراست لاهور سرفراز ساخته خلعت و فیل عنایت نموده رخصت نمودم و منصب او چهار مدهی ذات و چهار صد سوار حکم شد ملتفت خاں پسر مرزا رستم خاں بمنصب هزار و پانصدی و سیصد سوار فرق عزت بر افتراخت روزی در شکار بعمر رسید که مناسبات کفچه ساز دیگر را فرو برده بصوراه در آمد فرمودم که اینجا را کدده

مار را برآوردند بے اغراق ماری باین کلانے تا حال بنظر در نیامده چون شکمش را چاک کردید کفچه ماری که فرو برده بود درست برآمد اگرچه ایفقس دیگر بوده اما در ضخامت و دزازی اندک تفاوتی محسوس شد درینولا از عرضداشت واقعه نویسن صوبه دکن معروض گردید که مهاتخا عارف پسرزاهد را سیاست فرموده او را با دو پسر دیگر محبوس و مقید دارد ظاهرا ان بیسعادت خون گرفته عرضداشتی بخط خود بخدش به بیدولت نوشته از جانب پدر و خود اظهار اخلاص و درلخواهی و ندامت و خجالت نموده بود قضا را ان نوشته بدست مهاتخا می افتد عارف را بحضور طلبداشته نوشته را باو مینماید چون خود سجل بخون خود نوشته بود عذری که مقیدول و مسموع افتد سامان نیارست کرد لاجرم او را سیاست فرموده پدر و برادرانش را محبوس گردانید غره خوردان بعرضسید که شجاعت خان عرب در صوبه دکن باجل طبعی در گذشت درینولا عرضداشت ابراهیم خان فتح جنگ رسید نوشته بود که بیدولت داخل اودیسه گردید تفصیل این اجمال ان که مابین سرحد اودیسه و دکن در بدست واقع است که از یکطرف کوه بلند دارد و از جانب دیگر چله و دریاست و حاکم گولکنده در بندی و حصاری ساخته بتوپ و تفنگ استحکام داده و عبور مردم بے اجازت و اشارت قطب الملک از ان در بند متصور و میسر نیست بیدولت برهنه نمویی و بدرقه قطب الملک از انجا گذشته بولایت اودیسه در آمد قضا درینوقت احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان برسرزمینداران گدھے رفته بود از سوانح این حادثه غریب که بے سابقه و خبر و آگاهی اتفاق افتاده متردد و متحیر گشت و ناگزیر دست از ان مهم باز نداشته به موضع بلبللی که حاکم نشین آنصوبه است آمده نسائی خود را همراه گرفته بمقام کتک که از بلبللی دوازده کوه بجانب بنگاله است شتافت و چون وقت تنگ بود فرصت فراهم آوردن و انتظام احوال نشد استعداد جنگ بیدولت در خود نیافت و از همراهان چنانچه باید نبود از کتک گذشته بدرون که صالح برادرزاده آصف خان مرحوم جاگیردار آنجا بود رفت در ابتدا صالح استعداد نموده تصدیق آمدن بیدولت نمیکند تا آنکه کتابت لعنت الله بر استمالت او میرسد صالح بدرون را مستحکم ساخته بنشست و ابراهیم خان از استماع این خبر وحشت اثر حیرت زده گشت ناچار باوجود آنکه اکثری از کمکیان و سپاه او در اطراف بلاد متفرق و متلاشی بودند در اکبر نگر پاه همت استوار نموده باستحکام حصار و جمع آوردن سپاه و دلاسله ریسای خیل و حشم پرداخت و اسباب و آلات طعن و ضرب و حرب و نبرد مهیا ساخت درینولا نشانی از بیدولت باو رسید مضمون آنکه بحسب تقدیر ربانی و سرنوشت آسمانی آنچه لایق بحال این بیدولت نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شد از گردش روزگار کج رفتار و اختلاف لیل و نهار گذار برین سمت اتفاق افتاد اگرچه در نظر همت مردانه فسحت و وسعت اینملک جولانگاهی بل پرگاهی بیش نیست مدعا ازین رفیع تر و مطالب ازین عالیتر است لیکن چون برین زمین گذار افتاده سرسری

نمی‌توان گذشت اگر او را عزم رفتن درگاه پادشاه باشد دست تعرض از دامان ناموس و خالمان او کوتاه است بی‌غیراغ خاطر روانه درگاه گردد و اگر توقف را مصلحت خود میداند هر گوشه که ازین ملک التماس نماید عطا فرمائیم *

تکمله نوشته میرزا محمداًدی مرالف دیباچه

ابراهیم خان در جواب نوشت که حضرت شاهنشاهی این دیار را به بنده سپرده اند امانت بسروجان همراه است چون شاهجهان در بردران رسید صالح حصار را استحکام داده مستعد جنگ و جدال گردید عبدالله خان بیایه حصار رسیده محاصره نمود چون کار بصمیمیت و دشواری کشید و هیچ طرف توقع مدد و طریق نجات ندید ناگزیر از قلعه برآمده عبدالله خان را دید مشارالیه خاطر از قلعه جمع ساخته او را در نظر شاهجهان آورد بعد از تسخیر بردوان متوجه اکبرنگر شدند ابراهیم خان اول اراده نمود که قلعه اکبرنگر را استحکام داده بشرایط تخصیص و قلعه‌داری برداند چون حصار اکبرنگر وسیع بود انقدر جمعیت که محافظت آن تواند نمود نداشت و در مقبره پسر خود که حصارش بغایت استوار بود متحصن گشت درینوقت جمعی از اعیان که در اطراف بودند باو پیوستند سپاه شاهجهان بمحاصره حصار مقبره پرداختند و خود در قلعه اکبرنگر فرود آمدند از درون و بیرون فائز حریف مشتعل گردید درینوقت احمد بیگ خان رسیده ملاقاتی گشت و دلها را حقوی و استقامتی پدید آمد چون اهل و عیال اکثر آن روی آب بود عبدالله خان دریناخال را از آب گذرانیده بدان سمت فرستاد ابراهیم خان باستماع این خبر احمد بیگ خان را همراه گرفته آنطرف شتافت و مردم معتبر را بحراست و محافظت قلعه باز داشت و سفاین جنگی را که باصطلاح اهل هند نواره می گویند پیش از خود بدان سمت فرستاد تا سواره انفوج گرفته بگذرانند که از آب عبور نمایند اتفاقاً پیش از رسیدن نواره دریا خان از دریا گذشته بود و ابراهیم خان احمد بیگ خان را بجنگ او روانه نمود کنار دریا بین المعسکریین اتفاق جنگ افتاد و جمعی کثیر از طرفین بقتل رسیدند احمد بیگ خان عطف عنان نموده بابراهیم خان پیوست و از تسلط و غلبه غنیم آگاه ساخت ابراهیم خان کس بطلب بعضی مردم کار آمدنی بقلعه فرستاد که وقت کمک است گروهی از جوانان خود را بابراهیم خان رسانیدند دریا خان آگهی و اطلاع یافته چند کوه پس ترو عقب تر حرکت کرد چون نواره در تصرف ابراهیم خان بود عبور لشکر شاهجهان از دریایه گنگ بے کشتی میسر نمی گشت درین اثنا بلویه راجه نام زمینداری آمده اظهار کرد که اگر فوج همراه من تعیین کنید درطرف بالای آب قریب بدون متعلقه خود چند منزل کشتی را بدست آورده

افواج را از آب بگذرانم شاهجهان عبدالله خان را با هزار و پانصد سوار نامزد کرد تا از گذری که او را بمائنی کند عبور نموده بر سر اردی ابراهیم خان تاخت بزد و آن افواج به هبیری بلایه راجه سرعت باد از آب گذشته بدریا خان پیوست چون این خبر بایراهم خان رسید سراسیمه بمنم رزم شقاقت نورالله نام سید زاده را که از منصبداران تجریزی او بود با هزار سوار هراول قرار داد و احمد بیگ خانرا با هزار سوار طرح کرد و خود با هزار سوار در غول ایستاد و بعد از تلاقی طرفین جنگ عظیم در پیوست عبدالله خان بر قوج هراول تاخته نورالله را بمنم ساخت و جنگ به احمد بیگ خان پیوست او مردانه ایستاده زخمهای منگور داشت ابراهیم خان از مشاعده اینحال طقت نیاورده جلو انداخت و عبدالله خان نیز بر قوج ابراهیم خان حمله آورد و رفیقان او عنان ثبت از دست داده طریقه هزیمت سپردند و سر رشته انتظام افواج از هم گسیخت و ابراهیم خان با معدودی پای عزیمت برجا داشت هر چند مردم او را جلو گرفته خواستند که از آن معرکه بے مهلکه بر آید راضی نشده که مقتضای همت و مردانگی این کار نیمه است چه دولت بهتر ازینکه در خدمت پادشاهی جان فثار کنم هنوز سخن تمام نگشته بود که از اطراف هجوم آورد بزمهای کاری کارش تمام ساختند و نظریک نامی از نوکران عبدالله خان مباشر قتل او گردید بالجملة سراو را بریده پیش شاهجهان فرستاد و جمعی که در حصار مقبره متحصن بودند از مردن ابراهیم خان فتح جنگ وقوف یافته دلها از دست دادند درینوقت رومی خان نقبی را که بهای حصار رسانیده بود آتش داده چهل درعه از دیوار حصار منهدم گشت و حصار مسخر گردید و گریختگان خود را در دریا می افکندند و اگر کشتی بدست می آمد هجوم آورده غرق می گشتند و گروهی که گرفتاری عیال سلسله پای آنها بود رفته ملاقی می شدند و میرک جلایر که از عمده های آن صوبه بود دست گیر شد و از همراهان شاهجهان عابد خان دیوان و شریف خان بدخشی و سید عبدالعالم باره و حسن بیگ بدخشی و چندی دیگران نثار گشتند و چون احمد بیگ خان با جمعی از منصبداران آن صوبه از میدان نبرد برآمده بصوب دهبانه که دارالملک بنگاله است و اهل و عیال و اندوختههای میرزا ابراهیم خان نیز در آنجا بود رو نهاده بود لشکر شاهجهان نیز بدانصوب حرکت نمود چون بدبانه رسید احمد بیگ خان کام و ناکام با دیگر مردم بملازمت میرسند و مبلغ چهل یک روپیه از اموال ابراهیم خان و پنج یک روپیه از اموال میرک جلایر و غیره متصرف گشتند و پانصد زنجیر فیل و چار صد راس اسب گوت که در آن ولایت بهم میرسند از ضمایم غنایم گشت و اقمشه و امتعه اکثر و اوفر بقید ضبط در آورده نواره و توپخانه چندان که در خور پادشاهان ذی شوکت بود بدست افتاد سه یک روپیه بعبدالله خان و دو یک روپیه براجا بهیم و یک یک روپیه بداراب خان و یک یک روپیه بدریا خان و پنجاه هزار روپیه بوزیر خان و پنجاه هزار روپیه بشیخ اعجاز خان و پنجاه هزار روپیه بمحمد تقی و پنجاه هزار روپیه

به نیرم بنگ بخشیدند و همچنین مردم دیگر در خور پایه و مراتب کم و بیش
سید و چون از ضبط اتملک و پرداخت داراب خان پسر خانخانان را که تا حال
مقیم بود از قید بر آورده و سپردند داده حکومت ملک بدگاله را باو تفویض فرمودند
از او را بایک دختر و یک پسر شاهنواز خان همراه گرفتند و بعزم تسخیر ملک بهار
منوجه شدند و راجه بهیم پسر رانازا که درین هرج و مرج از خدمت اوشان جدائی
اختیار نموده بود برسم منقلا با فوجی پیشتر از خود بصوب پنده روانه گردانید خود
عبدالله خان و دیگر بندها از پی او شتافت صوبه پنده که در جاگیر شاهزاده پرویز
مقرر بود و ایشان مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حراست اتملک مقرر داشته
له یار پسر افتخار خان و بزمخان افغان را بغوجداری گذاشته بودند پیش از رسیدن
راجه بهیم پای همت آنها از جازفت و توقیق یاوری نکرد که حصار پنده استحکام داده
وزی چند تا رسیدن لشکر مقفل دارند تا اله آباد عنان مسارعت باز نکشیدند و بهیم
شهر پنده در آمده اتملک را متصرف گشت و بعد از چند روز شاهجهان با بسیاری
از کمکیان به بدگاله رسید و جمعی کثیر از متعینان بهار و جاگیرداران انجا اقرار همراهی
دادند و از اطراف و نواحی نیز پنجم شش هزار سوار آمده نوکر شدند و سید مبارک
که حارس قلعه رهقاس بود باوجود استحکام قلعه و استعدادان قلعهداری حصار را حواله
مرد زمیندار اوچینه و دیگر زمینداران نمود که باراده رفاقت پیوستند و عبدالله خان
راجه بهیم را بطریق منقلا بصوب اله آباد و دریا خان را با فوجی بجانب مبالغ پور
برساده خود نیز متعاقب حرکت نمود چون عبدالله خان بگذر جوسیه بهرست جهانگیر
نایب خان پسر خسان اعظم که حکومت جوپور داشت نزد میرزا رستم باله آباد رفته
عبدالله خان از عقب شتافته در قصبه جهوسی که بر لب آب گنگ در مقابل اله آباد
واقع است فرود آمد بهیم بمفاصله پنجکوره از اله آباد اقامت نمود و شاهجهان بجوینور رسیده
توقف ورزید عبدالله خان بضرب توپ و تفنگ و نواره عظیم که همراه داشت از آب
بدور نموده در ظاهر اله آباد فرود آمده بکار محاصره پرداخت و میرزا رستم در قلعه
مبتحصن گشته ریاض جنگ و جدال افراخت و از درون و برون سفیر تیر و تفنگ پیام مرگ
و شور اجل در گوش دلیران می انداخت فتنه و آشوب عظیم دران سرزمین پدید آمد
اکثرون عنان اسب خوشخرام خامه را بجانب تحریر احوال دکن منعطف میگردد
سابقاً تحریر یافته که عنبر حبشی علی شیر نامی وکیل خود را نزد مهابتخان فرستاده
نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت بامید آنکه مدار مهمات صوبه دکن به عهده او
منقوض باشد و چون او را بعدلخان ابواب منازعت و محاصرت مفتوح گشته بود
امید انداشت که بامداد بندهای درگاه سلاطین سجده گاه آثار تسلط برو ظاهر سازد و
همچنین عادل خان نیز بجهت دفع شر او تلاش میکرد که مدار اختیار آنصوبه بقبضه
اعتبار او حواله شود آخر فزون عادلخان کارگرافتاد و مهابتخان جانب عنبر را از
دست داده بکامروائی عادلخان پرداخت و چون عنبر بر سر راه بود ملا محمد لاری

وکیل عادل خان از جانب او گرانی خاطر داشت مهابتخان فوجی از لشکر منصور
 ببالا گهاک تعین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهانپور رساند علیراز شنیدن
 این خبر متروک و متوهم گشته با نظام الملک از شهر کهزکی برآمده بقندهار که برسر
 ولایت گولکنده واقع است شتافت و فوزندان را باحمال و ائقال برقرار قلعه دولت آباد
 گذاشته کهزکی را خالی ساخت و شهرت انداخت که بسرحد قطب الملک میروم که
 زر مقرر خود را ازو باز یافت نمایم بالجمله چون ملا محمد لاری به برهانپور پیوست
 مهابتخان تا شاه پور استقبال نموده نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت و از اینجا
 باتفاق متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردیدند و سر بلند را به حکومت و حراست
 شهر برهانپور گذاشت و جادو را به و اودی رام را بکمک مقرر داشت و پسر او را و برادر
 دویم را بجهت احتیاط همراه گرفت و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده پیوست
 مقرر گشت که او با پنج هزار سوار در برهانپور بوده باتفاق سر بلند را به تمشیت احکام
 و انتظام مهم نماید و امیر الدین پسر او با هزار سوار در خدمت شتابد باینقرار داد
 مشارالیه را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسب و فیل لطف نمودند
 به محمد امین ولد او نیز خلعت و اسب و فیل با پنجاه هزار روپیه مدد خرج عنایت
 گردید و محمد امین را همراه خود گرفتند مهابتخان از جانب خود یکصد و ده رأس
 اسب و دو زنجیر فیل و هفتاد هزار روپیه نقد و یکصد و ده خوان اقمشه بمل محمد و پسر
 او و دامادش تکلیف نمود نوزدهم خورده نزل حضرت شاهنشاهی در خطه کشمیر
 اتفاق افتاد اعتقاد خان از نفایس کشمیر که درینمدت ترتیب داده بود برسبیل
 پیشکش معروضداشت درینوقت بمسامع جلال رسید که پلنگپوس اوزبک سپه سالار نذر محمد
 خان اراده نمود که حوالی کابل و غزنی را بتازد و خانزاد خان پسر مهابتخان
 بامراے که بکمک از مقر اند از شهر برآمده بمدافعه و مقابله همت مصروف داشته
 بنابراین غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود بدلاکجورگی رخصت شد که از حقیقت
 کار اطلاع حاصل نموده خبر مشخص بیار و از قضایا آنکه چون عبدالعزیز خان قلعه
 قندهار را بجهت نه رسیدن کمک بشاه عباس حواله نمود و این معنی بر مزار
 شاهنشاهی گرانی داشت درینوقت او را حواله سیدو نام منصبدار فرمودند که از بندر
 سورت بر کشتی نشانداده بیکه معظمه روانه سازد و متعاقب فرمان شد که مشارالیه را
 از هم گذرانند از بیچاره در اثنای راه بقتل رسید خواه مذکور از کشاده روی
 و خوشخوئی و به تکلفی بهره مند بود امید که از اهل امرزش بآه در هفتم ماه تیر
 آرام بانو بیگم همشیره قدسیه انحضرت بموضع اسهال و دیعت حیات سپرد حضرت فرش
 آشیانی آن عفت سرشت را بغایت دوست میداشتند در چهل سالگی چنانچه بدینیا
 آمده بود رفت درین تاریخ از عرضداشت غازی بیگ بوضوح پیوست که پلنگپوس بجهت
 ضبط اوس هزار جات که توزک آنها در حدود غزنین واقعست و از قدیم بجایگزین
 خان مالگذاری مینمودند و قلعه در موضع صوار از مضافات غزنین ساخته همشیره زاده

خود را با فوجی اینجا گذاشته بود آماده گشته است سران الوس هزاره نرد خانزاد خان آمده استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت و مالکدار حاکم کابل ایم پلنگپوس میخواهد که مازابه تعدی آمل و فرمان بردار خود سازد اگر شر او را از ما کفایت کنند و دست تعدی او را از ما باز دارند بدستور سابق رعیت و فرمان پذیریم و الا ناگزیر بار ملتجی گشته خود را از اسیمب بیداد و ظلم اوزبکان محافظت نمائیم خانزاد خان فوجی بمک هزاره فرستاد و خواهرزاده پلنگپوس بمدافعه و مقابله پیش آمده در اثنای زد و خورد جمعی از اوزبکان بقتل رسید و سپاه منصور قلعه او را با خاک برآورد بطرف و نیروزی عنان معارذت معطوف داشتند پلنگپوس از استماع اینخبر خجلت زده کردار خویش گشته از نذر محمد خان برادر امام قلیخان دارالے توران التماس نمود که بتاخت سرحد کابل شتافته خود را از انفعال برآرد و در ابتدا نذر محمد خان و اتالیق و عمده های لشکر او تجویز این جرأت و بے باکی نمی نمودند بعد از مبالغه و اغراق بسیار رخصت حاصل نموده با ده هزار سوار از اوزبک و المانچی رسته ادبار بدی حدود نهاد خانزاد خان از استماع اینخبر مردمی را که در تهنیجات بودند طلبیده به ترتیب اسباب قتال و جدال پرداخت و بندهای جانسپار و بهادران عرصه کارزار از همه یکدل و یکرو بجنگ قرار دادند بالجمله چون بهادران عرصه شهادت بموضع شیرگزه که در ده کروهی غزنین واقع است معسکراسندند و از اینجا افواج را ترتیب داده و چینه پوشیده متوجه پیش شدند و خانزاد خان با جمعی از منصبداران بدر خود در غول پاه ثبات افشرد و مبارز خان افغان و اندرالے سنگدلی و سید حاجی و دیگر بهادران را در فوج هراول مقبر داشت و همچنین فوج چرانغار و برانغار باین شایسته ترتیب داده از اینر جل سبحانه تعالی نصرت و فیروزی درخواست نمود و چون مذکور میشد که سپاه اوزبک در سه کروهی غزنین لشکر گاه ساخته دولتخواهان را بخاطر میرسد که شاید روز دیگر تلاقی و یقین اتفاق افتد قضا را همین که سه کروه از موضع شیرگزه گذشته قراولان اوزبک نمایان شدند قراولان منصور قدم جلالت پیش گذاشته جنگ انداختند و عساکر اقبال با توپخانه و فیلان کوه شکوه اهسته و ارمیده بان انداخته انقافاً پلنگپوس در پس پشت به توغچی شده ایستاده بود و قصدش آنکه چون لشکر منصور کوفته و مانده از راه میرسد از کمین گاه برآمده کارزار نمایند مبارزخان که سران فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را بمک قراولان میفرستد و انهم نیز کس نرد پلنگپوس فرستاده از رسیدن افواج قاهره آگاه میسازند یک کروه بلشکر مانده سپاه غنیم نمایان میشود آن مقهور مردم خود را افواج ساخته بود یکفوج او با لشکر هراول منصور مقابل می گرد و خود با فوج دیگر بمفاصله یک تفنگ ایستاده عنان ادبار می کشد چون فوج مخالف بحسب کمیت از بهادران فوج هراول افزونی داشت بهادران غول گرم و گپرا شتافته خود را بمک هراول رسانیده نخست بان و زنبورک و توپ و تفنگ بسیار میزنند و از پس فیلان جنگی را دوایند کارزار می نمایند و جنگ بامتداد و اشتداد می کشد در چنین وقت پلنگپوس

خود را بکمک می‌رساند و معینا کاری نمی‌سازد و پایه همت از جا می‌لغزد و بهادران
 عرصه شهادت در بر داشتن و بستن و تاختن و انداختن کارنامه جلالت و جانشیاری
 به تقدیم رسانیدند مخالفان تاب نیاورده جلو بر می‌گردانده و هزاران پیشه شهادت آن
 بخت برگشته را تا قلعه حماد که شش کوره از میدان جنگ دور بود زده و کشته تعاقب
 نمودند و قریب سیصد اوزیک علف تیغ بیدریغ ساختند و موازی هزار راس اسب و
 اسلحه بسیار که مخالفان در راه از گرانی انداخته بودند بدست سپاه منصور افتاد
 و فتحی عظیم که عنوان فتوحات تواند بود بتأیید این جل سبخانه چهره کشائی مراد
 گشت چون این خبر بهجت اثر بمسامع جلال رسید بندهای شایسته خدمت که
 درین جنگ مصدر خدمات و تروانات پسندید گردیده بودند هر کدام درخور استعداد و
 حالت خویش باضافه منصب و اقسام مراجع خسروانی و نوازش خاقانی سربلندی
 یافتند پلنگپوس اوزیک است نامش چنین بوده پلنگ برهنه را گویند و پوس سینه
 را گویا در جنگی سینه واز تاخته بود و از آن روز پلنگپوس اشتهار یافته اکثر اوقات در میان
 قندهار و غزنین بسر می‌برد و چون مکرر بخراسان شتافته دست برد سپاهیانه نموده
 توان گفت که شاه عباس از او در حساب بود مقارن اینحال از عرضداشت فضل خاں
 واقعه نگار دکن بمسامع جلال رسید که چون ملا محمد لاری به بوهانپور رفت و خاطر
 ازلیای دولت از ضبط و نسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت و شاهزاده پرویز با مهابتخان
 و دیگر امرا بصوب ملک بهار و بنگاله نهضت فرمودند چون خاطر از فتنه سازی
 و نیرنگ پردازی خاننجانان نگرانی داشت و داراب پسر او در خدمت شاهجهان بود
 بصلاح و صوابدید دولتخواهان او را نظربند نگاه میداشتند و مقرر شد که متصل بدولتخانه
 شاهزاده خیمه بجهت او برپا کنند و جانا بیگم صبیحه او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال
 و شاگرد رشید پدر خود است با پدر یکجا بسر برد و جمعی از مردم معتبر بردارخانه
 او پاس دارند بعد از آنکه جمعی را بجهت ضبط اموال بردار او فرستادند و خواستند
 که فهیم نام غلام او را که از عمدهای دولت او بود و شجاعت را با کاردانی جمعداشت
 مقید سازند او را بگای خود را بدست دیگری نداد و پایه همت افشرد با پسر و چندی
 از نوکران داد مرئی داده جان فدای آبرو نمود در خلال این احوال افضلخان دیوان
 شاهجهان که در بلیجا پور مانده بود بدرگاه والا شتافته دولت زمین بنوس دریافت و مشمول
 عواطف خسروانه گردید و مقارن این خبر نبود ارانی شاهزادگان باهمه گرسید شرح این داستان
 آنکه چون سلطان پرویز و مهابتخان بحوالی اله آباد رسیدند عبد الله خاں دست از محاصره
 قلعه باز داشته بجهت موسی مراجعت نمود چون دریاخان باقوجی کنار آب را استحکام داده
 بود و کشتیها را بجانب خود کشیده روزی چند عبور لشکر بادشاهی در توقف افتاد و
 شاهزاده پرویز و مهابتخان در کنار آب مذکور معسکر آراستند و دریاخان ضبط گذرها
 می نمود تا آنکه زمینداران بیس که در آن حدود اعتباری دارند سی منزل کشتی از اطراف
 بدست آورده چند کوره بالای آب گذاری بهمرسانیده راهبری کردند تا دریاخان آگاهی

یافته بمذافعه و مقابله پردازد لشکر بادشاهی از آب گذشت لا علاج دریا خاں صلاح در توقف ندیده بجانب جونپور شتافت و عبدالله خاں و راجه بهیم نیز با شاهزاده بطرف جونپور روان شدند و التماس نهضت بصوب بنارس کردند شاهجهان پورگیان حرم را بقاعه فلک اساس رهناس فرستاده خود بطرف بنارس حرکت نمود و عبدالله خاں و راجه بهیم و دریا خاں بلشکر پیوستند شاهجهان به بنارس رسیده از آب گنگ گذشت و برگذار آب لونس اقامت نمود شاهزاده پرویز و مهالختاں بدمدعه رسیدند و اقا محمد زمان طهرانی را با طایفه انجا گذاشته از آب گنگ گذشتند و خواستند که از آب لونس عبور نمایند بپیم بیگ مخاطب بخاندوران بقوموده شاهجهان از آب گنگ گذشت و روزه باقا محمد زمان آورد و محمد زمان بجهوسی شتافت بعد از چهار روز خاندوران با غرور موفور در رسید اقا محمد زمان باستقبال شتافت و دران معرکه دستبردی عظیم و کاری شگرف کرد خاندوران بعد از هزیمت سپاه خود در رزمگاه توقف نموده تنها بهر طرف می تاخت و می کوشید تا بقتل رسید سراورا بدرگاه شاهزاده پرویز فرستادند و از انجا برنیزه کردند رستم خاں که سابقاً نوکر شاهجهان بود گریخته بشاهزاده پرویز پیوسته بود گفت خوب شد که حرامخور بقتل رسید جهانگیر قلیخان پسر اعظم خاں حاضر بود گفت او را حرامخور و باقی ندوان گفت ازو حلال نمک تر بود نباشد که در راه صاحب خونجان داده و ازین بدستتر چه توان کرد بنگرید که اکنون نیز سرش از همه سرها بلند تر است بالجمله بعد از واقعه خاندوران شاهزاده پرویز عظیم شادمان شد و اقا محمد زمان را افوازش فرمود بعد ازین واقعه شاهجهان با سرداران سپاه گنگاش نمود اکثر درختخواهان خصوصاً راجه بهیم صلاح در جنگ صف دیدند مگر عبدالله خاں که اصلاً رضی باین نمیشد و بعرض میفرسانید که چون لشکر بادشاهی بحسب کمیت بر سپاه مافزونی دارن چنانچه لشکر بادشاهی قریب چهل هزار سوار موجود است و لشکر شاهي از نوکران قدیم و جدید تا هفت هزار سوار نمی کشد مناسب حال اس و صلاح دران است که لشکر جهانگیری در همین سرزمین گذاشته خود راه از را آورده و لکه مذکور بنواحی دهلی رسانیم چون این گروه انبوه بدانصوب شتافته نزدیک رسند بطرف دکن متوجه شویم ناگزیر لشکر بادشاهی از بسیاری گرانی و حرکت اسباب چشمه عاجز شده آشتی خواهند کرد و اگر صلح صورت نه بزند دران زمان بمقتضای وقت باید فرمود شاه جمعی از کمال غیرت و جلالت این سخن را بسمع قبول اصغانه نموده قرار بر جنگ صف داده و باین عزیمت پا در رکاب آورده ترتیب افواج فرمود در غول خود ایستاده در برنغار عبدالله خاں و چرنغار نصرت خاں و در هزارل راجه بهیم و بردست راست راجه دریا خاں با طایفه افغانان و بردست چپ بهار سنگه و غیره پسران فرسنگید و در التماس شجاعت خاں و شیر بهادر مخاطب بشیر خواجه و رومی خاں میر آتش توپخانه را روانه ساختن بمقارن این حال شاهزاده پرویز و مهالختاں صفوف نبرد آراسته بعرمه کارزار شتافتند و کثرت سپاه بادشاهی بمثابه بود که سه طرف لشکر شاهجهان را

رو گرفته حلقه سان درمیان داشت و رومی خان میرانش توپخانه را پیش برد یکن
ه برابر گوله توپ انداخته باشد از غرایب اتفاقات آنکه یک گوله بر کسی نخورد و
و بهایه گرم شده از کار باز ماند و چون فاصله میان توپخانه و هراول فوج شاهجهان
شمار شد هراول لشکر بادشاهی بجانب توپخانه مطمئین خاطر شتافت و مردم
و پخانه تاب نیارده راه هزیمت سپردند و توپخانه بتصرف مردم بادشاهی
آمد از مشاهده این حال دریا خان افغان که در دست راست هراول بود بے جنگ
به قرار سپرد و از برگشتن او فوج دست چپ هراول نیز ویران گردید ناگزیر راجه
بهیم کثرت مخالف خود را بنظر اعتبار در نیارده با معدودے از راجپوتان قدیمی
خویش توسن همت بر انگيخته بر قلب لشکر بادشاهی رسیده به شمشیر آبدار
کارزار نمود و جتاجوت نامی فیلی که در پیش بود بزخم تیر و تفنگ از پا افتاد
و آن شیر بدشه جرأت و جلالت با راجپوتان جان نثار پائے مردانگی قایم کرده
آثار شجاعت و ظهور ظاهر ساخت جوانان چیده و سپاهیان جنگیده که برگرد و پیش
سلطان پرویز و مهابتخان ایستاده بودند از اطراف و جوانب هجوم آورده آن بکه تار
را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک می انداختند و او تا رمقی داشت کارزار کرد و جان
نثار شد و بهینم راتهور و پرتھی راج و اکهراج راتهور با چنده از متهوران رزم دوست
در عرصه کارزار زخمی افتادند و از کشته شدن راجه بهیم و برهم خوردن فوج هراول
شجاعت خان که رفیق فوج التمش بود نیز مذهزم شد و شیرخواجه که سردار این فوج
بود قدم برجای داشته مقتول گردید چون فوج هراول و التمش از پیش برخاست و
جنگ بقول رسید فوج جرنغار که سرکرده آن نصرت خان بود تاب نیارده طرح داد و
شاهجهان بعد الله خان که در جرنغار بود و جمعی از سپاه که مجموع به پانصد سپاه
نمی کشد پائے تحمل استوار کرده دلاوران را ترشیب و تحریض می نمود تا آنکه اکثری
کشته و زخمی شدند غیر از فیلان اعلم و توغ و قور خانه خاصه و عبد الله خان که بجانب
دست راست باندک فاصله ایستاده بود چیزی بنظر در نمی آمد درینوقت تیر
بچینه خاصه رسید و ایزد جل اسم ذات مقدس را بجهت مصلحتی محافظت نمود
و شیخ تاج الدین را که از خلفای خواجه باقی است قدس سره که دران معرکه همعنان
شاهجهان بود تیرے بر رخساره خورده از بجاگوش سر بر آورده درینوقت شاهجهان
یوسف خان را نزد عبد الله خان فرستاد و پیغام کرد که کار بجای نازک رسیده مناسب
حال و ملایم شان ما اینست که با معدودے که همراه مانده اند توکل بکرم الهی
نموده بر قلب لشکر بادشاهی بتنازیم تا آنچه رقمزده کلک تقدیر است بظهور رسد عبد الله
خان خود نزدیک رفقه گفت که کار از ان گذشته که بر تاخت و تردد اثرے مترتب
گردد و این دست و یازدن محض بیهوده و بیفایده است سلاطین سلف چون امیر تمور
صاحبقران و حضرت بابر بادشاه و همچنین اکثر صاحبان داعیه را در مبادی سعی و تلاش
مکرر چنین و تابع اتفاق افتاده و در الحالت معذب ضبط احوال فرموده عنان از عرصه

کارزار منعطف ساخته اند و بدشمن کامی قرار داده لهذا بدولتی رسیده اند و جمعی از فدویان که در رکاب سعادت حاضر بودند گستاخانه دست بر جلو انداخته سام آبی از عرصه کارزار بر آوردند و لشکر بادشاهی به اردوی شاهی در آمده بغارت و ضبط اموال و اسباب پرداختند و اینقدر را غنیمت شمرده بتعاقب نشناختند و شاهجهان بچهار کوچ بر فراز قلعه رهنداس نزول نمود و سه روز در قلعه توقف نموده از لوازم قلعداری خاطر جمع ساخت و سلطان مراد بخش را که در همان ایام قدم بعالم وجود نهاده بود با دایه ها و انکها در اینجا گذاشته با دیگر شاهزاده ها و اهل حرم بجانب پکنه و بهار نهضت فرمود چون این اخبار بمسامع قدسیه رسید مهابتخان را بخطاب خانخانان سپه سالار مامور ساخته بمنصب هفت هزار بذات و هفت هزار سوار از قرار دو اسبه و سه اسبه شرف امتیاز بخشیدند و ثمن و توغ علاوه عواطف گشت اکنون مجمعی از سوانح دکن رقمزده کلک و قایع نگار میگردد چون ملک عذیر بسرحد ولایت قطب الملک شتافته مبلغ مقرری که هر سال بجهت خرج سپاه ازو میگرفت و درین دو سال موقوف مانده بود باز خواست نموده مجدد آبعهد و سوگند خاطر از انجانب پرداخت و بحدود ولایت بندر رسید و مردم عادلخان را که بحراست انملک مقرر بودند زیور و بی استعداد یافته غافل بر سرانها تاخمت و بندر تاراج نموده از انجا با جمعیت و استعداد فراوان شتافت و چون عادلخان اکثر از مردم کار دیده و سرداران پسندید خود را همراه ملا لاری بر برهانپور فرستاده بود و جمعی که بدفع شراو کفایت کنند حاضرنداشت صلاح وقت در پاس عزت و محارست خود دانسته در قلعه بلیچاپور متحصن گشت و باستحکام برج و باره و لوازم قلعداری پرداخته کس بطلم ملا محمد لاری و لشکری که همراه او به برهانپور بود فرستاد و بمتصدیان صوبه مذکور بتاکید و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهی من بر همه دولتخواهان ظاهر و هویداست و خود را از متعلقان آندرگاه میدانم درینوقت که عذیر نا حق شناس با من چندی گستاخی نموده چشم اندازم که جمیع دولتخواهان بادشاهی که در صوبه موجود اند بکمک من متوجه گردند تا این غلام فضل را از میان برداشته سزای کردار در دامن روزگار او گذاشته آید در هنگامی که مهابتخان با بادشاهزاده پرویز متوجه الہ آباد شد سربلند رای بحکومت و حراست برهانپور باز داشته مقرر نموده بود که در مهمات کلی و جزوی بصوابدید ملا محمد لاری کار کند و در انتظام مهم دکن از صلاح او انحراف نورزد چون ملا محمد بسیار بجد شد و مبلغ سه لک هون که قریب دوازده لک روپیہ باشد بصیغه مدد خرچ لشکر بمتصدیان انجادات و نوشته های عادلخان درباب کمک بمهابتخان رسید و او نیز تجویز اینمعنی نموده بمتصدیان دکن نوشت که بی تاامل و توقف همراه ملا محمد لاری بکمک عادلخان شتابند ناگزیر سربلند رای بامعدودی در برهانپور توقف گزید و لشکرخان و میوزا منوچهر و خنجرخان حاکم احمد نگر و جانشینارخان حاکم بدر و رضوخان و ترکمانخان و عقیدت خان بخشی و اسدخان و عزیزالله خان و جادو رای

و اودا جی رام و سایر امرا و منصفه اراں که از تعینات لشکره دکن بودند با ملا محمد لاری
 بمکمل عادل خاں بقصد استیصال عذیر شتافتند و چون عذیر از نیمه معنی و قوت یافت
 او نیز نوشتها به بندهای درگاه فرستاد که از غلامان درگاه ام نسبت بسکال انجناب
 دارم و بے ادبی از من بظهور نیامده بجه تقصیر و کدام گناه در مقام خرابی و استیصال
 من در آمده اند و به تکلیف عادل خاں و به تحریک ملا محمد بر سر من می آیند
 میان من و عادل خاں بر سر ملکی که در زمان سابق به نظام الملک متعلق بود و
 الحال او متصرف گشته نزاع است اگر او از بندهاست من نیز از غلامان مرا با او
 او را با من وا گذارند تا هرچه در مشیت حق است بظهور آید آنها باین حرف او
 التفات نفرموده کوچ بر کوچ متوجه آنصوب گردیدند هر چند عذیر بالاحاج و زاری افزون
 ایشان بیشتر شدت ظاهر ساختند ناگزیر از ظاهر بیجا پور برخاسته بحدود ملک خود
 پیوست و بعد از نزدیک رسیدن اقواج عذیر دفع الوقت و مدارا نموده روز میگذرانند
 و سعی دران داشت که کار بچنگ رسد و ملا محمد بامراست بادشاهی سردر دنبال داده
 فرصت نمی داد هر چند سراندازی و مدارا می نمود حمل بر عجز و زبونی او کرده
 در شدت می افزودند و چون کار پور تنگ آمد و اضطراب دامنگیر گشت ناگزیر در روزی
 که مردم بادشاهی غافل بودند و میدانستند که جنگ نمی کند ترکها از دور نمایان
 ایشان گردیدند که ترک جنگ نموده برآمده اند و میخواستند که گریخته بروند در پی
 وقت بر مردم عادل خاں ریختند و میان مردم او و عذیر جنگ سخت در پیوست و
 بحسب تقدیر ملا محمد که سردار لشکر بود کشته شد از بیجهت سپاه عادل خاں را
 سر رشته انتظام گسیخته گشت و جادو راس و اودا جی رام دست بکار نبودند و راه فرار
 پیدا نمودند عذیر ناگاهی کار خود کرد و شکست عظیم بر لشکر عادل خاں واقع شد و اخلاص
 خاں و غیور بیست و پنج نفر از سران سپاه عادل خاں که مدار دولت او بر آنها بود گرفتار
 شدند و ازان گروه فرهاد خاں را که تشنه خون او بود از سرچشمه تیغ سیلاب ساخت
 و دیگران را محبوس گردانید و از امراست بادشاهی لشکر خاں و میرزا منوچهر و عقیدت
 خاں گرفتار شدند و خنجر خاں گرم و گیوا خود را باحمد نگر رسانیده باستحکام قلعه
 پرداخت و جانشینار خاں نیز برگشته به بدر که در جاگیر او بود رفته حصار بفر را مضبوط
 ساخت و جمعی دیگر که ازان واسطه هلاکت برآمدند بعضی خود را باحمد نگر رسانیدند
 و گروه به برهانپور شتافتند و چون عذیر بمراد خویش کامیاب گردید و آنچه در مخیله او
 نگذشته بود بر عرصه ظهور جلوه گری نمود اسیران سر بجهت تقدیر را مسلسل و محبوس
 بدولت آباد فرستاد و خود باحمد نگر رفته بمحاصره پرداخت لیکن هر چند سعی نمود
 کاره از پیش نرفت ناکام جمع را بر دور قلعه گذاشته بجانب بیجا پور عنان عزیمت
 معطوف داشت عادل خاں باز متحصن شد و عذیر تمام ملک او را تا حدود متعلقه بادشاهی
 که در بالا گهات بود متصرف گشته جمعیت نیک فراهم آورد و قلعه شولا پور را که پیوسته
 میان نظام الملک و عادل خاں بر سر آن نزاع میبود محاصره کرد و یاقوت خاں را با فوجی

عظیم بر سر بوهانپور فرستاد و توپ ملک میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولاپور را بضرب
دست و زور بازو سه قدرت مفتوح گردانید از استماع این اخبار وحشت آثار خاطر اقدس
شاهنشاهی باشوب گزائید در خلال این احوال مکتوب نذر محمد خاں والی بلخ بنظر
مقدس در آمد خلاصه مضمون آنکه این نیازمند آنحضرت را بمثابه پدر و ولی نعمت
خود میداند پلنگپوس بی رخصت این خیر اندیش مصدر چنان گستاخی شد و
الحمد الله که تازیان شایسته یافت چون نیز غبار نقار در میان لشکر کابل و سپاه بلخ
حادث شده امید وار است که خانزاد خاں را از حکومت کابل تغییر فرموده بجای او
دیگر را تعیین فرمایند از آنجا که کام بخشی شیوه پسندیده است انصوبه بعد از لمهام
خواجه ابوالحسن تفویض یافت احسن الله پسر خواجه بوکالت پدر حکومت و حراست
کابل تعیین گشت و فرمای شد که پنج هزار سوار خواجه را بضابطه دو اسپه و سه اسپه
تذخواه نمایند و احسن الله بمنصب هزار و پانصدی و هشتصد سوار و خطاب ظفر خانی
و عنایت عالم فرق عزت برافراخت و خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و قیل شمیمه
سراخیم بیکوای گردید و فرمای شد که خانزاد خاں روانه درگاه شود چون زمستان در آمد
و خوبیهای کشمیر آخر شد نمایان بتاریخ بیست و پنجم شهریور ریاست اقبال بصوب
دارالمسلطنت لاهور ازتفاح یافت او در ساعت سعید در آن شهر میمنت بهر نزول دست
دان سقاری آن صوبه داری پنجاب از تغییر صادق خان برکنار السلطنت اصفهان مقرر شد
و در خلال این احوال بطرف هرن مناره که از شکار گاه های خاص بود توجه فرمودند
درین تاریخ خانزاد خاں از کابل آمده شرف آسنانپوس در یافت و چون خاطر اقدس
مظاهر از نشاط شکار و بد اخت عنان معاودت بدار السلطنت انعطاف یافت درینوقت
عرضداشت مهابتخان رسید مرقوم بود که شاهجهان از پنده و بهار گذشته برلایت بنگاله
ور آمد و شاه پرویز با عساکر منصوبه بملک بهار پیوست در اوراق گذشته نگاشته کلک
سوانح نگار گشته که شاهجهان دارالخاں پسر خانخانان را سوگند داده بحکومت و حراست
ملک بنگاله باز داشته بجهت احتیاط زن او را با یک پسر و یک برادر زاده او همراه گرفته
بود بعد از جنگ لونس و انعطاف عنان او را در قلعه رهناس گذاشتند بداراب خاں
فرستند که در گزهی خود را بملازمت رساند داراب خاں از فاراستی و زشت خوئی
صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضداشت نمود که زمینداران باهم اتفاق
کرده مرا در محاصره میدارند ازینجهت نتوانم خود را بخدمت رسانید چون شاهجهان
از آمدن داراب مایوس شد و همراه جمعی که مصدر کاری و تودهی توانند شد نمانده
بود ناگزیر از آشوب علت خاطر پسر داراب را بعبدالله خاں حواله فرمودند و کارخانچاهی
و بیوتات همراه گرفته بهمان راه که از دکن آمده بودند ریاست عزیمت برافراشتند و چون
داراب چنین ادای ناپسندیده بظهور آورده خود را مطرود ازل و ابد ساخته عبدالله
خاں پسر جوان او را بقتل رسانید و شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را بجایگزیر مهابتخان
و پسرش تذخواه فرموده عنان معاودت معطوف داشت و حکم بزمینداران بنگاله شد

که داراب را که در قبال داشتند دست تعرض ازو کوتاه داشته روانه ملازمت سازند و او آمده مهابلخاں را دید و چون خبر آمدن داراب بعرض اشرف اقدس رسید بمهابلخاں فرمان شد که در زنده داشتن آن بے سعادت چه مصلحت باید که برسیدن فرمان گیتی مطاع سرآن سرگشته بادیه ضلالت و گمراهی را بدرگاه عدالت پناه روانه سازد بالجمله مهابلخاں بموجب حکم عمل نموده سرش را از تن جدا ساخته بدرگاه فرستاد و درین هنگام خانزاد خان را خلعت خاصه و خنجر مرصع با بهول کتاره و اسب خاصه مرحمت فرموده بصاحب صوبگی بنگاله فرستادند و مقارن آن فرمان جہاں مطاع بطالب عبدالرحیم که پیش ازین خطاب خانخانانی داشت صادر گشت و چون در صوبه دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سر پنجه تقدیر گشته در قلعه دولت آباد محبوس ماندند و شاهجہاں از ملک بنگاله بصوب ملک دکن عنان اعطاف قافلت فاگیر مخلص خان برجناح استعجال نزد شاهزاده پریز دستوری یافت که سزائی نموده ایشان را بامرای عظام روانه دکن سازد درینولا قاسم خان را از تغیر مقر بخاں بحکومت و حراست اگر خلعت افتخار بخشیدند و درین تاریخ عرضداشت اسد خان بخشی دکن از بوهانپور رسید نوشته بود که یاقوت خان حبشی باده هزار سوار موجود بملکانپور که از شهر بیست کمره مسافت است رسیده و سر بلند رای از شهر برآمده قصد آن دارن که جنگ اندازد فرمان بتاکید تمام صادر شد که زہار تا رسیدن کمک و مدد حوصله بکار برده نیز جلوئی نکند و باستحکام برجها پرداخته در شهر تحصن گیرند در اواسط اسفندار مذ سنه هزار و سی ہجری ارتفاع رایت اقبال ایست بدستور معہود بجاناب کشمیر اتفاق افتاد و از وقایع کہ در ابتدای اینسال بظہور آمد آنکہ شاهجہاں بولایت دکن رسیده و عنبر شروع در خدمتگاری نموده بجهت هواخواهی ایشان فوجی بسرکردگی یاقوت خان بحوالی برهانپور فرستاده کہ بتاخت و تاراج پرنزند و بشاهجہاں نوشت کہ بزودے بدانصوب حرکت نمایند شاهجہاں بد انسمت توجه نموده دیول گانورا مخیم ساخت و عبداللہ خان و محمد تقی مخاطب شاه قلی خان را بفوجی تعین نمود کہ باتفاق یاقوت خان برهانپور را محاصره نموده بلوازم قلعه گیری پرنزند و متعاقب آنها خود نیز متوجه شدہ در لال باغ کہ در سواد شہر واقع است فرود آمد و رتن و دیگر بندگان بادشاهی کہ در قلعه بودند در استحکام شہر و حصار شرایط اہتمام و لوازم کار اگهی بتقدیم رسانیدہ متحصن گشتند و شاهجہاں فرمود کہ از یک طرف عبداللہ خان و از جانب دیگر شاه قلی خان بقلعه بچسبند قضا را در طرفی کہ عبداللہ خان بود غنیم هجوم آورد و جنگ صعب بدوست و شاه قلی خان بافدائی خان و جان نثار خان دیوار قلعه را شکستہ غنیم مقابل خود را برداشتہ بحصار در آمد و سر بلند رای جمعی از مردم کار کردہ خود را برابر عبداللہ خان گذاشتہ خود بر سر شاه قلی خان تاخت و چون اکثرے از نوکران زر بندہ در کوچہ و بازار متفرق شدہ بودند شاه قلی خان با معدونی در میدان پیش ارک پادہ ہمت

افشوده بد آنکه و مقابله پرداخت تا آنکه چندی از بندهای بادشاهی که با او بودند
 بقتل رسیدند ناگزیر به ارک در آمده در قلعه را بست و سربلند را به محاصره نموده کار برو
 تفنگ ساخت شاه قلی خان از روی اضطرار قول گرفته او را دید چون اینخبر پشاهجهان
 رسید مرتبه دیگر افواج ترتیب داده حکم یورش فرمودند و هر چند مبارز خان و جانشینان
 و دلیران عرصه کارزار شرایط سعی و کوشش بجای آوردند اثری بران متوثر نگشت و از
 مردم روشناس شاه بیگ خان و سراندار خان و سید شاه محمد نقد حیات در باختند و
 بار سوم خود سوار شده حکم یورش نمود و از اطراف بهادران رزم آرا و دلیران قلعه کشتا
 قدم جرات و جلالت پیدش نهاده کارنامههای شجاعت ظاهر ساختند و از اعیان اهل قلعه
 بودند نخل با جمعی از برادران و بابا میوک داماد لشکر خان و بسیاری از راجهپوتان
 و راوترن علف تیغ انقیام شدند درینوقت که کار بر متخصمان بدشواری کشیده بود
 قضا را تیر تفنگی بگردن سید جعفر رسیده پوست مال گذشت و او اضطراب کرده برگشت
 و از عنان تافتن او تمام دکهذیان سراسیمه راه فرار سپرده بسیاری از بیدلان را با خود بردند
 و بمقارن اینحال خبر آمد که شاهزاده پرویز و مهالنخا خانان سپه سالار با لشکر
 بادشاهی از ینگاله معاودت نموده بدریای نریدار رسیده اند ناگزیر شاهجهان بوسعت آباد
 بلا گهات مراجعت نمود درینوقت عبدالله خان از شاهجهان جدائی اختیار نموده
 در موضع اندر نشست و مقارن آن نصرت خان جدائی گزیده نزد نظام الملک شتافته
 نوکر او شد از سوانح سپری شدن روزگار خان اعظم میرزا کوکلتاش است بدر او از
 آدمی زادگان غزنین است و مادرش حضرت عرش آشینانی را شهنشاه داده بود و آنحضرت
 بپامن نسبت ایشان داشته میرزا عزیز را بزرگترین امرا ساخته بودند و از و فرزندانش
 بارها عجب می کشیدند در علم سیر و فن تاریخ استحضار تمام داشت و در تحریر
 و تقریر بے نظیر بود نستعلیق خوب می نوشت شاگرد میرزا باقر پسر ملا میر علیست
 باتفاق ارباب استعداد ریخته قلم او از دست استادان مشهور هیچ کمی ندارد و در
 قلم او نویسی بد طولی داشت لیکن از عربیت ساده بود و در لطیفه گوئی بے مثل
 و شعر همواری می گفت این رباعی از واردات اوست

عشق آمد و از جذون بیرومندم کود * وارسته ز صحبت خود مندم کود

آزاد ز بند دین و دانش گشتم * تا سلسله زلف کسی بندم کود

وفات خان اعظم در شهر احمد آباد گجرات اتفاق افتاد و لاش او را در دهلی برده
 بجاوار روضه سلطان المشایخ نظام الدین قدس سره نزدیک بقبر پدرش بخاک سپردند
 چون خان اعظم مسافر دارالملک بقا گشت داور بخش را بحضور طلبداشته خانجهان
 باصاحب موبکی گجرات سرفرازی بخشیده حکم شد که از آفره باحمد آباد شتافته
 محافظت املک نماید *

جشن بستمین نوروز از جلوس همایون

مطابق سنه ۱۰۳۴ هجری روز مبارک شنبه دهم جماد الثانیه سنه هزار و هشتاد و چهار
 افتاب جهانتاب برج حمل را نور آگین ساخت و سال بیدم از جلوس اندرست آغاز شد
 و در دامن کوه بهنر بشاط شمار برداخته یکصد و پنجاه و یک زاس قوج کوهی بتفنگ
 و تیر شکار کردند و در منزل جنگرتی جشن شرف آراستگی یافت از بهنر قا اینه منزل
 ارغوان زارها شیر فرمودند و چون درین موسم کوتل پیر بلجبال از برف مالا مال میباشد
 و عبور سوار از فراز آن بغایت دشوار بلکه محال لاجرم نهضت موکب گینهاس شکوه از راه
 گروه بونج اتفاق افتاد درین گروهستان نارنج بهم میروند و دو سال و سه سال بزرخت
 میداند و از زمینداران اینجا شنیده شد که قریب به هزار نارنج در یکدرخت میباشد درین
 دنیا اینوطالب پسر آصفخان بحکومت لاهور بزیارت پدر مرخص گردید و درینولا سید
 عاشق پسر سردار خال بکوهستان شمالی پنجاب که ضبط و ربط آن بعهده پدرش
 بود دستوری یافت و او را بکامگار ناسور گردانیده منصب چهار مدی و صد
 و پنجاه سوار عذایت فرمودند روز جمعه بیست و نهم در منزل نور آباد که بر لب
 دریای بهت واقعست نزول اتفاق افتاد از گهات بهت تا کشمیر بدستوریکه تا پیر بلجبال
 در راه منزل بمنزل خانها و نشیمنها ساخته اند درین راه نیز اساس یافته و اهلا بحیمه
 و سایر رخت فراشخانه احتیاج نیست درینچند منزل اردوی گیهان پوی بجهت
 برف و باران و شدت سرما از گروههای دشوار گذار بصعوبت گذشت در اندای راه ابشاری
 خوش بنظر در آمد که از اکثر ابشارهای کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش پنجاه
 ذرع باشد و عرض آبریز چهار ذراع متصدیان منازل صفه عالی محازی آن بسته
 بودند ساعتی نشسته پیاله چند نوش فرموده چشم و دل را از تماشای آن بهره دادند
 حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگی ثبت نمایند تا این نقش دوامت
 بر صفحه روزگار یادگار ماند درینمنزل لاله و سوسن و ارغوان و یاسمن گبود از کشمیر آوردند روز
 یکشنبه غره اردی بهشت قصده باره موله که از قصبات کلان کشمیر است برورد موکب
 اقبال آراستگی یافت و مردم شهر از اهل فضل و از باب سعادت و سوداگرو سایر اصناف
 گروه گروه بر سیل استقبال دولت زمین بوس در یافتند درین دو منزل شکوفه زارهای
 خوب سیر کرده شد و بندگان حضرت و جمیع امرا بر کشتی نشسته متوجه شهر شدند
 روز سه شنبه هفدهم در ساعت سعادت قرین بعمارت دلنشین کشمیر حنت نظیر نزول
 موکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نور منزل که میان درلخانه واقعست اضرهای
 شکوفه بود لیکن یاسمن گبود دماغ را معطر و منور داشت و در تماشای بیرون شهر اقسام
 شکوفه جمال افروزی می نمود و چون بتواتر پیوسته در کتب طب خصوص ذخیره
 خوارزم شاهی ثبت یافته بود که خوردن زعفران خنده می آرد و اگر بیشتر خورده

شود. انقدر خنده کند که بیم هلاکت باشد حضرت شاهنشاهی بجهت امتحان کشتنی واجب القتل را از زندان طلب فرموده در حضور خود ربع سیر زعفران که چهل مثقال باشد خورانیدند اصلا تغییری در احوالش راه نیافت روز دیگر ضعف آن که هشتاد مثقال باشد خورانیدند لذت به یستم اشفان شد تا بخندیدن چه رسد و مردن خود چه صورت دارد در بنوا حفظ و حراست کانگزه به انبوی سنگدل مفرض گشت و داور بخش از گجرات آمده ملازمت نمود درین آیام مزاج سردار خان از اعتدال انحراف ورزیده بیماری سودا قنیه باو عارض شد و رفته رفته منجر باسهال دموی گشت و بتاریخ یازدهم محرم سنه هزار و سی و پنج در قصبه ملتان و دیعت حیات سپرد او را در ده نو حصار که زادگاه او بود مدفون ساختند در سال پنجاهم از ولادتش سپری شد و چون اینخبر بمسامع علیا رسیده فوجداری کوهستان شمالی پنجاب بالفحان که از کومکیان او بود تفویض یافت و فرمان شد که کامگار پسرش بملازمت شتابد و در همین روزها مصطفی خان حاکم تهنه رحلت نمود صوبه مذکور بشهر یار عنایت شد در بنوا از عرضداشت اسد خان بخشی دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان بدیول گانوں رسیده و یاقوت خان حبشی با لشکر عذیر برهانپور را محاصره دارد و سربلند رای پای غیرت بجمعیت برجا داشته بلوازم قلعداری همت گماشته و پیوسته از بیرون جنگ می اندازند و هر چند دست و پای میزنند کاری نمیسازند و بعد از چند روز خبر رسید که مردم عذیر نیز برخاسته رفتند چون اینمعنی بمعرض همایون رسید سربلند را بصفت عواطف و مرام سرور از فرموده منصب پنجهزاری و پنجهزار سوار و خطاب زنت راج که در ملک دکن بالاتر ازین خطاب نمی باشد عنایت نمودند و از سوانح آنکه چون شاهجهان دست از محاصره برهانپور باز داشته بصوب دکن برگشت در اثنای راه ضعف قوی بر مزاج استیلا یافت و در آیام تکرر بخاطر رسانید که عذر تقصیرات گذشته از پدر و الا قدر باید خواست و بایی اراده حق بسند عرضداشتی مشتمل بر ندامت و انفعال از جرایم ماضی و حال نوشته ارسال داشتند و حضرت شاهنشاهی فرمانی بخط مبارک خویش قلمی فرموده روانه ساختند مضمون آنکه اگر دارا شکوه و اورنگ زیب را بملازمت بفرستد و قلعه رهناس و اسیر را که در تصرف کسان اوست به بندهای بادشاهی بسپارد رقم عفو بر جرایم تقصیرات او کشیده شود و ملک بالاگهات باو مرحمت گردد و بعد از ورود منشور عاطفت شاهجهان اداستقبال و تعظیم بجا آورده باوجود کمال تعلق و دلبستگی که بشاهزاده ها داشت رضا جوئی والد ماجد را مقدم شمرده آن جگر گوشه ها را با نفایس پیشکش از جواهر و مرصع آلات و فیال کوه پیکر که مرزای ده لک روپیه قیمت داشت روانه درگاه والا ساخت و بسید مظفر خان و رضا بهادر که بحر است قلعه رهناس مقرر بودند حکم نمود که بهر کس که فرمان بادشاهی ظاهر سازد قلعه را با و سپرده همراه سلطان مران بخش بملازمت آیند و همچنین بحیاتخان نوشت که قلعه اسیر را به بندهای بادشاهی حواله نموده روانه حضور او گردد و خون بعد از آن بصوب ناسک

حرکت نموده درین ایام عرب دست غیب که بجهت آوردن سلطان هوشنگ پسر شاهزاده دانیال و عبدالرحیم خانخانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود آمده دولت زمین بوس دریافت هوشنگ را بعواطف روز افزون اختصاص بخشیده بمظفر خاں بخشی فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه بجهت ضروریات او در کار باشد از سرکار بادشاهی سرانجام نماید و بذوعی سامان سرکار او کند که از هیچ طرف نگرانی خاطر نداشته باشد در خلال اینکل عبدالرحیم خانخانان بسعادت استانبوس جبین خدمت نورانی ساخت و زمانه ممتد ناصیه خجالت از زمین برنگرفت و انحضرت بجهت دلنوازی و تسلی او فرمودند که درینمدت آنچه بظهور رسید از اثار قضا و قدر است نه مختار ما و شما این رهگذر خجالت و ملالت راه ندهند و بعد از تقدیم مراسم زمین بوس اشارت رفت که بخشیان او را آورده در جای مناسب باز دارند قبل ازین حضرت شاهنشاهی باغوازه نور جهان بیگم آصفخان و فدائی خاں را نزد شاهزاده پرویز فرستاده بودند که مهابتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روانه سازند و خانجهان از گجرات آمده بخدمت و کالت شاهزاده پردازان و درینولا عرضداشت فدائی خاں رسید مرقوم بود که در سارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم شاهزاده بجدائی مهابتخان و همراهی خان جهان راضی نیستند و هرچند درینباب بمبالغه و تاکید معروض شتم نتیجه بران مقرب نگشت چون بودن من در لشکر سود نداشت در سارنگپور توقف گزیده قاصدان تیز رو بطلب خانجهان فرستاده ام که بسرعت هرچه تمامتر متوجه اینحدود گردن باجمله چون حقیقت حال از عرضداشت فدائی خاں بعرض مقدس رسید باز فرمان بتاکید تمام بشاهزاده صادر گشت که زنهار خلاف آنچه حکم شده بخاطر راه ندهد و اگر مهابتخان بر رفتن بنگاله راضی نشود جریده متوجه حضور والا گردن و شما با سایر امرا در برهانپور توقف نمایند چون خاطر فیض مظاهر از سیر و شکار عرصه دایندیر کشمیر برداشت بندگان بتاریخ نوزدهم محرم الحرام سنه هزار و سی و پنج هجری رایت عالیجاه بصوب لاهور ارتفاع یافت پیش ازین مکرر بعرض رسیده بود که در کوه پیر پنجال جانور مییابد مشهور بهمای و مردم آن سرزمین میگویند که طعمه اش آستخوان ریزه است و پیوسته برو هوا پروازکنان مشاهده می افتد و نشسته کم و بیش مییابد چون خاطر اشرف اقدس به تحقیق این مقدمات توجه مفراط دارن حکم شد که از قراولان هرکس بتفنگ زده بحضور بیارد هزار روپیه انعام بیاید قضا را جمال خاں قراول به بندوق زده بحضور اشرف آورده چون زخم پیاش رسیده بود زنده و تندروست بنظر اشرف در آمد فرمودند چینه دان آنرا ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود چینه دان را شکافتند از حوصله اش آستخوان ریزه و مردم کوهستان معروضداشتند که مدار خوراک این بر آستخوان ریزه هاست و هدیشه بر روی هوا پروازکنان چشم بر زمین دارد هر جا که آستخوانی بنظرش در آید به نول خود گرفته بلغد میخورد و از آنجا

بر زمین به سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه ریزه شود انگاه میچیند و میخورد دربی صورت غالب ظن آنکه هماغه مشهور همین است *

همای بر همه مرغان از آن شرف دارد * که استخوان خور و طایری نیازارد سر نولش بکل میماند لیکن سر کل مرغ پر ندارد و این پرها سیاه دارد در حضور وزن فرمودند چهار صد و پانزده توله که یک هزار سی و هفت و نیم مثقال میباشد بوزن بر آمد و نواحی لاهور ابوطالب پسر آصف خاں بدولت زمین بوس افتخار انداخت و شب مبارک شنبه سلخ ماه مذکور در ساعت مسعود به لاهور نزول اقبال اتفاق افتاد و یک لک روپیه بعبد الرحیم خانخانان انعام مرحمت شد و درین تاریخ آقا محمد ایلیچی شاه عباس شرف سجد حاصل نموده مقبوض محبت اسلوب شاه را با تحف و هدایا که یک دست شاهین سفید از انجمله بود بنظر مقدس گذرانید و از غریب آنکه شاهزاده دار بخش شیر نر پیشکش کرد که با بز الفت گرفته در یک قفس میباشد و به آن بز نهایت محبت و الفت ظاهر میسازد بدستوری که حیوانات جفت میشوند بز را در آغوش گرفته حرکت میکند حکم کردند که آن بز را مخفی داشتند فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت انگاه فرمودند که بز دیگر بهمان رنگ و ترکیب در آن قفس در آورند اول آنرا بوی کرد و بعد از آن کمرش بدهاں گرفته شکست فرمودند که میشی در آورند فی الفور از هم دریده خورد باز همان بز را نزدیک آوردند الفت و مهریانی بدستور سابق ظاهر ساخته بر پشت افتاد و بز را بر روی سینه خود گرفته دهانش را می لیسید از هیچ حیوانی اهلی و وحشی تا حال مشاهده نشده که دهان جفت خود را بدوسد درینولا فاضل خاں را بخدمت دیوانی صوبه دکن سرفراز ساخته منصب هزار و پانصدی و هزار و پانصد سوار عنایت نموده خلعت و اسب و فیل مرحمت فرمودند و به سی و دو نفر از امرایان آن صوبه خلعت مصحوب او فرستادند و چون مهلتخان فیلانیکه در صوبه بنگاله و غیره بدست آورده بود تا حال بدرگاه والا نفرستاده بود مبلغ هائے کلی از مطالبه سرکار بر نموده او بود و نیز از محال جاگیر بندهای درگاه در وقت تغیر و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود بنابراین حکم شد که عرب دست غیب نزد مشارالیه رفقه فیلانی که پیش او فراهم آمده بدرگاه بیاورد و مطالبات حساب را از او باز یافت نموده بخدمت شتابد و اگر او را جوانی و حسابی خرد پسند باشد بدرگاه آمده بدیوانیان عظام مفروغ بیاورد مقارن اینحال عرضداشت فدائی خاں رسید که مهلتخان از خدمت شاهزاده یوز بدستوری یافته بصوب بنگاله شتافت و خانجهاں از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت نمود و همدرینولا عرضداشت خانجهاں رسیده نوشته بود که عبدالله خان از خدمت شاهجهاں جدا شده این فدوی را شفیع جرایم خویش ساخته کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت از سالداشته باعتماد کرم و بخشایش انحضرت نوشته او را بجنس بدرگاه فرستاده ام امید از مراجع بیکوان جنانست که رقم عقوبت جرایم او کشیده باین موهبت عظمی در امثال و اقربان سرفراز و ممتاز گرداند در جواب او فرمان شد که

این درگاه مادرگاه نومیدنی نیست

مافس او بجز اجابت مقرون گشت درین تاریخ طهمورث پسر گل شاهزاده دانیا را
از خدمت شاه جهان جدا شده بملازمت شرافت قبل ازین هوشنگ برادر خورد ا
بنزمین بوس سعادت پذیر گشته بود درینولا او نیز برهنمونى بخت خود را بقدرسی
استان رسانید و بانواع مراحم و نوازش مخصوص گردید و بجهت سرفرازی آنها تسلیه
نسبت خویش که باصطلاح سلاطین چغنائی گورکان گویند فرموده بهار بانو بیگم جدید
خود را به طهمورث و هوشمند بانو بیگم صبیبه سلطان خسرو رابه هوشنگ نسبت کرد
درینوقت معتمد خان بخدمت بخشیکری عز اختصاص یافت چون از مدتاهای مدیه
هوای کابل در خاطر قدسی مظاهر سیر میکرد و بتاریخ هفدهم اسفند اردشاه هزار و سی
و پنج بعزم سیر و شکار نهضت موکب اقبال بدانصوب اتفاق افتاد چند روز در ظاهر
لاهور مقام فرموده روز جمعه بیست و سوم ماه مذکور کوچ فرمودند افتخار خان پسر
احمد بیگلر خان کابلی سر احدات را پیشکش آورده حبیبی اخلاص بر زمین سود و حضرت
شاهنشاهی سر فیاضندی بدرگاه بی نیاز فرود آورده سجدهات شکر این موهبت عظمی
که از مواهب مجده الهی بود بتقدیم رسانیده حکم نواختن شادیانه فرمودند فرمان شد
که سران اشفته دماغ تباه اندیش را به لاهور برده از دروازه قلعه بیابوزند تفصیل این
اجمال آنکه چون ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن بکابل رسید شنید که پلنگپوس اوزبک
بقصد شورش افزائی و فتنه انگیزی بنواحی غزنی آمده مشارالیه باتفاق دیگر بندگان
تعینات نموده مذکور آمده لشکرها فراهم آورده بود درین اثنا احدات بد نهاد قابو یافت
با شارت ان تباه اندیش به تیراه آمده راهزنی و دست اندازی که شیوه شنیعه او مفسد
سیاه بخت است پدش میگردد و پلنگپوس از ان اراده باطل دناست گزیده یکی از خویشان
خود را نزد ظفر خان فرستاده اظهار ملازمت و چاپلوسی نموده اولیای دولت قاهر
خاطر از انجانب پرداخته دفع فساد احدات بد نهاد را پیشنهاد همت ساختند و به همان
استعداد و جمعیت از راه گردیده بر سران مقهور روان شدند چون خبر برگشتن پلنگپوس
و آمدن لشکر ظفر اثریاب بد فرجام میرسد تاب مقاومت نیاورده خود را بکوه اواخر که محکمه او
بود میکشد و ان بیغایت ان کوه را بنه روزید اندیشیده دیواری در پیش دره بر آورده و استحکام
تمام نموده ذخیره و سایر اسباب قلعه داری آماده و مهیا داشت اولیای دولت ابد قریب
استیصال او را پیشنهاد همت ساخته بقدیم سعی فراز و نشیب بسیار طی نموده بد راه
مذکور پیوستند و همه یکدل و یکجهت از اطراف هجوم آورده همت به تسخیر آنکباشند
هفتم جمادی الاولی نقاره فتح بلند آوازه ساخته داد شجاعت و جلال دادند از هنگام
صبح تا سه بهر آتش قتال و جدال اشتعال داشت بعد از سه بهر بانواع عواطف
مراحم الهی ابواب فتح و فیروزی بر چهره مراد دولخواهان مفتوح گردید و آن محکمه
بتصرف بهادران لشکر منصور در آمد درینوقت یکی از اجدیان شمشیر و کار و انگشتری
که یافته بود نزد ظفر خان برده می نماید و یقین میشود که اینها از ان عامی است

و ظفر خان خود با چند تن بر سر آن بدگهر می‌دود و ظاهر می‌گردد که بند و قی باو رسیده و بجهنم واصل شد هر چند منادی کردند مشخص نگشت که این تفنگ از دست کدام کس باو رسیده بالجمله سر آن مفسد مصحوب سردار خان روانه درگاه آسمان جابه گردید و ظفر خان و دیگر بندهاے شایسته خدمت که مصدر ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خور استعداد خویش باضافه منصب و اقسام مراحم اختصاص یافتند و درین تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیگم صبیحه مرزا هندال منکوحه حضرت عرش آشیانی در دارالخلافه اکبر آباد بجوار رحمت ایزدی پیوستند زن گل آنحضرت ایشان بودند و چون فرزند نداشتند در زمانه که شاهجهان بعالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن گوهر یکتای خلافت را به مشکوت بیگم سپردند و این سرپر آرای خلافتسرای قدس متکفل تربیت شاهزاده والا گهر شد القصه در هشتاد و چهار سالگی به نهالخانه قدم شتافتند در خلال این احوال عبدالرحیم ولد بیوم خان مشمول انواع مراحم و اقسام نوازش گردیده بتازگی بخطاب مستطاب خانخانان فرق عزت بر افراخت و خلعت و اسب مرحمت نموده بایالت سرکار قنوج رخصت فرمودند و مقارن این حال تمامی فیلان مهابتخان که قبل ازین فرمان طلب شده بود بدرگاه رسیده داخل فیلخانه بادشاهی شدند درین روزها معروض گردید که مهابتخان صبیحه خود را بخواجه برخوردار نام بزرگزاده نقشبندی نسبت کرده و چون این وصلت بے اذن و رخصت آن حضرت شده بود برخاطر اشرف گران آمد او را بحضور اقدس طلبیده فرمودند که چرا ببدستوری ما دختر چنین عمده دولت را گرفته جواب پسندیده سپاسم نتوانست نمود و بحکم اشرف شلاق بسمت و رسا خورده محبوس گردید و درین روزها میرزا دکهنی پسر میرزا رستم صفوی بخطاب شاهنواز خان اختصاص یافت بسمت و نهم اسفندار آمد داخل در بایه چناب بوررد موکب مسعود آراستگی یافت *

جشن بسمت ویکمین نوروز از جلوس همایون



روز سه شنبه بسمت و دوم جمادی الثانی سنه هزار و سی و پنجم هجری قمری جهان روز بهرچ حمل تحویل نمود و سال بسمت و یکم از جلوس مبارک آغاز شد بر ساحل دریای چناب یکروز بلوازم جشن نوروزی پرداخته روز دیگر از آن منزل کوچ فرمودند درینولا اقا محمد ایلچی شاه فلک بارگاه شاه عباس را رخصت اعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه باو مرحمت فرمودند و مکتوبی که در جواب محبت نامه شاهي نگارش یافته بود با گریز مرصع تمام الماس که یک لک روپیه قیمت داشت و کمر خنجر مرصع نفیس نادر برسم ارمغان حواله او شد در اوراق سابق فرستادن عزب دست غیب نزد مهابتخان بجهت آوردن فیلان رقمزده کلک سوانح نگار گشته

و اشارت به طلب او نیز رفته درینوا بحوالی اردر پیوست بالجملة طلب او به تحریک و کار بردازی آصفخان شده بود و پیشنهاد خاطر ایشان آنکه او را خوار و بیعزت ساخته دست تعرض به ناموس و جان و مال او در زند و این مطلب گران را بغایت سبکدست پیش گرفتند و او بر خلاف ایشان با چهار پنجهزار راجپوت خونخوار یکرنگ و یکجهت آمده و اعیان اکثر را همراه آورده که هرگاه کار بجای و کار یاستخوان رسد و از همه راه و از همه جهت مایوس گردد برای پاس عزت و ناموس خود بقدر امکان دست و پا زده با اهل و عیال جان نثار شوند

وقت ضرورت چونماند گریز * دست بگیرد سر شمشیر تیز

با آنکه از روش آمدن او در مردم حرفهای ناملایم مذکور میشد آصفخان در نهایت غفلت و بی پروائی بصرمی بزد چون خبر آمدن او بعرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالبات سرکار بادشاهی را بدیوان اعلیٰ مفروغ نسازد و مدعیان را بمقتضای عدالت تسلی ننماید راه کورنش و ملازمت مبدون است و در باب خواجه برخوردار بصر خواجه عمر نقشبندی که مهالتخان دختر خود را باو نسبت نموده و سابقاً مذکور شد که او را نیز جنگ زده بزدان سپردند حکم شد که آنچه مهالتخان باو داده فدائی خان تحصیل نموده بخزانة عامرة رساند و چون منزل بگذار بهشت واقع بود نواب آصفخان باوجود چنین دشمن قوی بازو از سرو جان گذشته در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبله خود یعنی حضرت شاهنشاهی را در آن طرف دریانگاشته خود باعیال و احمال و ائقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده در پی روه آب منزل گزید و هم چنین کار خانجیات از خزانه و قورخانه و غیره حتی که خدمتگاران و بندهای بزدیک در کل از دریا عبور نمودند معتمد خان بخشی و میر توزک از اب گذشته شب در پیشخانه بود علی الصباح چون مهالتخان دریافت که کار بناموس و جان او رسیده علاج درینوقت که هیچکس در گردو پیش حضرت نمانده بود با چهار پنجهزار سوار راجپوت که بانها قول و عهد نموده بود از منزل خود برآمده نخست بر سر پل رسیده نویب دو هزار سوار بر پل میگذاشت که پل را آتش زده اگر کسی اراده آمدن داشته باشد بمذافعه و مقابل قدم برجا دارند و خود متوجه دولتخانه میگردد و از در حرم گذشته به پیشخانه معتمد خان رسیده باز پرس احوال نمود معتمد خان شمشیر بستم از خیمه برآمد و چون چشمش بر او افتاد از احوال شاهنشاهی استفسار نمود و قریب بصد راجپوت پیاده برچه و شمشیر در دست همراه داشت و از گردو غبار چهره آدم خورب محسوس نمیشد برسمت دروازه کلان شقاقت و درانوقت در فضا دولتخانه معمرده از اهل یتاق و غیره سه چهار خواجه سرای پیش دروازه ایستاده بودند مهالتخان سواره تا دولتخانه رفته از اسب فرود آمد درانوقت که پیاده شده بجانب غسلخانه شقاقت قریب دوصد راجپوت همراه داشت معتمد خان پیش رفته گفت که این همه گستاخی و بیبایی از ادب دور است نفسی توقف نمائید تا امر رفته عرض

کورنش و زمین بوس نمایم اصلاً بجز آنکه پنداخت و چون بر در غسلخانه رسید ملازمان او تختهای دروازه را که در بانان بجهت احتیاط بسته بودند در هم شکسته بفضای دولتخانه در آمدند جمعی از خواصان که گرد و پیش آنحضرت به سعادت حضور اختصاص داشتند از گستاخی او بعرض همایون رسانیدند آنحضرت از درون خرگاه برآمده بر پالکی نشسته درینوقت مهابتخان مراسم کورنش بتقدیم رسانیده انگاه بر در پالکی گردیده معروفه شد داشت که چون یقین کردم که از اسباب عداوت دشمنی اعتضاد خلاصی و رهائی ممکن نیست و بانواع و اقسام خواری و رسوائی کشته خواهم شد از روی اضطرار جرأت و دلیری نموده خود را در پناه حضرت انداختم اکنون اگر مستوجب قتل و سیاست ام در حضور اشرف سیاست فرمایند درینوقت راجپوتان او فوج فوج مسلح آمده در سرا پرده بادشاهی را فرا گرفتند و در خدمت آنحضرت بجز عرب دست غیب که دستیار او بود و میر منصور بدخشی و جواهر خان خواجه سرای و بلند خان و خدمت پرست خان و فیروز خان و خدمت خان خواجه سرای و فصیح خان مجلسی و سه چهار نفری از خواصان دیگری حاضر نبود چون آن بے ادب خاطر اقدس را شورانیده بود مزاج اعتدال سرشت را غیبت در شور داشت دو مرتبه دست بر قبضه شمشیر رسانیده خواستند که جهان را از لوث وجود آن بیماک پاک سازند هربار میر منصور بدخشی به ترکی عرض می کرد که وقت مقتضی آن نیست صلاح حال منظور باید داشت و سزاوارت ناهنجار این تیره بخت بدکردار را بایزد داد گر حواله فرمایند تا وقت استیصال او در رسد چون حرف او بفرغ دولتخواهی اراستگی داشت ضبط حق فرمودند و در اندک فرصت راجپوتان او درون دیون دولتخانه فرو گرفتند چنانچه بغیر او و نوکران او کسی دیگر بنظر ندر نمی آمد درینوقت آن بیعاقبت عرض کرد که هنگام سواریست بضابطه معهود سواری فرمایند تا اینغلام فدوی در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرأت و گستاخی حسب الحکم از من بوقوع آمده و اسب خود را پیش آورده مبالغه و الکاح بسیار نمود که بر همین اسب سوار شوید غیرت سلطنت رخصت نداد که بر اسب او سواری فرمایند حکم شد که اسب سواری خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن و استبعاد سواری خواستند که بدرون محل تشریف برند آن ستیزه کار راضی نشد القصه آن قدر توقف رویداد که اسب خاصه را حاضر ساختند و آنحضرت سوار شده دو تیر انداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد از آن فیل خود را آورده التماس نمود که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دولت درین میداند که بر فیل نشسته متوجه شکار گاه شوند و آنحضرت بے مبالغه و مضایقه بوهما فیل سوار شدند یکی از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و دو راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده چون درین اثنا مقرب خان خود را رسانیده باستوضای او درون حوضه نزدیک آنحضرت رفته نشست ظاهراً درین آشوب گاه بے تمیزی زخمی بر پیشانی مقرب خان رسید

و خدمت پرستان خواص که معتاد شراب و پیداله خاصه در دست داشت خود را
بقیل رسانید و هر چند راجپوتان بستان برچه و زور دست و بازو مانع آمدند و خواستند
که او را جای ندهند او کناره حوضه را محکم گرفته خود را نگاه میداشت و چون در
بیرون جای نشستن نبود خود را میان حوضه گنجانید و چون قریب نیم کوه مسافت
طی شد گجھت خان داروغه فیلقخانه ماده فیل سوار بخامه را حاضر آورد و خود در پیش فیل
و پسرش در عقب نشسته بود مهاتخا اشاره کرد تا آن بیگانه را بپیشش شهید کردند
بالجمله در لباس سیرو شکار بر سمت منزل خویش راهبری نمود و انحضرت بدرین
خانه او در آمده زمانی توقف فرمودند فرزندان خود را بر دور انحضرت گردانید و چون
از نور جهان بیگم غافل افتاده بود درینوقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی
را بدولتخانه برده از آنجا همراه نور جهان بیگم باز بخانه خود آمد باین قصد بار دیگر
انحضرت را بدولتخانه آورد قضا را در هنگامی که حضرت شاهنشاهی بقصد سیرو شکار
سوار شدند نور جهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با جواهر خاں خواجه سرا که ناظر
مکاتبات پادشاهی بود از آب گذشته بمنزل برادر خود اصفخا رفته بود آن کم فرصت
تیز رفتن بیگم یافته از سهوی که در محاربت بیگم کرده ندامت کشیده متعقد خاطر
گشت نگاه در فکر شهریاری شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت خطائی
است عظیم لاجرم رای فاسد او براینمعنی قرار گرفت و انحضرت را بر سوار ساخته
بمنزل شهریاری برد و انحضرت از وسعت حوصله و گرانبازی هرچه او می گفت میکردند
درینوقت چهچو نبیره شجاعخان همراه شد و چون بخانه شهریاری در می آید براجپوتان
اشاره کرد تا او را بقتل رسانند بالجمله چون نور جهان بیگم از آب گذشته بمنزل برادر
خود رفت عدهائی دولت را طلبداشته مخاطب و معاتب ساخت که از غفلت
و خامکاری شما کار تا باینجا کشید و آنچه در مخیله هیچکس نگذشته بود بظهور آمده
و در پیش خدا و خلق خجلت زده کردار خویش گفتید اکنون تدارک آن باید کرد
و در آنچه صلاح دولت و برآمد کار باشد باتفاق معروض باید داشت همه یکدل و یکزبان
بعرض رسانیدند که تدبیر درست و رای صایب آنست که فردا فوجها ترتیب داده در
رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسدان را مقهور و مذکوب ساخته بدولت زمین بوس
بندگان حضرت سرفراز شویم چون کنکاش نا صواب بمسامع جلال رسید از غایبه معقول
دور نمود همان شب مقربخان و صادقخان بخشی و میر منصور و خدمتخان را پی
در پی نزد اصفخا و عدهای دولت فرستادند که از آب گذشتن و جنگ انداختن
محض خطاست زنیار که این تدبیر نا درست را نتیجه خامکاری و نا ساز گاری
دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت و پشیمانی اثری بران مرتب نخواهد
شد هرگاه درینطرف باشم بکدام دلگرمی و بچه امید جنگ میکند و بجهت اعتماد
و احتیاط انگشتی مبارک خود را مصحوب میر منصور فرستادند تا اصفخا بکمان آنکه
اینکرنها زاده طبیعت مهاتخا بے عاقبت باشد و حضرت به تکلیف او حکم فرموده

مهر را بر ستاده اند بهمان قرار داد پاسبان عزیمت افشوده درینوقت فدائی خان چون از فتنه برداری زمانه وقوف یافت سوار شده بکنار آب آمده و از آنکه پل را آتش داده بودند و امکان عبور مقصور نبود بیفتاب شده در تیر باران بلاو تلاطم فتنه با چندینی نوکران خودش روی روی دولتخانه اسب بدریا زده خواست که بمشاورتی عبور نماید شش کس از همراهان او بمروج فتنه رفتند و چندی از تندی آب پایان رویه افتادند و نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند و خود با اسب سوار بر آمده چپقلش نمایان کرد و دست اکثری از رفقای او به کار رسید و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند و چون دید که کاری از پیش نمی رود و غنیمت روزاوست و بملازمت اشرف نمیتواند رسید عطف عنان نموده از آب گذشت و حضرت شاهنشاهی آنروز وان شب در منزل شهریار بسر بردند روز شنبه هشتم نوروزی مطابق بدست ونهم جمادی الثانی آصفخان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدت های دولت قرار جنگ داده در خدمت مهدعلیا نور جهان بیگم از گذری که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داد اتفاقاً برتری گذرها همان بود سه چهار جا از آب عمیق عریض گذشتند و در وقت گذشتن انتظام افواج برجا نماند هر فوجی بطرفی افتاد آصفخان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با عمارتی بیگم روبرو فوج کلا غنیم که فیلان کاری خود را پیش داده کنار آب را مضبوط ساخته بودند در آمدند و فدائی خان بفاصله یک تیر انداز پایان تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت و ابوطالب پسر آصفخان و شیر خواجه و اله یار و بسیاری مردم پایان بر فدائی خان عبور نمودند و هنوز جمعی بکنار پیوسته و بعضی میان آب بودند که افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله آوردند و هنوز آصفخان و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند و معتمد خان از آب یک جا گذشته بر لب آب دریم ایستاده تماشا می نمودند بیگم که سوار و پیاده و اسب و شتر در میان دریا در آمده پهلوی یکدیگر بر زده سعی در کشتن دارند درین وقت فدیم خواجه سرای بیگم آمده مخاطب ساخت که مهدعلیا می فرمایند که اینچنین جاع توقف و تامل است پاسبان همت پیش نهید که بمجرد در آمدن شما غنیم منهدم گشته راه اوارگی پیش خواهد گرفت از اجتماع اینخطاب و عتاب خواجه ابوالحسن و معتمد خان اسبان خود را در آب زدند و فوج غنیم و راجپوتان مردم اینجانب را پیش انداخته بدریا در آمدند در عمارتی بیگم دختر شهریار و صبیله شاهنواز خان بودند تیر بهر بازو دختر شهریار رسید و بیگم بدست خود بر آورده بیرون انداخت و لباسها بخون رنگین شد و جواهر خان خواجه سرا ناظر محل و فدیم خواجه سرای بیگم و خواجه سرای دیگر در پیش فیل جان نثار گردیدند و دو زخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد از آنکه روی فیل برگشت دو سه زخم برچه بر عقب فیل زدند تا آنکه شمشیرها از پی هم می رسیدند فیلان آن سعی در راندن فیل داشت تا جاع رسید که اب عمیق آمد و اسبان به شنواری افتادند و بهم غرق شدن بود ناگزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم بشنواری از آب گذشت و بدولتخانه بادشاهی رفته فرود آمدند و چون راجپوتان قصد

تمام بانه چنانچه گردیده در بدو وقت صبح بخان پیدا شد و از نیرنگی و صلابت و بیدار رفتن رفیقان و نشستن نقش بد گله آغاز کرده روانه شد و هر چند حاضران از ایشان نشان خواستند اثری ظاهر نشد که بکدام جانب شتافت و خواجه ابوالحسن گرم ماند و از هول اضطراب اسب بدریا زد و چون آب عمیق بود و تند میرفت در وقت شباوری از اسب جدا شد تا قاش زین را بدو دست محکم گرفته بود تا آنکه غوطه خورد و نفس گیر شد قاش زین نگذاشت در بحالت محضه ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را برآورد و فدائی خاں با جمعی از نوکران خود و چندی از بندهای بادشاهی که دوستی و اشناهی باو داشتند از آب گذشته باقوجی که در مقابل او بود چپقلش کرد و غنیم خود را برداشته تا خانه شهریار که حضرت شاهنشاهی در آنجا تشریف داشتند خود را رسانید و چون درون سرآبرده از سوار و پیاده ملاصاف بود بر سر در ایستاده به تیر اندازی پرداخت چنانچه تیرهای او اکثر در محن دولتخانه نزدیک بالحضرت می رسید و مخلص خاں در پیش تخت ایستاده بود بالجمله فدائیکان زمانی بمدد ایستاده تلاش میکرد و از همراهان او سید مظفر که از جوانان کار طلب کار دیده فدوی بود و عطاءالله نام خویش فدائی خاں بدریافت سعادت شهادت حیات جاوید یافتند و سید عبدالغفور بخاری که از جوانان شجاع است زخم کاری برداشته و چهار زخم باسپ سواری فدائی خاں رسید و چون دریافت که کاری از پیش نمی رود و بخدمت نمیتواند رسید عطف عذر نموده از اردو برآمد و بطرف بالای آب شتافت و روز دیگر از آب گذشته برهتاس نزد فرزندان خود رفت و از آنجا عیال را برداشته بگرچاک تقدیه رخت سلامت کشید بدر بخش نام زمیندار برگشته مذکور بام رابطه قدیم داشت فرزندان را در آنجا گذاشته و خاطر از آنجانب را پرداخته جریده بجمانب هندوستان شتافت و شیر خواجه و اله وردی خاں قراول باشی و الدیار پسر افتخار خاں هر کدام بطرفی رفتند و آصف خاں چون دانست که از دست مهابتخان خلاصی ممکن نیست با پسر خود ابوطالب و دو صد و سه صد سوار مغلوک از بازگیر و اهل خدمت بجمانب قلعه اٹک که در تیول او بود رفت و چون به رهنداس رسید از ارادت خاں خبر یافت که در گوشه فرود آمده کسان خود را فرستاده بمبالغه بسیار نزد خود طلبید لیکن هر چند سعی کرد او بهمهراهی آصف خاں راضی نشد و آصفخان بمقلعه اٹک رفته متحصن گشت و ارادتخان برگشته بار دو آمد و بعد از آن خواجه ابوالحسن بعهد و سوگند اطمینان خاطر بخشیده مهابتخان را دید و نوشته بنام ارادتخان و معتمد خاں مشتمل بر سوگند غلیظ شدید بخط او گرفت که گزند جانی و نقصانی بعزت و ناموس نرساند انگاه ایشان را همراه برده ملاقات داد درین روز عبدالصمد نواسه شیخ چاند منجم را که باصف خاں رابطه قوی داشت و الحق جوان معتد بود بشامت آشنائی او در حضور خود بقتل رسانید مقارن این حال شاه خواجه ایلچی نذر محمد خاں والی بلخ بدرگاه والا رسیده ملازمت نمود و بعد از ادای کورنش و تسلیم و

آدابیکه درین دولت معمول است کتابت نذر محمد خاں که مشتمل بر اظهار اخلاص و نیازمندی بود با تحف و هدایای آن ملک گذرانیده انگاه پیشکش خود را بنظر فر آوردند و سرغاتهائے نذر محمد خاں از اسب و غلام ترکی و غیره موافق پنجاه هزار روپیه قیمت شد و عجاله الوقت سی هزار روپیه انعام یافت پیش ازین نگاشته کلک و مایع نگار گشته که چون آصف خان بهیج وجه از مهابتخان ایمن نبود به قلعه اٹک که در جاگیر او بود رفتن تحصن جست و همگی دوصد و پنجاه کس از سوار و پیاده با او همراه بودند مهابتخان چندے از احدیان بادشاهی و ملازمان خود و منمدار آل بنو احمی را بسر کردگی بهروز نام پسر خود و شاه قلی فرستاد که گرم و گرم نشسته به محاصره قلعه پردازند نامبردن ها در آنجا رسیده قلعه را بدست آوردند و آصف خان عنان به قضا سپرد و فرستادهای مهابتخان به عهد و سوگند اراکین محض خاطر متوحش او گشته حقیقت را بمهابتخان نوشتند و چون موکب گنجهان شکوه از دریای اٹک عبور نمود مهابتخان از حضرت رخصت حاصل نموده بقلعه اٹک رفت و آصف خان را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میر میران مقید و محبوس ساخت و قلعه را بملازمان خود سپرد و در همین اثنا عبدالخالق برادر زاده خواجه شمش الدین محمد خوافی را که از مصاحبان و مخصوصان آصفخان بود با محمد تقی بخشی شاهجهان که در محاصره برهانپور بدست افتاده بود به تیغ بیدبائی آواره صحرائے عدم گردانید و ملا میر محمد قنومدیرا که بسبب اخوندی نزد آصفخان بود و قدیکه او را زنجیر کردند بحسب اتفاق زنجیر حلقه داران را به او کردند چنانچه باید استحکام ندادند باندک حرکت از پای او برآمد این مقدمه حمل بر افسونگری و ساحری او کرد او حافظ قرآن مجید بود و پیوسته تلاوت داشت و لبهای او بتلاوت متحرک بود ازین حرکت لب یقین کرد که مرا دعای بد میکند و از غلبه و سواس و فرط قوهم آن مظلوم را به تیغ ستم شهید ساخت ملا محمد با فضایل صوری و کسب و کمالات بزیور صلاح و پرهیزگاری آراستگی داشت افسوس که آن سفاک بیداک قدر چنین مردے نشناخت و بیهوده ضایع ساخت و چون بنو احمی جلال آباد نزول اردوی گنجهان پوری اتفاق افتاد جمعی از کافران آمده ملازمت نمودند اکنون مجملی از معتقدات و رسوم که میان ایشان شایع است بجهت فرایت مرقوم میگردد طریق آنها به آئین کافران تبت نزدیک است بتی صورت آدمی از طلا یا از سنگ ساخته پرستش مینمایند و بیش از یکزن نمیکند مگر زن اول نازدگاه باشد یا با شهر ناسارگار و اگر خواهند که بخانه دوستی یا خویشی بروند از بالای بام یکدیگر تردد میکنند و حصار شهر را جز یکدر نمیباشد و غیر از خوک و ماهی و مرغ دیگر همه گوشت میخورند و حلال دارند میگویند که از قوم ما هر کس که ماهی خورد البته کور شده و گوشت را بخنی کرده میخورند و لباس سرخ را دوست میدارند و مرده خود را لباس پوشانیده و مصلح ساخته با صراحی و پیاله و شراب در گور میگذارند

هزار جان هر جا را چپوتی را در اطراف و نواحی یافتند از کوتل هندو کش گذرانیده فروختند و باین طریق قریب بیانصد راجپوت که پیشتر از آنها سردار قوم بودند و بشجاعت و مردانگی اشتهار داشتند بفروخت رفتند و مهابتخان از شنیدن این خبر سراسیمه و مضطرب سوار شده بکک نوکران خود شقاقت و در اثنای راه نقش را طور دیگر دیده از بیم هراس که مبادا درین آشوب کشته شود برگشته خود را در پناه دولتخانه انداخت و بالتیاس او حبشیان و کوتوال خاں و جمال خان خواص را حکم شد تا این نغمه را فرو نمایند بکک نوکران عرض رسید که باعث جنگ و ماده قساد بدیع الزمان خویش خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر اوست هر دو را بحضور طلبیده باز پرس فرمودند چوای که بکک نوکران رسیدند سامان نیا رستند کرد چون کس بسیاری از تیرو تفنگ بقتل رسیده بودند بکک نوکران اعتراضات خاطر او از لوازم شمرده نامبردها را بوسه حواله کردند و او در نهایت خوارگی و ستمی سرو پا برهنه بخانه خود برده مقید ساخت و آنچه در بساط آنها بود بتمام متصرف شد درینولا بعرض رسید که عنبر حبشی در سن هشتاد سالگی باجل طبعی درگذشت عنبر درین سپاهگری و سرداری و ضوابط تدبیر عدیل و نظیرنداشت اوباش ائمه را چنانچه باید ضبط کرده بود تا آخر عمر روزگار عزت بسربرد و در هیچ تاریخی بنظر در نیامده که غلام حبشی بمرتبه او رسیده باشد و درین ایام سید بهوه حاکم دهلی بموجب نوشته مهابتخان عبدالرحیم خانخانان را که متوجه جاگیر خود بود برگردانیده بلاهور فرستاد درینولا خبر رسید که شاهزادهای والا نژاد سلطان دارا شکوه و سلطان اورنگ زیب پسران شاهجهان بحوالی اکبر آباد رسیده خاطر قدسی مظاهر از مرده و صل نبایر کامگار گلگل شگفت یعنی مهابتخان بمظفرخان حارس دارالخلافه نوشت که نظر بند نگاهدار و بدرگاه بیارد چون توجه خاطر اشرف بشکار بسیار بود و شیفنگی انحضرت درین شکل بحدی رسیده بود که در حضر و سفر بیکروز بی شکار ممکن نیست که بسر آید لاجرم درینولا الهوردیخان قراول بیگی بجهت شکار قمرغه نور کلانی که اهل هند انرا ناور گویند از ریسمان تابیده ترتیب داده پیشکش نمود مبلغ بیست و پنج هزار روپیه بران صرف شده بذایران در موضع ازغنده که از شکار گاهای مقرر ایندلملک است بمقتصدیان سرکار حکم شد که نور مذکور را بشکار برده استقاده نمودند و شکارها را از هر جانب بنور در آوردند و حضرت بایرستاران حرم سراسر عزت بذشاط شکار توجه فرمودند شاه اسمعیل هزاره که جماعته هزارها او را بدزرگی و مرشدی قبول میداشتند و با توابع و لواحق خویش در ظاهر ده میرمنوس فرود آمده بود حضرت شاهنشاهی با نور جهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند و بیگم و بفرزندان شاه از اقسام و جواهر در داری مرصع آلات تلطف فرمودند و از اینجا بذشاط شکار پرداخته قریب سیصد راس از رنگ و قوچ کوهی و خرس و کفتار که درین نور در آمده بود شکار شد و یکی از همه گلان تربود وزن فرمودند سه من و سه سیر بوزن جهانگیری بر آمد و از سوانح آنکه چون خبر گستاخی مهابتخان بسمع

شاهجهان رسید مزاج بشورش گرائید و باوجود قلت جمعیت و عدم سامان داعیه مصمم شد که بخدمت پدر والا قدر شتافته سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهید باین عزیمت شتافته بتاریخ بیست و سوم رمضان سال هزار و سی و پنج یا هزار و هزار مقام ناسک بر تنگ ربات برافراشتند بگمان آنکه شاید درین مسافت بقدر جمعیتی فراهم آید چون اجمیر مخیم گشت راجه کشن سنگه پسر راجه بهیم که با پانصد سوار در موکب منصور بود باجل طبیعی در گذشت و جمعیت او متفرق گشت و همگی پانصد سوار در غایت پریشانی و تنگدستی همراه ماند و اراده سابق سامان پدر پرستند ناگزیر رای عقد کشای چنین تقاضا فرمود که بولایت پنه شتافته روز چند در آن تنگنما خمول باید گذرانید باین داعیه از اجمیر بناگور و از ناگور بحدود جوده پور و از آن راه جلمیر نهضت اتفاق افتاد و حضرت جذت اشدایی در ایام هرج و مرج از همسر و اولاد بولایت سدد و ملک تهته تشریف برده بودند و این موافقت باجد بزرگوار از بدایع روزگار است چون خاطر فیض مظاهراز سید و شکار گذار همیشه بهار کابل و اپرداخت روز دوشنبه شرف شهر پور از کابل بصوب مستقر الخلافه کوس مراجعت بلند آوازه گشت درین تاریخ خبر بیماری شاهزاده پوریز بعرض رسید که درد قلنج قوی بهم رسیده ایشان را زمانی ممتد بیشعور داشت و بعد از تدبیرات بقدر خفگی حاصل شد و مقارن اینحال عرضداشت خانجهان رسید نوشته بودند که شاهزاده باز از هوش رفته و در یغمربه پنجگهری که دو ساعت نجومی باشد بیشعور بودند ناگزیر اطبا بداغ قرار دادند و پنج داغ در سر و پیشانی و شقیقه ایشان سوختند معینا بهوش نیامدند و بعد از ساعت دیگر افانت بهم رسید و سخن کردند و باز از هوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص نموده اند و این ثمره افراط شرب است چنانچه هر دو عم ایشان شاهزاده شاه مراد و شاهزاده دانیال بهمین بیماری مبتلا گشته کاسه سر در کاسه شراب کردند درینولا شاهزادگان والا گهر سلطان دارا شکوه و شاهزاده اورنگ زیب از خدمت پدر بملازمت جد بزرگوار آمده بدولت زمین بوس فرق نیاز نورانی ساختند از فیلا و جواهر مرصع آلات قریب ده لک روبیه پیشکش ایشان بنظر درآمد درینولا از نوشته فاضل خان بعرض رسید که بالیسفر پسر سلطان دانیال مرحوم در امرکوت از شاهجهان جدائی گزیده بملک راجه گچسنگ خود را رسانیده عنقریب بشاهزاده پوریز خواهد رسید و از سوانح بهجت افزا که درین راه بظهور آمد آوارگی مهانتخان از درگاه است تفصیل این داستان برسم اجمال آنکه از تاریخیکه آن بداندیش مصدر چذین گستاخی گردید مزاجش بشورش گرائید و ظرف حوصله اش تنگی کرد و باعیان دولت سلوک ناملایم پیش گرفته دلها را از خود آزرده و خاطر را متفکر گردانید حضرت شاهنشاهی با وجود چذین گستاخی و سوء ادب از کمال حوصله و بردباری التفات و عنایت ظاهر می ساختند و هرچه نور جهان بیگم در خلوت می گفت بے کم و کاست نزد او بیدان می فرمودند چنانچه مکرر بر زبان آوردند که بیگم که تو دارا خبردار باش و صبیحه شاهنواز خان دبیره عبدالرحیم خانخانان که در

عقد از دواج شایسته خان پسر اصفهانست می گوید که هرگاه قابو یابم مهابتخان را به بندوق خواهم زد و بنظار اینمقدمات خاطر او را مطمئن میساختند تا آنکه رفته رفته توهمی که در ابتدا داشت و از آن رهگذر هوشیار و بیدار می بود و جماعتی کثیر از راجپوتان با خود بدرگاه می آورد برگرد و پیش دولتخانه باز میداشت کم شد و آن ضبط و انتظام بر جا نماند و معینا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل بقتل رسیدند و نور جهان بیگم بخلاف او پیوسته در انتظار فرصت بود و سپاه نگاه میداشت و مردم دلیر جنگ آزما را دلاسا می کرد و مستمال و امیدوار میساخت تا آنکه هوشیار خان خواجه سرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب بدو هزار سوار از لاهور نوکر کرده بخدمت شرافت و در رکاب سعادت هم جمعیت نیک فراهم آمده بود یک منزل پیش از رهناس دیدن محله سواران را تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه قدیم و جدید جعبه برشیده در راه بایستد ایگه بلند خان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد مهابتخان رفته بیغم گذارد که امروز مردم بیگم خود را بنظر اشرف می گذرانند بهتر آنست که مجرای اول را موقوف دارید میداد باهم گفتگو شده بجنگ و نزاع کشد و در عقب بلند خان خواجه انور را فرستادند که این سخن پسندیده معقول او سازد و او حسب الحکم عمل نموده درینوقت بکورش نیامد روز دیگر بسیاری از بدهای لاد شاهی در درگاه فراهم آمدند و آنحضرت بمهابتخان حکم فرمودند که یک منزل از اردو پیش میرفته باشد اگرچه او از حقیقت کار آگاه گشت لیکن چون چشمش از جنگ احدیان رسیده بود کام و ناکام روانه پیش شد و آنحضرت بتعاقب او سوار شده گرم و گپرا شتافتند و مهابتخان دیگر خود را جمع نتوانست ساخت و از منزل پیش نیز کوچ کرده از درایه بهت گذشته فرود آمد و حضرت شاهنشاهی درینطرف معسکر آراستند و افضلخان را نزد آن اشفته دماغ فرستاده چهار حکم بتقریر او حواله فرمودند نخست آنکه چون شاهجهان بصوب پنده رفته او نیز از پی رفته انهم را بانجام رساند و دوم اصفهان را بدلازمت حضور فرستد سوم طهمورت و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را روانه حضور نمایند چهارم لشکری پسر مخلص خان را که غاسن اوشت و تاحال بملازمت نیامده حاضر سازد و اگر در فرستادن اصفهان استادگی کند یقین شناسد که فوج بر سر او تعیین خواهد شد افضلخان پسران شاهزاده دانیال را همراه آورده معروضداشت که در باب اصفهان عرض میکند که چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم اندازم که اگر اصفهان را از دست دهم ثباتا لشکر بر سر من تعیین فرمایند درینصورت بده را بهر خدمتی که تو میفرمایند بدان سرفراز شده چون از لاهور بگذرم هفت بر چشم و دل گذاشته اصفهان را رفته درگاه خواهم ساخت چون افضلخان عذر فرستادن اصفهان معروضداشت بیگم از رهناس لغو او بشورش در آمد و افضلخان باز رفته آنچه دیده و شنیده بود پوست کنده نظام ساخت و گفت در فرستادن اصفهان توقف مصلحت نیست زنهار طور دیگر بکار نرساند که ندامت خواهد کشید چون مهابتخان از حقیقت کار آگاه گشت

فی الفور اصفهان را بخود آورده معدرت خواست و بعد و سرگند خاطر او پرداخته و ملایمت فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه نبود لیکن ابوطالب پسر او را بهشت مصلحتی که رقم پذیر گردیده روزی چند نگاهداشت بظاهر عزیمت پتینه و نموده کوچ بکوچ روانه شد و بهشت و سویم ماهمذکور عبور موکب منصور از آب بهمت واقع شد از غرایب آنکه یورش مهاتنخان و هرج و مرج او بر ساحل همین آب اتفاق افتاد و باز انحطاط اخراجت و زمان ادبار او برگشتار همان دریا روی نمود و پس از روزی چند ابوطالب پسر اصفهان و بدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر او را نیز عذر خواسته بدرگاه فرستاد چون در جهانگیر آباد نزول سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر خسرو و خانخانان و مقر بخان و میر جملة و اعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس حبیبی اخلاص را نورانی ساختند هفتم ماه آبان بساعت معسود نزول موکب اقبال بدار السلطنت لاهور چهره افروز مراد گردید در پی روز مسعود اصفهان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت ضمیمه مزاحم گردید و حکم شد که سردیولن نشسته از روی استقلال بتمشیت مهمات مالی و ملکی پردازد و خدمت دیوانی بخواجه ابوالحسن ارزانی شد و افضلخان از تغیر میر جملة بخدمت میر سامانی سرفرازی یافت و میر مذکور بخدمت بخشیدگری سر بلند گردید و سید جلال ولد سید محمد نبیره شاه عالم بخاری را که در گجرات آسوده اند و احوال ایشان بتقریبات در پی اقبال نامه ثبت افتاده رخصت وطن فرموده فیل بجهت سواری ایشان لطف نمودند در بنولا بعرض رسید که مهاتنخان از سمت راه پتینه عنان تافته بجانب هندوستان روانه شد و نیز بمسامع جلال رسید که بیست و دو لک روپیه نقد وکلائی او از بنگاله فرستاده اند بحویلی دهلی رسیده بنابراین صفدر خان و سپهدار خان و علی قلی در من و نور الدین قلی و اندر ای سنگدلان با هزار احدی تعیین شدند که برجناح استعجال شتافته زرها بدست آرند نامبرده ها متوجه خدمت شده در حوالی شاه آباد بمردم او که خزانه می آوردند رسیدند و آنها زرها در سرا بزرگ متحصن شده تا ممکن و متصور بود بمداغه و مقابله پای غلات انشردند و بندها را در درگاه بعد از زده خورد بسیار سر را آتش زده بدرون در آمده مبلغ هارا متصرف شدند و مردم او قرار بر فرسار داده راه ادبار سپردند و فرمان شد که زرها بدرگاه فرستاده خود بتعاقب مهاتنخان شتابند و مقارن این حال خانخانان را بمنصب هفت هزار یزدات و سوار از قرار دو اسپه و سه اسپه سرفراز نموده خلعت و شمشیر و اسب پنجاق بازمی مرصع و فیل خاصه مرحمت نموده باجمعی از بندها در گاه باستیصال مهاتنخان دستوری فرمودند و صوبه اجمیر به تیول او مقرر شد و چون مهم جگت سنگه از صادق خان سرانجام نشده بود و او را از دوستان مهاتنخان میدانستیم حکم شد که از سعادت کورنش محروم باشد و در پی روز مخلص خان و جگت سنگه را کوهستان کانگرا رسیده ملازمت نمودند و در پی روزها بمکر مخان که خدمت ملک کوچ داشت فرمان صادر شد که او را صاحب صوبه بنگاله ساختم بدانصوبه شتافته بتصرف و

نحس انولایت پردازان و خانزاد خان را روانه حضور نماید شاهزاده پرویز از فرط باده پیمائی بمرض صرع مبتلا شده رفته رفته از غذا نفرت بهم رسانید و قوی به تحلیل رفت و هر چند اطبا بمعالجات و تدبیرات پرداختند چون زمان ناگزیر در رسیده بود اثره بران مترتب نگشت و شب چهارشنبه بتاریخ هفتم شهر صفر سنه هزار سی و شش هجری پیمانه حیاتش لبریز گردید و کالبد آن مرحوم را نخست دران شهر امانت فرمودند و آخر با کبرآباد نقل کردند و در باغی که سبز کرده ان سرو جوئیبار سلطنت بود مدفون کردند و چون انخبر بمسامعه علیه رسید رضا بقضای ایزد تعالی داده زخم درونی بمرهم صبر و شکیبائی چاره فرمودند در سن سی و هشت سالگی وفات یافت تاریخ فوت او بعضی از فضلا چنین یافته اند وفات شاهزاده پرویز * بعد از استماع این خبر بخانجهان حکم شد که فرزندان و باز ماندگانی ایشان را روانه درگاه والا سازد در خلال این احوال شاه خواجه ایلچی نذر محمد خان رخصت معاودت یافت و سوائه آنچه بدفعات باو عنایت شده بود چهل هزار روپیه دیگر مرحمت گردید و انمودگی از نقایس هندوستان بخان فرستادند درینولا ابوطالب خلف اعتضاد الخلفاء آصفخان بخطاب شایسته خان نامور شد درین ایام موسویخان از دکن مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت و درینولا میرزا رستم صفوی بصوبه داری بهار فرق عزت برافراخت و درین هنگام از عرضداشت مقصدیان صوبه دکن بعرض رسید که یاقوت خان حبشی که در انملک بعد از عنبر همداری عمده تر ازو نبود و در حیات عنبر نیز سیه سالاری لشکر و انتظام افواج بعهد او مقرر بود اختیار بندگی و دولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته پیاپند سوار بحوالی جالناپور آمده بسربلندرای نوشته که من بافتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولتخواهی داده از پیش قدمان این سعادت شده ام نامبرده هابری یکدیگر سبقت کرده بے در پی خواهند آمد چون خانجهان از نوشته سربلندرای بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتی مشتمل بر استمالته و دولتخواهی بسیار بیاقوت خان نوشته سرگرم عزیمت گردانید و بسربلندرای نیز مکتوبه قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری کوشیده بزودی روانه برهانپور سازد در اوراق سابق مرقوم گردیده که شاهجهان با معدودی از بندها بجانب پتنه نهضت فرمود چون در ایام شاهزادگی بادشاه والا جاء شاه عباس طریقه دوستی و مهادت مسلوک و ابواب مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج و مرج شاه نیز منتهی احوال ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسیده که بدان سمت سفارت بایشان نزدیک باید شد یمن که بایبای مهربانی و اشفاق ایشان غبار نفوذ و فساد که مرتفع شده فرو نشیند بالجمله چون بحوالی پتنه پیوستند بشرف الملک که حارس انملک بود نه هزار سوار و دوآزده هزار پیاده فراهم آورده در شهر را استحکام داده قدم جرات پیش گذاشت و بالجمله همگی سیصد چهار صد سوار از بندها روانه همراه بودند تا بآنجا نیارده بحصار شهر در آمده

متحصن گشت و چون از پیشتر مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار در برج و باره آماده ساخته بود درینولا بدرین حصار در آمده بمدافعه و مقابله پاه فلات افشرد و شاهجهان مردم خود را منع فرمود که بر قلعه نوازند و رعیت خود را به توپ و تفنگ ضایع نسازند باوجود اینمعنی جمعی از جوانان کار طلب بر حصار بند شهر یورش نمودند و از استحکام برج و باره و کثرت توپخانه کاری نساختند و ناگزیر عطف عنان نموده دایره کردند و پس از روزی چند باز بهادران شیردل زنجیر گسل مانند برق لامع بقلعه تاختند و چون بر دور قلعه همه جا میدان مسطح بود و املا پستی و بلندی و دیوار و درخت نداشت سپرها بر رو کشیده دویندند قضا را در انضاع خندق عمیق و عریض مملو از آب بود پیش رفتن محال و پس گشتن ازان محال تر شد در میان میدان نشسته توکل را حصار خود ساختند درینوقت شاهجهان تکسر بهم رسانید و بنابر بعضی موانع که نوشتن آن طولی دارد سفر عراق در عقد توقف افتاد و نیز خبر بیماری شاهزاده پرویز بتواتر پیوست و یقینی شد که ازینمرض جان بر نیست و هم درینضمن مکتوب نور جهان بیگم رسید بموقوم بود که مهتابنخا از صیت نهضت موکب بادشاهی سراسیمه گشته مبادا از غایت شورش مزاج در راه غبار آسیبی بدامن پسران شما رساند صلاح دولت درانست که باز بصوب دکن عطف عنان نموده روزی چند با روزگار بدید ساخت

تا خود فلک از پرده چه آرک بیرون

بنابراین باوجود ضعف قوی و بیماری صعب پانگی سواره از راه گجرات و ملک بهار متوجه دکن شدند درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید برجذاج استعجال نهضت موکب منصور افتاد و این راهیست که سلطان محمود از همین راه آمده فتح بتخانه سومنات کرده چنانچه مشهور است و شاهجهان بملک گجرات در آمده از بیست کرههی احمد آباد بگذر جانجانبیر دریای نریندا را عبور فرمودند و از گریوه چهبوائی که بر اچه بکلانه تعلق دارد بر آمده بناسک ترینک از مضافات دکن که مزین خود را در آنجا گذاشته بودند نزل نمودند و چون درین ملک عمارت نبود در همان نزدیکی بخیدر شهنشاه درانسر زمین رحل اقامت انداختند درینولا آصفخان بمنصب هفت هزار ذاق و سوار دوا سپه و سه اسپه فرق عزت برافراخت تا از قید مهتابنخا و اسیر جان نجات یافته بود منصب و جاگیر نداشت احوالش نامنتظم بود درینولا از عرضداشمنب متصدیان دکن به عرض رسید که نظامالملک از کوتاه اندیشی و فتنه انگیزی فتح خیابان پسر عنبر و دیگر تربیت یافتهای نو دولت را بحدود ملک بادشاهی فرستاده عیان شورش و فساد برانگیخته لاجرم عمدهالملک خانجهان بجهت محافظت و محاسن سبب لشکرخان را که از بندهای کهن سال است و کاردان بحراست برهانپور مقرر است استبداد خود با عساکر ظفرلوا متوجه بالا گشت شد و تا کهرکی که محل اقامت او بود عنان منازعت باز نکشید و نظامالملک از قلعه دولت آباد سر بیرون نکشید از سنول

این نام گشته سندن حکم مملکت است و او از سادات سیفی بوده بسلسله نقیب خاں
 قرابت قریب است چون از عراق آمد حضرت عرش آشیانی صبیحه سادات خاں
 بنوه عم نقیب خاں را (بوخی نسبت فرمودند در هنگامیکه عبور شاهجهان در
 ضلالت کفریه امت دستور از روی حدود جاگیر داشت بخدمت ایشان پیوست و
 بخندنی در فرج هر سیراهی گزید سادات خاں که در خدمت شاهزاده پرویز
 بود نوشتها که میافزاید فرستاده نزد خود طلب داشت و آن خون گرفته از
 خدمت متاع خاں جدا نموده نزد سلطان پرویز آمد چون خبر آمدن او به حضرت
 شاهنشاهی رسید محفور طلب فرمودند هر چند شاه پرویز التماس عفو گناه او نمود
 مهربان نشاندن او را سیدزاده را در پای فیل مست انداخته بعقوبت تمام سیاست
 فرمودند در بقوت نظام الملک در قلعه دولت آباد حمید خاں قام غلام حبشی را
 پیدشوات خود ساخته مدافع اعتبار ملک و مال به قبضه اقتدار او سپرد از بیرون او و از
 اندرون زدن نظام الملک (مثل مرغی در قفس داشتند و خبر آمدن خانجهان یقین
 شد حمید خاں با سه لک هون که دوازده لک رویه باشد نزد او رفته بافزون و افسانه
 او را از راه برده قرار داد که مبلغ صد کور را بگیرد تمام ملک بالا گهاٹ را با قلعه احمد نگر
 به تصرف نظام الملک باز گرداند و بخان ازیس افغان ناحق شناس که حقوق تربیت
 حضرت شاهنشاهی را فراموش کرده چنان ملکی را به سه لک هون از دست داد و
 بنام امرای بادشاهی که در لها محاف بودند نوشتها فرستاد که آن محال را حواله
 وکلای نظام الملک نموده خود را محصور رسانند و همچنین نوشته بنام سپهدار خاں
 حاکم احمد نگر ارسال داشت چون مردم نظام الملک جهت اخذ قلعه شتافتند مشارالیه
 گفت که ملک تعلق به شما دارد متصرف باشید اما قلعه ممکن نیست که من از
 دست بدهم هرگاه که فرمان بنمائید قلعه را خواهم داد مگر هر چند وکلای نظام الملک
 دست و پا زدند اثری بران مقرب نگشت و سپهدار خاں افزوقه و ذخیره فراوان بدین
 بزره باستحکام برج و باره پرداخت و مردانه قدم همت برجا داشت و دیگر نامردان
 بنوشته خانجهان ملک بالا گهاٹ را در کل بوکلای نظام الملک سپردند و به برهانپور
 آمدند الحال حقیقت احوال حمید خاں حبشی و منکوحه او بنابر غرابت مرقوم
 میگردد که این غلام را زنی بود از غریب زادهای این ملک و در ابتدای که
 نظام الملک مفتون شراب و شیفته زنان شد اینعورت بدرون حرم راه یافته شراب مخفی
 که مردم بیرون را ازان آگاهی نبود میرسانیدوزن و دختر مردم را به فریب و فسون بد راه
 ساخته نزد او میدرد و به لباسهای مناسب و زینتهای فاخر آراسته بغفور او جلوه میداد
 و او را بمباشرت و معاطفت پری پیکران سیم بر مبدل ساخته محظوظ و مسرور میداشت
 رفته رفته مدار و اختیار بیرون بقبضه اختیار شوهرش قرار یافت و از درون مدار زندگانی
 نظام الملک بدست آنعورت اقتدار هرگاه آن زن سوار میشد سران سپاه و عمدهای دولت
 پیاده در رکاب او میرفتند و عرض مطالب خود می نمودند تا آنکه عاد لخلل فوجی بر سر

نظام الملک فرستاد و از پنجانب نیز خواستند که لشکری بفرستند و این عورت
 بطوع و رغبت خود و خواهش تمام استدعاء سپاه از نظام الملک کرده دلشش بر حجت
 که اگر نوج عادلخا را شکست دادم زنی مصدر جبر کاسی شکوف شده باشد و اگر
 نقش بر عکس نشست شکست زنی چه اعتبار و اعتبار حواصدا و الفصه این ماده
 گرگ محتاج مرتکب این امر خطیر گشته پیوسته در ساق این لیاق نقاب بر قاصد
 انگنده بر اسب سوار می شد و خنجر و شمشیر مرصع بر کمر می بست و حلقه های طلا و
 مرصع که باصطلاح هندوستان کزه گویند در دست می ایند حجت و دلبرانست پیاپی
 و تحایف مردانه با خود همراه میداشت و داد و دهش و العام و محبتش و اسب
 میچست و بهانه میخواست هلیج روزی نمیکدشت که با سحر در عایت میکرد و مبدلخی
 بمردم نمیداد بعد از آنکه تلاقی صغین و محاذات نیک الهام ازادار علوهمت و علم
 جرات دلبرانه بالشکر عادلخا مصاف داد و سپاه و سرداران بقتل و حرب و طعن و ضرب
 ترغیب و تحریص نموده قدم مردانگی را دران بحر و غلج هلیج چون کوه استوار با برجا
 داشت و ان غنیم و دشمن عظیم را شکست فاحش داد و جمیع فیلمان و تریخانه را بدست
 آورده سالم و غانماً را بخت مراجعت بر افراخت در بتولا بفرستید که چون امام قلیخان
 فرمانروای توران چند سال می رسید بر که ایلمی حضرت سنا حجتشاهی را در ماوراءالنهر
 نگاهد داشته اد میانه سلوک نمود چون خبر بعزایتی بدشاهجهان و مخالفت نمودن
 ایشان بوالد والا قدر شایع شد لاجرم قدوه ممالک اسلام عبدالرحیم خواجه و ارکان خواجه
 را با شرافت تحف و نفایس هدایا همراه میل منگور رحمت فرمود و مکوه نیز
 نوشته مصحوب خواجه ارسال داشت خواجه از اعظم سعادت و ازاجله مشایخ ماوراءالنهر
 اسمی نسبت شریفش بامام جعفر صادق علیه السلام منتهی میشود و بادشاه توران
 عبدالله خان بخواجه چونبار جد بزرگوار انجذاب دست امانت داده بود و ارادت صادق
 داشت حضرت شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم افزودند و امرا
 و اعیان دولت را با استقبال فرستادند و چون بمایه رسید ظفر خان استقبال نموده بشهر
 اردن و مجلس عالی آراسته لوازم مهمانداری بتهنیه رسانید و حضرت شاهنشاهی در سه
 منزلی لاهور موسوی خان را با خلعت خاصه و خنجر مرصع پیشوا فرستاده معسر بخش
 خاطر آن سید عزیز شدند و بعد از آن بهادر خان اورنگ که در زمان عبدالمومن خان
 حاکم مشهد بود درین درگاه منصب پنجزاری داشت باستقبال شهنشاهت و چون خواجه
 بحوالی شهر پیوست بحکم اشرف خواجه ابوالحسن دیوان و اراد تخان بخشی باستقبال
 او رفته ملاقات نمودند و همان روز بشرف دست بوس انحضرت مشرف گردید کورنش
 و تسلیم را معاف فرموده شرایط بزرگی بجا آوردند و قریب بازرنگ خلافت حکم نشستن
 فرمودند و پنجاه هزار روپیه بوسم انعام تکلیف فرمودند و روز دیگر چهارده قاب طعام البوش
 خاصه باظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند و تمام ظروف بلوازم آن بایشان ارزانی
 داشتند درین ایام صوبه داری بنگاله از تغیر خانزاد خان بمکر مخان ولد معظم خان مقرر

گشت چون مکرخان محکوم است آنوقت کامیاب مراد گردید بحسب اتفاق فرمانی بذا
 او عزامه در یافت و او بر کشتی نهمینده باستقبال فرمان شقاقت قضا را غیر ازین دریای
 صحر و مشهوره در میان است ناله آبی بود که کشتی را از آن جوی بایست گذشت
 چون کشتی مکرخان باقی م میسر شد بملاحان اشاره میکند کشتی را زمانه در کنار آب
 باز شود از آنجا عازم شود مقصد گردد در وقتی که ملاحان میخواهند کشتی
 را بیاورند و بیاورند بیاورند و کشتی را برگردانید و از شورش تلاطم بحرکت
 مکرخان کشتی در آخر روی رود مکرخان با چند کس که در آن کشتی بودند غریق
 گردیدند مگر دو تن متقیان سواران گرداب بلا بر نمی آمد در خلال اینحال خانانان
 و نوید مکرخان در سن هفت و دو سالگی باجل طبعی در گذشت تکمیل این اجمال آنکه
 چون بدلهای بر سر صیقلی قوی بر مزاجش استیلا یافت ناگزیر در آن مصر سعادت
 یوسف نمود و در اواسط سال هجرات سی و شش هجری و بیعت حیات سپرده در
 مقبره که برای مسجده خود بناخته بود مدفون گردید از اعظم امرای ایندولت بود
 و در عهد سلطنت حضرت عرش استیانی مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه
 گردید از انجمله کار نمایان کرده گشت فتح گجرات و شکست مظفر که بهمان فتح
 گجرات از دست رفته بار برضرت اولیای دولت قاهره در آمد دوم فتح جنگ سهل
 که لشکر دکن را بافیلان مست و جنگی و توپخانه عظیم همراه داشت و مشهور است
 که هفتاد هزار سوار فراهم آورده بود و خانانان با بیست هزار سوار بمقابل او شقاقت
 و دو روز و یک شب جنگ عظیم کرده لواء فتح و فیروزی برافراشت و در آن معرکه
 مرد آزما مثل راجی علیخان سردار بی بقتل رسید سویم فتح پنده و ملک سند و در
 زمان دولت حضرت جدت مکانی لیسر کلازش شاهنواز خاں با اندک مایه مردم عذیر
 و شکست داد چنانچه بموقع خود بیت افتاد بے انقراق خانزاد رشید بود که اگر اجل
 امان داده اثار نیک از او بر صفحه روزگار یادگار ماندند خانانان در قابلیت و استعداد
 یکتای روزگار بود و زبان عربی و ترکی و فارسی و هندی میدانست و از اقسام دانش
 عقلی و نقلی حتی علوم هندی بهر وائی داشت و در شجاعت و شهامت و سرداری
 برای بی بل آینی بود و زبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی و واقعات بابریا بحکم
 حضرت عرش استیانی بفارسی ترجمه کرده و گاهی بیعتی و احیاناً رباعی و غزلی می
 گفت این چند بیت ازوست

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است * جز اینقدر که دلم سخت از زوهنداست
 بکیش صدق و صفا حرف عهد بیکار است * نگاه اهل محبت تمام سوگند است
 نه دام دائم و نه دانه اینقدر دائم * که پای تابسم هرچه هست در بنداست
 مرا فروخت محبت ولی نمیدانم * که مشتری چه کس است و بهاء من چند است
 آدای حق محبت عنایت است زدوست * و گرنه خاطر عاشق بهیچ خورسند است
 از آن خوشم بسخنای دلکش تورحیم * که اندکی باد اهاست عشق تا چند است

رباعی

ز بهار رحیم از پی دل نروی * بیهوده به آرزوی دل درگروی

گفتم سخنی و باز هم میگویم * خواهشکاری همست که عیش نروی

چون راجه امر سنگه زمیندار ملک ماند و بندگی و دولت خواهی اختیار نموده عرصه داشت کرده که پدران من بسعادت استانبوس مستعد گشته من نیز آمدم و ارم کدبان شرف فرق عزت بر افرازم بنابران تهور خان که از خدمتکاران زبان قهرم بود دستور ی یافت که رهنمونی سعادت نموده او را بقدسی آستان بیمار در وجهت سرفروزی او فرمان استقامت با خلعت و اسب مرحمت شد چون بمساجع رسید که مهلتی بخدمت شاهجهان رفت علی الرغم او و عیالها آنرا خطاب سیه سالاری امتیاز بخشیدند اکنون مجملی از ماجرای احوال مهلتی نگاشته ملک بیان میگردد که چون او را از درگاه بر آوردند او از راه پشته عطف عنان نمود لشکر پادشاهی بتعاقب او تعیین شد و او را از هیچ طرف راه خلاص بامید مناص نیامد ناگزیر نجات خود را منحصر در توسل شاهجهان دانست و عرض مصحوب یکی از معتمدان خود بخدمت آن حضرت فرستاد مضمون آنکه اگر بفرمان تو بر جراید جرایم این بنده گناهگار کشند روی امید بآن آستان آرد شاهجهان از تقصیرات او گذشته فرمان مرحمت عنوان با پنجه مبارک بجهت تسلیت و تسلی او فرستادند و آن سرگشته بادیه ناکامی با قریب دو هزار سوار از سواران و ملوک بهرجی متوجه شده در خیبر پیوسته و هزار اشرفی نذر و یک الماس گلگون که هفت هزار روبیه قیمت داشت با دیگر نفایس پیشکش گذرانید و بانعام خیر مرصع و شمشیر مرصع و اسب خاصه و فیل خاصه سرفروزی یافت در این ایام خانجهان نوشقهای بی در پی فرستاده عبدالله خان را که در آن دور بود بامدن برهانپور ترقیب و تحریص نمود و خان بهمد و پیمان بدانجا شتافته او را دید چون روزی چند در برهانپور گذرانید خانجهان باغواله اهل نسا از خان فیروز جنگ بدگمان شده در روزیکه با یک خدمتگار بخانه او آمده بود گرفته مقید ساخت و حقیقت حال را بدرگاه عرض نمود فرمان شد که بقلعه اسیر برده نگاهدارند و چون عهد شکنی در جمیع ادیان مضموع است خانجهان در اندک مدتی نتیجه آن یافت و شرح این داستان بر سبیل اعجاز آنکه چون دماغ او از عنایات سرشار حضرت شاهشاهی آشفته بود بعد ازان که او رنگ خلافت بجلوس جهان افروز حضرت جهانبانی ارتفاع آسمانی یافت پیوسته خود را باندیشهای فاسد فاسد آزرده میداشت تا آنکه واهمه بر مزاج او استیلا یافته قرار بر فرار داد و شب یک شنبه بست و هفتم ماه صفر سنه هزار و سی و نه با فرزندان و جمعی از افغانان از دارالخلافه اکبر آباد برآمده راه ادبار پیش گرفت و آنحضرت بهمان شب خواجه ابوالحسن و سید مظفر خان و اله وردنجان و رضا بهادر و پرتوی راج راتهور را با فوجی از بندهای درگاه بتعاقب او تعیین فرمودند و نامبردگان در حوالی دهولپور باو رسیده جنگ سخت

در بیست و در اندک داروگیر رضا بهادر شربت خوشگوار شهادت چشید و پرتویی راج زخمی شده در میدان افتاد خانجهاں دو پسر خود را بکشتن داده خود نیم جانی از آن مهلکه برآورده بجانب دکن شتافت و بدظام الملک پیوسته محرک سلسله شورش و فساد شد و مقارن اینحال نهضت مرکب جهانکشا بجانب دکن اتفاق افتاد و در ساعت مسعود دولتخانه برهانپور بذات جهان از رونق و بها بدیرفت و اعظم خاں که در دولت جهانگیری خطاب ارادتخان داشت باعساکر ظفر اثر بجبهت استیصال او بدلا گهاٹ تعین شد و افواج قاهره بادشاهی را مکرر با خانجهاں اتفاق مبارزت افتاد و هربار آثار تسلط و غلبه اربندهای درگاه بظهور رسید لیکن دفعه آن مقهور میسر نگشت تا آنکه عذرا ادبار بجانب مسالک شرقی که مساکن افغانه است معطوف ساخت خاقان گیتی ستان عبدالله خاں بهادر فیروز جنگ را سردار کرده و سید مظفر و معتمد خاں کوکه و رشید خاں و چند دیگر از امرا همراه نموده به تعاقب آن مقهور فرستادند و لشکر فیروزی اثر در حوالی پرگنه سنده که بیست کروهی اله آباد واقع است به آن بیسعادت رسید و او از حیات و نجات نا امید گشته با جمعی از پسران و خویشان و نوکران قدیم بایه جهالت افشوده بجنگ پرداخت و با دو پسر و چند از منکسبان بقتل رسید و خاں بهادر فیروز جنگ سر بیمغزو را بدرگاه والا فرستاد بدایخ بیست و یکم اسفندارمند در ساعت مسعود نهضت را بایات اقبال بعزم سیر و شکار خطه دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد و این سفر اضطراری بیست نه باختیاری چون هوای گرم در مزاج اقدس در غایت ناسازگاری بود لاجرم بیست سال در آغاز موسم بهار معونیت والا بر خاطر اشرف و مزاج مقدس آسان شمرده خود را بگلزار همیشه بهار کشمیر فردوس نظیر میسرسانیدند و خوبهای کشمیر را در پاتنه و استمفله لذات آن رشک بهشت نموده باز عذرا عزیمت بصوب هندوستان معطوف میدادند ازین بچند روز به عبدالرحیم خواجه سی هزار روپیه تمام فرموده بودند در بیست ما در نیل با حوضه نقره شفقت فرمودند *

جشن بیست و دومین نوروز از جلوس همایون

در بیست و دومین ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۸۵ هجری آفتاب جهانتاب بدیج حمل شرف تحول فرموده و سال بیست و دوم از جلوس والا آغاز شد و بر لب آب چناب جشن نوروز جهان افروز از استیلا بیست یک روز بلوایم آن پرداخته کوچ فرمودند و منزل بمنزل میروکن و شکار انگلیزانه فرموده در ساعت فیض اشاعت به نزهت سرای کشمیر منزل اقبال القاف افتاد چون بعرض رسیده بود که مکرم خاں حاکم بدگاله غریب بکرمنا گنبد چنانکه در اوایل سابق بدان ایمارفته درینولا فدائی خاں را بحکومت صوبه بدگاله بنزد امتیاز تحشید و منصب پنجهزاری ذات و سوار و خلعت فاخره و اسب عراقی ابلق فرستاد فرمادند که ایران عنایت فرموده بدانصوب رخصت

نمودند و مقرر گشت که هر سال پنجم یک روپیه برسم پیشکش شاهنشاهی و پنجم یک روپیه بصیغه پیشکش بیگم که مجموع ده یک روپیه باشد بخزانة عامرة داخل سازد درین هنگام ابو سعید نبدیه اعتمدان الدوله بحکومت پندۀ فرق عزت برافراخت و بهادر خاں اوزبک بحکومت الہ آباد از تغیر جهانگیر قلینخان خلعت خاص پوشیده بدین صوب شناسانست و سرکار کالپی بجایگزین مستخدم خاں مقرر شد ذکر این واقعه دلدوز و شرح این حادثہ جگر سوز را زبان سخن آفرین و گوش دانش گزین برنقاید آنرا که دیدہ جهان بین بر حسن صورت و قبول سیرت آن خاقان والا شوکت افتاده دانند که سپهر شعبده باز چه باخته و روزگار جهان گداز چه پرداختہ

نشستی چو برگاہ شاهنشاهی * گرفتگی چہنساں فر ظل لاهی

نوروزندہ افسرو تخت بود * کریم رحیم و جوان بخت بود

باجملہ درین مدت کہ آن حضرت در کشمیر تشریف داشتند مرض استیلا پذیرفت و از غایت ضعف و زہونی پیوستہ بر نالکی نشستہ بسیر و سواری خود را مشغول میداشتند روزی در دو وجع بشدت کشید و آثار یاس و ارتحال بروجنات احوال پرنوا فگند و حرفہای کہ بوقت نامیدنی از آن می آمد بے اختیار بر زبان جاری شد شورشی عظیم در مردم افتادہ پرستاران بساط قرب را بغایت مضطرب ساخت لیکن چون روز بخیزاد رحمت مستعار باقی بود در آن مرتبہ بخیر گذشت و بعد از چند روز اشتہا مفقود گشت و طبیعت از افیون کہ مصاحب چهل سالہ بود نفات گزید بغیر از چند بداند شراب آبگوری قہری دیگر هرگز توجہ خاطر نمی شد درینوقت شہریار باشنداد مرض ذوالالتعبیت بروی خود ریخت و موی بیروت و ابرو و مژہ تمام افتاد هر چند اطباء بمداوا و علاج پرداختند اثری بر آن مترتب نگشت بنابراین خجالت زدہ التماس نمود کہ پیشتر بلاعوز افتہ روز چند بمیثاق و مداوا پردازد و بحکم اشرف روانہ لاہور شد و داور بخش لیسن حضور کہ نظربند در اسب و نور جهان بیگم بجهت نظام کار آن برگشتہ (روزگار و سزا ظلم احتیاط بار حوالہ نمودہ بود کہ مقیدہ دارن التماس نمود کہ بدیگری حوالہ شود از و گرنہ صراحتہ ارادہ تخاص نمودن و مقارن آن حضرت شاهنشاهی بنماشائی مجاہدی چون و احوال و در ناک ہیبت فرمودند در انامی سیر خانزاد خان پسر مہا بہتخان از بدنگالہ آمدہ دولت بساط اوس ریاست و بکر نجیر فیل خورش نسب پیشکش کرد و سید جعفر کہ از خدمت شاهی آن خلعت نمودہ بود بملازمت اشرف پیوست و مقارن اینحال روایات عزیمت اشرف دار السلطنت لاہور ارتفاع یافت و در مقام بیرم کلہ بدشاط شکار پردہ خند کمفت اس شکار میر در اوراق گذشتہ نگاشته کلک بدایع رقم گشتہ کوهیست بغایت بلند و در لہر تہ نشین بجهت بندوق اندازی ترتیب یافته چون زمینداران آہواز و ہزارہ بر تہ کوه بومی آوردند و بنظر اشرف در می آید بندوق را سر راست ساخته می اندازند و تہ کوه بومی آوردند و بنظر کوه جدا شدہ معلق زنان آمدہ بوری زمین می افتد و بی لعل عجمت نمودی زند و غروب شکار بست درینوقت یکی از پیادہای انہوم لاہور را اندہ آورد

و آهوی پرچه سنگی جاگرفت و چنانچه باید خوب محسوس نمی شد پیداده خواست که پیشتر آمده آهوی را از آن مکان براند بمجرد قدم پیدش گذاشتن پای خون را نتوانست مضبوط ساخت در پیش بوتکه بود داشت بران انداخت که خود را تواند نگاهداشت قضا را بوتکه کنده شد و از اینجا معلق زنان بحال تنه بر زمین افتاد افتادان همان و جان دادن همان از مشاهده اینکمال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرائید و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدر گشت و ترک شکار کرده بدو لتخانه تشریف آوردند مادر آن پیداده آمده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت اگرچه او را اینقد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت گویا ملک الموت باینصورت متجلی شده بنظر آنحضرت در آمده بود از آن ساعت آرام و قرار از دل پرداخت و حال متغیر گشت و از بیرم کله بتهذه از تهذه بر اجور تشریف آوردند و بدستور معهود یکپهر از روز مانده کوچ فرمودند و در اثنای راه پیداله خواستند و همیکنه بر لب نهاده گوارا نشد و طبیعت بر گشت و تا رسیدن بدو لتخانه حال بر همین منوال بود اخرهائی شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید و هنگام صبح که زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید سیاه شد نفسی چند بسختی برآمد و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق یازدهم آبان ماه الهی سال بست و دوم از جلوس اشرف همی روح آنحضرت از آستانه خاک پرواز نموده سایه بر فرق ساکنان خطه افلاک افکند در سن شصت سالگی جان بحال آن فرسوسه از سوز این واقعه دلخراش و وقوع این حادثه جگر تراش جهان بسوزین و آشوب گویا میزد جهانیاں سر رشته تدبیر از دست داده سراسیمه شدند

حلوتن داور نجش بر اورنگ سلطنت

در اینوقت اصفهان که از خاندان و داعیان دولت شاهجهان بود با ارادت خاں همزبان شده داور نجش پسر حسن و را از قید و حبس برآورده بنویسد سلطنت مرحوم شاهرخ کام ساختنش او را شرف را باور نمیداشت تا آنکه بسوگند مضبوط تسلی نجش خاطر آشفته او شدند آنگاه اصفهان و اردتخان سوار ساخته و بچتر بر سرش گرفته روانه منور بپیش شدند و روز چهار بیگم هرچند کمال بطلب برادر فرستادند بجزایر گزیده و در اینوقت بپیش رفتن نجش حجت مکانه را پیش انداخته با سنا خدادهای عالی مقدار بر تیل لیست شده از پی شرافت و اصفهان بنارسی نام فسندهای را بنالوکی خدمت رسانیدند - بده بلند اقبال شاهجهان فرستاده خبر واقعه آنحضرت را بفرستاده ارواح الهی و جود و جود وقت مقتضی عرضداشت فوشتن نبود بکفتری مهر خود را با و بسیر و تاویل باشد بر اتمام انقصه انشب در نوشهر توقف نموده روزه بکرا نوبه برآمده و در آنروز فرمودند و از اینجا به تجهیز و تکفین پرداخته نجش آنحضرت را مصوب مقصود خاں و دیگر بندگان روانه لاهور ساختند و روز جمعه در انظر آف لاهور در آنجا که بزرگوار بیگم اساس نهاده بود بجوار رحمت الهی بسپردند بالجله امرای عظام و سایر بندگان که در موکب مسعود بادشاه مرحوم مغفور

بودند چون میدانستند که اصفهان بجهت استقامت و استقامت دولت شاهجهان
 این توطیه برانگیخته داور بخش را بسلطنت برداشته و در حقیقت او را گوسفند
 قربانی کرده همه باصفهان موافقت و متابعت نموده آنچه می گفت میکردند و تابع
 رضا جوئی او بودند و در حوالی بهنر خطبه بنام داور بخش خوانده روانه لاهور شدند
 و چون پیوسته از صادق خان باصفهان اثر بے اخلاص و اتفاق نسبت بحضرت شاهجهان
 ظاهر میشد درینوقت خوف و هراس عظیم بخاطر حق شش او راه یافت بحدمت
 اصفهان ملتجی گشته در اصلاح اینکار استعانت جست و شفیع جهت تقصیر خود
 درخواست نمود آن مدار السلطنت شاهزادهای عالیمقدار را که از نور محل گرفته بود
 باو حواله نمود که بحدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک ایندولت را شفیع جرایم
 خویش سازد و همشیره اصفهان که در عقد ازدواج صادق خان بود پرستاری شاهزادهها را
 سعادت چارید دانسته پروانه صفت برگرد فرق مبارک ایشان میگشت و اصفهان چون
 از همشیره خود نور جهان بیگم مطمئن خاطر نبود نظربند داشته احتیاط می نمود که
 هیچکس نزد ایشان آمدرفت نه نماید بیگم درین اندیشه و تدبیر که شهریار سریر آرای
 سلطنت گردد و آن برگشته روزگار در لاهور خبر واقعه حضرت جنت ایشانی را شنیده
 بتحریرک زن و فتنه پردازی آن کوفه اندیش خود باسم همسایه سلطنت مور ساخته
 دست تصرف بخزاین و سایر کارخانجات بادشاهی دراز کرده هر کس را از صده خواست
 داده بفراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت و جمیع کارخانجات بونات را از خزانه و
 فیلخانه و قوزخانه وغیره که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفته بسات و سه
 لک روپیه نقد بمنصبداران قدیم و جدید و بقیه بخیال محال جمعیت هر وقت داشت و هر روز
 بالیسفر پسر شاهزاده دانیال را که بعد از واقعه انحضرت فرار نموده بلا لاهور نزد شهریار آمده
 بود بجای خود سرباز ساخته لشکر را از آب گداخته غافل از آنکه باز فرمانهای رضا و دیگر
 در سنیه دولت صاحب دولتی خدمت گذار بزرگ سلطان و اباشکوه غاشیه اطاعت و
 فرمان برداری او را پیرویه دوش مفاخرت و ملاها و موبدین حجت و ملک شاهباز
 بر سر دست دارند که باوجود او صغوه و کنجشک را حد و بار آنگاه در هوائی همت
 بال هوس توانند کشود قطره را بدینا نسیب و از آن افت حد و بدل نیست و از این طرف
 اصفهان داور بخش را بر فیل سوار کرده و خود بر نیل دیگر گشته رو بای صلا کارزار آورده
 در غول قرار گرفت و خواجه ابوالحسن و خلیف جان و امیر و دلخا و سادات باو پیوست
 هراول کار طلب گشتند و شیر خواجه با پسران دانیال در التمش مقور شدند و از او علیان
 بابسیار از امرا در بزغار پای همت افشوده صادق خان و شاه لواخان و معصم خان
 در چرغار مقرر گشتند و در سه گروهی شهر تلاقی فوقهین الفوق افت در حمله اول این نظام
 افواج او از هم گسیخت و نوکرانی که بتارگی فراهم آورده بر برابر امیرای فیلانی این
 دولت اند پیوند فرستاده بود هر کدام برهمنی شتافتند درینوقت شهریار برگشته بیرونکار
 باد و سه هزار سوار قدیم در ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیونگی تقدیر داشت

تا خورد فلک از پرده چه آرک بیرون

ناگاه غلام ترکی از جنگ گاه تاخته میرسد و این خبر دلکوب بوی میرساند و آن برگشته روزگار بوی آمدن کار خود را نسنجیده و برآمد کار خویش نفهمیده برهنمونئی ادبار عطف عنان بخود یافته در آمد روز دیگر امرا آمده متصل بحصار شهر بر سمت باغ مهندي قاسم خان شکرگاه ساختند و اکثری از نوکران او قول گرفته آصفخان را دیدند و شب را در میان لقمه در آمد در محن دولتمخانه بادشاهی توقف گزید و صبح آن امرای عظام بیرون آورفته داور بخش را سرور آرای ادبار ساختند و شهریار در سرای حضرت بخت مکانی رفته در گنج خمول خزیده بود فیروز خان خواجه سرا که از محرومان و معتمدان محسوس اقبال بود او را بیرون آورده باله ورد بخش سپرد و فوطه از کمرش کشوده بر در و بستن بانی بسته بدش داور بخش حاضر ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم در جاها تیکه قرار یافته بود محبوس داشتند و بعد از دو روز محکول ساخته در زاویه ادبار بحال تباه و روز سیاه نشانیدند و پس از روزی طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند و آصفخان غرضداشت مشتمل بر نوید فتح و فیروزی بدرگاه شاهجهان ارسال نموده التماس نمود که موکب گیهای شکوه بر جناح استعجال شفاخته جهان را از آشوب و اختلال خلاص سازند اکنون مجمعی از رسیدن بنارسی بدرگاه شاهجهان و نهضت رایات جهان کشا به مستقر سرپر خلافت رقمزده کذاک بیان میگردد بالجملة بنارسی در عرض بسمت روز از مقام چکرهتی که منزلیست در وسط کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری بخیر که در انتهای سرحد نظام الملک واقع شده رسانیده از راه بمنزل مهابتخان که در همان چند روز بشرف تقبیل بساط بوس اقبال سرنبلندی یافته بود رفته صورتحال معروضداشت و او چون برق و باد خود را بحرمسرای اقبال رسانیده خبر بدرون فرستاد آنحضرت از محل برآمدند بنارسی زمینی بوس نموده حقیقت را معروضداشت و مهر آصفخانرا بنظر همایون در آورد و حدوث این حادثه دلخراش بر خاطر حق شغاش گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن و ملال از جبهه همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت مراسم تعزیت و تزیین لوازم آن نبوده فرصت و توقف را مجال دادن دور از کار بود ناگزیر بالتماس مهابتخان و دیگر دولتمخواهان که در انوقت در رباب سعادت بودند روز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری که مختار انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال از راه گجرات بمستقر سرپر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت عفوان مشتمل بر رسیدن بنارسی و رسانیدن اخبار و نهضت موکب سعادت بصوب دارالخلافه اکبر آباد مصحوب امان الله و بایزید که از گرمروان شاهراه اخلاص بودند به آصفخان ارسال داشتند و جان نثار خان را که از بندهای مزاجدان بود بافرمان عالیشان محتوی بر انواع مراسم و نوازش نزد خانجهان افغان که در انوقت صاحب صوبه دکن بود فرستادند تا او را بنوبه عواطف گوناگون مستمال ساخته بر ذخایر ضمایر او و توف

حاصل نماید چون هنگام زوال و ایام نکال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده باندیشهای باطل خود را سرگشته باده ضلالت ساخت بانظام الملک موافق مطلب خویش عهد و موثیق درمیان آورده بموگند مغلط موگد گردانید و مقرر کرد چنانچه سبق رقم پذیر گشته که ملک بالاگشت را باقلعه احمد بگریه تصرف او باز گذارد و درینکار سعی بلیغ نمود چنانچه تمام ملک بالاگشت سواران و قلعه احمد تکرر بتصرف نظام الملک رفت بالجمله چون خانجهان قصد فساد داشت و اراده باطل با خود مخمر ساخته بود نخست چنین ملکی را مفت رایگان بجمع و انباشتن کدستان در وقت بد بفریاد برسد مقارن اینحال دریای رویله که پیش از آنکه حضرت حسن مکانی از خدمت حضرت شاهجهانی حرمان سعادت اختیار نموده بیاورد و در محل ولایت نظام الملک است رفته بیاکام روزگار بسر می برد آمده بخانجهان ملحق گشت و محرک سلسله فتنه و فساد شد و اقا افضل دیوان صوبه دکن که برادرش دیوان شهریار بود او نیز بشاهجهان اخلاص درست نداشت حرفهای پوچ با آن افغان برگشته بخت خاطر نشان نمود بالجمله جان نثار خاں که فرمان گیتی مطاع بجهت استعالت خانجهان آورده بآنکه عرضداشت در جواب فرمان قلمی نمایند بے نیل مقصود رخصت معاودت ارزانی فرمود القصه خانجهان فرزندان خود را با سکندر دولانی و جمعی از افغانان که از صمیم قلب با او موافقت داشتند در برهانپور گذاشته خود با جمعی از بندهای بادشاهی که بظاهر دم از موافقت او می زدند و خود را از شر او محافظت می نمودند مثل راجه گجسنگه و راجه جیسنگه و غیره بماندر آمده اکثر محال ولایت مالوا را متصرف شد و منسوبات باطنی و فتنه پردازان خود را بر عالمیان ظاهر ساخت و هم بزودی برگشته ببرهانپور رفت چون موگب گنهای شکوه بسرحد ملک گجرات ربابت اقبال بر افراشت عرضداشت فاهرخاں که بخطاب شیرخانی سرفرازی داشت مبذول بر اظهار اخلاص و درختخواهی خویش و ارادهای باطل سیدخان که در آنوقت صوبه دار احمد آباد بود رسید و چون سیف خاں در ایام حیات حضرت خنت مکانی نسبت به بندهای شاهجهان مصدر گستاخیا شده بود از کدواریهای خویش خوف و هراسی عظیم داشت رسیدن عرضداشت شیرخان مصداق اینمعنی گشت لهذا شیر خاں را بمراحم خسروانه مستمال و امیدوار ساخته بصاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانیده فرمان شد که شهر احمدآباد را متصرف شده حواله معتمد خاں خود نماید و سیفخان را نظربند بدرگاه والا حاضر سازد درینوقت سیفخان بیماری صعب داشت و چون همشیره کلاں نواب قدسی القاب فلک احتجاب ممتاز زمانی در حباله نکاح سیفخان بود و آن ملکه جهان بهمشیره خویش نهایت محبت و دل نگرانی ظاهر میساخت مراعات خاطر ایشان بر ذمت همت و مروت حضرت شاهجهان لازم و متحکم بود لاجرم خدمت پرستخان دستوری یافت که باحمدآباد شتافته سیف خاں را نظر بند بحضور بیارد و نگاه دارد که آسیب جان بے سیف خاں نرسد و موگب منصور از گذر دریای نریده بآبیاری عبور

فرموده در ظاهر قصد سنجید که بر کنار آب مذکور واقع است نزول سعادت از آفتاب داشتند و در آن مقام دلکشا جشن وزن قمری از عمر ابد پیروند آراستگی یافت و سید دلیر خان پادشاه که از یکتایان و جوانان چیده رزم آزما بود بادراک سعادت زمین بوس فوق عزت یافت و بخت و بخت او چهار هزار و سه هزار سوار مقرر گشت و در پنجش از عرضه داشت دستگیران من و من گردید که از نوشته ساهوکاران گجرات و بعضی از آنها در لاهور اند معلوم شد که بعضی از دیگر دولتمندان که در بخش را دست نشان ساخته به مقابله شهریار شده بودند در حوالی لاهور با قواج او در جنگ رایت نصرت برافراختند و شهریار در لاهور متحصن گشته در معنی بزدان در آمد خدمت پرست خان که بخت محافل و سیف خان شتافته بود چون بحوالی احمد اباد پیوست شیر خان به استقبال فرمان مرخصت عنوان و خلعت خامه بر آمده جبین اخلاص را به سعادت زمین بوس نورانی ساخت و سیف خان لاعلاج همراه خدمت پرست خان روانه درگاه گشت و حضرت شاهجهان بشفاعت نواب فلک احتجاب جرایم او را بعبو مقرون داشته از قید آزاد ساختند و شیر خان از ضبط و نسق شهر از خاطر برداشته با دیگر امرا مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والی و غیرهم در محمود اباد سعادت زمین بوس کام رواه مراد گردیدند و چون تالاب کانگریه که در ظاهر شهر احمد آباد واقعست محل نزول رایات اقبال گشت هفت روز در آن مقام دلکش بجهت تنظیم و تنسيق ملک اقامت فرموده شیر خان را به منصب پنجهزاری ذات و سوار و صوبه داری ملک گجرات بلند پایگی بخشیدند و میرزا عیسی ترخانرا به منصب چهار هزار و دو هزار سوار و ایالت ملک پتنه سرفراز ساختند و بجهت نظام کارخانه سلطنت و انتظام مصالح دولت خدمت پرست خانرا که از معتمدان مکرمان جان نثار بود نزد آصف خان به لاهور فرستادند و فرمان عالییشان بخط خاص صدور یافت که درین هنگام که اسمان آشوب طاب و زمین فتنه جریست اگر داور بخش بسوز خسرو و برادر او و شهریار و پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرایی عدم ساخته دولتمندان را از توزع خاطر و شورش دل فارغ سازند بتسلح و صوابدید قریب تر خواهد بود روز یکشنبه بیست دوم شهر جمادی الاولی سده هزار سی و هفت هجری باتفاق دولتمندان در ایوان دولتمندان خاص و عام لاهور خطبه بنام نامی و القاف گرامی بادشاه بلند اقبال مسند آراست تخت سلطنت و اجال رونق و بها پذیرفت و داور بخش را که دولتمندان روزی چند بجهت مصلحت وقت و تسکین شورش به سلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در گوشه ادبار محبوس گردانیدند و شب چهارشنبه بیست و پنجم ماه مذکور او را با کوشانیت برادرش و شهریار و طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال آواره صحرای فنا ساختند و گلشن هستی را از خس و خاشاک وجود شان برداشتند درینوقت مرکب اقبال بحدوث ملک رانا پیوست و رانا کین در مقام گولکنده که سابق در ایام شاهزادگی با پدرش رانا امر سنگه بادراک سعادت آستان بوس مفتخر و مبعاهی گشته بود بتارک

اخلاص شتافته دولت زمینی بوس دریافت و پیشکش درخور خویش گذرانیده سعادت
 جاوید اندرخت و شهنشاه دریا دل آن برگزیده خویش را با انواع و اقسام مراحم و نوازش
 سرفروزی بخشیده خلعت با دهکده کی لعل قطبی که سه هزار روپیه قیمت داشت
 و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و قیل خاصه با رخوت نقره و اسب خاصه با زین طلا
 عنایت فرمودند و محال جاگیر او را بدستور سابق مقرر داشتند برکنار کوی عاتق
 جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آراستگی بابت و بتایح
 هفتدهم جمادی الاول ساخت دارالبرکت اجمیر از غبار مرکب حضور محسود هشت
 بریں گردید و باین جد بزرگوار خویش پیاده بزیارت روضه منوره متبرک شد آداب
 زیارت بقدم رسانیدند و باقسام خیرات مبرات پرداختند و مسی علی از سنگ
 مرصع طرح افکنده به بنایان چابک دست مقرر فرمودند که در انلاک ایام حسن انجام
 بخشند و بخواجهش سینه سالار مهابتخان خانخانان صوبه اجمیر و برگذات آن نواحی
 بجاگیر او مرحمت فرموده غلام دارالخلافه گردیدند و در اندک راه خانعالم و مظفرخان
 معموری و بهادر خان اوزنگ و راجه جیسنگه و انی رای سنگدل و راجه بهارت بندیل
 و سید بهوه کاری و بسیاری از بندهای بقدم شوق و اخلاص شتافته سعادت زمینی بوس
 دریافتند و شب پنجشنبه بسمت و ششم جمادی الاولی مرکب فلک شکوه در ظاهر
 دارالخلافه اکبر آباد به باغ نور جهان منزل اقبال ارزانی فرمود قاسم خان حاکم شهر
 یسعادت زمینی بوس جبین اخلاص نورانی ساخت صباح آن که پنجشنبه بود همعنان
 بخت و دولت قیل سوار داخل شده خرمن خرمن زر بر زمین و یسار زینت دامن اهل
 حاجت را مالا مال مراد ساختند *

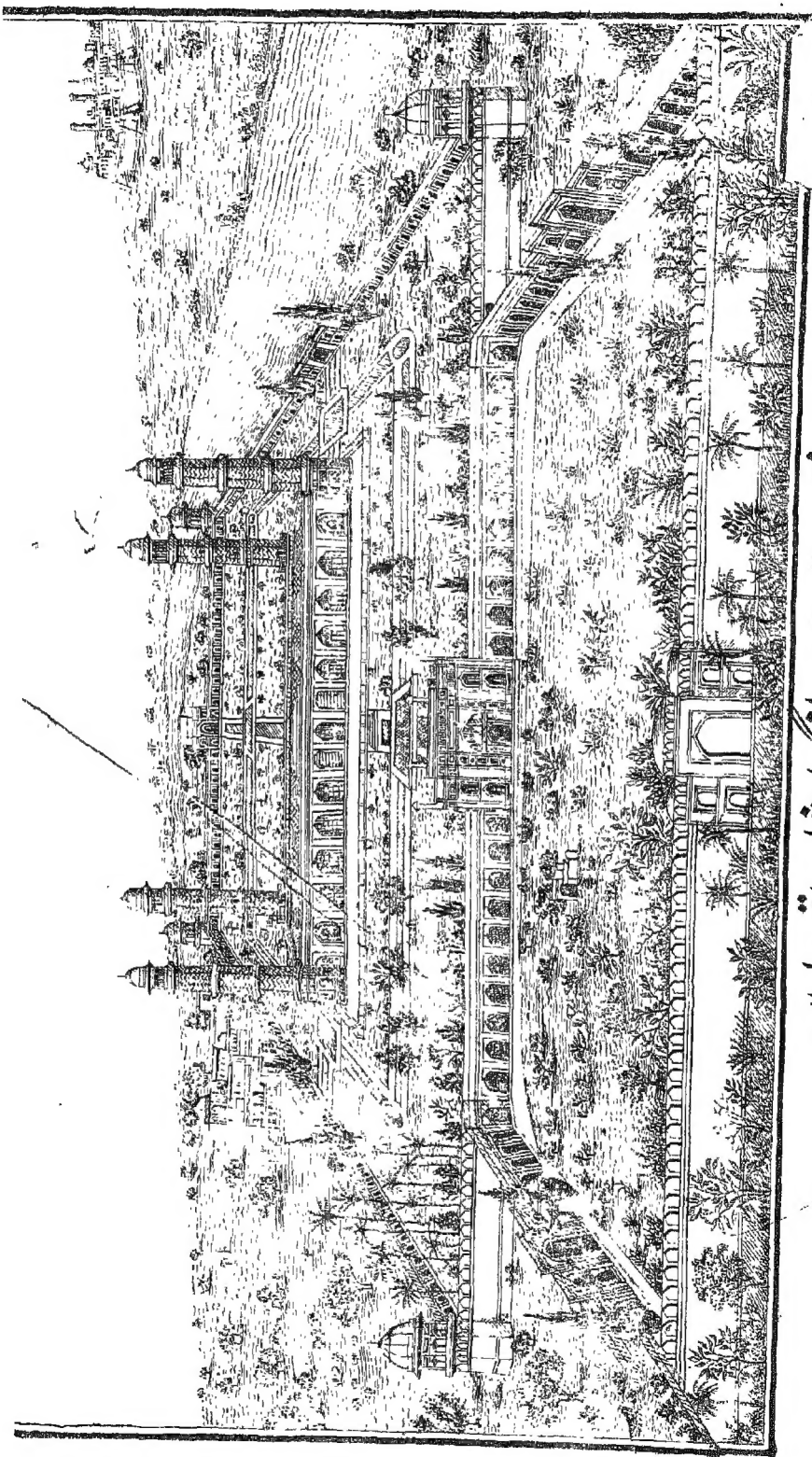
جلوس شاهجهان بر اورنگ سلطنت

چون ساعت جلوس میمنت مانوس بر اورنگ خلافت و جهانمائی روز دوشنبه بسمت
 و هفتم جمادی الاخری بود در دولتخانه ایام شاهزادگی نزول سعادت فرمودند مدت
 ده روز در آن سر منزل کامرانی مقام فرمودند و بتاریخ مذکور سوار سمند دولت و اقبال
 داخل قلعه مبارک شده در دولتخانه خاص و عام سرب سلطنت بجلوس اشرف آسمان
 پایه گردانیدند و خطبه و سکه را بنام نامی و لقب گرامی خویش زب و زیبت بخشیدند
 و طغرای غرای ابوال مظفر شهاب الدین محمد صاحب قواں ثانی شاهجهان بادشاه
 غازی بر مناشیر دولت ثبت شد و جهان پیر از سرفروان گردید و جهانیاں را سرمایه
 امن و امان بدست افتاد *

تمت بالخیر



نقشہ مقبرہ جیساںگیر بادشاہ واقع سواد لاهور



CALL No. { ۹۴۳/۵۴ } ACC. NO. ۷۵۴۴
 AUTHOR جہانگیر علی
 TITLE تذکرہ جہانگیر

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME
 OF ISSUE



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

